

سلسلہء قربیت اسلامی

۳۳

اصول دعوت

اصول دعوت

نویسنده: عبدالکریم زیدان
مترجم: مؤمن حکیمی

مترجم: مؤمن حکیمی

نویسنده: عبدالکریم زیدان

مَشَخَصَات كِتَاب

نام كِتَاب : اصول دعوت

نویسنده : دكتور عبدالكریم زیدان

مترجم : مؤمن « حكیمی »

شماره چاپ : سوم

تیراژ : هزار جلد

تاریخ چاپ : ششم صفر 1433 هـ ق مطابق سیزدهم جدی 1390 هـ ش

تهیه و کمپوز : مرکز ترجمه اصلاح

ناشر : جمیعت اصلاح و انكشاف اجتماعی افغانستان بخش نشرات

آدرس : کابل ، خوشحال مینه ساحه الف ، کوچه اصلاح عقب بلاکهای شاداب

ظفر

موبایل : 07099394075 و 0778191382

Email:eslahmilli@Gmail.com

فهرست تفصیلی موضوعات

صفحه	موضوع
الف	مقدمه از محترم حسبی الله
هـ	مقدمه مترجم :
1	زمینه سخن
3	باب اول : موضوع دعوت
4	فصل اول : تعریف اسلام
12	فصل دوم : ارکان اسلام
13	رکن اول : شهادت « لا إله إلا الله »
14	معنای کلمه إله
14	معنای کلمه توحید
14	توحید الوهیت
16	توحید ربوبیت
17	دلایل توحید ربوبیت
18	قرآن و توحید ربوبیت نهفته در نفسها
20	توحید ربوبیت مستلزم توحید الوهیت است
22	دانش جدید و توحید
23	رکن دوم : شهادت « محمد رسول الله »
24	حکمت فرستادن پیامبران
24	خاتمه رسالت ها
25	دلایل نبوت محمد
26	دلایل اعجاز قرآن
28	تحدی قرآن کریم به مخالفین
33	مقتضیات ایمان به نبوت پیامبران
36	وجایب ما در برابر پیامبر

40	رکن سوم : عمل صالح
40	جایگاه عمل صالح در اسلام
42	پذیرفتن اسلام شرط قبول عمل صالح ..
42	بدعت گزاری در اسلام مردود است
43	تنوع عمل صالح در اسلام
43	اهمیت نماز
45	سایر عبادات
47	فصل سوم : ویژگیهای اسلام
48	ویژگی اول : از جانب الله است
49	پیامدهای الهی بودن دین اسلام
54	ویژگی دوم: دین شامل است
56	مقارنه بین شمول اسلام و قوانین ...
59	ویژگی سوم : همه گیر بودن شریعت
60	دلیل اول : جایگاه مصلحت در شریعت اسلامی
64	دلیل دوم : مبادی شریعت و طبیعت احکام آ
65	نوع اول : قواعد و مبادی عامه شرعی
67	نوع دوم : احکام تفصیلی
73	دلیل سوم : مصادر احکام شرعی
74	ویژگی چهارم : قانون جزاء در اسلام
76	ویژگی پنجم : ارزشگرایی و واقعبینی
76	مثالیت و ارزشگرایی اسلام
76	اول : اعتدال و میانه روی
79	دوم : شمول
80	واقعیت گرایی اسلام
84	فصل چهارم : نظامهای اسلام
85	بحث اول : نظام اخلاقی اسلام
87	جایگاه اخلاق در اسلام
89	ویژگیهای نظام اخلاقی در اسلام
89	اول : تعمیم و تفصیل ارزشها..
97	مثالهای از سنت نبوی

102	دوم : شمول دایره اخلاق
104	سوم : لزوم آن در وسایل و اهداف
104	چهارم : پیوند اخلاق با ایمان
105	پنجم : جزاء
106	آیا کسب فضایل اخلاقی ممکن است
107	تقویم اخلاق و کسب فضایل اخلاقی
110	وسایل تقویم اخلاق
120	بحث دوم : نظام اجتماعی اسلام
121	مطلب اول : اساس نظام اجتماعی اسلام
124	نتایج تأسیس جامعه بر بنیاد عقیده اسلامی
124	اول : پیوند ایمانی بین افراد جامعه
125	دوم : از بین رفتن تمام تعصبات جاهلی
126	سوم : تقوا معیار برتری بین انسانها ...
127	مطلب دوم : ویژگیهای نظام اجتماعی اسلام
127	اول : رعایت اخلاق
131	دوم : التزام به عدالت
134	سوم : توجه به خانواده
148	چهارم : جایگاه زن در جامعه
161	پنجم : مسئولیت اصلاح جامعه بدوش فرد
169	بحث سوم نظام افتاء
172	مطلب اول : مستفتی
184	مطلب دوم : مفتی
184	شروط لازم برای مفتی
187	اقسام مجتهد
194	مطلب سوم : افتاء
201	مطلب چهارم : فتواء
204	بحث چهارم : نظام حسبیه
205	مطلب اول : تعریف ، مشروعیت و ..
210	فرق بین محتسب و متطوع
211	ولایت حسبیه

- 212 ولایت محتسب و ولایت قاضی
- 213 شروط محتسب
- 218 آداب لازم برای محتسب
- 210 مطلب دوم : محتسب
- 220 مطلب سوم : محتسب علیه
- 220 انواع محتسب علیه
- 223 مطلب چهارم : موضوع حسبه
- 223 منکر موضوع حسبه است .
- 224 چه کسی میتواند عملی را منکر بخواند
- 224 شروط منکر قابل احتساب
- 227 وسعت موضوع حسبه
- 230 مطلب پنجم : احتساب
- 230 احتساب باچه چیزی صورت میگیرد
- 231 مراتب احتساب
- 231 فقه احتساب
- 235 احتساب چه وقت واجب است
- 236 احتساب چه وقت مستحب است
- 237 شرط اقدام به احتساب
- 238 احتساب در عصر حاضر
- 239 بحث پنجم : نظام حکم در اسلام
- 239 زمینه سخن
- مطلب اول : خلیفه
- 241 تعریف خلیفه
- 241 وجوب تعیین خلیفه
- 244 چه کسی حق انتخاب خلیفه را دارد
- 244 اساس حق امت در انتخاب خلیفه
- 245 جایگاه قانونی خلیفه
- 246 تعیین خلیفه چگونه صورت میگیرد
- 247 اهل حل و عقد
- 249 شناخت اهل حل و عقد در عصر حاضر

- 249 تعین ولیعهد
- 252 شروط لازم برای خلیفه
- 255 عزل خلیفه
- 256 اجرای عزل خلیفه
- مطلب دوم : شورا
- 257 وجوب شورا
- 258 کنار گذاشتن شورا موجب عزل خلیفه میشود
- 258 چرا مشوره مهم است ؟
- 259 در چه مواردی باید شورا دایر گردد
- 259 اهل شورا
- 261 بروز اختلاف بین رئیس دولت و اهل شورا
- 262 پذیرفتن رأی رئیس دولت
- 264 اعتراضات و جواب آنها
- 265 حق افراد در اظهار رأی
- 266 حدود آزادی اظهار رأی
- 267 برگزاری شورا در عصر حاضر
- مطلب سوم : انقیاد و خضوع همگانی به نظام اسلامی
- 268 زمینه سخن
- 268 قدرت امت اسلام مقید است ...
- 269 صلاحیت خلیفه نیز مطلق نیست
- 269 پیامدهای مقید بودن صلاحیتها
- 270 جدیت و رعایت در اجرای شریعت
- 271 دولت اسلامی یک دولت قانونی است
- مطلب چهارم : مقاصد حکم در نظام اسلامی
- 273 حکومت وسیله است نه هدف
- 273 مقاصد حکم
- 274 مقصد اول : حراست و پاسداری دین
- 276 مقصد دوم : سیاست دنیا بوسیله دین
- بحث ششم : نظام اقتصادی
- 282 زمینه سخن

- مطلب اول :
- 284 بخش اول : اساس فکری نظام اقتصاد اسلامی
- 285 اول : ملکیت خاص الله متعال است
- 285 دوم : اموال در ملکیت الله متعال...
- 286 سوم : کائنات مسخر انسان..
- 286 چهارم : ملکیت مجازی انسان
- 288 پنجم : بکار بردن اموال در کسب...
- 288 ششم : دنیا وسیله است نه هدف
- بخش دوم : ویژگیهای نظام اقتصاد اسلامی
- 290 اول : مراعات فطرت انسانی
- 292 دوم : رعایت ارزشهای اخلاقی
- 293 سوم : برآوردن ضرورتهای اساسی
- مطلب دوم : اساسات عمومی نظام اقتصاد اسلامی
- 298 اصل اول : آزادی کار
- 303 اصل دوم : حق مالکیت شخصی
- 307 اصل سوم : حق میراث
- مطلب سوم : بیت المال، عایدات و مصارف
- 310 بخش اول : عایدات بیت المال : زمینه سخن
- 311 اول : زکات
- 217 دوم : جزیه
- 318 سوم : خراج
- 320 چهارم : عشور مالیات گمرکی
- 320 پنجم : غنیمتها
- 323 ششم : فیه
- 324 هفتم : موارد دیگر
- بخش دوم : مصارف بیت المال
- 324 اول : مصارف زکات
- 325 دوم : زکات و خمس معادن
- 326 سوم : غنیمتها
- 326 چهارم : فیه

- 329 بحث ششم : نظام جهاد
- 337 بحث هشتم : نظام جرایم و عقوبات
بخش اول : جرم
- 338 تعریف جرم
- 339 انواع جرم
- 339 اول : جرایم حدود
- 340 دوم : جرایم قصاص و دیته
- 340 سوم : جرایم تعزیری
- 341 بخش دوم : عقوبت
- 342 تشریح جزاء رحمتی از سوی پروردگار
- 342 قاطعیت در اجرای حدود
- 343 مساوات در تطبیق عقوبتها....
- 344 عقوبتهای شرعی بر مبنای عدل ...
انواع عقوبات
- 345 اول : حدود
- 353 دوم : قصاص و دیته
- 356 سوم : تعزیر
- 358 اعتراضات و تردید آنها
- 364 خلاصه
- فصل پنجم : مقاصد اسلام
- 365 تحقق بخشیدن مصالح همگانی
- 366 انواع مصالح
- 366 معیار های شناخت مصالح
- 367 عجز انسان در تمیز مصلحتها
- 367 مصلحت حقیقی انسان
- 367 مصالح دنیا وابسته به مصالح آخرت
- 370 باب دوم : دعوتگر
- 371 فصل اول : شناخت داعی
- 371 نخستین دعوتگر
- 372 دعوت بسوی الله و وظیفه انبیاء است

- 373 امتهای در وظیفه دعوت شریک ان ی ء
- 375 چه کسانی مکلف به دعوت الی الله اند
- 377 شبهات و اعتراضها
- 385 چرا مسلمان مکلف به دعوت میباشد
- 387 دعوت به اندازه توان داعی
- 390 داعی در هر نوع ظروف و شرایط ...
- 392 ادامه و استمرار دعوت اگرچه کسی ...
- 393 پاداش داعی بر الله است نه بر بندگان
- 394 مقام و جایگاه داعی در اسلام
- 395 فصل دوم : توشه و وسایل دعوتگر
- بحث اول : فهم دقیق
- 396 علم قبل از عمل
- 397 فضیلت علم
- 398 فهم دقیق
- 399 فهم دقیق از تدبیر در قرآن حاصل ...
- 400 ارکان فهم دقیق
- 406 بحث دوم : ایمان عمیق
- 408 ضرورت داعی به ایمان عمیق
- 410 لوازم و ثمرات این ایمان
- 411 اول : محبت
- 412 لوازم محبت بنده با الله
- 415 دوم : خوف
- 417 سوم : رجاء
- 418 بحث سوم : پیوند محکم با الله
- فصل سوم : اخلاق دعوتگر
- 422 اخلاق دعوتگر اخلاق اسلام است
- 422 اول : صداقت
- 425 دوم : صبر
- 427 صبر بالله و لله
- 428 نیاز هر انسان به صبر

- 429 ضرورت داعی به صبر
- 429 آزمون‌ها حتمی است
- 429 آزمون‌هایی که فرارراه
- 432 طلب کردن ابتلاء و ...
- 435 خلاصه سخن در جلب ...
- 436 سوم : ترحم و مهربانی
- 439 احساس ترحم تحمل
- 439 ترحم ، عفو و گذشت را
- 440 درشتخویی مردم را پراکنده...
- چهارم : تواضع
- 441 تکبر حماقت است
- 441 جزای متکبران
- 442 نهی از تکبر
- 443 حقیقت تکبر
- 444 اسباب تکبر
- 444 علاج تکبر
- 447 ضرورت داعی به تواضع
- پنجم : آمیزش و کناره گیری
- 449 کدامیک بهتر است ؟
- 449 مخالفت حتمی است
- 450 آمیزش با مردم برای داعی واجب..
- 450 حدود آمیزش با مردم
- 450 گزیدگان صحبت داعی
- 452 روش داعی در برابر دوستان و...
- 453 عزلت گزیدن داعی
- باب سوم : مدعو .
- 455 زمینه سخن
- 456 فصل اول : مدعو ، حقوق و مسئولیتهای او
- 456 مدعو کیست ؟
- 458 حقوق مدعو

- 460 هیچ انسانی بی ارزش پنداشته نشود
- 461 وجایب مدعو
- فصل دوم : اصناف مدعوین
- 463 زمینه سخن
- 464 بحث اول : ملأ (اشرافیان و درباریها)
- 464 ملأ و دعوت الی الله
- 466 اسباب عداوت ملأ با دعوت الی الله
- 467 اول : تکبر
- 471 دوم : محبت با ریاست و مقام
- 473 سوم : جهالت
- 476 اشرافیان در هر زمان و مکان
- 478 بحث دوم : جمهور (عامه مردم)
- 478 جمهور زودتر از دیگران دعوت را ...
- 479 چرا جمهور زودتر به دعوت لبیک ..
- 479 اثر گذاری ملأ بر توده ها
- 482 چرا عامه مردم از مستکبرین متأثر....
- 482 اول : خوف
- 484 دوم : گمراه سازی بوسیله مال...
- 484 سوم : شبهات
- 487 بحث سوم : منافقین
- 478 منافق در کجا پیدا میشود
- 488 اساس نفاق
- 488 منافق بدتر از کافر است
- 489 نشانه های منافق
- بحث چهارم : معصیت کاران
- 501 شناخت معصیت کاران
- 501 مسلمان معصوم نیست
- 502 اسباب و عوامل ارتکاب گناه
- 502 جهالت عاصی
- 504 وقایه از معاصی

- 506 موقف داعی در برابر معصیت کاران
- باب چهارم : شیوه ها و وسایل دعوت
- 507 زمینه سخن
- 508 فصل اول : وسایل و شیوه های دعوت
- 508 مراجع و مصادر شیوه های دعوت
- 508 اول : قرآن کریم
- 509 دوم : سنت نبوی
- 510 سوم : سیرت سلف صالح
- 510 چهارم : اجتهادات فقهاء از ...
- 511 پنجم : تجارب
- 511 ضرورت پابندی به منهج صحیح
- 512 نتایج ناگوار خروج از منهج صحیح
- 513 صعوبت التزام به منهج صحیح
- 514 آسان ساختن التزام به منهج صحیح
- فصل دوم : شیوه های دعوت
- 516 زمینه سخن
- 517 بحث اول : مرض و دوا
- 517 اصل بیماری بشر
- 518 تأکید بر ارزشهای اعتقادی
- 520 یک ایراد و تردید آن
- 522 دور شدن داعی از
- 522 کلیات نه جزئیات
- بحث دوم : دور کردن شبهات
- 523 مصدر شبهات
- 523 از شبهات رهایی نیست
- 524 انواع شبهات
- 525 موقف داعی در برابر شبهات
- 525 مثالهایی از شبهات اهل باطل
- بحث سوم : ترغیب و ترهیب

- 538 معنا و اهمیت آن
- 538 ترغیب و ترهیب با چه صورت....
- 541 شیوه های ترغیب و ترهیب
- 542 لوازم ترغیب و ترهیب
- بحث چهارم : تعلیم و تربیه
- 544 ضرورت به تعلیم
- 547 ضرورت تربیت مطابق ارزشهای...
- 548 نشانه های تربیت سالم
- 549 وسایل تربیت
- فصل سوم : وسایل دعوت
- 550 زمینه سخن
- 551 بحث اول : وسایل خارجی دعوت
- 551 اول : حذر و معنای آن
- 551 حذر صفت خوب است
- 552 دلیل مشروعیت حذر از قرآن....
- 554 دلیل مشروعیت حذر از سنت ...
- 556 ضرورت به حذر
- 557 برحذر بودن و توکل بر الله متعال
- 557 انواع حذر
- 563 دوم : قبول معاونت از دیگران
- 563 استعانت از مسلمانان با کفایت و...
- 564 استعانت به مقصد کسب حمایت
- 564 استعانت از غیر مسلمان
- 565 جواز استعانت از غیر مسلمان به ...
- 565 علت جواز استعانت از غیر مسلمان..
- 566 شروط قبول حمایت از غیر مسلمان
- 567 استعانت در بغضی کارهای دعوت
- 568 سوم : ایجاد تنظیم دعوتی
- 569 ضرورت داعی به نظم
- 569 ضرورت جماعت به نظم

570	اساس کار تنظيمی در اسلام
571	مقصد از تعین امیر
571	ضرورت اطاعت
572	اطاعت و مشوره
573	هر فردی صلاحیت کار گروهی را ...
575	وجایب امیر
	وسایل رساندن دعوت
577	بخش اول : تبلیغ با سخن
578	ضوابط اساسی در سخن گفتن
580	ضوابط عمومی در مورد گوینده
582	انواع سخن
582	خطبه
585	درس
586	محاضره (لکچر)
587	بحث و مناقشه
589	امر به معروف و نهی از منکر
589	قواعد امر به معروف و نهی ...
594	بخش دوم : تبلیغ عملی دین
594	قواعد عمومی در ازاله عملی منکر
597	بخش سوم : تبلیغ بوسیله سیرت نیک
597	اهمیت سیرت نیک
598	بنیادهای سیرت حسنه
599	اصل اول : اخلاق حسنه
600	اصل دوم مطابقت قول و عمل
601	خاتمه

•

الحمد لله و الصلاه و السلام على رسول الله

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

مقدمه از برادر محترم «حسبی الله»

الحمد لله رب العلمین الذی بعث لهدایة عباده النبیین و الصلاة و السلام علی سید الداعیین محمد و علی آله و اصحابه الطاهرین و من دعا بدعوته إلى يوم الدين و بعد :

خواننده گرانقدر ! جای مسرت و سعادت است که در همچو بیابان بی پایان و حالات پریشان، کتاب مستطاب « اصول دعوت » تألیف استاد گرانمایه محترم دکتر عبدالکریم زیدان که در فرا راه دعوتگران ، همچون مشعل فروزان گویم یا در شبهای تار و هولناک همچون بدر تابان، بقلم میمون جناب عالیقدر دوست عزیزم « مؤمن حکیمی» به زیور ترجمه مزین گردید که از الله توانا و واسع الرحمة برای مؤلف دردمند و مترجم هدفمند اجر بی پایان و ثواب صدقه روان را با الفاظ عاجزانه و حالتی متضرعانه و خاشعانه مسئلت مینمایم .

آنچه باعث پیری و عامل دلگیری ام درین مدت سی سال گردید و ازین ناحیه رنجه کشیده ام ، عدم التفات بزرگان نهضت و قدرتمندان بی همت بر استمرار دعوت اسلامی بود که امروز ذایقه تلخ و ناگوار آن بی توجهی های بیایی را چون شیرۀ حنظل میچشیم و با وجود دویدنیا بمنزل مقصود نمیرسیم ... و این همه سرگستگی و این همه بدبختی نتیجه همان بی توجهی ها میباشد !!

ما قبل ازینکه بچنین بنبستی مواجه شویم ، امام بزرگوار و مجتهد ربانی امام مالک ل فرمودند :

« وَلَنْ يُصْلِحَ آخِرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا مَا أَصْلَحَ أَوَّلُهَا »

« فساد و تباهی آخر این امت صالح نمیگردد مگر بوسیله آنچه که اول این امت بدان اصلاح شد . »

و این دواى شفابخش که صلاح امت را تضمین مینماید ، همانا « دعوت الی الله » و اقتداء به راه و روش پیامبر گرامی اسلام بود

ولی متأسفانه که بجای دعوت، دو اندیشه دیگری کاملاً بیگانه از خط مبارزه اصیل اسلامی بر ما غلبه یافت :

یکی نظامیگری بی فرهنگ و ثقافت و دوم اندیشه افراط و کجروی در سیاست .

از صدها سال بدینسو دو شیوه متضاد بین رهبران راستین و دروغین و ا علام آزادیخواه دین و نظریه پردازان بیدین مورد مناقشه بود که ؛ چه راهی را انتخاب کنیم ؟

سیاست اسلامی و یا اسلام سیاسی ؟!

در ابتداء امر آرمان و غایه هدف ، در خط مشی تعیین شده پیش قراولان نهضت اسلامی چون محمد عبده ، شیخ زغلل و سید جمال الدین و ... پیاده ساختن و اتخاذ شیوه « سیاست اسلامی » بود که به مرور زمان بالأثر **Pluralism** سیاسی غرب ، سازش و آشتی های پنهان و علنی با کنوانسیونها و آئین استعماری از طرف قشر روشنفکر نما و رهیایی و سیطره شان بالای نظام، این اندیشه از اذهان مسلمانان کشیده شد و بجای

آن، اندیشه «اسلام سیاسی» در حالت جاگزینی کامل گردید، که این خود نشانه فاصله گرفتن و کناره گیری مسلمانان از اسلام است. و نمونه آنرا حین مطالعه اندیشه های فکری رجال سیاسی مسلمان و مسلمان نما در تاریخ سیاسی هند و تسلط بریتانیای کبیر آنروز بخوبی مشاهده کرده میتوانیم.

درین همچو امواج متلاطم، درین بحر عمیق و بیکرانه توطئه گریها، دسیسه سازیها و فتنه جویی ها ... بازهم دوستان الله متعال مخلصانه تلاش میورزند تا نسلهای آینده را ازین راهی که منتهی به گورستان ابدی است، نجات دهند.

اگر با وجدان بی آرایش و سلیم و دورنگری عمیم، با دقت کامل و آگاهی شامل تفکر نماییم، یگانه راه مؤفقیت و سربلندی اسلام همانست که دانشمند فخیم و دلسوز عالم اسلام در پیش گرفته و نسخه علاج این بیماری (غرب زدگی) و سیکولاریزم را برای ما پیشکش مینمایند که همانا احیای فکر دینی و دعوت اسلامی است.

معیار صدق اندیشه و گفتارشان برای ما مسلمانها واضح است که احکام و هدایات الله و هدی رسول الله | میباشد.

من با کمال ایمان و اطمینان میگویم که راه حل مشکل کنونی امت اسلامی بازگشت به اسلام است. اسلام ناب و خالص، اسلام بدون تفرقه و چندپارچگی، اسلام صلح، وحدت، اخوت، اخلاص. نه اسلام «الظاهر بالله و سازش به مغل شرق» و نه اسلام «العاضد بالله همپیمان صلیبها». نه اسلام توجیه شده و دست بازی شده ... اسلام پیامبر، اسلام صحابه، اسلام ابوذر، اسلام عبدالله بن زبیر، اسلام طارق بن زیاد، اسلام حامد بن زهره، اسلام صلاح الدین، اسلام عثمانی، اسلام محمود غزنوی که تاجک و پشتون و ترکی و ایرانی در زیر لوایش متحدانه و برادرانه در برابر هنود مشرک و بدکار میجنگیدند.

و معیار صداقت دعوت همانست که دعوت «دعوت الی الله» باشد.

واقفم که امروز نیز مانند دیروز محفل دعوتها و دعوتگران خیلی گرم است !!

ولی با تأسف که در بین این دعوتهای پر زرق و برق و ظاهر آراء باوجود نظاره دقیق و بی تابانه محبوب خود را که «دعوت الی الله» نام دارد در آن میان نیافتم!

اما چرا دعوت را باین حد دوست دارم؟

استنباط و برداشتی که من از قرآن دارم (اگر اشتباه نکرده باشم) دعوت لازمه توحید است و ترک دعوت را شرک برداشت کرده ام و همین توحید مزین با «اخلاق» است که وسیله قربت الی الله و رضامندی او تعالی میگردد. که ضمناً نعمات ابدی اخروی و نجات از آتش جهنم را نیز در پی دارد.

الله متعال بر ما منت گذاشته و ما را مأمور به تعقیب راه پیامبر | نموده است؛ چایکه میفرماید:

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٨﴾

« بگو ای پیامبر که این دعوت الی الله راه منست که به دیده و دانسته من و کسیکه تابع و پیرو منست {مردم را بسوی الله واحد دعوت میکنیم} و الله از هر عیب و نقص و ضعفی پاکست {که دعوت بسوی او ناکام بماند} من از مشرکان نیستم {که از ترس این و آن دعوت را ترک کنم} چه، ترک دعوت جز ترس از غیرالله و ضعف موضوع داعیه عاملی ندارد. پس ترک دعوت مساوی با شرک است.»

و میفرماید:

فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿٩٤﴾ (الحجر/94)

«ای پیامبر {پس آشکار و اعلان کن آنچه امر شده ای و از مشرکین روی بگردان} یعنی دعوت الی الله را عملاً آشکار کن و برنامه خود بساز.»

و میفرماید:

قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَقَابِلُ ﴿٣٦﴾ (الرعد/36)

بگو {ای پیامبر} بی هیچ شکی فرموده شده ام که تنها الله یکتا را بپرستم و هیچ {چیزی را} به او شرک نیارم. {بنابرین} بسوی او دعوت میکنم و بازگشت {همه} بسوی اوست.

و میفرماید:

وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٨٧﴾ (القصص/87)

و دعوت کن {مردم را} بسوی پروردگارت و هرگز از مشرکان مباش!
(گویا اینکه ترک دعوت شرک باشد).

باز در امر دعوت و استقامت درین راه مؤمنان را شریک پیامبر ساخته و میفرماید:

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٢﴾ (هود/112)
«چنانچه فرموده شده ای بآن استقامت ورز {تو} و هر کسیکه با تو {بسوی الله} باز گشته اند. و {از حدود امر} تجاوز مکن که بدون شک به هر آنچه میکنید او بیناست.

و چندین احکام دیگری که مجال تذکر همه آنها نیست.

خواننده عزیز! حالا ارزش و اهمیت دعوت و ثقل مأموریت امت را شما دقیقاً مورد مطالعه قرار دهید که مسئولیت ما تا چه حد است؟

و باز با کمال تأسف از فساد امتهای گذشته که باعث هلاکت و اضمحلال شان شده متذکر گردیده و

میفرماید:

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنَهُونَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ (هود/116)

«پس چرا در امتهای پیش از شما خردمندانی نبودند که از فساد {حاکم بر جامعه} نهی میکردند.»

پس لزوم پیروی از داعیه رسول الله | چنان امر حتمی و ضروری است که ترک آن جز نشانه بارز سفاقت و کودنی و کوردلی چیز دیگری نیست. این و صدها دلیل دیگر مرا واداشته است تا شب و روزم در غم دعوت بگذرد.

الله تبارک و تعالی مؤلف گرانمایه و دلسوز جهان اسلام را در حیات و مماتش خیر کثیر عطاء کند. اکنون حمد و سپاس مر آن ذات بی نیازی را که این کتاب قیمتی و گرانها با دست مبارک و تراوش سچۀ فکری دوست عزیزم مؤمن حکیمی به زیور مناسب ترجمه آراسته شد.

آنچه درین ترجمه فکر و قلب انسان را بخود مجذوب میسازد از چهار ناحیه میباشد : یکی اینکه ؛ مترجم دور اندیش (با انصراف نظر از تعابیر مختلف که از شیوه های قانونی ترجمه است) درامر امانت داری کاملاً مفهوم موضوع را رعایت میدارند.

دوم اینکه ؛ از عنایت پروردگار ، با وجود فتنۀ سراسری و تفرقه بازیها (طبق دستور کهن استعمار) که بصورت سرطان خبیثی دربین ما شایع شده و (کل حزب بما لدیهم فرحون) میخواهند قرآن و اسلام را در زیر دندانهای انیاب پارچه پارچه کنند و بنام توحید و همبستگی فکری ، تفرقه های مذهبی ، قومی ، لسانی ، سمتی و ... براه اندازند . مترجم گرانقدر با بصیرت کامل و دقت موحدانه بسوی قضایا نگریسته و از هر نوع گفتار و عملی که باعث تفرقه و تشتت فکری و دیدگاهی مردم ما شده کنار رفته و راه اختلاف را به کوتاه نظران گذاشته ... طوریکه حین مطالعه پروف فکر میکنم ، او زبان مؤلف بوده و شالوده فکری من زبان قلم او . ادام الله عمره الشریف .

سوم اینکه ؛ در ترجمۀ مفاهیم و مطالب آنقدر از ساده نویسی حکیمانه و روش شیوا کار میگیرد که هیچ نوع غموض ، تعقید ، تنطع و تشدق را در نوشتار وی نمی بینیم که همین روش (برخلاف سلیقه نویسندگان روشنفکر مآب ، که نمیدانم به چه نیتی راه تکلف را درپیش گرفته اند) روش مسنونه میباشد .

چهارم اینکه ؛ آقای حکیمی با حاتم بخشی عالمانۀ خود صفت «بخل علمی» را نفرت گفته و کوشش میکند که احادیث ، آثار ، مقوله ها و سخنان ائمه سلف رحمهم الله را که احیاناً مؤلفین بدون سند و مخرج می آوردند از هم تفکیک نموده و صحیح و سقیم آنرا با مراجعه به منابع معتبر به خواننده نشان دهد و ضمناً اعراب نویسی احادیث و آثار کار بس مهم و پرازرش است که حفظ و فرا گیری آنرا به صورت درست برای هر علاقه مندی میسر و آسان میسازد . و بیشتر اوقات شان صرف همین مسایل و دریافت صحت و سقم آثار میشود .

نویسندگان زیادی اند که بهترین کتابها را ترجمه نموده اند ولی سند و متن عربی احادیث و آثار را نیز ترجمه نموده و از آوردن متن و حوالۀ آن اجتناب نموده اند که این چنین کاری ، ارزش ترجمه را بمراتب پائین میآورد . ولی خوبی و ارزش ترجمۀ مشار الیه که علامۀ دلسوزی آن به جوانان آیندۀ کشور است ، حتی الإمكان عین متن را بدسترس خوانندگان میگذارد . و گذشته از همه ، بازهم چیزیکه نزد من خیلی اهمیت دارد اینست که جز « صبغة الله » همه صبغه ها و رنگهای گروهی را از لباس سفید خود دور نگهداشته و روی همین ملحوظ است که چون من در زندگی تنها مانده و چون مسافری تنها و ناشناس که چند لحظه زیر درختی آرام گرفته و باز براه و سفر خود ادامه میدهد ، جز دوستان انگشت شماری از همه بریده است که الله توانا و علیم با انس گیری و الفت ذاتی خود با ایشان یار باد .

ابوظهیر « حسبی الله »

اول ثور سال 1388 هجری شمسی

مقدمه مترجم

اهمیت و جایگاه دعوت الی الله در اسلام، آشکار تر از آنست که ضرورتی به استدلال و مناقشه داشته باشد. اگر به قرآن کریم و احادیث نبوی مراجعه کنیم بوضاحت مشاهده خواهیم کرد که دعوت الی الله بعنوان برازنده ترین صفت این امت نشاندهی گردیده است. قرآن کریم تمام امت اسلامی را مکلف به دعوت نموده و دستور میدهد که باید از خود یک امت دعوتگر بسازند.

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (۱۰۴)

(آل عمران: ۱۰۴)

«و باید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی خیر دعوت نمایند، و به کار شایسته و پسندیده وادارند، و از کار ناپسند و زشت بازدارند؛ و فقط همین مردم اند که یقیناً رستگارند»

و به دنبال آن، خیریت این امت را مربوط و منوط به دعوت الی الله دانسته و ایشان را متوجه این مسئولیت اصلی شان میسازد و میفرماید:

﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾

(آل عمران: ۱۱۰)

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده اید، به نیکی امر میکنید و از بدی نهی مینمائید و به الله ایمان می آورید»

و در جای دیگری به پیامبر دستور میدهد که به مردم صراحتاً بگوید که دعوت الی الله راه اصلی من و کسانی است که از من پیروی میکنند.

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (۱۰۸)

(یوسف: ۱۰۸)

«بگو: این طریقه و راه من است که من و هر کسیکه پیرو من است بر پایه بصیرت و بینایی به سوی الله دعوت می کنیم، و الله از هر عیب و نقصی منزّه است و من از مشرکان نیستم»
دعوت الی الله و به تعبیر قرآنی امر به معروف و نهی از منکر را یکی از وظایف اصلی حکومت اسلامی دانسته و میفرماید:

﴿ الَّذِينَ إِنْ مَكَنْتُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴾ (الحج: ٤١)

« آنهاييکه اگر ايشانرا در زمين قدرت و تمکّن دهيم، نماز را برپا مي دارند، و زکات مي پردازند، و مردم را به کارهاي پسنديده و امي دارند و از کارهاي زشت باز مي دارند؛ و عاقبت همه کارها فقط در اختيار الله است »
و بالاخره يکي از صفات خاصي که مؤمنان مخلص را از منافقان متمايز ميسازد، همانا دعوت الی الله ميباشد.
چنانچه ميفرمايد:

﴿ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾ (التوبة: ٧١)

« مردان و زنان با ايمان دوست و کارساز يکديگرند؛ همواره به کارهاي نيك و شايسته فرمان مي دهند و از کارهاي زشت و ناپسند باز مي دارند، و نماز را برپا مي کنند، و زکات مي پردازند، و از الله و پيامبرش اطاعت مي نمايند؛ يقيناً الله آنان را مورد رحمت قرار مي دهد؛ زيرا الله تواناي شکست ناپذير و حکيم است »

ترک دعوت را يکي از اسباب نزول لعنت معرفي مينمايد. چنانچه در مورد علت ملعون قرار گرفتن يهود ميفرمايد:

﴿ لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴾ (٧٨)

(المائدة: ٧٨ - ٧٩)

« از بني اسرائيل آنان که کافر شدند به زبان داود و عيسي بن مريم لعنت شدند. لعنت شدنشان براي اين بود که [نسبت به فرمان هاي الله و انبياء] سرپيچي داشتند و همواره [از حدود الهي] تجاوز مي کردند. (78) آنان يکديگر را از کارهاي زشتي که مرتکب مي شدند باز نيمي داشتند. مسلماً بد بود آنچه را انجام مي دادند. (79) »
در قرآن کریم آيات بيشماری در باب دعوت وجود دارد که ذکر تمام آنها درين مختصر نميگنجد.

همچنان احاديث بيشماری در باب دعوت الی الله وجود دارد که تعدادی از آنها وجوب دعوت را افاده مينمايد و شمار ديگري حکمت و فلسفه دعوت را شرح ميدهد و تعداد ديگري اساليب و شيوه هاي دعوت را شرح ميکند و احاديث صحيحي وجود دارد که به صراحت اعلان ميکند که نجات امت اسلامي از هلاکت دستجمعي و جلوگیری از نزول عذاب الهي مربوط به دعوت الی الله ميباشد. ذکر تمام اين احاديث درين مختصر نميگنجد و شرح بيشتر اين موضوع را در متن کتاب خواهيد يافت. اما درينجا چند حديث را بعنوان مثال براي تان بازگويي مينماييم:

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ | : «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ، وَلَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، أَوْ لَيُسَلِّطَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ شِرَارَكُمْ، ثُمَّ يَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ » (المعجم الكبير للطبرانی)

« از ابو هريره | روايت است که رسول الله | فرمودند: حتماً به نيکي امر ميکنيد و از بديها نهي ميکنيد و يا اينکه الله | بدترين تان را بر شما مسلط ميسازد و باز نيکان تان دعاء ميکند و دعای تان استجاب نميگردد »

« عَنْ حَذِيفَةَ بْنِ الْيَمَانِ أَنَّ النَّبِيَّ | قَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عِقَابًا مِنْ عِنْدِهِ ثُمَّ لَتَدْعُنَّهُ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَكُمْ » (مسند أحمد - ج 47 / ص 281)

« از حذیفه بن الیمان | روایت است که رسول الله | فرمود : سوگند به ذاتی که نفس من بدست اوست که حتماً به نیکی امر میکنید و خواهی نخواهی از بدی نهی میکنید در غیر آن زود است که الله | بر شما عذابی از جانب خود فرود آورد که بعد از آن دعا کنید ولی دعای شما مورد قبول قرار نگیرد »
« عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ، وَلَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَلَتَأْخُذَنَّ عَلَى يَدِ الظَّالِمِ، وَلَيَأْطِرَنَّهُ عَلَى الْحَقِّ أَطْرًا، أَوْ لَيَضْرِبَنَّ اللَّهُ قُلُوبَ بَعْضِكُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَلَيَلْعَنَنَّكُمْ كَمَا لَعَنَهُمْ. » (جامع الترمذی)

« از عبدالله بن مسعود | روایت است که رسول الله | فرمودند : سوگند به ذاتی که جان من بدست اوست که حتماً به نیکی امر و از بدی نهی میکنید و از دست ظالم گرفته و او را از ظلم منع میکنید و او را بسوی حق میکشانید و یا اینکه الله قلبهای شما را یکی به دیگری میزند (بین تان اختلاف ایجاد میکند) و شما را مورد لعنت قرار میدهد چنانچه آنها (بنی اسرائیل) را مورد لعنت قرار داد »
« عَنْ التُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ | مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ وَالْمُدْهِنِ فِيهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا عَلَى سَفِينَةٍ فِي الْبَحْرِ فَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْلَاهَا وَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَسْفَلُهَا فَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا يَصْعَدُونَ فَيَسْتَقْتُونَ الْمَاءَ فَيَصُبُّونَ عَلَى الَّذِينَ فِي أَعْلَاهَا فَقَالَ الَّذِينَ فِي أَعْلَاهَا لَا نَدْعُكُمْ تَصْعَدُونَ فَتَوَدُّونَا فَقَالَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا فَإِنَّا نَنْقُبُهَا مِنْ أَسْفَلِهَا فَتَسْتَقِي فَإِنْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ فَمَنْعُوهُمْ كَجَوْا جَمِيعًا وَإِنْ تَرَكُوهُمْ عَرَفُوا جَمِيعًا » (سنن الترمذی)

« از نعمان بن بشیر | روایت است که رسول الله | فرمودند : مثال شخص ملتزم به حدود الهی و کسیکه در آن مداخلت نموده و از آن تجاوز میکند مانند قومی است که در کشتی سوار میشوند و بین خود قرعه می اندازند . در نتیجه قرعه اندازی بعضی از آنها در پایین کشتی و بعضیها در طبقه بالایی کشتی قرار میگیرند . کسانی که در پایین قرار گرفته اند بالا رفته و از دریا آب میگیرند . اما سبب اذیت کسانی میشوند که در طبقه بالایی قرار دارند . اینها میگویند که بار دیگر به شما اجازه نمیدهیم زیرا شما سبب اذیت ما میشوید . کسانی که در پایین کشتی قرار دارند میگویند : پس ما زیر کشتی را سوراخ کرده و از آنجا آب میگیریم . اکنون اگر کسانی که در طبقه بالایی قرار دارند ، آنها را ازین کار شان منع کردند ، تمام آنها نجات مییابند و اگر آنها را به کار شان گذاشتند ، تمام آنها غرق میشوند »
از مطالعه این آیات و احادیث انسان به این نتیجه میرسد که دعوت الی الله یکی از اساسی ترین رکن اسلام بوده و بدون آن ، دین ماهیت و حتی موجودیت خود را از دست میدهد .

اما اگر به جامعه خود با نظر دقت و نقاد مشاهده کنیم ، بوضاحت میبینیم که فريضة دعوت الی الله از سالیان دوری به طاق نسیان گذاشته شده است . تا حدیکه این فريضة اساسی دینی به امر خیلی نا آشنا و نامأنوس برای اکثریت مسلمانان مبدل شده است . و اگر چیزی بنام دعوت وجود داشته است ، فقط در قالب موعظه ها و تبلیغهای

خشک و بیروحي خلاصه شده است که در خطبه های پراکنده و بی مفهوم ایراد میگردید که اکثراً غیر علمی و غیر واقعبینانه بوده و در اصلاح و رهبری جامعه نقشی نداشته است . .

در حالیکه امت مسلمه و بخصوص علمای امت نه تنها مکلف به دعوت اند ، بلکه باید دعوت شان آگاهانه ، علمی ، واقعبینانه ، مبتنی بر شناخت عمیق از جامعه و ماحول و بر اساس برنامه های خاص و مستمر باشد . چنانچه الله متعال به پیامبرش دستور میدهد که :

﴿ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾

(یوسف: ۱۰۸)

« بگو : این طریقه و راه من است که من و هر کسیکه پیرو من است بر پایه بصیرت و بینایی به سوی الله دعوت می کنیم ، و الله از هر عیب و نقصی منزّه است و من از مشرکان نیستم »

« علی بصیرة » معنایی جز این ندارد که مؤمن دعوتگر باید آگاهی لازم از اساسات دعوت و شناخت عمیق از جامعه و محیط ، شناخت و درک صفات لازم برای داعی ، شناخت وسایل و شیوه های دعوت و بکار گیری این وسایل در محل مناسب آن را داشته باشد .

بلی امت اسلامی مکلف به دعوت آگاهانه و بر اساس بصیرت است . او باید قبل از هر چیز دیگری بداند که مردم را به سوی چه چیز فرا میخواند و از کدام امور باید نهی نماید . به دنبال آن باید اینرا درک نماید که در شخصیت خود باید کدام صفتها و ویژگیهایی را جاگزین سازد تا در کار خود موفق گردیده و سخنانش بالای مردم تأثیر مثبت بگذارد . در غیر آن بعوض اصلاح و جذب مردم بسوی اسلام ، آنها را از دین و دینداری متنفر خواهد ساخت . و این نکته منفی و نقصی است که در اکثر موعظه ها و خطبه ها به نظر میرسد .

او باید مخاطب خود را درک نموده و بداند که در کدام مستوای دینی ، اخلاقی و اجتماعی قرار دارد تا او را به همان زبانی مخاطب قرار دهد که سزاوار مستوی و موقعیت اجتماعی او باشد . زیرا نمیتوان یک زبان و اسلوب خطاب را با همگان بکار برد.

علاوه بر اینها ، داعی مکلف است که شیوه های موفق دعوت را فراگرفته و با وسایل جدید آشنا گردد و با هر قشر خاص افراد شیوه و وسیله مناسب را بکار برد تا تأثیر بیشتری بالای آنها داشته باشد .

این مواردی است که در کتاب حاضر با آنها آشنا میشوید . کتابی که اکنون در دسترس تان قرار دارد یکی از مهمترین و بهترین کتابهایی است که در فقه دعوت نوشته شده است و نویسندۀ محترم آن فشرده و خلاصۀ تمام دانسته ها و تجربیات خود را در آن گرد آورده و به رشته تحریر در آورده است و مطالعه آن میتواند بهترین ممدی برای آموزش این نکات باشد .

درینجا مناسب میدانم که سخنانی را با سنگرداران عزیز در میان گذاشته و نکاتی را که از خلال تجربه های گذشته اندوخته ام با ایشان مطرح نمایم .

برادر عزیزم! من و تو که تجربه سه دهه هجرت و جهاد را با حوادث تلخ و شیرین آن در پیشروی خود داریم. درین جریان از یکطرف یکی از خوانخوارترین قدرت طاغوتی وقت به زانو در آمد و یک مکتب فکری گمراه که خیلی تند و پیشرو بود با شکست مفتضحانه روبرو شد. ملتهایی که حدود یک قرن زیر چکمه های خونین استعمار سرخ ناله میکردند از نعمت آزادی برخوردار گردید. اما در جانب دیگر دیدیم که چگونه آرزوهای یک ملت و آرمان شهدای عزیز ما به خاک یأس و ناامیدی آلوده شد. دیدیم که چگونه هستی مادی و معنوی ملت ما به تاراج رفت و قلدان بی مروت و دلباخته گان زر و زور تمام ارزشهای دینی و جهادی ما را به بازی گرفتند.

من و تو تمام این حوادث جانکاه را به چشم سر دیدیم و تلخی و مرارت آنرا با جسم و جان خود احساس کردیم و تا هنوز هم آثار ویرانگر این زهر قاتل را در روح روان خود احساس میکنیم

اکنون باید از تجارب گذشته خود آموخته باشیم که دعوت و جهاد دو فریضه اند که لازم و ملزوم یکدیگر بوده و هرگز از هم جدا تصور شده نمیتواند و اصلاً دعوت اساس و مطلوب همیشگی و جهاد وسیله دوام حیات اسلامی و وسیله رسیدن به هدف است. این دو فریضه مکمل و ممد یکدیگرند و هر کدام آن بدون دیگری محکوم به زوال خواهد بود.

همانطوری که دعوت بدون جهاد در نیمه راه از پای میماند و نمیتواند که به منزل مقصود برسد، دعوتی که تاج جهاد را بر سر خود نداشته باشد بالاخره مجبور به توقف میگردد، صدای منبر در گلوها خفه میشود و قلمها زیر لگد های ظلم و وحشت طاغوتیان و مستکبرین میشکند و از حرکت باز میمانند و یا هم تحت فشارها تهدید و تطمیع زورمندان و زرداران به بیراهه رفته و راه سازش و کرنش در برابر آنها را اختیار میکند و این واقعیت را هم اکنون به چشم سر مبینیم. و به همانگونه که جهاد به مثابه دو بازوی توانای اسلام عزیز، پوزه طاغوتیان زورگو را به خاک ذلت مالیده و آنها را از سر راه دعوت دور کرده و به گودال نابوی می اندازد تا پیام الهی برای «الناس» برسد. و

به عین ترتیب جهاد بدون دعوت پایدار نخواهد ماند و بالاخره از مسیر «الی الله» منحرف گردیده و صبغه «فی سبیل الله» را از دست میدهد و به انسان کشی و زورگویی مبدل میشود و تا آنجا پیش میرود که بالاخره تمام اهداف خود را فراموش کرده و فرزندان خود را بدست خود به کام مرگ فرو میبرد.

این واقعیتهایی است که اگر دیگران از متون کتابها آموخته اند، من و تو با جسم و جان خود آن را لمس نمودیم و تلخی آنرا هنوز هم در گلوئی خود احساس میکنیم.

جای آن دارد که بپرسیم:

آیا حوادث ناگوار و خونینی که در دوران جهاد و بعد از سقوط حکومت کمونستی رخ داد، عامل دیگری جز ترک دعوت و تربیت داشته است؟

آیا بهترین فرزندان جهاد بدست خود جهاد گران به خاک و خون کشانده نشدند؟

آیا شخصیت پرستی، تعصب قومی و سایر ارزشهای جاهلی جای ارزشهای فکری و عقیده ناب اسلامی را نگرفت؟

آیا تملق و چاپلوسی جای اصول تنظیمی و نقد سالم و سازنده را اشغال نکرد؟

آيا اقتدار و امانت‌های جهاد بدست اينگونه افراد نا اهل و متملق قرار نگرفت ؟
آيا حوادث وحشتناکی چون قتل، دزدی، غارت، تجاوز به آبرو و عزت مردم کار عادی اينگونه افراد بی مروت نشد ؟
آيا

و دهها سؤال ديگری که در برابر ما قرار میگیرد، چه عاملی داشته است ؟
تا جاییکه از صاحب‌نظران دردمند جهاد شنیده ایم و تجربه و شناخت خود را در کنار آن قرار میدهم و واقعیتهای عینی جامعه را به آن می افزاییم، به این نتیجه میرسیم که ؛ تمام این حوادث ناگوار که مسیر جهاد برحق ملت مسلمان را تغییر داد و حتی حقانیت این جهاد مقدس و برحق را زیر سؤال برد و امروز دلباختگان قدرت و پول که در زیر سایه استعمار سیاه آرمیده اند و توان دفاع از ارزشهای جهاد را در خود نمی بینند، فقط یک عامل داشته است که همانا ترک دعوت و تربیت است .

اکنون که ملت عزیز ما یکبار ديگر در آزمون بزرگ الهی قرار گرفته است و الله متعال این ملت عزیز و سربلند را برای مقابله و ان شاء الله برای زبونی نابودی استعمار سیاه سرمایه داری برگزیده است، نباید گذشته های خود را فراموش کنیم و نباید به همان خطاها و انحرافات عمدی اجازه دهیم که گذشته افتخار آفرین ملت ما را زیر پرده از شکوک و شبهات فرو برد که امروز هر کس و ناکس زبان طعن را به آن متوجه میسازد .

باید این حقیقت را درک نموده و دعوت و جهاد را هرگز از هم جدا ندانیم . بلکه با تمام سعی و تلاش بکوشیم که این دو سنگر مهم اسلام را هر چه بیشتر مستحکم نموده و هر چه بیشتر متحد سازیم و پیوند ناگسستنی این دو فريضة اسلامی را عمیق تر و محکم تر سازیم تا باشد که آرزوی ملت بخون خفته ما جامه عینیت بتن کرده و چشم ما با دیدن حکومت عدل الهی پر نور گردد . و در آنروز است که مؤمنان راستین به نصرت الهی مسرور میگردند . دشمنان اسلام درهر جامه و کیشی که هستند به خاک ذلت و رسوایی مینشینند . ان شاء الله .

و با همین امید کتاب حاضر را به مجاهدان راستین و دعوتگران پاکباز تقدیم مینمایم و از الله متعال عاجزانه و با چشم گریان تمنا دارم که پیوند دعوت و جهاد را همیشه استوار داشته باشد .

در اخير از تمام دوستانی که در تصحيح و تدقيق اين کتاب مخلصانه کوشیده اند ، بخصوص از برادر گرامی ام حسبی الله و برادر گرانقدرم قاضی « سعید » اظهار امتنان نموده و از الله متعال اجر عظیم میخواهم .

آمین یا رب العالمین .

مؤمن حکیمی اول ثور سال ۱۳۸۸ هجری شمسی

زمینه سخن و شیوه بحث

زمینه سخن :

1 - مقصد ما از دعوت ، فراخوانی بسوی الله (می باشد . الله) درین رابطه به پیامبر خود میفرماید :

﴿ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَنَ اللَّهُ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾ (یوسف/ ۱۰۶)

” بگو: این طریقه و راه من است که بر پایه بصیرت وینایی به سوی الله دعوت میکنم، من و کسانی که از من پیروی میکنند و الله از هر عیب و نقصی منزّه است و من از مشرکان نیستم “
و مقصود از دعوت بسوی الله (دعوت به سوی دین اوست که اسلام میباشد . همان اسلامی که محمد (پیام آور آن از سوی الله) میباشد . پس اسلام موضوع و حقیقت دعوت است و این امر نخستین اصل دعوت را تشکیل میدهد .

بدون شک رسول الله (این اسلام با عظمت را به نیکوترین وجه و کاملترین صورت آن به امت خویش تبلیغ کرد و از نخستین لحظه که الله (ایشان را به خلعت نبوت مکرم نمود تا آخرین لحظه حیات که به جوار پروردگار کریم انتقال کرد ، به دعوت ادامه داد . الله (در توصیف ایشان فرمود :

﴿ يٰٓأَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُّنِيرًا ﴿٤٦﴾ ﴾ (الأحزاب/ 45 - 46)

” ای پیامبر یقیناً که ما فرستاده ایم ترا شاهد و گواه و مژده دهنده و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی الله و چراغی درخشان “

پس ایشان نخستین دعوتگر به سوی اسلام میباشند . بنابراین شناخت داعی و دعوتگر اصل دوم دعوت بحساب می آید .

کسانی را که رسول الله (بسوی اسلام فراخواند و رسالت خود را برایشان تقدیم کرد عرب و غیر عربها بودند زیرا رسالت شان عام بوده و منحصر بر عربها نمیباشد بلکه ایشان برای دعوت و

هدایت تمام بشر فرستاده شده اند . الله (میفرماید :

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾

(النبأ / 28)

” و ما نفرستادیم ترا مگر برای تمام مردم بشارت دهنده و بیم دهند ، ولیکن اکثر مردم نمیدانند“
کسانیکه مورد دعوت بسوی اسلام قرار میگیرند (مدعویین) اصل سوم دعوت را تشکیل میدهد .
رسول الله | بخاطر ادای مسئولیت دعوت وسایل ، شیوه ها و برنامه هایی را بکار گرفت که الله (ذریعۀ وحی برایشان تعلیم داد و این شیوه ها و برنامه ها در قرآن کریم و سنت مطهر نبوی ثابت میباشند . شناخت این وسایل و شیوه های دعوت اصل چهارم در دعوت بسوی اسلام میباشد .
بنابراین اصول دعوت عبارت اند از :

موضوع دعوت ، دعوتگر ، مدعویین و وسایل و شیوه های دعوت .

شیوه بحث :

2: بنابر شرح فوق ، بحث خود را به چهار باب تقسیم خواهیم کرد که در هر باب آن به شرح یکی از اصول دعوت پرداخته و در اخیر نتیجه آنرا ضمن خاتمۀ بحث تقدیم خواهیم کرد .

باب اول : موضوع دعوت

باب دوم : دعوتگر .

باب سوم : مدعو (کسانیکه دعوت میشوند)

باب چهارم : وسایل و شیوه های دعوت

خاتمۀ بحث

باب اول :

موضوع دعوت

زمینه سخن:

3 - گفتیم : موضوع دعوت عبارت از اسلام است که الله (آنرا در قرآن و سنت مطهر به رسول اوحی کرده است . و ما در بحثی که در مورد اسلام خواهیم داشت همچنان که نمیخواهیم به تفصیل و شرح تمام جزئیات پردازیم ، از اختصار و ایجاز که سبب اخلاص گردد نیز خود داری خواهیم کرد و میخواهیم اموری را در اسلام شرح نماییم که مدعو به آن ضرورت دارد و داعی نیز نباید نسبت به آن جاهل باشد . برین اساس ضروری پنداشته میشود که اولاً اسلام تعریف گردیده و ارکان ، ویژگیها ، انظمه (ارگانها) و مقاصد آن بیان گردد . بنابراین بحث خود را درین باب به پنج فصل تقسیم میکنیم .

فصل اول : تعریف اسلام

فصل دوم : ارکان اسلام

فصل سوم : ویژگیهای اسلام

فصل چهارم : ارگانها (نظامهای تشکیلاتی) اسلام

فصل پنجم : مقاصد اسلام

فصل اول :

تعریف اسلام

اسلام را میتوان با تعریفهای ذیل معرفی نمود :

تعریف اول :

4 - در حدیث جبرئیل علیه السلام که به صورت مرد صحرا نشینی آمده و از رسول الله |
سؤالهای نمود تا حاضرین بشنوند و مسایل دین خود را بیاموزند ، چنین آمده است :
« الْإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ وَتَصُومَ رَمَضَانَ وَتَحُجَّ الْبَيْتَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا » (صحیح مسلم ، کتاب الإیمان)
"اسلام آنست که شهادت بدهی که هیچ معبود برحق جز الله وجود ندارد و محمد | فرستاده
الله است ، و برپا داری نماز را و اداء کنی زکات را و روزه بگیری ماه رمضان را و در صورت
استطاعت و توانایی حج بیت الله را انجام دهی .
پس اسلام عبارت از یکنوع عقیده و اموریست که درین حدیث گنجانیده شده است و شرح
آن بعداً خواهد آمد .

تعریف دوم :

5 - اسلام عبارت از خضوع ، تسلیم شدن و فرمانبرداری از الله پروردگار عالمیان است به این
شرط که تسلیمی اختیاری بوده و جبری نباشد . زیرا خضوع و تسلیمی جبری در برابر پروردگار
جهان که عبارت از تابع بودن به سستها و قوانین کائنات میباشد ، امر عام بوده و تمام مخلوقات را
شامل میشود و چنین تسلیمی و خضوع هیچ نوع ثواب و عقابی را به دنبال ندارد .
﴿ أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ
يُرْجَعُونَ ﴾ (آل عمران / 83)
" آیا دین دیگری بغیر از دین الله میخواهند ، (در حالیکه) فرمانبردار و متقاد الله است هر که در
آسمانها و در زمین است بخوشی و ناچاری "

پس تمام مخلوقات تابع قوانینی الهی بوده و در وجود، بقاء و فناء خود خاضع ستهای الله (میباشد و انسان نیز در تبعیت اجباری مانند سایر مخلوقات است . اما خضوع اختیاری در برابر الله است که جوهر اسلام را تشکیل میدهد و انسان مکلف به آن بوده و ثواب و عقاب را به دنبال دارد و مظهر آن انقیاد تام و با رضایت کامل و بدون قید و شرط از شریعت الهی میباشد .

پس اسلام به این معنی ، عبارت دین پسندیده الله است که به پیامبران گرامی اش وحی نموده است و فرستادگان گرامی الله آنها را به مردم رسانده اند .

﴿ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴾ (آل عمران / ۸۵)

” هر آئینه دین پسندیده نزد الله اسلام است . و اختلاف نکردند آنهاييکه داده شده اند کتاب ، مگر پس از آنکه آمد بایشان دانشی ، از روی حسد میان ایشان ، و هر که کافر شود به آیتهای الله ، پس الله زود حساب گیرنده است “

﴿ وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾

(آل عمران/۱۸۵)

” هر که طلب کند غیر از اسلام دین دیگری را پس هرگز قبول کرده نشود از وی ، و اوست در آخرت از زیان کاران “

﴿ وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴾ (لقمان/۲۸)

” و آنکه منقاد ساخت روی خود را (خویشتن را) به الله و او نیکوکار باشد ، پس هر آئینه چنگ زنده است به حلقه (دستاویز) محکم و بسوی الله است عاقبت تمام کارها “

﴿ وَوَصَّي بِآبِإِبْرَاهِيمَ بَيْنِي وَبَيْنِهِ وَيَعْقُوبَ يٰيُنَىٰ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴾ (آل عمران / ۳۳)

﴿ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهُهَا وَحْدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴾ (البقره / ۱۳۰-۱۳۱)

” و وصیت کرده به آن کلمه ابراهیم پسران خود را و یعقوب را که ای پسران من هر آئینه الله برگزید بر شما دین را پس هرگز نمیرید مگر در حالیکه شما مسلمان باشید . آیا شما حاضر بودید آنگاه که پیش آمد یعقوب را مرگ و قتیکه گفت به فرزندان خود ، چه را میپرستید بعد از من ، گفتند میپرستیم معبود ترا و معبود پدران ترا که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق اند ، معبود یگانه را و ما برای او متقادیم “

6 - بعد از آن کلمه ” اسلام “ به صورت خصوصی به دینی اطلاق میگردد که محمد | از

سوی پروردگارش آورده است و آن عبارت از انقیاد کامل و بدون قید و شرط از آن دین می باشد و با همین انقیاد است که خضوع اختیاری انسان در برابر الله (ظاهر می گردد . و چنانچه گفتیم همین انقیاد جوهر و اصل اسلام را تشکیل می دهد به همین معنای خاصش لفظ اسلام در آیت شریف نیز استعمال گردیده است .

﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ۚ ﴾
(المائدة/۳)

” امروز دین شما را برایتان تکمیل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را بحیث دین برایتان پسندیدم “

بنابراین ، تعریف اسلام به معنای خاص این کلمه که در وقت ذکر مطلق آن مطلوب می باشد چنین است که ” اسلام عبارت از خضوع و تسلیمی اختیاری در برابر رب کائنات می باشد و مظهر آن همانا انقیاد و پیروی از شریعتی است که الله (به رسولش محمد | وحی نموده و ایشان را امر کرده است تا آنرا به مردم برساند “

تعریف سوم:

7 - اسلام عبارت از نظام عام و قانون کامل و شاملی است که تمام زندگی و برنامه های سلوکی و عملکرد انسان را دربرداشته و آنرا محمد | از سوی پروردگارش آورده و مأمور به تبلیغ آن به مردم بوده است و به پیروی و یا مخالفت از آن ثواب و عقاب مرتب می گردد. الله (میفرماید:

﴿ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾
(آل عمران/۸۵)

” و کسیکه غیر از اسلام دین دیگری میطلبد هرگز از او قبول نمیشود و او در آخرت از زیان کاران است “

پس درین آیت شریف ، دین متضمن تمام معانی و مفاهیمی است که قبلاً ذکر گردید و مجموع آنها همان اسلامی است که محمد | از سوی پروردگار جهان آورده است .

تعریف چهارم:

8 - اسلام عبارت از مجموعه احکام عقیدتی ، اخلاقی ، عبادات ، معاملات و اخبار هایی است که الله (در قرآن کریم و سنت مطهره نبوی بر رسولش محمد | نازل فرموده و ایشان را مأمور به تبلیغ آن به تمام مردم گردانیده است . الله (میفرماید :

﴿ يٰٓأَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ۚ وَاللَّهُ

يَعِصْمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾ (المائدة/ببا)

”ای پیامبر برسان آنچه بر تو نازل شده است از جانب پروردگارت ، و اگر چنین نکردی پس نرساندی پیغام او را . الله ترا نگهدارد از مردم . هر آئینه الله راه نمینماید گروه کفار را “
و آنچه را الله (نازل نموده است همانا قرآن و سنت است که تمام احکامی که قبلاً ذکر نمودیم در آندو گنجانیده شده است و دین الله (اسلام) همین میباشد .

تعریف پنجم:

9 - اسلام عبارت از جوابهای صحیح و حقیقی در برابر سه سؤالی است که عقل و فکر بشر را در گذشته و حال به خود مشغول ساخته است . این سؤالات در ذهن و فکر هر انسانی میگذرد که با خود بخلوت نشسته و در امور زندگی به تفکر پردازد و یا جنازه را مشایعت و به زیارت قبرستانی برود . این سؤالات قرار ذیل است :

از کجا آمده ایم ؟

چرا آمده ایم ؟

به کجا میرویم ؟

جوابهای صحیحی که رسول الله (در برابر این سؤالات از سوی الله) ارائه کرده است مجموعه و تفصیلات این جوابها عبارت از اسلام است .

10 - در مورد سؤال اول میفرماید :

﴿يَتَأَيَّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخْلَقَةٍ وَغَيْرِ مُخْلَقَةٍ لِّنَبِّئَنَّ لَكُمْ وَنُقَرِّفِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نَخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُّتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً﴾ (الحج/ب)

”ای مردم اگر در شک هستید از زنده شدن دوباره (بعد از مرگ) پس هر آئینه آفریدیم شما را از خاک ، باز نطفه؟ باز از خون بسته، باز از پاره گوشت صورت داده شده و غیر صورت داده شده تا واضح سازیم برای شما و (تصویر خلقت را) قرار میدهیم در رحمها آنها که بخواهیم تا وقت معین . باز بیرون می آریم شما را (از رحم) طفلی باز (تربیت میکنیم) تا برسید بکمال قوت خود و بعضی از شما آنست که فوت میکند و بعضی از شما آنست که باز گردانیده میشود به بدترین (مرحله) عمر تا تا اینکه نمیداند چیزی را بعد از دانستن آن “

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ﴿٢٠﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿٢١﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْماً فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْماً ثُمَّ

أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿٦٧﴾ (المؤمنون/بم-ب)

”همانا آفریدیم انسان را از خلاصه کشیده شده از گل ، پس گردانیدیم آنرا نطفه در قرارگاه ، پس ساختیم آن نطفه را خون بسته ، پس ساختیم آن خون بسته را پاره گوشت ، پس ساختیم آن پاره گوشت را استخوانها پس پوشانیدیم استخوانها را گوشت ، باز آفریدیم او را آفرینش دیگری ، پس بزرگ و با برکت است الله که نیکوترین آفرینندگان است “

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَنِ مِنْ طِينٍ ﴿٧٠﴾ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٧١﴾ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُّوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٧٢﴾﴾ (السجده/بب)

”آنکه آفرید هر چیز را به صورت نیکویش و آغاز نمود آفرینش انسان را از گل ، باز پیدا کرد اولاد او را از عصا از آب بیدر ، باز درست اندام کرد او را و دمید در وی از روح خود و پیدا کرد برای شما گوش و چشمها ودلها ، (مگر) اندکی شکر گزار هستید . “

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَنِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا ﴿٧٣﴾ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٧٤﴾﴾ (الإنسان/د-د)

” (هر آینه) آمده است بر انسان مدتی از زمانه که نبود چیزی ذکر شده . همانا آفریدیم انسان را از نطفه در هم آمیخته (در حالیکه) می آزماییم او را پس گردانیدیم او را شنوا و بینا “

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٧٥﴾ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿٧٦﴾ تَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ﴿٧٧﴾﴾ (الطارق/ب)

” پس باید ببیند انسان که از چه چیزی آفریده شده است ، آفریده شده است از آب جهنده که میرآید از میان پشت و استخوانهای سینه “

این آیات مبارکه و امثال آن بیان میکند که انسان اصلاً وجود نداشت و معدوم محض بود . الله (او را از خاک آفرید و بعد از آن ادامه نسل او را در ” آب مهین “ قرار داد به نحویکه در آیات فوق ذکر شده است . بنابراین انسان اول که آدم علیه السلام است ، از خاک آفریده شده و بعد از آن نسل و ذریه او را از ” آب جهنده آفرید که از بین صلب و ترائب خارج میشود “

11- در جواب سؤال دوم ، الله (در قرآن کریم میفرماید :

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٢٨﴾﴾ (الذاریات/بب)

” و نیافریده ام جن و انس را مگر برای اینکه مرا عبادت کنند “

و عبادت متضمن معرفت درست الله ، محبت با او و خضوع و تسلیمی در برابر او و پیروی از برنامه ها و اصولی میباشد که برای انسان وضع کرده است تا بوسیله آن نفس خود را تکمیل

نموده و به مستوایی برساند که سزوار آن بوده و استعداد آنرا دارد و در دنیا و آخرت به سعادت و کامیابی حقیقی برسد. پس انسان برای عبادت به مفهوم وسیع آن خلق شده است که در بحثهای آینده به شرح و توضیح آن خواهیم پرداخت.

12 - در مورد سؤال سوم میفرماید :

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًّا فَمُلِّقِيهِ ۖ﴾ (الإنشاق/ب)

«ای انسان! یقیناً تو با کوشش و تلاشی سخت به سوی پروردگارت در حرکتی، پس او را

دیدار می کنی»

﴿اللَّهُ يَبْدُوَ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝﴾ (الروم/ب)

«الله در آغاز می آفریند خلق را باز اعاده میکند آنرا باز بسوی او گردانیده میشوید»

﴿ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۖ﴾ (الزمر/ب)

«باز بسوی پروردگار تان است بازگشت شما پس خبر میدهد شما را به آنچه عمل میکردید»

﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ ۖ﴾ (النجم/ب)

«و اینکه باز گشت بسوی پروردگارت است»

﴿إِن إِلَىٰ رَبِّكَ أَلْرُجْعَىٰ ۖ﴾ (العلق/ب)

«بیشک بسوی پروردگار تو باز گشتن است»

این آیات مبارکه مصیر انسان را بعد از مرگ بیان میکند که عبارت از برگشت بسوی الله (میباشد تا جزای اعمالی را دریابد که در دنیا انجام داده است و به مقامی برسد که موافق و مناسب حالش میباشد، یعنی اگر نفس خود را با عبادت الله | تزکیه کرده و از جمله نیکوکاران بود، به سرای نیکوکاران (جنت) داخل میشود و اگر نفس خود را با کثافتهای گناه و معصیت آلوده ساخته و همراه با همان خبثات از دنیا رفته بود، به سرای ناپاکان (جهنم) جای میگیرد. البته شرح این موضوع نیز در آینده خواهد آمد.

تعریف ششم:

13 - اسلام عبارت از روح حقیقی انسان و نور هدایت بر فرا راه او و شفای کافی و کامل

برای تمام امراض اوست، اسلام راه مستقیمی است که هرکسیکه در مسیر آن حرکت کند به هیچ صورت گمراه نمیشود.

﴿وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا ۚ مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا ۖ نَهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا ۚ وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۖ﴾ (الشورى/ب-ج)

” و همچنین وحی کردیم بسوی تو روح (قرآن) را از حکم خود ، تو نمیدانستی که کتاب چیست و ایمان چیست ، ولیکن گردانیدیم آنرا روشنی که هدایت میکنیم به آن کسی را که بخواهیم از بندگان خود ، به تحقیق تو هدایت میکنی بسوی راه راست ، راه الله آنکه اوراست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است “

﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾

(الاسراء/۸۰)

” و فرود می آریم از قرآن آنچه که شفا و رحمت است برای مؤمنان و نمی افزاید ستمگاران را مگر زیان “

﴿قُلْ هُوَ الَّذِي ءَامَنُوا هُدًى وَشِفَاءً﴾ (فصلت/۴۴)

” بگو آن (قرآن) برای کسانی که ایمان آورده اند هدایت و شفاء است “

واضح است که این تعریف از اسلام ، در حقیقت تعریف آن با بعضی صفاتی است که هیچگونه جدایی از آن ندارد . بنابراین میتوان اسلام را با ذکر صفات دیگر آن نیز تعریف کرد . چنانچه میتوان گفت که : اسلام عبارت از دین فطرت است .

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِن أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (الروم/کک)

” پس راست بدار روی خود را به دین (الله) یکسو شده (از افراط و تفریط) ، (لازم بگیر برخود) فطرت الله را که پیدا کرد مردم را برآن، هیچ تبدیلی نیست دین الله را ، اینست دین راست ولیکن اکثر مردم نمیدانند “

همچنان میتوان گفت که : اسلام عبارت از دین توحید است و یا دین عدل است و یا اسلام دین علم است و غیره

زیرا این مواصفات و مفاهیم به کامل ترین صورت آن در اسلام موجود بوده و دعوت اسلام بسوی همین مفاهیم بوده و برآن تأکید میکند .

تعرفهای دیگری از اسلام:

14 - باید توجه داشت که تعریفهای متنوعی ای که از اسلام درین بحث ارائه کردیم بر سبیل مثال است نه بر سبیل حصر، زیرا میتوانیم که تعریفهای دیگری و با الفاظ مختلفی ارائه کنیم البته بشرط اینکه مضمون تعریفهای ارائه شده صحیح بوده و بر معنا و مفهوم اسلام منطبق بوده و الفاظ آن واضح و هیچ نوع غموض و اشتباهی در آن راه نداشته باشد .

اختلاف تناقض نیست:

15 - ثانیاً باید توجه داشت که تعریفهایی که قبلاً ارائه شد ، همه آنها صحیح بوده و هیچ تناقض و اختلاف جوهری بین آنها وجود ندارد ، زیرا هر کدام از آنها متضمن همان مفهومی است که در تعریف دیگر گنجانیده شده است و اختلاف بین آنها فقط اختلاف لفظی بوده و در معنایی که در قالب این و یا آن تعریف ابراز شده است هیچ تناقضی وجود ندارد و این مقدار از اختلاف در وحدت و هماهنگی مضامین این تعریفها و دلالت آن بر اسلام چه به شکل صریح و یا به صورت ضمنی و لازمی ، تأثیری نمیگذارد

مقصد از ارائه تعریفهای متعدد:

16 - هدف ما از ایراد تعریفهای متعدد از اسلام اینست که دعوتگر عزیز شماری از تعرفها و جملائی را با خود داشته باشد و بتواند که با در نظر داشت حالت مدعو ، اندازه فهم و درک او ، حدود سلامت فکری و فطری او ، نوع شبهات و سؤالاتی که در قلبش راه یافته است و بالاخره مفاهیمی که به فهم آن در مورد اسلام ضرورت دارد ، مطابق آن یکی ازین تعریفها را برگزیند . مثلاً شخصی که با فلسفه سروکار داشته در صحرای فلسفه سرگردان است ، زمانیکه در مورد اسلام سؤال میکند ، مناست است که مطابق تعریف پنجم به او جواب داده شود و آن اینکه " اسلام عبارت از جوابهای صحیح و حقیقی آن سؤالهایی است که در ذهن هر انسان متفکر خطوط میکند مانند : از کجا آمده ایم ؟ چرا آمده ایم ؟ به کجا میرویم ؟ جواب این سؤالها مطابق شریعتی داده شود که محمد | به مردم رسانده است . به همینگونه به کسی که با مسایل قانون و علوم اجتماعی سرو کار دارد و میپرسد که اسلام چیست ؟ باید مطابق تعریف سوم برایش جواب داده شود و شخص غیر مسلمان زمانیکه در مورد اسلام میپرسد باید مطابق تعریف اول برایش جواب داده شود .

تعریف گزیده:

17 - تعریفی که درین بحث مورد گزینش ما میباشد و آنرا اساسی برای معرفی ارکان اسلام قرار میدهیم ، همان تعریف اول است که در حدیث معروف به " حدیث جبرئیل " از رسول الله | روایت شده است . زیرا این تعریف همه آن مفاهیمی را در بر دارد که تعریفهای دیگر در ضمن خود دارد

فصل دوم :

ارکان اسلام

18 - در حدیثی که به "حدیث جبرئیل" شناخته شده است ، رسول الله | در جواب جبرئیل علیه السلام میفرماید :

" اسلام آنست که شهادت دهی بر اینکه هیچ معبود برحقى جز الله واحد نیست و محمد | فرستاده اوست و نماز را برپا داری و زکات را پردازی و ماه رمضان را روزه بگیری و اگر توانایی امکانات رفتن به حج را داشتی حج بیت الله را انجام دهی "

مطابق این حدیث شریف ارکان اسلام از سه امر اساسی تشکیل مییابد :

اول : شهادت " لا إله إلا الله "

دوم : شهادت " محمد رسول الله "

سوم اعمال صالحه که در رأس آن نماز ، زکات ، روزه و حج قرار دارد و ازین چهار عمل بخاطر اهمیت آن در اسلام ذکر شده است و مسلمان را تنبیه میکند که عمل صالح نیز از ارکان دین بوده و تنها بر زبان آوردن کلمه شهادت کفایت نمیکند بلکه باید مطابق مضمون و مفهوم آن عمل صورت گیرد .

و چون ضرورت است که این ارکان سه گانه شرح گردد ، لذا این فصل کتاب را به سه مبحث مستقل تقسیم کرده و هر مبحث آنرا در مورد یکی از ارکان سه گانه فوق تخصیص میدهیم

بحث اول :

رکن اول

شهادت "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ"

معنای شهادت :

19 - شهادت معانی چون "گوهی دادن"، "دانستن"، "اعلام نمودن"، "خبر دادن" و "بیان کردن" را افاده میکند. به همین علت شاهد را بخاطری شاهد میگویند که آنچه را میداند، خبر میدهد. خبر دادن و بیان کردن همچنانکه با سخن صورت میگیرد، با فعل نیز صورت میگیرد. چنانچه الله (در مورد کفار مکه میفرماید :

﴿ مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ ﴾ (التوبه/17)

"نیست سزاوار برای مشرکین که اعمار کنند مساجد الله را در حالیکه گواهی دهند بر نفسهای خود بر کفر"

این شهادتی است که آنها با عملکردهای خود اداء کرده و کفر خود را نشان دادند. یعنی افعال و کردار شان ظاهر میسازد که آنها کافر اند.

کلمه شهادت مفاهیمی مانند اعتقاد، اعتراف و اقرار را نیز در بر دارد زیرا شاهد قبل از هر امر دیگری معتقد به صحت خبری است که بر آن شهادت میدهد و اگر در امری شهادت دهد که بر صحت آن عقیده ندارد، درینصورت شهادت شان دروغ میاشد. چنانچه الله (در مورد شهادت منافقین میفرماید :

﴿ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴾ (المنافقون/1)

"چون بیایند منافقین نزد تو گویند که گواهی میدهیم که یقیناً تو رسول الله هستی، الله میداند که تو پیامبر او هستی و الله گواهی میدهد که منافقان دروغگویان اند"

میبینم که آنها به این علت دروغگو خواند شده اند که بر صحت آنچه میگویند و اعتراف میکنند اعتقاد ندارند.

بنابرین کلمه "أشهد" (شهادت میدهم) دلالت بر معناهای مانند "علم" "معرفت" و "بیان" داشته و متضمن معانی "اقرار" "إذعان" و "اعتقاد" میباشد.

معنای کلمه "إله":

20 - کلمه "إله" درینجا به معنای "معبود" میباشد که هم به معنای معبود حقیقی استعمال میشود و هم به معنای خدایان باطل بکار برده میشود.

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ آخَذَ إِلَهُهُ هَوًى﴾ (الجاثیه/23)

"آیا دیدی کسی را که گرفته است معبود خود خواهشات خود را"

و به معنای معبود برحق نیز میباشد.

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ (محمد/19)

"پس بدان که نیست هیچ معبودی جز الله و مغفرت بخواه بخاطر گناهان خود و برای مردان و زنان مؤمن"

و در حدیث پیامبر | نیز همین معنا مراد میباشد.

معنای کلمه توحید:

21- بنابرین ، معنای کلمه توحید چنین میشود که : من میدانم و اقرار و اعتراف میکنم که ؛ تنها الله (معبود برحق بوده و مستحق هر نوع عبادت میباشد و غیر او لایق هیچگونه عبادت نیست و من این امر را با زبان بیان کرده و در اعمال خود ظاهر میسازم .

الله (را به یگانگی عبادت کردن ، توحید الوهیت نامیده میشود و توحید ربوبیت را نیز در ضمن خود دارد و معنای آن چنین است که "الله (پروردگار کائنات است و هیچ شریکی در آفرینش و اداره آن ندارد"

پس میبینیم که توحید به دو بخش تقسیم میشود:

اول : توحید الوهیت

دوم : توحید ربوبیت .

اول - توحید الوهیت:

22- توحید الوهیت همان بخش توحید است که تمام انبیاء علیهم السلام بخاطر دعوت بسوی آن مبعوث شده اند .

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾

(الأنبياء/25)

”و فرستاده ایم قبل از تو هیچ پیامبری را مگر اینکه وحی کرده ایم بسوی او اینرا که نیست هیچ معبودی غیر از من پس مرا عبادت کنید“
﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الصُّغُوتَ﴾ (النحل/کک)
”و یقیناً برانگیخته ایم در هرامتی پیامبری را برینکه الله را عبادت کنید و از طاغوت اجتناب کنید“
﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَنْقُومِرْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ (المؤمنون/کک)

”یقیناً فرستادیم نوح را بسوی قومش ، پس گفت ای قوم من الله را عبادت کنید ، نیست هیچ معبودی غیر از او ، آیا پس نمیترسید (از او)“
﴿وَالِإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَنْقُومِرْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ (الأعراف/کک)

”و فرستادیم بسوی قوم عاد برادرشان هود را ، گفت ای قوم من عبادت کنید الله را ، نیست شما را هیچ معبودی غیر از او ، آیا نمیترسید“
23 - عبادت الله (بر پایه های محبت خالص با الله) و تذلل و انکسار کامل در برابر او استوار میباشد و مظهر چنین بندگی ، توجه بنده بسوی او تعالی ، اعتماد و توکل کامل بر او ، خوف و امید از او ، انابت و رجوع به سوی او ، خواستن و طلب کردن از او ، انس گرفتن به ذکر او ، رفتن به سوی او ، نشاط و تحرک اعضاء و جوارح بدن به تنفیذ شریعت او ، خود را مزین ساختن به صبغه او ، برگزیدن محبت و طاعت او بر هر امر دیگری و بالآخره تمام اقوال و کردار خود را در آوردن به صورتی که مورد پسند و رضایت او تعالی باشد .
با این شرط است که فرد مسلمان معنای کلمه شهادت (أشهد أن لا إله إلا الله) را در قول و عمل خود تحقق بخشیده و در دعوی و شهادت خود صادق میباشد .

24 - به هر اندازه که بنده حاجتمندی و فقر خود را در برابر الله (احساس کند به همان اندازه مفهوم بندگی و عبودیت در شخصیت او رسوخ یافته و آثار آن در اقوال و افعال وی ظاهر میگردد و هر قدر که معرفت انسان به کمال الله بیشتر گردیده و در نعمتهای او تعالی که بیرون از حد شمار است بیشتر فکر کند و در اسمای نیکو و صفات بلند مرتبت او بیاندیشد به همان اندازه با الله (محبت بیشتر حاصل نموده و خضوع و خشوع بیشتری در برابر وی احساس میکند .

25 - به هر اندازه که قلب انسان مملوء از معانی عبودیت و بندگی الله (باشد به همان اندازه از بندگی غیرالله احتراز میکند و به مقامی میرسد که بنده خالص الله (میگردد و این بلندترین درجاتی است که انسان مسلمان به آن میرسد . به همین خاطر الله (پیامبر گرامی اش را در بلند ترین مراتب و مدارج حیات شان به صفت ”عبودیت“ توصیف کرده اند . چنانچه در مقام نزول وحی بر ایشان ،

در وقت معراج و رفتن به دعوت الهی او را با همین صفت توصیف نموده و میفرماید :

﴿ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴾ (النجم/ ۸۵)

” پس وحی فرستاد الله بسوی بنده خود آنچه وحی کرد “

﴿ وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ﴾ (الجن/ ۱۸)

” و اینکه چون برخاست بنده الله که عبادت کند الله را، نزدیک بود که شوند بروی مانند مو

های بهم چسبیده (گروه انبوهی گرد وی جمع شوند) “

﴿ سُبْحَنَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا ﴾

(الأنعام/ ۱۰۸)

” پاک است آنکه برد بنده خود را شبی از مسجد حرام بسوی مسجد اقصا “

دوم - توحید ربوبیت :

26 - کلمه ” رب “ بر معانی مختلف و متعددی دلالت میکند . از جمله ” سید ، مالک چیزی ، تصرف کننده در چیزی ، تربیت کننده و پرورش دهنده ، کفالت کننده مصلحت دیگران ، صاحب سلطنت و سیادت که امرش در مورد دیگران نافذ میاشد “

با این معانی ربوبیت و سایر مفاهیمی که به صورت ضمنی یا لزومی در خود دارد ، بر وجه کمال و مطلق آن جز الله واحد کس دیگری توصیف شده نمیتواند . زیرا غیر از الله (هر چه هست ، مخلوق و در موجودیت و بقای خود به الله) محتاج است و اگر یکی معانی ربوبیت در او وجود دارد به صورت مجازی بوده و عاریتی است که الله (برایش داده است .

پس در حقیقت پروردگار کائنات فقط الله واحد بوده و هیچ رب و پروردگاری غیر از او وجود ندارد . او خالق است ، او زنده میگرداند و میمیراند ، اوست که هر امرش بر تمام مخلوقات نافذ است . پادشاهی کائنات بدست اوست و او بر هرکاری قادر و تواناست و هرگونه که بخواهد در کائنات تصرف میکند و حکم او را هیچ تعقیب کننده نیست . اوست که مدبر و قیم مخلوقات بوده و متکفل مصلحت شان میباشد و اگر اراده خیری به کسی بکند ، هیچ کسی برگرداننده فضل او نیست و چون به کسی اراده غیر از آنرا داشته باشد هیچ مانعی در برابرش وجود ندارد .

﴿ وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ ﴾

(یونس/ ۱۰۸)

” و اگر الله گزند و آسیبی به تو رساند ، پس جز او برطرف کننده ای نیست آن مصیبت را ، و اگر برای تو خیری خواهد فضل و احسانش را دفع کننده ای نیست ؛ خیرش را به هر کس از بندگان بخواند می رساند و او بسیار آمرزنده و مهربان است “

پس الله | یگانه ذاتی است که عطاء میکند و باز میدارد و نفع و ضرر بدست اوست و هر چه غیر الله است همه محتاج و نیازمند فضل اویند .

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ (فاطر/۲)

” ای مردم شما همه محتاج بسوی الله هستید و الله ، اوست بیناز و ستوده شده “

پس فقر صفت ذاتی و جدایی ناپذیر تمام مخلوقات است و بر عکس آن بینازی صفت ذاتی الله | میباشد .

دلایل توحید ربوبیت :

27- دلایل بی حد و حصری وجود دارد که ثابت میسازد الله | در ربوبیت خود واحد بوده و هیچ شریک و مانندی ندارد و همه کائنات از کوچکترین ذره تا بزرگترین اجرام سماوی شاهد اند که تنها الله (رب و پروردگار کائنات است که بنابر آن فقط او إله و معبود برحق است .

این کائنات عجیب و شگفت انگیز ، منظم و متناسق به زبان حال میگویند که آفریدگار عظیم و با حکمتی دارند و عقل سلیم انسانی هرگز این تصور را کرده نمیتواند که این کائنات با اینهمه عظمتی که دارد بدون ایجاد کننده باشد و خود بخود بوجود آمده باشد !

یقیناً قبول این تصور مخالف با عقل انسان و فطرت سلیم انسان است و عقل سلیم هرگز نمیپذیرد که این کائنات در اثر یک ” تصادف “ بوجود آمده باشد . مانند اینکه اگر کسی بگوید که در اثر ریزش باران و جاری شدن سیلاب حفره های در زمین بوجود آمد و بعداً به اطاقها تبدیل شد ، هرگز این سخن را نمیپذیریم . پس قبول تصور خلقت تصادفی کائنات خیلی ها بعید خواهد بود .

عقل ما این سخن را مردود میداند که گفته شود این کتاب حاضر وقتی بوجود آمد که تصادفاً ذرات فلزی با هم جمع شده و در اثر حرارت ذوب شد و بعد از آن ، آهن ذوب شده از هم پاشید و به حروف الفبا تبدیل شده و کنارهم قرار گرفت و در سطرها منظم شد بعد از آن ماده سیاه رنگی روی آن قرار گرفت .

از سوی دیگر درختها در اثر باد و باران بر زمین افتاده و بعد مخلوط شدن با گل زمین خمیره بوجود آمد و در اثر وزش باد ها خشک گردیده و به شکل صفحات کاغذ درآمد . بعد از آن باد تندی وزید و این صفحات را بر روی حروف و کلماتی قرار داد که قبلاً بوجود آمده بود و کلمات روی آن طبع گردید و اوراق مختلف آن طبع و ترتیب گردید !!

بدون شک هیچ عاقلی این سخنان را نمیپذیرد بلکه آنرا سخنان جنون آمیز و قابل تمسخر میداند . پس چگونه می پذیرد که این کائنات با عظمت ، این انسان عجیب ، این همه مخلوقات شگفت انگیز اعم از حیوان و نبات در اثر تصادف بوجود آمده است و هیچ خالق ، مدبر و تنظیم

کننده ندارد ؟ !

این تصویری است که قبول آن برای هر انسان سلیم العقل ناممکن است .
بیاد دارم که روزی یکی از شاگردان گفت : چرا ناممکن است که این کائنات در اثر یک
تصادف و حرکت ماده بوجود آمده باشد ؟!
گفتم : به این تخته سیاه که روی آن چند سطر نوشته شده است و در برابرت قرار دارد نگاه
کن !

اگر کسی بگوید که این کلمات را کسی نوشته است بلکه تصادفاً در اثر وزش باد ذرات
تباشیر از کلکین داخل طاق گردیده و روی این تخته نشسته و به شکل این چند سطر نوشته شد
که کلام با مفهوم میباشد . آیا هیچ عاقلی این سخن را میپذیرد ؟!
گفت : نه هرگز !!

گفتم ؛ اگر این سخن غیر معقول و مردود است در حالیکه به تناسب کائنات خیلی کوچک و
بی ارزش است ، پس چگونه ممکن است که عقل سلیم این را بپذیرد که ماده ییشعور و بیحرکت
این کائنات را ابداع کرده است و این کائنات با همه شگفتیهایی که دارد در اثر یک تصادف و
حرکت ماده ییجان بوجود آمده است ؟ !

به همین علت است که اقرار به ربوبیت الله (و یگانه بودن او تعالی در آن ، امر شایع بوده و
در فطرت انسان جابجا شده است و حتی مشرکین نیز به آن اقرار میکردند .

﴿ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴾ (زخرف/۳۶)

” و اگر از آنان بپرسی که چه کسی آنها را آفریده است ؟ یقیناً می گویند : الله . پس چگونه [از
حق به باطل] منحرف میشوند ؟ “

﴿ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴾ (زخرف/۳۷)

” اگر بپرسی ایشان را که چه کسی آسمانها و زمین را آفرید ؟ حتماً میگویند که آنها را ذات
غالب و دانا آفریده است “

قرآن کریم و توحید ربوبیت نهفته در نفسها :

28- قرآن کریم در آیات متعددی مردم را بیاد امری می اندازد که در فطرت شان جاگزین
میباشد و تأکید میکند که تنها الله (خالق و پروردگار جهان است .

﴿ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِی اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾ (ابراهیم/10)

” پیامبران شان گفتند : آیا در وجود الله که آفریننده آسمانها و زمین است ، شکی هست ؟ “
و حتی کسانی که با زبان از وجود آفریدگار جهان انکار میکنند در باطن خویش به وجود الله

واحد یقین دارندند . چنانچه الله (در مورد انسانهای منکر از وجود آفریدگار میفرماید :

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ (النمل/14)

” و انکار کردند آنرا از روی ستمکاری و تکبر در حالیکه یقین کرده بود آنرا دلهای شان “

پس انکار و جحد از موجودیت آفریدگار یکتا ، محض از روی تکبر و عناد میباشد و هیچگاه به این معنا نیست که فطرت انسان خالی از احساس عمیق نسبت به وجود آفریدگار میباشد . به همین علت زمانیکه پرده های جهالت از فطرت انسان کنار زده میشود و عناد و تکبر از وی دور میگردد ، بدون اختیار خود را متوجه الله متعال احساس کرده و نام گرامی او را بر زبان میراند و با تمام وجود از او مدد میخواهد .

بیاد دارم که ؛ در مجله که در جریان جنگ دوم جهانی نشر میشد مصاحبه را دیدم که خبرنگار آن با یکی از پیلوتها انجام داده و از او در مورد دشوار ترین لحظات زندگی در اثنای وظیفه اش و اینکه در آن لحظه خطرناک چه احساس میکرد پرسیده بود .

خلبان گفته بود که در خانه بزرگ شده است که در آن هیچ یادی از الله (نمیرفت و پدرش یک شخص ملحد و بر عقیده الحاد بزرگ شده بود و برادرانش نیز بر همان نظر بودند و او نیز زمانیکه به مسلک خلبانی روی آورد نیز به همان عقیده پایبند بوده و از موجودیت هر چیزی که با دست خود آنرا لمس نکرده و با چشم خود نمیدید ، منکر بود . در اثنای اجرای عملیات جنگی احساس کرد که هواپیمایش در حال سقوط است و هلاکت حتمی در برابرش قرار دارد . زیرا اگر در اثر سقوط هواپیما هلاک نشود و سالم به زمین برسد حتماً بدست دشمن افتاده و کشته میشود .

او گفته بود : در چنین لحظات دشوار و خطرناک به هیچ چیزی که در زمین وجود دارد فکر نمیکردم ، نه به فکر خانواده و اهل خود بودم و نه در فکر زن و فرزند و نه در فکر دوست و قریبی ، بلکه در چنین لحظات دشوار بدون اراده و اختیار احساس کردم که با تمام وجود خویش متوجه الله هستم و از اعماق قلب اسم او را بر زبان آورده و از او کمک میخواهم !!

و چنین هم شد و بالاخره به صورت حیرت انگیزی نجات یافتم و میدانم که این نجات فقط به فضل و مرحمت الله متعال نصیب شده بود ، به مرحمت ذاتی که تا آن لحظه که سی سال از عمرم گذشته بود هرگز در مورد او فکر نکرده بودم .

به اعتقاد من این داستان کاملاً صحت دارد و هیچ ضرورتی به تلفیق و دروغ سازی در آن نمیشد . زیرا هر روز و صدها بار و به اشکال مختلف این موضوع تکرار میگردد و انسان غافل که الله را فراموش کرده و هیچگاهی بیاد او نمیشد ، چون به مصیبتی گرفتار شود و خود را در تنگنا احساس کند به صورت ناخود آگاه متوجه الله متعال میگردد .

مریضی که در بستر بیماری افتاده و به سوی اطاق عملیات برده میشود و یا مسافر هواپیمایی که خلبان از مواجه شدن هواپیما با خطر سقوط خبر میدهد و ...

تمام آنها در چنین لحظه در فکر هیچ چیز دیگری نمیشود و در خاطر شان بجز الله | هیچ چیز دیگری خطور نمی کند و فقط به سوی او روی آورده و از او نجات خود را میخواهند .

الله جلت عظمته در مورد مشرکین خبر داده و میفرماید :

﴿ فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴾ (العنكبوت/65)

” چون سوار شوند در کشتی بخوانند الله را (درحالیکه)خالص کرده اند برای او اعتقاد (دعاء) را ، پس چون نجات داد ایشانرا بسوی زمین خشک ، ناگهان ایشان(به الله واحد) شریک آرند “
یقیناً مسئله وجود الله (از بدیهاتی است که هیچ امر دیگری به اندازه آن از وضاحت و روشنی برخوردار نمیشد و حتی میتوان گفت که اگر این مسئله در عقل انسان صحت نداشته باشد ، هیچ مسئله بدیهی دیگری اصلاً صحیح نخواهد بود زیرا هیچ امر بدیهی دیگری مانند مسئله وجود الله (از کثرت و تنوع دلایل برخوردار نمیشد .

توحید ربوبیت مستلزم توحید الوهیت است :

29 - توحید ربوبیت و یگانگی الله (در آفرینش و تدبیر با تمام معانی آن به صورت منطقی مستلزم قبول توحید الوهیت می باشد ، یعنی یگانه قرار دادن الله در عبادت و اینکه تنها او معبود برحق بوده و هیچ ذات دیگری مستحق عبادت نمیشد . به همین لحاظ قرآن کریم با تذکر توحید ربوبیت که مشرکین با آن قایل بودند با آنها میفهماند که توحید ربوبیت مستلزم توحید الوهیت است و این اندیشه یک مسلک واضح و روشن بوده و نباید از آن تغافل صورت گیرد و نباید آنرا گذاشته و بعوض آن به روشهای انحرافی و بی ارزش روی آورد . میفرماید :

﴿ أَيْشُرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴾ (اعراف/191)

” آیا (با الله) شریک میسازند چیزی را که هیچ چیزی را نمیآفریند و خود آنها مخلوق اند “

﴿ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴾ (النحل/17)

” آیا کسیکه همه چیز را می آفریند مانند کسی است که هیچ چیزی را نمی آفریند ؟ پس چرا پند نمیگیرید “

﴿ يَتَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرْبَ مَثَلٍ فَاَسْتَمِعُوا لَهُمْ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ﴾ (الحج/73)

” ای مردم! [برای شما و معبودانتان] مثالی زده شده است و پس به آن گوش فرا دهید ، یقیناً کسانی را که به جای الله می پرستید ، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند اگر چه برای آفریدن آن

گرد آیند و اگر مگس ، چیزی را از آنان برباید، نمی توانند آن را از او بازگیرند، هم پرستش کنندگان و هم معبودان ناتوانند .“

این آیات مشرکین را بیاد این حقیقت واضح و آشکار میاندازد که معبود های که غیر از الله گرفته اند ناتوان بوده و قدرت آفرینش بی ارزش ترین مخلوق را ندارند و حتی آنقدر ناتوان اند که اگر مگسی چیزی را از نزد آنها برباید توان باز پس گرفتن آنها ندارند ! پس چگونه ممکن است که عقل سلیم انسانی چنین مخلوق ناتوان را عبادت کند و یا آنرا مساوی با الله | قرار دهد؟! در حالیکه تنها او خالق است و غیر از او همه مخلوق و ناتوان و عاجز اند .

قرآن کریم با مشرکین به مناقشه پرداخته و آنها را تذکیر میدهد که معبودانی را که آنها به غیر از الله عبادت میکنند ، یک ذره در آسمانها و زمین اختیار ندارند و در آفرینش آن با الله (شریک نمیشاند و الله) بی نیاز بوده و هیچ حاجتی به این معبودان باطل ندارد و چون امر ازین قرار است پس باید تنها الله واحد عبادت و پرستش گردد.

﴿ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا هُمْ فِيهِمَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴾ (السبا/22)

” بگو بخوانید کسانی را که بجز الله (سزاوار عبادت) پنداشته اید ، آنها مالک نیستند مقدار یک ذره هم در آسمانها و زمین و نیست ایشان را در این دو (آسمان و زمین) هیچ سهم و شرکی و نیست (الله را) از ایشان مددگاری “

قرآن کریم به تأیید بعض حقایق میپردازد که مشرکین به آن اعتراف داشته اند . از جمله اینکه الله (مالک آسمانها و زمین و یگانه متصرف و مدبر آنها میباشد و او یگانه ذاتی است که پناه جویندگان را پناه میدهد ، پس لازم است که تنها او مورد پرستش و نیایش قرار گیرد .

﴿ قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ ﴿ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ﴾ ﴿ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴾ ﴿ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴾ ﴿ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ﴾ ﴿ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴾ ﴿ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ ﴿ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ﴾ ﴿ قُلْ فَأَنِّي تُسْحَرُونَ ﴾ ﴿ بَلْ أَتَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴾ (المؤمنون/84 - 90)

” بگوی کراست زمین و آنچه در زمین است اگر شما میدانید ؟ خواهند گفت از الله است . بگو آیا پس پند نمیگیرید ؟ بگو کیست پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ ؟ در حال گویند اینهمه از الله است . بگو آیا نمترسید ؟ (تقوا نمیگزینید) بگو کیست که در دست

اوست سلطنت هر چیز و اوست که نجات میدهد و نجات داده نمیشود برخلاف او اگر شما میدانید ؟ حتماً میگویند (ملکوت) همه الله راست ، بگو پس از کجا (چگونه) سحر کرده میشوید ؟ بلکه آورده ایم به ایشان سخن راست ، و هر آئینه ایشان دروغگویند “

دانش جدید و عقیده توحید :

29 - علوم جدید که به کائنات ، شناخت ذره ، شناخت انسان و نبات و صنعتهای مختلف تعلق دارد ، کشفها و اختراعات جدیدی که در بخشهای صورت گرفته است ، تمام اینها عقیده توحید را هر چه بیشتر واضح ساخته و تقویت مینماید و بر ایمان انسانهای مؤمن می افزاید . زیرا این علوم و کشفیات جدید ، دقت نظام کائنات و شگفتیهای مخلوقات الله (را آشکار ساخته و دقایق آفرینش الهی را به نمایش میگذارد که همه آنها دال بر عظمت ، قدرت ، علم و حکمت خالق لایزال میباشد . چه ، دقیق بودن مصنوعات نشان دهنده عظمت و حکمت صانع آنست و نشان میدهد که در ورای این صنعت بدیع و نظام دقیق ، خالق عظیمی وجود دارد .

﴿ سَتَرِيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾ (فصلت/53)

” زود است که بنماییم ایشانرا نشانهای خود را که در آفاق و در نفسهای ایشان است تا برای آنها روشن شود که او حق است . آیا بسنده نیست آنها را (این دلیل) که پروردگار تو بر اینکه او بر هر چیز گواه است “

﴿ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴾ (الذاریات/21)

” و در نفسهای تان آیا نمیبینید “

جایگاه توحید در اسلام :

30 - توحید در اسلام در حقیقت تمام اسلام میباشد و قرآن کریم به صورت کل در حول توحید میچرخد . زیرا آیات قرآن کریم یا بازگویی ای از شناخت الله (، صفات او ، آفرینش و افعال و تدبیر او میباشد و یا امر و نهی است که این هم از لوازم ربوبیت و قیومیت او است و یا به بیان پاداش با تمام انواع آن است که برای کسانی داده میشود که از اوامر او اطاعت و از پیامبران خود پیروی کرده اند . آن پیامبرانی که همراه با شریعت قایم بر توحید ربوبیت و الوهیت فرستاده شده اند . و یا بیان انواع مجازاتی است که برای مخالفین با شریعت الله معین شده است و یا از احوال تکذیب کنندگان امتهای قبلی خبر میدهد که در حقیقت شرح و بیان کسانی است که از مقتضای توحید و عبادت او خروج کرده اند .

پس توحید بنیاد و هسته مرکزی اسلام است و سایر نظامها ، احکام ، اوامر و برنامه های اسلام از همین هسته آغاز میابد و عبادات و احکام سبب رسوخ بیشتر آن در قلوب مؤمنین میگردد .

بحث دوم :

رکن دوم

شهادت « محمد رسول الله »

معنای این شهادت :

31- این شهادت رکن دوم در اسلام میباشد و معنای آن عبارت از دانستن و اعتقاد و تصدیق جازم این امر است که محمد | فرستاده الله میباشد و این شهادت را با زبان خود بیان نموده و در عمل خود ظاهر میسازد ..

معنای شهادت در گفتار اینست که این شهادت را آشکارا بر زبان رانده و آنرا اداء کند و عمل کردن به آن به گونه است که سلوک و تمام تصرفات قولی و عملی خود را بر وفق شریعتی عیار سازد که محمد | از سوی پروردگارش آورده است و به این وجه از او پیروی کند و سخن او را بپذیرد که ایشان پیامبر الله میباشد .

پیامبران الله \ خیلی زیاد اند :

32- پیامبرانی را که الله \ برای هدایت بشر فرستاده است خیلی زیاد اند که شماری از آنها را برای ما معرفی کرده است و ما اسمای آنها را میدانیم و تعداد دیگری را بما معرفی نکرده است. ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الصِّغُوتَ﴾ (النحل/36) ” یقیناً در هر امتی پیامبری فرستادیم (با این پیام) که الله را عبادت کنید و از (عبادت) طاغوت اجتناب کنید“

پس برای هر امتی از امتهای ساکن در زمین پیامبر و یا پیامبرانی فرستاده شده است ولی ما آنها را نمیشناسیم زیرا الله \ اسماء و رسالت شانرا برای ما معرفی نکرده است ﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ (النساء/164)

” و چنانکه فرستادیم پیامبرانی را که داستانهای شان را پیش ازین به تو گفته ایم و فرستادیم پیامبرانی را که داستانهای شانرا نگفته ایم بر تو و الله با موسی سخن گفت “

توجیه و حکمت فرستادن پیامبران :

33 - حکمت و مفکوره که در وراء ارسال قرار دارد و میتوان فرستادن پیامبران را بر اساس آن تشریح و توجیه کرد برین امر استوار است که ؛ الله (ذات یگانه و واحد در ربوبیت و الوهیت خود میباشد . او پروردگار و معبود مردم است و هیچ پروردگار و معبودی غیر از او وجود ندارد . از مستلزمات ربوبیت و الوهیت الله (اینست که امور مخلوقات خود را تدبیر نموده و مصالح ایشان را متکفل گردیده و آنچه را از امور که مربوط به سعادت دنیا و آخرت باشد ، به صلاح می آورد و اسباب آنرا میسر می سازد و با صادر کردن اوامر و نواهی در امر شان تصرف نماید .

درین شکی نیست که انسان تنها به آب و غذا وسایر ضروریاتی که برای ادامه حیات لازمی است محتاج نمیشد ، بلکه همراه با آن ، ضرورت دارد تا اسبابی برایش میسر گردد که ضرورتهای روحی او نیز برآورده گردد ، روحی که او را از سایر مخلوقات متمایز میسازد و به چیزهایی ضرورت دارد که او را به مرتبه کمال انسانی که سزاوار انسان است ، میرساند . بنابراین مهم ترین مصلحت انسان ، رساندن او به سعادت و کمال است که برایش معین و مقدر گردیده است و این سعادت و کمال اینست که خالق و معبود خود را شناخته و راه رسیدن به پروردگار خود را بداند و بر صراط مستقیمی قرار گیرد که در آن گمراهی و شقاوت وجود نداشته باشد .

بدیهی است که انسان به تنهایی نمیتواند این امور را به طور انفرادی و به صورت درست و خالی از خطاء درک کند ، زیرا درک این امور فراتر از قدرت تعقل او قرار دارد ، لذا حکمت و رحمت الله | اقتضاء کرد تا برای هدایت بشر پیامبرانی از جنس خود ایشان بفرستد تا به زبان خود آنها سخن گفته و پیامهای پروردگار را برایشان برساند . الله (را با تمام صفات کمالش معرفی کرده و راه رسیدن به او تعالی را به آنها نشان دهد و طریق سعادت در دنیا و آخرت را برای شان روشن سازد .

لذا میتوان گفت که از لوازم ایمان به الله | بحیث پروردگار ، اعتقاد به صداقت پیامبران او میباشد و انکار از هر پیامبری متضمن جهل نسبت به الله | و تنقیص عظمت و عدم شناخت قدر و منزلت اوست آنچنان که سزاوار میباشد . و این امر کفر صریح بحساب می آید .

﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ ﴾ (الأنعام/92)

” و تعظیم نکردند الله را چنانچه سزاوار تعظیم او باشد چون گفتند که نفرستاده است الله بر هیچ بشر چیزی را “

خاتمه رسالت :

34 - الله (پیامهای خود را با فرستادن رسالت اسلامی خاتمه بخشید که بر پیامبرش محمد |

نازل کرده و او را خاتمه پیامبران و انبیاء گردانید .
 ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ (الأحزاب/40)

” نیست محمد پدر هیچکس از مردان شما ، ولی او پیامبر الله و خاتمه پیامبران است “
 رسالتهای آسمانی بخاطری با رسالت اسلام به پایان رسید که دین اسلام کاملترین پیام آسمانی
 بوده و تمام ضرورتهای بشری را تا روز قیامت برآورده میسازد . لذا هیچ ضرورت و انگیزه برای
 فرستادن رسالت دیگری باقی نمیماند . الله | میفرماید :

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾
 (الأنعام/3)

” امروز برای شما دین تانرا مکمل نمودم و نعمتهای خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را
 بحیث دین برایتان برگزیدم “

دلایل نبوت محمد | :

35 - گفتیم ؛ فرستادن پیامبران از لوازم ربوبیت و الوهیت الله (می باشد و هیچ رسولی فرستاده
 نشده است مگر آنکه او را با دلایل و براهین روشن مورد تأیید قرار داده است تا بر صداقت و
 نبوت او واضحاً دلالت کند .

در رابطه به پیامبری محمد | باید گفت ؛ هیچ دلیل و برهانی نیست که بر نبوت یکی از انبیاء
 دلالت کند مگر اینکه مانند آن و بیشتر از آن برای اثبات رسالت محمد | موجود است . لذا
 کسانی که به نبوت موسی و عیسی علیهما السلام و یا پیامبر دیگری ایمان دارند و از نبوت محمد |
 انکار میکنند ، در حقیقت با نفس و وجدان خود در یک تناقض آشکار واقع اند و این انکار شان
 چیزی جز جهل ، تعصب و تقلید بدون برهان نمیباشد . زیرا اسبابی که آنها را بسوی ایمان به
 پیامبر و یا رسولی میکشانند ، مانند آن بلکه بیشتر و قویتر از آن انگیزه های وجود دارد که او را
 بسوی نبوت محمد | فرا میخواند .

مثال چنین اشخاصی به این میماند که کسی بگوید فلان شخص عالم طبابت است زیرا در
 صنف اول دانشکده طب درس میخواند ، ولی از پذیرفتن این امر امتناع ورزد که استاد این طالب
 که از دهها سال قبل پیشه طبابت داشته و استاد این شاگرد و شاگردان امثال او می باشد ، طیب بوده
 و علم طب را میداند !

طبیعی است که این امتناع ورزیدن و آن اعتقاد او در مورد یک شاگرد ، یک تناقض محض
 بوده جز جهالت ، تعصب و تقلید منبع دیگری ندارد .

با وجود این مطالب که به صورت عمومی تقدیم گردید ، مفید میدانیم که بعضی دلایلی را
 جهت اثبات نبوت پیامبر | تقدیم کنیم .

بزرگترین دلیل درین امر ، سیرت ایشان از آوان طفولیت تا وفات ایشان میباشد . این سیرت پاکیزه و معطر نشان میدهد که ناممکن است صاحب آن ، مدعی امری باشد که الله (برایش نداده است و در وجودش نمیباشد . این دلیل برای کسانی کافی است که فطرت قویم و عقل سلیم دارند . چنانچه خدیجه رضی الله عنها نیز با استدلال به سیرت ایشان به تصدیق پیامبری شان پرداختند . چنانچه زمانیکه رسول الله | در مورد آمدن جبرئیل علیه السلام و آغاز وحی برایش خبر داد ، خدیجه رضی الله عنها فرمود :

« بر تو مژده باد ! یقیناً الله (ترا هیچگاهی خوار و ذلیل نمیسازد، زیرا تو از پامانندگان را حمل میکنی، ضعفاء را کمک میکنی و ... » و سایر صفات نیک و سیرت نیکوی ایشان را بیان نمود . از دلیل خیلی واضح نبوت ایشان ، این شریعت عظیم اوست که شامل همه جوانب حیات میگردد و صادر شدن آن نه تنها از مرد ناخوانی که در جامعه عربی معروف به ناخوانان زندگی داشته است ناممکن میباشد بلکه اگر وحی الهی درکار نباشد در قدرت و توانایی هیچ فردی نیست که چنین شریعت شامل و بزرگ را بسازد با آنکه عقلش به پختگی رسیده و افق تفکیرش وسعت یافته باشد .

ارزش این دلیل را علماء قانون ، جامعه شناسان و کسانی که درین موارد سروکار دارند بخوبی درک میکنند .

بزرگترین دلیل بر نبوت محمد | که هنوز هم موجود و در دسترس همه ما قرار دارد ، قرآن عظیم است که اعجاز آن بر همگان ثابت میباشد . درینجا لازم میدانم که در مورد این دلیل توضیح بیشتری بدهم .

دلیل اعجاز قرآن:

36- نزد آگاهان تاریخ اسلامی بخوبی واضح و معروف است که اهل مکه بخصوص قریش در اول امر در برابر دعوت اسلام مقاومت کرده و به نبوت محمد | اعتراف نکردند و از پذیرفتن اینکه او رسول الله بوده و قرآن کریم کتاب الله است سر باز زدند . در جریان مناقشات که بین مشرکین قریش و معاندین و رسول الله | صورت گرفت ، رسول الله | آنها را با قرآن تحدی کرده و گفت :

﴿ قُلْ لِّیْنَ اَجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ یَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا یَأْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا ﴾ (الاسراء/88)

” بگو اگر جمع شوند(همه) انسانها و جنیات بر آنکه بیارند (آورده نتوانند) مانند این قرآن ، هرگز نیارند مانند آن اگر چه بعضی ایشان مددگار دیگری باشد “

مخالفین در برابر این تحدی و مبارزه طلبی سکوت کرده و از جواب و شکستن این دائرة

تحدی عاجز ماندند . بعد از آن رسول الله | مطابق وحی الهی آنها را به چیزی کمتر مورد چلنج قرار داده و فرمود :

﴿ أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيْتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ ﴾ (هود/13)

” آیا می گویند که او این قرآن را از نزد خود ساخته [و به الله نسبت می دهد] بگو اگر راستگوئید ، شما هم ده سوره مانند آن بیاورید و هر کسی را جز الله می توانید، به یاری خود دعوت کنید“

آنها در برابر این چلنج نیز ساکت و بیجواب ماندند . بعد از آن الله (چلنج دیگری را برایش وحی کرده و فرمود :

﴿ وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيْلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيْهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ﴾ ﴿ ٢٧ ﴾ أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ ﴾ (یونس/37-38)

” و نسزد این قرآن را که دروغین و ساختگی از سوی غیر الله باشد ، و لکن تصدیق میکند آنچه را که پیش از وی است و بیان میکند کتبهای (پیشین) را و هیچ تردیدی نیست که این کتاب از سوی پروردگار عالمان است ، آیا میگویند که بر بسته آنرا ؟ بگو پس بیارید یک سوره مانند آن و بخوانید هر کسی را که میتواند بجز الله ، اگر راستگو هستید “

﴿ وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ ﴾ ﴿ ٢٨ ﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِيْنَ ﴾ (البقره/23-24)

” و اگر در آنچه ما بر بنده خود (محمد صلی الله علیه وآله) نازل کرده ایم، شک دارید [که وحی الهی است یا ساخته بشر] پس سوره ای مانند آن بیاورید ، و [برای این کار] غیر از الله ، مددگاران و گواهان خود را [از فُصحا و بلغای بزرگ عرب به یاری] فرا خوانید، اگر [در گفتار خود که این قرآن ساخته بشر است نه وحی الهی] راستگوئید. و اگر این کار را انجام ندادید که هرگز نمی توانید انجام دهید ، بنابراین از آتشی که هیزمش مردم و سنگ هایند ، پرهیزید ؛ آتشی که برای کافران آماده شده است . “

این چلنجهای و تحدیاتی از جانب رسول الله | مشرکین قریش و سایر مخالفین را آنچنان عاجز گردانید که نه تنها خاموش ماندند حتی کوششی هم برای شکستن آن نکردند و مانند دیوارهای بیجان ، خاموش و بیصدا ماندند و به دنبال راههایی دیگری مبتنی بر کذب و افتراء رفتند و با زور و ایجاد وحشت و دهشت مانع راء الله (گردیده و در بین دوستان و طرفداران خود این توصیه را

پخش کردند که ، به قرآن گوش ندهند تا تحت تأثیر آن قرار نگیرند . الله (با اشاره به این اسلوب شان میفرماید :

﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا هَذَا الْقُرْآنَ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ ﴾ (فصلت/26)
 ” و کافران گفتند باین قرآن گوش ندهید و سخن بیهوده گوئید (سرو صدا ایجاد کنید) هنگام خواندنش شاید که غالب شوید “

تحدی قرآن کریم به مخالفین :

37- واضح است که چون محاصره استدلالی و تحدی (چالش) در نشان دادن عجز و ناتوانی جانب مقابل کامیاب شده و توان مقابله و جواب را از آنها سلب نماید ، این خود دال بر صدق تحدی کننده در دعوایش میباشد . همچنان نشان میدهد که راه کسانی که با این تحدی مقابل شده اند باطل میباشد.

ولی این دلالت زمانی کامل و درست است که تحدی از تمام شرایطی که برای این دلالت لازم دانسته میشود ، برخوردار باشد .

اکنون توجه کنیم که آیا در تحدی که قرآن کریم متوجه مشرکین مکه و قریش ساخت تمام شرایط آن وجود داشت یا خیر ؟

قبل از جواب این سؤال باید بدانیم که شروط تحدی چیست ؟

شروطی را که برای درست بودن چلنج لازم است ، چنین میتوان خلاصه کرد :

اول : موضوع تحدی و چلنج در قدرت کسانی که با تحدی مواجه شده اند داخل باشد . و حتی بالا تر از آن در اختصاص آنها بوده و آنها از مهارت کامل در آن کار برخوردار بوده و تفوق و شهرت کامل داشته باشند .

به طور مثال اگر پهلوانی چلنج خود را متوجه سایر پهلوانان کرده و میگوید : من قهرمان میدان پهلوانی هستم و اگر درین امر شک دارد وارد میدان شود !

درینجا موضوع چلنج ” پهلوانی “ است و این امر در توان پهلوانان دیگر میباشد و از اختصاص کسانی است که این تحدی متوجه آنها گردیده است .

دوم : شرط دوم اینست که ؛ کسانی که مورد چلنج قرار میگیرند با تمام رغبت و حرص شدید خواستار ابطال دعوی چلنج دهنده باشند و بخواهند که حتماً باید جواب آنرا بدهند .

پس موجودیت شرط اول بخاطر سالم بودن تحدی و بدست آمدن نتیجه سالم از آن کافی نمیشد . زیرا ممکن است که آنها رغبت و شوقی در ابطال دعوی چلنج دهنده نداشته باشند . به همین خاطر از ارائه جواب خود داری کرده و سکوت اختیار میکنند که درینصورت سکوت شان دال بر عجز شان نبوده و صداقت تحدی کننده در دعوایش ثابت نمیگردد . چنانچه اگر در بین

پهلوانان کسانی باشند که توانایی شکستن این چلنج را داشته باشند ، ولی خواستار جواب آن نباشند بخاطریکه بر سیل مثال پسر چلنج دهنده یا برادر یا یکی از دوستانش باشد و یا اینکه چلنج دهنده در نظر شان حقیر آمده و او را سزاوار مقابله ندانند ... که درینصورتها چنانچه گفتیم عدم جواب دال بر عجز و ناتوانی آنها بوده نمیتواند .

سوم : شرط سوم اینست که در برابر کسانی که تحدی متوجه آنها گردیده است ، مواعی وجود نداشته باشد مقصد ما از مانع درینجا ترس از تحدی کننده و اذیت و آزار ممکنه است که در صورت شکست ، به دیگران برساند .

بنابراین میبینیم که موجودیت دو شرطی که قبلاً ذکر شد کفایت نمیکند بلکه باید شرط سوم نیز همراه با آنها موجود باشد .

به طور مثال اگر شخصی که در رأس قدرت دولتی قرار دارد ، مخالفین خود را مخاطب قرار داده و برایشان میگوید که او یگانه شخصی است که مورد اعتماد مردم بوده و ملت هیچ فردی غیر از او را به ریاست دولت انتخاب نمیکند ! و با این ادعا تمام کسانی را که این سخن او را قبول ندارند به مبارزه طلبیده و چلنج میدهد که اگر قبول ندارید در انتخابات ریاست جمهوری خود را در برابرم کاندید کنید !!

حالا اگر دیگران بعزت ترس از قدرت و جبروت او ساکت مانده و از مقابله با او خود داری کردند ، این سکوت آنها هیچگاهی دال بر صحت دعوای آن چلنج دهنده نمیشد .

این بود شرطهایی که برای معتبر بودن و مؤثر بودن هر چلنجی در راه حصول نتیجه درست ، ضروری میباشد . اما آیا این شروط در تحدی و چلنجی که قرآن کریم به زبان رسول الله | در برابر مشرکین اعلان کرد ، موجودیت داشت ؟

موجودیت شروط لازم در تحدیات (چالشها) قرآن کریم :

38 - شرطهایی که برای معتبر بودن و صحت چلنج ضروری است ، همه در تحدیات قرآن کریم به بلندترین وجه آن موجود میباشد .

اول : شرط اول عبارت ازین بود که موضوع تحدی در حیطه قدرت و اختصاص کسانی باشد که تحدی متوجه آنها میگردد . درین خصوص باید گفت که ؛ همه میدانیم که قریش و سایر عرب در فصاحت و بلاغت و شناخت دقایق زبان عربی مشهور و در خطابه ، شعر ، نثر و ذوق عربی سرآمد همگان بودند . حتی آنها بخاطر انتخاب بهترین شعر محافل مشاعره برپا میکردند . همچنان معلوم است که الله | قرآن را به زبان عربی نازل فرموده و مخاطب اول آن همین عربهایی بودند که قبلاً در مورد آنها تذکر دادیم .

زمانیکه قرآن کریم آنها را مورد چلنج قرار داده و به ایشان میگوید : اگر درین امر شک دارید که این کتاب کلام الله | است که بر محمد | نازل شده است ، پس شما ده سوره مانند آنرا

بیاورید! و یا لااقل یک سوره مانند آنرا بیاورید!

درین صورت آنها را به امری مورد چالش قرار میدهد که در حیطه قدرت شان بوده و از اختصاص شان میباشد و بیشترین مهارت را در همین فن سخن و سخندانی دارند.

پس شرط اول صحت تحدی قرآن کریم در برابر مخالفین موجود میباشد.

دوم: در رابطه به شرط دوم که موجودیت خواست و رغبت قریش و سایر مخالفین در باطل ساختن دعوای پیامبر | و اثبات دعوای خود شان بود، نیز میبینیم که این شرط با تمام قوت خود موجود میباشد و آنها با تمام توان میکوشیدند که رسالت محمد | را باطل و نادرست ثابت کرده و ادعای خود مبنی بر تکذیب ایشان را به کرسی بنشانند. و این امریست که حتی کسانی که کمترین معلوماتی از تاریخ اسلام دارند صحت آنرا میپذیرند. زیرا واضح است که قریش دعوت پیامبر گرامی اسلام را با دیده رضایت ننگریسته و به گونه های مختلفی میکوشیدند که مردم را از قبول آن باز دارند. آنها در کنار سایر وسایلی که بخاطر تحقق اهداف شان بکار بردند، شیوه تطمیع و وعده ها را نیز در پیش گرفتند و به ابوطالب پیشکش نمودند که برادر زاده خود را ازین دعوت باز دارد و آنها حاضرند که او را در مقابل این باز ایستادن از دعوت آنقدر مال برایش بدهند که او را ثروتمندترین اهل مکه بگردانند و حتی حاضرند که محمد | را رئیس خود مقرر کرده و پادشاهی عرب را برایش بسپارند و اگر این امری را که آورده است در اثر امراض روانی و وسوسه شیطانی بوده و ضرورت به طیب دارد، بزرگترین طیبیان و کاهنان را بخدمت او بگمارند تا در علاجش بکوشند!

اما بعد از شنیدن درخواستهای قریش جواب پیامبر | در برابر کاکایش چنین بود که:

”ای کاکا! سوگند به الله که اگر آفتاب را در دست راستم و مهتاب را در دست چپم بگذارند تا این امر را ترک کنم، هرگز آنرا ترک نخواهم کرد تا آنکه الله (آنرا پیروز گرداند و یا من در راه آن هلاک شوم“

بعد از این جواب قاطع، آنها راه تهدید، اذیت رسانی و محاصره اقتصادی را در برابر رسول الله | و همراهانش در پیش گرفتند و به رسول الله | تهمتهایی زدند که آنحضرت | از تمام آنها کاملاً مبراء بود. آنها پیامبر | را مجنون، ساحر، کاهن، دروغگو و خواندند و آزار و اذیت مسلمانان را به حدی رساندند که شماری از آنها در اثر آن به شهادت رسیدند و عده بخاطر نجات ازین اذیتهای غیر انسانی مجبور به دوبر هجرت به حبشه شدند.

بناءً تمام این حوادث نشان میدهد که قریش و سایر مشرکین عرب با تمام توان در پی آن بودند که دعوای پیامبر | را نادرست ثابت کنند تا مردم را از قبول آن مانع گردند.

شرط سوم: این شرط که همانا عدم موجودیت موانع بر سر راه مخالفین در جواب دادن و

ناکام ساختن تحدی می‌باشد نیز در تحدی و چلنج قرآن وجود داشت. زیرا همه میدانیم که قدرت سیاسی و سلطنت مکه و سایر مشرکین عرب در دست قریش قرار داشت و پیامبر | و مسلمانان از هیچنوع قدرت و سلطه برخوردار نبودند. آنها ضعیف و ناتوانی بودند که حتی قدرت دفاع از خود را نداشتند و به همین علت بود که شماری از آنها بخاطر نجات دین خود از فتنه های قریش مجبور شدند تا به حبشه هجرت کنند و بالاخره تمام مسلمانان و در اخیر شخص رسول الله | راه هجرت بسوی مدینه را در پیش گرفتند.

تمام این حالات واضحاً نشان میدهد که هیچ مانعی در برابر قریش قرار نداشته و از هیچ جهتی احساس خوف و ترس نمیکردند و این زمینه برایشان کاملاً مساعد بود که زعم خود را درین رابطه که قرآن کلام الله نیست و رسول الله | در دعوایش (نعوذ بالله) صادق نیست به اثبات برسانند و اگر میتوانستند حتماً این کار را میکردند.

نتیجه منطقی این چلنجه:

39 - این تحدی قرآن کریم در برابر مشرکین، ناتوانی و سکوت آنها را به دنبال داشت چنانچه قبلاً توضیح دادیم.

چون ناتوانی آنها ثابت شد، در حالیکه تمام شرایط لازم متوافر و موجود بود، ثابت میگردد که محمد | در عوایش صادق و پیامبر برحق الله | میباشد و قرآن کریم کتاب الله (است که برای هدایت بشر نازل فرموده است).

لازمه ثبوت این امر اینست که بر تمام انسانها واجب است که به نبوت محمد | ایمان آورده و از وی پیروی کنند و به شریعتی که الله | نازل نموده است متقاد گردیده و به تمام دساتیری که در قرآن کریم و سنت مطهر نبوی آمده است التزام داشته باشند.

این چالشها دوام دارد:

40 - این تحدی قرآن در برابر مخالفین تا هنوز پابرجا بوده و متوجه کسانی است که در حقانیت رسالت محمدی | و اینکه قرآن از جانب الله | نازل شده است شک دارند و این چلنج اکنون هم در برابر آنها قرار دارد و تا آنروزی ادامه خواهد یافت که زمین و اهل آنرا الله متعال به ارث ببرد.

این امر چه دلالتی دارد؟

دلالت آن کاملاً واضح است و آن ثبوت حقانیت رسالت سید الانبیاء و خاتمه پیامبران | میباشد که با دلایل قاطع، براهین آشکار و حجت‌های مستحکمی که در دسترس ما قرار دارد به اثبات میرسد و برای هیچ طاغی و سرکشی این توان را نمیکند که از صحت آن انکار کرده و

مغالطه و جدالی را براه بیاندازد.

چون دانستیم که این دلیل از عهد نبوت تا عصر حاضر یعنی مدت چهارده قرن استوار و پابرجا مانده است ، و اسلام در طول این مدت با دشمنان معاند ، کفار سرکش و رهروان افکار باطل بارها مقابل گردیده است و تمام آنها تا آخرین توان خود کوشیده اند که در حقانیت اسلام طعن وارد کرده و در مورد مصدر اصلی آن شکوک و شبهاتی ایجاد کنند و عقاید و افکار آنرا با داخل کردن اندیشه های باطل خود ملوث سازند ، ولی هیچگاهی جرئت جواب دادن به این تحدی را نکرده اند .

بنابراین با تمام یقین و ایمان میگوییم که دلیل اعجاز قرآن که با اینهمه دشمنان حقوق و حاسد مقابل کرده و پیروز بدر آمده است ، یقیناً بزرگترین دلیلی است که صدق رسالت رسول الله | را به اثبات میرساند .

انکار از نبوت محمد | در حقیقت بی ارزش قرار دادن عقل انسانی است :

41 - بنابر آنچه گذشت ، انکار از نبوت محمد | بعد از اینهمه دلایل قاطع بر صدق نبوت ایشان ، در حقیقت تنقیص و کم زدن عقل انسانی بحساب می آید که آنرا جحود و انکاری میدانیم بالاتر از هر جحودی ، که بر اساس حسد و عناد محض اتخاذ گردیده است و بدون شک جرم بزرگی بحساب می آید . به همین دلیل الله (جزای خیلی دردناکی برایش تعیین کرده است و مرتکبین آن در شمار کفار و متمردين بر الله | بحساب می آیند . نکته دیگر اینکه کسانی که از نبوت محمد | منکر میشوند ، هیچ سند جوازی بر ایمان به سایر انبیاء در دست شان باقی نمیماند زیرا او که از موجودیت آفتابی که به چشم سر میبیند و با تمام وجود خود احساس میکند، انکار میورزد ، هیچ توجیهی برای ایمان آوردن به ستاره هایی که آنرا نمیبیند ، نخواهد داشت . و اگر باز هم به ایمان آوردن به آنها اصرار بورزد درحقیقت این ایمان و آن انکار کردن شان جز یک تناقض گویی آشکار چیزی دیگری نخواهد بود .

اثبات رسالت محمدی | دلیل ثبوت سایر رسالتهاست :

42 - بنابرین ، اثبات نبوت محمد | در حقیقت ثابت کننده نبوت سایر انبیاء کرام میباشد . زیرا این قرآن کریم است که از نبوتهای سابقه و اصحاب آن که انبیای گرامی الله اند ، صحبت نموده است و چون با دلایلی که ذکر شد ، اعجاز قرآن کریم ثابت گردیده و معلوم میشود که قرآن کریم کتاب الله بوده و از سوی او تعالی بر محمد | نازل شده است ، این امر نیز لزوماً ثابت میگردد که تمام آنچه در قرآن آمده است حق و حقیقت است .

ما این سخن را بخاطری میگوییم که هیچ دلیل قاطع و زنده غیر از قرآن در دست نیست که

رسالت‌های قبل از خاتم الانبیاء | را ثابت سازد . بنابراین کسانی که از نبوت محمد | انکار می‌ورزند و می‌خواهند که مردم را بسوی دین منسوخ شده سایر انبیاء دعوت کنند ، در حقیقت در یک تناقض آشکار بسر برده حجت و دلیلی را بدست ملحدین می‌گذارند که آنها با استفاده از آن ، از اصل نبوت انکار کنند . لذا کفر ورزیدن به رسالت هر پیامبری در حقیقت کفر ورزیدن به رسالت اسلام میباشد زیرا این عمل او متضمن تکذیب بخشهایی از قرآنی میباشد .

مقتضیات و مستلزمات ایمان به نبوت محمد :

43- ایمان به سید الانبیاء و المرسلین | بحیث آخرین فرستاده الله | از ما میخواهد تا در برابر تمام اوامر و نواهی او به صورت مطلق تسلیم و منقاد گردیم . این تسلیمی و انقیاد باید همراه با تصدیق بوده و هیچگونه دلتنگی ، مناقشه ، جدال ، تعقیب ، و اخذ بعضی و ترک بعض دیگری در آن راه نداشته باشد . زیرا تمام آنچه نام بردیم با مقتضای ایمان به رسالت پیامبر | در تضاد و تناقض میباشد . به همین علت است که تمام نصوص قرآنی در همین راستا تأکید نموده و اموری را که از مقتضیات ایمان است ، شرح و بیان میکند . از جمله ، به نصوص ذیل توجه نمایید:

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (آل عمران/132)

”و از الله و رسول او اطاعت کنید تا بر شما رحم کرده شود“

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾ (آل عمران/31-32)

”بگو اگر دوست میدارید الله را پس پیروی کنید مرا تا دوست بدارد شما را الله و پیامرزد گناهان شما را و الله آمرزنده مهربان است . بگو از الله و پیامبر اطاعت کنید . پس اگر روی گردانیدند [بدانند که] یقیناً الله کافران را دوست ندارد.“

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (النساء/80)

”هر که از رسول اطاعت کرد در حقیقت از الله اطاعت کرده است“

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (النور/51)

”جز این نیست که سخن مؤمنان زمانیکه خوانده شوند بسوی الله و رسول او تا حکم کند در میان شان اینست که می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم (تسلیم حکم شدیم) و آن گروه ایشان اند رستگاران“

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ (الفتح/17)

” و کسیکه فرمان برد الله و رسول او را ، داخل سازد او را در بهشتها که میرود زیر درختان آن جویها و هرکه روی گردان شود عذاب کند او را به عذاب دردناک “

﴿ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ﴾ (الحشر/7)

” و آنچه را پیامبر برای تان می دهد بگیری و از آنچه نهی میکند دستبردار شوید “

﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ﴾ (الأحزاب/36)

” حق نیست برای مرد و زن مؤمن که چون فیصله کند الله و رسولش کاری را ، اختیاری باشد ایشان را در کار شان ، و هرکه نافرمانی کند الله و رسولش را ، یقیناً به صورت آشکاری گمراه شده است “

﴿ يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴾

(النساء/59)

” ای مؤمنان اطاعت کنید از الله و اطاعت کنید از رسول الله و اطاعت کنید از صاحبان امر خود ، پس اگر اختلاف کردید در چیزی (شما و امراء) پس بازگردانید آنرا بسوی الله و رسول اگر به الله و روز رستاخیز ایمان دارید . این بهتر و نیکوتر است به اعتبار انجام “

﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴾ (النساء/65)

” پس قسم به پروردگار تو که ایمان نمی آرند تا آنکه حکم گردانند ترا در اختلافی که واقع شده میان شان باز نمی یابند در دلهای خویش هیچ تنگی از آنچه تو حکم کردی و قبول کنند آنرا به انقیاد “

﴿ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾

(النور/63)

” پس باید بترسند آنهایکه مخالفت میکنند از امر او (پیامبر) ازینکه برسد ایشانرا فتنه و یا برسد ایشانرا عذابی دردناک “

این آیات و نصوص زیادی مشابه آن در قرآن کریم موجود است که مؤمنین را به خواسته های ایمان به رسالت محمد | تذکر داده و آنها را به مستلزمات این ایمان متوجه میسازد .

گاهی به اطاعت کردن از رسول الله | امر میکند و اطاعت کردن از او را در حقیقت امر ، اطاعت از الله | معرفی میکند و بیان میدارد که پاداش فرمانبرداران نعمتهای جنت است و جزای

سرکشان عذاب جهنم است و در آیات دیگری بیان میکند که ایمان به نبوت محمد | خود مستلزم عمل کردن به اوامر و دستبردار شدن از اموری است که نهی کرده است و این اطاعت از مقتضای ایمان بوده و واجب میباشد ، بنابراین هیچ اختیاری برای مؤمن نمیگذارد . در بعضی آیات امر میکند که در وقت بروز اختلاف باید به سوی الله و رسول او مراجعه گردد و ایمان کامل و حقیقی به محمد | لازم میگردد که با رضایت کامل حکم و فیصله او را پذیرفته و آنچه را میگوید با خوشی خاطر پذیرا گردد . در جای دیگری تهدید میکند که مخالفت از امر رسول الله | سبب خشم الله متعال گردیده و عذاب الهی را به دنبال دارد و انذار میکند که مخالفت کنندگان باید از سوء خاتمه و آتش سوزانی که در انتظارشان است ، بترسند .

44 - واقعیت اینست که یاد دهانی و تذکری که این آیات میدهد ، در حقیقت نتیجه منطقی ایمان به صدق محمد | و پذیرفتن رسالت او میباشد . زیرا هر عقل سلیمی اینرا غیر معقول میداند که شخصی به رسالت ایشان ایمان بیاورد ولی با بعضی از اموری که آورده است به نزاع و مخالفت برخیزد و یا به آن رضایت نشان ندهد و خود را در مقام نقد و تعقیب اموری قرار دهد که ایشان از جانب الله متعال آورده اند .

همچنان نمیتوان پذیرفت که شخصی همراه با ایمان در بعضی امور تمرد و عصیان ورزیده و اعمالی را مرتکب گردد که با مقتضیات ایمان به رسالت در تضاد و تناقض باشد .

کسیکه اینرا میپذیرد که فلان شخص طیب ماهر و با تجربه است ، حتماً تمام چیزهایی را که در مورد طبابت میگوید بدون شک و تردید میپذیرد و معلوماتی را که در مورد امراض و شیوه تداوی آن ارائه میدارد قبول کرده و رهنمایی های او را در خوردن و نوشیدن عملی میکند و بخود اجاره نمیدهد که با او مناقشه کرده و به جدال برخیزد . اگر این شیوه برخورد با طیب معقول است در حالیکه آنچه میگوید احتمال خطاء نیز دارد ، پس چگونه ممکن است که به محمد | بحیث پیام آور الله | ایمان بیاورد و باز با او در مواردی به مناقشه و مخالفت برخیزد ؟!

و جاب ما در برابر رسول الله :

45 - واجب ما در برابر رسول الله | بعد از آنکه الله (نعمت ایمان را بما عطا فرمود ، اینست که به تمام آنچه خبر میدهد بدون چون و چرا ایمان آورده و تصدیق نماییم و از تمام اوامر او اطاعت و از تمام نواهی او اجتناب کنیم و باید این اطاعت و اجتناب با تسلیمی کامل و رضایت همه جانبه همراه باشد. چنانچه در فقره گذشته ذکر نمودیم و نصوص قرآنی را درین مورد ذکر نمودیم .

علاوه برآن وجایب دیگری نیز در برابر او | (که وجودم ، پدر و مادرم و همه هستیم فدایش باد) داریم که اینک مختصراً به آن اشاره میکنیم .

اول : محبت داشتن با او بیشتر از نفس ، اهل و اولاد و تمام مردم می باشد . رسول الله | درین

مورد میفرماید :

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ قَوْلَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ » (صحيح البخاري، كتاب الإيمان)

” از ابو هريره [روایت است که رسول الله | فرمود : سوگند به آنکه نفس من بدست اوست اینکه مؤمن بوده نمیتوانید کسی از شما تا آنکه من نزد او محبوبتر از پدر و پسرش باشم “
بدیهی است که صداقت در دعوی محبت با او، در متابعت مخلصانه از سنت او تبلور مییابد و کسیکه از سنت او متابعت نمیکند به هیچصورت در دعوی محبت و دوستی با ایشان صادق نمیشد .

همچنان کسب رضایت او نیز از لوازم محبت صادقانه با ایشان میباشد . الله (ما را مورد خطاب قرار داده و امر مینماید که :

﴿ تَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴾ (التوبة/62)

” سوگند یاد میکنند به الله برای شما (ای مؤمنان) تا شما را راضی سازند ، و الله و رسول او مستحق ترند باینکه ایشان را راضی سازند ، اگر مؤمن راستین باشند “

دوم : توقیر و بزرگداشت اوست که در حیات و بعد از وفات شان باید بجا آریم .

﴿ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا ﴾ (النور/64)

” مکنید خواستن رسول را در میان خود مانند خواستن بعضی شما بعضی را “

زیرا رسول کریم و بزرگوار مانند سایر مردم نمیشد و بر مردم فرض است که او را احترام ، تعظیم و توقیر نمایند و حتی در صدا کردن نیز باید این امر را مراعات کرده و با کلمه ” رسول الله “ و ” پیامبر الله “ ایشانرا مخاطب قرار دهند .

از مظاهر این احترام و توقیر او اینست که در سخن گفتن بر او پیشی نکرده و در وقت بیان سخنان او صدای خود را بلند نکنیم .

﴿ يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٣١﴾ يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ ۚ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿١٣٢﴾ ﴾ (الحجرات/131-132)

” ای مؤمنان پیشدستی مکنید در برابر الله و رسول او و از الله بترسید ، هر آینه الله شنوا و داناست . ای مؤمنان بلند مکنید آوازه های خود را بالاتر از آواز پیامبر و بلند مگوئید با او سخن مانند بلند گفتن بعضی شما به بعضی (از خوف) اینکه ضایع شود عملهای شما و شما خبر نباشید “
این احترام و توقیر بعد از وفات شان نیز باید مراعات گردد و در مسجد نبوی و نزدیک قبر

شان نباید آواز بلند گردد. همچنان در وقت شنیدن احادیث مطهر ایشان باید این ادب مراعات گردیده و به صورت درست به آن گوش دهیم و به حکم او راضی بوده و نباید از دایره فرمان او خارج شویم و با آراء و نظریات فاسد نباید با آن معارضه و مقابله کنیم. خلاصه اینکه چون مسلمان بشنود که ”رسول الله | فرمود: “ باید بداند که سخن هیچکسی در برابر سخن او اعتبار ندارد و هیچکسی در مقام معارضه و مقابله با او بوده نمیتواند، باید سخن او را بشنود و بفهمد که کلام پیامبر گرامی برایش گفته میشود و عزم کند که مطابق آن عمل نماید.

سوم: از رسانیدن کوچکترین ایذاء و اذیت به وی دوری کند. زیرا هر عملی که سبب اذیت او میگردد حرام بوده و حتی گاهی هم سبب خروج از اسلام میگردد.

﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ﴾ (الأحزاب/۱)

”و جایز نیست برای شما که رسول الله را اذیت کنید“

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (التوبه/۳۶)

”و آنهایکه پیامبر الله را اذیت میکنند، برایشان عذاب دردناک است“

طعن و بدگویی ازواج مطهر ایشان بدترین آزار و اذیتی است که متوجه ایشان میگردد و هر نوع بی احترامی و دشمنی با آنها درین زمره شامل میباشد. آنها به نص قرآنی ”مادران مؤمنان“ اند و در دنیا و آخرت همسران پیامبر | میباشند. همچنان دشمنی، طعن و بدگویی با اهل بیت شان نیز در همین حکم شامل میباشد.^۱

چهارم: فرستادن درود و سلام به ایشان:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (الأحزاب/۵۶)

”هر آئینه الله و فرشتگان او بر پیامبر درود و رحمت میفرستند، ای مؤمنان (شماهم) رحمت و درود بفرستید بر وی و سلام بفرستید به سلام گفتنی“

آنچه حق الله است نباید با حق رسول الله خلط گردد:

46 - درینجا لازم و واجب است که تذکر داده شود که نباید بین حقوق الله و حقوق پیامبر گرامی | خلط صورت گیرد. زیرا ممکن است مسلمانان گاهی بدون اینکه بدانند مرتکب این خلط و آمیختگی گردیده و حتی ممکن است به صورت آگاهانه در آن واقع گردد و به این گمان که این عمل او ضمن وجایب در برابر رسول الله | داخل و بر مسلمانان واجب است و سبب ازدیاد محبت با او میگردد، مرتکب شرک خفی و یا شرک جلی گردیده و مورد غضب الله قرار گیرد.

¹ - دشمنی، خصومت و بدگمانی بالای بعضی از اصحاب رسول الله | خصوصاً دشنام دادن و بعضی از آنها نیز از جمله اذیت رسول الله | میباشد. باید توجه داشت که مناقشات و جنگهایی که بین صحابه رخ داده است بنابر عقیده اهل سنت همه اجتهادی بوده اند.

باید دانست که محبت حقیقی با رسول الله ﷺ متابعت از سنت او و ازین طریق کسب رضایت او میباشد و این امر تنها در پیروی از شریعت اسلامی ممکن است که پیامبر ﷺ از جانب الله ﷻ آورده است و سنت قولی و فعلی شان را شامل میگردد .

معلوم است که پیامی را که از سوی الله متعال آورده است در صدر آن توحید الله ﷻ (عبادت خالصانه برای او قرار دارد که باید تمام صورتها و اشکال عبادت فقط در برابر الله واحد تقدیم گردیده و ذره از آن برای کس دیگری پیشکش نشود و چنانچه گفتیم معنای توحید همین است و بس بخاطر روشن شدن و ترکیز همین معانی ارزشمند در نفس مسلمانان، قرآن کریم در جاهای متعددی بیان نموده است که محمد ﷺ بشر است .

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ ۖ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۚ أَحَدًا ۝﴾ (کهف/۱۸)

” بگو جز این نیست که من انسانی ام مانند شما که وحی فرستاده میشود بسوی من که معبود شما معبود یگانه است و بس ، پس هر کسیکه امید دارد لقای پروردگار خود را پس انجام دهد اعمال پسندیده را و شریک نسازد در عبادت پروردگار خود هیچ کسی را “
و رسول الله ﷺ تأکید میکند که او هیچ نفع و ضرری را برای خود و دیگران در اختیار ندارد بلکه مالک نفع و ضرر فقط الله واحد است .

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ۚ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا سْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنِيَ السُّوءُ ۚ إِنَّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَنَشِيرٌ لِّلْقَوْمِ ۚ يُؤْمِنُونَ ۝﴾ (الأعراف/۱۸۰)

” بگو مالک نیستم برای خود نفعی و نه ضرری را مگر آنچه الله خواسته است ، و اگر غیب را میدانستم البته بسیار جمع میکردم از جنس منفعت و نمیرسید بمن هیچ ضرری ، نیستم من مگر بیم دهنده و مژده رسان برای گروهی که ایمان دارند “

بنابراین فریاد خواهی ، طلب کمک و خواست دفع ضرر باید از الله واحد صورت گیرد ، همان پروردگاری که مارا مکلف ساخته است تا بسوی او روی آورده و هر چیز خود را از او بخواهیم .
﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ۝﴾ (غافر/۴۱)

” و گفت پروردگار شما مرا بخواهید قبول میکنم خواست شما را “
همچنان ترس و تقوا باید در برابر الله ﷻ صورت گرفته و توکل باید فقط بر او صورت گیرد . زیرا اوست که برای همه بندگان کافی است .

﴿وَمَن يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَخَشِيَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ۝﴾ (النور/۳۱)
” و هر که فرمان برداری کند از الله و رسول او و بترسد از الله (توبه کند) و پرهیز کند (در

آینده از گناهان) پس آن گروه ایشانند بمقصد رسندگان “
 ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ﴾ (التوبة/ب)

” و اگر ایشان راضی میشدند به آنچه الله و رسول او بایشان داده است و میگفتند که کافیت ما را الله (زود) است که بدهد ما را از فضل خود و رسول او ، بیشک ما خاص به الله رغبت کنندگانیم “
 این آیات قرآن صراحتاً حقوق الله متعال و حقوق رسول الله | را مشخص میسازد .
 از حقوق الله (خشیت در برابر او ، تقوا از او ، توکل بر او ، کافی دانستن او در همه امور ، خوف و امید از او میباشد .
 اما اطاعت که از حق الله و حق رسول او گفته شده است اطاعت از رسول الله | در حقیقت اطاعت از الله میباشد .

همچنان پیامبر حق دارد که از فیء و غنائم به هر کسی بخواهد بدهد .

در حدیث شریف میخوانیم که :

« لَا تُطْرَوْنِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنُ مَرْيَمَ فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ »

(صحیح البخاری ، کتاب أحادیث الأنبياء عن ابن عباس |)

” در توصیف و مدح من غلو و افراط نکنید چنانچه نصاری در مورد عیسی ابن مریم کردند ، جز این نیست که من بنده الله هستم ، پس بگوئید بنده الله و رسول او “
 و در حدیث دیگری میخوانیم :

« عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ، قَالَ : قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَا شَاءَ اللَّهُ وَشِئْتُ ، قَالَ : جَعَلْتَ لِلَّهِ نِدًّا بَلْ مَا شَاءَ اللَّهُ وَخَدَهُ . » (المعجم الكبير للطبراني)

” از ابن عباس | روایت است که مردی به رسول الله | گفت : آنچه الله بخواهد و تو بخواهی (میشود) پیامبر | گفت : مرا با الله همتا و شریک گردانیدی ! بلکه هر آنچه تنها الله بخواهد همان میشود ^۱ “

پس پیامبر گرامی | توحید خالص پروردگار را به ارمغان آورده است و بخاطر آروزمندی شدیدی که به منافع مسلمانان داشت ، همچنان که توحید را به مردم بیان کردند ، همراه با آن شرک را نیز واضح نمودند تا مسلمانان به صورت ناخواسته به آن واقع نشوند و این امر کمال خیرخواهی ، نصیحت و رحمت و مهربانی شان را نسبت به امتش نشان میدهد . الله (او را در برابر این خیرخواهی شان پاداشی بدهد که سزاوار عظمت الله متعال و شایسته شأن رسول گرامی او میباشد . الله (در توصیف این نبی رحمت میفرماید :

¹ - مردم در عننة باطل خود اکنون هم بر خلاف مقتضای توحید و منع پیامبر | همچو مقوله هایی دارند چنانچه به شخص با صلاحیتی میگویند ” این کار از الله میشود و از تو میشود “ یا اگر الله و پیرها کند این کار میشود “.

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (التوبه/128)

”هر آئینه آمده است به شما رسولی از خود شما که دشوار است بر وی رنج شما و خیلی حرص دارد بر (خیر) شما و به مؤمنان نهایت مهربانی و رحیم است“
﴿الَّذِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ (الأحزاب/6)
”برای مؤمنان، پیامبر نسبت به نفسهای شان نزدیکتر و مقدمتر است“

بحث سوم :

رکن سوم

عمل صالح

ماهیت عمل صالح :

47- عمل صالح همانست که مورد پسند و رضایت الله متعال قرار گیرد و زمانی چنین بوده میتواند که دو شرط اساسی در آن موجود باشد .

اول : باید مطابق شریعت اسلامی انجام یابد .

دوم : نیت ، مقصد و هدف از آن کسب رضای الله واحد باشد .

اگر یکی از این دو شرط در عملی وجود نداشته باشد ، هیچگاهی مورد رضایت الله قرار نگرفته و اجر و ثوابی بر آن مرتب نمیگردد .

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾

(الکھف/110)

” پس هر کسیکه امید دارد لقای پروردگار خود را پس باید عمل نیک کند و شریک نسازد در عبادت پروردگار خویش هیچ کسی را “

و مقصد از عمل صالح درین آیت چنانچه گفتیم همانست که بصورت صحیح و موافق با شریعت اسلام و خالص برای الله صورت گیرد .

جایگاه عمل صالح در اسلام :

48- عمل صالح در اسلام جایگاه و مقام بزرگ و اساسی دارد . زیرا عمل صالح بمثابة ثمره و حاصل ایمان به الله | ، ایمان به روز آخرت و ایمان به رسول الله | میباشد و با عمل صالح است که معنای کلمه شهادت ظاهر میگردد .

قرآن کریم بخاطر نشان دادن اهمیت عمل صالح در اسلام با الفاظ و معانی مختلفی از آن یاد آور میشود . در بعضی آیات عمل صالح را مقارن با ایمان ذکر میکند و جاهای دیگری جزای نیکویی را که به دنبال دارد بیان میدارد و در بعضی موارد تصریح میکند که اعمال صالحه یگانه ثروتی است که در آخرت به انسان فائده میرساند و الله (اجر و ثواب نیکوکاران را ضایع نمیسازد

. بعضی از آیات کریمه بیان میکند اعمال صالحه سبب محو بدی ها و مغفرت گناهان میگردد و در جای دیگری تأکید میکند که هر انسانی مواجه با خسران و زیان است مگر کسانی که ایمان آورده اند و عمل نیک انجام داده اند . آیات ذیل مفاهیم فوق الذکر را توضیح میدهد :

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ هُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ (المائدة/9)

” وعده کرده است الله کسانی را که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند باینکه ایشان راست بخشش و ثواب بزرگ “

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾ (الرعد/29)

” آنهایکه ایمان آوردند و عمل نیک کردند ، حالت خوش باشد ایشان را و خوب جایگاه “
﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أَنشَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (النحل/لک)

” هر کسی که انجام داد عمل نیک را مرد باشد یا زن در حالی که او مسلمان باشد ، پس او را زندگانی پاک دهیم و بدهیم و مزد ایشان را به نیکوترین آنچه میکردند عطاء نمایم “

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ (الکہف/کک)

” هر آئینه آنهایکه ایمان آوردند و عمل شایسته کردند ، ما ضایع نمی سازیم مزد کسی را که کار های نیک کرده است “

﴿وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى ۖ وَالْبَاقِيَتُ الصَّالِحَتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَّرَدًّا﴾ (مریم/کک)

” و زیاد میکند الله هدایت آنانی را که راه یافته اند و نیکویی های پاینده بهتر است نزد پروردگار تو از روی ثواب و بهتر از حیث مرجع “

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (العنکبوت/7)

” آنهایکه ایمان آوردند و عمل نیک کردند (هر آئینه) دور میکنیم از ایشان بدی های ایشان را و البته پاداش میدهیم ایشان را به نیکوترین آنچه میکردند “

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ﴾ (العنکبوت/ل)

” و آنهایکه ایمان آوردند و عمل نیک کردند داخل سازیم ایشان را در زمره مردمان نیک “
﴿وَالْعَصْرِ ۚ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۖ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ﴾ (العصر)

” قسم به عصر که هر آئینه انسان در زیان است ، مگر آنهایکه ایمان آوردند و کارهای نیک کردند و توصیه کردند یکدیگر را به حق و توصیه کردند یکدیگر را به صبر “

پذیرفتن اسلام شرط قبول عمل است :

49 - بدیهی است که عمل پسندیده نزد الله (همانست که در شرح فوق بیان شد . شرط ضمنی دیگری که از شرح فوق بدست می آید اینست که برای پذیرفتن اسلام و ایمان داشتن به آن شرط اساسی مقبولیت هر عمل نیکی می باشد . به همین ملحوظ است که عمل صالح را همیشه مقارن با ایمان ذکر میکند که مقصد از آن پذیرفتن و ایمان آوردن به اسلام بعد از بعثت پیامبر گرامی اسلام بسوی جهانیان می باشد . الله | میفرماید :

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾

(آل عمران/کک)

” و هر که غیر از اسلام دین دیگری را طلب کند پس هرگز قبول کرده نمیشود از وی و اوست در آخرت از زیانکاران “

بنابراین اگر شخصی بر وفق شریعت اسلامی عمل میکند و در ظاهر امر آن عمل مورد پسند شرع بوده و حتی عمل کننده آن در پی کسب رضای الله (باشد ، ولی به اسلام بعنوان آخرین دین الهی و به محمد | بحیث پیامبر و آخرین فرستاده الله ایمان نداشته باشد ، عمل او مردود بوده و هیچ اجر و ثوابی را در پی ندارد .

بدعت گزاری در اسلام مردود است !

کک- مادامیکه عمل صالح همانست که صحیح و خالصانه برای الله (باشد و مقصد از صالح بودن عمل اینست که بر وفق شریعت اسلامی و مطابق سنت رسول الله | باشد ، پس هرگونه نوآوری و بدعت چه به شکل کاستن باشد و چه به شکل افزودن ، مردود بوده و هیچ اجر و ثوابی را برای عمل کننده تحویل نمیدهد . اگر چه به نیت عبادت به الله (صورت گیرد . رسول الله | میفرماید :

« مَنْ أَخَذَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ » (متفق علیه ، عن عائشة رضي الله عنها)

”کسیکه در امر ما (دین ما) چیزی را تازه ایجاد کند که از جمله آن نیست، آن عمل مردود است“ باید دانست که ؛ بدعت عمل بدتر از معصیت است زیرا بدعت سبب بوجود آمدن تغیر در احکام شرعی گردیده و در حقیقت امر اتهام صریحی است که بر شریعت اسلامی وارد گردیده و آنرا به نقص متهم نموده و نیازمند تکمیل ، پیراستن ، آراستن و تعدیل میداند . این امر خیلی خطرناک بوده عقیده داشتن به آن و عمل کردن بموجب آن حرام مطلق می باشد . لذا رسول الله | از بدعت در دین بر حذر داشته و میفرماید :

« وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَالَّةٌ »

(سنن ابی داود ، کتاب السنة ، عن العرباض بن ساریه |)

”و دوری کنید از امور نوپیدا . زیرا هر چیز نوپیدا در دین بدعت و هر بدعتی گمراهی است “
پس تمام خیر در شریعت و التزام به آن میباشد .

تنوع اعمال صالح در اسلام:

کک- اعمال صالحه در اسلام انواع و اشکال زیادی دارد و به صورت اجمال میتوان گفت که تمام اوامری است که الله (حکم وجوب و یا استحباب آنرا نازل فرموده است که شامل تمام عبادات و معاملات میشود . زمانیکه فرد مسلمان به اجرای آن قیام کرده و رضای الله را در نظر داشته باشد از جمله نیکوکاران حساب میشود . در مقدمه اعمال صالحه عباداتی قرار دارد که در حدیث جبرئیل علیه السلام ذکر شده است که عبارت از نماز ، روزه ، زکات و حج میباشد . این عبادات ارکان اسلام را تشکیل داده و هیچ نوع تهاون و سهل انگاری در اجرای آن مجاز نمیشد و نباید از ارزش آنها کاسته شود . به همین علت در حدیث مشار الیه به شکل خاص ذکر شده است .

اهمیت عبادت در اسلام:

کک- عبادات در اسلام ، رابطه فرد مسلمان را با پروردگارش تنظیم و تقویت نموده و بندگی او را در برابر الله متعال به صورت واضح و آشکار تجسم و تبلور میبخشد و حق خالص الله بر بندگان میباشد و چنانچه گفتیم در مقدمه آنها نماز و سایر عباداتی قرار دارد که در حدیث جبرئیل علیه السلام ذکر شده است .

اینها عباداتی اند که باید شدیداً به آنها پابندی صورت گرفته و مردم را بسوی آنها دعوت کنیم و به هیچ صورت نباید از جایگاه و ارزش آن کاسته شود . این عبادات در مجموع سبب تقویت ایمان و رسوخ آن در قلبها میگردد و حیثیت آب برای نباتات و هوا برای انسانها را دارد و اگر فرد مسلمان در حق آنها غفلت و بی توجهی کند ، از وی خیلی بعید خواهد بود که ایمان وی بقوت خود باقی بماند .

اهمیت نماز:

کک- الله (نماز را در دهها آیت قرآن کریم ذکر نموده و احادیث زیادی در تأکید فرضیت و اهمیت آن وارد شده است و همه آنها بیان میکنند که نماز حد فاصل بین مسلمان و غیرمسلمان بوده و از صفات ویژه مؤمن پرهیزگار میباشد .

همچنان احادیث نبوی تأکید میکند که کوتاهی درین عبادت گنجایش نداشته در حالت اقامت و سفر ، در حالت جنگ و صلح ، در صحتمندی و بیماری ، در هر حالتی باید اداء گردد . و بیان میدارد که هر نوع تکاسل و سستی در آن از صفات منافقین میباشد .
در آخرین وصیتهایی که رسول الله (نمودند ، نماز مقام اول را داشت و در آخرت زمانیکه بنده در برابر پروردگارش قرار میگیرد ، اولین فریضة که مورد باز پرس قرار میگیرد ، نماز است .

نماز بهترین وسیله تزکیه نفس و پیوند بنده با پروردگارش می باشد و تذکیر مستمر به بنده گی و معنای کلمه شهادت می باشد . و بهترین وسیله است که روح انسان را صیقل داده و گرد و غبارهایی را که بر آن مینشیند شستشو میدهد . نماز سبب آرامش و سردی چشم مؤمن است و یگانه پناهگاه او در مشکلات و سختی ها می باشد ، چنانچه رسول الله ﷺ در حین سختی های روزگار به نماز پناه میرد . نماز ، صاحبش را از فحشاء و بدکاری ها منع میکند . در نماز قرائت قرآن ، تسبیح و تحمید و تمجید الله (صورت میگیرد و این کلمات بنده مؤمن را تذکیر داده و از مخالفت و عصیان نگه میدارد .

در اینجا بعضی نصوصی را از قرآن نقل میکنیم تا اهمیت نماز و اثر عظیم آن برای ما آشکار گردد .
 کک- اول : از قرآن کریم :

﴿ حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ ﴾ (البقره/کک)

” نگهداری کنید بر همه نمازها و نماز میانه (نماز عصر) و باشید بحضور الله فرمان بردار “

﴿ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا ﴾ (النساء/کک)

” هر آینه نماز هست بر مسلمانان فرض در وقت مقرر آن “

﴿ أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴾ (البقره/کک)
 ﴿ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴾ (البقره/کک)

” الم ، این کتابی است که در آن هیچ شکی نیست ، هدایت است برای پرهیزگاران ، آنها یکه ایمان دارند بچیزهای نادیده و درست برپا میدارند نماز را و از آنچه ایشانرا عطا کردیم خرج میکنند

﴿ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ﴾ (العنکبوت/کک)

” یقیناً نماز منع میکند از بیحیایی ها و بدیها “

﴿ يَتَأَيَّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴾ (البقره/کک)

” ای مؤمنان استعانت و کمک بخواهید به صبر و نماز ، هر آینه الله با صابران است “

﴿ إِنَّ الْمُنْفِقِينَ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَءَوْنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴾ (النساء/کک)

” هر آینه منافقان فریکاری میکنند با الله و الله (سزای) فریب میدهد بایشان ، و چون بسوی نماز برخیزند با کسالت و تنبلی، بر خیزند . مینمایانند بمردم و یاد نمیکنند الله را مگر اندکی “

کک- ثانیاً از سنت مطهر نبوی :

« عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ الْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلَاةِ » (سنن الترمذی، کتاب الإیمان)

” از جابر (روایت است که رسول الله ﷺ فرمود که فاصله بین بنده و کفر ، ترک نماز است “

« إِنَّ الْعَهْدَ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ الصَّلَاةُ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ » (سنن النسائی ، کتاب الصلاة عن بریده ()

”عهدی که بین ما و آنها وجود دارد نماز است پس کسیکه آنرا ترک کرد کافر است“ رسول الله | همیشه میگفت: ”ای بلال بوسیله نماز ما را آسوده خاطر گردان“ و از ایشان روایت شده است که چون با مشکلی برمیخوردند و یا اندوهی به ایشان میرسید به نماز روی می آورد.

اسرار نماز:

کک- یقیناً نماز اسرار و حکمتهایی دارد که این مختصر گنجایش تفصیل آن را ندارد. اما فرد مسلمان زمانی اسرار و حکمتهای آنرا درک میکند که با خشوع، تدبر، فهم و حضور قلب بسوی آن روی آورده و در معانی آیاتی که میخواند و اذکاری که بر زبان می آورد تفکر و تأمل کند.

مسلمان نمازش را با گفتن کلمه ”الله اکبر“ آغاز میکند. یعنی الله بزرگتر از هر بزرگی و صاحب قدرت و جبروتی است که بفکر انسان خطور میکند. مادامیکه بنده مسلمان با چنین پروردگار بزرگ و با عظمت رابطه دارد، از هیچ کسی جز الله واحد نمیهراسد و به هیچ کسی سر عبادت و تسلیمی خم نمیکند. به همین گونه سایر اذکار نماز در ذهن فرد مسلمان معانی و مفاهیم عبودیت را رشد داده و از بندگی غیر الله آزاد میشد و از قلبش جرثومه های طغیان و تعلق با غیر الله را ریشه کن میسازد.

سایر عبادات:

لک- سایر عبادات مانند روزه، حج، زکات و غیره، ایمان را تقویت کرده و نفس را تزکیه میکند و بنده را به پروردگارش وصل میسازد. و قلبش را مملوء از معانی و مفاهیم عبودیت و بندگی در برابر الله واحد میگرداند.

در روزه گرفتن در حقیقت ترجیح دادن محبت الله | بر شهوات و خواسته های جسمانی میباشد و مسلمان را بر ارزشهایی چون اخلاص، اراده، و صبر عادت میدهد. این معانی و ارزشهایی است که هر فرد مسلمان بخاطر فلاح دنیا و آخرت خود به آنها نیاز دارد.

زکات وسیله پاکسازی نفس مسلمان از امراضی چون بخل، حرص و مال پرستی بوده و تجسمی از ترجیح دادن محبت الله | بر محبت مال و متاع میباشد. مزید بر آن با کمک و دستگیری محتاجان در تحقق بخشیدن تعاونی سهیم میگردد که شرعاً به آن مأمور میباشیم.

حج نمادی از تربیت عملی مسلمان است. زیرا شیوه تربیتی اسلام به این اکتفاء نمیکند که به مسلمان بگوید صالح باش!

بلکه همراه با این دستور، برنامه ها و شیوه های عملی تربیت را نیز در برابرش قرار میدهد تا بعد از طی طریق درین برنامه ها به فرد صالح و اصلاح گر تبدیل گردد. و حج هم یکی از این مناهج تربیتی اسلام است. درین فریضه بندگی و عبودیت فرد مسلمان در برابر الله متعال به صورت واضح و عملی اظهار گردیده و ریشه های طغیان و جرثومه های انحراف را از نفس

مسلمان ریشه کن میسازد ، زیرا در نفس انسانی کششهایی بسوی انحراف و طغیان وجود دارد . چنانچه الله (میفرماید :

﴿ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَاطِئٌ ﴾ (العلق/ک)

” هرگز چنین نیست ، یقیناً انسان طغیان میکند“

علاوه بر آنچه در حدیث جبرئیل علیه السلام ذکر شده است ، عبادات دیگری نیز وجود دارد که شماری از آنها مربوط به اعمال قلبی میشوند ، مانند توکل بر الله ، محبت با الله ، استعانت و طلب از او ، شوق داشتن و انس گرفتن بپاد او تعالی ، خوف و امید داشتن از او تعالی و غیره اعمالی که از فرد مسلمان مطلوب میباشد .

افضل ترین اعمال صالحه :

لشک- واضح است که اعمال صالحه از حیث اجر و ثواب و درجه لزوم آن در شریعت اسلامی ، یکی بر دیگری برتری و اولویت دارد . مثلاً فرایض همیشه بهتر از مستحبات است و آن عملی که نفع آن بیشتر به شخص عامل و جامعه باشد بهتر از عملی است که منفعت آن کمتر و منحصر به شخص عامل میباشد .

نماز در حین فرارسیدن وقت آن بهتر از سایر اعمال است و سزاوار آنست که فرد مسلمان سایر اعمال خود را ترک کرده و به ادای آن بپردازد . جهاد در وقتش بهتر از سایر عبادتهای نفلی ، طلب علم و غیره میباشد .

روزه در وقتش در مورد کسانی که بالایشان فرض شده است بهتر از سایر عبادات است و هکذا حاصل مطلب اینکه بر مسلمان لازم است تا همیشه در جستجو و تلاش عملی باشد که در وقت معین و در شرایط خاص ، نزد الله متعال محبوبتر و افضل تر می باشد . و در ادای آن بکوشد و آنرا بر سایر عبادات ترجیح دهد تا بتواند بندگی خالص و عبودیت مطلق خود را در برابر الله واحد تحقق بخشیده و دائماً در همان اعمالی باشد که الله (میخواهد و دوست دارد و آنرا بر اعمالی که نفس خودش میخواهد ترجیح دهد اگر چه در صورت عبادات باشد .

تأثیر عبادت در اصلاح فرد و جامعه :

لک- عبادتهای مختلف تأثیرات مختلف و آشکاری بر سلوک فرد میگذارد ، همین عبادات است که نفس مسلمان را تزکیه نموده و مراقبت او را به پروردگارش در آشکار و نهان می افزاید و خوف الله | را در نفسش هرچه بیشتر جابجا میسازد که در اثر آن از ارتکاب گناه و رساندن آزار و اذیت به دیگران خود داری میکند و به سوی اعمال خیر میشتابد .

آشکار است که در جامعه تعداد چنین انسانهای نیکوکار و خایف از عقاب الله | افزایش یابد ، آن جامعه به سکون و سعادت حقیقی نایل میگردد . کمیت و کیفیت و خیر ، روز تا روز در

جامعه فزونی یافته و مقادیر شر و بدی تقلیل می یابد . بنابراین میتوان گفت که عبادات در اسلام سبب اصلاح فرد و جامعه گردیده و به فرد و جامعه به صورت یکسان منفعت میرساند .

فصل سوم :

ویژگیهای اسلام

زمینه سخن :

- ک - اسلام ویژگیها و خصوصیتی دارد که آنرا از سایر اندیشه ها به صورت بارز و واضح متمایز و جدا میسازد .
- ک - اسلام از حیث مصدر و مرجع خود از جانب الله متعال است و این خصوصیت اول آنست .
- ک - از حیث وسعت نوع روابطی را که تنظیم میکند و افعالی را که حکم میکند ، دین شامل است و این خصوصیت دوم آن میباشد .
- ک - از حیث اشخاصی که بر آنها قابل تحکیم است ، عام و برای تمام بشر بوده و برای همیشه میباشد و این خصوصیت سوم آنست .
- ک - از حیث نوع جزا و پاداشی که به مخالفین و پیروان آن میرسد، اضافه بر جزای دنیوی ، دارای جزای اخروی میباشد و این خصوصیت چهارم آنست .
- ک - ازین حیث که مثالی میباشد ، بدون اینکه از واقعی بون آن غافل باشد ، همزمان واقعی و مثالی میباشد . و این خصوصیت پنجم آنست .
- ک - بنابراین ، فصل حاضر را به پنج مبحث تقسیم کرده و هر خصوصیت را در مبحث خاص آن زیر بحث و مذاقه قرار میدهم .

بحث اول :

ویژگی اول

از جانب الله | است

کک - مصدر اسلام و تشریع کننده احکام و مناهج آن وحی الهی می باشد . وحی الهی شامل دو بخش میشود که یکی آن عبارت از قرآن کریم است که لفظ و معنای آن از سوی الله متعال نازل شده است و دیگر آن سنت نبوی است که تنها معنای آنرا الله | وحی نموده است .

پس اسلام با این خصوصیت خود اختلاف بنیادی و جوهری با تمام قوانین وضعی دارد زیرا مصدر تمام این قوانین، فکر بشری می باشد و مصدر اسلام چنانچه گفتیم پروردگار و خالق بشر است. این فرق اساسی و مهم بین اسلام و سایر قوانین نباید نادیده گرفته شود و غافل شدن و کاستن از اهمیت آن به هیچ صورتی مجاز نمی باشد .

نصوص دال بر اینکه اسلام از سوی الله (می باشد :

کک - در فقره گذشته بیان کردیم که قرآن کریم از سوی الله متعال نازل شده است و این قضیه را با دلیل اعجاز قرآن ثابت کردیم ، معنای آن چنین است که تمام آیاتی که در قرآن کریم است از سوی الله | می باشد . و نتیجه این میشود که اسلام نیز از سوی الله متعال می باشد . با وجود آن ، لازم و مفید میدانیم که بعضی آیات قرآنی را ذکر کنیم که صراحتاً این امر را ثابت می سازد .

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴾ (القدر/ک)

” همانا ما فرو فرستادیم آنرا (قرآن را) در شب قدر “

﴿ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ﴾ (الحجر/ک)

” هر آینه دادیم ترا هفت آیت از آنچه در نماز مکرر خوانده میشود (سوره فاتحه) و دادیم ترا قرآن بزرگ “

﴿ وَإِنَّكَ لَتُلْقَى الْقُرْآنَ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴾ (النمل/ک)

” و یقیناً که بتو رسانیده میشود (فرا میگیری) قرآن را از نزد (پروردگار) دانا و با حکمت “

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ بِالْحَقِّ فَاَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴾ (الزمر/ک)

” (بتحقیق) ما فرو فرستادیم بتو کتاب را به حق ، پس بندگی کن الله را در حالیکه خالص

کننده هستی برای او بندگی را “
﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (السجده/ک)
” نازل کردن این کتاب که هیچ تردیدی در [وحی بودن] آن نیست ، از سوی پروردگار
جهانیان است “

کک - قرآن کریم که مفاهیم و مبادی اسلام را تعین و تقریر نموده است ، قابل پیروی بوده
و سایر کتب آسمانی سابقه در حال حاضر قابل پیروی و اتباع نمیباشد .
﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (الأنعام/ککک)
” این (قرآن) کتابیست با برکت که نازل کردیم ، پس از آن پیروی کنید و پرهیزگاری کنید تا
بر شما رحم کرده شود “

کک - سنت رسول الله | بعد از قرآن کریم ، مانند قرآن کریم واجب الإلتباع است و قرآن
کریم صراحتاً به این امر دستور میدهد . چنانچه در باب گذشته نصوص قرآنی را درین رابطه ذکر
کردیم . زیرا سنت نبوی نیز وحی الهی میباشد . چنانچه الله | میفرماید :
﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (النجم/ک-ک)
” و سخن نمیگوید (پیامبر) از خواهشات خود، نیست گفتارش مگر وحی که باو فرستاده
میشود “

پیامدهایی که بر الهی بودن اسلام مرتب میشود:

کک - نخست اینکه اسلام از دین کامل بوده و از هرگونه نقص و کمبود مبراء میباشد . زیرا
زمانیکه گفتیم اسلام از سوی الله | نازل شده است ، این قضیه به صورت بدیهی ثابت میگردد که
اسلام دین کامل بوده و از هرگونه کمبود ، جهل ، خواهشات نفسانی و ظلم پاک و مبراء میباشد
و سبب آن خیلی واضح و آشکار است ، و آن ، اینکه صفات صانع حتماً در صنعت او ظاهر
میگردد ، و از آنجاییکه الله متعال در ذات و صفات و افعال خود صاحب کمال مطلق است و
خلاف آن در حق او تعالی مستحیل میباشد اثر این کمال مطلق در شریعت و احکامی که نازل و
قواعد و مناهجی که وضع کرده است ، حتماً ظاهر میگردد . بنابراین، دین الهی نیز باید کامل باشد
. برخلاف قوانینی که بشر وضع میکند که به هیچ صورت از نقصان ، مداخله هوا و خواهشات ،
ظلم و جهل خالی نمیباشد . زیرا این مفاهیم از صفات لازمه بشر بوده و مجرد کامل از آنها
ناممکن میباشد و نتیجه این میشود که این نقایص در قوانینی که وضع میکند انعکاس میابد.
درینجا ذکر یک مثال برای اثبات آنچه میگوییم ، کفایت میکند .
اسلام مبدأ و اساس مساوات مردم را در برابر قانون بمیان آورده است . بنابراین مبدأ، تمام
انسانها بدون در نظر داشت اختلاف شان در رنگ ، جنس ، زبان ، پیشه ، ثروت و فقر در برابر
قانون مساوی اند . و میزان برتری و فضیلت را بر اساس تقوی و عمل صالح استوار نموده است .
این اساس عظیم در قرآن کریم و احادیث نبوی به صورت واضح ذکر شده است .

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ۚ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَىٰ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (الحجرات/کک)

”ای مردم ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و گردانیدیم شما را اقوام و قبایل تا یکدیگر را بشناسید ، یقیناً گرامی ترین تان نزد الله متقی ترین تان است ، بیشک الله دانا و با خبر است “
رسول الله | میفرماید :

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَانَكُمْ وَاحِدٌ أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبٍ عَلَىٰ أَعْجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَىٰ عَرَبِيٍّ وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَىٰ أَسْوَدَ وَلَا أَسْوَدَ عَلَىٰ أَحْمَرَ إِلَّا بِالْتَّقْوَىٰ » (مسند احمد)

”ای مردم ! بدانید که پروردگار تان یکیست و پدر تان یکنفر است ، بدانید که هیچ فضیلتی عربی بر عجمی ندارد و عجمی بر عربی ندارد و نه سرخ پوست بر سیاه پوست و نه سیاه بر سرخ ، مگر به تقوا“

و در حدیث دیگری میفرماید :

« ... وَابْنُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَرَقَتْ لَقَطَعَتْ مُحَمَّدٌ يَدَهَا » (صحیح البخاری ، کتاب الحدود عن عائشة رضي الله عنها)

”سوگند به الله اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند محمد دستش را قطع میکند“

دقت در تطبیق این مبدأ بحدی بوده است که وقتی شخصی از صحابه که عرب بود به صحابی دیگری گفت : ”یا ابن أمة السوداء“ (ای پسر زن سیاه) رسول الله | این سخن او را مورد نکوهش قرار داده و آنرا از بقایای جاهلیت قبل از اسلام خواند .^۱

ازین قضیه واضحاً معلوم میشود که شریعت اسلامی در دیدش بسوی افراد به بلند ترین مستوای عدالت و انصاف قرار گرفته است و اگر چه در رنگ ، نژاد و زبان با هم فرق داشته باشند و این مبدأ را بصورت عملی در واقعیت زندگی قرار داده است .

در قرن بیستم ، یعنی قرن حاضر ، علی الرغم تبلیغات و شور و فریادهای زیادی در مورد مساوات و نوشتن آن در قانون اساسی دولتها ، این مبدأ فقط در حدود سخن خلاصه گردیده و

^۱ - اشاره به حدیثی است که متن آن چنین است : عَنْ الْمَعْرُورِ بْنِ سُؤَيْدٍ قَالَ لَقِيتُ أَبَا ذَرٍّ بِالْبَزْدَةِ وَعَلَيْهِ خُلَّةٌ وَعَلَى غَلَامِهِ خُلَّةٌ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنِّي سَابَبْتُ رَجُلًا فَعَبَّرْتُهُ بِأَمِّهِ فَقَالَ لِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَبَا ذَرٍّ أَعْبَرْتَهُ بِأَمِّهِ إِنَّكَ أَمْرُو فَيْكَ جَاهِلِيَّةٍ إِخْوَانُكُمْ خَوْلُكُمْ جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ فَلْيُطْعِمْهُ مِمَّا يَأْكُلُ وَلْيَلْبِسْهُ مِمَّا يَلْبَسُ وَلَا تَكْلِفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ فَإِنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ فَأَعْيُوهُمْ (صحیح البخاری، باب المعاصی من امر الجاهلیه)

«از معرور بن سوید روایت است که گفت : با ابوذر در ریزه ملاقی شدم ، دیدم که لباسی که خود پوشیده بود عین همان لباس را به غلام خود نیز پوشانده بود . از علت آن پرسیدم . او گفت : من مردی را دشنام داده و او را به مادرش طعنه زدم . رسول الله | با شنیدن این سختم گفت : ای ابوذر تو مردی هستی که هنوز در تو جاهلیت باقی مانده است . اینها برادران شما اند که الله آنها را زیر دست شما قرار قرار داده است . پس کسیکه برادرش زیر دستش بود باید از همان طعامی که میخورد به او نیز بدهد و لباسی که خود میپوشد باید به او نیز بپوشاند و او را به کار بالاتر از توانش مکلف نسازد و اگر او را به کار بالاتر از توانش امر میکند باید او را کمک نماید «

در واقعیت زندگی جز در موارد اندکی ، صورت عملی ندارد . مثلاً در ولایات متحده آمریکا هنوز هم بین شهروندان آن فرقهایی در بسیط ترین حقوق انسانی بر اساس رنگ و نژاد موجود است . یعنی آنکه پوست سفید دارد از مقام و منزلت بلند تری نسبت به سیاه پوست برخوردار است و در قوانین بعضی ایالتها مساواتی بین آن دو نژاد وجود ندارد . اگر این تمایز و تفریق تنها در جامعه به صورت انفرادی باشد ، ممکن است عده بگویند که این تمایز در نتیجه انحراف و سوء رفتار عده در برابر قانون میباشد و قانون و دولت درین امر مسئولیتی ندارد . ولی واقعیت امر اینست که نفس قانون در مواردی صراحتاً به این تمایز ظالمانه بین سیاه و سفید اعتراف کرده و از آن حمایت میکند ، اگرچه هر دو نژاد تابعیت امریکایی داشته باشند .

مثلاً در قوانین بعضی ایالتهای امریکا تذکر داده شده است که ” نکاح بین شخص سیاه پوست و سفید پوست باطل است “ درینجا بطلان عقد نکاح در نتیجه فقدان اهلیت یکی از جانبین نکاح نمیشد ، بلکه مرجع آن در نظر وضع کننده این قانون امر خطیر دیگری است و آن اینکه یکی از طرفین نکاح دارای پوست سفید و دیگری پوست سیاه دارد .

همچنان در نصوص قانونی بعضی ایالتهای آن آمده است که ” هر کسیکه چیزی را طبع ، نشر و توزیع کند که در آن دعوت و ترغیب مردم بسوی مساوات اجتماعی و صحت ازدواج بین سیاه و سفید صورت گرفته باشد ، و یا برای جمهور مردم دلیلی درین مورد تقدیم میکند و حتی پیشنهادی درین مورد میکند ، این عمل او جرم تلقی گردیده و مطابق قانون مورد مجازات قرار میگیرد . این مجازات یا به صورت جریمه نقدی است که حد اکثر آن پنجمصد دالر میباشد و یا به زندان محکوم میگردد که مدت آن زیاد تر از شش ماه نباشد و یا به هردو جزاء محکوم میگردد !!

این نص بدون هیچگونه خجالت و حیاء در راستای ظلم و جور تا آنجا پیش میرود که کسانی را مورد مجازات قرار میدهد که مردم را بسوی مساوات بین شهروندان امریکا فرا میخواند که همه تابعیت امریکایی دارند اما در رنگ جلد و چهره با هم فرق دارند . ایا دلیل واضح تر ازین بر نقص انسان و جهل و ظلم او سراغ میشود ؟!

اما تمایز بین اتباع کشور های استعماری و اهالی سرزمینهای محکوم و تحت استعمار امریست که قابل هیچ مناقشه نمیشد . دولتهای استعمار گر بعد از اشغال سرزمینهای دیگران ، چنان قوانینی را وضع میکنند که باشندگان اصلی آن سرزمین را به منزله حیوانات تنزیل میدهد بدون اینکه در ضمیر خود نسبت به ظلم و بیدادی که نسبت به این بخشی از بشریت روا میدارند آنها مورد سرزنش و ملامت قرار دهد .

آنها آنچه را در سرزمینهای خود نسبت به شهروندان خود ظلم و جور میدانند، در سرزمینهای تحت استعمار خود، حق و عدلت میدانند. این وضعیت و موارد مشابه آن بهترین دلیل بر ظلم ، هواپرستی و جهل انسان است که در نهاد خود دارد .

کک - دوم اینکه ، الهی بودن و فرود آمدن اسلام از سوی الله متعال این امر را در پی

دارد که؛ شرایع اسلامی از هیبت و احترام خاصی بین مؤمنین برخوردار میباشد و فرد مؤمن اگر چه از هرگونه مقام و جایگاه اجتماعی برخوردار باشد، باز هم خود را تابع و مطیع فرمان الله (میداند. زیرا این نفوذ و جایگاه اجتماعی و قدرت دنیوی، او را از دایره خضوع و تسلیمی مطلق در برابر الله متعال و احترام شریعت او بیرون نمیسازد.

از سوی دیگر اطاعت از شریعت اسلامی بصورت اختیاری بوده تحت انگیزه ایمانی و از اعماق قلب انسان سرچشمه میگیرد. و فرد مسلمان به جبر و اکراه بسوی آن کشانده نمیشود. این امر بهترین و قوی ترین ضمانت در جهت تطبیق قانون اسلامی به شکل احسن آن بوده و راه خروج بر ضد آنرا مسدود میسازد، اگرچه شخصی توانایی خروج از آنرا در خود احساس کند. برعکس آن، قوانین و مبادیکه از سوی انسان وضع میگردد، ازین مقدار احترام و هیبت در بین مردم برخوردار نمیشود. زیرا بر نفس و قلب انسان هیچگونه تسلطی نداشته و مانند اسلام بر بنیاد عقیده و ایمان استوار نمیشود. لذا نفس انسانی جرئت بیشتری بر مخالفت از قوانین وضعی داشته و هر زمانیکه فرصت مساعد برای گریز از گرفت قانون و سلطه قضایی بدست آورد، از پابندی به مواد قانون میگریزد و در پی برآوردن خواسته ها و رغبتهای خود میشود.

بنابراین، خوب بودن و صالح بودن قانونی در ذات خود کافی نمیشود، بلکه باید ضمانتهای اجرایی نیز همراه آن باشد تا حسن تطبیق آنرا متضمن گردد و مقدم ترین ضمانت اینست که برای جاگزین شدن قانون در روح و روان جامعه زمینه سازی گردد تا آنها به رضا و رغبت و به صورت اختیاری متقاد قانون گردند و درخفاء و آشکار از آن تجاوز نکنند و هیچ قانونی این ضمانت را مانند اسلام فراهم کرده نمیتواند. زیرا شریعت اسلامی احکام خود را بر اساس ایمان به الله، ایمان به روز آخرت، ایمان به رسول الله (استوار میسازد و التزام اختیاری به این تشریعات را از مقتضای ایمان قرار میدهد برای اثبات حقانیت و صحت آنچه گفتیم مثالی را در مورد قضیه معینی بیان میکنیم تا بدانیم که اسلام با قوانین خود به معالجه آن پرداخت و پیروز شد مگر نفس مشکل با قوانین وضعی مورد اصلاح قرار گرفت ولی به ناکامی انجامید.

همه میدانیم که عربها قبل از اسلام به نوشیدن شراب علاقه و شوق مفراطی داشته و در نوشیدن آن هیچگونه نقص و عیبی را احساس نمیکردند و کوزه ها و خمهای شراب در خانه هایشان مانند کوزه ها و ذخیره های آب موجود بود. زمانیکه اسلام حکم تحریم شراب را اعلان کرده و آیت ذیل نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (المائدة/ک)

”ای مؤمنان جز این نیست که شراب و قمار و بتها و تیرهایی که به آن فال میزنند پلید و از

عمل شیطان است ، پس از آن دوری کنید تا رستگار شوید “
 کلمه “ فاجتنبوا ” با قوت و تأثیری که داشت ، قویتر از پولیس و ارتشی اثر گذاشت که از طرف دولتها بخاطر اجرای قانون بکار افتاده و مردم را با زور و جبر تابع قانون میسازند .
 مسلمانان با شنیدن این دستور بسوی مشکها و کوزه های شراب رفته و همه آنها بیرون ریختند و کوزه های آنها شکستند و خود را از شراب بکلی جدا ساختند ، تا حدی که تو گویی اصلاً شراب را نمیشاسند و قبل از آن هرگز آنها نچشیده اند . زیرا امر الهی فرود آمده بود که “ فاجتنبوا ” و اوامر الهی باید مورد احترام ، تقدیر و اطاعت واقع گردد .

در قرن بیستم امریکا نیز میخواست که شهروندان خود را از بلای شراب نجات دهد لذا در پی آن شدند تا قانونی را مبنی بر تحریم شراب وضع کنند . آنها قبل از تصویب قانون ، تبلیغات وسیعی را جهت زمینه سازی و ساختن رأی عامه برای تطبیق آن براه انداخته و میخواستند تا نفسها را آماده قبول این قانون سازند . آنها درین راستا از تمام ارگانهای دولتی ، دانشمندان ، داکتران ، متخصصین امور اجتماعی و غیره استعانت جسته واز اخبار، سینما ، تیاتر ، رادیو ، مجلات ، اخبار ، سیمینار ها و غیره استفاده کردند

مصارف این تبلیغات به (کک) میلیون دالر بالغ گردید ، نه هزار میلیون صفحه در شرح ضرر های شراب و نتایج و خیم آن نشر گردید و بخاطر تنفیذ این قانون ده میلیون دالر مصرف شد .

بعد از این مصارف هنگفت ، بالاخره حکوت امریکا در سال ککلاک میلادی قانون تحریم شراب را تصویب و به منصبه اجراء گذاشت که به موجب آن خرید و فروش ، ساختن ، وارد و صادر کردن و هرنوع تعامل با آن ممنوع قرار گرفت . ولی نتیجه چه شد ؟
 احصائیات از مدت نفاذ این قانون تا آغاز سال ککلاک میلادی نشان داد که بخاطر اجرای این قانون ، دوصد نفر به قتل رسید ، نیم میلیون نفر به زندان رفت و متخلفین از آن به جریمه های نقدی محکوم شدند که مجموعه آن به چهار میلیون دالر رسید . اموالی که بخاطر تخلف ازین قانون مصادره گردید از مرز هزار میلیون دالر گذشت !!!

بالاخره حکومت امریکا مجبور شد تا این قانون را در اواخر سال ککلاک رسماً ملغی اعلان کند . علت اساسی این بود که آنهمه مصارف و تبلیغات دامنه دار نتوانست که قاعده و اساسی در ضمیر و نفسیات مردم ایجاد کند تا قانون بر آن متکی و مردم با رضایت و آرامش خاطر از آن پیروی کند و به عبارت دیگر ، قانون وضع شده هیچ نوع سلطه و نفوذی بر نفسهای مردم نداشت تا آنها احترام نموده و خود را مکلف به انقیاد از آن بدانند ، لذا مردم به تخلف از آن اقدام کردند تا آنکه حکومت مجبور شد قانون را ملغی قرار دهد .

اما کلمه “ فاجتنبوا ” که اسلام در جزیره عربی اعلان کرد ، از آنچنان تأثیری برخوردار بود که به

صورت فوری وبدون تعللی مورد تطبیق قرار گرفت و شرابها ریختانده شد و از نگهداری آن بکلی خود داری کردند . البته نه به زور پولیس و ارتش و مراقبت دسته های امنیتی خاص ، بلکه بقوت ایمان و احترامی که مسلمانان به شریعت اسلام دارند و طاعتی که به اختیار خود انجام میدادند .

بحث دوم :

ویژگی دوم

اسلام دین شامل است

لک - در یکی از تعریفهای اسلام گفتیم که ؛ اسلام عبارت از نظام شاملی است که تمام شئون زندگی و سلوک انسان را در بر میگیرد .

این صفت از ویژگیهای حقیقی و ثابت اسلام بوده و به هیچ صورت از آن تجرید شده نمیتواند . مگر آنکه افتراء و تهمت بر علیه آن صورت گیرد و یا شناختی بر اساس جهل نسبت به آن ارائه گردد .

این شمولیت اسلام بر تمام حیات و سلوک انسان کاملاً عام بوده و هیچگونه استثناء و تخصیصی نمیدارد بلکه تام و شامل به تمام معنای کلمه میباشد . برخلاف مبادی و نظامهای ساخته بشر که هر کدام آنها در دائره مخصوص قرار داشته و امور مربوط به همان ناحیه را تنظیم میکند و به جوانب دیگر حیات هیچ ارتباطی نمیگیرد . بنابراین برای مسلمان ناممکن است که بگوید ؛ فلان بخش حیات کاملاً بخودم اختصاص داشته و امور خود را مطابق خواست خود و جدا از برنامه اسلام مرتب میسازم !

مسلمان حق گفتن چنین سخنی را ندارد زیرا اسلام از تارک سر تا انگشتان پاهایش حکومت میکند و هر عملی که از وی صادر میشود حکم خاصی در اسلام دارد . همچنان هر گونه اندیشه و تفکری که در سر میپوراند تحت حکم خاصی داخل میباشد و هر میلان و رغبتی که در نفسش میگذرد حکم خاص خود را دارد . پس برای مسلمان این مجال و اختیار وجود ندارد که به نظام غیر از اسلام اجازه دهد که گوشه از گوشه های زندگی اش را تنظیم کند زیرا اگر چنین عملی را مرتکب شود تحت حکم این آیت داخل میشود :

﴿ أَفْتَوْمُنُونِ بَعْضُ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴾ (البقره/کک)

” آیا ایمان می آورید به حصه از کتاب و کافر میشوید به حصه دیگر آن ، پس نیست جزای

کسیکه چنین کند از شما مگر رسوایی در زندگانی دنیا و در روز قیامت گردانیده میشود بسوی سخت ترین عذاب ، و نیست الله بیخبر از آنچه میکنید “

احکامی که بر افعال برخوردها و روابط انسان با دیگران صادر گردیده است عبارت از وجوب ، استحباب ، تحریم ، کراهیت ، اباحت ، صحت و بطلان میباشد و افعالی که این احکام به آن تعلق میگیرد ، بنامهای واجب ، مستحب ، حرام ، مکروه ، صحیح و باطل نامیده میشود .

لک - احکام اسلامی به نسبت اموری که به آن تعلق میگیرد به اقسام ذیل تقسیم میگردد :

الف : احکام عقیده اسلامی که مربوط مسایل اعتقادی مانند ایمان به الله ، روز آخرت ، رسالت و سایر ارکان ایمان میباشد ، بنام امور اعتقادی یاد میشود .

ب : احکام اخلاقی ، و این احکام متعلق به صفات نیکویی است که مسلمان باید به آنها مزین گردد و صفتی است که باید از آنها پاک باشد . مانند وجوب صدق ، وفاء و حرمت دروغ و خیانت و غیره

ج : احکامی که رابطه فرد را با پروردگارش تنظیم و استحکام میبخشد مانند نماز ، روزه ، زکات و سایر عبادات .

د : احکامی که به تنظیم روابط بین افراد تعلق میگیرد و انواع زیادی دارد . از جمله :

ک - احکام خانواده ، نکاح ، طلاق ، میراث ، نفقه و غیره که در اصطلاح جدید بنام ” احکام خانواده “ و یا ” قانون احوال شخصی “ یاد شده است .

ک - احکامی که مربوط به رابطه فرد با جامعه و معاملات فیما بین شان میگردد ، مانند خرید و فروش ، اجاره ، گروی ، کفالت ، و غیره که در اصطلاح جدید بنام ” احکام معاملات مالی “ و یا ” قانون مدنی “ نامیده شده است .

ک - احکامیکه به تعامل و برخورد با غیر مسلمان تعلق میگیرد بخصوص زمانیکه در قید ضمانت و امان به سرزمین مسلمانان داخل میشود و این احکام حقوق او را بعد از داخل شدن به سرزمین اسلامی مشخص کرده و مسئولیتهایی را که متوجه آنها بوده و باید به آن التزام داشته باشند ، بیان میگردند . این احکام در اصطلاح امروز بنام ” قانون بین المللی خاص “ یاد میگردد .

ک - احکامی که به امور قضاء ، دعاوی ، شهادتها ، قسم و غیره ارتباط میگیرد و امروزه بنام ” قانون مرافعه و قضاء “ یاد میشود .

ک - احکامیکه روابط بین دولت اسلام را با سایر کشورها تنظیم میکند و امروز بنام ” قانون بین المللی عام “ یاد میشود .

ک - احکامیکه به نظام حکومتی و قواعد آن ، چگونگی انتخاب رئیس جمهور ، شکل و هیئت حکومت ، رابطه افراد با حکومت و حقوق و مسئولیتهای آن تعلق میگیرد و در اصطلاح

امروز بنام "قانون اساسی" شناخته میشود.

لک - احکامیکه به عایدات و مصارف دولت اسلام تعلق گرفته و روابط مالی بین افراد و دولت، فقراء و اغنیاء و سایر اقشار جامعه را تنظیم میکند. این احکام در قانون مالی با تمام شاخه های مختلف آن داخل میباشد.

لک - احکامی که مربوط به رابطه فرد با دولت از ناحیه افعال غیر مجاز یعنی جرایم و عقوبتها میباشد و در اصطلاح جدید بنام "قانون جنایی" یاد میگردد.

از ملحقات این قانون، احکام و اجراءاتی میباشد که شامل تحقیق جرم، مجازات مجرمین، کیفیت تنفیذ جزاء میگردد و امروز بنام "قانون تحقیق جرایم و مرافعات جزایی" نامیده میشود.

مقایسه بین شمول شریعت اسلامی و شمول قوانین وضعی:

لک - از آنچه بیان شد واضح میگردد که شریعت اسلام در شمولیت خود از تمام قوانین وضعی کاملاً متفاوت است. زیرا شمول شریعت اسلام با تمام معنای کلمه به صورت تام و همه گیر میباشد و هر حادثه که پیش آید و هر عملی که از انسان صادر گردد، و هرگونه رابطه که بین فرد و سایرین برقرار گردد، در شریعت اسلامی حکم خاص خود را دارد.

از جمله مواردی که در دائره شمول شریعت اسلامی داخل میباشد، مسایل مربوط به عقیده، اخلاق و عبادت است که این موضوعات در نطاق قوانین وضعی داخل نمیشد. حتی در دایره روابط که توسط قوانین وضعی تنظیم میگردد، شریعت اسلامی با این قوانین در دو ناحیه اختلاف اساسی دارد که عبارت اند از:

اول از ناحیه مراعات اخلاق

دوم از ناحیه حل و حرمت.

کک - ناحیه اول که عبارت از مراعات ارزشهای اخلاقی میباشد، در شریعت اسلامی به صورت کامل رعایت گردیده و شریعت اسلام اجازه داده است که این ارزشها به قواعد و اساسات قانونی سرایت کرده و با آنها کاملاً مزج گردد و احکام تنظیمی بر آن اقامه گردد. برخلاف، در قوانین وضعی ارزشهای و مفاهیم اخلاقی مراعات نگردیده و حتی اصل اینست که قواعد اخلاقی باید از قواعد قانونی کاملاً جدا باشد.

مثلاً غدر، خیانت و التزام نداشتن به سخن و وعده خلافی صفات و مفاهیم مذمومی در میزان اخلاق میباشد، لذا در تمام روابط و علایقی که شریعت اسلامی آنرا تنظیم و در احکامی که صادر میکند هیچگونه جوازی ندارند. چه این روابط بین افراد باشد و یا بین دولتها برقرار میگردند. درینجا به ذکر یک مثال اکتفاء میکنیم تا اندازه تمسک شریعت اسلامی به ارزشهای اخلاقی در دقیقترین و خطرناکترین روابط ظاهر گردد اگر چه این التزام قربانی خیلی بزرگی را در قبال داشته باشد.

فقه‌های اسلامی نوشته اند: اگر فرد اجنبی "غیر مسلمان" به اقلیم دولت اسلام با گرفتن امان و برای مدت معینی داخل شود تسلیم او به دولت متبوعش در خلال این مدت جایز نمیباشد، اگر چه بر سیل تبادل اسراء باشد. ممنوعیت تسلیمی او همچنان پابرجا میماند حتی اگر دولت متبوعش دولت اسلامی را با اعلان جنگ تهدید کند. فقهاء علت این حکم را چنین بیان میکنند که فرد اجنبی با گرفتن امان از دولت اسلامی داخل سرزمین آنها شده است، پس بر دولت اسلامی واجب است که به تعهد خود وفا کرده و نگذارد که به او ضرری برسد. و تسلیم دادن او بدون رضایتش غدر و خیانت در عهد به حساب می آید و هیچگونه رخصت و جوازی در آن نمیباشد و حتی اگر حمایت از او سبب گردد که دولت متبوعش بر دولت اسلامی یورش برده و تمام باشندگان آنرا به قتل برسانند زیرا عمل آن دولت ظلم است و ظلم نباید با ظلم جواب گفته شود. میبینیم که شریعت اسلامی در التزام به ارزشهای اخلاقی به مستوای بلندی رسیده است که در سخت ترین لحظات و حادثترین شرایط نیز با آن پابند میباشند. بدون شک نظیر این ارزشمندی را در هیچ یک از قوانین وضعی در قدیم و جدید یافته نمیتوانیم. البته جای تعجب هم نیست زیرا شریعت اسلامی از جانب الله | نازل گردیده است و سراسر عدل، حق و خیر است.

کک- از ناحیه دوم، که جهت حرمت و حلال بودن در نفس فعل است میبینیم که عملی در ظاهر امر صحیح به نظر میرسد و تمام شرایطی را که لازمه صحت است، دارا میباشد. ولی به سبب مخالفت حقیقت آن و یا متضاد بودن هدف صاحب آن با اوامر الهی، حرام شمرده میشود. زیرا صفت حلال بودن و حرام بودن با اصل فعل همیشه یکجا میباشد، اگر چه حکم محکمه و قضاء بر خلاف حقیقت آن صادر گردد.

چنانچه اگر کسی مدعی قرضی بالای شخص دیگری گردد و آنرا در برابر محکمه ثابت کند، حکم محکمه این خواهد بود که او حق مطالبه قرض خود را دارد و باید برایش تأدیه گردد. ولی حکم این قضیه نزد الله متعال بر حقیقت آن باقی میماند. یعنی اینکه مدعی مرتکب عمل حرام گردیده و میخواهد حق دیگری را به طریق حرام بخورد. و این امریست که در شریعت اسلامی جواز ندارد و فیصله محکمه در دعوای ظالمانه که کرده است هیچ تأثیری ندارد. زیرا قاضی بر اساس شواهد و دلایل ظاهری حکم میکند و اسرار و نهان به الله | مربوط و معلوم است و ثواب و عقاب اخروی بر اساس حقیقت افعال و نیت انسان معین میگردد.

اصل در تعلق حقوق و ثبوت آثار شرعی، بر حقیقت عمل و حلال بودن و حرام بودن آن میباشد. ولی از آنجاییکه باطن امور مخفی بوده و انسان از درک آن عاجز و معذور میباشد، از جانب دیگر، استقرار امور و جریان احکام باید بر اساس قواعد و ثابت و منضبط صورت گیرد، لذا شریعت اسلامی ظاهر امر را معتبر دانسته و صحت ظاهری و مطابقت آنرا با معیارهای شرعی، قرینه بر صحت باطن قرار داده و مجاز دانسته و حقوق و ثبوت آثار شرعی و قانونی را بر

صحت ظاهری قضیه مربوط میسازد. ولی آن قضیه و عمل با وجود این حکم، بر اساس حقیقت خود، به حلت و حرمت موصوف بوده و جواز اقدام به آن و یا تحریم آن بر همین وصف مرتب می‌گردد و ثواب و عقاب اخروی نیز بر همین اصل تعین می‌گردد.

بنابراین برای مسلمان هیچگاهی مجاز نیست که فعل حرام و خوردن مال حرام را برای خود مباح قرار دهد اگر چه قضاء بنابر دلایل ظاهری حکم اباحت را برایش صادر نماید. این موضوع در حدیث ذیل بخوبی توضیح شده است:

« عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَإِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ الْخَنَ بَحْجَتِهِ مِنْ بَعْضٍ وَأَقْضِيَ لَهُ عَلَى نَحْوِ مَا أَسْمَعُ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا فَلَا يَأْخُذْ فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنْ النَّارِ » (صحيح البخاري، كتاب الحيل)

”از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که رسول الله | فرمودند: جز این نیست که من بشرم و شما خصومتها و دعواهای خود را نزد من می آورید و شاید بعضی از شما در بیان حجت و دلیل خود ماهر تر از دیگری باشد و من مطابق آنچه که میشنوم فیصله می‌کنم، پس اگر برای کسی حق برادرش را فیصله کردم، آنرا نگیرد زیرا من در حقیقت پارچه از آتش را برایش جدا می‌سازم“ بنابر همین اصل است که اگر باطن امر، کشف گردیده و حقیقت آن به صورت واضح آشکار گردید، ظاهر آن اعتبار خود را از دست داده و باطن آن معتبر دانسته میشود.

اهمیت این اصل در حفظ حقوق مردم و عدم تجاوز یکی بر دیگری ظاهر می‌گردد، به گونه که هر مسلمان میداند که ارتکاب عمل حرام و تجاوز بر حقوق دیگران هیچگاهی به نفع او نبوده و اگر در دنیا بتواند خود را از مسئولیت آن برهاند و از گرفت قانون فرار کرده و با فریب دادن قضاء حقیقت عمل خود را مخفی دارد، به هیچصورتی از مسئولیت اخروی عمل خود رهایی نخواهد یافت و حقیقت عمل او بر الله متعال مخفی نمی‌ماند و بزودی در محاکمه الهی قرار گرفته و مورد محاسبه قرار می‌گیرد.

و با این اندیشه و تصور است که فرد مسلمان اقدام بکاری نمی‌کند مگر آنکه حلال باشد و جز حق مشروع خود چیز دیگری را مطالبه نمی‌کند و از غضب حقوق دیگران اجتناب میکند اگرچه در ظاهر امر توان آنرا داشته باشد و بتواند که حقیقت عمل خود را از دید قضاء و محکمه پنهان سازد. به این ترتیب حقوق مردم محافظت گردیده و تمام مردم در امن و اطمینان بسر می‌برند، خصومتها و منازعات تقلیل یافته و تعداد مراجعین به محاکم کاهش میابد و با این دیدگاه است که بهترین ضمانت اجرایی برای قانون و حسن تنظیم روابط افراد فراهم می‌گردد.

این چیز است که تمام قوانین وضعی فاقد آن می‌باشند و هر قضیه با صدور فیصله از طرف محکمه به انتهای خود رسیده و هیچ تضمینی بعد از آن وجود ندارد زیرا قوانین وضعی هیچ سلطه و قدرتی بر امور اخروی نداشته بلکه از معانی و مفاهیم اخروی کاملاً عاری می‌باشند.

بحث سوم :

ویژگی سوم

همه گیر بودن شریعت اسلامی

كك - از صفات بدیهی و اصلی اسلام اینست که برای عموم بشر نازل گردیده است نه برای طائفه معین و نژاد خاص و محدود .

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾
(سبا/کک)

”و فرستادیم ترا مگر برای تمام مردم بشارت دهنده و بیم دهنده ، ولیکن اکثر مردم نمیدانند“
﴿قُلْ يَتَّيِّبُهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ (الأعراف/کک)
”بگو ای مردم بی تردید من فرستاده الله بسوی تمام شما هستم“

همچنان دین اسلام برای یک مدت معینی از تاریخ نبوده است بلکه همراه با وسعت بشری آن امتداد زمانی و مکانی نیز داشته و برای همگان در تمام اماکن میباید . لذا دین اسلام برای همیشه پایدار بوده نه تغییری در آن رونما میگردد و نه هم منسوخ میگردد . چه ، ناسخ باید از قوت بیشتر از منسوخ برخوردار باشد و از آنجاییکه اسلام خاتمه ادیان سماوی و محمد ا آخرین پیامبر الهی است ، نتیجه این میشود که وحی الهی قطع گردیده و بار دیگری بر هیچ فرد دیگری نازل نمیگردد.
﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ (الأحزاب/کک)

”نیست محمد پدر هیچکس از مردان شما ولیکن پیامبر الله و خاتمه پیامبران است و هست الله بر هر چیز دانا“

بنابراین منسوخ شدن اسلام و یا تغیر و تبدیل آن به دین دیگری اصلاً متصور نمیباشد .
كك - شاید این سؤال مطرح گردد که ؛ چرا شریعت اسلامی خاتمه شریعتهای آسمانی باشد ؟ آیا استمرار نزول شریعت از سوی الله (و باز بودن باب رسالت بهتر و مفیدتر برای انسانها نبود؟ در جواب باید گفت که ؛ نه ، هرگز ! زیرا نازل کردن شریعت امر عبث و لاهو لعب نمیباشد .

بلکه بخاطر پوره کردن نواقصی نازل میگردد که در شریعتهای سابقه رونما گردیده است . و یا آنرا با فرستادن شریعت جدید اکمال کرده و به مستوای مناسب بشری ارتقاء دهد . از آنجاییکه شریعت اسلامی کامل بوده و تمام اموری را شامل میگردد که شریعتهای پیشین فاقد آن بودند و آنچه در شرایع گذشته بود مورد تأیید قرار داد ، لذا هیچ ضرورت و خواستی برای نازل شدن شریعت جدیدی احساس نمیشود .

﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ﴾

(المائدة/۱۸۰)

” امروز دین شما را برای تان تکمیل کردم و نعمتهای خود را بر شما به اتمام رساندم و اسلام را بحیث دین برایتان پسندیدم “

یعنی بعد از کمال و تمام شدن شریعت ، هیچ انگیزه به آمدن شریعت جدیدی وجود ندارد و چون شریعت جدیدی نازل نمیگردد ، لذا هیچ پیامبری بعد از محمد | نمی آید .

کک - عمومیت شریعت اسلامی ، بقا ، عدم امکان نسخ ، ایجاد تغییر ، افزودن و کاستن از آن ، عقلاً و عدلاً مستلزم اینست که قواعد ، احکام و مبادی آن به نحوی نازل شده باشد که مصالح مردم را در هر عصر و زمان محفوظ نموده و سبب تنگ ساختن شرایط بر مردم نگردد . و به هر مستوایی که بشریت برسد ، قوانین شرعی از آن عقب نمانده و موافق با همان مستوی احکام خود را صادر نماید .

الحمد لله که این خصوصیت در شریعت اسلامی به بهترین وجه آن موجود است . زیرا الله (که ذات حکیم و علیم است شریعت اسلامی را به گونه نازل کرده است که قابلیت تطبیق در هر زمان و مکان را دارد و آنرا خاتمه شرایع آسمانی قرار داد و قواعد و احکام آنرا قابل قبول در هر زمان و مکان و مستحق بقاء و استمرار گردانید .

آنچه میگوییم بدون شک حق است و واقعیت شریعت اسلامی و طبیعت مبادی و احکام ، افکار و برنامه های آن بهترین دلیل برای اثبات این سخن میباشد . باز هم درینجا لازم میدانیم تا با بیان موجز و مختصری این موضوع را شرح داده و با ارائه ادله و براهین واضح ، صحت آنرا در برابر تان قرار دهیم .

دلیل اول - جایگاه ” مصلحت “ در شریعت اسلامی :

کک - اساس این دلیل را اظهار کوشش و حرصی که شریعت اسلامی بر تحقیق مصالح حقیقی انسانها و دور کردن مفاسد از آنها تشکیل میدهد .

حقیقت اینست که شریعت اسلامی سراسر بهدف تحقق بخشیدن مصالح دنیوی و اخروی بندگان و ازاله اضرار و مفاسد از آنها نازل گردیده است . عمق این هدف را ازین گفته فقهاء درک کرده میتوانیم که گفته اند :

” شریعت سراسر مصلحت است زیرا یا وسیله ایست برای دفع مفاسد و یا سببی است برای جلب مصلحت “

شاید بعضی ها این سخن را مبالغه آمیز بدانند . در حالیکه هیچگونه مبالغه درین سخن وجود ندارد . زیرا آنچه گفتیم و قولی را که از فقهاء نقل کردیم ، یک صفت ثابت و اصلی شریعت اسلامی و احکام صادره از سوی آن میباشد .

بہتر است کہ در مورد این وصف عام و غرض کلی کہ شریعت اسلامی در پی تحقق آن میباشد ، موارد تطبیقی و جزئیاتی را ذکر نمایم تا گواه این حقیقت باشد .

كك- الف : الله (در تعلیل فرستادن محمد | بحیث پیامبر میفرماید :

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴾ (الأنبياء/كك)

” و نفرستادیم ترا مگر رحمتی برای جهانیان “

رحمت به صورت قطعی متضمن مصالح بندگان و دفع مفاسد و اضرار از آنها میباشد . و اگر رحمت نتواند این اهداف را برآورده سازد ، ناممکن است کہ آنرا ” رحمت “ بخوانیم .

لك- ب : تعلیل احکام به جلب مصلحت و دفع مفاسد و اعلان این امر کہ تحقق بخشیدن مصالح مقصود اصلی اسلام بوده و احکام شرعی به همین منظور نازل شده است .

﴿ وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَّأُولَى الْأَلْبَبِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾ (البقره/لك)

” و برای شما در قصاص زندگانیست ای صاحبان فهم و دانش “

پس قصاص بغرض تحقق بخشیدن مصلحتی مشروع شده است کہ عبارت از حفظ حیات مردم ، استقرار و امنیت در جامعه ، جلوگیری از خون ریزی و تهدید کسانی کہ به فکر تجاوز به حیات مردم اند . الله | میفرماید :

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْهَوْنَ ﴾ (المائدة/كل)

” جز این نیست کہ شیطان میخواهد در میان شما دشمنی و خصومت بیندازد در خوردن خمر و قمار و باز میدارد شما را از یاد الله و از نماز ، پس آیا شما دستبردار میشوید “

پس تحریم خمر بغرض دفع مفاسدی مانند ممانعت از ذکر الله و ممانعت از نماز صورت گرفته است . و میدانیم کہ دفع مفسده یکی از اشکال جلب مصلحت میباشد . زیرا هر مصلحتی دو وجه دارد کہ یکی از آن جنبه مثبت یا جلب منفعت است و جنبه دیگر آن سلبی یا دفع مضرتی میباشد .

به همین گونه هیچ حکمی از احکام شرعی ازین قاعده کلی خارج نمیشود ، چه احکام اعتقادی باشد چه احکام عبادتی و چه سایر احکام .

بلی ، شاید مردم در شناخت تفصیل این مصالح مشکل داشته و درگیر جهالت بمانند . اما این عدم شناخت هرگز حجت و دلیلی در جهت نفی این مصالح نمیشد . چنانچه اگر کسی تفصیل منفعت دوائی را نداند ، این جهالت او به هیچصورتی مصلحت و منفعت دواء را متفی نمیسازد . زمانیکه این قاعده را در قضایای وضع شده از سوی انسان بحیث یک حقیقت میشناسیم ، چگونه ممکن است که در شریعتی که خالق انسان وضع میکند این واقعیت را نپذیریم ؟ از جانب دیگر مصلحتی که تحقق آن مقصد و هدف شریعت اسلامی است ، منحصر و محدود به زندگی دنیا نمیشد بلکه به مصالح آخرت نیز مربوط میباشد . تا انسانرا آماده کسب پیروزی دایمی در جوار پروردگار کریم و رحیم بگرداند .

لک - ج : مشروع شدن رخصتها در وقتیکه تطبیق احکام شرعی موجب مشقتها می شود که بالاتر از توان بشر است . از جمله ، مباح شدن گفتن کلمه کفر در شرایطی که انسان مجبور ساخته شده و به مرگ تهدید میگردد ، مباح شدن استفاده از اشیای حرام در حالت اضطرار مانند خوردن گوشت حیوان خود مرده ، گوشت خنزیر در وقت گرسنگی و مواجه شدن با خطر مرگ ، مباح بودن افطار روزه رمضان برای مریض و مسافر و احکامی ازین قبیل . بدون شک دفع مشقت نوعی از رعایت مصلحت و دور کردن مفسده از مردم میباشد .

لک - د : بعد از استقراء و پیگیری زندگی بشر و مسایل مربوط به آن معلوم گردیده است که مصالح انسانها به سه امر تعلق میگیرد :

امور ضروری

امور حاجتی

امور تحسینی

نوع اول آن همانست که در فقدان آن قیام و ادامه زندگی برای انسان ناممکن باشد و در صورت فوت شدن آن فساد و اختلال عمومی بر صحنه حیات حکم فرما گردیده و بالاخره زندگی مختل و نابود گردد . این ضروریات عبارت اند از : حفظ دین ، حفظ عقل ، حفظ نفس ، حفظ نسل و حفظ مال .

امور حاجتی همان مصالحی اند که مرم بخاطر آسانی و توسعه در زندگی خود به آنها محتاج اند و در فقدان آن اگر چه زندگی کاملاً مختل نمیگردد اما مردم در تنگنا و مشکلات قرار گرفته و زندگی به مشکل به پیش میرود .

امور تحسینی همانهایی اند که به محاسن اخلاق و عادات بر میگردد و در صورت فوت شدن اینگونه مصالح ، انسانها از نهج و طریقه سلیم و نیک ، همانطوریکه فطرت سلیم تقاضا دارد خارج میگردد .

کک - در رابطه با "ضروریات" ، بخاطر برپایی و گسترش دین ، انواع عبادات را مشروع

گردانیده است و بخاطر حفظ آن جهاد را فرض و عقوبت مرتد را تعیین کرده است . تنبیه و مجازات کسی را لازم گردانیده است که عقاید مردم را به فساد میکشاند .

بخاطر بقاء نسل ، نکاح و بخاطر حفظ آن قصاص را مشروع کرده است و هلاک ساختن خویشان را حرام قرار داده و دفع مضرت از خود را فرض گردانیده است .
بخاطر تداوم نسل انسانی ازدواج را مقرر و بخاطر حفظ آن حد زنا و قذف (تهمت) را معین کرده است و اسقاط حمل را حرام گردانیده است .

برای کسب مال انواع معاملات و خرید و فروش را جائز قرار داده و برای حفاظت آن سود ، احتکار و سایر انواع کسب باطل مال را حرام قرار داده است . همچنان اتلاف آنرا در راههای غیر شرعی ممنوع و تصرفات شخص سفیه را نادرست اعلان کرده است و جزای سرقت را معین ساخته است .

کک - بخاطر برآورده شدن مصالح "حاجتی" رخصتها را در وقت مشقت مجاز گردانیده است ، طلاق را بخاطر رهایی از حیات ازدواجی غیر قابل تحمل جایز نموده و دیت را در قتل خطاء بر عاقله^۱ قاتل واجب گردانیده است .

کک - در موارد تحسینی ، طهارت بدن ، لباس خوب ، پوشاندن عورت ، اتخاذ زینت و لباس نیکو در وقت نماز و غیره احکامی ازین قبیل را مشروع کرده است .

از دایر کردن بیع بر بیع (داوا طلبی در خرید جنسی که یک مسلمان قبلاً بقیمت مناسب و معینی آنرا خریده است و یا در قصد خرید آن است) برادر دینی نهی کرده است و قتل زنان و اطفال را در هنگام جنگ با دشمن ممنوع قرار داده است .

کک - تحقیق و تتبع در نصوص شرعی نشان میدهد که مقصد و هدف اسلام از تشریع احکام و قوانین حفظ ضروریات ، حاجتها و تحسینات میباشد و همینها اند که مصالح بندگان را در دنیا و آخرت تشکیل میدهند و اگر در مواردی مصالحی باهم در تعارض واقع گردید ، آنکه منفعت بیشتر دارد ترجیح داده میشود و در صورت تعارض بین مفاصد ، آنکه ضرر کمتر دارد عملی میگردد .

مثلاً: کشتن قاتل یک مفسده است ، زیرا درین عمل حیات یک شخص از بین میرود . ولی این کار بخاطر آن جائز و ضروری است که در آن مصلحت بزرگی نهفته است و آن عبارت از حفظ حیات مردم میباشد .

آشکار کردن عورت یک مفسده است ، ولی بخاطر عمل جراحی و معاینات طبی ضروری جایز است زیرا مصلحت حفظ نفس بزرگتر از مفسده کشف عورت میباشد .

1- اقارب نسبی قاتل از جانب پدر و پدرکلان

آزاد گذاشتن احتکار و عدم جلوگیری از آن مصلحتی برای شخص احتکار کننده بحساب می‌آید. اما درینکار مفسده بزرگی متوجه دیگران بوده و اکثریت مردم از آن متضرر میشوند، لذا شریعت اسلامی او را از عمل احتکار منع میکند.

دفاع از سرزمین مسلمانان نفسها را در معرض هلاکت قرار میدهد و این مفسده بزرگی است، اما داخل شدن دشمن به سرزمین مسلمانان مفسده بزرگتر از آنست، پس جنگیدن با آنها و دفاع از وطن اسلامی سبب دفع آن مفسده بزرگتر گردیده و مصلحت بزرگتری را به دنبال دارد. و به همین ترتیب تمام احکام شرعی بر اساس جلب منفعت و یا دفع مفسده و ضرر جاری میگردد.

کک - بر اساس همین قاعده، هر مصلحت مشروع و حقیقی که در آینده ظاهر میگردد و هر مفسده که پیش می‌آید، شریعت اسلامی اتخاذ حکم مناسب را برای جلب آن مصلحت و دفع مفسده و مضرت جایز قرار داده است که در روشنائی قواعد تعیین شده اجتهاد در فقه اسلامی احکام مناسبی برای آنها از نصوص شرعی استنباط میکند.

شریعت اسلامی چنانچه این قیم^۱ میگوید: "تهداب و اساس آن در حکم، مصالح بندگان در دنیا و آخرت میباشد و همه شریعت عدل، رحمت، مصلحت و حکمت است. پس هر مسئله که از عدل به سوی ظلم رفت، و از رحمت به ضد آن پیوست و از مصلحت برآمده و به مفسده مبدل شد، و از حکمت بسوی لهو و بیهودگی رفت، این چنین مسایل از جمله شریعت اسلام نمیشد اگرچه با تأویلهای بیمورد داخل شریعت کرده شود. زیرا شریعت مظهر عدالت الهی بین بندگان و رحمت او بین مخلوقاتش میباشد"

از توضیحاتی که فوقاً ذکر شد این نتیجه بدست می‌آید که شریعت اسلام حاوی تمام احکامی میباشد که بشریت به آن ضرورت دارد و این احکام یا به صورت صریح در نصوص ذکر شده است و یا به طریق اجتهاد و در روشنائی موازین و اصول اجتهاد از نصوص اخذ شده است. و ناممکن است که مردم با تعمیم آن، در برآوردن حاجتهای مشروع خود در تنگنا قرار گیرند و اسلام از تحقق بخشیدن مصالح شان در هر زمان و مکانی عاجز بماند.

دلیل دوم - مبادی شریعت و طبیعت احکام آن:

کک - احکام شرعی به صورت عموم به دو نوع تقسیم شده اند.
اول: آنست که شکل قواعد و مبادی عامه را دارد.

دوم: احکامی است که به شکل قضایای تفصیلی ذکر شده است. هر دو نوع احکام شرعی بگونه تنظیم گردیده است که موافق با هر زمان و مکان و در توافق با عمومیت و بقای شریعت میباشد.

برای شرح بیشتر لازم است که به صورت مختصر و موجز در مورد هر دو نوع آن صحبت کنیم .

نوع اول : قواعد و مبادی عامه شرعی :

كك - در شریعت اسلامی قواعد و مبادی عامه وارد شده است که در ضمن احکام به صورت عام و بدون تخصیص ذکر شده است و به سهولت و آسانی در هر زمان و مکان قابل تطبیق میباشد . و شکل دهی و صیانت آن طوری صورت گرفته است که سهولت تطبیق آنرا میسر و ممکن میسازد . همچنان مفهوم و معنای برحق آن از هرگونه مستوای متعالی که جامعه به آن برسد ، عقب نمیماند . لذا تمام مصالح حقیقی جدید مردم را در بر گرفته میتواند .

این مبادی وقواعد بمثابة تهدایی است که احکام جزئی برآن بناء گردیده و فروع متعدد از آن استنباط میگردد . از جمله این مبادی و اساسات از امور ذیل میتوان یاد کرد :

ک- مبدأ شوری :

لكك - شورا یکی از مبادی اصیل و اساسی شریعت اسلامی در نظام حکومتی را تشکیل میدهد و صفت اساسی مسلمانان در تجمعات ، اداره امور ، سلطه و حکومت شان بحساب می آید .

الله (میفرماید :

﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ (الشوری/لكك)

” و کار شان مشورت باهمدیگر است “

و رسول الله | را دستور میدهد که :

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ (آل عمران/لكك)

” و با ایشان در کارها مشورت کن “

این مبدأ از ارجمند ترین ، عادلانه ترین و مستحکم ترین قواعد و اساس حکومت بین بشریت است که هیچ بدیل بهتری از آن نمیتوان سراغ کرد . این مبدأ از چنان ملایمت و عمومیتی برخوردار است که در هر تنظیم صحیح که برای تطبیق وضع میگردد میتوان شامل آن ساخت . البته تفصیل بیشتر این موضوع در هنگام بحث روی نظام حکومت در اسلام خواهد آمد .

ک - مبدأ مساوات :

لكك - این مبدأ نیز از بزرگترین مبادی اسلام است و مظاهر بسیاری در تمام جوانب شریعت اسلامی دارد . از جمله ، مساوات در برابر قانون ، در تطبیق قانون و در مراکز قانونی میباشد . البته زمانیکه اشخاص در شرایطی که شریعت اسلام وضع میکند با هم مساوی باشند . همچنان مساوات در مکلفیتهاست و این زمانیکه افراد در اسباب موجب این تکالیف باهم برابر باشند . این مبدأ ارجمند و گرامی به صورت عملی در واقعیت زندگی تطبیق گردیده است و پیامبر گرامی

اسلام بصورت خیلی دقیق در تطبیق آن کوشیده اند . چنانچه در احادیث نبوی میخوانیم که : زنی از بنی مخزوم سرقت کرد و پیامبر | فیصله نمود که دستش قطع گردد . آنها اسامه بن زید را نزد رسول الله | فرستادند تا در مورد آن زن شفاعت کند . رسول الله | خشمگین شده و فرمودند : « أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ ثُمَّ قَامَ فَاخْتَطَبَ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ وَآيَمَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا » (صحیح مسلم کتاب الحدود)

” آیا در حدی از حدود الله شفاعت میکنی ؟! بعد از آن به خطبه ایستاده و گفت : ای مردم جز این نیست که امتهای قبلی به این سبب هلاک شدند که چون قدرتمندی از ایشان سرقت میکرد او را آزاد میگذاشتند و چون ضعیفی از ایشان سرقت میکرد حد را بر وی جاری میکردند ، سوگند به الله اگر فاطمه بنت محمد دزدی کند دستش را قطع خواهم کرد“

بدون شک مساوات و فروعاتی که بر آن بناء میگردد ارزشهای زیبایی اند که مورد ستایش عقل انسانی قرار گرفته و فطرت سلیم آنرا میپذیرد و بوسیله آن امور مردم استقامت یافته و به سوی اصلاح میروند . بنابراین ، مبدأ مساوات در هر عصر وزمانی قابل تطبیق میباشد .

ک- مبدأ عدالت :

لك - عدالت در اسلام از بارزترین مبادی شریعت است و ارزشمندی آن زمانی تبارز بیشتر مییابد که بموجب آن بین مردم فیصله صورت گرفته و به مقتضای آن رابطه ما با خود و بیگانه ، دور و نزدیک ، دوست و دشمن ، در محکمه و در بازار ، در اداره امور دولت و خانواده استوار گردد و حتی در بخششی که پدر به فرزندانش میدهد به آن التزام داشته باشد.

روح و جوهر عدل عبارت از سپردن حق به صاحب آن و استعمال هر چیزی در محل مناسب آن است . این مفهوم و معنای عدل بر تمام عملکردها و روابط انسان با دیگران و مسئولیتهای او در برابر نوع انسانی حاکم و نافذ باشد . بعضی از نصوص وارده در قرآن کریم در مورد عدل قرار ذیل است :

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ﴾ (النساء/ک)

” هر آینه الله امر میکند به شما که اداء کنید امانتها را به اهل آن و هنگامیکه حکم میکنید میان مردم ، به عدل حکم کنید “

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاةُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴾ (المائدة/ک)

”ای مؤمنان باشید قیام کنندگان برای الله گواهی دهندگان بانصاف و دشمنی قومی شما را به این نکشانند که انصاف نکنید ، عدل کنید عدل نزدیکتر به تقوا است ، از الله بترسید ، هر آئینه الله داناست به آنچه میکنید “

این مبدأ بدون شک متضمن مصالح مردم بوده و شامل همه منظمات و ارگانهایی میگردد که معنای عدالت را عینیت میبخشند . پس اگر مناسب دانسته شود که جهت تحقق عدالت ، محکمه به دو مرحله ابتدائیه و استئناف تقسیم گردد و یا کمیسیون قضایی از چند نفر تشکیل گردد و هیئتی جهت تدقیق فیصله ها (محکمه تمیز) تعیین گردد ، مادامیکه عدالت را به صورت سالم آن در محاکم قضایی تأمین میکنند تمام این صورتهای جایز و درست است.

ک- قاعده (لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام)

ک- این قاعده که بخشی از حدیث نبوی است ، به این معناست که هر نوع ضرر بر اساس حکم شریعت مرفوع و ممنوع است . یعنی برای هیچکسی جایز نیست که به دیگران و یا نفس خویش ضرری برساند . همچنان مقابله کردن با ضرر از راه ضرر رساندن نیز مجاز نمیشود . زیرا یک عمل عبث و سبب افساد بیشتر مالی میگردد . مثلاً اگر کسی مال شخص دیگری را بسوزاند ، برای آن شخص جایز نیست که به همان مقدار مال تجاوز کننده را بسوزاند ، بلکه حق دارد که عوض آنرا مطالبه کند .

بنابراین قاعده ، چون هر نوع ضرر مرفوع و ممنوع است ، پس اگر در مواردی واقع میگردد باید بزودی در ازاله آن اقدام صورت گیرد . لذا قاعده فرعی دیگری بر همین بنیاد تأسیس شده است که (الضرر یزال) یعنی ”ضرر باید زایل گردد“

احکام و فروع زیادی برین قاعده بناء شده است مانند حق شفعه ، ممنوعیت ظلم و زیاده رویی در حین استعمال حق، حق دستگاه حاکمه در اتخاذ تدابیر وقایوی در برابر اضرار احتمالی، مانند نگهداشتن مریضان ساری در مراکز خاص، قیمت گذاری و کنترل قیمتها در شرایط خاص و غیره .

نوع دوم: احکام تفصیلی:

ک- احکام تفصیلی در شریعت اسلام خیلی زیاد و شرح و بیان آن بغرض شناخت اندازه قابلیت بقاء و استمرار آن به طول می انجامد . لذا نمونه هایی از آنرا تحت بررسی و غور قرار میدهم تا اندازه صلاحیت آن برای عموم و بقاء و استمرار واضح گردد .

چنانچه در ابتداء تذکر دادیم ، احکام شرعی مربوط به عقیده ، اخلاق ، عبادات ، معاملات میباشد و درین بحث از هر مجموعه آن یک نمونه را انتخاب مینمایم .

ک- از جمله احکام اعتقادی ، وجوب ایمان به الله و ایمان به رسول او میباشد .

مسئله ایمان به الله (و رسول گرامی اش از مسایل خیلی بدیهی بوده و هر عقل سلیم و فطرت سالم آنرا میپذیرد و آنقدر ادله و براهین پیرامون آن وجود دارد که در هیچ امر بدیهی دیگری مانند آن دیده نمیشود. و ما شماری از آنها را در اثنای صحبت از ارکان اسلام تقدیم کردیم. بنابراین، تصور آمدن زمان و نسلی ناممکن است که بگویند؛ مسئله عقیده به وحدانیت الله متعال و ایمان به رسالت محمد (اکنون از مسایل عتیقه و کهنه شده و با شرایط عصر حاضر در تناقض بوده و عقل بشری آنرا مردود می شمارد!!

مبرهن است که عقل انسانی از حقایق ثابتۀ انکار نمیکند بلکه به هر اندازه که دامنه تعقل و تفکر وسعت یابد، آنها را با یقین بیشتر مورد تأیید قرار داده و در نفس انسانی عمیقتر میسازد. علاوه بر آن صفت اصلی و جدایی ناپذیر حقایق ثابتۀ، خلود و همیشگی است و عقل انسانی به این حقیقت اعتراف کرده و آنرا مورد تأیید قرار میدهد.

بدون شک قضیه ایمان به الله متعال از حقایق همیشۀ جاوید و ثابتی است که هیچگونه تغیر و تبدلی در آن رونما نمیگردد. مانند مسئله یک جمع یک مساوی به دو.

کُل - از جمله احکام عبادی، وجوب نماز و روزه و سایر عبادات است. امور عبادی از لوازم و مقتضیات ایمان به الله (میباشد. زیرا عبادت است که رابطه فرد را با خالقش تنظیم کرده و نمودی از وفاء کردن به حق این پروردگار عظیم و مهربان میباشد. از سوی دیگر انسان در هیچ زمان و مکانی از صفت مخلوق بودن مجزا نمیگردد. بنابراین ادای حق الله متعال برای همیشه بر ذمه اش واجب بوده و از تحکیم و تنظیم رابطه خود با الله متعال در هیچ حالتی مستغنی شده نمیتواند.

علاوه برین، عبادت وسیله تزکیه و پاکسازی نفس از ناپسندی های اخلاقی و بارور ساختن آن با ارزشهای برحق میباشد. عبادت است که نفس انسان را با خالقش پیوند میدهد و او را بسوی خیر و خوبی حرکت میدهد و از شرارت و منکرات منع میکند. چنانچه قرآن کریم با اشاره به این امر میفرماید:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ (العنکبوت/کک)

”یشک نماز نهی میکند از بیحیایی ها و کارهای بد“

بدون شک جامعه که در آن نمونه های صیقل شده با عبادات اسلامی افزایش یابد، جامعه سعادت مندی خواهد بود و به صورت قطعی خیر در آن افزایش می یابد و شر اگر کاملاً از بین نرود، تا اندازه قابل ملاحظه کاهش میابد و درین امر مصلحت بس عظیمی برای جامعه تحقق میپذیرد.

پس موجودیت احکام عبادتی در هرگونه مجتمع انسانی یک ضرورت بوده و انسان در هیچ زمان و مکانی از آن بپناز بوده نمیتواند.

کُل - احکام مربوط به ارزشهای اخلاقی که بعضی در جهت وجوب و شماری در جنبه

حرمت قرار دارند مانند وجوب صدق ، وفاء ، امانتداری ، التزام به تعهد ، تعاون بر خیر و تقوا ، حرمت دروغ ، خیانت ، همیاری در بدیها ، شانه خالی کردن از مسئولیتها ، سوء استفاده از نفوذ و قدرت دولتی ، ظلم و امثال اینها احکامی اند که هر جامعه که بخواهد به صورت انسانی زندگی کرده و به رشد و صلاح دست یابد ، به آنها نیاز دارد . و هیچ جامعه اگرچه به مقامات بلند فرهنگی و علمی عروج کرده باشند از آنها مستغنی بوده نمیتوانند .

بحرانهای که جهان امروز به آن گرفتار است ، اضطراب و نا امنی که دامنگیر انسانیت شده است ، روابط ناسالمی که امروز بین افراد حاکم است ، تمام اینها به یک امر بر میگردد و آن متزلزل شدن ارزشهای اخلاقی در نفس انسانها و تجاوز از حدود اخلاقی میباشد . لذا گفته میتوانیم که تمام این مشکلات در اصل و اساس خود یک بحران اخلاقی است که بشریت امروز را تهدید به نابودی میکند .

پس شریعت اسلامی در تأکیداتی که بر لزوم پابندی بر ارزشهای اخلاقی میکند ، هیچگاهی راه مبالغه و غلو را در پیش نگرفته و فراتر از حد لازم نرفته است ، زیرا بر قضیای تأکید میکند که برای ایجاد و استحکام قواعد و بنیادهای اصلاح ضروری بوده و از نفس انسانی آغاز میابد . علاوه برین ، ارزشهای اخلاقی ، معانی و مفاهیم ثابتی اند که انسان سلیم الفطرت به تمام آنها احساس ضرورت و نیاز میکند و هرگز تصور این حالت نمیرود که کسی بگوید ؛ التزام به صداقت، مراعات عدل، وفاء کردن، خود داری از ظلم، مفاهیم فاسد و کهنه است که صلاحیت موجودیت در عصر ما را ندارد !!

البته تصور این اندیشه زمانی ممکن است که انسان به جاهلیت بدتر از جاهلیت نخست سقوط کند . البته تفصیلات بیشتر در موضوع اخلاق بعداً خواهد آمد .

کُلّ - احکام تفصیلی دیگری که به معاملات ، یعنی به روابط بین افراد مربوط میشود ، نیز قابلیت و صلاحیت بقاء و عام بودن برای تمام بشریت را دارد . زیرا تفصیلات آن بر اساس حاجتهای مستمر و دایمی انسان استوار بوده و قوانینی غیر از آن را نمیتوان جاگزین این احکام گردانید و هیچ قانون دیگری مصلحت انسان را همانند این احکام تفصیلی برآورده نمیسازد .

کُلّ - از جمله این احکام، تنظیم خانواده، چگونگی ازدواج، حق حضانت، ثبوت نسب، میراث، طلاق ، نفقه و غیره قوانین مربوط به خانواده میباشد . تمام این احکام به نحوی ترتیب شده است که برای تحقق خیر و صلاح مردم کافی و مناسب است که احکام بهتر از آنرا نمیتوان ایجاد کرد .

مثلاً ، تنظیم امور نکاح در نهایت سادگی و خالی از هر نوع تکلفات شکلی و قیودات بی فائده میباشد ، یعنی در عقد نکاح کفایت میکند که از سوی مرد ایجاب (درخواست) صورت گیرد و

جانب مقابل آنرا در حضور شهود پذیرد و ولی (سرپرست) دختر به آن رضایت دهد تا این عقد شرافتمند از هرگونه فریبکاری و ابتذال محفوظ بماند. برای صحت نکاح شرطهایی مانند اینکه توسط شخص مخصوص و در مکان معینی صورت گیرد، و یا به کیفیت خاص و به زبان معین و با صیغه ها و ترنم های معین و مخصوصی انجام یابد، وضع نکرده است. این کیفیت بسیط و ساده نکاح بقاء و عمومیت آنرا تضمین میکند و عقل انسانی صورت بهتر از آنرا تصور کرده نمیتواند.

تشریع قانونی بودن طلاق نیز امریست کاملاً طبیعی و معقول، زیرا مجبور ساختن شخصی بر استمرار و بقای رابطه زوجیت، علی الرغم اینکه تمام انگیزه ها و اسباب جدایی فراهم شده است، امر کاملاً نادرست و غیر منطقی میباشد و معقول اینست که اجازه جدا شدن برایشان داده شود تا هر یک براه خود رفته و بخت خود را در ازدواج با همسر دیگری بیازمایند. به همین علت است که دولتهای غربی اخیراً طلاق را جایز قرار داده اند در حالیکه دیانت نصرانی این عمل را جرم تلقی میکند.

لازم بیاد آوریمت که درین مورد سؤالی مطرح میگردد که آنقدر موجه و وارد نمیشد. و آن اینکه؛ چرا حق طلاق برای مرد داده شده است و برای زن این حق داده نشده است؟ در جواب این سؤال باید گفت که؛ زن میتواند حین عقد نکاح حق طلاق را برای خود شرط بگذارد و این شرط معتبر خواهد بود تحقیق شود. همچنان اگر ضرری از جانب شوهر برایش میرسید و تلافی و علاج آن تنها از طریق طلاق ممکن بود، زن میتواند که با مراجعه به محکمه خواستار طلاق گردد.

تنظیم میراث و تعیین حق هر وارث به صورت خیلی جالب و ممتازی صورت گرفته و در تعیین حق هر کدام، اعتبارهای مختلفی در نظر گرفته شده است، مانند نوع پیوند با متوفی، اندازه ضرورت و احتیاج هر کدام از ورثه، توزیع و تقسیم سرمایه و ثروت به صورت عادلانه و غیره. و اساسات آن به گونه است که در هر زمان و مکان صلاحیت تطبیق را دارد. **مکمل -** تحریم سود، که حکمی مخصوص به معاملات مالی است، یکی از احکام تفصیلی شریعت است که هیچگونه نسخ و تغییری را نمپذیرد. زیرا مفاسد سود از صفات ذاتی آن بوده و مربوط به زمان یا مکان خاص نمیشد. لذا این مفاسد در هیچ زمان و مکانی از آن جدا نمیگردد. بدترین اضرار سود، انحلال اخلاقی و اقتصادی جامعه، زمینه سازی برای ظلم و تجاوز به حقوق دیگران، از بین رفتن تعاون و همکاری بین افراد جامعه میباشد.

زمانیکه این امراض و مفاسد در جامعه ایجاد گردید باید به صورت جذری و اساسی مورد معالجه قرار گرفته و ریشه های منابع اصلی فساد قطع گردد، نه آنکه منابع و سرچشمه های فساد به حال خود باقی ماند تا جامعه را با فساد و کج رویها ملوث سازد، بعد از آن احکامی متناسب با

این فساد و کجروی ها صادر گردد .

لک۱- عقوبتهایی که در شریعت اسلام در برابر شماری از جرایم ، مشخص و معین شده اند . این جرایم عبارت اند از ارتداد ، زنا ، تهمت زدن ، سرقت ، قطاع الطریقی ، نوشیدن شراب و قتل عمدی میباشد .

اما تعیین مجازات در برابر جرایم غیر از اینها را به صلاحیت قاضی محول کرده است که مطابق صلاح دید و شرایط ، جزای موافق با آن تعیین میکند . این جرایم بنام ”جرایم تعزیری“ یاد شده و جزای آنرا بنام ”تعزیر“ میخوانند .

عقوبتهای تعیین شده در شریعت اسلامی سراسر خیر ، صلاح و عدل بوده و بهترین وسیله برای نگهداشت جامعه از مفاسد و شرور میباشد و هیچ جامعه با فضیلتی از آن ین نیاز بوده نمیتواند . زیرا مجازات بر اساس عدالت کامل و ایجاد زجر و ممانعت کافی در برابر مجرم و حفظ مصالح فرد و جامعه بناء گردیده است .

عقوبت ارتداد بر دو اصل عمده بناء شده است .

اول : فرد مسلمان با داخل شدن در اسلام متعهد به التزام به احکام اسلام میگردد و ارتداد اخلاص صریح این التزام است .

دوم : دفع فساد و فتنه انگیزی در جامعه .

به این شرح که ؛ هر فردی که اسلام را بحیث دین خود میپذیرد ، در حقیقت التزام به احکام و اصول آن و عدم خروج و انهدام آنرا تعهد میکند . پس اگر عملی را مرتکب شد که خللی در التزام او وارد میساخت باید جزای این اخلاص را متقبل شود .

در جهت دیگر ، در ارتداد و اعلان آن مفسده بزرگی متوجه جامعه میگردد بخصوص زمانی که عمداً ارتداد صورت گرفته و بر آن اصرار بورزد . زیرا اگر ارتداد خود را قصداً اعلان نمیکرد و بههدف ایجاد شکوک و شبهات در عقاید مردم و براه انداختن اضطراب در جامعه و تخریب کیان دولت اسلامی که اسلام را اساس قیام ، بقاء وهدف خود قرار داده است ، این عمل را مرتکب نمیشد ، هیچ کسی به مرتد شدن او آگاهی نمی یافت .

پس باید عقوبت و جزای باز دارنده در برابر این فساد انگیزی در بین مردم و در حمایت از دولتی که اسلام را اساس تشکیل خود قرار داده است ، به اجراء درآید .

عقوبت زنا بر اساس رعایت اخلاق فردی و جلوگیری از انحطاط فرد ، خانواده و جامعه بناء گردیده است . تا آنها را از مصیبتیهایی چون امراض ساری ، اختلاط نسب ، از هم گسیختن شیرازه خانواده ها و کناره گیری از ازدواج مصون سازد .

یکی از اصول و اهداف شریعت اسلام مراقبت از اخلاق جامعه و ممانعت از سرایت فساد در بین مردم می باشد . و بدون شک هر جامعه فاضلی ازین گونه عقوبتها استقبال کرده هیچ ترس و وحشتی از آن احساس نمیکنند . زیرا در آن خیر و مصلحت عمومی و زجر و تنبیه مجرمین و مفسدینی را مشاهده میکنند که میخواهند با عرض و آبروی مردم بازی کنند .

جزای سرقت که قطع دست می باشد ، یگانه علاج قاطع و سودمندی است که میتواند تجاوز بر اموال دیگران را ریشه کن کرده و اطمینان و امنیت را در جامعه گسترش دهد .

یقیناً قطع شدن دستی که به خیانت عادت کرده است ، قیمت ناچیزی است که در بدل ایجاد امنیت و اطمینان در جامعه پرداخته میشود . زیرا قطع چنین دستی مانند بریدن عضوی است که در اثر بیماری فاسد گردیده و داکتر معالج قطع آنرا بخاطر سلامت سایر اعضای بدن لازمی میداند .

تجربه ثابت ساخته است که مجازات زندان در هیچ جایی نتوانسته است که جلو سرقت را بگیرد و یا لا اقل از آن بکاهد . ولی بریدن دست عقوبتی است که در گذشته مجرمین را از اقدام به سرقت باز داشته و در شرایط امروزی نیز این توانایی را دارد که انسانهای شریر را از ارتکاب این عمل باز دارد .

اما این اعتراض که این مجازات مربوط شرایط گذشته و قدیم است ، در صلاحیت آن هیچ قدح و جرحی وارد نمیسازد . زیرا هر امر قدیمی ناسالم و هر امر جدیدی صالح نمیشد . بلکه صلاحیت هر حکمی از ذات آن و اندازه منفعتی معلوم میشود که تقدیم جامعه مینماید نه از قدیمی بودن و جدید بودن آن .

جزای قتل عمدی در شریعت اسلامی قصاص یعنی قتل شخص قاتل می باشد . البته اجرای قصاص حق اولیای مقتول بوده و آنها حق مطالبه آنرا دارند و محکمه نمیتواند از قبول خواست آنها امتناع کند .

آنها میتوانند که قاتل را عفو کنند و یا با قبول دیت و عوض مالی با او صلح کنند . اما در حالت عفو و یا مصالحه ، محکمه میتواند که قاتل را به جزای تعزیری دیگری محکوم کند .

تعیین جزای قتل عمدی نظام کاملی است که هم جانب طبیعت بشری انسان در گرفتن انتقام رعایت شده است و با قصاص عادلانه قاتل این خواست برآورده میشود و هم مصلحت جامعه در آن مضمّن می باشد .

پس تمام عقوبتهای تعیین شده در شریعت اسلامی بر مفاهیم و اوصاف ثابت و غیر قابل تغییر استوار می باشد و صلاحیت تطبیق در هر جامعه با فضیلتی را دارد که میخواهد در امنیت و اطمینان زندگی کنند .

لـ عقوبتهای تغزیری که در برابر جرایمی عملی می‌گردد که شریعت اسلامی جزای آنرا تعیین نکرده است ، درین عقوبتها قاضی با در نظر داشت ضرر های اجتماعی جرم ، سوابق مجرم و ظروف و شرایطی که او را بسوی جرم کشانده است و غیره اموری ازینگونه ، جزای مناسبی در روشنائی قاعده " و جزاء سیئه سیئه مثلها " تعیین میکند .

مشاهده میکنیم که نظام تعزیر از مروت و صلاحیت فوق العاده برخوردار میباشد و این ملایمت و مروت امکان اینرا برای قاضی میدهد که در حالات مختلف و با در نظر داشت موقعیت و حالت مجرم ، جزای مناسب تعیین کند . بنابراین صلاحیت تطبیق را در هر زمان و مکان دارا میباشد .

دلیل سوم : مصادر احکام شرعی :

ککک- مصادری که احکام شرعی از آن استنباط می‌گردد ، دو نوع است :

اول : مصادری اصلی که عبارت از قرآن کریم و سنت نبوی میباشد .

دوم : مصادری که در تبعیت بر مصادر اصلی میباشد مانند اجماع و انواع اجتهادات چون قیاس ، استحسان ، مصالح مرسله و غیره ...

این مصادر در مجموع ، شریعت اسلامی را استعداد و قدرت بقاء و عمومیت میبخشد . بحدیکه هر امر جدیدی که در حیات انسانی رونما گردد در شریعت اسلامی حکم آن با نص صریح و یا بوسیله اجتهاد مطابق قواعد وضع شده معلوم میشود .

لذا شریعت اسلامی در برابر حوادث و پدیده های جدید هیچگاهی در تنگنا قرار نگرفته و زمینه تحقق مصالح و حاجتهای مردم را با مشکل روبرو نمیسازد

ککک- از ادله و براهین فوق الذکر به وضاحت تمام معلوم میشود که شریعت اسلامی همه مقومات و بنیادهای عمومیت زمانی و مکانی را دارا میباشد و صلاحیت تطبیق در هر زمان و مکان و در هر شرایط را دارد و این بزرگترین فضل پروردگار بر نوع انسانی میباشد .

بحث چهارم :

ویژگی چهارم

قانون جزاء در اسلام

کذک- احکام اسلامی در عین حال که ارشاد و هدایت است ، فرامینی نیز است که در آخر کار، مخاطبین آن مورد محاسبه قرار گرفته و ثواب و عقاب را به دنبال دارد . توضیح اینکه؛ التزام به ارشادات الهی ثواب و پاداشی دارد که نصیب انسانهای مطیع احکام الهی میباشند و سرکشی ازین احکام و عدم التزام به دساتیر دینی مجازاتی را در قبال دارد که به انسانهای سرکش و عصیانگر داده میشود . البته این ثواب و عقاب به تناسب اعمال انسانها متفاوت میباشد .

احکام اسلامی ، ارشادات و نصیحتهای خالی از ثواب و عقاب نمیباشد . بلکه ارشادات و رهنمایی هایی است که در آخر کار ثواب نیکی را در پی دارد که نصیب انسانهای ملتزم به آن میگردد و جزاهایی را درنهایت خود دارد که به متخلفان و سرکشان میرسد . البته این ثواب و عقاب به درجات متفاوت و مختلف قرار دارد .

اصل در مجازاتها و عقوبتهای اسلام اینست که در آخرت داده میشود نه در دنیا ، اما بخاطر ایجاد فضای مطمئن زندگی ، استقرار جامعه ، تنظیم روابط افراد به نحو درست ، تضمین حقوق مردم و سایر مفاهیمی که جامعه انسانی به آن ضرورت دارد ، لازم است که بر علاوه جزای اخروی ، عقوبتهای دنیوی نیز در برابر مجرمین داده شود و دولت اسلامی به نیابت از جامعه ، افراد متخلف از قانون شرعی را مورد مجازات قرار دهد .

دامنه جزاء در اسلام به وسعت و شمول شریعت اسلامی به تمام امور حیات بر میگردد . یعنی پاداشی که در اسلام در نظر گرفته شده است به امور اعتقادی ، اخلاقی ، عبادتی و معاملات تعلق میگیرد . و هر متخلف از مقتضیات موارد فوق الذکر جزای مناسب آنرا در آخرت دریافت میکند و قبل از آن با جزاهایی در دنیا نیز مواجه میگردد .

البته رسیدن جزاء در دنیا مانع مجازات اخروی نمیگردد . مگر اینکه بعد از ارتکاب گناه و معصیت ، خالصانه توبه کند و توبه خالصانه بر پایه های پشیمانی از عمل انجام شده و عزم قوی

بر عدم بازگشت به آن استوار می‌باشد و اگر معصیت متعلق به حقوق دیگران بود ، بازگرداندن حق تلف شده و طلب پوزش از صاحب حق نیز ضروری می‌باشد .

موجودیت جزای اخروی و ترس از معاقبه الهی ، مسلمان را به سوی تسلیمی مطلق در برابر شریعت و انقیاد اختیاری در آشکار و نهان میکشاند . حتی اگر بتواند که خود را با حيله هایی از مجازات دنیا برهاند ، جزای اخروی حتماً در انتظارش می‌باشد و به هیچ صورت آن نجات یافته نمیتواند . لذا اگر فرد مسلمان در حالت غفلت ایمانی مرتکب معصیتی شد ، فوراً توبه کرده و به اختیار خود حاضر میشود تا حد لازم بر وی جاری گردد . چنانچه ماعز اسلمی [نزد رسول الله آمده و به معصیت خود اعتراف کرد و از ایشان خواست تا حد شرعی را بروی نافذ گرداند .

به این ترتیب نفوس مسلمانان از مخالفت با قانون اسلامی متنفر و منزجر میگردد و یا تحت انگیزه احترام به اسلام و حیاء از الله متعال از ارتکاب گناه اجتناب میکند و یا از ترس مجازات اخروی که حتماً به افراد متخلف میرسد ، از ارتکاب معصیت دوری اختیار میکند .

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾ (آل عمران/کک)

” روزیکه می یابد هر کسی آنچه کرده است از نیکی حاضر کرده شده و آنچه کرده است از بدی آرزو میکند که که کاش بودی میان وی و میان آن بدی مسافه دور “

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٢٥٥﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٢٥٦﴾﴾

(الزلزال/لک)

” پس کسیکه انجام دهد به اندازه ذره کار خیر آنر میبندد ، و آنکه انجام داده است به اندازه ذره کار بد آنرا نیز میبندد “

و این ینش و تصور بزرگترین عامل باز دارنده از گناه و معصیت می‌باشد .

بحث پنجم :

ویژگی پنجم

ارزشگرایی و واقعینی

زمینه سخن :

کککک- از مواصفات برجسته اسلام اینست که با طرح ارزشهای متعالی انسان را به سوی بلند ترین مدارج انسانی رهنمایی میکند . این قضیه بیانگر ارزش گرایی و ارزشمندی در اسلام است . ولی در عین حال از طبیعت و واقعیت نفس انسانی غفلت نمیکند و این قضیه مربوط به جنبه واقعیت گرایی در اسلام میباشد . برای توضیح بیشتر این ویژگی اسلام، لازم است تا بحث خود را ضمن دو مطلب متذکره ادامه دهیم .

مثالیت و ارزشگرایی در اسلام :

کککک- گفتیم : اسلام میخواهد که انسان را به بلند ترین مدارج کمال که الله متعال برایش مقدر کرده است ، برساند و این در صورتی ممکن است که تمام افعال ، کردار ، پندار ، مقاصد و خواسته هایش را بر وفق مנהج و برنامه هایی عیار سازد که اسلام به ارمغان آورده است و در شخصیت رسول الله | به صورت کامل تحقق یافته است . از همین جاست که الله (ما را به تاسی و اقتداء به ایشان امر نموده و میفرماید :

﴿ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ۖ ﴾ (الأحزاب/کک)

” هر آینه است برای شما در زندگانی رسول الله اسوه و نمونه نیک برای کسیکه امید دارد (ثواب) الله و روز آخرت را و یاد میکند الله را بسیار زیاد “

پایه های اساسی این ارزشگرایی ، اعتدال و شمول دینی میباشد .

اول - اعتدال و میانه روی :

کککک- مقصد ما از اعتدال عدم تفریط و افراط در قضایای مختلف حیات و اعطای حق هر

امر مطابق استحقاق آن میباشد

﴿ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ۖ ﴾

(الفرقان لک)

” آنهایکه چون خرج میکنند اسراف نمیکنند و تنگی نمیکنند و باشند میان اسراف و تنگی معتدل “

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾

(الأسراء/لک)

” و ممکن دست خود را بسته به گردن خود (یعنی بخل و ممسکی مکن) و مگشای آنرا تمام گشادن (اسراف مکن) که بنشین ملامت کرده شده و درمانده “

کک- اعتدال در هر امری حتی در عبادات نیز امر مطلوب است و مسلمان نباید بخاطر عبادت خود را به هلاکت اندازد و یا به جسم خود ضرر و اذیت برساند .

در حیثی که امام بخاری از انس | روایت کرده است این موضوع بخوبی شرح شده است .
« جَاءَ ثَلَاثَةُ رَهْطٍ إِلَىٰ بُيُوتِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْأَلُونَ عَنْ عِبَادَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا أُخْبِرُوا كَانَتْهُمْ تَقَالُوهَا فَقَالُوا وَآيِنَ نَحْنُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ قَالَ أَحَدُهُمْ أَمَّا أَنَا فَإِنِّي أَصَلِّي اللَّيْلَ أَبَدًا وَقَالَ آخَرُ أَنَا أَصُومُ الدَّهْرَ وَلَا أَفْطِرُ وَقَالَ آخَرُ أَنَا أَعْتَزِلُ النِّسَاءَ فَلَا أَتَزَوَّجُ أَبَدًا فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ أَنْتُمْ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَأُخْشَاكُمْ لِلَّهِ وَأَتَقَاتُمْ لَهُ لِكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ وَأُصَلِّي وَأَرْقُدُ وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي »

” سه تن از اصحاب به خانه همسران رسول الله | آمده و از عبادت ایشان سؤال کردند . چون از عبادت رسول الله | خبر داده شدند ، آنرا برای خود کم دانسته و گفتند ؛ ما کجا و رسول الله | کجا ! او که گناهان قبلی و بعدی او مغفرت شده است ! یکی از ایشان گفت پس من همه شب را تا آخر عمر نماز میخوانم . دیگری گفت من تمام عمر را روزه میگیرم و هیچ وقت افطار نمیکنم . سومی گفت من از زنان گوشه نشینی کرده و هرگز ازدواج نمیکنم !

رسول الله | نزد ایشان آمده و گفت : این شما بودید که چنین و چنان گفتید ؟!

اما سوگند به الله که من با خشیت ترین شما در برابر الله و متقی ترین شما هستم ، ولكن من گاهی روزه میگیرم و گاهی افطار میکنم ، گاهی نماز میخوانم و گاهی میخوابم ، با زنان ازدواج میکنم . پس کسیکه از سنت من روگردان شود او از جمله امت من نیست “

لکک- تعذیب جسم و انجام کارهایی بالاتر از توان و تحمل آن از مناهج و وسایل مقرر در اسلام جهت رسیدن به کمال روحانی نمیباشد . زیرا اینگونه اعمال نه از مقتضیات و لوازم این کمال است و نه تعذیب جسم از مقاصد و اهداف و وسایل آن است . و اگر کسی به این فکر باشد که با تعذیب جسم و به اصطلاح کشتن نفس خود را به کمال روحانی میرساند ، گرفتار یک وهم بی مفهومی شده است . زیرا دست یافتن به ارزشهای اسلامی و رسیدن به کمال مطلوب از

طریق پیش گرفتن حرکت آرام و شیوه های معتدل ممکن و میسر است . اما خروج از حالت اعتدال و افراط سبب ضعف و ناتوانی جسمی گردیده و انسان را از علاوه از نوافل حتی از ادای فرایض مانع میگردد . پس کسیکه ازین راه معتدل و میانه به انحراف رفت باید دوباره به آن بازگردانده شود . در حدیث شریف میخوانیم که :

« عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ بَيْنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخْطُبُ إِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ فَسَأَلَ عَنْهُ فَقَالُوا أَبُو إِسْرَائِيلَ نَذَرَ أَنْ يَقُومَ وَلَا يَقْعُدَ وَلَا يَسْتَقِلَّ وَلَا يَتَكَلَّمَ وَيَصُومَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُرُّهُ فَلْيَتَكَلَّمْ وَلْيَسْتَقِلَّ وَلْيَقْعُدْ وَلْيَتَمَّ صَوْمَهُ » (صحیح البخاری ، کتاب الایمان و النذر)

” از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که ؛ در حالیکه رسول الله | خطبه میگفت ، مردی را دید که ایستاده است . چون در مورد او پرسان کرد گفتند : او ابو اسرائیل نام دارد و نذر کرده است همیشه ایستاده باشد و نشیند و به سایه نرود ، هیچ سخن نگوید و همیشه روزه بگیرد ! رسول الله | فرمود : او را امر کنید که سخن یگوید و به سایه بنشیند و روزه امروز خود را تکمیل کند “

روزه گرفتن امر مطلوب است اما ایستادن زیرا آفتاب در حالیکه میتواند به سایه برود ، امریست غیر مطلوب و بی معنا . همچنان خاموش نشستن تمام روز کار بیهوده یش نیست و هیچ فائده برای انسان ندارد .

رمز مسئله درین است که جسد به مثابه مرکب روح است و تضعیف مرکب و نابود ساختن آن عمل حکیمانه نمیشد . جسم محل استقرار و سکونت روح است و تخریب آن هیچگاهی به مصلحت روح نبوده و با کمال مطلوب در اسلام هیچ رابطه ندارد و نباید از حق آن چشم پوشی صورت گیرد . بلکه باید مانند روح به آن رسیدگی شده و استراحت لازم را دریابد و ضروریاتش مرفوع شود . در حدیثی که بخاری از انس | روایت کرده آمده است که :

« دَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ السَّارِيَتَيْنِ فَقَالَ مَا هَذَا الْحَبْلُ قَالُوا هَذَا حَبْلٌ لَزِينَبٍ فَإِذَا فَتَرَتْ تَعَلَّقَتْ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا حُلُوهَ لِيَصِلَ أَحَدُكُمْ نَشَاطَهُ فَإِذَا فَتَرَ فَلْيَقْعُدْ »

” روزی رسول الله | به مسجد داخل شد ، دید که ریسمانی بین دو ستون مسجد کشیده شده است . پس گفت : این ریسمان برای چیست ؟ گفتند آنرا زینب بسته است که چون در نماز برایش سستی و خستگی پیش آید خود را به این ریسمان می آویزد ! رسول الله | فرمود : ریسمان را باز کنید ، هر یک شما باید تا نشاط و قوت دارد نماز بخواند و چون خسته شد بنشیند “

در وصیتی که به عثمان بن معظون کرد چنین فرمود :

« عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ | بَعَثَ إِلَى عُثْمَانَ بْنِ مَطْعُونٍ فَجَاءَهُ فَقَالَ يَا عُثْمَانُ ارْغَبْتَ عَنْ سُنَّتِي قَالَ لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَكِنْ سُنَّتَكَ أَطْلُبُ قَالَ فَإِنِّي أَنَا وَأَصْلَابِي وَأَصُومُ وَأُفْطِرُ وَأَنْكِحُ النِّسَاءَ فَاتَّقِ اللَّهَ يَا عُثْمَانُ فَإِنَّ لَأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَإِنَّ لِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا فَصُمْ وَأُفْطِرْ وَصَلِّ وَتَمَّ » (سنن ابی داود ، کتاب الصلاة)

” از عایشه رضی الله عنها روایت است که ؛ رسول الله | کسی را دنبال عثمان بن معظون فرستاد ، چون او حاضر شد ، رسول الله | گفت : یا عثمان ! آیا از سنت من رویگردان شده ئی؟! عثمان گفت : نه ، سوگند به الله که سنت ترا میخوام !

رسول الله | فرمود : من نماز میخوانم و خواب میخورم ، گاهی روزه میگیرم و گاهی افطار میکنم و با زنان نکاح میکنم . پس از الله بترس ای عثمان زیرا اهلت بر تو حق دارد مهمانت بر تو حق دارد نفست بر تو حق دارد ، پس گاهی روزه بگیر و گاهی افطار کن و نماز بخوان و بخواب“
لککک- محروم ساختن نفس از چیزهای پاکیزه و حلال از راههای رسیدن به کمال مطلوب در اسلام نمیباشد . بلکه منهج معتدل را برای رسیدن به کمال مطلوب لازم میداند . بنابراین اگر برای انسان ازین گونه اشیای پاکیزه و از طریق حلال میسر گردد ، میتواند از آن استفاده نماید و استفاده جایز از نعمتهای الله مهربان در ارزشگرایی و مثالیت مطرح در اسلام هیچ نقص و عیبی وارد نمیکند. و اگر از طریق حلال به آن دست نیافت ، نباید مأیوس و غمگین شود .

رسول الله | در حیات شان بر همین منهج و طریقه عمل میکردند .
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾
﴿وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ﴾ (المائدة/كك) -
لککک

ای مؤمنان حرام مکنید چیز های پاکیزه را که الله به شما حلال ساخته است و از حد مگذرید ، یقیناً الله دوست نمیدارد تجاوز کنندگان از حد راو بخورید از آنچه روزی داده است شما را الله حلال و پاکیزه و بترسید از الله که شما بوی ایمان دارید .
پس امر مطلوب برای رسیدن به مدارج کمال ، تقوی است نه حرام قرار دادن اشیای پاکیزه و حلال و محروم ساختن جسم و نفس از ضروریاتش .

لککک- با در نظر داشت این قاعده کلی ، مستحب و حتی گاهگاهی واجب است که نفس خود را با زندگی سخت و خشن عادت داده و قناعت به چیزهای کم را بیاموزد . البته در صورتی که اینکار بخاطر هدف مشروع و مقصد نیک و سبب معقول صورت گیرد . چنانچه اگر شخصی در مقام قدوه و رهبر قرار دارد ، و میخواهد در برابر دیگران ایثار کند ، و یا بخاطر اجتناب از شبهات خود را به مشکل و سختیها مواجه میسازد.

روایات و داستانهایی که از سلف صالح در مورد اختیار زندگی خشن و اجتناب از اشیای پاکیزه از ایشان نقل شده است ، باید بر اساس همین قاعده و کلیه درک و تحلیل کنیم .

دوم - شمول :

لککک- مثالیت در اسلام متصف به شمول و همه گیر بودن است . به این معنا که اسلام از فرد

مسلمان می‌خواهد که خود را به کمال مطلوب برساند با این شرط که توازن و تناسق در تمام شئون زندگی را مراعات نماید. و اجازه ندهد که در یک و یا چند جانب زندگی به مدارج کمال برسد ولی در بعضی جوانب حتی از مستوای لازم و ضروری پائین تر باشد. درست مانند کسیکه دستهایش را قوی می‌سازد، ولی سایر اعضای خود را ضعیف و لاغر می‌گذارد.

اصحاب رسول الله | مثالی و نمونه بودن و ارزشگرایی اسلام را به گونه کامل آن درک کرده بودند. لذا هیچ عبادتی آنها را از ادای سایر عبادات باز نداشته و هیچ عادت سبب ترک کارهای ضروری دیگر نمیشد بلکه در تمام احوال و عبادات به در مقامات بلندی رسیده بودند، آنها خود را به عبادت مخصوص و در مکان مشخصی محدود نساخته بودند، بلکه تمام عبادات را به صورت متناسب انجام میدادند. آنها در وقت نماز به مسجد روی آورده و نماز میخواندند، در حلقات علم بحیث عالم و متعلم میشستند، در میدان جهاد به مقاتله و مقابله میپرداختند، در سختیها و مصایب بردبار و یار و یاور هم بودند و هکذا در تمام امور عبادی و غیره ...

واقعیت گرایی اسلام:

کذک - اسلام از شناخت طبیعت انسانها و تفاوت استعداد های آنها غافل نمانده و در تعیین مستوایی که باید مسلمانان خود را برسانند این تفاوتها را در نظر گرفته است. در روشنایی همین واقعینی است که حد ادنی و کمترین مستوایی را مشخص ساخته است که پائین تر از آن برای هیچ کسی مجاز نمیشد. زیرا رسیدن به این مستوا برای تکوین شخصیت مسلمان ضروری میباشد تا او را در زمره مسلمانان داخل سازد. این مستوا به گونه تعیین شده است که رسیدن به آن برای کسیکه کمترین استعداد را دارد نیز ممکن و عملی میباشد.

این مستوا از مجموعه مفاهیمی تشکیل میگردد که انجام آن بر هر فردی واجب است و بنام فرایض یاد میشود. همچنان مفاهیمی در آن وجود دارد که اجتناب از آن بر هر فرد مسلمان لازمی است و بنام محرمات یاد شده است. این فرایض و محرمات مطابق توان افرادی تعیین شده است که کمترین استعداد را در انجام کارهای خیر و اجتناب از بدی را دارا میباشند. بنابراین هر کسی میتواند به مقتضای آن عمل نماید هیچ عذری در تخلف از آن قابل پذیرش نمیشد.

در کنار این مستوای لازمی که رسیدن به آن بر هر فرد مسلمان واجب است، شریعت اسلامی مستوای بلند تر و با افق وسیعتری را وضع نموده و مردم را به رسیدن به آن تشویق و ترغیب کرده است بدون اینکه آنها را مجبور و مکلف به رسیدن به آن بنماید. زیرا الزامی ساختن آن سبب حرج و مشقت بر مردم گردیده و مشقت در اسلام مرفوع بوده مخالف دیدگاه اسلام به واقعیت میباشد. الله | میفرماید:

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ (الحج/۱۸)

”و نگردانیده است بر شما در دین هیچ مشقتی“.

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (البقره/كك)

”مكلف نمیسازد الله هیچ نفسی را مگر به اندازه توانش“

این مستوای عالی شامل یکتعداد مندوبات است که شریعت اسلامی به انجام دادن آن ترغیب کرده است و تعدادی از مکروهات است که مسلمان را به ترک آن تشویق نموده است .
این دو مستوای ادنی و اعلی در تمام احکام اسلامی وجود دارد . واینک چند مورد آنرا بر سبیل مثال ذکر میکنیم .

ک- در نماز : تعدادی از آن فرایض است و شماری از آن سنن و مستحبات اند . فرایض آن در زمره مفاهیم مستوای پائین و نوافل و مستحبات آن در شمار مفاهیم مستوای اعلی میباشد و رسول الله | در مورد آنها میفرماید :

« عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ | أَنَّهَا قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ | يَقُولُ مَا مِنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ يُصَلِّيَ لِلَّهِ كُلَّ يَوْمٍ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً تَطَوُّعًا غَيْرَ فَرِيضَةٍ إِلَّا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ » (صحیح مسلم ، صلاة المسافرين و قصرها)

” از ام حبیبه زوجه رسول الله | روایت است که گفت : از رسول الله | شنیدم که فرمودند : هیچ بنده مسلمانی نیست که بخاطر الله در یک شبانه روز دوازده رکعت نماز تطوع غیر از فرایض میخواند مگر اینکه الله | برایش خانه در جنت بناء میکند “

ک- در روزه : فرض آن روزه ماه رمضان است و این مفهوم در حد ادنی گنجانیده شده است و روزه شش روز ماه شوال ، ایام بیض از هر ماه ، روزه روزهای دوشنبه و پنجشنبه از اعمال حد اعلی میباشند .

ک- در حج ، فرض آن یکبار در تمام عمر است و اضافه تر از آن تطوع است که در مستوای اعلی قرار دارد.

ک- در انفاق در راه الله | : فریضه زکات در حد ادنی شامل است و در مورد آن میفرماید :

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ (البقره/کک)

”نماز را برپا دارید و زکات را پردازید“

و در مورد صدقه نفلی که مربوط حد اعلی است میفرماید :

﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾ (البقره/کک)

” آنچه انفاق میکنید از مال پس (ثواب و منفعت آن) برای خودتان است و خرج میکنید مگر برای طلب رضای الله ، و اگر خرج میکنید از مال ، ثواب آن پوره رسانیده میشود بشما و شما ظلم کرده نخواهید شد “

ک- اسلام در مقابل قتل عمدی قصاص را مقرر نموده است

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ﴾ (البقره/للك)

”ای مؤمنان فرض گردانیده شده است بر شما قصاص در کشته شدگان“

پس اولیای مقتول حق مطالبه آنرا دارند و این حق مشروع شان بوده و هیچ نوع ملامتی متوجه ایشان نمیشد. ولی در عین زمان به سوی عفو و گذشت تشویق و ترغیب نموده است که از مفاهیم مستوای اعلی میباید و در ادامه همان آیت میفرماید:

﴿فَمَنْ عَفَى لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَنٍ﴾

”پس کسیکه عفو کرده شد او را از طرف برادرش، (پس) حکم او طلب کردن است موافق دستور (نیک) و اداء کردن است بوی از طرف قاتل به نیکویی“

ک- به صورت عموم در تمام تجاوزات و حق تلفیها جزای بالمثل را مقرر کرده است. ولی صبر و عفو را افضل خوانده است که از جمله مفاهیم مستوای بلند میباشند.

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾

(النحل/لکک)

”اگر عقوبت میکردید، پس بمانند آنچه با شما شده است عقوبت کنید، و اگر صبر کنید آن بهتر است برای صابران“

لک- در معاملات خرید و فروش، مسلمان را توصیه میکند که در معاملات و طلب قرض خود نرمی و ملاطفت را مراعات نماید و این مفاهیم در مستوای بلند اسلامی قرار دارند.

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا سَمَحًا إِذَا بَاعَ وَإِذَا اشْتَرَى إِذَا اقْتَضَى» (صحيح البخاري، كتاب البيوع)

”از جابر [روایت است که رسول الله | فرمودند: الله | رحم کند مرد نرمخویی را که چون میفروشد و یا میخرد و یا قرض خود را طلب میکند، در تمام معاملاتش نرمی میکند“

لک- امر بالمعروف و نهی از منکر فرض کفایی بوده و موجودیت آن در بین امت اسلامی لازم و ضروری میباشد. ولی ترک آن با دست و زبان و اکتفاء به انکار قلبی در برابر حاکم ظالمی که استعداد شنیدن نصیحت را نداشته و هر نصیحت گری را به قتل میرساند، جایز است. ولی مسلمانان را ترغیب کرده است که این فریضه را بجا آرند اگرچه منجر به قتل او گردد. و این حالت در جمله مفاهیم مستوای اعلی میباید.

«عن جابر رضي الله عنه، عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: سيد الشهداء حمزة بن عبد المطلب، ورجل قال إلى إمام جائر فأمره ونهاه فقتله» (المستدرک علی الصحيحین للحاکم. ج ۲/ ص ۲۲۲)

”از جابر [روایت است که رسول الله | فرمودند: سید و سردار شهداء حمزه بن عبدالمطلب و مردی است که در برابر سلطان ظالم برمیخیزد و او را امر و نهی (کلمه حق را برایش میگوید) پس آن پادشاه او را به قتل میرساند“

درین مورد این اعتراض وارد نمیشد که ؛ خود را بدست خود در هلاکت انداختن جایز نیست و این عمل در حقیقت خود را هلاک ساختن است .
 زیرا در جواب میگوییم که ؛ شهادت طلبی در راه الله (سبب کرامت و عزت است و امر به معروف و نهی از منکر بوسیله دست و زبان یکی از انواع جهاد مشروع بوده سبب تقویت حق پرستان و شکست باطل پرستان و توقف ستمگران میگردد .
 ۱- گفتن کلمه باطل ، حرام و ترک آن واجب است و ترک آن از مفاهیم مستوای ادنی میباشد .
 بیهوده گویی و پرگویی بیفائده امر مکروه است .
 « إِنَّ اللَّهَ كَرِهَ لَكُمْ ثَلَاثًا قِيلَ وَقَالَ وَإِضَاعَةُ الْمَالِ وَكَثْرَةُ السُّؤَالِ »

(صحیح البخاری ، کتاب الزکاة ، عن المغيرة بن شعبه [])

” الله (سه چیز را برایتان مکروه گردانیده است، قیل و قال ، ضایع کردن مال و کثرت سؤال “
 پس پرگویی ، بیهوده گویی و گفتن سخنان بیفایده مکروه بوده و ترک آن افضل است و این امر از مفاهیم مستوای اعلی میباشد .

کک- اکراه و تهدید به قتل برای شخص مورد تهدید مجاز میگردد که کلمه کفر را بر زبان بیاورد بشرطی که قلبش مطمئن باشد . این رخصت در اسلام از جمله مستوای ادنی است .

﴿ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ ﴾ (النحل/کک)

” مگر کسی که به کفر مجبور شده [اما] دلش مطمئن به ایمان است “

ولی مستحب اینست که از گفتن کلمه کفر پرهیز کند اگر چه منجر به قتل او گردد و این امر از مستوای بلند در شریعت میباشد.

ککک- واقعینی اسلام در همین حد (تعین حد ادنی و اعلی) خلاصه نمیشود بلکه در امر دیگری بیشتر از آن ظاهر میگردد . و آن ایجاد مخارج برای مسلمان در شرایط سخت و دشوار از تنگناها میباشد . در چنین حالاتی او را ملزم به اموری نمیگرداند که در اوقات عادی بر او واجب بود و قاعده فقهی ” الضرورات تبيح المحظورات “ (ضرورتها اشیاى ممنوع را مباح میگردد) نیز بر همین اصل استوار است . زیرا نفس انسانی شاید در ظروف نامساعد و حالات اضطراری توان استمرار به خواسته های شریعت را نداشته باشد . و در اثر این ناتوانی در معصیت واقع گردد . لذا اسلام به اعطای رخصتهایی به غرض تخفیف این مشکل پرداخته است .

مثلاً خوردن گوشت حیوان خود مرده در حالاتی که گرسنگی شدید بر انسان طاری میگردد و خطر تلف شدن نفس در آن متصور است مباح گردیده است . همچنان روزه ماه مبارک رمضان که فرض است برای مریض و مسافر مجاز است که آنرا افطار کند . همچنان جواز نماز در حالت نشسته برای مریض در صورتی که توان ایستادن را نداشته باشد و

فصل چهارم :

نظامهای اسلام

زمینه سخن :

کذک- گفتیم که یکی از ویژگیهای اسلام اینست که تمام نواحی و جوانب زندگی انسان را شامل میبشد. از مظاهر این شمول، احکام متعلق به اخلاق فردی و روبرط مردم فیما بین شان میباشد. مجموعه ازین احکام ، نظام خاصی را تشکیل میدهد . مانند احکام اخلاقی ، که نظام اخلاقی را تشکیل میدهد ، احکام مربوط به خانواده ، نظام خانواده را تشکیل میدهد و هکذا سایر احکام . ما درین فصل مهمترین نظامهای اسلام را با کمی تفصیل بیان نموده و نشانه های بارز آنرا مطابق ضرورت دعوتگران اسلام آشکار میسازیم . البته این تفصیل و بیان ما در حدود اسلام بوده و نه چیزی بر آن می افزایم و نه از آن چیزی را میکاهیم و نه مطابق خواست و میل خود آنرا تفسیر میکنیم . زیرا فرد مسلمان همیشه اسلام را رهنمای خود دانسته و در عقب آن می ایستد و هیچگاهی از آن پیشی نمیگیرد .

بنابراین ، فصل حاضر را به مباحث مختلف تقسیم کرده و هر مبحث آنرا برای شرح یکی از نظامهای اسلام مخصوص میگردانیم .

اول : نظام اخلاقی

دوم : نظام اجتماعی

سوم : نظام افتاء

چهارم : نظام احتساب

پنجم : نظام حکم و حکومت داری

ششم : نظام اقتصادی

هفتم : نظام جهاد

هشتم : نظام حدود و جرایم

بحث اول :

نظام اخلاقی اسلام

تعریف اخلاق :

کککک - خُلُق در لغت ؛ طبیعت ، سبیه و ملکه را میگویند و در اصطلاح چنانچه امام غزالی تعریف کرده است ” اخلاق عبارت از هیئت و ملکه است که در نفس انسان راسخ میگردد و در اثر آن افعال و عملکردهای انسان به آسانی و سهولت صادر میشود بدون اینکه به فکر کردن و اندیشیدن ضرورتی احساس کند “

اخلاق را با در نظر داشت مفاهیم اخلاقی ، میتوان چنین تعریف کرد :
” اخلاق عبارت از مجموعه از ارزشها و صفاتی است که در نفس انسان مستقر میگردد و در روشنایی و میزان همان صفات است که قبح و حسن اعمال در نظر انسان ظاهر میگردد و با در نظر داشت همین شناخت از قبح و حسن اعمال ، به بعضی اقدام میکند و از عده اجتناب میورزد “

اهمیت اخلاق :

کککک - اخلاق اهمیت بزرگی در زندگی انسان دارد زیرا تمام سلوک و عملکردهای انسان از آن صادر میگردد . حتی میتوان گفت که سلوک و روش انسان همیشه موافق و مطابق معانی و صفاتی است که در نفس او مستقر میباشد .

امام غزالی سخن جالب و صادقانه درین مورد گفته است ، جایکه در احیاء علوم الدین مینویسد :
” هر صفتی که بر قلب چیره شد اثر آن حتماً بر جوارح ظاهر میگردد ، تا اندازه که انسان بدون اختیار موافق و مطابق آن حرکت میکند “

پس عملکردهای انسان پیوند محکم و دایمی با معانی و صفات مستقر در نفس او دارد . درست مانند درختی که شاخه ها و تنه آن بیرون از خاک است ولی پیوند محکمی با ریشه های پنهان در خاک دارد و از آن تغذیه میشود .

معنای سخن اینست که اصلاح افعال و اعمال انسان و تزکیه اخلاق او ممکن است ، زیرا همیشه فرع تابع اصل است و اگر اصل اصلاح گردد فرع حتماً به صلاح میرسد و اگر اصل فاسد

گردید فرع آن بی اختیار به سوی فساد می‌رود. ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا تَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْأَيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ﴾ (الأعراف/لک)

”و زمین پاک است که گیاهش به اذن پروردگارش بیرون می‌آید، و زمینی که ناپاک است، جز گیاهی اندک و هرزه از آن بیرون نمی‌آید؛ این گونه نشانه‌ها را برای گروهی که سپاس گزارند [به صورتهای گوناگون] بیان می‌کنیم“

لذا راه و روش گزیده و مؤفق بخاطر اصلاح مردم و تقویم سلوک و عملکرد آنها و فراهم آوری زمینه‌های رسیدن به زندگی پاکیزه و نیک اینست که رهروان راه دعوت از اصلاح سازی و تزکیه نفسها آغاز نموده و سعی نمایند تا که ارزشها و مفاهیم اخلاق حمیده را در اعماق نفس انسانها جابجا سازند.

به همین لحاظ است که اسلام بر اصلاح نفوس تأکید بیشتر نموده و اعلان نموده است که رونما گردیدن هر نوع تغییری در حالت مردم اعم از سعادت و شقاوت، آسانی و سختی، آسایش و نا آرامی، اطمینان و اضطراب، عزت و ذلت و امثال آن تابع تغییراتی است که در نفسها و صفات و مفاهیم اخلاقی و سلوکی آن وارد می‌آید.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (الرعد/ب)

”هر آینه الله تغییر نمیدهد حالت قومی را تا وقتی که تغییر دهند آنچه در نفسهای شان است“

لککک- اهمیت فضایل اخلاقی از ناحیه دیگری نیز ظاهر میگردد، به این شرح که انسان قبل از آنکه به کاری اقدام کند و یا عملی را ترک نماید، آنرا در میزان ارزشهای اخلاقی مستقر در نفس خود میسنجد. بعد از آنکه انجام دادن آن کار و یا ترک آن در نظرش مقبول و پسندیده آمد، رغبتی در نفس او نسبت به آن در حرکت آمده و متوجه آن میشود و به دنبال این رغبت، به آن کار اقدام مینماید و اگر آن عمل در میزان ارزشهای مستقر در نفس موافق نیامد، نفس انسان نسبت به آن احساس کراهیت کرده و از آن کناره گیری میکند.

عملیه سنجش و میزان در بسا اوقات خیلی سریع و غیر محسوس میباشد به اندازه که احياناً انسان عملی را انجام میدهد و یا کاری را ترک میکند بدون اینکه تفکر و تأملی در آن بکند و برعکس در بعضی حالات عملیه میزان وقت طولانی و تأمل زیادی را در بر میگیرد و حتی در بعضی اوقات به یک مناقشه و جدال درونی تبدیل گردیده و به نتیجه نمیرسد که در اثر آن انسان در انجام دادن کاری و یا ترک آن به تردد می افتد. ولی مهم اینست که در تمام این حالات عملیه ارزیابی و میزان برای انجام دادن هر فعلی و یا ترک کاری بدون استثناء صورت میگیرد.

ارزیابی و میزان اعمال با معیارهای اخلاقی، صحت و حقانیت این ارزیابی، عمق التزام انسان به آنها و تنفیذ تصامیم ناشی از آن، قضایایی اند که مستقیماً وابسته به معانی و ارزشهای

اخلاقی و سلوکی ای اند که در زوایای مخفی نفس انسانی مستقر شده است و ارتباط عمیق به کیفیت این ارزشها دارد چون خوبی و بدی آنها ، اندازه رسوخ و استحکام آنها در نفس و احساس حماسه و غیرت نسبت به آنها و احساس حاجتمندی به آنها . لذا بخاطر ظهور اثرات اخلاق در عملکرد انسان صرف این کفایت نمیکند که انسان بعضی از فضایل اخلاقی را شناخته و شماری از آنها را در حافظه خود انبار کند و در مناسبتهای مختلف از آن سخن گوید . بلکه باید این فضایل در اعماق نفس او جاگزین گردیده و کیان و تمام وجودش رنگ آنرا اختیار کند و همچون رنگ سیاه و سفید برای جلد صفت دایمی انسان گردد . این فضایل همیشه در ذهنش حاضر بوده و بر تمام کردار و گفتارش مسلط باشد و نسبت به آنها احساس حمیت و غیرت کند و ایمان و یقین کامل داشته باشد که حیات انسانی در صورت تفریط و کوتاهی در ارزشهای متعالی اسلام هیچگاهی به اصلاح و تزکیه نایل نمیگردد .

از همینجاست که اسلام بر معانی و ارزشهای اخلاقی تأکید فوق العاده مینماید و نفس انسانها را بسوی آن تشویق و ترغیب میکند ، آنرا همیشه تکرار و بازگویی مینماید تا مسلمان همیشه آنها را یاد داشته کاملاً خود را به رنگ آن پیامزد بالاخره اثرات آن در تمام عملکردهایش به صورت واضح تبارز یابد .

جایگاه اخلاق در اسلام:

لککـ اخلاق جایگاه و مقام ارجمندی در اسلام دارد . مقام و ارجمندی آن از جنبه های مختلفی معلوم میشود از جمله :

اول : الله (علت ارسال پیامبر را تقویم اخلاق و نشر و پخش فضایل اخلاقی معرفی میکند . چنانچه رسول الله | درین مورد میفرماید :

« إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ » (الموطأ للإمام مالك)

” جز این نیست که مبعوث شده ام تا ارزشهای اخلاقی را به اتمام برسانم .“

دوم : ”دین“ را به حسن خلق تعریف مینماید . چنانچه در حدیث مرسل میخوانیم که :

« مردی نزد رسول الله | آمده و سؤال کرد : یا رسول الله دین چیست ؟ ایشان فرمودند : دین عبارت از اخلاق نیکو است »

معنای سخن اینست که حسن خلق بزرگترین رکن دین بوده و بدون آن برپایی دین ناممکن میباشد . درست مانند ایستادن در عرفات حین مراسم حج که بزرگترین رکن حج بوده و بدون آن حج اصلاً بوده نمیتواند و در حدیث شریف آمده است که (حج ایستادن در عرفات است “

سوم : حسن خلق فضیلتی است که نسبت به هر عمل دیگری میزان حسنات را در روز قیامت ثقیل تر میسازد .

« عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ »

(سنن ابی داود ، کتاب الأدب)

” از ابو درداء [روایت است که رسول الله | فرمودند : هیچ چیزی در میزان (حسنات در روز قیامت) مؤمن ثقیل تر از اخلاق نیکو وجود ندارد“

چهارم : مؤمنان در بین خود به درجات متفاوت ایمانی قرار دارند و بهترین شان آنست که بهترین اخلاق را دارا باشد .

« قُلْتُ: وَأَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُهُمْ إِيْمَانًا؟ قَالَ: «أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا» (المعجم الكبير للطبراني عن عمير |)

” گفتیم : کدامیک از مؤمنان بهتر در ایمان اند ؟ پیامبر | فرمودند : آنکه بهترین اخلاق را دارد“

پنجم : مؤمنان در نیل به محبت و نزدیکی با رسول الله | در آخرت با هم متفاوت اند و بیشترین محبت و قرب با رسول الله | نصیب مؤمنانی میشود که بهترین اخلاق را دارند .

« عَنْ جَابِرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ مِنْ أَحَبِّكُمْ إِلَيَّ وَأَقْرَبَكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا » (سنن الترمذی ، کتاب البر و الصلة)

از جابر | روایت است که رسول الله | فرمودند : یقیناً از جمله محبوبترین افراد نزد من و نزدیک ترین تان در نشستن با من در قیامت آنهایی اند که بهترین اخلاق را دارند“

ششم : داشتن اخلاق حسنه شرط ضروری و لازمی نجات از آتش و رسیدن به جنت میباشد و کوتاهی و فرو گذاشت درین شرط را حتی روزه و نماز هم جیره کرده نمیتواند .

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قِيلَ لِلنَّبِيِّ | : إِنْ فَلَانَةَ تَصُومُ النَّهَارَ وَتَقُومُ اللَّيْلَ وَتُؤْذِي جِيرَانَهَا بِلِسَانِهَا، فَقَالَ: لَا خَيْرَ فِيهَا هِيَ فِي النَّارِ » (المستدرک للحاکم ، کتاب البر و الصلة)

” از ابو هریره | روایت است که به رسول الله | گفته شد که فلان زن روز را روزه میگیرد و شب را نماز میخواند ولی همسایه های خود را با زبان اذیت میکند ؟ رسول الله | فرمودند : هیچ خیری در او نیست و او در آتش میباشد“

هفتم : رسول الله | در حالیکه نیکوترین اخلاق را دارا بودند همیشه از الله | میخواست که اخلاق او را نیک ساخته و بسوی بهترین آن هدایتش کند .

« عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ | يَقُولُ اللَّهُمَّ حَسِّنْ خُلُقِي، فَحَسِّنْ خُلُقِي »

(صحیح ابن حبان ، باب الأدعية)

” از عبدالله بن مسعود | روایت است که رسول الله | در دعای خود میفرمود : الها ! آفرینش مرا (صورت ظاهرم را) نیکو کردی ، پس اخلاقم را نیز نیکو بگردان ! “

« وَاهْدِنِي لِأَحْسَنِ الْأَخْلَاقِ لَا يَهْدِي لِأَحْسَنِهَا إِلَّا أَنْتَ وَاصْرِفْ عَنِّي سَيِّئَهَا إِنَّهُ لَا يَصْرِفُ عَنِّي سَيِّئَهَا إِلَّا أَنْتَ »

(سنن الترمذی ، کتاب الدعوات عن علي |)

” و هدایت کن مرا بسوی بهترین اخلاق ، هدایت نمیکند بسوی احسن اخلاق مگر تو ، و دور بگردان از من بدی های اخلاق را و دور نمیسازد از من اخلاق بد را مگر تو “

و میدانیم که رسول الله | چیزی را میخواهد که الله | آنرا دوست دارد و سبب قربت به او

تعالی میگردد .

هشتم : الله (پیامبرش را با صفت حسن خلق مورد ستایش قرار داده و میفرماید :

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (القلم/۷۶)

” و یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری “

واضح است که الله (پیامبرش را با منقبت خیلی بزرگی مدح میکند و این خود نمایانگر مقام و منزلت اخلاق میباشد .

نهم : کثرت آیات قرآنی که به موضوع اخلاق میپردازد ، نشاندهنده اهمیت اخلاق میباشد . درین آیات به آراسته شدن به زیور اخلاق نیک امر شده و کسانی که مزین به اخلاق نیکو اند مورد مدح قرار گرفته و ثواب نیکی برای شان وعده شده است . از رذایل اخلاقی نهی صورت گرفته و کسانی که ملوث به اخلاق ناپسند میباشند توبیخ و تنبیه گردیده و عقاب آن ناگوار خوانده شده است . بدون شک این کثرت آیات نشاندهنده اهمیت و مقام اخلاق در اسلام میباشد و آنچه بر اهمیت آن می افزاید اینست که شماری ازین آیات مکی بوده و قبل از هجرت نازل شده است و تعدادی هم در مدینه و بعد از هجرت نازل گردیده است و این خود میرساند که موضوع اخلاق اهمیت بسزایی داشته و مسلمان در هیچ شرایطی از آن مستغنی بوده نمیتواند بلکه مراعات ارزشهای اخلاقی در هرگونه شرایطی و در هر مقام و منصبی بالای مسلمان لازمی میباشد . و در اینکه قرآن کریم در سوره های مکی و مدنی به صورت یکسان به موضوع اخلاق پرداخته است ، مشابهت خیلی زیادی به مسایل عقیدتی پیدا میکند .

ویژگیهای نظام اخلاقی در اسلام :

لکک- نظام اخلاقی اسلام شماری از خصایص و ویژگیهای دارد که آنرا از تمام نظامهای اخلاقی متمایز میسازد . از جمله ، شامل بودن آن ، پابند بودن به آن در وسایل و اهداف ، ارتباط مفاهیم اخلاقی با ایمان ، موجودیت جزای دنیوی و اخروی در برابر صفات اخلاقی . و اینک شرح مختصری ازین خصوصیات تقدیم میگردد :

اول - تعمیم و تفصیل ارزشهای اخلاقی :

ککک- اسلام با دعوت عام و شامل مردم را بسوی اخلاق حسنه فرا میخواند . چنانچه الله (میفرماید :

﴿وَقُلْ لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ﴾ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَارِ

لِلْإِنْسَنِ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿٢٥﴾ (الأسراء/۲۵)

” بگو بندگان مرا که بگویند سخنی را که آن بهتر است ، هر آئینه شیطان نزاع می افکند میان ایشان ، یقیناً شیطان دشمن آشکار انسان است “

پس گفتن بهترین سخن یک دعوت عام بوده و مطلب از آن گفتن سخن نیک و پسندیده در تمام مخاطبات و گفتگوها میباشد.

﴿... وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ (النحل/کل)

”و نهی میکند شما را از بیحیایی و کارهای ناپسند و تعدی، پند میدهد شما را تا باشد که پندپذیر شوید“

این آیت نیز یک دعوت عام بسوی دوری از رذایل اخلاقی میباشد.
در سنت نبوی | احادیث زیادی وجود دارد که مردم را به صورت عام بسوی اخلاق نیک فرا میخواند. از جمله:

«عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ وَأَتَّبِعِ السَّبِيلَةَ الْحَسَنَةَ تَمَحُّهَا وَخَالِقِ النَّاسَ بِخُلُقٍ حَسَنٍ» (سنن الترمذی، کتاب البر و الصلوة)

”از ابو ذر | روایت است که گفت: رسول الله | برایم گفت: هر جایکه باشی از الله | بترس و به دنبال بدی کار نیکی انجام بده تا آن بدی را محو کند و با مردم با اخلاق نیک برخورد نما“
«عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُذْرِكُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ دَرَجَةً الصَّائِمِ الْقَائِمِ» (سنن ابی داود، کتاب الأدب)

”از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: از رسول الله | شنیدم که فرمود: بدون شک مؤمن بوسیله حسن اخلاق خود درجه روزه دار روز و نماز گذار در شب را بدست می آورد“
ککک- اما اسلام به این دعوت عامه بسوی آراسته شدن با اخلاق حمیده و پیراسته شدن از رذایل اخلاقی اکتفاء نکرده است بلکه هر دو جانب صفات اخلاقی را به صوت مفصل بیان نموده و انواع هر کدام را بر شمرده است. حکمت در ارائه تفصیلات در مورد ارزشهای اخلاقی اینست که مردم در شناخت آن گرفتار توهم و اختلاف نگردیده سلیقه ها و تمایلات شخصی افراد در تعیین این مفاهیم دخالت نکند.

از مظاهر رحمت الهی نسبت به بندگانش اینست که آنچه را که باید از آن پرهیز کنند بیان کرده و آن اعمالی را که باید انجام دهند نشاندهی نموده است. اینک در تفصیلات بعدی مثالهایی از قرآن و حدیث ارائه میکنیم:

ککک- الف: وفاء به عهد. ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ (الإسراء/کک)
”و به عهد وفاء کنید، هر آئینه عهد مورد سؤال قرار میگیرد“

ب: نهی از سخن گفتن بدون علم ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ﴾

مَسْئُولًا ﴿٦٦﴾ (الإسراء/ك)

”و مرو به دنبال چیزی که نیست ترا دانش آن ، هر آئینه گوش و چشم و قلب هر یکی ازینها مورد بازخواست و سؤال قرار میگیرند“

ج : نهی از رفتار غرور آمیز و متکبرانه چنانچه مستکبرین به آن عادت دارند .
﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾ ﴿٦٧﴾
(الإسراء/لک)

”و در زمین با تکبر و خرامان مرو ، زیرا تو نخواهی شکافت زمین را و نرسی به کوهها در درازی (بلندی قامت)“

د : نهی از اسراف و تبذیر و بخل و ممسکی
﴿وَعَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذِرْ تَبْذِيرًا﴾ ﴿٦٨﴾ إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ﴿٦٩﴾ (الإسراء/ز)

”و بده به صاحبان قرابت حق ایشان را و به مساکین و مسافران و اسراف مکن اسراف کردنی ، هر آئینه اسراف کنندگان برادر شیاطین اند و هست شیطان به پروردگار خود ناسپاس“
﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾ ﴿٧٠﴾
(الإسراء/ح)

”و مگردان دست خود را بسته به گردن خود (بخل مکن) و مگشای آنرا تمام گشادن (اسراف مکن) که بنشیننی ملامت کرده شده و در مانده“

هـ : امر به عدل در تمام حالات و در برابر همگان حتی در برابر کفار .
﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ﴾ ﴿٧١﴾ (الأنعام/کک)

”و چون سخن گفتید عدالت کنید اگر چه بر صاحبان قرابت باشد“
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ ﴿٧٢﴾ (المائدة/ك)

”ای اهل ایمان ! همواره [در همه امور] قیام کننده برای الله و گواهان به عدل و داد باشید . و نباید دشمنی با گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نورزید ؛ عدالت کنید که آن به پرهیزکاری نزدیک تر است . و از الله بترسید ؛ زیرا الله به آنچه انجام می دهید آگاه است .“

و : همکاری بر نیکی و تقوی و آنچه به مردم نفع میرساند و نهی از سرکشی و تجاوز .
﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ ﴿٧٣﴾ (المائدة/ک)

”و تعاون و همکاری کنید در کار نیک و تقوا و تعاون نکنید بر گناه و تجاوزگری“
 ز : ظلم سبب تاریکیهای قیامت است و پیوند ظالم با الله قطع گردیده و مخدول است ، به همین علت اسلام از ظلم نهی کرده و ظالمین را به سخت ترین جزاء تهدید مینماید .

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (الشعراء/لکک)
 ”و کسانی که ستم کردند ، به زودی خواهند دانست که به چه بازگشت گاهی باز خواهند گشت“

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾ (الأنعام/کک)

”و کیست ستمکارتر از کسی که بر الله دروغ بسته ، یا آیات او را تکذیب کرده ؟ یقیناً ستمکاران ، رستگار نمیشوند“

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (البقره/لکک)

” . اینها حدود الله است ؛ پس از آنها تجاوز نکنید و کسانی که از حدود الله تجاوز کنند ، آنان بی تردید ستمکارند“

ح : صبر برای ایمان حیثیت سر در جسد را دارد ، پس مؤمن باید در طاعات الله صبر کند ، بر قضاء و فیصله الله صبور باشد تا از جمله محسنین بحساب آید و رحمت الله قرین و قریب محسنین است . به همین خاطر الله (به صبر امر کرده است .

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (آل عمران/ککک)

” ای مؤمنان صبر کنید و ثابت قدم باشید در مقابله و (برای جهاد) آماده باشید و بترسید از الله تا رستگار شوید“

﴿وَأَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (هود/ککک)

” صبر کن پس یقیناً الله اجر نیکوکاران را ضایع نمیسازد“

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾ (الروم/کک)

” پس صبر کن یقیناً وعده الله راست است و نلغزاند ترا آنهایکه یقین ندارند“

ط : صدق از علایم وجود و ثمرات ایمان است . لذا اسلام به صدق امر میکند .

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (التوبه/لکک)

” ای مؤمنان از الله بترسید و همراه با راستگویان باشید“

﴿وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا﴾ (الإسراء/کک)

” و بگو ای پروردگار من درآر مرا درآوردن پسندیده و بیرون آر مرا بیرون آوردن پسندیده و بده برای من از نزد خود قوتی یاری دهنده “

ی : کذب رذیلتی است که مرتکب آن هدایت را نصیب نمیشود . و نفاق را در قلب رشد میدهد . لذا اسلام از کذب نهی کرده است .

﴿ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴾ (غافر/ك)

” یقیناً الله هدایت نمیکند کسی را که اسراف کار و بسیار دروغگو باشد “

﴿ فَأَعْقِبِهِمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴾ (التوبه/ك)

” پس الله تعالی عاقبت حال ایشان ساخت نفاق را در دلهای شان تا روزیکه ملاقات کنند باوی بسبب آنکه خلاف کردند با الله آنچه وعده کرده بودند با او و بسبب آنکه دروغ میگفتند

ک : تکبر ، خود بزرگینی ، بخل ، فخر فروشی ، ریا و امثالهم رذایل و امراضی اند که بر قلب انسان طاری گردیده و نورانیت آنرا از بین میبرند و انسان را از الله | دور میسازند . به همین لحاظ از تمام آنها نهی صورت گرفته است .

﴿ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴾ (لقمان/ك)

” و مگردان رخسار خود را متکبرانه از طرف مردم و مرو در زمین با ناز و تکبر ، یقیناً الله دوست نمیدارد هر متکبر خود ستارا “

﴿ ... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ﴾ (النساء/ك) ﴿ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴾ (النساء/ك) ﴿ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴾ (النساء/ك)

” هر آینه الله دوست نمیدارد کسی را که باشد متکبر خود ستا ، کسانی که بخل میورزند و امر میکنند مردم را به بخل و پنهان میدارند آنچه داده ایشان را الله از فضل خود ، و آماده کرده ایم به کافران عذاب ذلت آور را ، و کسانی که خرج میکنند مالهای شانرا برای نشان دادن به مردم و ایمان نمی آرند به الله و نه بروز آخرت و کسی که باشد شیطان باو یار پس بد یاری است شیطان “

ل : اعتدال در رفتار یعنی اختیار حد میانه در سرعت و آهسته رفتن ، امر مطلوب است ، پائین نگهداشتن آواز و بلند نکردن آن بدون ضرورت نیز امر مطلوب از مسلمان میباشد .

﴿ وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴾ (لقمان/ك)

(لقمان/ك)

” و میانه روی کن در رفتار خود و پست کن آواز خود را ، هر آئینه بدترین آوازا آواز خران است “

م : ثابت قدمی بر مواقف برحق ، استمرار و مداومت بر عبادات و طاعات امور مطلوب میباشند . زیرا اعتبار اعمال انسان نظر به خاتمه آنهاست و بدون ثبات و استقامت ، مداومت بر حق ، ثمره و حاصل اعمال از دست میرود و مسلمان از کاروان صالحین عقب مانده و از رسیدن به هدف مطلوب محروم میشود . به همین علت بر مسلمان واجب است که تا آخرین حد توان و تا آخرین رمق حیات بر ارزشهای ایمانی استقامت و ثبات داشته باشد تا رضای پروردگار را بدست آورده و به پیروزی دست یابد .

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا خَافُوا وَلَا حَزَنُوا وَأَبْشَرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾ (فصلت/کک)

” بی تردید کسانی که گفتند : پروردگار ما الله است ؛ سپس [در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند ، فرشتگان بر آنان نازل می شوند [و می گویند] : مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند ، بشارت باد “

ن : جنت خانه پاکیزگان است ، الله | جنت را برای آن متقیانی آماده کرده است که اتفاق در راه الله | رکن اساسی اخلاق نیکوی شان میباشد و در تمام حالات اعم از سختیها و آسانیها به اندازه توان خود اتفاق میکنند و هیچگاهی بخل نمیورزند . فروبردن خشم جزء اخلاق شان است در حالیکه توانایی انفاذ آنرا دارند ولی برای کسب رضای الله و طلب اجر و ثواب از الله متعال از عملی کردن خشم خود اجتناب میکنند و آنرا فرو میبرند . کسانی که حق خود را به صورت کامل از مردم نمیستانند بلکه یک مقدار آنرا از روی احسان ترک میگویند .

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (آل عمران/ککک-ککک)

” و بشتایید بسوی آمرزشی از پروردگار تان و بهشتی که به پهنایی آسمانها و زمین است و آماده شده است برای پرهیزگاران ، آنهایکه خرج میکنند در آسایش و سختی ، و فرو خورند خشم خو را و عفو کنندگان اند از مردم و الله دوست میدارد نیکوکاران را “

س : کینه توزی ، حقد و حسادت را ممنوع و حرام اعلان نموده است .

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (الحشر/کک)

” و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند در حالی که می گویند: پروردگارا ! ما

و برادران ما را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند پیامرز، و در دل های ما نسبت به مؤمنان ، خیانت و کینه قرار مده. پروردگارا ! یقیناً تو رؤوف و مهربانی .“

ع : علاج جاهل را درین میداند که از او اعراض گردیده و او را با خودش تنها بگذاریم و اسلام هم همین گونه امر نموده است .

﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴾ (الأعراف/۱۱۶)

” عفو و گذشت را پیشه کن ، و به کار پسندیده فرمان ده ، و از جاهلان روی بگردان .“

ف : از وصیتهای جامع اسلام به مؤمنان در باب اخلاق اینست که :

﴿ يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١﴾ يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَحْسَسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَّعْضُكُم بَعْضًا أَنُحِبُّ أَحَدَكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿٢﴾ ﴾ (الحجرات/۱-۲)

کک

” ای مؤمنان نباید تمسخر کند گروهی بر گروهی شاید که آن گروه بهتر از مسخره کنندگان باشند و نه زنان (تمسخر کنند) بر زنان دیگر شاید که آن زنان بهتر از تمسخر کنندگان باشند و عیب مکنید یکدیگر را و مخوانید یکدیگر را به لقب های بد ، بد نامی است فسق بعد از ایمان آوردن و هرکه توبه نکرد پس آن جماعه ایشانند ستمگاران ، ای مؤمنان اجتناب کنید از بسیاری گمان ، به تحقیق بعضی گمانها گناه است و تجسس مکنید (امور پوشیده مسلمانان را) و غیبت نباید کند بعضی شما بعضی را آیا دوست میدارید یکی از شما که بخورید گوشت برادر مرده خود را (نه دوست نمیدارید) پس بد بدانید آنرا (پس غیبت را همچنان بد شمارید) و بترسید از الله به تحقیق الله بسیار توبه پذیر و مهربان است “

ص : آیاتی اند که شمار کثیری از صفات اخلاقی را در خود جمع نموده و آنها را علامه ایمان شخص قرار داده است .

﴿ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٥﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾ فَمَنْ آتَبَعِيَ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٧﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِمَنْتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١﴾ ﴾ (المؤمنون/۱-۱۱)

کک

” (هر آئینه) به مقصود رسیدند مؤمنان ، آنهایکه ایشان در نماز خود فروتنی کنندگان اند و آنهایکه ایشان از سخن بیهوده روگردان اند و آنهایکه ایشان زکات را اداء میکنند و آنهایکه ایشان اعضای شهوت خود را نگه میدارند مگر بر زنان خود یا بر کنیزانی که مالک آنها اند پس هر آئینه ایشان مورد سرزنش نیستند و هر که خواهد غیر از آن (راهی برای کامجویی) پس ایشان تجاوز کاران اند ، و آنهایکه امانتهای خود و عهد خود را رعایت میکنند و آنهایکه ایشان بر نماز های خود محافظت کننده اند ، این جماعت ایشان اند به میراث گیرندگان آنهایکه بمیراث میرند بهشت را ، ایشان در آن جاویدان اند “

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَمًا ﴿٦٦﴾ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٧﴾ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٨﴾ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿٦٩﴾ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٧٠﴾ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَيَخَافُ فِيهِ مِنْهَا نَارًا ﴿٧١﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٢﴾ وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴿٧٣﴾ وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴿٧٤﴾ وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِبَآئِتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَحْزِنُوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ﴿٧٥﴾ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿٧٦﴾ أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا حَيَّةً وَسَلَامًا ﴿٧٧﴾ خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٧٨﴾ ﴿الفرقان كك-كك﴾

” و بندگان رحمان آنهايي اند که ميگردند بر زمين به آهستگي (به تواضع) و چون خطاب کند ایشان را جاهلان ، گویند سلام ، و آنهایکه شب میگذرانند برای رب خود سجده کنان و قیام کنان و آنهایکه میگویند ای پروردگار ما باز دار از ما عذاب دوزخ را ، هر آئینه عذاب دوزخ است پایدار و همیشگی ، هر آئینه بد جای و بد اقامتگاهی است ، و آنهایکه چون خرج میکنند اسراف نمیکنند و تنگی نمیکنند (در خرج) باشند میان اسراف و تنگی معتدل ، و آنهایکه نمیپرستند با الله معبود دیگر و نمیکشند آن نفسی را که حرام گرانیده الله (قتل) آنرا مگر به حق و نمیکنند زنا و هرکه بکند از آنچه ذکر شد ببیند جزای گناه را . دو چند کرده شود او را عذاب در روز قیامت و جاوید ماند در آن ذلیل ، مگر آنکه توبه کرد و ایمان آورد و عمل نیکو کرد ، پس ایشان را تبدیل میکند به جای بدی های ایشان نیکي ها و الله آمرزنده و مهر بان است و هر که توبه کند و

کار نیک کند هر آئینه وی رجوع میکند به سوی الله به رجوع کردن (پسندیده) و آنهایکه حاضر نمیشوند به کار باطل (و شهادت دروغ نمیدهند) و چون بگذرند بر چیز یهوده ، با متانت و بزرگواری از آن بگذرند و آنهایکه چون پند داده شوند به آیات پروردگار ایشان نمی افتند بر آنها به گونه کران و کوران و آنهایکه میگویند ای پروردگار ما بیخش ما را از زنان ما و از فرزندان ما خنکی چشم و بگردان ما را برای پرهیزگاران پیشوا ، آن گروه پاداش داده شود ایشان را بالا خانه به سبب صبری که کردند و ملاقات کرده شود ایشان را در آنجا به دعا و سلام همیشه باشند در آن ، نیکو جای استقرار است و نیک جای اقامت “

مثالهایی از سنت نبوی | در تفصیلات اخلاق :

الف : در نهی از غضب :

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْصِنِي قَالَ لَا تَغْضَبْ فَرَدَّدَ مَرَارًا قَالَ لَا تَغْضَبْ » (صحیح البخاری ، کتاب الأدب)

” از ابو هریره | روایت است که مردی به رسول الله | گفت : مرا وصیت کن ! رسول الله | فرمود : غضب مشو. آنمرد چند مرتبه سخنش را تکرار کرد و رسول الله | در هر مرتبه برایش گفت : غضب مشو ! “

ب : در مورد حیاء احادیث زیادی وارد شده است ، از جمله :

« الْحَيَاءُ لَا يَأْتِي إِلَّا بِخَيْرٍ » (صحیح مسلم ، کتاب الإیمان عن عمران بن حصین |)

” حیاء جز خیر چیز دیگری را در پی ندارد “

« الْحَيَاءُ خَيْرٌ كُلُّهُ » (صحیح مسلم ، کتاب الإیمان عن عمران بن حصین |)

” حیاء سراسر خیر است “

« عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ | إِنَّ لِكُلِّ دِينٍ خُلُقًا وَإِنَّ خُلُقَ الْإِسْلَامِ الْحَيَاءُ » (سنن ابن ماجه ، کتاب الزهد)

” از ابن عباس | روایت است که رسول الله | فرمود : هر دینی اخلاق برازنده و خاصی دارد و اخلاق برازنده اسلام حیاء است “

« عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلَامِ النَّبِيِّ الْأَوَّلَى إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَأَفْعَلْ مَا شِئْتَ » (سنن ابی داود ، کتاب الأدب)

” از ابی مسعود | روایت است که رسول الله | فرمودند : از جمله سخنانی که مردم از سخنان نبوت نخست دریافتند اینست که ؛ چون حیاء نداشتی پس هر چه میخواهی بکن “

ج : در مورد تعاون باهمی میفرماید :

« وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ » (سنن الترمذی ، کتاب الحدود عن ابی هریره)

” و الله در معاونت بنده خود است تا زمانیکه بنده در معاونت و کمک با برادر خود باشد “

د : در حقوق مسلمانان بر یکدیگر و نهی از بعضی صفات اخلاقی میفرماید :

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَنَاجَشُوا وَلَا تَبَاغَضُوا وَلَا تَدَابَرُوا وَلَا يَبِعْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَحْذِلُهُ وَلَا يَقْتَرُهُ التَّقْوَى هَاهُنَا وَيُشِيرُ إِلَى صَدْرِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بِحَسْبِ امْرِئٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَمَالُهُ وَعَرَضُهُ » (صحيح مسلم ، كتاب البر و الصلة)

” از ابو هريره | روايت است كه رسول الله | فرمودند : با هم حسد مكنيد ، در خريد و فروش يكديگر را فريب ندهيد ، با هم بغض و كينه نداشته باشيد و يكي بر بيع ديگري بيع نكنيد و همه بنده هاي الله و باهم برادر باشيد . مسلمان برادر مسلمان است ، بر او ظلم نميكنند ، او را در برابر دشمن و حوادث تنها نميگذارد ، او را تحقير نميكنند ، تقوا درينجاست و به سوي سينه خويش سه مرتبه اشاره كرد . باز گفت : براي انسان همينقدر از بدى كافى است كه برادر خود را تحقير كند . همه چيز مسلمان بر مسلمان ديگر حرام است ، خون او مال او و آبروى او “

هـ : از اخلاق منافقين نهى نموده و ميفرمايد :

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا أُؤْتِيَ خَانَ » (متفق عليه)

” از ابو هريره | رواست است كه رسول الله | فرمود : نشانه بارز منافق سه چيز است ، چون سخن گويد دروغ ميگويد ، چون وعده كند خلاف وعده مينمايد و چون به او امانتى سپرده شود در آن خيانت ميكند “

« عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ إِذَا أُؤْتِيَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ » (صحيح البخاري ، كتاب الإيمان)

” از عبدالله بن عمرو | روايت است كه رسول الله | فرمود : چهار خصلت است كه اگر در كسى باشد او منافق خالص است و اگر يكي از آنها در كسى باشد ، خصلتى از نفاق در او ميباشد تا زمانكه آنها ترك كند ، چون به او امانتى سپرده شود خيانت ميكند و چون سخن گويد دروغ ميگويد و چون عهد و پيمانى كند غدر و خيانت ميكند و چون مخاصمه و دعوا كند دشنام ميدهد “

و : در مورد حلم و تانى در امور خطاب به نماينده قبيله عبدالقيس فرمود :

« عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ | قَالَ لِأَشَجِّ عَبْدِ الْقَيْسِ إِنَّ فِيكَ خَصْلَتَيْنِ يُجْبُهُمَا اللَّهُ الْحِلْمُ وَالْأَنَاءُ »

(سنن الترمذي ، كتاب البر و الصلة)

” از ابن عباس | روايت است كه رسول الله | به اشج رئيس هيت قبيله عبدالقيس گفت : در وجود تو دو خصلتى است كه الله آنها دوست دارد ، بردبارى و تانى و عدم عجله در امور “

ز : در مورد رفق و نرمى ميفرمايد :

« إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ » (صحیح البخاری، کتاب استنباط المرتدین عن عایشة رضي الله عنها)

” یقیناً الله رفیق است و رفق و نرمی را در تمام امور دوست دارد “

ح : در مورد اخلاص و ریا و خود نمایی میخوانیم که :

« عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ الرَّجُلُ يُقَاتِلُ حِمْيَةَ وَيُقَاتِلُ شَجَاعَةَ وَيُقَاتِلُ رِيَاءً فَأَيُّ ذَلِكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ مَنْ قَاتَلَ لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » (صحیح البخاری کتاب التوحید)

” از ابو موسی اشعری [روایت است که مردی نزد رسول الله [آمده و عرض کرد که ، مردی بخاطر حمیت و قوم خود میجنگد و یا بخاطر اظهار شجاعت میجنگد و یا بخاطر ریا و خود نمایی میجنگد ، پس کدامیک در راه الله [میباشد ؟

رسول الله [فرمود : هر کسیکه مقاتله میکند تا کلمه الله (دین الله) بلند باشد ، پس همان شخص جهادش در راه الله است “

« إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ إِلَى امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ » (صحیح البخاری ، کتاب بدء الوحي ، عن عمر [)

” جز این نیست که مدار اعمال بر نیتهاست و برای هر شخصی همانست که نیت کرده است . پس کسیکه هجرتش بسوی دنیا باشد که به آن برسد و یا بخاطر زنی باشد که با او نکاح کند ، پس هجرتش بسوی همانست که بخاطر آن هجرت کرده است “

ط : در نهی از جدال و مناقشه های بیمورد میفرماید :

« عَنْ أَبِي أُمَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَهُوَ مُبْطِلٌ بَيْنِي لَهُ بَيْتٌ فِي رِضَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ تَرَكَهُ وَهُوَ مُحِقٌّ بَيْنِي لَهُ فِي وَسْطِهَا،» (الترغيب والترهيب ، كلكل) ”

” از ابو امامه [روایت است که رسول الله [فرمودند : کسیکه مرأ را ترک کند در حالیکه در سخن خود بر باطل باشد خانه در کناره جنت برایش ساخته میشود و کسیکه آنرا ترک کند در حالیکه در سخن خود بر حق باشد در وسط جنت برایش خانه بناء میشود “

« عَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا ضَلَّ قَوْمٌ بَعْدَ هُدًى كَانُوا عَلَيْهِ إِلَّا أَوْتُوا الْجَدَلَ »

(سنن ابن ماجه ، المقدمة)

” از ابو امامه [روایت است که رسول الله [فرمودند : هیچ قومی گمراه نشده اند بعد از هدایتی که بر آن استوار بودند مگر اینکه به جدل و مناظره پرداخته اند “

ی : در نهی از بد زبانی و زشتگویی میفرماید :

« عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ | لَيْسَ الْمُؤْمِنُ بِالطَّعَّانِ وَلَا اللَّعَّانِ وَلَا الْفَاحِشِ وَلَا الْبُذِيءِ »

(سنن الترمذی ، کتاب البر و الصلة)

” از عبدالله بن مسعود [روایت است که رسول الله [فرمودند : مؤمن طعنه گوی ، لعنت گوی

، فحش گوی و بد زبان نمیشد

ک : در ذم خود پسندی و بخل میفرماید :

«وَعَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ: شَحٌّ مُطَاعٌ، وَهَوًى مُتَّبَعٌ، وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِرَأْيِهِ» (رواه البزار)

”از انس [روایت است که رسول الله | فرمودند : سه چیز از مهلکات است ، بخلی که از آن اطاعت شود ، خواهشاتی که از آن پیروی گردد و مغرور شدن انسان به رأی و نظر خودش “

ل : در باب ترک سخن در امور غیر مربوطه میفرماید :

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ | مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ» (سنن ابن ماجه كتاب الفتن)

”از ابو هريره [روایت است که رسول الله | فرمودند : از نیکویی اسلام هر شخصی اینست که امور غیر مربوطه (بیفایده و بی معنا) را ترک نماید“

م : در ترک پرگویی میفرماید :

«طُولِي لِمَنْ أَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ وَأَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ» (جامع المراسيل ، عن علي |)

”خوشبختی و سعادت نصیب کسی است که اضافه مال خود را در راه الله انفاق کند و سخنان اضافی خود را بند سازد“

ن : سنجیدن یک کلمه به میزان اسلام قبل از بر زبان آوردن آن :

«إِنْ أَخَذَكُمْ لَيْتَكُمْ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ مَا يَظُنُّ أَنْ تَبْلُغَ مَا بَلَغَتْ فَيَكْتُبُ اللَّهُ لَهُ بِهَا رِضْوَانَهُ إِلَى يَوْمٍ يَلْقَاهُ وَإِنْ أَخَذَكُمْ لَيْتَكُمْ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ مَا يَظُنُّ أَنْ تَبْلُغَ مَا بَلَغَتْ فَيَكْتُبُ اللَّهُ عَلَيْهِ بِهَا سَخَطَهُ إِلَى يَوْمٍ يَلْقَاهُ» (سنن الترمذي ، كتاب الزهد عن بلال بن الحارث)

”یقیناً یکی از شما سخنی از رضای الله را بر زبان می آورد و گمان نمیکند که بخاطر آن به مقامی برسد که اکنون رسیده است ، پس الله | بوسیله همان یک کلمه رضایت خود را برایش مینویسد تا روزیکه با الله ملاقی میشود و یکی از شما سخنی را میگوید که موجب خشم الله است و گمان نمیکند که بخاطر همین یک کلمه تا این حد سقوط کند ، ولی بخاطر همین یک کلمه خشم الله بالایش لازم میگردد تا روزیکه با الله ملاقی شود“

س : در مورد امانت داری و وفاء به عهد :

«عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ مَا خَطَبَنَا نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا قَالَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ» (مسند احمد)

”انس بن مالک [میگوید : پیامبر | هیچگاهی بر ما خطبه ایراد نمیکرد مگر اینکه میگفت :

ایمان ندارد کسیکه امانتداری ندارد و دین ندارد کسیکه عهد و پیمان ندارد“

و در جواب مرد اعرابی که از وقت برپاشدن قیامت سؤال کرد ، فرمود :

«فَإِذَا ضُيِّعَتِ الْأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ قَالَ كَيْفَ إِصْاعَتُهَا قَالَ إِذَا وُسِّدَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ»

(صحیح البخاری ، کتاب العلم)

” زمانیکه امانت ضایع گردید منتظر قیامت باش ! آن مرد گفت : ضایع شدن آن چگونه است؟ فرمودند : چون کار به غیر اهل آن سپرده شود پس منتظر قیامت باش “

ع : در التزام به صدق و اجتناب از کذب فرموده است :

« عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَصْدُقُ وَيَتَحَرَّى الصِّدْقَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدِّيقًا وَإِيَّاكُمْ وَالْكَذِبُ فَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَكْذِبُ وَيَتَحَرَّى الْكَذِبَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا »

(صحیح مسلم کتاب البر و الصلة)

” از عبدالله بن مسعود [روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند : صداقت و راستی را بر خود لازم گیرید ، زیرا صداقت انسان را بسوی نیکی هدایت میکند و هدایت انسان را بسوی جنت میرسد . و مردی همیشه در جستجوی صدق میباشد تا آنکه نزد الله راستگو نوشته میشود و از دروغ اجتناب کنید زیرا دروغ انسانرا بسوی بدکاری میرسد و بدکاری انسان را به دوزخ میکشاند و شخصی که همیشه در پی دروغ میباشد تا آنکه نزد الله دروغگو نوشته میشود “

ف : در باب جدیت و قوت میفرماید :

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ وَفِي كُلِّ خَيْرٍ آخِرُصَ عَلَى مَا يَنْفَعُكَ وَاسْتَعْنِ بِاللَّهِ وَلَا تَعْزِزْ وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلَا تَقُلْ لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَانَ كَذَا وَكَذَا وَلَكِنْ قُلْ قَدَرُ اللَّهِ وَمَا شَاءَ فَعَلَ فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ » (صحیح مسلم کتاب القدر)

” از ابو هریره [روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند : مؤمن قوی نزد الله بهتر و محبوبتر از مؤمن ضعیف است و در هر دو آنها (قوی و ضعیف) خیر است . بر آنچه به تو نفع میرساند کوشا باش و از الله مدد بخواه و احساس ضعف و ناتوانی مکن ، و اگر مصیبتی بتو رسید آنگاه مگو که اگر چنین میکردم چنان میشد ، بلکه بگو تقدیر الله چنین بود و آنچه را میخواست انجام داد زیرا گفتن ” اگر “ راه عمل شیطان را باز میکند “

ف : در پیروی از خیر و عدم متابعت از بدیها میفرماید :

« عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا تَكُونُوا إِمْعَةً تَقُولُونَ إِنْ أَحْسَنَ النَّاسُ أَحْسَنًا وَإِنْ ظَلَمُوا ظَلَمْنَا وَلَكِنْ وَطِنُوا أَنْفُسَكُمْ إِنْ أَحْسَنَ النَّاسُ أَنْ تُحْسِنُوا وَإِنْ أَسَاءُوا فَلَا تَظْلَمُوا » (سنن الترمذی ، کتاب البر و الصلة)

” از حذیفه [روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند : هیچیک از شما دنباله رو مردم نباشید که بگویند اگر مردم نیکی کردند ما هم نیکی میکنیم و اگر ظلم و بدی کردند ما هم ظلم و بدی میکنیم ، بلکه نفس خود را مستحکم و ثابت سازید که اگر مردم نیکی کردند شما هم نیکی کنید و اگر بدی کردند شما ظلم و بدی نکنید “

ش : در مورد هوشیاری ، قاطعیت و بیداری می فرماید :

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرِ وَاحِدٍ مَرَّتَيْنِ »
(صحیح البخاری ، کتاب الأدب)

” از ابو هریره [روایت است که پیامبر | فرمودند: مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمیشود“

ض : از قبول ذلت نهی نموده و میفرماید :

« عَنْ خُذَيْفَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ قَالُوا وَكَيْفَ يُذِلُّ نَفْسَهُ قَالَ يَعْرِضُ مِنَ الْبَلَاءِ لِمَا لَا يُطِيقُ » (سنن الترمذی کتاب الفتن)

” از حدیفه [روایت است که برای مؤمن سزاوار و پسندیده نیست که نفس خود را ذلیل

سازد . گفتند چگونه آنرا ذلیل میسازد ؟ فرمودند : خود را در معرض ابتلائی قرار میدهد که توان برداشت آنرا ندارد “

ط : در عطوفت ، دوستی و مهربانی بین مسلمانان میفرماید :

« عَنْ الثَّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى » (صحیح مسلم ، کتاب البر و الصلة)

” از نعمان بن بشیر [روایت است که رسول الله | فرمودند : مثال مؤمنین در دوستی ، مهربانی

و عطوفت شان بر یکدیگر مانند یک جسد واحد است که چون عضوی از آن بیمار شود ، سایر اعضا با تب کردن و بیدار خوابی با او همکاری همدستی میکنند “

دوم – شمول دائرة اخلاق :

ککک- از خصایص نظام اخلاق اسلامی شمولیت آن میباشد ، به این معنی که دایره اخلاق اسلامی دامنه وسیع داشته و تمام اعمال انسان را شامل میشود . چه این اعمال در خصوص نفس خود انسان باشد و یا با دیگران تعلق داشته باشد ، در رابطه با فرد باشد و یا جامعه و دولت ، هیچ امری از دایره اخلاق بیرون نمیباشد .

لزوم مراعات ارزشهای اخلاقی درین نظام به گونه است که در هیچ یک از شرایع آسمانی دیگر و قوانین وضعی مثل و مانندی ندارد .

درینجا برسیل مثال لزوم مراعات ارزشهای اخلاقی را ازطرف دولت اسلامی در روابطش با سایر دولتها بیان میکنیم تا اندازه تمسک اسلام به ارزشهای اخلاقی برای ما روشن گردد . این روابط را به این دلیل بعنوان مثال برگزیدیم که در عصر حاضر این نظریه شایع میباشد که مراعات اخلاق و ارزشهای آن اساس روابط بین کشورها را تشکیل نمیدهد ، بلکه منافع مادی است که این روابط را رقم میزند و واقعیتهای موجود در جهان نیز این شایعه را تصدیق میکند تا اندازه که بعضی ازین نظریه پردازان گفته است که ” در روابط بین دولتها جایی برای ارزشهای اخلاقی وجود ندارد “

لذا فریبکاری، گمراه سازی، غدر و دروغ از جمله مهارت‌های سیاسی بحساب می‌آید!! ولی اسلام این دیدگاه بیمارگونه و غیر انسانی را مردود شمرده و آنچه را در روابط بین افراد قبیح میدانند در روابط بین کشورها نیز قبیح میدانند و آنچه را در روابط بین افراد مطلوب و مقبول میدانند در روابط بین دولتها نیز مطلوب و پسندیده میخوانند.

در شریعت اسلامی تصریح شده است که بر دولت اسلام واجب است تا ارزشهای اخلاقی را در روابط و برخوردهای خود جداً مراعات نماید. این تصریحات در قرآن مجید، در سنت نبوی و در اقوال فقهاء به کثرت موجود است.

اول: الله | میفرماید:

﴿وَمَا تَخَافُ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةٍ فَانْدِرْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِبِينَ﴾

(الأنفال/ك)

”اگر بررسی از گروهی (که با آنها پیمان داری) خیانت را پس باز گردان بسوی ایشان عهد ایشان را بنوعی که همه برابر شوند (در علم به نقض عهد) بیشک الله خائنان را دوست نمیدارد“

یعنی زمانیکه خیانت کسانی که با شما عهد بسته اند، ظاهر گردیده و با دلایل قاطعی ثابت شد، آنها را به نقض عهد و پایان یافتن تعهد و پیمان آگاه سازید تا آنها نیز مانند شما آگاهی کامل داشته باشند. زیرا الله | خیانت را دوست ندارد اگر چه با کفری صورت گیرد که آغازگر پیمان شکنی میباشد.

دوم: از شروط صلح حدیبیه بین رسول الله | و مشرکین قریش این بود که: ”اگر از جمله قریش کسی مسلمان شده و نزد پیامبر | بیاید، او را در مدینه جای نداده و دوباره به قریش برمیگرداند“

بعد از اتمام پیمان صلح، ابوجندل که مسلمان شده بود در حالیکه دستهایش به زنجیرها بسته بود نزد مسلمانان آمد و با داد و فریاد از مسلمانان میخواست که او را پناه داده و در برابر قریش از او حمایت کنند. اما رسول الله | فرمود: ”ما با قریش پیمان صلح بسته و شرایط آنها را پذیرفتیم و آنها شرایط ما را قبول کردند، اکنون با آنها پیمان شکنی نمیکنم“ و ابوجندل را دوباره به ایشان باز گردانید.

سوم: فقهای اسلامی میگویند: اگر مسلمانی با اخذ امان از کفار داخل دار حرب میشود، در آنجا خیانت کردن به آنها برایش جایز نیست زیرا این عمل غدر بحساب می‌آید و غدر کردن در دین اسلام به هیچ صورت جایز نیست (المغنی از ابن قدامة ك/ك)

چهارم: فقهای حنبلی مینویسند:

”اگر کفار اسیر مسلمانی را رها کرده و او را سوگند دهند که فدیۀ خود را برای شان بفرستد ، بر وی لازم است که به وعده خود وفاء کند زیرا الله (میفرماید : (و أوفوا بعهده الله إذا عاهدتم) و رسول الله (میفرماید : ” در دین ما غدر و خیانت گنجایشی ندارد “ (المغنی ۱/۲۷۷) پنجم : اگر در دار حرب از شخص مسلمانی که به غرض تجارت به آنجا رفته است مالیات هنگفتی بگیرند به اندازه که تمام اموال و دارایی اش صرف مالیات گمرکی شود ، و یا در برابر مال اندک تکس و مالیات خیلی زیاد بگیرند ، در دار اسلام با تاجر آنها نباید معامله بالمثل صورت گیرد . فقهاء علت این مسئله را چنین بیان میکنند که عمل اهل دار حرب ، غدر و ظلم است و ما نباید ظلم آنها را با ظلم مقابله کنیم . زیرا ما از آلوده شدن به چنین اخلاق نهی شده ایم . اگر چه آنها به اینگونه اخلاق عادت داشته باشند .^۱

سوم- لزوم آن در وسایل و اهداف :

کک- سومین ویژگی نظام اخلاقی اسلام اینست که التزام و مراعات ارزشهای اخلاقی را در اهداف و وسایل به صورت یکسان واجب میداند . بنابراین ، رسیدن به اهداف شرافتمند با وسایل خسیس و ناپاک به هیچصورت مجاز نمیشود . پس در مفاهیم اخلاق اسلامی این مبدأ خبیث که ” اهداف توجیه کننده و برائت دهنده وسایل است “ هیچ جایی ندارد . بلکه این سخن ، اصلی است که از دیار کفر بسوی ما سرازیر شده است . ضرورت مشروع بودن وسایل و مراعات ارزشهای اخلاقی در آن ، در آیات ذیل تذکر رفته است :

﴿وَإِنْ أَسْتَضْرُّوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (الأَنْفَال/۲۵)

” اگر (مسلمانان مظلوم) از شما کمک طلب کنند در کار دین پس بر شما لازم است یاری کردن آنها مگر بر قومی که میان شما و آنها عهدهی باشد ، والله به آنچه میکنید بیناست “ این آیت کریمه بر مسلمانان واجب میگرداند که به نصرت برادران مظلوم دینی خود بشتابند و حق اخوت دینی را اداء نمایند . اما اگر نصرت و تعاون با آنها مستلزم عهد شکنی با کفار ظالم میگردد ، در آنصورت نصرت و معاونت آنها جایز نیست ، زیرا خیانت و عهد شکنی با دیگران وسیله آن قرار میگیرد و اسلام خیانت و خائنین را منفور و مردود میداند .

چهارم - پیوند اخلاق با ایمان:

کک- اخلاق از دیدگاه اسلام پیوند محکم و ناگسستنی با ایمان و تقوا دارد . الله (درین مورد میفرماید :

﴿ فَاتَّبِعُوا إِلَهُكُمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴾ (التوبه/کا)

” پس تمام کنید پیمانشان را تا مدت مقرر شان بیشک الله دوست دارد پرهیزگاران را “
پس وفاء بعهد از عناصر اساسی تقوا و محبت با الله | میباشد و مبادرت ورزیدن به کار هایی که الله (آنرا دوست دارد از لوازم و مقتضیات ایمان است .

و در حدیث شریف میخوانیم که :

« لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ » (مسند احمد عن انس |)

” ایمان ندارد آنکه امانت را مراعات نمیکند و دین ندارد آنکه عهد و پیمان ندارد “

پس ایمان باید ایجاد گر اخلاق حسنه و در رأس آن امانت داری و حفظ عهد و پیمان باشد .
و کسیکه در امانت خیانت کرد و تعهد خود را شکست ، این امر نشاندهنده کمبود ایمان مطلوب و کوتاهی در تقوای او میباشد .

در حدیث دیگری میخوانیم :

« أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ وَاللَّهُ لَا يُؤْمِنُ قَالُوا وَمَا ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْجَارُ لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بِوَاقِعِهِ » (مسند احمد عن أبي هريرة |)

” رسول الله | فرمودند : سوگند به الله که ایمان ندارد ، سوگند به الله که ایمان ندارد ، سوگند به الله که ایمان ندارد ! گفتند ؛ این چه کسی است یا رسول الله ؟ فرمود : همسایه که همسایه هایش از شر و بدیهای او در امان نباشد “

این حدیث به صراحت نشان میدهد که اخلاق بد منافی و متناقض با ایمان است و ایمان صحیح با اخلاق ناپسند هرگز یکجا نمیشود .

پنجم - جزاء :

کک- خصوصیت دیگر نظام اخلاقی اسلام اینست که ارزشهای اخلاقی بدون پاداش و جزاء بوده نمیتواند . زیرا ارزشهای اخلاقی در اسلام به صورت اوامر و نواهی صادر شده است و طبعاً عصیان و سرکشی از اوامر شرعی و ارتکاب نواهی آن مستوجب جزاء و سزاء میباشد .

جزای کسیکه موازین و حدود شرعی اخلاق را زیر پا میکند . گاهی در دنیا داده میشود . چنانچه قاضی میتواند که شاهد دروغگو ، شخص خاین ، انسان بدزبان و امثال آنها را با جزا های تعزیری مورد تنبیه و تعزیر قرار دهد . و حائث شدن در قسم یعنی وفاء نکردن به تعهدی که با قسم توثیق گردیده است ، سبب کفاره قسم میگردد و چنانکه فقهاء میگویند در پرداخت کفاره یکنوع عقوبت دنیایی نیز شامل میباشد . و حتی جزای دنیایی گاهی هم به شکل هلاکت دستجمعی

امتهایی میگردد که اخلاق ناپسند در بین آنها شایع گردیده است .
 « إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَقِيمُونَ الْحَدَّ عَلَى الْوَضِيعِ وَيَتْرَكُونَ الشَّرِيفَ »

(صحیح البخاری ، کتاب الحدود)

” جز این نیست که امتهای قبل از شما به این سبب هلاک شدند که حدود را بر افراد ناتوان تطبیق میکردند و توانمندان و صاحبان قدرت را ترک میکردند “
 اکثراً رذایلی چون همه گیر شدن بزدلی و جبن در بین امت ، آزاد گذاشتن ستمکاران تا حقوق مردم را بیازی بگیرند ، ترس از آنها و برگزیدن حیات خست بار و مملوء از ذلت و اهانت ، همه اینها اخلاق نکوهیده و پستی اند که سبب هلاکت امت اسلامی و نزول مصایب و بدبختی های بزرگی بر آنها گردیده و گنهکار و بیگناه را در بر گرفته است .

﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾

(الأنفال ۸۲)

” برسید از فتنه که نرسد خاص به کسانی که ستم کرده اند از شما ، و بدانید که هر آئینه الله سخت عقوبت کننده است “

آیا کسب فضایل اخلاقی و تقویم اخلاق امر ممکن است ؟

لک- اکنون که جایگاه اخلاق در اسلام را شناختیم و عمق تأثیر آنرا بر اعمال و ثواب و عقابی را که بدنبال دارد ، بیان کردیم ، این سؤال مطرح میگردد که : آیا میتوان صفات نیک اخلاقی را کسب و از بدیهای آن خود را برهانیم ؟

و یا اینکه صفات اخلاقی بد یا خوب از صفات لازمی انسان بوده و همراه با او خلق شده و مطابق آن شکل گرفته است و هر نوع تغیر و تبدیل در آن ناممکن میباشد ؟ چنانچه صفات جسمی مانند بلندی و کوتاهی قد ، رنگ جلد و غیره را نمیتوان تغیر داد ؟

جواب این سؤال تا جاییکه برای ما معلوم است ، در نکات ذیل خلاصه میشود :

اول : تعدیل و تقویم اخلاق بصورت کل ، امر ممکن است . به تعبیر دیگر ، کسب نمودن فضایل اخلاقی و دور کردن رذایل اخلاقی نیز امر ممکن میباشد . به این دلیل که شریعت اسلامی به آراسته شدن به اخلاق حسنه امر و از ملوث شدن با اخلاق رذیله نهی کرده است و اگر این دو کار از حیطة توان بشر بیرون میبود ، شریعت اسلامی هیچگاهی به آن امر نمیکرد . زیرا امر نمودن به اموری که در توان انسان نباشد کاملاً بیهوده و عبث میباشد . و در فقه اسلامی قواعدی داریم که این امر را به صورت واضح تذکر داده است . مثلاً در قواعد فقهی میخوانیم که :

” لا تکلیف إلا بمقدور “ (مکلفیت راجع به انسان نمیشود مگر آنچه از قدرت او میباشد)

” لا تکلیف بمستحیل “ (مکلف ساختن به امر ناممکن در شریعت نیست)

پس هر شخصی توان و استعداد آراسته شدن به اخلاق حمیده و پاک شدن از اضداد آنرا دارد و برعکس میتواند که اخلاق رذیله را کسب و از فضایل اخلاقی عاری گردد.

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿۱﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿۲﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا ﴿۳﴾ وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا ﴿۴﴾﴾ (الشمس ۱-۴)

”و به نفس و آنکه درست اندام ساخت او را ، پس فهماند او را بدکاری و پرهیزگاریش را ، هر آئینه رستگار شد کسیکه پاک ساخت نفس را و هر آئینه ناکام شد کسیکه آنرا در خاک آمیخت (باگناه آلوده ساخت)“

اما باید یاد داشته باشیم که استعداد و توانایی های انسانها در کسب صفات اخلاقی اعم از خوب و بد و تعدیل آنها با هم متفاوت اند . چنانچه که اهلیت ، قدرت و استعداد هر فردی در کسب علوم مختلفه و ادراک حقایق ژرف با هم متفاوت بوده و هرکسی مطابق توانایی عقلی و ذکاوت خود چیزهایی را درک مینماید .

دوم : بعضی اشخاص در جبلت و فطرت خود با صفات خاصی خلق شده اند ، به شکلی که این صفت خاص در تمام سلوک و عملکردهای او نسبت به سایر جوانب شخصیتش تبارز بیشتری دارد . بهترین دلیل این سخن حدیثی است که ابو داود روایت کرده است . رسول الله | رئیس هیئت قبیله عبدالقیس (عائذ بن منذر ، معروف به اشج) را مخاطب قرار داده و گفت :

« إِنَّ فِيكَ خَلْتَيْنِ يُحِبُّهُمَا اللَّهُ: الْحِلْمُ وَالْأَنَاةُ ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا أَتَخَلَّقُ بَيْنَهُمَا أَمِ اللَّهُ جَبَلَنِي عَلَيْهِمَا ، قَالَ: بَلِ اللَّهُ جَبَلَكَ عَلَيْهِمَا ، قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَبَلَنِي عَلَى خَلْتَيْنِ يُحِبُّهُمَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ » (سنن البيهقي)

” در وجود تو دو صفتی است که الله آندو را دوست دارد ، بردباری و تأنی در امور است . اشج گفت : من این دو صفت را در اخلاق خود نشان میدهم یا الله آنرا در فطرتم خلق کرده است ؟ فرمود : الله ترا برآندو صفت خلق کرده است . اشج گفت : حمد و ثنا الله راست که مرا به بر دو صفتی خلق کرده است که الله و رسولش آنرا دوست دارند “

واضح است که مردم در صفات جبلی و آفرینشی متفاوت میباشند چنانچه به صورت فطری در موارد دیگری مانند قوت ادراک ، ذکاوت و عقلیت با هم تفاوت دارند . حاصل سخن این میشود که کسیکه یک نوع معینی از صفات اخلاقی را به صورت آفرینشی در شخصیت خود دارد ، استحکام بیشتر آن صفت و استمرار بر آن برایش سهل میباشد زیرا فطرت و خلقت او بهترین معاون درین راستا برایش میباشد

تقویم اخلاق و کسب فضایل اخلاقی از کدام راهها ممکن است ؟

لکه- تقویم و بدست آوردن فضایل اخلاقی به یکی از اشکال ذیل ممکن است .

اول : کاستن از تأثیرات آن و عدم اجرای خواسته ها و مقتضیات آن . این شیوه را میتوان در برابر آن عده صفاتی بکار برد که از جمله غرایز و در شخصیت همه انسانها وجود دارد . مثلاً غضب که از جمله آنها میباشد ، در حدیثی که امام بخاری از ابو هریره [روایت کرده است میخوانیم که :

« أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْصِنِي قَالَ لَا تَغْضَبَ فَرَدَّدَ مِرَارًا قَالَ لَا تَغْضَبَ »

(صحیح البخاری ، باب الحذر من الغضب عن ابی هریره [

” مردی به رسول الله [گفت : مرا وصیتی کن ! رسول الله [برایش گفت : غضب مشو ! آنمرد سوالش را چند بار تکرار کرد و رسول الله [هر بار برایش میگفت : غضب مشو “
علماء در شرح حدیث فوق گفته اند :

نهی از غضب در حقیقت نهی از اجرای مقتضیات آن است ، یعنی بر ما لازم است که آثار غضب را زایل نموده و از اقدام به آنچه امر میکند ، خود داری کنیم . نه اینکه اصل غضب را از خود دور سازیم . زیرا غضب یک غریزه بوده و بخشی از طبیعت و شخصیت هر انسان است و ریشه کن کردن آن به هیچ صورتی ممکن نیست .

پس امر مطلوب ، تقویم و به اعتدال در آوردن غریزه غضب است و چنانچه گفتیم نابود کردن آن به صورت کامل کار ناممکن میباشد . ولی این امر ممکن است که غضب را تحت سیطره قرار داده و از اجرای مقتضیات آن اجتناب کرد و به تعبیر دیگر خشم را فروبرده و خواسته های آنرا نادیده گرفت .

در قرآن کریم میخوانیم که :

﴿ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ﴾ (آل عمران/ ۴۰)

” و فروبرندگان خشم و غضب و عفو کنندگان از مردم “

درین آیت ملاحظه میکنیم که الله [آنها را بخاطر سیطره بر غضب و فروبردن آن مورد ستایش و تمجید قرار داده است نه بخاطر ریشه کن کردن غضب .

در آیت دیگری میخوانیم :

﴿ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ﴾ (الشوری/ ۴۰)

” و چون به غضب آیند ، آنها بخشش میکنند “

درین آیت نیز عده از مؤمنین بخاطر عدم اجرای خواسته های غضب مورد مدح و ستایش قرار گرفته اند .

دوم : با پیراستن ، مهذب ساختن و دور کردن کدورتها و توجیه سالم آنده صفات اخلاقی ای که اصلاً در شریعت اسلام نیکو و پسندیده خوانده شده اند ولی در اثر گذشت زمان و تأثیرات محیطی به انحراف رفته اند .

بر سبیل مثال شخصی صفت شجاعت را در تجاوز بر دیگران ، قتل بیگناهان ، ریاء و خود نمایی و غیره استعمال میکند و یا سبیه سخا را در فخر فروشی ، ریاء و تذلیل دیگران بکار میرد . این سجایای اخلاقی در اصل خود محمود و پسندیده است ، ولی باین علت مذموم خوانده شده اند که از مسیر صحیح و پسندیده شریعت اسلامی انحراف کرده اند . پس تقویم آنها درین است که ؛ اغراض و اهداف پست و خسیس از برابر آنها دور گردیده و در جهت های پسندیده و درست توجیه گردند . یعنی شجاعت را در جهت همکاری با ضعیفاء ، دفاع از مظلوم ، سرکوب نمودن ظالم ، جهاد در راه الله ، نابودی باطل پرستی و کفر و طلب رضای الله | بکار ببرد و از بکار گیری آن بخاطر اهداف ناپسندی چون ریاء و خودنمایی ، کسب جاه و مقام دنیایی و امثال آن اجتناب کند .

به همینگونه ، صفت سخاوت در جهتی توجیه گردد که مورد پسند الله متعال بوده وسیله کسب رضای او تعالی قرار بگیرد . با این هدف مسلمان باید مال خود را در راه های خیر چون اکرام مهمان و همسایه ، سرپرستی یتیم ، معاونت با محتاجان ، دستگیری از بیوه ها و سایر وجوه خیر به مصرف برساند .

شرحی که در فوق ارائه گردید ، در احادیث زیادی انعکاس یافته است . از جمله میتوان احادیث ذیل را تقدیم نماییم :

« عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ | عَنِ الرَّجُلِ يُقَاتِلُ شَجَاعَةً وَيُقَاتِلُ حِمِيَّةً وَيُقَاتِلُ رِيَاءً أَيُّ ذَلِكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ | مَنْ قَاتَلَ لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » (صحیح مسلم ، کتاب الإمامة)

” از ابوموسی اشعری | روایت است که از رسول الله | پرسیده شد که مردی بخاطر اظهار شجاعت میجنگد و یا بخاطر تعصب قومی و خانوادگی میجنگد و مردی بخاطر ریاء و خود نمایی میجنگد ، پس کدامیک از اینها در راه الله است ؟ رسول الله | فرمود : کسیکه بجنگد تا کلمه الله (دین الله) بلند گردد ، فقط همان شخص در راه الله است “

در قرآن کریم میخوانم که :

﴿ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ﴾ (البقره/ ۲۱۴)

” ای اهل ایمان ! صدقه هایتان را با منت گذاری و آزار باطل نسازید ، مانند کسی که مالش را به ریا به مردم انفاق می کند و به الله و روز قیامت ایمان ندارد “
رسول الله | میفرمایند :

« النَّاسَ مَعَادِنَ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَفَهُوا »

(صحیح البخاری ، کتاب المناقب عن أبي هريرة |)

”مردم طبیعتاً و گونه های متفاوتی دارند و بهترین شان در جاهلیت بهترین شان در اسلام است زمانیکه فقاقت حاصل نمایند“

زیرا آنها با استفاده از فقاقتی که حاصل کرده اند ، اخلاق و صفات حمیده را که در نهاد خود دارند به صورت درست استعمال کرده و توجیه درست مینمایند و به این ترتیب بهترین مردم میشوند .

سوم : تبدیل نمودن صفات مذموم اخلاقی به سجایای نیک اخلاقی ، مانند مبدل ساختن دروغگویی به صداقت ، غدر را به وفاء ، ظلم و تجاوز را به عدل و انصاف و غیره .
این تبدیلی امر ممکن بوده و در اکثر حالات میتوان صفات مذموم اخلاقی را دور کرده و در جای آن صفات زیبا و پسندیده اخلاقی را مستقر نمود . این صورت را در وجود کسانی که صادقانه توبه میکنند به وضوح مشاهده کرده میتوانیم .

وسایل تقویم اخلاق :

لکه - وسایل زیادی وجود دارد که انسان میتواند با استفاده از آنها اخلاق خود درست نموده و صفات پسندیده اخلاقی را در آن مستقر و صفات نکوهیده را از آن دور کند . مهمترین این وسایل میتواند امور ذیل باشد :

ک - علم است و مقصد ما از علم ، شناخت فضایل اخلاقی و سجایای نیکویی است که اسلام به آنها امر نموده است و بالمقابل شناخت و درک آن رذایلی است که اسلام از آن نهی نموده است . شناخت و درک فضایل و رذایل اخلاقی برای هر فرد مسلمان خیلی ضروری و بنیادی است . چه ، بدون آن ناممکن است بفهمد که با کدام صفات خود را آراسته نموده و از کدام صفات خود را پاک سازد .

خوشبختانه اسلام تکلیف بحث و تحقیق درین مورد را از دوش مسلمانان برداشته است و هر دو نوع صفات اخلاقی را به تفصیل بیان و معرفی نموده است . و صرف این امر را بدوش مسلمانان گذاشته است که نفس خود را در برابر این صفات به نقد و بررسی بگیرند تا جایگاه خود را درک کرده و به اصلاح کم و کاستیهایی اقدام کنند که در رابطه با این صفات در نفس خود مشاهده میکنند تا بتوانند بعد از مجاهدت و تلاش ، خود را حقیقتاً با اخلاق اسلامی مزین سازند .

ک - البته معرفت و شناخت مجرد انواع صفات اخلاقی درین راستا کافی نمیباشد ، بلکه بر مسلمان واجب است که ضرورت و حاجت خود به اخلاق حسنه را درک کند و بداند که اخلاق حسنه پیوند ناگسستنی با ایمان و تقوا داشته و سبب کسب رضای الله تعالی و داخل شدن به جنت میباشد .

علاوه بر آن لازم است که اضرار بیش از حد اخلاق نکوهیده را بداند ، زیرا سؤاخلاق از جمله علایم نفاق و نشانه های ضعف ایمان و سبب خشم الله (و داخل شدن به جهنم است . اینگونه معرفت است که او را بسوی آراسته شدن به اخلاق حمیده بخاطر کسب رضای الله متعال رهنمون میشود . همچنان او را بخاطر ترس از خشم الله (از اخلاق بد باز میدارد . زیرا آشکار است که انسان بسوی اموری که رغبت دارد میشتابد و از چیزهاییکه میترسد فرار میکند .

ک- البته برای تقویم اخلاق اینهم کفایت نمیکند که اخلاق نکوهیده و نتایج آنرا بشناسد ، بلکه لازم است تا این معرفت و شناخت برای همیشه در ذهنش حاضر باشد تا مبدا فراموشش شود . زیرا چنانچه گفته اند ” فراموشی آفت علم است “ و همین فراموشی است که منتج به اهمال و بی توجهی در ارزشهای اخلاقی گردیده و اثر آنرا در نفس و سلوک انسان ضعیف میگرداند . در چنین حالتی است که افعال ناشایسته از انسان صادر میگردد . با درنظر داشت همین نکته است که قرآن کریم معانی و ارزشهای اخلاقی را باربار تکرار کرده و به شیوه های مختلفی آنرا بیان میکند . و تأکید میکند که عملی که از آدم علیه السلام صادر گردید ، به سبب نسیان بود .

﴿ وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَلَمْ يُجِدْ لَهُ عَزْمًا ﴾ (طه/ ۱۷۲)

” یقیناً ما تأکید کرده بودیم به آدم پیش ازین ، پس فراموش نمود و نیافتیم در او قصدی “

و زمانیکه سیدنا عمر (از شنیدن سخن مردی که گفت : ای امیر المؤمنین تو بحق و عدل فیصله نمی نمایی ، به خشم آمد ، یکی از حاضرین گفت : ای امیر المؤمنین الله (میفرماید :

﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴾ (الأعراف/ ۱۷۰)

” عفو و گذشت را پیشه کن ، و به کار پسندیده فرمان ده ، و از نادانان روی بگردان “

و این شخص از جمله جاهلان است . عمر (گفت : راست گفتی و آثار غضب از وی دور گردید .

پس تذکر و یاد دهانی همیشگی ارزشهای اخلاقی و یاد آوری اساس و بنیاد این ارزشها که ایمان به الله میباشد و یادداشت این امر که التزام به ارزشهای اخلاقی از ثمرات و آثار ایمان است ، عملکرد مسلمان را همیشه در حدود اخلاق اسلامی نگه میدارد .

ک- وسیله مؤثر دیگری درین راستا اینست که در جهت تقویت و ترکیز معانی و مفاهیم اعتقادی در نفس اهتمام و توجه کامل صورت گیرد که در رأس آنها ایمان به الله (و ایمان به آخرت و ایمان به رسالت محمد (قرار دارد .

بعد از آن ، احساس غربت و بیگانگی در زندگی دنیا و درک این حقیقت که انسان عنقریب ازین دنیا سفر میکند و از تمام عملکردهای خود مورد محاسبه و مجازات قرار میگیرد و اخلاق از جمله این اعمال است و اینکه الله (وعده راستین ثواب به آراستگان اخلاق اسلامی داده است و

کسانی را که اخلاق اسلامی را دور می اندازند مورد عقاب و سزاء قرار میدهد ، همه اینها در راستای تقویم اخلاق تأثیر بسزایی دارند .

بدون شک بارور شدن عقاید اسلامی در نفس انسان سبب گشایش نفس گردیده و آنرا آماده پذیرش تمام سجایای اخلاقی میگرداند . زیرا چنانچه گفتیم ، اخلاق اسلامی پیوند ناگسستنی با ایمان و ارزشهای تقوا دارد و به هر اندازه که ایمان در قلب انسان قوت یابد و رسوخ پیدا کند، به همان اندازه این رابطه قویتر میگردد و استحکام این رابطه ، اخلاق پاکیزه را در عملکردهای فرد مسلمان ثابت تر و راسختر میسازد . به گونه که هیچگاهی ضعیف و زایل نمیگردد . زیرا چنین انسانی با ذات ” قوی و عزیز“ پیوند یافته و ماده استمرار ، بقاء و صلاح خود را از چشمه فیاضی بدست می آورد که هیچگاهی نمیخشکد . و آن ، ایمان به الله و لوازم این ایمان میباشد .

بنابراین ، مسلمان هیچگاهی تن به ذلت نمیدهد زیرا رابطه او با ذات قوی و عزیزی استحکام یافته است که همه عزت در اختیار اوست . (و الله العزّة جمیعاً) و مؤمنانی که با چنین پروردگاری در رابطه اند حتماً نصیبی ازین عزت میبرند . (و الله العزّة و لرسوله و للمؤمنین) .

مؤمن از هیچ مخلوقی بیم و هراس ندارد ، لذا هیچگاهی در برابر مخلوقی مانند خودش به تملق و کرنش نمیپردازد ، خود را ذلیل نمیسازد و به منافقت روی نمی آورد . زیرا میداند که تمام کارها از جمله ، نفع و ضرر ، مرگ و زندگی ، رزق و روزی همه بدست اوست .

﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾^ع
(یونس/کک)

” اگر برساند الله به تو رنجی را ، پس نیست بردارنده آنرا مگر او ، و اگر خواهد در حق تو نعمتی را ، پس نیست هیچ دفع کننده فضل او را ، می رساند فضل خویش را به هر که بخواهد از بندگان خود و او آمرزنده و مهربان است “

درین احساس سربلندی و عزتمندی مؤمنانه به مقدار ذره هم شائبه از تکبر ، طغیان و جبروت و خود پسندی وجود ندارد ، زیرا عزت مؤمن برخاسته از ایمان به الله | میباشد و شخص مؤمن میداند که کبریا و جبروت تنها و تنها سزاوار الله متعال و واحد است و آنچه غیر اوست ، همه مخلوق ، محتاج و مقهور فرمان اویند ، پس چگونه شخص فقیر و محتاج بر دیگران تکبر کند؟! با چنین درک و احساس است که فرد مسلمان همیشه متواضع و بردبار میباشد . چه ، بعد از آنکه پروردگارش را شناخت ، قدر و منزلت نفس خود را نیز میشناسد و کسیکه خود را شناخت به هیچصورت تکبر نمیورزد .

چنین مؤمنی در حالیکه احساس عزت و سربلندی مینماید ، سخت متواضع و حلیم است . صبر جمیل و اعتماد کامل نیز توشه راهش میباشد و از چنان امیدی برخوردار است که یأس و ناامیدی در آن خلل وارد کرده نمیتواند و اطمینان و سکونی در خود احساس میکند که هیچگونه

اضطراب و تشویشی با آن خلط نمیشود ، زیرا ایمان است که اینهمه فضایل خجسته را در وجود وی به ثمر رسانده است .

﴿ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴾

(الرعد/ک)

” آنهایکه ایمان آوردند و آرام میابد دل‌های شان ب یاد الله ، آگاه باشید که خاص با یاد الله دل‌ها آرام می یابد“

او میداند که آنچه الله مقدر کرده است ، حتماً واقع میشود پس هیچ جایی برای اضطراب و تشویش وجود ندارد .

﴿ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴾

(التوبه/کک)

” بگو هرگز بما نخواهد رسید مگر آنچه را که الله برای ما مقرر کرده است ، او یار و یاور ماست ، و فقط بر الله باید توکل کنند مؤمنان“

او یقین دارد که کسیکه بر الله متعال توکل کند ، او برایش کافی و بسنده است .

شجاعت ، جرأت و پایداری برحق از اخلاق راسخ در شخصیت مسلمان است و مادامیکه قلبش با نور ایمان معمور باشد این ارزشهای با رونق بیشتری در عملکردهایش تبارز میکند . زیرا ایمان به او تعلیم میدهد که زندگی دنیا ارزش این را ندارد که مسلمان بخاطر آن تن به ذلت و اهانت بدهد و ترس و جبن بر او غلبه کرده و در جاییکه اقدام به عملی لازم است ، از ترس مرگ از آن خود داری کند زیرا میداند که اجلها مقرر گردیده است و هر جسم زنده حتماً روزی با مرگ روبرو میگردد .

﴿ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ﴾ (آل عمران/کک)

” هر نفسی چشنده مرگ است“

﴿ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كَتَبَ مُّوَجَّلًا ﴾ (آل عمران/کک)

” و نیست هیچ نفسی را که بمیرد مگر به حکم الله ، نوشته شده یک وقت مقرر“

قناعت ، عفت نفس و احساس استغناء از مخلوقات و آنچه در دسترس آنهاست ، از ثمرات پاکیزه ایمان است ، زیرا انسان مسلمان به این فرموده الهی ایمان دارد که :

﴿ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴾ (آل عمران/کک)

” بگو برتری و فضل به دست الله است ، میدهد آنرا هر کسی را که بخواهد و الله فراخ نعمت و داناست“

و میداند که ارزاق مخلوقات همه بدست الله | است .

﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾ (الرعد/کک)

”الله میگذشاید روزی کسی را که بخواهد و تنگ میکند (از هرکسی را که بخواهد)“

به همینگونه سایر سجایای اخلاقی در نفس او راسخ گردیده تداوم و استمرار مییابد. مادامیکه بر چنان ایمان عمیقی استوار گردد که در تمام زوایای قلبش داخل شده و نفس او رنگ ایمان را بخود گرفته باشد. پس تعمیق ایمان در قلب و تقویت معانی و ارزشهای ایمان و اعتقاد وسیله مهمی در جهت آراسته شدن به اخلاق نیکو و پیراسته شدن از اخلاق رذیله مییابد.

ک- انجام دادن و قیام به اعمال نیک است که سبب تقویم اخلاق میگردد و نفس انسان را آماده میسازد که اخلاق پاکیزه را به آسانی قبول کرده و اخلاق خبیث را از خود طرد کند و علم بدون عمل درین راستا کافی نمیباشد.

الله | میفرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ (الشمس/ل)

”یقیناً کامیاب شد کسیکه نفسش را پاک ساخت“

و چنین فرمود که ”به کامیابی رسید کسیکه شیوه و کیفیت تزکیه نفس را آموخت“. پس باید تزکیه نفس عملاً صورت گیرد و انسان اعمالی را انجام دهد که تزکیه نفس را در پی داشته و وسیله رهایی از امراض و رذایل اخلاقی گردد.

مثلاً مریضی که علاج برایش توصیف گردیده و دوائی مناسب برایش تجویز میگردد. ولی او عملاً از آن استفاده نمیکند، چنین مریضی به هیچصورت از دواء مستفید نمیگردد اگر چه همیشه بسوی آن نگریسته و ترکیب و کیفیت تأثیر آنرا همیشه با خود تکرار کند.

ک- از جمله اعمال نیک و مفید در جهت تقویم اخلاق، ادای انواع عبادت‌های فرضی و نفلی مییابد. زیرا عبادات، نفس را تزکیه نموده و نیل به اخلاق پسندیده و ترک عادات و اخلاق ناپسند را برایش آسان میسازد. بنابراین عبادات بهترین وسیله پاک‌ی، تزکیه، وقایه و قوت اخلاق حسنه مییابد

قرآن کریم در بعضی موارد به این مفهوم اشاره نموده است. چنانچه در مورد نماز میفرماید:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ (العنکبوت/کک)

”یقیناً نماز از بی حیایی‌ها و کارهای زشت منع میکند“

و در مورد زکات میفرماید:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ (التوبه/کک)

”بگیر از اموالشان زکات را تا پاک سازی ایشان را و با برکت کنی ایشانرا به آن صدقه“

یعنی آنها را از بخل و مال پرستی پاک و نفوس شانرا از مکدرات و اخلاق ناپسند تصفیه میکند.

روزه در نفس انسان فضایی مانند صبر، قوت اراده، عزیمت و رهایی از ریاء را رشد میدهد، حج تربیت عملی روح و ریاضت مؤثر نفس و وسیلهٔ فعالی است که انسان را در کسب فضایل اخلاقی و رهایی از صفتهای مذموم کمک میکند. در حج تربیت عملی بر صبر، اخلاص، غلبه بر شهوتها، انفاق مال در امری که مورد پسند الله متعال است، رهایی از تکبر، خودپسندی، غرور و تجاوز از قدر نفس میباشد که تفصیلات آن در کتب فقه مذکور و معروف است.

هكذا، با مداومت بر سایر عبادات نفس انسان تزکیه میگردد و در اثر آن ارزشهای ایمانی و تقوا تقویت و استمرار مییابد که اخلاق نیکو از جمله آنها میباشد. آشکار است که تخم اخلاق پسندیده و نیکو جز در نفسهای پاکیزه و تزکیه شده نمیروید و هیچ چیزی مانند عبادات نفس انسان را تزکیه و آماده پذیرش اخلاق نیک و رهای از اخلاق رذیله نمیسازد.

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ۖ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ۖ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ۚ إِلَّا الْمُسْلِمِينَ ۗ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ۗ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ۚ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ (المعارج/ ۱-۷۷)

”همانا انسان حریص و بیتاب آفریده شده است، چون آسیبی به او رسد، بیتاب است (جزع) و فرح و بیتابی میکند) و هنگامی که خیر و خوشی [و مال و رفاه] به او رسد، بسیار بخیل و بازدارنده است، مگر نماز گزاران، آنان که همواره بر نمازشان مداوم و پایدارند، و آنان که در اموالشان حقی معلوم است برای درخواست کننده [تهیدست] و محروم [از معیشت و ثروت] لمك- انجام دادن اعمال متضاد با اخلاقی که انسان خواستار رهایی از آن است و مقابله کردن با مقتضیات آن نیز درین راستا مؤثر است و میتوان این روش را بنام ”روش ضدیت و مقابله با شیطان“ نامید.

چنانچه میدانیم که شیطان از موجودیت هر نوع اخلاق مکروه در نفس انسان خورسند شده و در جهت بقاء و استمرار آن میکوشد و با ارائه توجیهات و دلایل باطل آنرا در نظر صاحبش مزین میسازد. زمانیکه انسان به عملی اقدام میکند که در ضدیت با خواسته های شیطان و برخلاف اخلاق ناپسند باشد، حتماً سبب غیظ و ناامیدی شیطان میگردد و این حالت سبب میگردد که شیطان در آینده از مزین کردن آن عمل در نظر انسان خود داری نموده و از القای توجیهات باطل دوری کند و چون شیطان از او دور گردید، این امکان برایش میسر میگردد که کیان و اساس آن اخلاق ناپسند را ویران کرده و آنرا کاملاً نابود سازد. درست مانند دوی ضد میکروب که اسباب و عوامل مرض را نابود میسازد. برای اثبات صحت این شیوه میتوان به حدیث ذیل استناد نمود:

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَجُلًا شَكَاَ إِلَى النَّبِيِّ | فَنُصُوَ قَلْبِهِ فَقَالَ امْسَحْ رَأْسَ الْيَتِيمِ وَأَطْعِمِ الْمِسْكِينَ» (مسند احمد)

”از ابو هریره | روایت است که مردی از قسوت و سنگدلی خود به رسول الله | شکایت کرد،

آنحضرت | برایش توصیه کرد که بر سر یتیم با دست ترحم مسح کن و مساکین را طعام بده «
از مثالهایی مقابله با اعمال متضاد و نا امید ساختن شیطان ، علاج حسد است که شخص حسد
کننده به استغفار و دعای خیر به شخص مورد حسد اقدام کند . در اثر این عمل خواهد دید که
اثرات حسد از قلبش زایل میگردد . و علاج تکبر و غرور را میتوان با نشستن با فقراء و مساکین و
تهی دستان ، نشستن در آخر مجلس و اقدام به کارهایی نمود که نزد مردم حقیر بحساب آمده و
شایسته متکبرین نمیشد مانند حمل نمودن پشتاره چوب و غیره .

از اعمالی که میتوان آنرا از همین شیوه نامید ، توصیه است که در حدیث ذیل ذکر شده است.
« عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَنَا إِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ فَإِنْ ذَهَبَ
عَنْهُ الْغَضَبُ وَإِلَّا فَلْيَضْطَجِعْ » (سنن ابی داود ، کتاب الأدب)

” از ابو ذر | روایت است که رسول الله | به ما گفت : چون یکی از شما خشمگین شد و
ایستاده بود باید بنشیند اگر خشم او دور شد خوب و در غیر آن تکیه بزنند“

در حدیث دیگری میخوانیم که :

« إِنَّ الْغَضَبَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ خُلِقَ مِنَ النَّارِ وَإِنَّمَا تُطْفَأُ النَّارُ بِالْمَاءِ فَإِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ »
(سنن ابو داود ، کتاب الأدب عن عطية |)

” غضب از ناحیه وسوسه شیطان است و شیطان از آتش خلق شده است ، و آتش بوسیله آب
خاموش میشود ، پس زمانیکه یکی از شما خشمگین شد باید وضوء کند “

لک - راه دیگر برای کسب اخلاق نیکو ، شیوه تکلف است . به این شرح که ؛ اخلاقی را که
انسان میخواهد خود را به آن آراسته سازد ، با تکلف در پیش میگیرد و نفس خود را وادار به
اجرای آن میگرداند . چنانچه اگر میخواهد که صفت حلم و بردباری را کسب کند ، این عمل را
در ابتداء با تکلف انجام میدهد و تا زمانی به آن ادامه میدهد که نفسش به آن عادات کرده و به
طبیعت و سجیه در نفس او تبدیل گردد .

این شیوه به تکرار و مداومت ضرورت دارد تا تأثیرات آن در اعمال و اخلاق انسان ظاهر
گردد و طبعاً مداومت بر آن صبر و استقامت میخواهد . پس انسانی که میخواهد خود را از نوعی
اخلاق ناپسند نجات دهد ، لازم است که صبر را پیشه خود بسازد ، درست مانند مریضی که
دوای تلخ و بدمزه را میخورد و بر آن صبر میکند . زمانیکه صبر و استقامت ورزید و بر آن اعمال
مداومت کرد ، نفسش منقاد گردیده و با عمل نیک الفت میگیرد ، بعد از آنست که انجام عمل
مذکور برایش لذیذ میگردد . چنانچه کسیکه میخواهد خط خوب و زیبا داشته باشد ، نوشتن خط
و کتابت را باید تا مدتها تکرار و تمرین کند تا خطش زیبا گردد ، بعد از آن است که نوشتن خط
زیبا برایش آسان و خوش آیند میگردد .

ل - آمیزش با مسلمانهاییکه دارای اخلاق نیک و حسنه میباشند ، بدون شک همنشینی با آنها

بهترین وسیله در راستای تزکیه و پاکسازی اخلاق هر انسانی می باشد . زیرا همه میدانیم که همنشینی با انسانهای صالح و دارای اخلاق حسنه و همصحبت شدن با آنها در نفس انسان تأثیر فوق العاده دارد و او را حتماً بسوی اقتباس از فضایل میکشاند . چنانچه از قدیم الایام گفته اند که ” طبع از طبع دیگران رنگ میگیرد“¹

و در حدیثی که امام ترمذی از ابو سعید خدری [روایت کرده است، رسول الله | میفرماید:

« لَا تُصَاحِبْ إِلَّا مُؤْمِنًا وَلَا يَأْكُلْ طَعَامَكَ إِلَّا تَقِيًّا »

” همنشینی و مصاحبت مکن مگر با مؤمن و طعامت را نخورد مگر انسان متقی “

بخاطر اینکه انسان حتماً به همنشین و همصحبت خود در بعضی کارها اقتداء میکند و از صفات او متأثر میگردد . به همین علت سلف صالح ما همیشه از همنشینی و صحبت با اصحاب بدعت و معاصی و انسانهای بد اخلاق منع میکردند .

کک- انتخاب قدوة حسنه وسیله مهم دیگری در جهت تقویم و تزکیه اخلاق می باشد و بهترین نمونه و قدوة برای ما رسول الله | می باشد . چنانچه الله | میفرماید :

﴿ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴾ (الأحزاب/کک)

” هر آینه است در تعلیم رسول الله برای شما الگوی نیکی برای کسیکه همواره امید دارد (ثواب) الله و روز آخرت را و الله را بسیار یاد میکند“

پس اگر مسلمانان امروز از دیدار رسول الله | بی بهره اند و نمیتوانند او را با چشم سر مشاهده کنند ، ولی میتوانند که او را با بصیرت قلبی خود مشاهده کنند و با مطالعه و استحضار سیرت معطر ایشان میتوانند که شمایل و اخلاق ارجمند و کریمانه ایشان را مشاهده کنند . لذا هر شخص مسلمان را تأکید وصیت میکنیم که سیرت رسول الله | را بار بار بخوانند و شخصیت مبارک شان را در ذهن خود مجسم نموده و خود را در مجلس ایشان تصور کنند .

بعد از ایشان ، سیرت اصحاب کرام که مملوء از خیر و خوبی و اعمال با عظمت و اخلاق نیکو و بهترین قدوة و سرمشق برای مسلمان می باشد . بخصوص سیرت خلفای راشدین و ده نفری که مژده بهشت برای شان داه شده است و اصحاب بدر ، اصحاب بیعت رضوان و سایر مهاجرین و انصار بهترین نمونه ها اند .

کک- ترک کردن و فرار از محیط فاسد درست مانند کسیکه از محیط آلوده با امراض فرار میکند و رفتن به سوی محیط و اجتماع سالمی که افراد و گروههای نیک و صالح را در خود جای داده است ، نیز در جهت تقویم اخلاق تأثیر زیادی دارد . زیرا محیط نیک و صالح سبب تقویت

1-شیخ سعدی در همین معنا فرموده است : با بدان کم نشین که بد مانی خو پذیر است نفس انسانی

ارزشهای اخلاقی در انسان گردیده و از ظهور و تبارز اخلاق ناپسند جلوگیری و حفاظت مینماید. هیچ انسانی نباید خود را در معرض سیلاب مفسد جامعه و محیط فاسد قرار دهد به این حجت که دارای اخلاق متین و مستحکم بوده و از تأثیر گذاری گذاری جامعه ترسی ندارد !! این غرور یک توهّم محض و غلط فهمی ای بیش نیست ، درست مانند کسیکه به محیط آلوده به مرض سل داخل میشود و چنین استدلال میکند که جسم قوی و مقاوم داشته و از سرایت مرض در امان میباشد .

در استدلال به صحت این سخن میتوان به حدیثی استناد کرد که چنین وارد شده است :

« عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ رَجُلٌ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ نَفْسًا فَسَأَلَ عَنْ أَعْلَمِ أَهْلِ الْأَرْضِ قَدْ لُغِيَ عَلَيْهِ رَاهِبٌ فَأَتَاهُ فَقَالَ إِنَّهُ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ نَفْسًا فَهَلْ لَهُ مِنْ تَوْبَةٍ فَقَالَ لَا فَقَتَلَهُ فَكَمَّلَ بِهِ مِائَةً ثُمَّ سَأَلَ عَنْ أَعْلَمِ أَهْلِ الْأَرْضِ قَدْ لُغِيَ عَلَيْهِ رَجُلٌ عَالِمٌ فَقَالَ إِنَّهُ قَتَلَ مِائَةً نَفْسٍ فَهَلْ لَهُ مِنْ تَوْبَةٍ فَقَالَ نَعَمْ وَمَنْ يَحُولُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ التَّوْبَةِ انْطَلِقْ إِلَى أَرْضٍ كَذَا وَكَذَا فَإِنَّ بِهَا أَنْاسًا يَعْبُدُونَ اللَّهَ فَأَعْبُدْ اللَّهَ مَعَهُمْ وَلَا تَرْجِعْ إِلَى أَرْضِكَ فَإِنَّهَا أَرْضُ سَوْءٍ... الخ » (صحيح مسلم ، كتاب التوبة)

” از ابو سعید خدری | روایت است که رسول الله | فرمودند : در بین امتهاییکه قبل از شما بودند ، مردی بود که نود و نه نفر را به قتل رسانده بود . پس در مورد داناترین اهل زمان از مردم سؤال کرد . مردم او را بسوی راهبی رهنمایی کردند . او نزد راهب آمده و عرض کرد که او نود و نه نفر را به قتل رسانده است ، آیا راهی بسوی توبه برایش باز است ؟ راهب گفت : نه ! آنمرد راهب را به قتل رساند و با قتل او صد نفر را پوره نمود . بعد از آن باز از داناترین انسان آن زمان سؤال کرد . او را بسوی مرد دانشمندی رهنمایی کردند . او نزد آن عالم رفته و گفت که صد نفر را به قتل رسانده است ، آیا راهی بسوی توبه برایش باز است ؟

راهب گفت : بلی ، چه کسی بین تو و توبه ات حایل واقع میشود ؟ ولی به فلان سرزمین برو زیرا در آنجا مردمی اند که به عبادت الله مصروف اند و تو نیز با آنها به عبادت الله مصروف شو ، و بسوی سرزمین خود برنگرد زیرا اینجا سرزمین بدی است ...“

این حدیث به صراحت بیان میکند که بیرون شدن از محیط و جامعه آلوده به فساد و رفتن به سوی جامعه و محیط سالم و پاک و یکجا شدن با جماعتی مؤمن و عابد امر ضروری است . زیرا زندگی کردن با آنها بهترین زمینه ساز کسب استقامت و دوری از بدیها میباشد .

محیط فاسد همانست که انسان را در معرض معصیت و سوء اخلاق قرار میدهد و محیط سالم و صالح همان جوامعی اند که انسان را در طاعت از الله متعال و نیل به تقوا و اخلاق حسنه کمک میکند .

ک- میل و رغبت داشتن به همه صفات نیکو، به این اعتبار که اینها گوهراهای گرانبهای انسانی بوده وصیانت و حفاظت آنها بر هر انسانی واجب بوده و در هیچ شرایطی تفریط و سهل

انگاری نسبت به آنها مجاز نمیباشد . و حقیر نشمردن تمام صفتهای قبیح اگر چه خیلی بسیط و کوچک بنظر برسد . زیرا انسان مؤمن هیچ یک از صفات پسندیده را حقیر و ناچیز نمیداند و نسبت به هیچ یک از صفات نکوهیده و زشت بی تفاوت بوده نمیتواند .

چه بسیار واقع شده است که یک صفت نیکو انسان را به درجات بلند میرساند و صفت قبیحی او را به آتش جهنم داخل میگرداند . الله | پیامبر گرامی اش اسماعیل علیه السلام را به صفت صداقت در وعده مورد ستایش قرار داده و میفرماید :

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾ (مریم/۱۱۱)
 ” و در این کتاب ، [سرگذشت] اسماعیل را یاد کن ، که او وفا کننده به عهد و فرستاده شده پیامبر بود . “

« عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ ثَمَرَةٍ »
 (صحیح البخاری ، کتاب الزکاة)

” از عدی بن حاتم [روایت است که گفت : از رسول الله | شنیدم که فرمودند : از آتش جهنم خود را وقایه و حفاظت کنید اگر چه با صدقه کردن نیم خرما هم باشد “
 همچنان مداومت و همیشگی بر یک صفت سبب رسوخ آن در نفس انسان میگردد و اگر صفت خیر بود ، برایش خیر و خوبی می آورد و اگر صفت بد بود ، بدی و شرارت را تحویلش میدهد .
 در حدیث رسول الله | چنین آمده است :

« عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ | عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَصْدُقُ وَيَتَحَرَّى الصِّدْقَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدْقًا وَإِيَّاكُمْ وَالْكَذِبُ فَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَكْذِبُ وَيَتَحَرَّى الْكَذِبَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَابًا »

(صحیح مسلم ، کتاب البر و الصلة)

” از عبدالله بن مسعود [روایت است که رسول الله | فرمودند : صدق و راستی را بر خود لازم گردانید ، زیرا راستی بسوی نیکی هدایت میکند و نیکی انسان را بسوی جنت میرد و مردی همیشه راست میگوید و در جستجوی راستی میباشد تا آنکه نزد الله (راستگو نوشته میشود . و از دروغ خود داری کنید زیرا دروغ انسان را بسوی بدی ها میکشاند و بدیها انسان را بسوی آتش میرد و مردی همیشه دروغ میگوید و در پی دروغ میباشد تا آنکه نزد الله دروغگو نوشته میشود “
 کک - برمسلمان لازم است که نفس خود را بر قبول نصیحت انسانهای متدین، هوشیار و راستکار عادت دهد. زیرا انسان مؤمن عیوب دیگران را بهتر از خود شخص مشاهده میکند . به همین لحاظ است که صحبت با نیکان، عمل پسندیده و ضروری دانسته میشود . عمر | همیشه میفرمود :

”الله | رحم کند انسانی را که عیوب را بمن نشان میدهد“

یقیناً نصیحت کننده راستین که عیوب انسان را بیان کرده وعادات بد را در عملکردهای انسان نشاندهی مینماید ، مستحق شکران و تقدیر است . چنانچه اگر کسی گزدمی را بتو نشان دهد که بالای جسمت در حرکت است و یا زیر لباس داخل شده است ، از او تشکر کرده و فوراً آنرا از خود دور میکنی ، به همینگونه با کسی که عیوب انسان را نشان میدهد باید برخورد صورت گرفته و بخاطر ازاله آن عیوب اقدام فوری و جدی انجام داد . زیرا اخلاق رذیله بدتر از گزدم ها اند و قلب انسان را نیش زده و زهر کشنده خود را در آنجا میریزند .

این بود بعضی وسایل و ابزار های مهم برای تقویم اخلاق و کسب عادات نیکو ، البته وسایل مهم دیگری نیز وجود دارد و ما درین بحث به همینقدر اکتفاء میکنیم .

بحث دوم :

نظام اجتماعی اسلام

زمینه سخن :

ککک یکی از حقایق ثابتی که علامه ابن خلدون در کتابش "مقدمه" از آن یاد آور شده است ، اینست که تشکیل اجتماع انسانی برای امرار معیشت هر انسانی امر ضروری و لازمی میباشد . این حقیقتی است که عده از آن به این تعبیر یاد آور شده اند که انسان طبیعتاً موجود مدنی و اجتماعی است . معنای سخن اینست که موجودیت جامعه برای استمرار حیات بشری امر ضروری میباشد و واقعیت زندگی نیز بر آن مهر تأیید میگذارد زیرا انسان در جامعه تولد میشود و در همانجا زندگی میکند و در همانجا میمیرد .

131 - از آنجاییکه موجودیت جامعه برای هر انسانی ضروری و حتمی است موجودیت نظام - به هر نحوی که باشد - بالطبع برای تشکیل جامعه ضروری و حتمی میباشد زیرا وجود جامعه بدون قانون و نظام اصلاً متصور نیست و افراد نمیتوانند بدون نظام و با آزادی کامل و مطلق در جامعه زندگی کنند لذا قوانینی باید روابط شان را تنظیم نماید در غیر آن بسوی هلاکت و نابودی رفته و اضطراب همه گیر میشود و جامعه انسانی به مجموعه از حیوانات مبدل میگردد ، چیزیکه در جنگلات مشاهده مینماییم .

پس جامعه به نظامی ضرورت دارد که مرزهای آزادی و مسئولیتهای هر فرد را تعیین نموده قواعد و ضوابط عامه ای را تضمین کند که تمام انسانها در عملکردهای خود به آنها پابند باشند تا بتوانند زندگی باهمی شانرا در سایه امن و استقرار ادامه دهند .

132 - گفتیم ؛ هر جامعه به نظام ضرورت دارد ، اکنون باید بدانیم که هر نظامی از خود اساسات و اصول فکری و اعتقادی ای دارد که مورد پسند و گزینش جامعه بوده و نظامی را که بموجب آن سیر و حرکت خود را تنظیم میکنند ، روی همین اساسات و اصول فکری و اعتقادی ایجاد مینمایند . واضح است که صلاح و فساد این نظام در تبعیت از صلاح و فساد اصول اعتقادی و بنیادهای فکری آن میباشد . زیرا فرع همیشه تابع اصل خود است .

133- صلاح و فساد نظام اجتماعی که از اساسات فکری و اعتقادی آن الهام میگیرد، در شخصیت افراد آن جامعه انعکاس یافته و آنها در تمام بخشهای زندگی خود از آن متأثر میگردند و پیامدهای آنرا متحمل شده یا به سعادت میرسند و یا هم دچار بدبختی و شقاوت میگردند. بنابراین، هر کسیکه خیر خود و جامعه خود را میخواهد باید در جستجوی اساسات و بنیاد های فکری و اعتقادی صالحی باشد که لازم است نظام اجتماعی روی آن استوار گردد و برای استحکام و تعمیق این اساسات در نظام جامعه بکوشد. درینصورت است که راههای خیر و سعادت را در برابر افراد مانند خود میگذشاید و بیشترین قدر ممکن زمینه های زندگی پاکیزه، آرام و پرسکون را برای افراد جامعه مهیا میسازد.

134- واقعیت اینست که دین اسلام تکلیف بحث و پژوهش برای دریافت چنین اساساتی را از ما کفایت کرده است که باید نظام صالح و جامعه پاکیزه روی آن استوار گردد. همچنان مشکل بحث و تحقیق پیرامون طبیعت و چگونگی و خصایص نظام صالح را حل نموده است و با تقدیم این تسهیلات، ساختن جامعه صالح را سهل و آسان گردانیده است. جامعه که سعادت افراد خود را تأمین و تضمین میکند.

پس لازم است بدانیم که تهداب و بنیاد نظام صالح اجتماعی از دیدگاه اسلام کدامها اند و ویژگیهای این نظام چه چیزهایی اند؟
این دو سؤالی است که ضمن دو مطلب ذیل به جواب آن پرداخته و تا اندازه که بحث ما درین مقام اجازه میدهد به بسط و شرح آن میپردازیم.

مطلب اول

اساس نظام اجتماعی اسلام

135- اساس و بنیاد نظام اجتماعی در اسلام را عقیده اسلامی تشکیل میدهد. زیرا هر انسانی مکلف است که این عقیده را داشته باشد تا جایگاه خود را در جریان زندگانی دنیا و رابطه خود با کائنات بداند و هدفی را درک نماید که بخاطر آن خلق شده است. همین عقیده است که افکار، سلوک و سایر تصرفات انسان را توجیه میکند و انسان نمیتواند که در هیچ امری از حدود آن بیرون بماند.

چنانچه گفتیم، انسان موجود اجتماعی است. لذا بدیهی است که عقیده اسلام باید جهت دهنده او در ساختن جامعه اسلامی و نظامی باشد که برای سیر و حرکت جامعه انتخاب میکند.

به تعبیر دیگر، لازم است که عقیده اسلامی اساس ساختار جامعه و نظام آن قرار گیرد تا آنکه افراد جامعه عملکردهای خود را بحیث فرد و عضو جامعه در روشنائی همین عقیده سازمان دهند و جامعه بحیث یک کتله منظم انسانی در روشنائی عقیده افراد خود، به سیر و حرکت خود ادامه دهد. قاعده که برین امر مرتب میگردد اینست که؛ هر فردی که این عقیده را دارا میباشد و خود را تابع آن میداند و به مقتضیات آن التزام دارد، این اهلیت را کسب میکند که خود را منسوب به جامعه اسلام دانسته و عضویت این جامعه مبارک را حاصل کند. و در جهت بقاء و حفاظت آن و تحقق بخشیدن اهداف آن سهم خود را اداء کرده و از مزایای آن مستفید و پیامد های آنرا متحمل گردد. از هر نژادی که باشد و هرگونه رنگ و زبانی که داشته باشد و در هر اقلیم و سرزمینی که زندگی داشته باشد.

حقیقت اینست که اسلام با تقدیم نمودن این اساس برای اقامه جامعه بشری، انقلاب عظیم و بی مانندی را در تاریخ بشری براه انداخت و پدیده را ایجاد کرد که بشریت هیچگونه معرفتی با آن نداشته و حتی در ذهن شان هم خطور نمیکرد.

ما در تاریخ بشری میبینیم که روم، یونان، فارس و عرب قبل از اسلام، جوامع خود را بر اساس نژاد، قبیله، خانواده و اقلیم ها ساخته بودند و نظامهای باطلی را برین اساس غلط ایجاد کرده بودند که ظلم، تجاوز و پایمال شدن کرامت انسانی را به ارمغان آورده بود. ولی زمانیکه اسلام آمد و عقیده را اساس و تهداب ساختار جامعه قرار داد، در حقیقت چرخش خیلی اساسی و مهمی را در حیات بشری ایجاد کرد و کرامت انسانی را تضمین و هر امری را در مکان مناسب آن قرار داد. زیرا برای انسان متمدن شایسته نیست که جامعه خود را برسم جاهلیت قبل از اسلام بر اساس رنگ، نژاد و اقلیم بنیاد نهد. چه، میدانیم که تمام بشریت اصل واحدی دارند و تنوع نژاد و قبایل نمیتواند این حقیقت را پوشاند. این نژاد های مختلف و قبایل در حقیقت مانند شاخه های درختی اند که از یک اصل روییده اند. الله | میفرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ (النساء/ ۶)

”ای مردم! بترسید از پروردگارتان، آنکه آفرید شما را از یک نفس واحد“

«النَّاسُ كُلُّهُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ» (سنن الترمذی، کتاب المناقب، عن ابی هریره (ا))

”مردم همه فرزندان آدم اند و آدم از خاک آفریده شده است“

همچنان قرار دادن اقلیم و سرزمین به حیث تهداب و اساس جامعه بشری بی معنی میباشد زیرا الله | زمین را برای تمام مردم آفریده است. پس زمین خانه و وطن مشترک همه انسانها میباشد.

﴿وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾ (الرحمن/ ۶۶)

”و زمین را گسترده برای مخلوقات“

به همینگونه قبیله ، نژاد ، خانواده و غیره هیچکدام این صلاحیت را ندارند که بنیاد و اساسی برای تشکیل جامعه و ملت قرار گیرند . زیرا با طبیعت و افق ضیقی که دارند نمیتوانند تمام بشریت را در دامن خود جای دهند . از سوی دیگر ، در مقدور هیچ کسی نیست که خود را به قبیله و نژاد دیگری قرار دهد بعد از آنکه الله (او را در قبیله و منطقه دیگری آفریده است .

اما هر کسی میتواند که عقیده اسلامی را پذیرفته و عضو جامعه اسلامی گردد و حتی اگر کسی از قبول عقیده اسلامی ابا می ورزد بازهم جامعه اسلامی او را از خود نمی راند بلکه چنین شخصی میتواند جایگاه مناسبی در جامعه اسلامی داشته باشد ، بشرط اینکه ولاء خود را با جامعه اسلامی اعلان کرده و تابعیت از نظام آنرا از طریق بستن پیمان ذمه اعلان کند . درینصورت افراد غیر مسلمان نیز جایگاه مطمئنی در چنین جامعه فکری داشته و از حقوق عامه و خصوصی و حمایت کامل جانی ، مالی و عرض و آبرو برخوردار میگردند . بنابراین سخن کسانی که میگویند برپایی جامعه بر اساس عقیده اسلامی اقلیت غیر مسلمان را تحت فشار قرار داده و آنها را مجبور به تغیر دین شان میگرداند ، سخن باطل بوده تبلیغات گمراه کنی است که بغرض ایجاد شکوک و شبهات در بین جهال برآه انداخته میشود . در حالیکه قرآن کریم بصراحت اعلان میکند که :

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ (البقره/۲۵۶)

”در دین اکراه و اجباری نیست ، به تحقیق آشکار و جدا شده است راه هدایت از گمراهی “
و فقهاء این قاعده را گذاشته اند که (لهم ما لنا و عليهم ما علينا) (آنها از حقوقی برخوردار اند که ما داریم و بر آنها مسئولیتهایی است که بر ما میباشد) و واقعیتهای تاریخی شاهد اند که غیر مسلمین از عهد رسالت تا امروز در جوامع اسلامی زندگی مصونی داشته اند بدون اینکه اذیتی به ایشان برسد و یا بخاطر دین شان تحت فشار قرار گیرند .

این واقعیتهای نشان میدهد که آنها از آنچنان حمایت و رعایتی در جامعه اسلامی برخوردار بوده اند که نظیر آنرا در هیچ جامعه دیگری در رابطه با اقلیتهای دینی آنجا یافته نمیتوانیم . بعنوان مثال کفایت میکند که درد و رنج مسلمانان اندلس را بعد از آنکه دولت و سلطنت شان در آنجا سقوط کرد یاد آور شویم .

نتایج تأسیس جامعه بر بنیادهای عقیده اسلامی

اول: پیوند ایمانی بین افراد جامعه:

136 - اسلام تمام مؤمنین به عقیده اسلامی را برادر دینی میخواند.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ (الحجرات/ ۱۰)

”جز این نیست که مؤمنان باهم برادرند“

رسول الله | میفرماید:

«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ» (متفق علیه عن عبدالله بن عمر |)

”مسلمان برادر مسلمان است“

رابطه و اخوت ایمانی با عظمت ترین پیوند بین مسلمانان بحساب می آید و موالات و دوستی نیز بر اساس همین پیوند بوجود می آید. شاید مسلمان با برادر مسلمان خود پیوند های دیگری مانند برادری نسبی، وطنی و غیره داشته باشد. البته این روابط نیز در اسلام مردود و ناپسند نمیشد ولی بشرط اینکه امر باطلی در آن راه نداشته و بر رابطه ایمان و مستلزمات آن برتری و ارجحیت داده نشود.

با تأکید باید گفت که رابطه ایمانی بین مسلمین به هیچصورتی به معنای ظلم و فشار آوردن بر غیر مسلمین نمیشد. زیرا چنانچه گفتیم؛ اسلام عضویت غیر مسلمین را در جامعه اسلامی پذیرفته و به حمایت کامل از آنها امر میکند. درینصورت اگر غیر مسلمان اخوت ایمانی و اسلامی را با سایر افراد جامعه بدست آورده نمیتواند، از حمایت جامعه و عدالت اسلامی و خیر جامعه محروم نمیماند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ (المائدة/ ۸۴)

”ای مؤمنان باشید قیام کنندگان برای الله و گواهی دهندگان به انصاف و دشمنی قومی شما را“

وادر نساژد به اینکه عدالت نکنید ، عدل کنید ، عدل نزدیکتر به تقوی است “
 ﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ تُخْرِجُوهُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ
 وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (الممتحنة/ك)

” منع نمیکند الله شما را از آنها بیکه در امر دین با شما جنگ نکرده اند و نکشیده اند شما را از خانه های تان از آن که نیکوئی کنید با ایشان و انصاف کنید در حق ایشان ، بیشک الله دوست میدارد انصاف کنندگان را “

« أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَلَا مَنْ ظَلَمَ مُعَاهِدًا أَوْ انْتَقَصَهُ أَوْ كَلَّفَهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ أَوْ أَخَذَ مِنْهُ شَيْئًا بَغَيْرِ طِيبِ نَفْسٍ فَإِنَّا حَاجِبُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » (سنن ابی داود ، کتاب الفیء و الإمارة)

” رسول الله | فرمودند : آگاه باشید ، کسیکه بر معاهدی ظلم کرد یا از حق او کاست و یا او را مکلف به امر بالاتر از توانش کرد و یا چیزی را بدون رضایتش از وی گرفت ، من در روز قیامت با آن شخص دعوا و مقابله میکنم “

دوم : ازین رفتن تمام تعصبات جاهلی :

مقصد از عصیت ، عبارت از همکاری و پشتیبانی کسی در حق و باطل صرفاً بخاطر اشتراک با آنها در سلسله نسب ، قبیله و خانواده میباشد . در ایام جاهلیت افراد یک قبیله در حق و باطل به نصرت و پشتیبانی از یکدیگر میپرداختند فقط به این لحاظ که آنها منسوب به یک قبیله و نژاد اند . اسلام اینگونه تعصبات جاهلی را مردود اعلان کرده و امر نمود تا آنرا دور بیندازند .

« عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ دَعَا إِلَى عَصِيَّةٍ وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ قَاتَلَ عَلَى عَصِيَّةٍ وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ مَاتَ عَلَى عَصِيَّةٍ » (سنن ابی داود، کتاب الأدب)

” از جبیر بن مطعم | روایت است که رسول الله | فرمودند : از جمله ما نیست کسیکه بسوی تعصب دعوت میکند و از ما نیست کسیکه بخاطر تعصب میجنگد و از ما نیست کسیکه بخاطر تعصب میمیرد “

و در وصف تعصب قومی و نژادی میفرمایند :

« دَعُوهَا فَإِنَّهَا مُنْتَهَى » (متفق علیه عن جابر |)

” تعصب را ترک کنید زیرا که آن خیلی گندیده و بدبو است “

شعار جاهلیت این بود که ” برادرت را اگر ظالم باشد یا مظلوم پشتیبانی و نصرت کن “ یعنی در هردو حالت در کنار او قرار گرفته و از او به دفاع پرداز . اسلام مفهوم این شعار را تبدیل نموده و فرمود : ” اگر برادرت ظالم است او را از ظلم کردن باز دار و اگر مظلوم است از او حمایت کن و در کنار او قرار گرفته و در برابر ظالم قیام کن “

این مردود شمردن تعصبات از سوی اسلام، تنها در حدود تعصبهای ناشی از اشتراک در قبیله و قوم خلاصه نمیشود، بلکه تمام انواع تعصبات را به هر سببی که باشد، دربر میگیرد مادامیکه جوهر عصبيت که عبارت از نصرت و پشتیبانی در امر باطل است در آن موجود باشد.

بنابراین همکاری و نصرت باطل و بیمورد ساکنان سرزمین خاصی یکدیگر را، اهل حرفه و پیشه خاصی، پیروان مذهب خاصی نیز از جمله تعصبات مذموم و مردود بحساب می آید.

درین تردیدی نیست که منزه بودن جامعه اسلامی از تمام انواع تعصبات زمینه های ظلم و تجاوز را از بین برده و مردم را در تعاون و همکاری باهمی در موارد حق و عدل در کنار هم قرار میدهد که این خود سراسر خیر و رحمت برای جامعه است.

سوم: تقوا معیار برتری بین مردم قرار میگیرد:

138 - با زوال تعصبات، آثار و نتایج آن نیز نابود میگردد که از جمله آن فخر کردن به آبا و اجداد و استخوانهای پوسیده پدران میباشد. زیرا منسوب بودن به قبیله و خانواده معینی سبب فخر و بزرگی نیست و نه به فضیلت و بلند مرتبتی آن قبیله میتوان تفخر کرد. چه، هیچ رابطه بین منسوب بودن انسان به قوم معینی و فضیلت او وجود ندارد. بلکه معقول اینست که فضیلت و برتری هرکسی به تناسب فضایل و خوبیهای تعین گردد که در شخصیت خودش جابجا ساخته است و به اندازه اعمال نیکویی مشخص شود که به جامعه تقدیم میکند و تقوا و خشیت از الله است که تمام این فضایل را بارور میسازد. از همینجاست که اسلام عزیز تقوا را اساس برتری و فضیلت بین انسانها تعین کرده است. اما منسوب بودن به قبیله فقط برای شناخت است، مانند منسوب بودن به شهر معینی، حرفه مشخصی، خانواده و تباری و داشتن اسم خاصی که همه برای شناخت مشخص شدن مکلفیتها میباشد.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (الحجرات/ ۱۳)

”ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی تردید گرامی ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست. یقیناً الله دانا و آگاه است.“

و با این میزان دقیق و عادلانه در شناخت و تشخیص جایگاه و برتری بین مردم، افق وسیعی برای تنافس در خیر و رسیدن به منازل بلند معنوی در برابر همگان باز میگردد، بدون اینکه صفتهای مانند فقر، رنگ خاص، مرد بودن، زن بودن، حقیر بودن در نسب، شکل و صورت نازیبا و ناتوانی جسمی در برابر مردم موانعی ایجاد کند. همچنان هیچ انسانی که تقوا را از دست داده باشد، شرف نسب، کثرت مال، نفوذ و قدرت، کثرت اولاد، فصاحت زبان، کثرت پیروان

، صورت زیبا و غیره او را به مقامهای بلند قرار نمیدهد .
 رسول الله | با کلمات موجز و بلیغی این حقیقت را چنین بیان میکنند :
 « وَمَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ » (سنن ابی داود ، کتاب العلم عن ابی هریره |)
 “ کسیکه عملش سبب سستی و عقب مانگی او شده است ، نسبش او را به پیش نمیرد “
 درین حدیث نسب بعنوان نمونه ذکر شده و اشاره به تمام اموری است که هیچ رابطه در
 ارزشمندی شخص و شناخت فضیلت او ندارد .

مطلب دوم

ویژگیهای نظام اجتماعی اسلام

139 - در سطورى که گذشت اساس نظام اجتماعى در اسلام و اموريكه روى اين تهدياب
 بوجود مى آيد ذكر نموديم . درين بحث ويژگيها و نشانه هاى بارز اين نظام را نشاندهى مى
 نماييم .

در واقع خصايص آن نيز برگرفته از همان اساس و استوار بر همان بنيادها ميباشد و شاخه هاى
 زيادى دارد كه از ديد ما ، مهمترين آنها مراعات اصول اخلاقى ، التزام به معانى و مفاهيم عدالت ،
 توجه به خانواده ، تعيين جايگاه زن ، و قرار دادن مسئوليت اصلاح جامعه كه بدوش فرد ميباشد .
 اينك خصوصيتهاى فوق را مختصراً شرح ميكنيم .

اول: رعايت اخلاق :

140 - در درسهاى گذشته گفتيم كه اخلاق جايگاه بلندي در اسلام دارد و اثرات آن در تمام
 بخشهاى نظام اسلامى از جمله نظام اجتماعى آن كاملاً مشهود و ملموس ميباشد .
 برترى و امتيازى كه اين نظام دارد ، اينست كه ميخواهد جامعه منزه و پاى از هر نوع رذائل و
 قبايح ايجاد كند . به همين مقصد زنا را جرم تلقى كرده و جزاى آنرا “جلد” همراه با يكسال تبعيد
 و يا رجم تعيين كرده است . تهمت زدن به ييگناهان (قذف) درين جامعه جرم است و جزاى آن
 “جلد” است تا مبداى زبان مردم به آن سخنان زشتى عادت پيدا كند كه منتج به ملوث شدن جامعه
 و فراهم ساختن زمينه هاى فساد و فحشاء ميشود . به همين علت جزاى آن در حاليكه خيلى
 شديد است ، عادلانه و در توافق با رعايت اصول فاضله اخلاقى نيز ميباشد . زشت گويى و
 دشنام دادن در اسلام حرام است و عقوبتهاى تعزيرى را به دنبال دارد . قمار با تمام انواع آن حرام

بوده و مورد قبول جامعه اسلامی نمیباشد. شهادت دروغ از گناهان کبیره است، تجسس، غیبت و سخن چینی و تمام اقوال و افعالی که سبب ایجاد دشمنیها و کدورتها بین افراد جامعه میگردد، مورد قبول جامعه اسلامی نمیباشد.

معاملات باید بر اساس پاکیزگی، حسن نیت و امانتداری صورت گیرد، لذا هر نوع فریبکاری، خیانت و دروغ در معاملات حرام میباشد. منکرات با تمام انواع آن نباید در جامعه اسلامی وجود داشته باشد زیرا آنها مانند جراثیمی اند که اگر باقی بمانند، بزود ترین فرصت انتشار یافته و همچون وباء سراسر جامعه را فرا میگیرد. لذا اسلام کسانی را که تحت تأثیر وسوسه های شیطانی قرار گرفته و این منکرات را جهرأ مرتکب میشوند شدیداً مورد تهدید و توبیخ قرار داده اعلان و اظهار گناه را گناه دیگری بحساب آورده و چنین اشخاص را اصطلاحاً فاسق مجاهر مینامد.

رسول الله | میفرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ آَنَ لَكُمْ أَنْ تَنْتَهُوا عَنْ خُلُودِ اللَّهِ مَنْ أَصَابَ مِنْ هَذِهِ الْقَادُورَاتِ شَيْئًا فَلَيْسَتْ بِسِرِّ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَنْ يُبْدِي لَنَا صَفْحَتَهُ نُقِمَ عَلَيْهِ كِتَابُ اللَّهِ» (الموطأ عن زيد بن اسلم، مرسلاً)

”ای مردم اکنون وقت آن رسیده است که از تجاوز به حدود الله دستبردار شوید. و کسیکه مرتکب یکی از این اعمال ناشایسته و ناپاک شد، باید به پرده که الله | بر وی افکنده است خود را پوشاند (گناه خود را ظاهر نسازد) زیرا کسیکه گناه پوشیده خود را نزد ما ظاهر ساخت کتاب الله (حدود الله) را بروی جاری میسازیم“

در نظام اجتماعی اسلام یک سلسله وسایل و قایوی وجود دارد که جامعه را از منکرات و بدی ها حفاظت کرده و خالیگاهها و راههای نفوذ شیطان را می بندد. بکار گیری این وسایل امر ضروری بوده و به هیچ صورتی نباید از آنها چشم پوشی و تغافل گردد، از جمله، برای زنان جایز نیست که با غیر محارم خلوت کنند و چون از خانه بیرون میشوند باید لباس مطابق شریعت بتن کنند که تفصیلات آنرا در بحثهای بعدی تقدیم خواهیم کرد.

از مظاهر مراعات ارزشهای اخلاقی در نظام اجتماعی اسلام، دوستی باهمی، تراحم و عطوفت بین افراد جامعه است و اسلام همگان را بسوی التزام به این ارزشها فرا میخواند. رسول الله | حالت مسلمانان در دوستی و تراحم باهمی را چنین بیان نموده اند ::

«تَرَى الْمُؤْمِنِينَ فِي تَرَاحُمِهِمْ وَتَوَادِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى عُضْوًا تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ جَسَدِهِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَى» (صحيح البخاري، كتاب الأدب عن النعمان بن بشير |)

”میینی مؤمنان را در مهربانی با یگدیگر و دوستی و عطوفت با هم مانند جسد واحدی که اگر عضوی از آن مریض شود سایر جسد با وی با بیدار خوابی و تب کردن همراهی میکند“
در حدیث دیگری میخوانیم:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ ارْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكُمُ مَنْ فِي السَّمَاءِ» (سنن الترمذي، كتاب البر و الصلاة)

”از عبدالله بن عمرو | روایت است که رسول الله | فرمودند : بر رحم کنندگان الله رحمان رحم میکند ، شما رحم کنید بر کسانی که در زمین است تا آنکه در آسمان است بر شما رحم کند “ و در جای دیگری میفرمایند :

« مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ » (صحیح البخاری ، کتاب الأدب عن جریر |)

”کسی که بر دیگران رحم نکند بر وی رحم کرده نمیشود“

و عاری بودن قلب انسان از مفاهیمی چون رحمت و عطوفت را نشانه بدبختی و شقاوت میداند .

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ الصَّادِقَ الْمَصْدُوقَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَاحِبَ هَذِهِ الْحُجْرَةِ يَقُولُ لَا تُنْرَغِ الرَّحْمَةُ إِلَّا مِنْ شَقِيٍّ » (سنن ابی داود کتاب الأدب)

”از ابو هریره | روایت است که گفت از ابوالقاسم راستگو و راست گفته شده | صاحب این حجره شنیدم که فرمود : رحمت جز از قلب انسان شقی کشیده نمیشود “

شفقت و دوستی با فرزندان خورد سال را نشانه معمور بودن قلب با ترحم و مهربانی میداند .

« أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَبِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَعِنْدَهُ الْأَقْرَعُ بْنُ حَابِسٍ التَّمِيمِيُّ جَالِسًا فَقَالَ الْأَقْرَعُ إِنَّ لِي عَشْرَةَ مِنْ الْوَلَدِ مَا قَبِلْتُ مِنْهُمْ أَحَدًا فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ » (صحیح البخاری، کتاب الأدب)

”ابو هریره | فرمود : رسول الله | حسن پسر علی را بوسید . اقرع بن حابس تمیمی که در آنجا نشسته بود گفت : من ده پسر دارم ولی تا هنوز هیچ یک از آنها را نبوسیده ام ! رسول الله | بسویش نگاه کرده و فرمود : کسی که رحم نکند رحم کرده نمیشود “

الله | در توصیف اصحاب رسول الله | میفرماید :

﴿ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ﴾ (الفتح/لک)

”محمد ، فرستاده الله است و کسانی که با او هستند بالای کافران سرسخت و در میان خودشان با یکدیگر مهربانند “

پس مهربانی و دوستی بین مسلمانان از صفات اصلی شان میباشد و همین صفت است که جامعه اسلامی را مانند یک خانواده بزرگ میسازد و تردیدی نیست که جامعه که دوستی ، مرحمت و عطوفت بین افراد آن به این حد برسد ، جامعه سعادت مند و خوشبختی خواهد بود .

همراه با ترحم و مهربانی است که تعاون منزله از هر شایسته در کارهای خیر بمیان آمده و دستهای سخاوتمندی بسوی محتاجان دراز میشود . زیرا اسلام بسوی تعاون و سخاوت فرا میخواند .

﴿ وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ﴾ (المائدة/ک)

” و یکدیگر را بر انجام کارهای خیر و پرهیزگاری یاری نمایید ، و یکدیگر را بر گناه و تجاوز یاری ندهید“

تعاونی که در اسلام مطلوب است ، شامل تعاون با خانواده، همسایه، دوستان، رفقای سفر، مسافری بی کس ، یتام ، مساکین و بالاخره تمام مستمندان جامعه میگردد .

﴿ وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَنًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ﴾ (النساء/ک)

” و پرستید الله را و شریک مگردانید با او چیزی را و به پدر و مادر نیکوکاری کنید و به خویشاوندان و به یتیمان و به نیازمندان و به همسایه صاحب قرابت و به همسایه های بیگانه و همنشین نزدیک و مسافر و آنچه مالک شده است دستهای شما یعنی کنیز و غلام تان“
و در سنت نبوی | احادیث یشماری در باب تعاون و همکاری بین مسلمین وجود دارد . از جمله :

« الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يُسْلِمُهُ وَمَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبَاتٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ »

(صحیح البخاری ، کتاب المظالم و الغضب ، عن عبدالله بن عمر |)

” مسلمان برادر مسلمان است ، هیچگاه بر او ظلم نمیکند ، او را به دشمن تسلیم نمیکند و کسیکه در پی برآوردن حاجت برادر خود باشد ، الله حاجتهای او را برآورده میسازد و کسیکه مشکلی را از برادر خود دور سازد ، الله (مشکلی از مشکلات و سختیهای قیامت را از او دور میسازد و کسیکه مسلمانی را بپوشاند الله) او را در روز قیامت میپوشاند“

در مورد همسایه و تعاون با وی چنین وصیت میکند :

« عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا زَالَ يُوصِيَنِي جِبْرِيلُ بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورَّثُهُ » (صحیح البخاری ، کتاب الأدب)

” از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله | فرمودند : جبرئیل علیه السلام آنقدر مرا در مورد همسایه وصیت کرد که گمان کردم او را در میراث شریک میسازد“

این دستگیری و تعاون در همین حد توقف نمیکند بلکه به آفاق وسیعتری گسترش می یابد . زیرا دایره آن تمام اعمال خیر را در بر میگیرد . پس تعاون در ساختن مساجد ، گشودن مکتب و مدرسه ، ساختن شفاخانه ، اعمار پلها ، طبع کتابهای مفید و اسلامی ... تعاون در از بین بردن منکرات ، محو ظلم و فساد ، جلوگیری از تجاوز و زورگویی و مانند اینها تماماً در دایره تعاون مطلوب در اسلام شامل میباشد .

بدون شک همه گیر شدن تعاون و همکاری بین افراد جامعه به انگیزه هایی مانند خودخواهی ، جفاء، کینه، حقدو حسد، قطع صلهٔ رحم و امثال آن پایان میدهد و قلوب انسانها را با محبت ، دوستی و شفقت معمور میسازد که نتیجتاً زندگی در چنین جامعهٔ پاک و منزّه ، گوارا و خوشایند میگردد .

دوم : التزام به عدالت با تمام معنای کلمه :

141 - التزام به ارزشهای عدالت نه تنها یکی از فضایل اخلاقی ارجمند است ، بلکه در بلند ترین قلهٔ فضایل اخلاقی قرار دارد . ما بخاطر اهمیت ، وسعت و مظاهر گوناگون و متعدد آن بحث جداگانهٔ را در شرح و توضیح آن اختصاص داده ایم .

اهمیت و جایگاه عدالت در اسلام ، از کثرت آیات و احادیثی معلوم میشود که در مورد آن در قرآن کریم و سنت نبوی وارد شده است و به اشکال خصوصی و عمومی مردم را بسوی عدل فرا میخواند . .

بعضی از این آیات به صورت عام به عدل امر میکند .

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾ (النحل/کل)

” هر آینه الله امر میکند به انصاف و نیکوکاری و عطا کردن به خویشاوندان و منع میکند از بیحیایی و کار ناپسند و تعدی ، پند میدهد شما را تا باشد که شما پند پذیر شوید “

﴿ يَأْتِيهِمُ الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ ﴾ (النساء/ککک)

” ای مؤمنان باشید قیام کنندگان به عدل “

بعضی از این آیات در موارد خاص و معینی به مراعات عدل و انصاف امر میکند .

در مورد مراعات عدل در سخن میفرماید :

﴿ وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ﴾ (الأنعام/ککک)

” چون سخنی میگوئید عدالت کنید اگرچه بر صاحب قرابت تان باشد “

رعایت عدالت در وقت نوشتن :

﴿ وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ ﴾ (البقره/ککک)

” و باید بنویسد کاتبی بین شما به عدالت “

عدالت در حکم کردن :

﴿ وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ﴾ (النساء/کک)

” و زمانیکه بین مردم حکم میکنید به عدالت حکم کنید “

﴿ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴾

(الحجرات/ل)

”پس اگر برگشتند بسوی حق ، پس صلح کنید بین ایشان به عدل ، و انصاف کنید بیشک الله انصاف کنندگان را دوست دارد“

در رعایت عدل در وزن و پیمانه کردن میفرماید :

﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ﴾ (الأنعام/۷۷)

”و تمام و پوره کنید پیمانه و ترازو را به انصاف“

﴿وَأَقِيمُوا آلُوزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَحْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ (الرحمن/۱)

”و ترازو را به عدالت برپا دارید و از ترازو مکاهید“

محاسبه در روز قیامت بر اساس عدل صورت میگیرد و بر هیچ کسی ظلم صورت نمیگیرد .

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (۷۷)

(یونس/۷۷)

”و برای هر امتی پیامبری است ؛ پس هنگامی که پیامبرشان [در قیامت] به سویشان آید ، در میانشان به عدالت و انصاف داوری شود و مورد ستم قرار نخواهند گرفت“

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلَا تَظْلُمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾ (الأنبياء/۷۷)

”و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می نهیم و به هیچکس هیچ ستمی نمیشود ؛ و اگر [عمل خوب یا بد] هموزن دانه خردلی باشد آن را [برای وزن کردن] می آوریم ، و کافی است که ما حسابگر باشیم“

و چون آیاتی که از ظلم منع میکند ، با این آیات یکجا کنیم ، اهمیت و مقام عدل در اسلام بخوبی برای ما آشکار میگردد و بعد از آنست که بدون مبالغه گفته میتوانیم که ؛ اسلام دین عدالت در هر مورد است .

تأکیدهایی که اسلام در مورد برپایی عدالت و ضرورت التزام به آن و نهی از ظلم و ضرورت اجتناب از آن میکند ، نتایج خیلی مهم و خطیر را به دنبال دارد . زیرا میدانیم در جامعه که در آن عدالت گسترش یافته باشد ، تمام افراد آن احساس امنیت و اطمینان میکنند بخاطر اینکه قانون در کنار صاحب حق می ایستد اگرچه از نظر موقف اجتماعی ضعیف باشد . و بر ضد باطل و مدعیان باطل قرار دارد اگرچه قوی و صاحب مکت و ثروت باشد .

برعکس آن ، اگر ظلم بر جامعه چیره شد و نشانه های عدل و انصاف از بین رفت ، افراد جامعه همیشه در حالت اضطراب و عدم اطمینان بسر میرند و هر لحظه فکر میکنند که حقوق شان ضایع گردیده و مورد ظلم قرار میگیرند . در نتیجه ، اطمینان و استقرار از جامعه رخت میندد و این حالت آغاز ویران شدن جامعه بحساب می آید . رسول الله | در مورد تأثیر کوتاهی در

تطبيق عدالت و چگونگی هلاکت امتهای قبلی میفرمایند :

« أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ وَإِيمَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا »

(صحیح مسلم، کتاب الحدود، عن عائشة رضي الله عنها)

” ای مردم امتهای که قبل از شما بودند به خاطری هلاک شدند که چون شخص اشرافی و صاحب مقام در بین شان دزدی میکرد او را ترک میکردند و اگر شخص ضعیفی در بین شان دزدی میکرد حد را بر او جاری میکردند، سوگند به الله اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند، دستش را قطع میکنم“

رمز هلاکت امتها به سبب ظلم چنین است که ظلم مانند آتشی است که سوزش و فشار آنرا فقط مظلومان احساس میکنند و زمانیکه ظلم در جامعه شایع گردید و ارزشهای عدالت و انصاف پامال گردید، طبقه مظلوم روز تا روز افزایش می یابد و آنها احساس میکنند که درین جامعه از هیچ حمایتی برخوردار نبوده و همیشه حقوق شان مورد دستبرد زورمندان قرار گرفته و پیهم بر آنها تجاوز صورت میگیرد. این احساس در آنها سبب میشود که نسبت به بقای جامعه بی توجه بوده و حتی در جهت نابودی و فتنای آن بکوشند و با هر عامل بیرونی که بخاطر ویرانی چنین جامعه دست دراز کند، همدست شوند. برعکس آن، در جامعه عادل تمام افراد در جهت حفظ و بقای آن میکوشند و در برابر دشمنان و عوامل ویرانگر خارجی از آن دفاع میکنند چون آنها جامعه را مانند خانه و خانواده خود و زندگی و بقای خود را نیز مرهون همین جامعه میدانند. همین دفاع و سعی و تلاش در جهت حمایت از جامعه، بقای آنرا تضمین مینماید. از همینجاست که گفته اند: ” دولت عادل اگرچه کافر هم باشد باقی میماند اما دولت ظالم اگرچه مسلمان هم باشد نابود میشود“

بنابر همین ملحوظات بود که جامعه اسلامی در صدر اسلام التزام کامل به تمام مفاهیم و ارزشهای عدالت داشت. در آن جامعه هیچگونه ظلم، حق تلفی و اجحاف به نظر نمی خورد. در آنجا عدالت قاطعانه حکم فرما بوده قوی و ضعیف در برابر آن مساوی بودند و مادامیکه انسان ضعیف برحق میبود جامعه با تمام قوت خود در حمایت از او قرار داشت و ضعف کسی به هیچ صورت سبب ضایع شدن حق او نمیگردید. زیرا در آن جامعه قانون در کنار او ایستاده بود. در آن جامعه قدرتمندی و زور و زر کسی مدافع عمل و فکر باطل او شده نمیتوانست، زیرا قوت جامعه و قانون برضد او قرار داشت.

ابوبکرؓ در اولین خطابه اش فرمود:

” ای مردم! قوی شما نزد من ضعیف است تا آنکه حق دیگران را از او بستانم و ضعیف تان

نزد قوی است تا آنکه حقش را برایش برسانم “
عدالت در جامعه نخست اسلامی تا سرحد التزام به مساوات در مجلس قضاء و دیدن بسوی
طرفهای دعوا و حتی لهجه و آواز قاضی میرسید. چنانچه عمر [به قاضی خود ابوموسی اشعری
نوشت :

” بین طرفین دعوا در مجلس خود و در اشارات و توجه کردن خود بسوی هردو جانب قضیه
مساوات را مراعات کن “

از آنجاییکه عدالت و التزام به آن از ارکان اساسی نظام اجتماعی در اسلام بشمار میرود ، لذا
هر نوع سفارش ، شفاعت و کوششی که سبب تعطیل عدالت گردیده و آنرا از مجرای اصلی اش
منحرف سازد ، در شریعت اسلامی عمل نامشروع بحساب می آید . چنانچه زمانیکه زنی از بنی
مخزوم سرقت کرد ، قومش از اقامه حد بر او به تشویش گردیده و از اسامه بن زید [در
خواست کردند که که نزد رسول الله [رفته و از وی شفاعت کند . چون زید این کار را کرد ،
رسول الله [خشمگین گردیده و فرمودند :

” آیا در حدی از حدود الله شفاعت میکنی؟! بعد از آن خطبه ایراد کرده و فرمودند : ” چه
شده است اقوامی را که در حدود الله شفاعت میکنند ، امتهای قبلی بخاطری هلاک شدند که ... “
تا آخر حدیثی که قبلاً تقدیم گردید .

سوم : توجه به خانواده :

142 - خانواده در حقیقت بمثابة خشتهایی اند که از مجموعه آنها بنای شامخ جامعه تشکیل
میگردد . درست مانند حجراتی که از مجموعه آنها جسم انسان ساخته میشود . پس اگر خانواده به
صلاح رسیده و تربیت درست داشت ، جامعه خودبخود صالح و نیک میگردد . از همینجاست که
نظام اجتماعی اسلام توجه خیلی جدی به تشکیل و تربیت خانواده نموده است و این توجه را
میتوان در آئینه احکام و دساتیری مشاهده نمود که در شریعت اسلامی وارد گردیده است .
اکثر این احکام در آیات قرآن کریم وارد شده است که مسلمانان همیشه آنرا در نماز های
پنجگانه و خارج از نماز تلاوت میکنند . بر علاوه آن ، احادیث زیادی در موضوع خانواده روایت
شده است . درین بحث نمیخواهیم احکام مربوط به خانواده را با تمام تفصیلاتش ذکر نماییم .
زیرا دامنه این احکام خیلی وسیع بوده و از حوصله بحث کنونی ما بیرون است و درینجا ارائه
تفصیلات آن نیز مطلوب نمیشد . بلکه درین بحث کافی میدانیم که به عناوین این مطالب و
نشانه های تنظیم اسلامی در مورد خانواده اشاره کنیم که از صمیم نظام اجتماعی در اسلام میباشد

الف : ازدواج :

143 - ازدواج یگانه راه طبیعی تشکیل خانواده و بقای جنس بشری میباشد . لذا اسلام نه تنها آنرا جایز گردانیده است بلکه تشویق و ترغیب نموده و آنرا از سنن اسلامی قرار داده است .
رسول الله | میفرماید :

« يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمُ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وَجَاءٌ »

(صحیح البخاری ، کتاب النکاح ، عن عبدالله بن مسعود ()

” ای جوانان کسانی از شما اگر توانایی مالی و زناشوهری را دارد باید ازدواج کند و اگر استطاعت ندارد، باید روزه بگیرد . زیرا روزه گرفتن بهترین وقایه و مانع از لغزشها در گناه میباشد“
مقصد از ازدواج استمرار و بقای نسل انسانی از طریق تشکیل خانواده میباشد . چنانچه پیامبر | میفرماید :

« امْرَأَةٌ وَلَوْ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ امْرَأَةٍ حَسَنَاءَ لَا تَلِدُ ، إِنِّي مُكَاتِّرٌ بِكُمْ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ »

(جامع الأحادیث و المراسیل ج 2 ص 148)

” زنی که طفل دنیا می آورد نزد الله محبوبتر از زن صاحب حسن و جمالی است که ولادت نمیکند . زیرا من به کثرت شما بر امتها در روز قیامت فخر میکنم“

ب : چگونگی اجرای ازدواج :

144 - شریعت اسلام بخاطر تشریف و تکریم پیوند ازدواج اجراءات معینی را مقرر نموده است . در مرحله اول این مقررات ، خطبه (خواستگاری) قرار دارد که از طرف مرد و به شیوه جایز در شریعت اسلامی و معروف نزد هر منطقه صورت میگیرد . هدف از آن ، اینست که مرد و زن یکدیگر را بشناسند و تا اندازه نسبت به یکدیگر معرفت حاصل نمایند تا در روشنائی آن بتوانند که تصمیم انعقاد نکاح و یا انصراف از آنرا اخذ نمایند . به همین سبب است که اسلام جایز دانسته است که شخص خواستگار ، زن مورد نظرش را ببیند . البته خلوت و تنها نشستن با او را به هیچ صورت جایز نمیداند . زیرا زن مورد نظر هنوز نسبت به مرد بیگانه است و خلوت با زن بیگانه به صورت کلی حرام است و خواستگاری در حقیقت وعده ازدواج است نه عقد نکاح و زوجیتی که سبب حلال شدن میگردد .

شریعت اسلامی مرد را تشویق و ترغیب میکند که برای خود همسر نیک و با فضیلت انتخاب نماید . همچنان زن را ترغیب کرده است که مرد صالح و نیک سیرتی را به همسری خود برگزیند . زیرا صالح بودن شخص ، تقوا و اخلاق نیک او در میزان شرع مهمتر و با ارزش تر از کثرت مال مقام و منصب دنیوی میباشد .

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ لِأَرْبَعٍ لِمَالِهَا وَلِحَسَبِهَا وَجَمَالِهَا وَلِدِينِهَا فَافْظَرْ بِذَاتِ الدِّينِ تَرِبَتْ يَدَاكَ » (صحیح البخاری ، کتاب النکاح)

” از ابو هریره | روایت است که رسول الله | فرمودند : زن بخاطر چهار چیز به نکاح گرفته

میشود ، بخاطر مال او ، بخاطر حسب و خاندان او ، بخاطر جمال او و بخاطر دین او ، پس تو همسر صاحب دین را بدست آر ، در غیر آن دستهای خاک آلود میشود “

زن دیندار و متقی تأثیر بزرگی در اصلاح خانواده و تربیت فرزندان و عادت دادن آنها بر مفاهیم اسلامی و اخلاق حسنه دارد . به همین سبب است که دشمنان اسلام به هدف ویرانی جامعه اسلامی حملات خیلی شدیدی را براه انداخته اند تا مفاهیم خیر و صلاح دینی را از نفس زنان مسلمان ریشه کن نمایند .

بعد از آنکه زن و مرد با هم توافق نمودند ، عقد شرعی صورت میگیرد که ایجاب و قبول با رضایت طرفین نکاح و حضور شاهدان عادل از ارکان آن می باشد تا این پیوند مقدس از سایر ارتباطات غیر شرعی تمیز یابد . همچنان مستحب است که مهر مناسبی تعیین گردد و این مهر قیمت و ارزش زوجه نمیشد بلکه تکریمی است که در عقد نکاح تقدیم زن میگردد . درین مورد احادیث زیادی وارد شده است و عدم مبالغه در مهر را امر مستحب میدانند .

« خَيْرُ الصَّدَاقِ أَيْسَرُهُ » (المستدرک للحاکم ، عن عقبه بن عامر)

”بهترین مهر ها کمترین و آسان ترین آن در اداء کردن است“

«عن عائشة قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أَخَفُّ النِّسَاءِ صُدَاقًا أَعْظَمُهُنَّ بَرَكَةً»

(الطبرانی في الأوسط ، و الحديث ضعيف)

”از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله | فرمودند : زنانیکه خفیف ترین مهر را دارند ، بزرگترین زنان در برکت میباشند“

واقعيتها نشان میدهد که مبالغه کردن در مهر و بلند بردن مقدار آن سبب میگرد تا افراد کمتری به ازدواج رغبت نشان دهند که در اثر آن تعداد زیادی بخاطر عدم توانایی پرداخت مهر و مصارف گزاف عروسی از ازدواج محروم میمانند و مجرد بودن بیشتر افراد جامعه سبب مفاسدی میگردد که بر هیچکسی پوشیده نیست .

مراسم اجرای نکاح در شریعت اسلامی خیلی ساده و بسیط بوده و هر کسی میتواند به آسانی با دختر مورد نظرش ازدواج نماید . در مراسم نکاح اجراءات شکلی معین ، خواندن ترتیل های دینی معینی ، زبان و مکان خاصی و سایر مراسم پیچیده شرط نمیشد . بلکه با ایجاب و قبول صورت میگیرد . البته موافقت اولیاء زن نیز در جمله شروط آن داخل میباشد . زیرا عقد نکاح تنها برای زن مهم نیست بلکه برای ولی و خانواده او نیز اهمیت دارد و حتماً از ضررهایی احتمالی که به سبب سوء انتخاب به زن میرسد ، خانواده او نیز متضرر میشوند که در رأس آنها ولی او مانند پدر و برادر قرار دارد . لذا عدالت ایجاب میکند که رأی و نظر ولی دختر نیز در عقد نکاح در نظر گرفته شود . همچنان حضور دو شاهد نیز در اثنای عقد نکاح ضروری میباشد تا عقد نکاح در

بین مردم معروف و شایع گردیده و حقوق زن محفوظ و حیثیت قانونی او بحیث زوجه تثبیت و حقوق و واجبات بر آن مرتب گردد. همچنان شرط دیگر صحت نکاح اینست که زن از جمله محرمات مرد، مانند خاله، خواهر و سایر محرمات نباشد.

ج : حقوق زوجه :

145 - عقد نکاح حقوق معینی را برای زن ثابت میسازد. از جمله آن مهر است که حق خالص زن بوده خانواده او حق هیچگونه تصرف در آنرا ندارند. زن مکلف نیست که از مهر خود جهیزه خود را خریداری کند مگر اینکه خودش بخواهد. زیرا تجهیز خانه که شامل اثاث البیت، فرش و ظرف و سایر ضروریات آن میگردد، از واجبات شوهر است و زوجه هیچگونه مکلفیتی در تهیه آن ندارد.

همچنان عقد نکاح حق نفقه برای زوجه را بر شوهر واجب میگرداند. زیرا زن باید برای تنظیم خانه و تربیت فرزندان فارغ باشد، پس عدالت حکم میکند که شوهر باید ضرورتهای های او را تکافو نماید و ثابت است که در مقابل هر وجبیه یک حق قرار دارد. رسول الله | ضمن خطبه طویلی که در مراسم حج ایراد کردند، فرمودند :

« وَهَنَ عَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَكَسَوْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ » (صحیح مسلم، کتاب الحج، عن جابر |)

” و حق آنها بر شما اینست که نفقه و لباس آنها را به طریقه نیک تهیه کنید “

حق نفقه تازمانی بدوش مرد واجب است که زن مسئولیتهای شرعی خود را در برابر مرد اداء نماید. و اگر از اطاعت او سرباز زده و بدون اذن او از خانه بیرون شد، در آنصورت ناشزه (نافرمان) بحساب آمده و حق نفقه از عهده مرد در مدت زمان نافرمانی زن ساقط میگردد و چون به اطاعت برگردد، حق او نیز بر میگردد.

همچنان زوجه حق دارد که شوهر با او معامله نیک و برخورد خوب داشته باشد.

رسول الله | میفرماید :

« عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي »

(سنن الترمذی، کتاب المناقب)

” از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله | فرمودند : بهترین تان همانست که با

اهل خود بهترین اخلاق را دارد، و من بهترین شما با اهل خود میباشم “

اسلام به مردان توصیه میکند که اگر از همسر خود صفت ناپسندی را دیدند، صبر نموده و از عجله کار نگیرند.

﴿ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَجَعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ۝ ﴾ (النساء/ ۱۹)

” و رفتار و برخورد کنید با زنان به وجه پسندیده، پس اگر پسند شما نیابند شاید پسند نکنید

شما چیزی را و بگرداند الله در آن خیر زیادی را “

د : حقوق شوهر :

146 - همچنانکه زن بر شوهر حقوقی دارد ، شوهر نیز بالای زن حقوقی دارد . زیرا حقوق و مسئولیتها همیشه متقابل میباشد . نخستین حق شوهر اینست که زن از وی در امور معروف و شرعی اطاعت کند . زیرا سرپرستی خانواده بدوش مرد است .

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ (النساء/کک)

” مردان کارگزار و سرپرست زنان است به سبب آنکه برتری داده است الله بعضی شانرا بر بعضی و به سبب آنکه خرج میکنند از مالهای خویش “

سرپرستی و قیمومیت مرد بر زوجه امر کاملاً طبیعی و معقول بوده و خیلی ضروری میباشد . بخاطر اینکه حیات زناشوهری در حقیقت امر یک شرکت خیلی مهمی در زندگی میباشد و هر شرکتی باید یک رئیس داشته باشد . پس چگونه ممکن است که رابطه همسری که مهمترین رابطه انسانی را تشکیل میدهد ، بدون سرپرستی و رئیس باقی بماند ؟ این شرکت مهم و رابطه ارجمند باید سرپرستی قابل اطاعت داشته باشد تا استقرار یافته و به جدایی و فرقت نیانجامد .

با در نظر داشت خصوصیات هر دو جانب ، مرد سزاوار تر به این سرپرستی و قیمومیت میباشد و این امریست که اسلام آنرا مقرر نموده و واقعیت زندگی آنرا تأیید و بشریت عملاً آنرا تطبیق میکنند . اگر چه بعضیها بنابر اهداف خاصی که دارند ، با لجاجت در مورد آن به مجادله و مخالفت میپردازند .

علاوه بر آن درین سرپرستی و قیمومیت مرد هیچگونه تنقیص و تذلیلی متوجه زن نمیشد زیرا هیچ نوع احساس استعلاء ، تسلط جویی ، ظلم و شرپسندی در آن نمیشد . چون شوهر که جز خیر و خوبی همسرش نمیخواهد ، درین ریاست هیچنوع اراده تسلط جویی و تکبر بر همسرش را ندارد ، مزید بر تمام اینها ، رابطه همسری بین آنها بر اساس محبت و رحمت برقرار میباشد ، آن محبتی که الله متعال بین شان ایجاد کرده است .

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (الروم/کک)

” و از نشانه های [قدرت و ربوبیت] او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید و در میان شما دوستی و مهربانی قرار داد ؛ یقیناً در این [کار شگفت انگیز] نشانه هایی است برای مردمی که می اندیشند “

پس قیومیت مرد بر زن بر اساس همان محبت و دوستی ای استوار است که الله متعال در قلب آنها غرس کرده است. بنابراین، تصور اینکه زن احساس دلتنگی نموده و کرامت او مجروح گردد اصلاً وجود ندارد. هر انسانی با کمال خوشی از دوست مخلص و محبوب خود اطاعت میکند و حتی از اینکه بحیث رئیس او در یکی از داور دولتی مقرر گردد، احساس سرور و خوشی میکند. پس زن نسبت به ریاست شوهرش چه احساسی میتواند داشته باشد در حالیکه بین آنها چنان محبت، مهربانی، اخلاص وجود داشته و هر کدام در جهت خیر و صلاح دیگری کوشا میباشند که یقیناً هیچگونه تناسبی بین رابطه این دو با رابطه دو دوست وجود ندارد.

عده افراد مغرض در پی انکار قیومیت شوهر برآمده و زنان را به تمرد از اطاعت شوهر تحریک مینمایند و اطاعت از شوهر را یکنوع عبودیت و بندگی مینامند. زنان باید بدانند که این نوع جهت گیریها در تضاد با نصوص شریعت اسلامی بوده و اصرار ورزیدن به آن انسان را به کفر میکشاند.

این طرز تفکر از یک طرف جهل گوینده را به نمایش میگذارد و از جانب دیگر سوء نیت و بداندیشی او را نسبت به زنان نشان میدهد. آنها میخواهند که با تحریک زنان در برابر شوهرانشان شیرازه خانواده را شکسته و جامعه را با هرج و مرج و بینظمی مواجه سازند. زیرا نتیجه لازمی عدم اطاعت زن از شوهر از بین رفتن خانواده است که بزرگترین فاجعه را برای جامعه بیار می آورد. پس خیلی ضروری است که زنان چهره اصلی این منادیان فساد را شناخته و حقیقت سخنان گمراه کن و زهرآگین آنها را درک نمایند و مانند سایر تبلیغات خصمانه شان این اغواگری را نیز یکی از برنامه های خطرناک شان بدانند.

به همین مناسبت مفید میدانیم که سخن ملکه بریتانیا را برای این انسانهای گمراه نقل نماییم. او زمانیکه ازدواج میکرد، کشیشی که وظیفه اجرای مراسم نکاح را بعهده داشت قبل از اجرای نکاح سؤال کرد که آیا او از شوهرش اطاعت میکند؟ ملکه با تمام صراحت گفت: بلی از شوهرم اطاعت میکنم.

پس برای هر انسان منصفی معلوم میشود که قیومیت شوهر بر همسرش امریست که شریعت اسلامی تعین نموده و عقل سلیم آنرا تأیید و انسانهای سلیم الفطرت در زندگی خود تطبیق مینمایند. بنابراین زن مسلمان که مصلحت خود را بخوبی درک کرده است باید در امور معروف و شرعی از شوهرش اطاعت کند. ولی اگر احیاناً به کار غیر شرعی امر کرد که در آن معصیت الله متعال متصور است نباید از او اطاعت نماید زیرا در معصیت الله (از هیچ کسی اطاعت کرده نمیشود).

حق دیگر شوهر اینست که زن با او در هیچ امری خیانت نکند و همیشه در تعاون و همکاری با شوهرش باشد. زیرا او شریک زندگی شوهرش است. همچنان یابد به تربیت اولادها به صورت احسن قیام بورزد زیرا زن قدرت بیشتری برین کار داشته و نسبت به هر کس دیگری در تربیت

اولاد مؤثر می باشد و حتی میتوان گفت که هیچ کس دیگری نمیتواند جای او را پر نماید . زیرا آن مهربانی و عاطفه که نسبت به اولاد خود دارد از هیچ کس دیگری متصور نمی باشد . چون زن این وظیفه خود را به درستی انجام داده و در تربیت و ایجاد نسل سالم و تربیت شده سهم خود را اداء نماید ، در حقیقت ، کار بهتر از هر عملی را انجام داده است که در بیرون خانه انجام میدهد .

تعدد زوجات :

147 - حق دیگر شوهر اینست که اگر بخواهد میتواند که با بیشتر از یک همسر تا چهار زن ازدواج نماید . این امریست که قرآن کریم تصریح نموده و در سنت نبوی ثابت میباشد و تمام فقههای امت بر آن اتفاق داشته و هیچ مسلمانی مخالف آن نمیشد .

قرآن کریم میفرماید :

﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانْكَحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنً وَثُلَاثَ وَرُبْعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً ﴾ (النساء)

” و اگر ترسیدید که عدل نتوانید در حق دختران یتیم پس نکاح کنید کسی را که خوش تان آید از زنان، دو دو، سه سه و چهار چهار و اگر ترسیدید که عدل کرده نمیتوانید (میان زنان) پس نکاح کنید با یک زن “

مقصد از عدالتی که در آیت ذکر شده است ، مراعات کردن عدالت بین همسران میباشد که در تهیه نفقه و سایر اموری است که در اختیار انسان بوده و عدالت در آن متصور میباشد .

قابل تذکر است که تعدد زوجات در اسلام امر واجبی و حتی مستحب هم نمیشد و فقط مباح است ، و میدانیم که مباح امری را گویند که انجام دادن و ترک کردن آن بطور یکسان جایز میباشد . پس حکم آن مربوط و تابع شرایط شخص و مصلحت او است . یعنی اگر مصلحت خود را در انجام دادن آن دید ، به آن عمل مینماید . در غیر آن به ترک آن اقدام مینماید و در هر دو صورت مورد ملامت و باز پرس واقع نمیکرد و هیچ ضرورتی به مداخله قاضی و یا شخص دیگری در تعیین مصلحت و اندازه ضرورت او نمیشد . زیرا مسئله کاملاً شخصی و مربوط به فرد است و در مسایل شخصی اصل اینست که هر انسان عاقلی در تعیین و تشخیص مصالح خود بیشتر از دیگران صاحب نظر میباشد و در جلب آن بیشتر از دیگران میکوشد ، بخصوص در مسئله ازدواج که پیامدهای مالی و غیر مالی خیلی سنگین و مهمی دارد . درینصورت ، هر انسانی فقط زمانی اقدام به ازدواج دوم و سوم مینماید که مصلحت و ضرورت خود را در آن مشاهده کند .

البته دلایل و انگیزه های موجهی را که مرد را بسوی ازدواج متعدد میکشاند ، نمیتوان منحصر و مشخص نمود، اما برسیل مثال میتوان گفت که عقیم بودن زن و اشتیاق شوهر به داشتن فرزندان ، مریض بودن زوجه و نداشتن صلاحیت برآوردن خواسته های زوجیت، جوانمردی و کرم شخصی

که می‌خواهد با یتیمی، یوه ای و یا زنی ازدواج کند که تمام فرصتهای ازدواج را از دست داده است و سایر انگیزه های سالم و ارجمند دیگری میتواند از دلایل اقدام به تعدد زوجات باشد.

جواز تعدد ازواج بهترین و قاطع ترین علاج یکی از مشکلات خطیر اجتماعی میباشد که در اکثر اوقات بخصوص به دنبال جنگها دامنگیر جوامع بشری میگردد و حتی در اوقات عادی هم این مشکل وجود داشته است و آن عبارت از کثرت تعداد زنها و قلت مردان میباشد. این مشکل جز از طریق جواز تعدد زوجات به صورت شرعی از هیچ طریقه شرافتمند دیگری ممکن نمیشد.

در غیر آن جامعه به حل آن از طریق غیر مشروع اقدام میکند. که بدون شک هر زن عاقل و با شرفی اینرا بهتر میداند که همسر دوم کسی باشد نه رفیق و معشوقه مرد بیگانه و هوسبازی!

بنابراین، اعتراضاتی که از جانب عده افراد مغرض بر مبدأ جواز تعدد همسر صورت میگیرد، سخن بیهوده و استوار بر دلایل غیر معقول و مخالف با شریعت الهی میباشد.

قابل تذکر است که، بعضی فقهاء برین نظرند که زن حق دارد که حین عقد نکاح این شرط را بگذارد که شوهر نباید همسر دومی به نکاح بگیرد. در آنصورت اگر شوهر اراده همسر دومی را میکرد، زن حق دارد که طلاق خود را مطالبه کند. در شرایط کنونی میتوان این نظر اجتهادی را مورد اعتبار قرار داد. زیرا مسلمانان بر شرایط شان پابند میباشند.

و: مسأله طلاق:

148- شوهر حق دارد که همسرش را بخاطر دلایل موجهی طلاق بدهد. اما باید بدانیم که، طلاق در اصل از دیدگاه شریعت اسلامی امر غیر مرغوب و ناپسند میباشد. چنانچه رسول الله | میفرمایند:

« عَنْ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ | قَالَ أَبْغَضُ الْحَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى الطَّلَاقُ » (سنن ابی داود، کتاب الطلاق)

” از ابن عمر | روایت است که رسول الله | فرمودند: ناپسند ترین امر حلال نزد الله طلاق است“

بنابراین مرد مسلمان بدون داشتن عذر معقول و دلایل مقنع نباید اقدام به طلاق نماید.

عده از اشخاص جاهل بر جواز طلاق اعتراض نموده و چنانچه اکثراً این لغویات را میشنویم و در کتابها و جراید میخوانیم، خواستار الغای آن میباشند. این سخنان در حقیقت از ذهن کسانی بیرون می آید که یا نسبت به دین و شریعت الهی جاهل اند و یا اصلاً با اسلام دشمنی و عناد دارند. زیرا طلاق یکی از محاسن اسلام و نمایانگر واقعیت بینی شریعت اسلامی می باشد.

طلاق در حقیقت امر، علاجی است که شریعت اسلامی در حالاتی اقدام به آنرا درست میداند که راه های دیگر معالجه مفید واقع نشود. پس هیچ عیبی درین نیست که علاج قاطعی بخاطر حالات اضطراری و غیر پیش بینی شده در دسترس داشته باشیم.

خلاصه سخن در مورد طلاق و حکمتهای آن در اسلام اینست که؛ اسلام در اصل خواستار

ابقاي رابطه زوجيت و دوام آن بر اساس مودت ، محبت و دوستي ميباشد تا اهداف و مقاصد تعين شده آن برآورده گردد . در همين راستا است كه چنانچهديديم ، اسلام اجراءات نكاح را خيلي آسان نموده و خواستگاري قبل از نكاح را مشروع گردانيده است تا هردو طرف باخاطر آرام در باره آن فكر كنند و بخاطر تضمين بقاء و دوام اين رابطه مقدس ، مجاز دانسته است كه مرد ، زن مورد نظرش را ببيند . همچنان شوهر را ترغيب نموده است كه اگر از جانب همسرش حركت و يا خصلت ناپسندى را مشاهده نمايد از عجله كار نگرفته و صبر كند و بيان نموده است كه شوهر بايد با همسرش با حسن خلق رفتار نمايد .

با وجود تمام اين سخنها ، اسلام از مشاهده واقعيتهافاغل نمانده است . زيرا در بعضى حالات اختلاف بين زن وشوهر بحدى ميرسد كه منجر به طلاق ميگردد .

اسلام بخاطر علاج و بيرون رفت از چنين حالت ناگوار برداشتن قدمهاى ذيل را لازم ميداند :
اول : در قدم اول شوهر را نسبت به آنچه در وجدان خود احساس ميكند ، به شك متهم نموده و برايش گوشزد ميكند كه شايد در فيصله خود بخطا رفته باشد . لذا بايد يكبار ديگر بايد زمينه فكر كردن برايش ميسر گردد .

﴿... وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ (النساء/ 34)

” و برخورد و گذران كنيد با زنان به وجه پسنديده پس اگر ايشان را (به علتى) نمى پسنديد ، شايد شما چيزى را نپسنديد و الله (در آن خير كثيرى بگرداند “

دوم : اگر زن به مخالفت و سركشى خود ادامه ميدهد ، شوهر ميتواند كه او را از طريق وعظ ، نصيحت ، دورى كردن از بستر خواب ، و زدن غير شديد تاديب نمايد .

﴿وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَأَضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا﴾ (النساء/ 34)

” و زنিকে ميترسيد از بدخويى شان پس پند دهيد ايشان را (و اگر سودى نبخشيد) در خوابگاه از آنها دورى كنيد (و اگر بازهم اصلاح نشد) آنها را (بگونه تاديب) بزديد . و اگر از شما اطاعت كنند پس (براى آزار و اذيت آنها) راههاى را جستجو مكنيد ، يقيناً الله (بلند مرتبت و بزرگ است “

سوم : اگر اختلاف بازهم دومدار شد و دامنه بيشترى پيدا كرد ، واجب است كه مسأله به تحكيم ارجاع گردد . به شكلى كه شوهر فردى از اقارب خود و زن كسى از خانواده و اقارب خود را بحيث ميانجى تعين نمايند . اين دو شخص در مشورت با هم اساس و عوامل اختلاف بين زن و شوهر را پيگيرى نموده و در ازاله آن بكوشند . اين روش در دور كردن اختلاف مؤفق تر و مفيدتر از شيوه هاى ديگر ميباشد ، زيرا هردوى آنها ميخواهد كه اختلاف را از بين ببرند و

طبعاً برداشتن اختلاف بیشتر به مصلحت زن می باشد . همچنان آنها بخاطر ارتباط خانوادگی با زن و شوهر اسباب و عوامل اختلاف را بخوبی درک میکنند و شکی نیست که شناخت اسباب حقیقی اختلاف ، علاج آنرا آسانتر میسازد . الله | میفرماید :

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ (النساء/ ۳۵)

”و اگر از خلاف و جدایی بین زوجین بیم داشتید پس داوری از اهل مرد و داوری از اهل زن بفرستید (تا باهم غرض رفع اختلاف مشورت کنند) اگر این دو داور اصلاح بخواهند ، الله (بین زوجین توفیق و موافقت ایجاد میکند . هر آئینه الله دانا و با خبر است “

چهارم : اگر روش تحکیم و میانجیگری نیز مفید واقع نگردید و اختلاف دوام یافت و شوهر تصمیم گرفت که در هر صورتی باید همسرش را طلاق بدهد ، بر او لازم است که شیوه را برگزیند که او را از شر عجله و غضب نگهدارد . لذا اسلام واجب گردانیده است که طلاق را به کیفیت ذیل عملی نماید :

الف : طلاق را در حالتی واقع کند که زن از حیض پاک بوده و شوهر با او درین طهر همبستر نشده باشد .

حکمت درین طریقه اینست که ، اگر شوهر زنش را در حالت طهر طلاق میدهد ، باین معناست که هیچگونه رغبتی نسبت به او در نفس خود نمی بیند و انگیزه و علل خیلی قوی وجود دارد که او را مجبور به طلاق مینماید ، به اندازه که حتی از همبستری با او قبل از طلاق خود داری میکند .

ب : با وجود آن ، شریعت اسلامی اقدام احتیاطی دیگری را نیز لازم گردانیده است ، به این گمان که شاید شوهر خطیر بودن امر را بخوبی درک نکرده و در تصمیمش از عجله کار گرفته است ، لذا واجب گردانیده است که فقط یک طلاق دهد که در اصطلاح شرعی بنام طلاق رجعی یاد میگردد . در طلاق رجعی مرد حق دارد که به همسرش در خلال ایام عدت که حدود سه ماه طول میکشد رجوع کند . او میتواند که درین فرصت با خاطر آرام فکر کند ، شاید درک نماید که در اقدام به طلاق عجله کرده است و شاید این فکر کردن ، او را وادار کند که باقی ماندن رابطه زوجیت را بر قطع آن ترجیح دهد اگر چه دلایل موجهی برای قطع این رابطه داشته باشد ، بازهم بخاطر مصلحت فرزندان خورد سال و یا مصالح دیگری از آن بگذرد . به همین خاطر شریعت اسلامی حق باز گرداندن همسر را درین مدت برایش داده است و شاید این طلاق انذاری برای زن بوده و او را از اعمالی که منجر به طلاق او شده است مانع گردد .

ج : چون ایام عدت به پایان رسید و شوهر به همسرش مراجعت نکرد ، بعد از آن شوهر از دادن طلاق پشیمان شده و خواستار تداوم زندگی زوجیت شد ، درین حالت رضایت زن شرط بوده و این امر با نکاح جدید و مهر جدید صورت میگیرد .

د : چون شوهر طلاق را دوبار با کیفیتی که بیان شد تکرار نمود و برای بار سوم طلاق داد ، درینصورت برگشت آنها به یکدیگر ممکن نیست مگر بعد از طی مراحل و شروط خیلی سنگینی که شریعت تعیین کرده است . یعنی بعد از آنکه عدت زن به پایان رسید و او با مرد دیگری ازدواج حقیقی^۱ نمود و بعد از آن از شوهر دومی با طلاق و یا مرگ شوهر جدا گردید و عدت او ازین جدایی به پایان رسید ، شوهر اولی میتواند با او بعد از رضایت کامل زن و با مهر جدید نکاح نماید .

149 - این اجراءات در شریعت اسلامی بخاطر ممانعت از وقوع عجلانۀ طلاق و جلوگیری از سوء استفاده از آن بدون تأمل و دقت میباشد . پس اگر تمام این اجراءات در دور کردن اسباب طلاق مفید واقع نگردید در آنصورت طلاق یگانه راه حلی است که نزاع را به پایان برده و رابطه را که بجای راحت و استقرار سبب دشمنی و شقاوت شده است ختم می نماید . تا این زمینه را برای هر کدام از زوجین مهیا گرداند که نصیب خود را در ازدواج دیگری بیازمایند .

شاید این سؤال مطرح گردد که چرا این حق برای مرد داده شده است و در اعطای حق طلاق به مردان چه حکمتی نهفته است ؟

در جواب باید گفت که مردان بر عواطف و احساسات خود سیطره و تسلط بیشتری نسبت به زنان دارند . همچنان واقع کردن طلاق بار بزرگ مالی مانند پرداخت مهر مؤجل ، نفقه دوران عدت زن ، نفقه فرزندان و غیره را بدوش مرد میگذارد . این امر سبب میگردد که مرد تأمل بیشتری در دادن طلاق نماید .

با وجود این حق، زن میتواند که در هنگام نکاح حق طلاق را برای خود شرط بگذارد و بموجب آن میتواند که طلاق خود را بگیرد . همچنان در صورتی که از جانب مرد ضرری متوجه زن باشد ، او میتواند که به قاضی مراجعه کرده و از او بخواهد که رابطه زوجیت بین آنها را به پایان برساند . این بود نگرش سریع و موجزی در بیان نظام طلاق که برای هر انسان منصف و حق بین ثابت میگرداند که نظام طلاق در اسلام یک نظام کامل بوده و از محاسن شریعت اسلامی بحساب میرود . این نه منطقی است و نه قرین مصلحت که زوجیتی ادامه یابد که در بقای آن هیچ فائده متصور نبوه بلکه ثابت گردد که بقای آن به ضرر هر دو جانب میباشد . به همین علت میبینیم که دولتهای غربی طلاق را در قوانین مدنی خود مجاز دانسته اند ، در حالیکه کلیسا آنرا جایز نمیداند . حتی ایتالیا که تا سالهای خیلی نزدیک جدایی جسمی را در هنگام لزوم مجاز کرده بود . یعنی زن و مرد رسماً با هم زن و شوهر بودند اما تنها و جدا از یکدیگر زندگی کرده و حق ازدواج دیگری را نداشتند زیرا رابطه زوجیت بین شان از نگاه قانون هنوز باقی میبود . تا اینکه بالاخره با تصویب قانونی طلاق به صورت رسمی جایز قرار دادند .

1 - مراد از ازدواج حقیقی اینست که ؛ نکاح صحیح و شرعی صورت گرفته و حتماً مجامعت صورت گیرد .

شاید بگویند که برای صحت طلاق چرا اجازه قاضی شرط نشده است ؟
جواب اینست که ؛ درین کار هیچ فائده و مصلحتی وجود ندارد . زیرا بعضی اسراری بین زوجین وجود دارد که آشکار کردن آن در برابر قاضی خلاف صواب است . پس بیشتر خیر و مصلحت زن درین است که اسرار آنها پنهان مانده و به رسوایی کشانده نشود . لذا هیچیک از فقهاء اجازه قاضی را در صحت طلاق شرط ندانسته اند که نظر کاملاً صواب میباشد .

ز : حقوق خوردسالان در خانواده :

150 - بدنیا آمدن فرزندان و ایجاد نسل هدف و ثمره نکاح است . آنها نیز حقوقی بر والدین خود دارند . از جمله ، ثابت شدن نسب آنها و حقوقی که بر ثبوت نسب مرتب میگردد ، پرداخت مصارف شان از جانب پدر تا سن بلوغ ، وجوب شیر دادن شان از جانب مادر و غیره میباشد .
﴿ وَالْوَالِدَتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ ﴾
(البقره/ ۲۳۳)

” و مادران شیر دهند فرزندان شانرا دو سال کامل ، این حکم برای کسی است که میخواهد مدت رضاعت را کامل نماید “
و اگر بین زن و شوهر جدایی صورت میگیرد ، حق حضانت و حفاظت طفل خورد سال به مادر داده میشود و زمانیکه از حضانت مادر مستغنی شد ، به پدر تسلیم داده میشود تا تربیت و تعلیم شانرا به پایه اكمال برساند . سن حضانت برای پسران هفت سال و برای دختران تا نه سال تعیین شده است .

ح : حقوق والدین بر فرزندان :

151 - والدین سبب بوجود آمدن فرزندان بوده و در تربیت آنها مشکلات زیادی را متقبل میشوند، پس حسن وفاء داری و مروت حکم میکند که فرزندان باید حقوق والدین خو را اداء نمایند و هیچگونه کوتاهی در اجرای خواسته های آنها نمایند. به همین علت است که الله | وصیت خیلی عظیمی نسبت به آنها نموده و حقوق آنها را در کنار توحید خود قرار میدهد و میفرماید :
﴿ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۝ وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ۝ ﴾ (الإسراء/ ۲۳-۲۴)
کک

” و حکم کرده است پروردگار تو که عبادت نکنید مگر تنها خودش را و با پدر و مادر نیکوکاری کنید . اگر برسد نزد تو به کلان سالی یکی از ایشان و یا هر دوی شان پس به آنها اف مگو و بر ایشان بانگ مزین و با ایشان سخن نیکو و بزرگووارانه بگو . و پست بگردان برای ایشان بازو های تواضع را از جهت مهربانی و بگو ای پروردگار من بیخشا بر ایشان چنانچه مرا پرورش

کردند در خوردسالی “

ط : همبستگی و تضامن بین افراد خانواده :

152- بین افراد خانواده یک نوع محبت ، دوستی و شفقت فطری وجود دارد . اسلام با وضع قوانین و شرایع به استحکام و تقویت آن پرداخته و تضامن ، تکافل و تعاون بین افراد خانواده را هر چه بیشتر تحقق میبخشد .

شماری ازین احکام و تشریعات در حالیکه لازمی است ، تابع حکم قضایی نیز میگردد و تعداد دیگری اگر چه لازمی است ، اما تابع حکم قضایی شده نمیتواند . از جمله نوع اول ، وجوب نفقه برای مستحقین آن است که بالای افراد توانمند خانواده لازمی میباشد . مثلاً نفقه زن بر شوهرش ، نفقه فرزندان صغیر بر پدر شان ، نفقه پدر نادار بر فرزندان بالغ و توانمند واجب است و به همینگونه نفقات سایر اعضای خانواده که به مرحله وجوب میرسد . تمام این حقوق تابع قدرت قضایی بوده میتواند و در صورت موجودیت شرایط آن حکم قضایی مبنی بر الزام آن صادر گردیده میتواند .

از جمله مسایلی که لازمی است ولی تحت سیطره حکم قضایی داخل شده نمیتواند ، حسن معامله و معاشرت نیک بین افراد خانواده میباشد که بر تمام اعضای خانواده واجب میباشد ولی تحت حکم الزامی قضاء داخل شده نمیتواند ، بلکه به دیانت و تقوای افراد خانواده مربوط میباشد . در مقابل وجوب انفاق بین اعضای خانواده ، حق میراث قرار دارد . زیرا قاعده چنین است که “الغنم بالغرم” (منفعت احتمالی در برابر ضرر های احتمالی بدست می آید)

اسباب واجب کننده میراث دو چیز است ، یکی قرابت و دیگری زوجیت ، و اسلام حق هر وارث را بر اساس عدل و انصاف و موازن خیلی دقیق تعیین نموده است . اگرچه کمتر کسانی متوجه آن میگرددند . مانند اینکه برای پسر دو چند حق دختر را داده است .

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾

” وصیت میکند الله شما را در مورد فرزندان تان ، برای پسر دوچند نصیب دختر بدهید “

زیرا تکالیف مالی زندگی زن در هر حالتی بدوش کس دیگریست ، او در صورتی که مال نداشته باشد، نفقه اش قبل از ازدواج بدوش پدرش میباشد و مکلف به کسب و کار نمیشد و چون ازدواج نمود ، تهیه مصارف او وجبیه مرد است و مکلف به پرداخت مهر و انفاق بر فرزندان نمیشد . اما پسران زمانیکه بالغ و قادر به کسب و کار میشوند ، نفقه شان بدوش خود شان قرار میگیرد و چون ازدواج میکنند باید مهر زن را پردازند و مصارف عروسی و نفقه همسر و فرزندان را متقبل شوند . پس مکلفیتهای مالی مرد بمراتب بیشتر از مکلفیتهای مالی زن میباشد ، لذا عدالت امر میکند که حصه بیشتری از میراث به مرد داده شود .

مسئله میراث بر اساس فطرت و خواسته های فطری انسان استوار می باشد . زیرا هر شخصی فقط بخاطر پوره کردن خواسته ها و ضرورت های خود به کسب مال نمی پردازد بلکه میخواهد که ضرورت های افراد دیگر خانواده را نیز تکافو نماید . پس رسیدن حاصل زحمات او به فرزندانش او را به کوشش بیشتر تشویق مینماید . بخاطر اینکه سعی و تلاش او با رغبت و خواسته های فطری اش در توافق می باشد . علاوه بر آن ، در میراث حکمتهای زیاد دیگری نیز وجود دارد ، از جمله اینست که برای ورثه یک اندازه مال میرسد و آنها میتوانند که برای ادامه حیات آبرومندانه از آن استفاده نمایند و از سؤال کردن و تگدی از دیگران بپناز گردند . همچنان میراث سبب تقسیم و توزیع سرمایه در بین تعداد زیادی از افراد خانواده میگردد و از تمرکز آن در نزد اشخاص معدود جلوگیری میکند .

یکی دیگر از صورتهای تضامن و همبستگی در داخل خانواده ” ولایت بر نفس “ و ” ولایت بر مال “ است .

در جمله ولایت بر نفس ، حضانت و سرپرستی مادر بر طفل صغیر نیز شامل است که تا رسیدن به سن معینی نزد مادر باقی میماند و بعد از آن کسیکه حق ولایت بر نفس را دارد مانند پدر و پدرکلان ، ولایت او را بعهد میگیرد تا به سن بلوغ برسد . شخص مجنون و سفیه نیز مانند طفل تابع ولایت شخص دیگری میگردد . زمانیکه طفل بالغ و عاقل شد ، مجنون صحیاب شد و سفیه و معتوه از حالت سفاهت بیرون آمد ، ولایت بر نفس آنها نیز به پایان میرسد و بعد از آن خود آنها مسئول هر نوع تصرفات خود بوده و به هر جایی که میخواهند میتوانند بروند . اما دختر صغیر بعد از رسیدن به سن بلوغ نیز تحت ولایت ولی خود باقی میماند تا آنکه ازدواج نماید . از آنجاییکه ” ولایت بر نفس “ متضمن حفاظت ، تربیت ، توجیه و رهنمایی پسر یا دختر صغیر میباشد ، لذا فقهاء شروطی را مشخص کرده اند که موجودیت آنها در شخص ولی لازم میباشد . از جمله اینکه ولی باید شخص بالغ ، عاقل و امین بوده توانایی اداء کردن مسئولیتهای ولایت را داشته باشد و دینش با دین کسیکه تحت ولایتش قرار میگیرد موافق باشد . اما ” ولایت بر مال “ عبارت از سرپرستی از مال صغیر و کسانی که در حکم صغیر اند مانند مجنون و معتوه ، میباشد .

این چنین ولایت برای پدر ، پدرکلان و سایرین مطابق شرایط و تفصیلات ذکر شده در کتب فقه مجاز میباشد . چون این ولایت بخاطر حفظ و نگهداشت مال صغیر و بکار انداختن آن مشروع شده است ، لذا فقهاء شرط کرده اند که ولی بر مال ، باید شخص امین بوده و توانایی حفظ مال صغیر و بکار انداختن آنرا داشته باشد . این ولایت تا زمانی باقی میماند که سبب آن باقی بماند . و هر زمانیکه سبب آن از بین رفت ، ولایت نیز زایل میگردد . چنانچه زمانیکه صغیر به سن رشد و بلوغ رسید و میتواندست که در مال خود تصرف صحیح نموده در حفاظت و بکار

انداختن آن قادر باشد ، ولایت ولی از آن سلب میشود .
﴿وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾
 (النساء/ک)

” و یتیمان را [نسبت به امور زندگی] بیازمایید تا زمانی که به حد ازدواج برسند ، پس اگر در آنان رشد لازم را یافتید اموالشان را به خودشان بدهید “
 همچنان زمانیکه مجنون و معتوه به عقل و رشد خود دست یافت، ولایت بر مالشان رفع میگردد.
 بر اولیاء واجب است که در اموال تحت افراد ولایت شان به گونه تصرف نمایند که مصلحت آنها را تضمین کند . بنابراین برای ولی جایز نیست که از آن مال به کسی هبه کند و یا در آن اسراف نماید .

چهارم: جایگاه زن در جامعه:

153 - ویژگی چهارم نظام اجتماعی اسلام ، تحدید و تعیین جایگاه زن در جامعه بصورت خیلی دقیق ، واضح ، صریح و مفصل میباشد ، تا مبدا خواهشات و تمایلات شخصی کسی درین مسئله خیلی مهم دخالت کند و از جانب دیگر پاکی ، عفت و استقامت جامعه را حفظ نماید تا نسلهای قوی و امانتکاری در دامن آن پرورش یابد .

قرآن کریم در آیات متعددی مسایل مربوط به زنان و تعیین مقام و جایگاه او را در جامعه مورد بحث قرار داده است . همچنان سنت نبوی در احادیث بشماره به شرح این موضوع پرداخته و حقوق و وجایب زن را بیان نموده است . واضح است که کثرت آیاتی که به موضوع زن رسیدگی کرده و احادیث زیادی که به شرح و تفصیل آن پرداخته است ، نشاندهنده اهمیت موضوع و توجه عمیقی است که اسلام درین مورد دارد . واقعیت اینست که موقف زن در جامعه و وسعت و دامنه حقوق و وجایب او و چگونگی قانونمندی سلوک و رفتار او در تمام عصرهای زندگی بشر از بزرگترین عوامل مؤثر در سیر جامعه بسوی صلاح و یا فساد بوده است . به همین علت است که اسلام توجه خیلی جدی به مسئله زنان و توضیح مواقف و مسئولیتهای او داشته است تا مسئله کاملاً توضیح و روشن گردیده و مردم در تعامل با این موضوع مهم راه درستی را در پیش گیرند .

البته در بحثی که پیش رو داریم ، نمیخواهیم که موضوع را با تمام جزئیات آن تحت بحث و بررسی قرار دهیم ، بلکه میخواهیم که نقاط بارز آنرا تذکر دهیم تا تصویر درستی از جایگاه زن در جامعه از دیدگاه اسلام ارائه گردد .

موقعیت زن در جوامع قبل از اسلام:

154 - در آغاز بحث مفید میدانیم که واقعیتهایی را در مورد زن و جایگاه او در جامعه جاهلی

عربی قبل از اسلام تذکر دهیم تا وسعت و عظمت اصلاحاتی را که اسلام به ارمغان آورده است آشکار گردد. علاوه بر آن، معایب و اباطیلی را بشناسیم که قبل از اسلام بر مردم حکم میراند تا جامعه اسلامی بار دیگر در آن ناپسندیها سقوط نکند.

به همین مناسبت از عمر [روایت شده است که فرمود:

”آنکه در اسلام تولد و بزرگ شده است و جاهلیت را نمیشناسد، حلقات بهم پیوست اسلام را یکی بعد دیگر میشکند“

زیرا اگر قبایح و ناپسندیهای جاهلیت را ندانیم، نمیتوانیم که خود را در برابر آن وقایه نماییم و حتی بسیار ممکن است که به صورت ناخواسته و نادانسته با آن مخالفت کرده و در آن قبایح واقع شویم.

همچنان جوامع غیر عربی قبل از اسلام و آن جوامعی که بعد از طلوع اسلام از قبول هدایت آن خود داری کردند، حالت بهتر از جامعه جاهلی عربی نداشتند.

در شرح ذیل شمه از وضعیت زن را در جامعه جاهلی عربی بازگویی میکنیم.

اول: در جامعه عربی قبل از اسلام زن را بدیده حقارت و اهانت مینگریستند و از تولد شدن دختر سخت احساس حزن و شرمساری میکردند. قرآن کریم حالت روانی آنها را حین شنیدن خبر ولادت دختر چنین بیان میکند:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿١﴾ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ ۚ أَيَسْكَبُ عَلَىٰ هُونٍ ۖ أَمْرِيْدُسُهُ فِي التُّرَابِ ۚ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٢﴾﴾
(النحل/۱-۲) لک

”چون مزده داده شود به یکی از ایشان به تولد شدن دختر چهره اش از شدت غصه سیاه گردد و درونش از غم و غصه آکنده و لبریز باشد. از بدی این مزده که برایش داده اند از قوم خود پنهان میشود (و به این فکر میشود که) آیا آن مولود را به خواری نگهدارد و یا در زیر خاکش کند، آگاه شوید که خیلی بد است آنچه حکم میکنند“

حتی بعضی از ایشان از شدت غم و شرمساری دختران خود را زنده بگور میکردند.

﴿وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سُئِلَتْ ۖ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ۖ ﴿١﴾﴾ (التکویر/۱) ل

”و هنگامی که از [دختر] زنده به گور شده پرسیده شود، به کدام گناه کشته شده؟“

دوم: زنان در جامعه جاهلی عربی از حق میراث محروم بودند، زیرا میراث در آن جامعه حق مخصوص مردان بحساب می رفت.

سوم: در بیشتر اوقات زنان مورد ظلم و خشونت قرار میگرفتند و اگر مردی میمرد و فرزندی از همسر قبلی خود میداشت، پسر بزرگش حق داشت که زن پدرش را به میراث برده و با او نکاح کند اگر چه زن رضایتی به آن نمیداشت. همچنان میتوانست که او را از ازدواج کردن تا دم

مرگ ممانعت نماید .

شوهر حق داشت که همسرش را هر قدر که بخواهد طلاق داده و دوباره رجوع نماید و به این ترتیب زن را به شکل معلق قرار میداد یعنی زن نه طلاق شده بحساب می آمد تا بتواند با شخص دیگری ازدواج کند و نه از حقوق همسری برخوردار میبود .

چهارم : اقوام جاهلی دیگری حالت بهتر از عربها نداشتند . در اروپا روی این امر اختلاف بود که آیا زن میتواند در مساوات با مردان به آموزش دینی پرداخته و مطابق آن عبادت کند و به جنت داخل شود؟!

حتی بعضی مجالس کلیسایی در روم فیصله نمودند که زن حیوان نجس بوده از روح همیشه جاوید محروم میباشد .

پنجم : در قانون روم قدیم آمده بود که شوهر حق شوهری و سیادت بر زن را دارا بوده و میتواند همسرش را بفروشد و اموالی که زن در اختیار دارد اخذ نماید .

ششم : قیود و آداب عامه وجود نداشت که زنان به آن پابندی داشته باشند ، بلکه سقوط اخلاقی در جوامع عربی و غیر عربی شایع و همه گیر بود . قرآن کریم با اشاره به این سقوط اخلاقی میفرماید:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ (الأحزاب/کک)

” و قرار بگیری در خانه های خود و ظاهر نکنید (زینت خود را) مانند ظاهر کردن عادت جاهلیت پیشینه “

معنای ” تبرج جاهلیت “ چنانچه علماء در تفسیر آیت فوق میفرمایند ، اینست که زن با سر و سینه برهنه از خانه بیرون شده و با مردان خلط شود و در چنین حالتی با ناز و کرشمه راه رفته و توجه مردان را بخود جلب نماید .

جایگاه و مقام زن در جامعه اسلامی :

155- موقعیت زن در جامعه اسلامی از خلال حقوقی که برخوردار است و مسئولیتهایی که در جامعه اسلامی بدوش او گذاشته شده است ، بخوبی آشکار میگردد .

همچنان وظیفه و ویژه که بدوش دارد و آدابی که باید به آن التزام داشته باشند ، نشاندهنده موقعیت ممتاز او در جامعه میباشد . بنابراین لازم است که این عناصر چهارگانه را که در تعیین و تشخیص جایگاه او نقش اساسی دارد ، شرح و توضیح نماییم .

الف : حقوق زن در جامعه :

156 - قاعده کلی در تعیین حقوق زنان اینست که آنها مانند مردان اند بجز مواردی که در

استعداد ، کفایت و توانایی و موقعیت اجتماعی با هم اختلاف دارند و حقوق نیز منوط به همین

نکات می باشد بشرطیکه این حقوق با مسئولیتها و وجایی که دارد، در تضاد و تناقض نباشد .
بنابراین قاعده ، زنان از حقوق ذیل برخوردار اند :

الف : حق زندگی با عزت را دارد ، زیرا او نیز مانند مردان از عصمت نفس برخوردار میباشند ، لذا اسلام زنده بگور کردن دختران را حرام قرار داده و در صورت قتل عمدی وی ، جانی مورد قصاص قرار میگیرد ، چنانچه در مورد مردان نیز همین حکم قابل تطبیق می باشد .

ب : اهل بیت تکریم و تعظیم را دارا می باشد . زیرا او نیز انسان مکرم است . الله (میفرماید .
﴿ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ﴾ (الإسراء/کک)
” یقیناً ما انسان را کرامت داده ایم “

د : حق کسب مال از راههای مشروع را دارد . زیرا دارای ذمه صالح برای بدست آوردن حقوق مالی و غیر مالی می باشد . پس او درین مورد مساوی با مردان است و یکی از راههای جایز کسب مال ، بدست آوردن میراث است که شریعت اسلامی این حق را برایش ثابت نموده است در حالیکه نظامهای جاهلی او را ازین حق محروم ساخته بود .

﴿ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴾ (النساء/ک)

” برای مردان از آنچه پدر و مادر و نزدیکان [پس از مرگ خود] به جای می گذارند سهمی است ؛ و برای زنان هم آنچه پدر و مادر و نزدیکان به جای می گذارند سهمی است، اندک باشد یا بسیار، سهمی است لازم و واجب “

او حق دارد که در اموال خود به هر شکلی که میخواهد تصرف نماید بدون اینکه ضرورتی به اجازه کسی داشته باشد . البته به شرط اینکه عاقل و هوشیار باشد .

د : در عقد نکاح حق اخذ مهر را دارد .

﴿ وَءَاتُوا النِّسَاءَ صَدُقَتَيْنِ حَتَّىٰ ﴾ (النساء/ک)

” و بدهید به زنان مهر های شان را به خوشی “

و بعد از نکاح حق نفقه بر شوهر را دارد .

﴿ وَعَلَى الْوَلَدِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ﴾ (البقره/ککک)

” و بر پدر طفل مصارف خوراک و لباس مادران (مقرر) است به طریقه نیک و پسندیده “

علاوه بر آن بر اولاد خود به این اعتبار که مادر آنها است ، حق نفقه را دارا می باشد .

هـ : در صورت بوجود آمدن تفرقه بین زن و شوهر حق حضانت و سرپرستی اطفال صغیر

خود را دارد . و شوهر باید مصارف او و طفلش را پردازد .

و : حق دارد که به آموزش علوم نافع اقدام نماید ، البته با در نظر داشت شرایط و ظروف به

کیفیت مناسب با طبیعت زنان و با التزام کامل آداب اسلامی که لازمه آنست .
مفید ترین علمی که باید بیاموزد ، علوم شریعت و معرفت حلال و حرام میباشد . اما سایر علوم دنیوی مباح بوده و اگر زن خواسته باشد میتواند آنرا بیاموزد . ولی تحت شرایطی که قبلاً عرض نمودیم و با مراعات آداب تعیین شده و با کیفیت مناسب با طبیعت او و همراه با حفظ عفت و وقار خودش .

همچنان لازم است که علمی را بیاموزد که موافق و مناسب با فطرتش بوده و سبب تقویت اختصاص های فطری او در تربیه فرزندان و تنظیم خانه گردد مانند فنون خیاطی، پخت و پز ، اصول تربیت و امثال آنها

اگر میخواست که چیزهایی مزید بر آنها را بیاموزد ، ممانعتی وجود ندارد ، بشرطی که تأثیر منفی بر وجایب و مسؤولیتهای اصلی او بحیث مادر و همسر نداشته باشد و آموزش به گونه مشروع صورت گیرد .

پس برایش جایز نیست که به حجت آموزش علوم با پسران جوان آمیزش داشته و حجاب خود را در برابر مردان دور نماید و یا لباس غیر شرعی بتن کرده و در برابر غیر محارم ظاهر گردد . تمام این کار ها حرام بوده هیچگونه جوازی ندارد ، اگر چه به حجت طلب علم صورت گیرد .
ز : حقوق سیاسی ، که شامل اشتغال در امور عامه و اشتراک در انتخابات میگردد . این امور به تفصیل بیشتری ضرورت دارد .

اما اهتمام به امور مسلمین و اشتغال در امور عامه آنها از حقوق زن و حتی از مسؤولیتهای او میباشد .

رسول الله | میفرماید :

« مَنْ لَا يَهْتَمُّ أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ، وَمَنْ لَمْ يُصْبِحْ وَيُمْسِ نَاصِحاً لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِأَمَامِهِ وَلِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ » (رواه الطبرانی في الأوسط عن حذیفه بن الیمان [۱])

” کسیکه به امور مسلمانان توجه و اهتمام ندارد و کسیکه صبح و شام در فکر خیر خواهی و نصیحت به الله ، رسول و کتاب او و امام مسلمین و عامه مسلمانان نباشد پس او از جمله ایشان نیست“ و سهم گیری در امور عامه مسلمین بخشی از اهتمام به شئون مسلمانان میباشد .

از مظاهر اهتمام به امور مسلمین ، فکر کردن در جهت مصالح آنها و پخش و نشر ارزشهای اسلامی در بین کسانی که در اطراف او قرار دارند مانند همسر ، فرزندان ، همسایه ها ، اقارب و غیره میباشد . همچنان میتواند که نظر خود را در امور عامه مسلمانان اظهار کرده و از طریق های مناسب با طبیعت خود مانند نوشتن کتاب ، مقالات ، خطابه ها در اجتماعات زنان به نصیحت و ارشاد زنان پردازد و آنها را تعلیم داده و فضایل اخلاقی را بین شان نشر نماید . و آنها را در جهت

انجام وجایب و مسئولیتهای شان ترغیب نموده و از منکرات نهی کند .

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (التوبة/ك)

”مردان و زنان با ایمان دوست و کارساز یکدیگرند ؛ همواره به کارهای نیک و شایسته فرمان میدهند و از کارهای زشت و ناپسند باز میدارند ، و نماز را برپا میکنند ، و زکات را میدادند ، و از الله و پیامبرش اطاعت می نمایند ؛ یقیناً الله آنان را مورد رحمت قرار میدهد ؛ زیرا الله غالب و حکیم است “

اما اشتراک او در انتخابات به شکل متعارف و معمول امروزی برای انتخاب رئیس دولت و یا اعضای شورا ، تاجاییکه به من معلوم است ، جایز نمیباشد زیرا سابقه در فقه اسلامی درین مجال وجود نداشته و در انتخاب خلفای راشدین و بیعت مردم با آنها روایتی در دسترس نیست که اشتراک زنان را در عملیه انتخابات نشان دهد .

با : مسئولتیهای زن :

157 - قاعده عام در تعیین مسئولیتهای زن ، مانند قاعده عام در حقوق او میباشد . یعنی زن در مسئولیتها نیز مانند مرد میباشد ، بجز مواردی که در اسباب و موجبات مکلفیتها با هم اختلاف دارند . اساس این قاعده چنین است که زن مانند مرد انسان است و اهلیت و صلاحیت کسب حقوق و برداشتن مسئولیتها را دارد . الله | میفرماید :

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾ (النساء/ک)

”ای مردم بترسید از پروردگار تان ، آنکه آفرید شما را از یک نفس واحد و بیافرید از آن نفس جفت او را و از آن دو منتشر ساخت مردان و زنان زیادی را “

پس زنان نیز مانند مردان مکلف به اطاعت از اوامر الهی و اجتناب از نواهی او و مراعات تقوا میباشند و بر قاعده فوق الذکر مسایل ذیل مرتب میگردد :

الف : زن مانند مرد مخاطب و مکلف با تکالیف شرعی درباب عقاید، عبادت و معاملات میباشد . البته بجز مواردی در عبادات و معاملات که با طبیعت او سازگاری ندارد و این موارد معروف و مشخص میباشد که یا به خاطر عدم قدرت و توانایی بر ادای آن از آن معاف میباشند مانند جهاد که بر مردان واجب است اما زنان در حالات عادی مکلف به جهاد نمیباشند مگر اینکه خودشان بخواهند که با مجاهدین بروند که درین صورت ممانعتی نباید صورت گیرد و در جریان جهاد به کارهایی میدادند که توان آنها دارد ، مانند تداوی مجروحین ، تهیه طعام برای مجاهدین و امثال آن .

در قرآن کریم وارد شده است که زنان نیز مانند مردان با رسول الله | بیعت نموده اند .
 ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعَصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (الممتحنة/كك)

“ای پیامبر چون نزد تو بیایند زنان مؤمن برای بیعت کردن بر اینکه شریک ن سازند به الله چیزی را و نه دزدی کنند و نه زنا کنند و نه اولاد خود را بکشند و نیاورند سخن دروغ را که افتراء کرده باشند آنرا در بین دستها و پاهاى خود و نافرمانی نکنند ترا در کارهای نیک پس بیعت کن با ایشان و آمرزش بخواه برایشان از الله ، به تحقیق الله آمرزگار مهربان است “
 این آیت دال برین است که زنان نیز مکلف به اجرای اموری اند که مردان مکلف به اجرای آن میگردند .

ب : مخاطب بودن زن به مکلفیتهای شرعی این پیامد را به دنبال دارد که آنها نیز در برابر اعمالی که انجام میدهند و به مکلفیتهای شرعی شان رسیدگی میکنند ، اجر و پاداش خود را بدست می آورند.

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا﴾ (النساء/كك)

“ و کسیکه کار شایسته کند ، مرد باشد یا زن حال آنکه او مسلمان باشد پس آنگروه در بهشت داخل میشوند و به اندازه پوست دانه خرما بر آنها ظلم نمیشود “
 ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (النحل/كك)
 “از مرد و زن ، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالیکه مؤمن است ، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند ، می دهیم . “

ج : خطابهاییکه در قرآن مجید به مردان صورت گرفته است ، شامل زنان نیز میشوند . بجز مواردیکه خاص مردان بوده و دلیل تخصیص آن در نصوص موجود باشد . چنانچه الله | میفرماید:
 ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا تَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ (النساء/كك)

“ [کیفر و پاداش] نه بر وفق آرزوهای [واهی] برخی از شما [مسلمانان] است ، و نه بر وفق آرزوهای [بوچ] اهل کتاب. هر کس مرتکب کار زشتی شود ، به آن کیفر داده می شود ؛ و جز الله کارساز و یآوری برای خود نخواهد یافت. “

درین آیت مردان و زنان به صورت یکسان شامل میباشند .

احیاناً قرآن مجید زنان را همراه با مردان یکجا ذکر نموده و مکلفیت شرعی را متوجه آنها میگرداند . چنانچه میفرماید :

﴿ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَدِيتِينَ وَالْقَدِيتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَشِيعِينَ وَالْخَشِيعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّيِّمِينَ وَالصَّيِّمَاتِ وَالْحَفِظِينَ وَالْحَفِظَاتِ وَالذَّكِرِينَ اللَّهُ كَثِيرًا وَالذَّكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴾ (الأحزاب/ ۳۵)

”مسلمانان مردان و زنان مسلمانان ، مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان بندگی کننده و مردان و زنان راستگوی و مردان و زنان شکیبا و صبر کننده مردان و زنان صدقه دهنده مردان و زنان روزه دار و مردان و زنانیکه شرمگاه های خود را حفاظت میکنند و مردان و زنانی که بسیار یاد الله میکنند ، الله برای اینها آماده کرد است آمرزش و ثواب بزرگ را“

د : علاوه بر این مسئولیتها ، بر زن واجب است که در امور معروف و جایز از شوهر خود اطاعت کند و حتی را که بالایش دارد بصورت نیک اداء کند .

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَوْ كُنْتُ أَمْرًا أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِرَوْحِهَا » (سنن الترمذی ، کتاب الرضاع)

”از ابو هریره | روایت است که رسول الله | فرمودند : اگر کسی را به سجده کردن به غیر الله امر میکردم (اگر سجده کردن به غیر الله جایز میبود و من کسی را به آن امر میکردم) حتماً زن را امر میکردم که شوهران خود را سجده کنند “

زمانیکه از شوهر اطاعت نمود و حق او را بجا آورد ، از جمله آن بهترین زنانی می گردد که در حدیث شریف ذکر شده است .

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيُّ النِّسَاءِ خَيْرٌ قَالَ الَّتِي تَسْرُهُ إِذَا نَظَرَ وَتُطِيعُهُ إِذَا أَمَرَ وَلَا تُخَالِفُهُ فِي نَفْسِهَا وَمَالِهَا بِمَا يَكْرَهُ » (سنن النسائي ، کتاب النکاح)

”از ابوهریره | روایت است که به رسول الله | گفته شد که کدام یک از زنان بهتر است ؟ گفت : آنکه چون شوهر بسویش نظر کند او را مسرور سازد و چون امرش کند از او اطاعت کند و از اوامر او در مورد نفس خود و مال شوهر مخالفت نکرده و مرتکب آنچه نمپسندد ، نشود“

هـ : زن مسئول و امانت دار خانه شوهر است پس باید این امانت را حفاظت نموده و مسئولیت خود را درین رابطه نیز اداء کند . رسول الله | درین مورد میفرماید :

« كُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ فَالْإِمَامُ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَالرَّجُلُ فِي أَهْلِهِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَالْمَرْأَةُ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا رَاعِيَّةٌ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا » (صحيح البخاري ، کتاب العتق)

” همه تان شبان (سرپرست) واز رعیت خود مسئول هستید ، امام سرپرست است و او از رعیت خود مسئول است و مرد در خانواده خود سرپرست است و او از رعیت خود مسئول است و زن در خانه شوهر خود سرپرست است و از رعیت خود مسئول است “

ج : وظیفه و اثر زن :

158 - الله سبحانه و تعالی هر مخلوقی را به نحوی آفریده است که در ادای هدف و غرضی که بخاطر آن خلق شده است ، قادر و تحقق بخشیدن این اهداف برایش ممکن باشد .

در همین سلسله زن را به گونه آفریده است که همسر بودن و مادر شدن برایش ممکن بوده و میلان و خواهش آنرا در فطرش نهاده است . الله | استعداد و توانایی تربیت فرزند و صبر نمودن بر مشکلات آنرا برایش عطاء کرده است و او میتواند که در فضای مملوء از عطوفت و لطف مادری طفلش را به آغوش بگیرد .

پس وظیفه اصلی و خصوصی زن وظیفه همسر بودن، مادر بودن ، تربیت اولاد و بزرگ نمودن آنها به شکل سالم و صالح میباشد .

بر همگان معلوم است که تربیت طفل در کوچه و بازار صورت نمیگیرد ، بلکه در داخل خانه انجام میابد و زن برای ادای این وظیفه مهم و خطیر باید کاملاً فارغ بوده و وقت کافی داشته باشد . اسلام تمام این سهولتها را برایش مهیا کرده است . یعنی تکالیف زندگی مانند کسب نفقه را از دوشش برداشته و بر شوهر واجب گردانیده است که مصارف او و فرزندانش را تهیه کند . لذا او ضرورتی به کار کردن بیرون خانه ندارد . زیرا مقصد از کار، بدست آوردن پول و تهیه مصارف زندگی میباشد و زن در ازای وظیفه مهمی که دارد و آن تربیت فرزندان در داخل خانه است ، از کسب معاش و تهیه مصارف زندگی فارغ میباشد .

اسلام همچنان فرضیت بعضی اموری را که بر مردان فرض است از وی بخاطر اهداف معینی برداشته است تا فرصت کافی برای زنان بخاطر ادای وظیفه و مسئولیت اصلی شان مهیا گردد . مثلاً جهاد مسلحانه عملی در راه الله (بر مردان واجب است در حالیکه بر زنان واجب نمیشد ، نماز جمعه بر مردان فرض است اما بر زنان فرض نیست ، مردان باید نماز شان را در مسجد و با جماعت اداء نمایند در حالیکه این امر بر زنان لازم نمیشد . این مسایل و امثال آن نشان میدهد که اسلام میکوشد که زن در خانه خود باقی مانده و بدون ضرورت و سبب معقول بیرون نشود و مصروف وظیفه خیلی مهم و خطیر خود باشد که عبارت از تربیت فرزندان و تهیه مسکن مملوء از سکون و راحت برای شوهر میباشد که او بعد از زحمت و خستگی بیرون خانه در آنجا بیاساید .

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ (الأحزاب/ ۳۳)

” و در خانه های خود قرار بگیرید و زینت خود را ظاهر نسازید مانند جلوه نمایی و ظاهر

کردن جاهلیت پیشین“

البته مقصد از قرار گرفتن در خانه به معنای عدم خروج به صورت مطلق نیست ، زیرا زنان میتوانند برای اغراض شرعی مانند ادای حج ، ادای نماز در مسجد ، زیارت اهل و خانواده ، معالجه و امثال آن از خانه بیرون شوند . بنابراین میتوان گفت که مقصد از آیت فوق اینست که زن در خانه خود قرار گرفته و بدون غرض مشروع و سبب معقول خارج نشود زیرا از نظر شرع مرغوب و درست همین است .

د : آدابی که باید به آنها التزام داشته باشد :

اسلام شماری از اداب و اخلاقی را تعین نموده است که زن باید به آن ها پابند باشد تا در حفظ طهارت جامعه از اعمال ناپسند سهیم بوده و خودش را نیز از لغزشگاههای شیطانی و سوءظنها در امان دارد . .

اول : برای زن جایز نیست که با هیچ مردی که نکاحش با وی جایز است ، در خلوت قرار گیرد ، اگرچه از اقرای نزدیک او مانند پسرکاکا ، پسر ماما و غیره اقرای او باشند . این ممانعت همچنان که برای زنان وضع شده است ، به مردان نیز متوجه میباشد و برای آنها نیز جایز نیست که با زن نامحرم در خلوت واقع گردد که میتواند با وی نکاح کند . علت این ممانعت همانا بستن راههای نفوذ شیطان میباشد . زیرا چنانچه در حدیث شریف تذکر رفته است ، شیطان مانند خون در رگهای انسان نفوذ میکند . و با تحریک و به هیجان آوردن شهوات، گناه را برای انسان مزین میسازد .

« عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ لَا يَخْلُونَ رَجُلًا بِامْرَأَةٍ إِلَّا مَعَ ذِي حَرَمٍ » (صحیح البخاری ، کتاب النکاح)

”از ابن عباس | روایت است که رسول الله | فرمودند : هیچ مردی با زن نامحرمی در خلوت نشود مگر آنکه محرم او همراهش باشد“

عده گرفتار این پندار خطاء شده اند که علم و ثقافت از انحراف و ارتکاب خطاها جلوگیری میکند ، بنابراین خلوت با اجنبی ضرری را متوجه انسان با فهم و دانش نمیسازد !

باید بدانیم که این مسئله مربوط به ضعف نفس انسانی و موجودیت شهوات در آن و قابلیت پذیرش گمراهی و فریب شیطان در نهاد انسان میباشد و زن و مرد تعلیم یافته درین مورد با کسانی که تعلیم ندارند هیچ تفاوتی ندارند و واقعیتهای زندگی بهترین شاهد بر صحت این مدعاست .

از سوی دیگر ، فهم و ثقافت سبب ریشه کن شدن شهوات از قلب انسان نميگردد ، بلکه یگانه عاملی که میتواند شهوات انسان را مهار و کنترل نماید (البته نه نابودی کامل آن که مطلوب شریعت نمیباشد) عبارت از تقوا و ترس از الله تعالی و معمور بودن قلب به نور ایمان میباشد .

حدیث فوق الذکر در قدم اول اصحاب رسول الله | را مخاطب قرار میدهد در حالیکه آنها بهترین انسانها بعد از انبیاء میباشند . پس کسانی که امروز در قید حیات اند و شیطان در قلب شان

آشیانه و تخم گذاری نموده است ، چگونه ازین خطاب بیرون میمانند؟! با این حجت که آنها چیزهایی را بنام علم و ثقافت در اذهان خود جا داده اند .

سفر کردن زن به تنهایی و بدون موجودیت شوهر و یا یکی از محارمش نیز ممنوع میباشد . زیرا تنهایی در دیار سفر منافذ شیطان را گشوده و زمینه ارتکاب گناه را میسر میسازد .

دوم : برزنان لازم است که از هر نوع اختلاط بیمورد با مردان خود داری نمایند . بهترین دلیلی که میتوان درین مورد ارائه کرد اینست که بر زنان نماز جمعه و نماز جماعت لازم نشده است و رفتن به دنبال جنازه نیز برایشان مستحب نمیشد . و اگر به نماز جماعت حاضر میشوند ، باید در صف زنان و در عقب مردان بایستند . پس زمانیکه در مساجد که برای عبادت الله | اعمار شده است ، حالت چنین است ، در اماکن دیگری چگونه اختلاط جایز خواهد بود؟!

با وجود این مسایل ، اگر بازهم ضرورت و حاجتی به چنین اختلاط احساس میشد ، باید در حدود آداب و وقار شرعی صورت گیرد . مثلاً اگر ضرورت احساس میشد که زنان همراه با مجاهدین برآمده و در تداوی مجروحین و تهیه طعام سهیم شوند باکی ندارد ، چنانچه رسول الله | در بعضی سفرهای جهادی همسران خود را نیز همراه با خود میبردند و آنها به تداوی زخمیها و سیراب نمودن مجاهدین میپرداختند . حتی در بعضی مواقع، مجبور به قتال در کنار مجاهدین شده اند . چنانچه در واقعه احد چنین حالتی پیش آمد .

همچنان زنان مجبورند که بخاطر بعضی امور ضروری از خانه بیرون شده و در سرویسهای عمومی و قطار آهن از یکجا به جای دیگری بروند . در تمام این حالات با نوعی اختلاط با مردان مواجه میشوند . این نوع اختلاط جایز است ولی بشرط آنکه آداب و مقررات اسلامی را در پوشیدن لباس ، رفتار و سخن زدن مراعات نمایند .

سوم : پوشانیدن زینتهایی است که به صورت طبیعی آشکار نمیشد . الله | میفرماید :

﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَكَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾ (النور/کک)

” بگو به زنان مؤمن که بعضی از نظرهای خود را پائین بیاندازند و شرمگاههای خود را حفاظت کنند و زینت خود را آشکار نسازند مگر آنچه به صورت طبیعی آشکار است “

پس جایز نیست که عمداً چیزی از زینت خو را ظاهر سازد ، بجز آن زینتی که بدون قصد و به صورت طبیعی ظاهر بوده و پوشانیدن آن ممکن نمیشد . عبدالله بن مسعود | ظاهر حجاب و لباس را زینت ظاهری دانسته است و عبدالله بن عباس | سرمه و انگشتر را زینت ظاهری معرفی کرده است که بر اساس این نظر و همچنان رأی عدّه از فقهاء ، روی و هردو دست تا بندها عبارت از زینت ظاهر بوده و پوشاندن آن واجب نمیشد . البته بعضی فقهاء آشکار کردن آنرا بشرطی جایز دانسته اند که زینتی در آنها نباشد . اما سایر بخشهای جسم به اتفاق همه اهل اسلام

در امر حجاب شامل بوده و به هیچ صورت نباید آشکار گردد.

چهارم : لباس زنان باید بر وفق اوامر شرعی باشد . الله (میفرماید :

﴿ وَلِيَضْرِبَنَّ خُمُرَهُنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ ﴾ (النور/ ککا)

“چادرهای خود را به روی گریبان هایشان بیندازند”

“خمار” عبارت از چادر بزرگی است که بر سر گذاشته میشود و قرآن کریم امر مینماید که زنان

باید چادر خود را بر گردن و سینه خود به شکلی پیابند که سینه و گردن آنها را کاملاً بپوشاند.

﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلًّا لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبِيزِهِنَّ ذَٰلِكَ أَتَىٰ أَنْ يُعْرِفَنَ فَلَا يُؤْذِنَنَّ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ (الأحزاب/١٦)

”ای پیامبر بگو به زنان خود و دختران خود و زنان مسلمانان که فروگذارند بر خود چیزی از

چادر های خود را . این نزدیکتر است به آنکه شناخته شوند پس اذیت کرده نشوند . و هست الله
آمرزنده و مهربان “

“جلباب” چادر بزرگی بود که زنان به سر کرده و ظاهر لباس خود را با آن میپوشانیدند و شبیه

حجاب، است که امروز بیشتر زنان از آن استفاده میکنند.

از شروط لازمی برای لباس زنان اینست که نازک ، شفاف و چسب نباشد تا برجستگی های

بدنش را نمایش ندهد.

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صِنْفَانِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرُهما قَوْمٌ مَعَهُمْ سَيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ مُمِيلَاتٌ رُءُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يَخْرُجُنَّ مِنْهَا حَتَّى يَأْتِيََ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُنَّ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَكَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لِكَافِرِينَ شَرَّهُمْ وَأَشَدَّ صُحُوفَهُمْ » (صحيح مسلم ، كتاب اللباس و الزينة)

”از ابو هریره [روایت است که رسول الله ﷺ فرموده اند: دو گروه از امت از اهل آتش است

که من آنها را تا هنوز ندیده ام . یکی گروهی است که بدست شان شلاقهای مانند دم گاو است و مردم را با آن میزنند و دیگر زنانی اند که لباس پوشیده اند ولی برهنه اند (چون لباس خیلی چسپ و نازک است) موهای سرشان مانند کوهان شتر بختی به یکطرف مایل است . آنها به جنت داخل نمیشوند و نه بوی آن بمشام شان میرسد در حالیکه بوی جنت از مسیر خیلی دور به مشام میرسد“

این زنان که در ظاهر امر لباس بتن کرده اند ، اما در حقیقت امر به علت نازکی ، شفافیت و

چسپ بودن آن برهنه میباشند. این حدیث یکی از علایم و دلیل نبوت رسول الله ﷺ میباشد. زیرا امروز چنین حالتی را در اکثر کشور های اسلامی مشاهده مینماییم.

در روایت دیگری تصریح شده است که لباس زنان نباید به گونهٔ تنگ باشد که برجستگی

های بدن شان نمایان باشد.^۱

شرطهای دیگر لباس زنان اینست که چون از خانه بیرون می آیند ، عطر آلود نباشد . همچنان با لباس مردان و لباس مخصوص مشرکین مشابعت نداشته باشد .

« لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَشَبَّهَ بِالرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ وَلَا مَنْ تَشَبَّهَ بِالنِّسَاءِ مِنَ الرِّجَالِ » (مسند احمد ، عن عبدالله بن عمرو)
 ” از ما نیست مردانیکه خود را مشابه با زنان میسازند و نه آن زنانیکه خود را به مردان مشابه میسازند “

خلاصه سخن در مورد لباس زنان اینست که آداب و دساتیر شرعی در آن مراعات شده باشد ، یعنی تمام بدنش را بپوشاند ، ظاهر لباسش مزین و آراسته نباشد ، شفاف و تنگ نباشد به گونه که تمام بدنش را نمایش بدهد، در بیرون خانه معطر نباشد، مشابه با لباس مردان و لباس مخصوص کفار نباشد .^۲

پنجم : یک سلسله آدابی است که زنان باید در رفتار و سخن زدن خود مراعات نمایند . قرآن کریم درین مورد میفرماید :

﴿وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾ (النور/کک)

” و نزنند پاهای خود را به زمین تا دانسته شون آنچه پنهان دارند از زینت خود “

یعنی نباید پاهای خود را چنان به زمین بکوبند که آواز پایزیب شان بلند شده و به گوش دیگران برسد . و اگر چنین کاری را بخاطر تبرج و جلب توجه مردان کردند ، مرتکب عمل حرام شده اند .^۳

در واقع ، این حکم تحت قاعده ” سد ذرایع فساد “ شامل می باشد . بنابرین قصد و نیت عمل کننده معتبر دانسته نمیشود ، بلکه نتیجه و آخر کار مورد اعتبار قرار میگیرد . بر اساس این قاعده ، زنان نباید مرتکب عملی شوند که سبب جلب توجه مردان و فتنه انگیزی گردیده و خود را در معرض سوء ظنها قرار دهد . به همین قیاس زنان باید در رفتار خود متوجه بوده با وقار و سنگینی خاصی بروند و از حرکتها و رفتاری که سبب فتنه انگیزی و جلب توجه انسانهای بدکار و

1- عن بن أسامة بن زيد قال: كَسَانِي رَسُولُ اللَّهِ قُبْطِيَّةً كَيْفَةً أَهْدَاهَا لَهُ دِحْيَةُ الْكَلْبِيُّ، فَكَسَوْتُهَا امْرَأَتِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «مَا لَكَ لَا تَلْبِسِ الْقُبْطِيَّةَ»، قُلْتُ: كَسَوْتُهَا امْرَأَتِي، فَقَالَ: «مُرَّهَا فَلْتَجْعَلْ تَحْتَهَا غِلَاكَةً، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ تَصِفَ عِظَامَهَا» (المعجم الكبير للطبرانی)
 « از اسامه بن زید روایت است که رسول الله | لباسی قبطی که هدیه کرده بود بمن پوشاند . من آن لباس را به همسرم دادم . رسول الله | پرسیدند : چرا آن لباس قبطی را نمیپوشی ؟ گفتم : آنرا به همسرم دادم . فرمودند : پس او را امر کن که زیر آن لباس دیگری بپوشد زیرا میترسم که بدن استخوانهای بدن او را نشان دهد .

1- (حجاب المرأة في الكتاب والسنة ، از استاذ ناصر الدين الألبانی)

2- احکام القرآن از ابن العربی ص 136

ضعیف الأخلاق می‌گردد ، خود داری کنند .

﴿يَبْسَاءَ النَّبِيُّ لَسْتُ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ أَتَقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ (الأحزاب/كک)

” ای زنان پیامبر شما نیستید مانند یکی از سایر زنان اگر بترسید (تقوا پیشه کنید) پس ملایمت نکنید در سخن گفتن تان تا طمع نکند کسیکه در دل او مرضی است و بگویند سخن نیک “
امام ابن العربی در تفسیر این آیت مینویسد :

” الله (زنان را امر نموده است که با مردان سخن خیلی کوتاه و قاطع بگویند و نباید سخن گفتن شان به گونه باشد که سبب ایجاد انگیزه های شیطانی در قلب شنونده گردد و ظاهر آرام و نرم آن سخنها سبب طمع در شنونده گردد . همچنان لازم است که کلام شان نیک و معروف باشد . بعضیها گفته اند که مراد از معروف ، آهسته سخن گفتن است ، زیرا زنان مکلف اند که به آهستگی سخن بگویند “^۱

پس بر زنان لازم است که این حدود و آداب را در سخن زدن مراعات نمایند .

پنجم : مسئولیت اصلاح جامعه را بدوش فرد گذاشته است :

160 - ویژگی دیگر نظام اجتماعی اسلام اینست که مسئولیت اصلاح جامعه را بدوش افراد میگذارد . یعنی هر فرد جامعه مکلف است که در جهت اصلاح جامعه به اندازه توان و موقف اجتماعی خود بکوشد و در ازاله فساد و منکرات سهیم گردیده و بخاطر ایجاد یک جامعه سالم و صالح با دیگران همکاری و تعاون نماید .

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ (المائدة/ک)

” و همکار و باهم تعاون کنید در نیکی و تقوا و معاونت و همکاری نکنید در گناه و تجاوز “
و بزرگترین تعاون با دیگران ، همانا تعاون و همکاری در اصلاح جامعه میباشد .

و از آنجاییکه فرد مکلف به اصلاح جامعه میباشد ، بدیهی است که خودش باید سبب فاسد شدن جامعه نشود و از هر عملی که سبب اشاعه منکرات در جامعه می‌گردد ، جداً خود داری کند.

﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ (الأعراف/کک)

” و در زمین پس از اصلاح آن [به وسیله رسالت پیامبران] فساد مکنید ، و الله را از روی بیم و امید بخوانید “

یکی از قواعد مهم فقهی اینست که ” آنچه اخذ آن برای فرد حرام است ، دادن آن به دیگران نیز حرام میباشد “

علت حرمت اینست که دادن چیز حرام به دیگران به معنای اشاعه فساد در جامعه میباشد و فرد مسلمان اگر از اصلاح کردن دیگران عاجز است ، اقلأً از اشاعه فساد و فاسد ساختن جامعه اجتناب نماید . بنابراین ، همچنانکه گرفتن رشوت حرام است ، دادن رشوت نیز حرام است ، به همانگونه که گرفتن سود حرام است دادن سود نیز حرام میباشد . چنانچه در حدیث شریف میخوانیم که :

« عَنْ جَابِرٍ قَالَ لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَكِلَ الرِّبَا وَمُؤَكَّلَهُ وَكَاتِبَهُ وَشَاهِدِيَهُ وَقَالَ هُمْ سَوَاءٌ »

(صحیح مسلم ، کتاب المساقاة)

” از جابر [روایت است که گفت : رسول الله | لعنت کرده است اخذ کننده سود را و دهنده سود را و نویسنده سند آن و دو شاهد آنرا و فرمود همه آنها باهم در گناه برابرند “

دلایل گذاشتن اصلاح جامعه بدوش فرد :

162 - از قرآن کریم :

﴿ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ﴾ (التوبه/ك)

” مردان مؤمن و زنان مؤمن بعضی دوستان و همکاران دیگری اند که به نیکی امر و از بدی منع میکنند “

” معروف “ اسم جامعی است که تمام امور مطلوب در شریعت را شامل میگردد و منکر کلمه جامعی است که شامل تمام منهیات شرعی میگردد . پس تمام مواردی که سبب اصلاح جامعه میگردد ، شامل این حکم میگردد . چنانچه در وصیتی که بنده صالح پروردگار لقمان [به پسرش مینمود میگفت :

﴿ يَبْنِيْ اَقِمِ الصَّلَاةَ وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَاَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَصْبِرْ عَلٰى مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ﴾ (لقمان/ك)

” ای پسرک من برپا دار نماز را و امر کن به نیکی و منع کن از بدی و صبر کن بر آنچه(مصائبی) که به تو (درین کار) میرسد . یقیناً این کار از کارهای مهم و ارزشمند است “

قرآن کریم با ذکر وقایعی از امتهای قبلی مسئولیت فرد در برابر جامعه را مورد تأکید قرار داده و بیان میکند که چون افراد این جوامع در امر اصلاح سازی جامعه خود کوتاهی کردند ، مورد عذاب الهی قرار گرفته و به هلاکت و نابودی مواجه شدند . مقصد از بیان این واقعات اینست که مسلمانان عبرت گرفته و در ادای مسئولیت شان در برابر جامعه کوتاهی نکنند .

﴿ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَتَلَكُمْ اَوْلُواْ بِقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْاَرْضِ اِلَّا قَلِيْلًا ﴾

مِمَّنْ أُخِيتْنَا مِنْهُمْ^۱ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٦٨﴾ (هود/۶۸)

” پس چرا در میان امتهایی که پیش از شما بودند ، مصلحانی دلسوز نبودند که [مردم را] از فساد در زمین بازدارند ؟ مگر اندکی که [به سبب بازداشتن مردم از فساد] نجاتشان دادیم . و آنان که ستم کردند ، دنباله رو [و دل بسته] چیزی از نعمت و ثروت شدند [که در آن به سرکشی و طغیان افتادند] و آنان مجرم بودند . “

این آیت نشان میدهد که فقط کسانی نجات یافتند که از منکرات نهی میکردند . پس آیت فوق واضح ترین دلیل بر وجوب نهی از منکرات و مفساد میباشد .

162- دوم : احادیث نبوی :

احادیث بیشماری وجود دارد که مسئول بودن فرد در برابر جامعه را ثابت میسازد .
 « عَنْ حذيفة بن اليمان رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ | مَنْ لَا يَهْتَمُّ أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ، وَمَنْ لَمْ يُصْبِحْ وَيُتَمَسَّيْ ناصحاً لله ولرسوله ولكتابه ولعامة المسلمين فَلَيْسَ مِنْهُمْ » (الطبراني في الأوسط والصغير)
 ” از حذیفه پسر یمان | روایت است که رسول الله | فرمودند : کسیکه به امور مسلمانان اهتمام و توجه ندارد از جمله مسلمانان نمیشود و کسیکه صبح و شام در فکر نصیحت و خیرخواهی به الله ، پیامبرش ، کتابش ، امام و عامه مسلمانان نمیشود ، او از جمله ایشان نیست “
 و میدانیم که اصلاح جامعه از بین بردن فساد ، فکر کردن بخاطر اصلاح و بهبود مسلمانان شامل پروسه اهتمام به امور مسلمانان میباشد .

« مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ »

(صحیح مسلم ، کتاب ایمان ، عن ابی سعید)

این حدیث شریف با صراحت بیشتر مسئولیت فرد در برابر جامعه را تذکر داده و او را مسئول از بین بردن منکرات میداند . همچنان نشان میدهد که مسلمان باید همیشه در حالت آماده باش کامل و استعداد لازم برای ازاله فساد باشد و این مفهوم از عبارت ” فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ “ بدست می آید . زیرا تغیر با قلب به معنای احساس کراهیت نسبت به منکر میباشد . امام نووی میفرماید :
 ” تغیر منکر با قلب چنین است که منکر را در قلب خود بد بیند . این عمل اگرچه به معنای ازاله منکر به شکل عملی نمیشود ، اما در توان و قدرت او همیتقدر ممکن میباشد “^۱

پس تغیر منکر با قلب عبارت از احساس کراهیت نسبت به منکر میباشد و این احساس اگرچه عملاً منکرات را نابود نمیسازد ، اما مقدمه برای تغیر منکر و آغاز آمادگی برای تغیر عملی آن میباشد . زیرا معمولاً انسان امری را که دوست دارد ، در پی از بین بردن آن نمیشود . بلکه در نابود ساختن چیزی اقدام میکند که از آن کراهیت دارد . بنابراین ، احساس بد بینی نسبت به منکر نخستین قدم در

¹ - شرح مسلم ، ج ۲ ص ۱۸۲

راه از بین بردن منکرات می باشد . لذا میتوان کراهیت قلبی را نوعی تغییر منکر بنامیم . علاوه بر آن ، احساس کراهیت نسبت به منکر قلب انسان را زنده نگهداشته و با نور ایمان معمور میگرداند و حساسیت خیلی قوی در برابر منکرات و مفسد را در قلب انسان جابجا میسازد . این امریست که مسلمان به هیچصورت نمیتواند آنرا ترک کند . زیرا فقدان چنین حساسیتی نشانهٔ مرض قلبی میباشد و فرد مسلمان باید در علاج آن عجله نماید ، قبل ازینکه فرصت را از دست داده و سرمایهٔ ایمانش مورد دستبرد منکرات قرار گیرد . حتی امام ابن تیمیه ^۱ عدم انکار قلبی منکرات را نوعی ارتداد میخواند و میفرماید :

”مرتد کسی است که به الله (شریک آورده و با پیامبر | و احکامی که با خود آورده است ، بدینی و بغض داشته باشد و انکار قلبی منکرات را ترک نماید “^۱

« وَاللّٰهُ لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَأْخُذْنَ عَلَىٰ يَدَيِ الظَّالِمِ وَتَأْطُرُنَّهُ عَلَىٰ الْحَقِّ أَطْرًا وَتَقْصُرُنَّهُ عَلَىٰ الْحَقِّ قَصْرًا أَوْ لِيُضْرِبَنَّ اللَّهُ بِقُلُوبِ بَعْضِكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ثُمَّ لِيَلْعَنَنَّكُمْ كَمَا لَعَنَهُمُ »

(سنن ابی داود ، کتاب الملاحم ، عن عبدالله بن مسعود (|)

” سوگند به الله که خواه مخواه به معروف امر میکنید و حتماً از منکرات نهی میکنید و حتماً از دست ظالم گرفته او را با تمام قوت بسوی حق میکشانید و پابند حق میسازید و یا اینکه الله قلوب شما را یکی با دیگری میزند (اختلاف بین دلهای تان ایجاد میکند) بعد از آن شما را مورد لعنت قرار میدهد چنانچه بنی اسرائیل را لعنت نمود “

این حدیث پیامبر | مسئولیت فرد در برابر جامعه را با صراحت تمام بیان نموده و او را مسئول از بین بردن مفسد و منکرات از جامعه میداند . و تأکید میکند که ظالم باید از ظلم منع شود . زیرا ظلم بدترین نوع فساد در زمین است .

چرا فرد مسئول اصلاح جامعه است ؟

163 - گفتیم که فرد مسئولیت اصلاح سازی جامعه را بدوش دارد . اما باید بدانیم که ؛ علت این فرضیت و قرار دادن مسئولیت بدوش فرد چه میباشد ؟

چرا فرد ؟ در حالیکه فرد مسئول اصلاح نفس خود میباشد ، مسئول اصلاح جامعه نیز شناخته شده است ؟

از نظر ما علتیایکه این مسئولیت را بدوش فرد میگذارد ، چنین خلاصه میگردد :

فرد از جامعه اثر میپذیرد :

164 - مسلماً انسان موجود اجتماعی است و از جامعه که در آن زندگی دارد شدیداً متأثر گردیده و به همان امراض و ضعفهایی گرفتار میشود که جامعه به آن گرفتار شده است و برعکس

¹ - فتاوی ، جزء پنجم ، ص 182

، اگر جامعه صالح و پاکیزه بود ، او نیز از صحت و قوت معنوی برخوردار میگردد . رسول الله با اشاره به این حقیقت میفرماید :

« مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ أَوْ يمجِّسَانِهِ »

(صحیح البخاری ، کتاب تفسیر القدر ، عن ابی هریره)

”هیچ مولودی نیست مگر اینکه بر فطرت سالم تولد میشود ، پس پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی میسازد“

پدر و مادر و خانواده بمثابة جامعه کوچکی برای طفل بوده و با اثر گذاری در تربیت طفل او را به فساد یا صلاح میکشانند . اگر پدر و مادر گمراه بود ، طفل را بسوی گمراهی سوق میدهند و از مقتضای فطرت سالمی که الله (او را آفریده است ، بیرونش می آورند و اگر صالح بودند ، طفل خود را مطابق فطرت سلیم الهی تربیت نموده و جوانب خیر و صلاح را در شخصیت او رشد میدهند . به همینگونه جامعه بزرگتر بر سایر افراد تأثیر مثبت و یا منفی میگذارد .

دوم : ساختن جامعه صالح ضرورت همگانی است :

165 - ایجاد جامعه پاکیزه و نیک برای هر فردیکه بخواهد زندگی نیک و پاکیزه داشته باشد ، امر ضروری و حیاتی میباشد . چه ، هر فرد مسلمان مکلف است که هدف خلقت و فلسفه وجودی خود را در دنیا و آخرت تحقق ببخشد و آن هدف عبارت از عبادت الله واحد میباشد .

الله | میفرماید :

﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾ (الذاریات/ ۵۶)

”و نیافریده ام جن و انس را مگر برای اینکه مرا عبادت کنند“

عبادت کلمه جامعی است که تمام اقوال ، افعال و احوال ظاهری و باطنی انسان را شامل میگردد .^۱ این وسعت کلمه عبادت از ما میخواهد که تمام اقوال ، افعال و برخوردهای خود با مردم بر وفق شریعت اسلامی عیار نماییم . ولی مسلم است که فرد مسلمان تنها در صورتی میتواند زندگی خود را به شکل کامل اسلامی درآورد که جامعه که در آن زندگی میکند در توافق کامل با او بوده و این شکل دهی را برایش آسان سازد . یعنی اولاً جامعه باید کاملاً اسلامی گردد تا فرد مسلمان بتواند زندگی خود را مطابق خواسته های اسلام منظم سازد . ولی اگر چنین نبود و جامعه یا کاملاً یک جامعه جاهلی بود و یا مخلوطی از روابط جاهلی و اسلامی بر آن حاکم بود ، در آنصورت برای مسلمان ناممکن است که بتواند زندگی مطلوب اسلامی داشته باشد . به همین علت است که اگر کسی از ایجاد تغییر در جامعه جاهلی و اعمار جامعه اسلامی ناتوان شد ، باید آنجا را ترک کرده و بسوی جامعه هجرت کند که در آنجا میتواند زندگی خود را با رنگ اسلامی

¹ - مختصر فتاوی این تیمیه ص 172-173

زینت ببخشد .

﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴾ (النساء/ك)

” یقیناً کسانی که [با ترک هجرت از دیار کفر، و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ستم کردند [هنگامی که] فرشتگان آنان را قبض روح می کنند، به آنان می گویند: [از نظر دینداری و زندگی] در چه حالی بودید؟ می گویند: ما در زمین، مستضعف بودیم. فرشتگان می گویند: آیا زمین الله وسیع و پهناور نبود تا در آن [از محیط شرک به دیار ایمان] مهاجرت کنید؟! پس جایگاهشان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است“

در تفسیر این آیت آمده است که :

” این آیت در مورد کسانی نازل شده است که در بین مشرکین زندگی میکنند و در آنجا نمیتوانند که شعائر دینی خود را اقامه نمایند و در حالیکه توان هجرت از آن دیار را دارند اما در آنجا باقی میمانند، چنین اشخاصی بر نفس خود ظلم نموده و به اجماع علماء مرتکب عمل حرام شده اند“¹

لذا توجه به جامعه و دور کردن منکرات و مفساد از آن، وجیه و مکلفیت هر فرد مسلمان است و نباید در صورت وقوع منکرات آنرا ناچیز شمرده و اهمیتی به آن ندهد. زیرا منکرات مانند میکروبهای اند که حتماً بر جسم تأثیر سوء میگذارند. و اگر بعضیها را دفعاً بیمار نسازد، حتماً مقاومت جسم شانرا ضعیف میگرداند و در مراحل بعدی حتماً بر آنها غالب میگردد.

بنابراین از اولویات خیلی مهم و اساسی دولت اسلامی، اعمار جامعه اسلامی و مملوء از فضایل اخلاقی و ازاله منکرات از آن میباشد.

﴿ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَنِقَبَةُ الْأُمُورِ ﴾ (الحج/ک)

” آنهایکه اگر آنان را در زمین قدرت و تمکن دهیم، نماز را برپا می دارند، و زکات می پردازند، و مردم را به کارهای پسندیده امر میکنند و از کارهای زشت باز می دارند؛ و عاقبت همه کارها فقط در اختیار الله است“

سوم: بخاطر نجات یافتن از هلاکت دستجمعی :

167 - قیام نمودن افراد به اصلاح جامعه، هم خود آنها را و هم جامعه را از گرفتار شدن به

¹ - تفسیر ابن کثیر ج 1 ص 542

عذاب الهی و عقوبت اخروی و هلاکتهای اجتماعی و همه گیر ، مشکلات و اضطرابات و صدها بدبختی دیگر نجات میدهد .

شرح این موضوع بخاطر اهمیت و حساسیتی که دارد ، به کمی تفصیل ضرورت دارد .
سنت الهی چنین است که جامعه که در آن منکرات شایع گردیده و حدود و حرمت الهی پایمال و فساد در آن ریشه دوانیده و افراد جامعه به حیث تماشاچی به آن نظاره نموده و اقدام به مقابله و تغیر آن نمیکند ، الله متعال چنین جامعه را به سخت ترین عذابها گرفتار نموده و صالحان و غیر صالحان آنرا مورد عذاب قرار میدهد . این سنت الهی در حقیقت شلاق تنبیه و قانون خیلی خوفناکی است که هر فرد بخصوص علماء و صاحبان قدرت را وادار مینماید که با تمام توان در جهت اصلاح جامعه و ایجاد تغیرات مثبت در آن بکوشند تا عذاب الهی را از خود و جامعه دفع سازند . در قرآن و سنت دلایل و مثالهای زیاد وجود دارد که حقانیت این گفته ها را ثابت میسازد
الف : در قرآن کریم :

167 - الله (میفرماید :

﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾
(الأنفال ۸۱)

” و پرهیزید از عذابی که تنها به ظالمان شما نمیرسد (بلکه همه شما را در بر میگیرد) و بدانید که بدون شک الله سخت عقوبت کننده است“
ابن عباس (میفرماید : ” الله (مؤمنان را امر نموده است که منکرات را در بین خود باقی نگذارند ، در غیر آن مورد عذاب همه گیر قرار میگیرند “^۱
امام قرطبی میگوید : ” برسید از عذابی که از ظالم گذشته و صالحان و غیر صالحان را در بر میگیرد “^۲

ابن کثیر در شرح این آیت میگوید: ” الله (بندگان مؤمنش را از فتنه و عذابی بر حذر میدارد که به گنهکاران منحصر نیماند بلکه عام گردیده و تمام مردم را در بر میگیرد .
ب : از سنت پاکیزه پیامبر (ص) :

امام بخاری چنین روایت کرده است :

« مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ وَالْوَاقِعِ فِيهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا عَلَى سَفِينَةٍ فَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْلَاهَا وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا فَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا إِذَا اسْتَقَوْا مِنَ الْمَاءِ مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ فَقَالُوا لَوْ أَنَّا خَرَقْنَا فِي نَصِيبِنَا خَرْقًا وَلَمْ نُؤْذِ مَنْ فَوْقَنَا فَإِنْ يَتْرَكُوهُمْ وَمَا أَرَادُوا هَلَكُوا جَمِيعًا وَإِنْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ نَجَوْا وَنَجَوْا جَمِيعًا »

1- تفسیر قرطبی ج 7 ص 391

2- تفسیر قرطبی ج 7 ص 393

(صحیح البخاری، کتاب الشركة عن النعمان بن بشیر |)

”مثال کسیکه حدود الله را مراعات میکند و کسیکه از آن تجاوز مینماید مانند کسانی اند که در یک کشتی سوار بوده و بین خود قرعه می اندازند. پس یک تعداد آنها به طبقه پایین قرار میگیرند و برای تعداد دیگری طبقه بالایی میرسد. کسانی که در قسمت تحتانی کشتی اند وقتی میخواهند که آب بگیرند بر کسانی که در طبقه بالایی اند گذشته و آب میگیرند (باعث تکلیف آنها میگردند) آنها با خود میگویند اگر سوراخی در پائین کشتی ایجاد کرده و از آن آب ضرورت خود را گرفته و باعث اذیت دیگران نشویم! حالا اگر کسانی که در طبقه بالایی کشتی اند، آنها را با فکر شان آزاد بگذارند تمام شان هلاک میشوند ولی اگر دست آنها را گرفته و مانع کار شان شوند هر دو گروه نجات میابند“

درین حدیث شریف چنانچه قرطبی | میگوید، دلیل این امر اینست که عامه مردم به سبب گناه عده خاصی مورد عذاب قرار میگیرند. همچنان نشان میدهد که جامعه زمانی مستحق عذاب عمومی میگردد که معاصی و منکرات در آن ظاهر گردیده و انتشار یابد. بدون اینکه کسی در پی تغییر آن باشد. اگر تغییر منکرات و برگرداندن امور مطابق شرع ممکن نبود، بر کسانی که قلباً با منکرات بد بینی دارند، واجب است که از آن شهر هجرت کنند. همچنان میتوان گفت که حدیث فوق دال بر اینست که انحراف از منهج صحیح و مسلک سالم منتج به هلاکت عامه میگردد و حسن نیت و قصد نیک منحرفین مانع نزول عذاب و هلاکت جامعه نميگردد. زیرا کسانی که میخواهند پائین کشتی را سوراخ کنند، هدف شان این بود که افراد مستقر در طبقه بالایی را اذیت نرسانند و این حسن نیت سبب نجات شان نگردد. زیرا عمل شان درحقیقت خروج از منهج سالم در امری بود که مربوط تمام مردم میشد.

«عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ أَنَّهُ قَالَ أَيْهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ تَقْرَءُونَ هَذِهِ الْآيَةَ "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ" وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الظَّالِمَ فَلَمْ يَأْخُذُوا عَلَى يَدَيْهِ أَوْشَكَ أَنْ يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ مِنْهُ» (سنن الترمذی، کتاب الفتن)

”از ابوبکر صدیق | روایت است که فرمودند: ای مردم شما این آیت را میخوانید که ”ای کسانی که ایمان آورده اید بر خود لازم گیرید اصلاح نفس خود را، ضرر نمیرساند به شما کسانی که همراه شدند در صورتیکه شما رهیاب باشید“ و من از رسول الله | شنیدم که فرمودند: چون مردم ظالم را در ظلمش مشاهده نموده و او را از ظلم منع نکنند نزدیک است که الله | همه شانرا به عذاب همه گیر گرفتار سازد“

میزان شناخت صلاح و فساد جامعه :

169 - چنانچه گفتیم، فرد مسئول اصلاح جامعه و ازاله فساد از آن میباشد، اما میزان و معیاری که صلاح و فساد جامعه بر اساس آن تعیین میگردد، چیست؟

در جواب این سؤال به صورت خلاصه میتوان گفت که ، جامعه صالح همان است که بر اساس عقیده اسلامی اعمار گردیده و نظام اجتماعی و سایر قوانین آن از همین عقیده نشئت کرده باشد ، چنانچه بعضی خصوصیت های آن را در بحثهای گذشته شرح نمودیم .

جامعه فاسد همانست که بر اساس عقیده غیر اسلامی ایجاد گردیده و نظام اسلامی در بخشهای مختلف آن حاکم نبوده و منکرات در آن عمومیت یافته باشد . اسلام چنین جامعه را جامعه جاهلی میخواند اگرچه اهل آن ظاهراً مسلمان باشند

به تعبیر دیگر ، جامعه صالح همانست که بر اساس معانی و ارزشهای اسلامی استوار باشد و احکام اسلامی در تمام بخشهای آن مرعی الإجراء باشد و جامعه فاسد ، برخلاف آن میباشد .

بحث سوم :

نظام افتاء^۱

زمینه سخن :

170 - هر فرد مسلمان مکلف است که تمام عملکردهایش بر وفق احکام اسلام بوده و فیصله شریعت را که در نتیجه افعالش صادر میگردد بپذیرد و روابط خود را با دیگران به نحو مشروع برقرار سازد. اگر درین موارد چیزی نمیدانست و یا در بعضی حالات حکم شرع برایش واضح نبود، واجب است که نسبت به آن معرفت کامل پیدا کند. تا اعمال و سلوک خود را مطابق حدود تعیین شده در شریعت انجام دهد.

یکی از راههای کسب معرفت و معلومات دینی اینست که علماء به تعلیم و آموزش مردم اقدام نموده و احکام دینی را به مردم برسانند. و یا اینکه مردم با مراجعه به علماء سؤالهای خود را با آنها مطرح نموده و از احکام شرعی معلومات حاصل کنند.

171- تعلیم دادن مردم و تبلیغ احکام دینی به آنها از فرایضی است که اسلام بدوش اهل علم گذاشته است. آنها شرعاً مکلفیت دارند که مردم را در امور دینی تعلیم داده و به اندازه که اسلام آموزش آنها لازم میداند، به آنها آگاهی دهند. فرضیت این امر زمانی قوت میگیرد که جهل در بین مردم افزایش یافته و معالم و نشانه های شریعت کمرنگ شده و بدعتها در بین مردم رایج

1- این مبحث و بحث نظام حسب، موضوعات اختصاصیتری را احتواء میکند لذا فهم آن دقت بیشتر میخواهد. همچنان با در نظر داشت دو ملحوظ بهتر دانستیم که اصطلاحات فقهی این مباحث را بشکل اصلی آن و بدون ترجمه تقدیم نماییم. یکی اینکه زیبایی و جزالتی که درین اصطلاحات وجود دارد، در ترجمه آن به زبان دیگری موجود نخواهد بود. دیگر اینکه اصطلاحات مذکور جزء فرهنگ دینی ما بوده و ضرورت است که جوانان ما به آن آشنا شوند. مترجم

شود. اگر علماء در ادای این فریضه کوتاهی کنند، گنهکار بوده و با سخت ترین محاسبه مواجه میشوند. زیرا هر نوع تقصیر در مسئولیت مرادف با کتمان علومی میباشد که نزد آنها امانت بوده و مأمور به نشر و تبلیغ آن میباشند.

اما وقتی که علماء به تبلیغ دین می پردازند، بر مردم واجب است که به سخنان آنها گوش داده از گفته هایشان بیاموزند و به آن عمل نمایند. اگر چنین نکردند گناه آن بدوش خود آنها بوده و در آخرت مورد محاسبه قرار میگیرند. زیرا با تبلیغ علماء و بیان احکام دینی حجت بر ایشان قایم میگردد.

172 - اما با وجود تبلیغ احکام دینی از سوی علماء، باز هم ممکن است که عده نسبت به احکام دینی جاهل بمانند و یا شاید علماء در انجام مسئولیت شان تقصیر نموده و در اثر آن یکتعداد افراد از علوم دینی محروم مانده و روزتا روز تعداد اینگونه افراد افزایش یابد و بالاخره جهل بر جامعه حکمفرما گردد. در چنین حالتی بر کسانی که نسبت به احکام شرعی بیخبر مانده اند واجب است که مسایل مهم دینی را بیاموزند. قرآن کریم دستور میدهد که:

﴿ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾ (النحل/کک)

”اگر مسئله را نمیدانستید از اهل علم سؤال کنید“

تقصیر علماء در تبلیغ و دعوت به سوی دین، مسئولیت جاهل را مرفوع نمیسازد بلکه او در هر صورتی باید با مراجعه به علماء و سؤال از آنها علم ضروری برای تعمیل احکام شرعی را بدست آرد.

173 - این سؤال کردن و جواب دادن آنها و مواردی که به این سؤال و جواب تعلق میگیرد، حالت سؤال کننده، جواب ارائه شده و موقف عالم هنگام جواب، حکم مسئله مورد سؤال مانند وجوب، ندب، اباحت و غیره اموری اند که مجموعه آنها در نظام اسلامی بنام ”نظام افتاء“ یاد می شود.

معنای لغوی افتاء:

174 - در لغتنامه «لسان العرب» از ابن منظور چنین آمده است:

أفتاه في الأمر: یعنی موضوع را برایش بیان کرد.

أفتاه في المسئلة: یعنی: جواب سؤال او را ارائه کرد.

اسم مصدر آن «فتوى» است و «فتوى» اسم مصدر است که در موضع إفتاء بکار برده میشود و الفتيا و الفتوى حکمی است که فقیه صادر مینماید.

از شرح لغوی کلمه افتاء میفهمیم که استفتاء در لغت به معنای سؤال کردن از حکم شرعی مسأله میباشد. شخص سؤال کننده را "مستفتی" و شخص جواب دهنده را "مفتی" مینامند و جوابی را که ارائه میکند "فتوا" و عمل جواب دادن را "افتاء" میخوانند. پس در نظام افتاء، مستفتی، مفتی، افتاء و فتوا ارکان چهارگانه این نظام را تشکیل میدهد.

افتاء در اصطلاح:

175 - معنای اصطلاحی افتاء، همان معنای لغوی آن میباشد که متضمن وجود مفتی، مستفتی، افتاء و فتوا است. ولی با اضافه این قید که مسئله مورد سؤال باید از امور شرعی بوده و حکم آن نیز بر اساس مفاهیم شرعی ارائه گردد. در نظام افتاء که میخواهیم از آن سخن بگوییم، مستفتی شخصی است که حکم شرعی مسایل را مورد سؤال قرار میدهد و شخصی که جواب میدهد، مفتی نامیده میشود و عملی را که انجام میدهد افتاء و نص و متن جواب او را فتوا میگویند.

منهج بحث:

176 - با توجه به شرح فوق، بحث حاضر به چهار مطلب اساسی میردازد.

اول: مستفتی

دوم: مفتی

سوم: افتاء

چهارم فتوا

مطلب اول :

مستفتی

مستفتی کیست ؟

177 - مستفتی کسی را گویند که حکم شریعت را در مورد مسئله میپرسد . معنای سخن اینست که ، شخص مذکور نسبت به آن حکم جاهل میباشد ، لذا از مفتی سؤال میکند تا حکم شرع را دانسته و مطابق آن عمل نموده و از فتوای مفتی تقلید نماید . ولی آیا بر هر کسیکه از حکم شرعی جاهل باشد واجب است که در مورد آن سؤال نموده و کسب معرفت نماید یا نه ؟

اگر حکم شرعی را میدانست و یا میتوانست که خودش حکم آنرا از نصوص دریافت نماید ، آیا باز هم برایش جایز است که از دیگری سؤال کند ؟

جواب این سؤال نسبت به افراد فرق نموده و با در نظر داشت حالت هر شخصی حکم آن تغییر مییابد . بنابراین ، در بعضی حالات طلب فتوا حرام است و در بعضی حالات واجب و در بعضی موارد مباح است . پس باید اصناف و اقشار مردم درین رابطه بیان گردد .

اول : کسانی که استفتاء برای شان حرام است :

کسیکه اهلیت اجتهاد را دارد و شروط اجتهاد به گونه که در کتب اصول فقه ذکر شده است در وجودش متحقق بود ، چنین شخصی مجتهد بوده و از شخصی دیگری برایش حرام می باشد . زیرا ، در حالیکه به رتبه اجتهاد رسیده است ، بالایش واجب است که اجتهاد نموده و در فهم مساله تحقیق نماید تا حکم آنرا به وجه تعین و یا گمان غالب دریابد . لذا بر او حرام است که از حکم مسئله مورد نظر از کس دیگری طلب فتوی نماید . البته حکم تحریم به همان استفتاء و سوالی راجع میباشد که به خاطر تقلید از فتوا صورت گیرد . اما اگر مجتهدی بخاطر کسب معلومات بیشتر و فهم درست مسئله از شخص دیگری سؤال میکند برایش جایز بوده و ممانعتی وجود ندارد .

اگر مجتهد بعد از مناقشه و مذاکره با دیگری دانست که حق با اوست ، واجب است که نظر

خود را ترک نموده و از نظر جانب مقابل پیروی کند. زیرا این حکم نیز در جمله احکامی می باشد که بعد از اجتهاد به فهم آن دست یافته است.

179- زمانیکه گفتیم اجتهاد قابل تجزیه می باشد، و این قولی است که ما آنرا ترجیح می دهیم. معنای سخن اینست که اگر فرد مسلمانی در بعضی موارد و مسایل مجتهد بوده و در موارد دیگری به درجه اجتهاد نرسیده است، او در مواردی که قدرت اجتهاد و استخراج مسایل و احکام آنرا دارد، در همان موارد به منزله مجتهد مطلق بوده و برایش جایز نیست که از کس دیگر فتوی طلب و از فتوایش تقلید کند. اما در مسایل و احکامیکه از فهم آن عاجز است، به منزله غیر مجتهد بوده و بر او لازم و یا اقلاً جایز است که از دیگری فتوا بخواهد.

دوم: کسانی که استفتاء بالایشان واجب است:

180- استفتاء (طلب فتوی) بر تمام کسانی واجب است که به درجه مجتهد نرسیده باشند و شناخت حکم شرعی بالایشان واجب شده باشد. پس جواز استفتاء دو شرط اساسی دارد. اول: مستفتی (کسیکه فتوا طلب می کند) باید غیر مجتهد باشد برابر است که سبب آن، عجز در اجتهاد به علت عدم استعداد توانائی بر اجتهاد باشد و یا نبودن ذوق و فهم فقهی و یا نداشتن فراغت کافی برای طلب علم، تا به درجه اجتهاد برسد و یا هر سبب دیگری.

دوم: واجب بودن معرفت حکم شرعی، که این شرط نظر به اختلاف احوال مردم، متفاوت می باشد. مثلاً: کسیکه به سن بلوغ رسید، بر او واجب است احکام نماز و چگونگی ادای آنرا بداند. و چون ماه رمضان فرارسید، باید احکام مربوط روزه را بیاموزد و چون مالش به حد نصاب برسد، زکات بر وی واجب میگردد و باید احکام آنرا بداند و زمانیکه استطاعت حج را پیدا کرد واجب است که احکام حج را بداند بر هر کسیکه واقعه پیش آمد، واجب است که حکم شرعی آنرا بداند، کسیکه به کار تجارت می پردازد باید احکام مربوط به خرید و فروش و معاملات مالی را بیاموزد.

اصل و قاعده جامع این شرط چنین است که «بالای هر کسیکه شناخت حکم شرعی معینی لازم گردید، واجب است که از اهل علم در آن مورد سؤال کند» و اما معرفت مسایل و احکام زاید بر آن در حق فرد مستحب و در حق امت از جمله فرضهای کفایی است، زیرا حتماً باید در بین امت کسانی باشند که مسایل شرعی را باتمام تفصیلات آن بدانند و حتی به درجه مجتهد رسیده و در امور دینی مورد احتیاج مردم، فتوا بدهند.

181- خلاصه سخن اینست که بالای شخص عامی واجب است که در مورد مکلفیت های

شرعی خود از علماء فتوا بخواهند تا این مکلفیتهای خود را بوجه احسن و شرعی آن اداء نمایند .

صنف سوم : کسانی که استفتاء برایشان جایز است :

182- استفتاء برای شخص غیر مجتهد در مواردی جایز است که معرفت آن بالایش واجب نمی باشد . مانند شخص عامی که هنوز حج بالایش فرض نشده است ، لذا معرفت احکام حج بالایش لازم نبوده و سؤال کردن درین مورد بالایش واجب نمی باشد . اما سؤال کردن در آن مورد و مسایل دیگر برایش جایز می باشد . زیرا معرفت احکام شرعی و افزودن بر معلومات شرعی از امور مستحب در حق هر فرد مسلمان می باشد . پس جواز آن اولی تر است .

183- اما آیا برای غیر مجتهد جایز است که در مواردی سؤال کند که هنوز واقع نشده است ؟ و از وقایعی فتوا بخواهند که هنوز بالایش نیامده و معرفت حکم آن بالایش واجب و لازم نگردیده است ؟

علماء درین مورد دو قول دارند :

اول : عدة آنرا مکروه میدانند چنانچه از امام مالک (نقل شده است که ایشان سؤال کردن از حکم مسایل قبل الوقوع را نمی پسندیدند . به همین سبب ، وقتی بعضی شاگردانش میخواستند که حکم مسئله را بدانند که هنوز واقع نشده است ، کسی را مأمور می ساختند که در آن مورد به گونه سؤال کند که گویا واقع شده است .

علت کراهیت نزد این دسته علماء اینست که فتوا دادن در مسایل دینی موضوع خطیر و مسئولیت بزرگی می باشد . زیرا فتوا دادن در مسایل شرعی در حقیقت خبر دادن از شریعت الهی و حکم الله میباشد و این کار زمانی جایز و ممکن است که مجتهد تمام استطاعت و کوشش خود را بکار ببرد و اگر احیاناً مجتهدی درین امر کوتاهی کرده و تعمق لازم را بکار نبرد با مسئولیت بزرگی مواجه خواهد بود . پس تا زمانیکه واقعه رخ نداده است حاجت و ضرورتی به طلب فتوا نبوده نباید کسی در معرض این مسئولیت بزرگ واقع گردد . بلکه سلامت و احتیاط در امور دینی ، خود داری ازین نوع فتوا را لازم میگرداند . همچنان ممکن است که اجتهاد و فتوای مجتهد نظر به شرایط و اوضاع تغییر کند . یعنی در حالیکه حادثه هنوز پیش نشده است مفتی فتوایش را صادر نماید . ولی زمانیکه آن واقعه عملاً واقع میشود ، شرایط به گونه دیگری بوده و اجتهاد و فتوای مجتهد با واقعیت تطابق نداشته باشد و مجتهد نمی تواند که به مستفتی از اجتهاد جدیدش خبر دهد .

بنابراین دلایل ، بهتر آنست که مفتی از اصدار فتوا در مواردی که هنوز واقع نشده است خودداری کند . همچنان بر شخص عامی بهترست که در مواردی فتوا بخواهد که به آن احتیاج داشته و عملاً با آن درگیر است و مسایلی که هنوز واقع نشده است ترک کند .

184- قول دوم : مبنی بر عدم کراهیت سؤال از مسایلی است که هنوز واقع نشده باشد . البته در صورتیکه مقصد سؤال کننده دانستن حکم شرعی مسئله باشد که احتمال وقوع آن می رود . این نظریست که آنرا ترجیح می دهیم ، زیرا هیچ ضرری در آن وجود ندارد بلکه در آن احتیاط در

مسایلی است که احتمال وقوع آن می رود . چه ، بسیار ممکن است که همان حادثه پیش آید ولی برای شخص مذکور زمینه سؤال و رسیدن نزد مفتی میسر نگردد . پس حرصی که در زمینه دریافت احکام شرعی دارد کاملاً بجا بوده و بر مفتی واجب است که جواب و فتوی لازم را برایش بدهد . درین صورت هر دو کار نیک نموده و راه خطاء در پیش نگرفته اند ، سؤال کننده بخاطر اشتیاق و حرصی که در معرفت حکم شرعی دارد و مفتی بخاطر آموختن مستفتی مسایلی را که اشتیاق آنرا دارد .

بنابر همین نظر است که عده از علماء مسایلی را بصورت فرضی تصور نموده و جوابهایی برای آنها تدارک و در کتابها تدوین کرده اند تا کسیکه میخواهد حکم شرعی را بداند ، به آن کتابها مراجعه نماید .

مستفتی از کسی فتوا بخواهد که صلاحیت آنرا دارد:

185- چنانچه دیدیم، در مواردی واجب و در مسایلی جایز است که مسلمان فتوا بخواهد . اما باید از کسانی فتوا بخواهد که صلاحیت و اهلیت فتوا را داشته باشند . زیرا میدانیم که استفتاء در مسایل متعلق به دین و احکام شرعی صورت میگیرد پس باید درین موارد احتیاط نموده و از کسانی فتوا بخواهد که اهل فتوا باشند .

اما سؤال اینست که شخص عادی چگونه مفتی با کفایت و صالح را بشناسد تا از او فتوا بخواهد ؟ در جواب گفته اند که مستفتی باید در مورد او از اشخاص قابل اعتماد سؤال کند و یا از شهرتش در بین مردم او را بشناسد و اینکار در توان شخص عامی میباشد .

186- اگر شخص عامی در شهر و قریه خود کسی را بخاطر طلب فتوا نیافت بالایش لازم است که سفر نموده و بجائی برود که به مفتی دسترسی پیدا کند . چنانچه سلف صالح ما زمانیکه ضرورت به معرفت حکم شرعی درمسأله پیدا میکردند و کسی را بخاطر فتوا نمی یافتند به جائی سفر میکردند که عالم و مفتی با کفایتی را در آنجا سراغ کرده و سؤال خود را مطرح می نمودند .

فتوا خواستن از با صلاحیت ترین شخص:

لئلك چون بر مستفتی لازم است که از مفتی با صلاحیت طالب فتوی شود ، آیا بالایش واجب است که در صورت کثرت مفتی ها در یک منطقه در جستجوی صالح ترین مفتی گردد ؟ علماء درین مورد دو قول ارائه کرده اند :

اول : جستجو و طلب کردن صالح ترین مفتی بالایش واجب نیست و میتواند که از هر شخصی که اهلیت و صلاحیت فتوا را دارد سؤال کرده فتوا بخواهد . زیرا شخص عامی توان شناخت بهترین مفتی و میزان علماء و شناخت مقام و مراتب علمی شانرا ندارد ، پس مکلف

ساختن او به این کار، یک نوع از تکلیف بالاتر از توان او می باشد .
دوم : بر او واجب است که صالح ترین مفتیان را جستجو نموده و از وی فتوا بخواهد و این کار ، مکلف ساختن او به عمل فوق طاقتش نمی باشد . زیرا فرد اصلح را میتواند که با سؤال کردن ، خبر شخص ثقة و یا شهرتش در بین مردم بشناسد و کار برایش ممکن بوده و برای معرفت اصلح کافی میباشد . و اگر بعد از تحقیق و جستجو به شناخت صالح ترین مفتی مؤفق نشد ، آنگاه میتواند که با نزدیک ترین مفتی سؤالش را مطرح نماید .
188- قول راجح و قرین صواب نزد ما ، قول اول می باشد . زیرا صحابه کرام و تابعین و سایر سلف صالح بالای مستفتی بحث و جستجوی مفتی اصلح را واجب نمی دانستند . و این خود دال بر جواز ترک افضل و استفتاء از فاضل می باشد . اما باز هم بهتر است که در صورت امکان ، با کفایت ترین مفتی را پیدا کرده و از او فتوا بخواهد .

صالح ترین مفتی چه کسی است ؟

189- چون بنابر قول دوم ، جستجو و پیدا کردن صالح ترین مفتی را واجب دانستیم و یا بنابر قول اول و ترجیحی که قایل شده و آنرا مستحب گفتیم ، سؤال اینست که صالح ترین شخص برای فتوا دادن چه کسی است ؟
از سخنان علماء بر می آید که بهترین مفتی همانست که داناترین و متقی ترین شخص زمان خود باشد . اما اگر در یک محله یکی داناترین مفتی و دیگر متقی ترین آنها باشد ، مستفتی باید از کدام آنها سؤال کند ؟
از علماء درین مورد دو قول نقل شده است :
اول : اینست که از داناترین آنها باید سؤال کند ، زیرا داناترین آنها بهترین مفتی می باشد . به این خاطر که مدار فتوا بر علم است و مادامیکه او داناتر است ، اولی تر بر فتوا و بهتر از دیگران می باشد .

دوم : نظر دوم اینست که بهترین آنها ، متقی ترین آنهاست . پس باید مستفتی از متقی ترین آنها فتوا بخواهد . ائمه کنندگان این نظر استدلال می کنند که الله (می فرماید :
(وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ)

«از الله بترسید و الله به شما تعلیم میدهد»

همچنان از سلف صالح روایت شده است که فرموده اند : «این علم دین است پس متوجه باشید که از چه کسی دین خود را اخذ می کنید»

190- قول قابل ترجیح نزد ما اینست که از متقی ترین آنها استفتاء صورت گیرد زیرا شخص متقی همان مقدار علمی که دارد برای اصدار فتوا کفایت میکند اما تقوایی که دارد او را از جرئت

بی مورد بر فتوا و تساهل در آن مانع گردیده و از لغزشگاه های مخفی خواهشات نفسانی نگه میدارد همچنان تقوا و پرهیزگاری سبب میشود که به خاطر دریافت حکم صحیح مسأله ، تحقیق و کاوش بیشتر نماید و این بحث و تدقیق زیاد و اخلاص نیتی که دارد فتوای او را قرین حق میگرداند. و حتی میتوان گفت که در عصر حاضر که جوهر تقوا در عامه مردم و در اکثر علماء به پائین ترین درجه خود تنزیل نموده است ، یگانه مفتی با صلاحیت و کفایت همانا متقی ترین آنها می باشد . لذا احتیاط در امور دینی لازم میگردداند که مستفتی در جستجوی متقی ترین مفتیان برآمده و از ایشان فتوا بخواهد و شخص داناتر را که تقوای لازم برای فتوا را ندارد ترک نماید . البته بشرطی که به اندازه کافی علم داشته باشد .

سوال کردن مستفتی از چند مرجع فتوا:

191- اگر در جوابی که مفتی ارائه کرد اطمینان ذهنی و نفسی برای مستفتی حاصل نشد، در آنصورت چه کند ؟

گفته اند که حق دارد از مفتی دیگری سؤال کند .

اما اگر فتوا های مختلفی برایش داده شد در آنصورت چگونه عمل نماید ؟
درین مورد نیز اقوال مختلفی وجود دارد .

اول: مستفتی همان فتوایی را بپذیرد که ممنوعیت مسئله مورد سؤال را نشان میدهد و فتوای مبنی بر اباحت را ترک کند زیرا احتیاط بیشتر در همان فتوا می باشد .

دوم: آسانترین و خفیف ترین فتوا را قبول کند . چنانچه الله متعال میفرماید :

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ (البقره/ ۱۸۵)

” الله (بر شما آسانی را میخواهد و اراده سختی را بشما ندارد“

و رسول الله | میفرماید :

« عَنْ ابْنِ عُمَرَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ | قَالَ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ تُؤْتَى رُخْصَتُهُ كَمَا يُحِبُّ أَنْ تُؤْتَى عَزَائِمُهُ »

(صحیح ابن حبان)

” از ابن عمر | روایت است که رسول الله | فرمود : الله (دوست دارد که به رخصتهایش هم

عمل کرده شود چنانچه دوست دارد که به اوامر و عزیمتهایش باید عمل کرده شود“

سوم: بر مستفتی لازم است در قدم نخست دانا ترین و متقی ترین مفتی را پیدا کرده و از او سؤال کند . اگر به دریافت چنین عالم و دانشمندی که حایز هردو صفت باشد موفق نگردید ، بلکه با دو عالمی مواجه شد که یکی داناترین و دیگر آن متقی ترین آنها بود ، درینصورت از متقی ترین آنها سؤال کرده و مطابق فتوای او عمل کند .

اما بعضیها گفته اند که از آنکسی که مرتبه بلند علمی دارد، فتوا خواسته و مطابق آن عمل نماید .

چهارم : به قول همان عالمی عمل کند که فتوای او با فتوای دیگران موافق باشد. زیرا قرار گرفتن یک فتوا در کنار فتاوای دیگر سبب تقویت آن میگردد. همچنان تعدد ادله و غلبه گمان نیز سبب ترجیح اقوال شده میتواند.

پنجم : از بین فتاوای ارائه شده یکی را انتخاب کرده و مطابق آن عمل نماید. زیرا کسانی که فتوا داده اند همه اهلیت افتاء را دارا بوده و سخن همه آنها قابل عمل میباشد.

192 - از نظر ما بهتر آنست که این مسئله با تفصیل بیشتری بررسی گردد تا جواب درست در دسترس ما قرار گیرد. بدین معنا که مستفتی باید دقت کند که داناترین و متقی ترین مفتی را دریافته و از او فتوا بخواهد و باید مطابق آن عمل نماید. درین حالت عدم اطمینان و سکون نفسی او هیچ اعتبار ندارد و نباید تحت تأثیر وسوسه های روانی قرار گرفته و در پی خواستن فتوا از شخص دیگر برآید. ولی اگر مفتی از مواصفات فوق برخوردار نبود، باید در قدم اول در جستجوی چنین مفتی گردیده و از او فتوا بخواهد. اما اگر دسترسی به چنین عالمی برایش میسر نگردد، در آنصورت باید متقی ترین مفتی را پیدا نموده و مطابق فتوایی که برایش میدهد، عمل نماید. و اگر تمام آنها در مواصفات فوق در یک مستوی قرار داشت و خاطرش از فتوای یکی از آنها مطمئن نشد، میتواند که همان سؤال را از مفتی دیگری نماید. اگر قول هر دوی شان موافق بود اطمینان او حاصل گردیده و مطابق آن باید عمل نماید. اما اگر فتوای شان با هم اختلاف داشت به همان فتوایی عمل نماید که اطمینان بیشتر او را فراهم میسازد بدون اینکه به کثرت اقوال موافق و یا قلت آن توجه نماید. زیرا قرار داشتن چند مفتی در یک جانب سبب ترجیح فتوا نمیشد بلکه قوت دلیل است که سبب ترجیح قرار میگیرد. بنابراین هر سخنی که مستند بر دلیل قوی تر بود، همان قول قابل عمل میباشد و اگر دلیلی برای ترجیح یکی از فتاوا وجود نداشت، در آنصورت فتوای داناترین و متقی ترین مفتیان مورد قبول میباشد. بعد از آن فتوای متقی ترین آنها قابل ترجیح است.

اما اگر این اسباب ترجیح در هیچکدام از فتاوا وجود نداشت، در آنصورت به همان فتوایی عمل صورت میگیرد که بیشترین سکون و اطمینان را برای انسان بیار می آورد. چنانچه در حدیث شریف میخوانیم :

« اسْتَفْتِ نَفْسَكَ اسْتَفْتِ قَلْبَكَ يَا وَابِصَةً ثَلَاثًا الْبُرُّ مَا أَطْمَأْنَنْتُ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَأَطْمَأَنَّ إِلَيْهِ الْقَلْبُ وَالْإِيمُ مَا حَاكَ فِي النَّفْسِ وَتَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ وَإِنْ أَفْتَاكَ النَّاسُ وَأَفْتَوَكَ » (رواه احمد، عن وابصة [1])

« از نفست و از قلبت فتوا بخواه ای وابصه ! (سه مرتبه تکرار نمود.) نیکی آنست نفس و قلب بسوی آن میلان و سکون می یابد و گناه آنست که در نفس انسان میخلد و در نفس تردد ایجاد میکند ! اگرچه مردم به تو فتوا دهند »

« دَعْ مَا يَرْيُبُكَ إِلَى مَا لَا يَرْيِبُكَ » (سنن النسائي، كتاب الأُشْرِبَةِ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ [2])

” بگذار آنچه ترا به شک می اندازد و برگزین کاری را که تر به شک نمی اندازد “

تکرار استفتاء :

193 - صورت مسئله اینست که اگر شخص عامی در مورد حادثه خواستار فتوا گردیده و فتوای مطابق سؤال خود دریافت نمود ، بعد از چندی باز همان حادثه باردیگر واقع گردید، درین صورت آیا بالایش لازم است که جدیداً فتوا بخواهد و یا مطابق همان فتوای اول عمل نماید؟

درین مورد علماء به دو دسته تقسیم شده اند ، عده میگویند که اعاده استفتاء ضروری میباشد زیرا ممکن است که نظر و اجتهاد مفتی راجع به مسأله مطرح شده تغییر نموده باشد . شمار دیگری تکرار استفتاء را واجب نمیدانند زیرا مستفتی حکم مسئله را در استفتای اول خود دانسته و میتواند که مطابق آن عمل کند ، پس ضرورتی به فتوای جدید ندارد .

194 - از نظر من، فهم درست این مسئله به تفصیل بیشتری ضرورت دارد . یعنی اگر کسی که بار اول فتوا داده بود ، بیشترین علم را داشته و بیشتر از همه متقی بود ، ضرورتی به اعاده استفتاء وجود ندارد و اگر چنین نبود و حادثه بار دوم واقع گردید و او مفتی داناتری را سراغ داشت واجب است که خواستار فتوای جدید گردد . زیرا اجتهاد مفتی جدید بیشتر از دیگران قرین صواب میباشد . اما اگر شخص داناتر و متقی تر را نیافت بازهم بهتر آنست که سؤالش را تکرار کند زیرا در اجتهاد هر مجتهدی در صورت دست یافتن به دلایلی که قبلاً برایش ظاهر نشده بود ، احتمال تغییر و تبدیل وجود دارد . پس اگر فتوای دومی وی موافق با فتوای اولی او بود ، مستفتی باید مطابق آن عمل نماید . اما اگر به نحو دیگری بود باید استفتاء خود را از عالم دیگری تکرار نموده و مطابق شرحی که قبلاً ذکر شد عمل نماید .

کیفیت و الفاظ استفتاء :

195 - زمانیکه مستفتی از حکم مسأله و یا واقعه سؤال میکند ، در حقیقت حکم شریعت را در آن مورد سؤال میکند . بنابراین لازم است که الفاظی را بکار ببرد که در آن مفهوم استفتاء تبارز بیابد . مثلاً بگوید : ” حکم شریعت در مورد این مسئله چگونه است ؟ “

و یا ” حکم الله متعال درین مورد چگونه میباشد ؟ “

و یا جملاتی به همین گونه که مفهوم استفتاء را نشان دهد .

استفتاء به موجب مذهب معین :

196 - یکتعداد زیادی از علماء این سؤال را مطرح کرده اند که :

آیا بالای مستفتی لازم است که مطابق مذهب معینی فتوا بخواهد ؟

و یا میتواند که بر اساس هر مذهبی که خواسته باشد ، استفتاء کند ؟

برای دریافت جواب درست این سؤال باید قبلاً سؤال دیگری را جواب داد و آن اینکه؛ آیا بر شخص عامی واجب است که به مذهب معینی پابند بوده و در عزیمتها و رخصتها مطابق همان

مذهب عمل و بر اساس آن استفتاء نماید و یا پیروی از مذهب معینی بالایش واجب نمیشد ؟ اگر شخصی خود را منسوب به یک مذهب معینی دانسته و به آن التزام داشت و مطابق آن فتوا خواست ، پس التزام و انتساب او در کیفیت استفتاء که انجام میدهد چه ارزشی دارد ؟

197- امام احمد بن حمدان حرانی حنبلی در صدد جواب این سؤال برآمده و میگوید :

شخصی عامی از دو حالت بیرون نیست ، یا اینکه پیرو مذهب معینی میباشد و یا اینکه از مذهب خاصی پیروی نمیکند که هر کدام ازین دو حالت ، حکم خاص خود را دارد .

حالت اول : آنست که شخص مذکور پیرو مذهب معینی باشد . درین حالت علماء دو نظر را ارائه نموده اند .

یکی اینکه منسوب بودن شخصی به مذهب معین او را مقید به همان مذهب نمیسازد . زیرا التزام به مذهب خاص بالای کسی لازم است که دلایل آنرا بداند و شخص عامی چنین معرفتی ندارد . بنابراین میتواند که از هر مفتی که خواسته باشد سؤال کند و مطابق هر مذهبی که برایش فتوا داد باید به آن عمل نماید .

دوم اینکه ، انتساب شخص عامی به مذهب معین یک انتساب قابل اعتبار بوده و پابند بودن به آن مذهب را بالای او لازمی میگرداند . زیرا او به این عقیده از مذهب معینی پیروی میکند که آن مذهب ، برحق میباشد . پس به آنچه معتقد به حقانیت آن است ، التزام داشته و به خواسته های آن باید وفاء کند . بنابراین باید از کسی فتوا بخواهد که مطابق مذهبش فتوا میدهد .

حالت دوم : عبارت از عدم التزام و انتساب شخص عامی به مذهب معین میباشد . درین حالت نیز دو نظریه از جانب فقهاء ارائه شده است .

اول : قول اول اینست که اختیار و پیروی از یک مذهب بالایش واجب نمیشد که درینصورت وجوب استفتاء مطابق مذهب معینی خودبخود متفی بوده و او میتواند که از هر دانشمندی که در دسترسش قرار دارد فتوا خواسته و مطابق آن عمل نماید و چنین استدلال میکنند که سلف صالح ما شخص عامی را ملزم به تقلید از مذهب معینی نگردانیده و استفتاء او را مقید به همان مذهب متبوع وی ندانسته اند بلکه استفتاء از هر دانشمندی را برایش جایز قرار داده اند .

دوم : قول دوم اینستکه بر شخص عامی لازم است که مذهب معینی اختیار کرده و به احکام لازمی (عزیمتها) و رخصتهای آن عمل و مطابق آن فتوا بخواهد . طرفداران این نظریه چنین استدلال میکنند که اگر برای شخص عامی پیروی از مذاهب مختلف و مطابق خواسته های خودش جایز باشد ، در آنصورت در پی دریافت رخصتها در مذاهب مختلف میگردد و اینکار چیزی جز پیروی از خواهشات نبوده و منجر به گریز از مکلفیتهای شرعی میگردد و احکام شرعی به بازیچه دست هوسبازان مبدل میشود . بنابراین بخاطر جلوگیری ازین تشت و سردرگمی فقط یک راه وجود دارد ، و آن اینکه شخص عامی پابند مذهب معینی بوده و مطابق آن فتوا بخواهد و بر اساس آن عمل نماید . آنها در جواب استدلال ارائه کنندگان قول اول میگویند که در عهد سلف صالح ما

مذاهب هنوز به صورت منظم تحریر و تدوین نیافته بود و نه آنقدر معروف و مشخص بود. لذا آنها به جواز عدم التزام به مذهب معین فتوا داده اند. همچنان میگویند که انتساب و انتخاب مذهب معین باید بعد از تحقیق و کاوش صورت گرفته و بعد از آنکه در مورد راجح ترین آنها معرفت کامل پیدا نمود، آنرا انتخاب و به آن التزام میورزد و مطابق آن فتوا میخواهد.

قول راجح درین مسئله:

198 - برای اینکه قول راجح و قرین بصواب درین مسئله را دریابیم، به تفصیلات و مقدمات ذیل ضرورت احساس میگردد.

الف: وجیه هر مسلمان است که حکم الله (را در مواردی که بالایش واجب است مطابق کتاب الله و سنت رسول الله | و استنباط درست ازین دو مصدر اصلی پیامزد و در صورت عدم موجودیت نص صریح در آن مورد، به مصادری مراجعه نماید که قرآن و سنت بسوی آن رهنمایی کرده است.

ب: اصل اینست که فرد مسلمان در صورتیکه به مقام اجتهاد رسیده باشد، حکم الله متعال را از طریق بحث و تحقیق در نصوص قرآن کریم و سنت نبوی و گونه دلالت این نصوص بر مفاهیم بدست آورد. به این ترتیب معرفتی که از احکام شرعی بدست می آورد مبتنی بر دلیل و برهان میباشد و این همان معرفتی است که شریعت اسلامی به کسب آن امر نموده است.

ج: مسلمانی که توانایی بحث و اجتهاد را دارد میتواند که شیوه بحث و تحقیق و اصول استنباط یکی از مجتهدین بزرگ را اساس کار خود قرار دهد البته تا زمانی که این اصول و مناهج بحث به موجب دلیل قابل قبول و سزاوار اتباع و پیروی باشد. اگر چه این شیوه های استنباط در مذاهب مختلف یکی بر دیگری نظر به قوت دلیل و سایر مرجحات برتری و اولویت داشته باشند.

د: اگر فرد مسلمان از آنچه بیان شد، عاجز است، پس بالایش لازم است که درین مسیر از اهل علم کمک و رهنمایی بخواهد و از آنچه که میگویند به این اعتبار تقلید کند که حکم شریعت اسلامی چنین میباشد و الله (کسانی را که نمیدانند امر نموده است که از کسانی که میدانند سؤال کنند. فائده سؤال کردن زمانی ظاهر میگردد که سخن اهل علم را قبول نموده و مطابق آن عمل نماید. در غیر آن سؤال کردن یک امر بیفائده و عمل بیهوده میباشد و الله | از امر کردن به عمل بیهود منزّه است.

ه: مسلمانی که بدرجه اجتهاد نرسیده است اما میتواند که از کتابهای علماء استفاده کند، میتواند که از نوشته های علمای که قابل اعتماد بوده و امامت شان در دین مورد قبول اهل علم قرار گرفته باشد. مانند ائمه مذاهب مشهور و امثال ایشان استفاده نماید.

چنین فردی میتواند که درین کتابها تفقه حاصل کرده و مسایل را از آن استخراج نماید و به این حیثیت از آنها پیروی کند که مسایل و احکام شرح شده درین کتابها، احکام شرعی بوده و

علماء و اهل فقه و اهل معرفت این احکام را استنباط کرده اند .
و : زمانیکه فرد مسلمان آگاهی و علمیت بر اساس یکی از مذاهب فقهی حاصل نموده و خود را به یکی از آنها منسوب نمود ، در آنصورت است که به طور مثال شافعی ، حنفی و یا مالکی خوانده میشود و معنای این انتساب اینست که شخص مذکور در یکی ازین مذاهب تفقه حاصل کرده و آنرا دلیل و رهنمای خود در راه دستیابی به احکام شرعی قرار داده است . پس مذهب در حق او توضیح کننده و ظاهر کننده احکام شرعی میباشد نه در تصادم و تناقض با شریعت اسلامی و بر همین اساس شخص مسلمان خود را تابع و مقید به یکی از مذاهب دانسته است .

ز : بنابرین اصل ، اگر برایش معلوم شد که مذهب او در یکی از مسایل موافق با دلیل و قرین صواب نیست ، بلکه حق و صواب در مذهب دیگری است ، باید در آن مسئله مذهب خود را ترک نموده و مطابق قول حق و صواب عمل نماید . او درین حالت راه درست و صحیح را در پیش گرفته و مرتکب خطاء و گناهی نشده است . به همین علت است که بنیان گذاران و ائمه مذاهب هر یکی با صراحت گفته اند که ؛ چون حدیث صحیح در دسترس تان قرار گرفت ، همان حدیث مذهب من است و قول مرا در صورت تعارض با حدیث صحیح به دیوار بکوبید . زیرا حدیث صحیح سخن حق بوده و حکم الله (یقیناً همانست که در حدیث ذکر شده است . پس پیروی از آن واجب میباشد . بر همین قیاس گفته میتوانیم که هر سخن و فتوایی که با دلیل و برهان ثابت گردد ، پیروی از آن واجب بوده و باید رأی مخالف آن ترک کرده شود .

ح : بنابر توضیحاتی که ارائه شد برای مسلمان جایز است که خود را منسوب به مذهب معینی دانسته آنرا بیاموزد، در جزئیات آن تفقه حاصل نماید و به این اعتبار که صواب در همین اقوال است، مطابق آن عمل و فتوا بخواهد . همچنان برای شخص عامی جایز است که خود را منسوب به مذهب معینی ندانسته و احکام شرعی را قبل از وجوب آن و یا بعد از وقوع آن با سؤال کردن از علمای عصر خود بیاموزد . او میتواند که بدون مقید بودن به یک مذهب فتوا بخواهد و اگر احیاناً مطابق مذهب معینی سؤال میکند ، میتوان آنرا چنین توجیه کرد که او معتقد به صحت و صواب مذهب معین در مسئله مورد استفتاء بوده و آنرا بیشتر از دیگران قابل اتباع میداند . همچنان که برای شخص غیرمنتسب به مذهب معین جایز است که بدون پابندی به مذهب معین طالب فتوا گردد، شخص منتسب نیز میتواند که بدون پابندی به مذهب معین فتوا بخواهد . با این توجیه که او در پی معرفت احکام شرعی میباشد و شخص مفتی در هر حالت داناتر از اوست لذا نزد او آمده و از حکم شرع از وی فتوا میخواهد .

ط : خلاصه سخن اینست که ؛ برای شخص عامی که به درجه اجتهاد نرسیده است این وسعت وجود دارد که میتواند بدون پابندی به مذهب مشخصی طالب فتوا گردد . او درین استفتاء از حکم شرع میپرسد و هیچ تفاوتی ندارد که او خود را منسوب به مذهب معینی میداند و یا

نمیداند و اشکالی ندارد که در مذهب معینی تفقه حاصل کرده است و یا نکرده است . او نزد مفتی آمده و میگوید : حکم شریعت در این مسأله چگونه است ؟
این شکل سؤال کردن کاملاً صحیح میباشد . اما سؤال کردن مطابق مذهب معین ، نهایتاً یک کار جائز و قابل توجیه میباشد .

طلب کردن دلیل از سوی مستفتی :

199 - آیا مستفتی حق دارد که از مفتی دلیل فتوایی را که داده است بخواهد ؟
اگر چه بعضیها گفته اند که او این حق را ندارد بلکه میتواند در مجلس دیگری دلیل را از او بخواهد . ولی به نظر ما هیچ دلیل موجهی بخاطر موکول کردن این مطالبه به مجلس دیگر وجود ندارد بلکه اینرا بهتر میدانیم که مستفتی در همان مجلس از مفتی دلیل مسئله را بخواهد زیرا فتوایی که برایش میدهد ، دین است و او مطابق آن عمل نموده و الله | او را بر همان اساس مورد محاسبه قرار میدهد . لذا حق دارد که اطمینان کامل خود را حاصل نماید و کمترین درجه حصول اطمینان ، خواستن دلیل از مفتی میباشد . زمانیکه مفتی میگوید : دلیل مسئله حدیثی است که نص آن چنین است ، درین صورت است که مستفتی مطمئن شده و از وسوسه ها رهایی می یابد زیرا مطمئن میگردد که مفتی صحت حدیث را دانسته و مطابق آن فتوا داده است . اما اگر گفت که دلیل مسئله رأی و اجتهاد من است ! و مستفتی به این جواب او قانع و مطمئن نشد ، میتواند که از مفتی دیگری فتوا بخواهد . چنانچه حق دارد که سخن مفتی را بدون اینکه دلیل آنرا بخواهد ، قبول نموده و مطابق آن عمل نماید به این اعتبار که مفتی از جمله اهل فتوا بوده و اجتهاد او درست و قرین صواب است و به ظاهر حال مفتی اکتفاء کرده و بداند که او بدون علم هیچگاهی فتوا نمیدهد .

آداب مستفتی :

200 - علماء و فقهای اسلام شماری از آداب و نزاکتهایی را معین و مشخص نموده اند که مستفتی باید هنگام استفتاء آنرا مراعات نماید .

واقعیت اینست که ، آداب سخن زدن ، آداب شاگرد در برابر استاد و آداب مسلمان در برابر اهل علم ، اینها آدابی اند که مستفتی باید آنرا در نظر داشته باشد . زیرا او مسلمان است ، پس باید آداب اسلامی را در سخن زدن و مخاطب قرار دادن دیگران مراعات نماید . او به منزله شاگرد در برابر استاد است ، پس باید آداب اسلامی مطلوب درین رابطه را مراعات کند . او از اهل علم سؤال میکند ، پس باید آدابی را که در برابر علماء لازم است در نظر داشته باشد . بنابراین لازم است که در برابر مفتی تواضع نموده و احترام او را بجا آورد ، آواز خود را در برابرش بلند نکند ، با دست به طرف او اشاره ننماید و با لهجه بیرون از حدود ادب با او سخن نگوید ، بخاطر نشستن و سؤال کردن اجازه بخواهد ، وقت مناسب را برای سؤال کردن انتخاب نماید ، چون با

شخص دیگری مصروف سخن باشد ، سؤال نکند ، هنگام قیلوله (خواب نیم روزی) و وقت استراحت شبانه دروازه اش را نکوبد و بالآخره سایر آداب و نزاکتها را جداً مراعات نماید . البته واضح است که شکل و مظاهر این آداب نظر به عرف و عادات هر منطقه و مردم آن فرق میکند و مستفتی باید این آداب و اخلاق را تا زمانیکه با شریعت اسلامی در تضاد نباشد ، مراعات نماید .

مطلب دوم :

مفتی

شروط لازم برای مفتی :

201 - مفتی کسی است که در برابر سؤالهای مردم فتوا صادر مینماید و از آنجاییکه افتاء در حقیقت بیان و خبر دادن از حکم الله متعال است ، پس لازم است که مفتی اهلیت و صلاحیت اصدار فتوا را داشته باشد . این اهلیت را زمانی کسب کرده میتواند که یک سلسله شرطهای لازم برای افتاء را در شخصیت خود تکمیل نماید . البته به صورت مختصر گفته میتوانیم که شرطهای لازم برای کسب اهلیت افتاء اینست که مفتی باید مسلمان ، بالغ ، عاقل ، فقیه ، مجتهد و از صفت عدل برخوردار باشد . مرد بودن ، آزاد بودن و قدرت تکلم داشتن از شرطهای لازمی برای افتاء بحساب نمی آید لذا فتوای زنان ، غلامان و افرادی که سخن زده نمیتوانند (گنگ) نیز معتبر میباشد . بعد ازین اجمال میخواهیم شرح و توضیحی در مورد این شرایط ارائه نمایم .

اول : اسلام :

202 - لزوم این شرط کاملاً واضح و برای هر کسی قابل فهم است . زیرا مفتی از حکم الله | خبر داده و شریعت الهی را برای مردم توضیح و تبلیغ مینماید و احکام صادر شده از سوی او بر افراد و حوادث تطبیق میگردد . لذا ضروری است که مفتی به الله و رسول او ایمان داشته و به شریعت الهی که محمد | آورده است یقین و ایمان کامل داشته باشد .

اینکه اسلام چه است و انسان چگونه داخل اسلام میگردد و نواقض ایمان کدامها اند و در فقدان کدام مواردی انسان از دایره اسلام خارج گردیده و مرتد خوانده میشود ، تمام اینها مسایلی اند که در کتب عقاید به صورت تفصیلی ذکر گردیده است و فعلاً مورد بحث ما نمیشد . لذا از ذکر آن صرفنظر مینمایم .

اما درین بحث به این مختصر اکتفاء میکنیم که ؛ شناخت ظاهری مسلمان اینست که به کلمه شهادت اقرار نموده و به مفهوم و معنای آن اعتقاد جازم داشته باشد ، با زبان بگوید که " لا إله إلا

الله محمد رسول الله“ و خواسته ها و مطالبات قولی و عملی این کلمه را بجا آرد . یعنی عبادتهای ظاهری چون نماز و روزه را اداء نماید ، اگر مالی داشته باشد که به اندازه نصاب زکات رسیده باشد ، باید زکات آنرا بپردازد و در صورت توانایی و استطاعت، فریضه حج را بجا آرد ، قلبش مملوء از انقیاد و تسلیمی کامل در برابر الله متعال بوده و از احساس معارضه و کراهیت نسبت به احکام شرعی که رسول الله | آورده است کاملاً مبراء باشد . در مقابل خبری که داده است و امر و نهی ای که صادر نموده است احساس دلتنگی نکند .

البته بر هر مسلمان لازم است که مرتکب اقوال و اعمالی نگردد که در تناقض با حقیقت اسلام و کلمه شهادت قرار دارد . در غیر آن در عصیان ، بدعتکاری و حتی ارتداد واقع گردیده و از دایره اسلام خارج میشود و شخص مرتد واضح است که صلاحیت دادن فتوا را ندارد . اما بدعت و عصیان اگرچه به درجه ارتداد نمیرسد ، مگر در اهلیت و صلاحیت مسلمان جرح و قدح وارد کرده و در اغلب حالات سبب سلب صلاحیت و اهلیت فتوا از شخص میگردد .

دوم : بلوغ و عقلمندی :

203 - مفتی باید از چنان عقل منور و تیزبینی برخوردار باشد که بوسیله آن احکام شرعی و شرایط محیطی خود را به خوبی درک و تحلیل نموده بتواند . کمترین درجه عقل همانست که همراه با بلوغ ظاهر میگردد . به همین علت است که از شروط مواجه شدن با مکلفیتهای شرعی اینست که فرد باید عاقل و بالغ باشد و بلوغ بدون عقل و عقل به تنهایی و بدون بلوغ کافی نمیباشد . زیرا رسیدن به سن بلوغ نشانه پختگی و مرحله عقل است . با درنظر داشت همین امرست که مکلفیتهای شرعی مربوط به بلوغ دانسته شده است و تکالیف شرعی بر پایه قابلیت فهم خطاب شرعی متوجه اشخاص میگردد . و فهم احکام شرعی و فتوا دادن در آن به فهم بیشتر ضرورت دارد لذا موجودیت قدرت تعقل در افتاء ضروری تر نسبت به هر امر دیگری میباشد . با درنظر داشت همین شرط است که در هیچ یک از مراحل تاریخ فقه اسلامی کسی را سراغ نداریم که قبل از رسیدن به سن بلوغ متصدی امور افتاء شده باشد .

البته باید تذکر داد که سخن فوق الذکر به هیچ صورت در تضاد و تناقض با درست بودن شنیدن و حفظ حدیث قبل از سن بلوغ نمیباشد و حتی بعضی علماء روایت کردن را قبل از بلوغ نیز درست دانسته اند . زیرا آموختن و حفظ حدیث اتکاء بیشتر بر قدرت حافظه و ضبط دارد و روایت حدیث بر بنیاد توانایی بر ادای آنچه شنیده و حفظ کرده است میباشد و این توانایی در افراد پائین تر از سن بلوغ نیز متصور و ممکن است . اما فتوا دادن بر اساس درک مفاهیم و مقاصد شرعی و فهم دقیق احکام و شرایط محیطی صورت میگیرد و در غالب احوال این فهم و درک در افراد پائین تر از سن بلوغ وجود نمی داشته باشد .

سوم : عدالت :

204 - عدالت شرط دیگری است که موجودیت آن در شخصیت مفتی لازمی می باشد . مقصد ما از عدالت درین بحث همان هیئت و ملکه ایست که شخص مسلمان به آن مزین بوده و از متقضیات و لوازم آن اینست که پابند اوامر و دساتیر شرعی بوده آنچه را شرعاً مطلوب است انجام دهد و آنچه را شریعت ممنوع قرار داده است ترک نماید و از اعمال و اقوالی که سبب جریحه دار شدن وقار ، مروت و حیثیت انسان می گردد خود داری و از قرار گرفتن در مواقعی و حالاتی که مورد تهمت و سوء ظن دیگران قرار میگیرد اجتناب کند . اخلاق و روش او به نحوی باشد که سزاوار علمای اسلام است .

البته آنچه گفتیم ، به معنای موجودیت عصمت کامل و پاک بودن از هرگونه گناه نمیباشد . بلکه مقصد ما اینست که ظاهراً با زیور نیکی آراسته و مطیع شریعت باشد ، به گناهان کبیره دست نزنند و در مواردی که در اثر خطاء و غلبه نفس ، گناهان صغیره از او سر میزند اصرار نورزد و به تعبیر دیگر ، همیشه درین کوشش باشد که اقوال و افعال او همگام و موافق با شریعت اسلام بوده و از آن خارج نگردد . اگرچه احیاناً انحرافات جزئی ای از وی صادر گردد .

پس شخص عادل کسی است که حالت نیک بالایش غالب بوده اقوال و افعالی که سبب مجروح شدن حیثیت و شخصیت اسلامی اش می گردد از او صادر نگردد . البته صورتهای نادری که در اثر غفلت و غلبه نفس صادر می گردد ، سبب قرح در عدالت او نمیگردد بشرط آنکه بر آن معصیتها اصرار نورزد .

باید دانست که اقوال و افعال متناقض با عدالت در قباحت و زشتی و جرحی که بر شخصیت انسان وارد میسازد در یک درجه قرار ندارد . لذا بعضی ازین اعمال سبب از بین رفتن عدالت می گردد و شمار دیگری از آنها اگرچه قبیح است اما سبب سقوط عدالت نمیشود .

در جمله مواردی که سبب سقوط و از بین رفتن عدالت می گردد ، کارهایی چون نسبت دادن سخنی به الله و رسول او بدون علم از طریق ایجاد بدعتها و تأویلات فاسد که بطلان آن آشکار باشد ، همکناری و دوستی با ستمگران و صادر کردن فتوا مطابق خواست و میل آنها ، اخذ رشوت و میلان به تعصبات و غیره شامل می باشد و چیزهاییکه سبب سقوط عدالت نمیگردد ، ارتکاب بعضی صغایر بشرط عدم اصرار و مداومت بر آن و امثال آن است .¹

چهارم : اجتهاد :

205 - شرط اساسی و مهمی که علماء موجودیت آنرا در مفتی ضروری میدانند اینست که

¹ چنین تعریفی از عدالت در مورد مفتی بوده و هدف ما عدالتی نیست که در روایت حدیث علمای جرح و تعدیل موجودیت آنرا در راوی شرط اساسی قبول حدیث میدانند . مترجم

مفتی باید فقیه و مجتهد باشد. مجتهد کسی است که اهلیت و توانایی شناخت و استخراج احکام تفصیلی شرعی را از دلایل معتبر آن از طریق بحث و تحقیق و مقارنه ادله داشته باشد و بر اموری که برای اجتهاد ضروری است احاطه لازم داشته باشد.

البته برای ثبوت چنین اهلیتی، کثرت اجتهاد و استخراج مسایل زیاد از نصوص لازم نیست بلکه موجودیت این توانایی و استعداد کفایت میکند و کثرت عمل و فعالیت درین بخش، شرط لازمی بحساب نمی آید. زیرا در چنین اهلیتی موجودیت مقومات و اساسات آن لازم است که عبارت از توانایی بحث و استخراج احکام و شناخت آن از طریق تحقیق و استدلال در مصادر معتبر شرعی میباشد. مثال آن مانند شاعری است که استعداد کامل در سرودن شعر دارد، اگر این شخص اشعار زیادی سروده باشد و یا کم در هر دو حالت شاعر بحساب می آید.

اقسام مجتهد:

206 - علمایی که اجتهاد را شرط اساسی در افتاء میدانند، مجتهد را به اقسام مختلف تقسیم کرده و نشان داده اند که کدامیک آنها صلاحیت افتاء را دارد. آنها میگویند: بعضیها مجتهد مطلق اند و عده مجتهد در داخل مذهب اند و تعدادی هم در نوع خاص علم به درجه اجتهاد رسیده اند و بعضیها در مسایل خاصی مجتهد اند. پس بخاطر اینکه بدانیم کدامیک اینها صلاحیت و اهلیت فتوا را دارند، باید هر یک آنها را با کمی تفصیل بشناسیم.

اول: مجتهد مطلق:

207 - در تعریف مجتهد مطلق گفته اند که:

کسی است که اکثر مسایل فقهی و اصول فقه و ادله آنرا حفظ و درک کامل نموده و از چنان اهلیت کاملی برخوردار باشد که معرفت احکام شرعی همراه با دلیل و سایر ملازمات آن برایش ممکن باشد. درینصورت اگر در اکثر مسایلی که استنباط کرده است به حق رسیده بود، میتواند که فتوا بدهد. البته در موجودیت سایر شروطی که برای افتاء ضروری میباشد. در غیر آن صلاحیت افتاء و قضاء را ندارد.

گفته اند که برای بدست آوردن اجتهاد مطلق باید معرفت درست و شامل از کتاب و سنت داشته نصوصی که در مورد احکام وارد شده است بخوبی بداند. او باید امر و نهی، مجمل و مفسر، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مقید و مطلق، مستثنی و مستثنی منه را در قرآن کریم بفهمد. معرفت و دانش او در حدیث نبوی در حدی باشد که حدیث صحیح و غیر صحیح را از هم تمیز نموده و مراتب روای ها را بداند و وجه استدلال از حدیث را درک کند. همچنان گفته اند که مجتهد مطلق باید مواردی را که فقهاء با هم اختلاف دارند بداند و نکاتی را

که باهم موافق اند بیاد داشته باشد و به قیاس و شرطهای لازم آن از معرفت کامل برخوردار باشد . زبان عربی را به قدر کافی دانسته ، اسلوب خطاب عربی و قواعد زبان مانند صرف و نحو را بداند . چنین مجتهدی به اتفاق همه علماء اهلیت افتاء را داشته و میتواند که به مقام مفتی قرار گیرد .

دوم : مجتهد در مذهب معین :

208- این نوع مجتهد چهار حالت داشته و هر حالت او حکم خاص خود را دارد .

حالت اول : آنست که در اصول و قواعد بحث و استدلال و استنباط احکام از امام مذهب خود پیروی میکند اما در احکام تفصیلی که امامش به آن دست یافته است ، از او تقلید نمیکند . این گونه مجتهد نیز حق دارد که در منصب افتاء قرار گرفته و فتوا بدهد . امثال این نوع مجتهدین امام ابویوسف و محمد در مذهب حنفی ، قاضی ابویعلی در مذهب حنبلی ، مزنی و ابن سریج در مذهب شافعی میباشند .

حالت دوم : آنست که در مذهب امام خود مجتهد باشد و در تأیید مسایل آن به صورت مستقل استدلال کرده بتواند . و درحالیکه از اصول و قواعد مذهب و امام خود خارج نگردد ، توانایی استخراج و استنباط مسایل را داشته و فروع را تحت اصولی که امامش تعیین و تشخیص داده است داخل نموده بتواند . چنین شخصی نیز مفتی بوده میتواند . در چنین حالتی مستفتی مقلد امام مفتی بوده و مقلد خودش (مفتی) بحساب نمی آید زیرا او از استقلال کامل در استخراج برخوردار نبوده و فتوایی را که میدهد نمیتواند به صورت مستقیم و مستقل به شریعت نسبت دهد بلکه بواسطه امامش آنرا به شریعت منسوب مینماید . اما در بعضی حالات از نوعی استقلال در فتوا برخوردار میباشد . چنانچه در مسایلی که حکم آن از امامش نقل نشده است با استفاده از اصول مذهب و طریق تخریج امام خود فتوا داده و آنرا شامل فروع مشابهی میگرداند که قبلاً از سوی امام مذهب حکم آن استخراج شده است . درین صورت این سؤال پیش می آید که آیا این چنین حکم و فتوای او منسوب به شخص خودش برمیگردد و یا به امام مذهب او نسبت داده میشود ؟

ظاهراً میتوان آنرا از دو جهت اعتبار داد . یعنی از یک جهت فتوای او منسوب به امام میگردد زیرا مطابق اصول مذهب و تفریع بر مسایل مشابهی است که قبلاً در مذهب وجود داشته است . و از جهت دیگر منسوب به خود مفتی بوده میتواند . زیرا او اجتهاد نموده و فتوایش را صادر کرده است اگرچه از طریق تخریج بر اصول وضع شده از سوی امامش این کار را انجام داده است . درینصورت شخص مستفتی مقلد همین مجتهد بحساب می آید نه از امام او .

حالت سوم : آنست که مجتهد به درجه دومی نرسیده باشد بلکه در مرتبه اصحاب ترجیح

و تخریج مسایل از اصول مذهب قرار داشته باشد و فقه امام خود را حفظ و دلایل آنرا آموخته باشد و این توان را داشته باشد که اقوال و فتاوی امامش را تأیید و بخاطر حقانیت آن استدلال نماید . همچنان قادر به ترجیح بین اقوالی باشد که از سوی امامش ارائه شده است .

کسانی که به این درجه قرار دارند نیز حق افتاء را داشته و فتاوی شان قابل پذیرش می باشد اگر چه فتاوی شان به درجه فتاوی مجتهدین درجه دوم رسیده نمی تواند .

حالت چهارم : آنست که قادر به فهم و درک فقه مذهب بوده و بیشترین حصه آنرا حفظ کرده باشد ، اصول و ضوابط مذهب و تخریجات علمای مذهب را آموخته و توانایی رجوع به مصادر اصلی مذهب را داشته باشد .

چنین شخصی فقط در مسایلی فتوا داده میتواند که احکام آنرا مجتهدین مذهب قبلاً بیان کرده اند . همچنان در مواردی حق فتوا دادن را دارد که تحت ضابطه واضح و آشکار ضوابط مذهب داخل باشد .

سوم : مجتهد در یک نوع خاص علم :

209 - در تعیین این نوع علم گفته اند : کسی که در قیاس ماهر بوده و شروط و مستلزمات آنرا بخوبی میدانست ، میتواند که در مسایل قیاسی فتوا بدهد . کسی که در علم میراث فقاقت دارد میتواند که در مسایل میراث فتوا بدهد . علی الظاهر چنین معلوم میشود که چنین شخصی نباید بحیث مفتی عام تعیین گردد زیرا مفتی فقط در یک نوع خاص علم فتوا نمیدهد . اما میتواند در همان بخشی که میداند فتوا بدهد بدون اینکه رسماً به وظیفه افتاء تعیین گردد .

چهارم : مجتهد در مسایل خاص :

210 - آنست که در مسایل معینی در فقه ، به درجه اجتهاد رسیده باشد . این شخص میتواند که در همان مسایلی که میداند فتوا دهد و از نظر ما چنین شخصی نباید بحث مفتی عام مقرر گردد اگر چه جایز است که در مسایل خاصی مطابق فهم خود فتوا دهد .

خلاصه و نتیجه بحث :

211 - خلاصه سخن اینست که مدار اهلیت افتاء بر علم است . علمی که مورد قبول بوده و مبتنی بر بحث ، استدلال و اجتهاد باشد . پس هر کسی که از چنین علمی در یکی از مسایل برخوردار بود ، حق دارد فتوا بدهد . البته این سخن متوجه کسانی است که به تجزیه پذیرفتن اجتهاد قایل اند و این رأی مورد تأیید ما هم قرار دارد . و کسی که حکم مسأله را نمیداند ، نباید در آن مورد فتوا دهد اگر چه در بخشهای دیگری اهلیت افتاء را داشته باشد .

212 - علماء شرطهای دیگری را نیز لازمی دانسته اند تا بتواند که وظیفه خود را به نحو بهتر

و درست تر انجام دهد. گفته اند که مفتی باید هوشیار، آگاه و ذهین باشد و نسبت به مردم و مکر و فریبی که در بین شان است معرفت کامل داشته باشد تا فریب مکر و نیرنگ شانرا نخورده و در خطاء واقع نشود. همچنان باید در دینداری خود محکم و استوار بوده و در بیان حق از ملامت کسی هراس نداشته باشد و از وعده ها و تهدیدات کسی متأثر نشود و زاهد و متقی بوده و ترس الله متعال قلبش را فرا گرفته باشد.

شکی نیست که موجودیت این شرطها در مفتی خیلی مهم بوده و علمیت و عدالت ظاهری ای که دارد فقدان آنها را جیره کرده نمیتواند. اما این صفاتی است که شناخت آن در ابتداء ناممکن میباشد و فقط زمانی آشکار میگردد که عملاً در مقام افتاء قرار گرفته و به اصدار فتوا پردازد. لذا بر امیر مسلمانان لازم است که در وقت انتخاب مفتی دقت زیاد نموده و شخصی را که میخواهد بحیث مفتی تعیین نماید باید بخوبی شناخته و در مورد سلوک و تقوایش تحقیق نموده و قبل از تعیین او بحیث مفتی از اشخاص قابل اعتماد در موردش سؤال کند.

موجودیت مفتی واجب است:

213 - موجودیت مفتی با کفایت و دارای شروط افتاء از فرضهای کفایی بالای امت اسلامی میباشد. بنابراین واجب است که در هر شهر و قریه حد اقل یک مفتی وجود داشته باشد تا در مسایلی که برای مردم پیش می آید و سؤالهایی که مطرح میگردد فتوای مناسب دهد و حتی قبل از سؤال کردن به تعلیم آنها اقدام نماید.

شماری از علماء موجودیت تعداد زیاد مفتیان را لازم دانسته و میگویند که باید حد اقل در مسافه که نماز قصر میگردد باید یک مفتی وجود داشته باشد و حتی بخاطر بیان اهمیت موجودیت مفتی گفته اند که در مکانی که مفتی نباشد، سکونت کردن در آنجا حرام است و مسلمانان باید از آنجا هجرت نموده و به مکانی بروند که مفتی زندگی میکند تا احکام دینی خود را فرا گرفته و حکم شرعی را در مورد حوادثی که برایشان اتفاق می افتد بدانند.

فراهم آوری زمینه آموزش و تربیت مفتی:

214 - چون موجودیت مفتی در جامعه اسلامی فرض کفایی میباشد، پس اقدام به تربیت و تهیه اسباب و لوازم تعلیم آنها نیز واجب است.

امام ابن حزم میگوید: "بر هر جامعه که در قریه، شهر و یا قلعه زندگی میکنند فرض است که تعدادی از آنها به طلب علوم دینی برآمده و آنرا بیاموزند. قرآن و حدیث و مخصوصاً احادیث احکام را به صورت درست فرا گیرند و به تعلیم و تربیت اجتماع خود پردازند. اگر در محله و منطقه بود و باش شان کسی وجود نداشت که آنها را تعلیم دهد بالای شان فرض است

که از آنجا هجرت کرده و به جایی بروند که مجتهدینی در تمام بخشهای علوم اسلامی وجود داشته باشد اگر چه خیلی دور هم باشد“

پس جامعه مکلف است که شرایطی را آماده سازد تا یک تعداد افراد بتوانند احکام دین را آموخته و بقدر کافی تفقه حاصل نمایند بعد از آن به آموزش مردم اقدام کرده و در حوادثی که برای مردم پیش می آید فتوای لازم و مطابق شرع بدهند.

215- از آنجاییکه امیر مسلمانان ممثل جامعه اسلامی میباشد و اوست که مکلفیت برآوردن مصالح شان را بدوش دارد، لذا او باید به نیابت از جامعه به تربیت مفتی های با کفایت و اهلیت اقدام نموده وسایل ضروری و لازم برای آموزش آنها را مهیا سازد. مدارس را بخاطر آموزش علوم دینی تأسیس کند، شاگردان ممتاز را برای آن انتخاب نماید و بودجه خاصی را برای شان تخصیص دهد تا آنها بتوانند تحصیلات خود را به وجه احسن به اتمام برسانند. بعد از فراغت، آنها را به منصب افتاء تعیین نموده و معاش کافی برای شان مقرر نماید تا ضرورت به کسب و کار دیگری نداشته و فقط برای افتاء فارغ باشند.

منع کردن مفتیان جاهل از اصدار فتوا:

216- امیر مسلمانان باید مفتیان جاهل را که علمیت و اهلیت لازم برای افتاء را ندارند از دادن فتوا منع کند. چه آن مفتیانی که از طرف بعضی دستگاههای دولتی تعیین گردیده اند و چه آنهایی که بدون تعیین شدن، فتوا میدهند. اگر از طرف دولت مقرر شده است باید فوراً عزل گردیده و شخص با کفایتی را بعوض او تعیین نماید و اگر خودش فتوا میدهد باید از طرف مسئولین امور منع گردیده و مورد تهدید قرار گیرد.

همچنان مفتی ماجن¹ باید از اصدار فتوا منع گردد. مفتی ماجن همان مفتی جاهلی را میگویند که مطابق خواهشات مردم فتوا داده و با شبهات باطل و تأویلات فاسد در نصوص، حرام را حلال و حلال را حرام قرار میدهد تا مردم را راضی نگهداشته و خواهشات شان را برآورده سازد و از این طریق به کسب منافع مادی پردازد.

این دو (مفتی جاهل و مفتی ماجن) اهلیت و صلاحیت فتوا را ندارند و کسانی که اهلیت فتوا را ندارند باید از دادن فتوا منع شوند.

ابن نجیم فقیه حنفی میگوید: ”بر امام لازم است که از علماء مشهور عصر خود در مورد کسانی که اهلیت فتوا را دارند پرسد تا کسانی را که اهلیت فتوا را ندارند، تشخیص داده و آنها را ازین کار شان منع نماید و در صورت مخالفت، آنها را به مجازات تهدید کند“

1- ماجن در لغت انسان لا ابالی و بی پروایی را میگویند که نسبت به آنچه میکند و آنچه میگوید هیچ اهمیتی نداده و نسبت به حرام و حلال بودن آن هیچ پروایی ندارد.

فقه‌های شافعی و حنبلی گفته‌اند که بالای امام مسلمان لازم است که احوال مفتیان را پیگیری نموده و کسانی را که اهلیت فتوا را دارند مورد تأیید و تفقد قرار دهد و آنهایی را که اهلیت فتوا را ندارند منع و مورد توبیخ قرار دهد و اگر باز هم به دادن فتوا ادامه دادند مورد تهدید و مجازات قرار دهد.

البته این حکم در مورد کسانی قابل تطبیق است که بدون تعیین شدن از سوی مراجع مسؤل، اقدام به فتوا میکنند. چون امیر مسلمانان صلاحیت دارد که اینگونه مفتیان را از دادن فتوا منع کند، مفتیانی را که خود تعیین نموده است در صورتی که جاهل و مجنون شان آشکار گردید، حتماً باید به عزلش اقدام و بعوض آنها افراد با کفایت و اهلیت را تعیین نماید.

پرداخت مصارف مفتی از بیت المال:

217- برای مفتی جایز است که از بیت المال مسلمین به قدر کفایت معاش اخذ نماید. زیرا او مصروف فتوا بوده و در پی تحقق بخشیدن بخشی از مصالح عامه میباشد. لذا امیر مسلمانان باید معاش مناسب ماهوار برایش تعیین کند که ضروریات زندگی او را کفایت نموده و مجبور به کسب و کار دیگر نشود.

آیا مفتی ضامن است؟

218- زمانیکه مفتی در جواب سؤال شخصی فتوای معینی صادر نموده و مستفتی مطابق آن عمل کرد، و منتج به تلف شدن نفس و یا مال کسی شد و مستفتی از سوی محکمه محکوم به ادای تاوان گردید، آیا میتواند که به مفتی مراجعه نموده و تاوان مذکور را از او مطالبه کند؟ علماء در جواب این سؤال چنین توضیح داده‌اند که اگر فتوای مفتی باطل و در مخالفت صریح با نصوص و اجماع آشکار بود، درینصورت مستفتی حق دارد که تاوان خود را از مفتی بخواهد. زیرا مفتی سبب اصلی وقوع جنایت میباشد. اما اگر فتوایش درست و مطابق نصوص و اصول فتوا بود، ضمانتی در پی نداشته و مستفتی نمیتواند که از مفتی تاوان بخواهد. اما اگر مفتی اهلیت و صلاحیت فتوا را نداشت، در هرصورتی ضامن بوده و باید تاوان جنایت را پردازد، زیرا او یگانه سبب فریفتن مستفتی و وقوع جنایت گردیده است. شماری از فقهاء به این نظرند که مستفتی در هیچ صورتی حق مطالبه تاوان را از مفتی ندارد، زیرا مقصر اصلی شخص مستفتی است به این علت که از کسی سؤال کرده است که اهلیت فتوا را ندارد.

آداب و وجایب مفتی:

219- مفتی باید بداند که آنچه میگوید و فتوا میدهد، دین شمرده شده و مردم با همین دید

از او متابعت میکنند . و او از فتوایی که داده است مورد محاسبه الهی قرار میگیرد . لذا واجب است که در اصدار فتوا عجله نکند بلکه از تأنی و تفکر کار گرفته و بعد از غور و دقت کامل جواب بدهد . و اگر جواب را نمیدانست با صراحت و بدون اینکه احساس کمتری کند باید بگوید که "نمیدانم" زیرا چنانچه علماء گفته اند "نمیدانم" نصف علم است . امام مالک (ع) در برابر اکثر سؤالهایی که بوی راجع میگردید میگفت نمیدانم .

هیشم بن جمیل روایت میکند که نزد امام مالک (ع) نشسته بودم ، چهل و هشت سؤال به ایشان راجع گردید ، امام (ع) در برابر سی و دو سؤال آن گفت : نمیدانم !
عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس (ع) میفرمایند : کسیکه در برابر تمام سؤالها جواب و فتوا میدهد ، مجنون است.

220 - لازم است که مفتی عرف و عادات مردم و منطقه را بخوبی دانسته و به آن توجه داشته باشد تا مقصد مستفتی را بخوبی درک کرده و مطابق واقعیت فتوا بدهد . و اگر سؤال مستفتی را به درستی نفهمیده بود باید از مقصد و مرام مستفتی پرسد و اگر زبان مستفتی را نمی فهمید، باید شخص قابل اعتمادی را تعیین نماید تا برایش ترجمه کند همچنان لازم است که با فقهای حاضر مجلس در مورد موضوع استفتاء مشاورت نموده و در صورت ضرورت رأی و نظر آنها را نیز اخذ نماید .

لازم است که در اصدار فتوا تمایلات شخصی با مستفتی را کنار بگذارد و اگر دعوایی میان دو شخص بود ، نباید به یک جانب تمایل نشان داده و حقوق او را بیان کند بدون اینکه از مکلفیتها و وجایبش چیزی بگوید .

221 - مفتی باید اوراق استفتاء را به صورت منظم گذاشته نوبت را مراعات کند . البته اگر مریض و مسافری فتوا میخواست و در صورت تأخیر جواب به مشکل مواجه میشد ، برایش جایز است که او را بر دیگران مقدم سازد .

222 - مفتی باید از اعمال و اماکنی که سبب ایجاد شکوک و شبهات میگردد اجتناب نماید تا سخنش نزد مستفتی و سایرین از مقبولیت برخوردار باشد . و هیچگاهی هدیه مستفتی را نپذیرد تا مبدا بصورت غیر شعوری بسوی او میلان پیدا کرده و در اصدار فتوا تأثیر بگذارد .

223 - مستفتی باید متواضع ، نرمخوی بوده از بدزبانی ، و درشتخویی جداً پرهیز کند . با مهربانی و گشاده رویی از مستفتی استقبال نموده و با رفق و نرمی به جواب او پردازد و اگر مستفتی شخص کند ذهن و جاهل بود ، باید فتوایش را باربار تکرار نموده و به اسلوبهای مختلفی ارائه کند تا مستفتی به مقصد او کاملاً بفهمد .

و اخیراً ، مفتی از زمره حاملین علوم نبوی است ، پس واجب است که از وقار ، عزت نفس و شخصیتی برخوردار باشد که سزاوار علماء میباشد .

مطلب سوم :

افتاء

تعریف افتاء:

224 - افتاء عبارت از جوابی است که مفتی در برابر سؤال مستفتی ارائه میکند و در حقیقت امر، عبارت از تبلیغ و رساندن احکامی است که الله متعال برای بهبود بندگانش وضع و تشریع کرده است.

اولین مفتی:

225 - اولین شخصی که به اصدار فتوا پرداخته است، جناب محمد رسول الله | است که فتوای شان را با کلمات جامع و با خطاب قاطع صادر مینمودند.

افتاء بعد از پیامبر | :

226 - بعد از وفات پیامبر گرامی اسلام |، صحابه کرام در منصب افتاء قرار گرفتند و یکتعداد شان فتاوی خلی زیاد و شمار دیگرشان کمتر و شماری هم به ندرت فتوا داده اند. شمار کسانی که فتواهایی از آنها نقل شده است به یکصد و سی تن میرسد که شامل زنان و مردان میشوند. اما بیشترین فتوا از هفت تن شان نقل شده است که عبارت از عمر بن الخطاب، علی بن ابیطالب، ام المؤمنین عایشه، زید بن ثابت، عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر | میباشند.

افتاء حق چه کسانی است:

227 - اول: تمام کسانی که اهلیت و صلاحیت اینرا دارند که بحیث مفتی تعیین گردند، میتوانند که فتوا صادر نمایند، فرقی نمیکند که بحیث مفتی رسمی تعیین شده باشند و یا نشده باشند. و در بحثهایی که گذشت شروط لازم برای مفتی را بیان کردیم و به همان اندازه کفایت میکنیم. دوم: کسانی که در یک نوع خاص علم و بخش خاصی از فقه به درجه اجتهاد رسیده اند حق دارند که در همان نوع و بخش اختصاصی خود فتوا بدهند.

سوم: مقلدین مذاهب، یعنی کسانی که از مذهب خاصی پیروی مینمایند و اصول مذهب را به درستی درک نموده و مسایل و احکامی را که بنیان گذاران مذهب بیان کرده اند حفظ نموده اند

میتوانند که مطابق اقوال آنها فتوا بدهند ، به شرطی که در ارائه جواب الفاظی را بکار ببرند که نشان دهد که قول او مطابق مذهب معینی میباشد . مثلاً بگویند که؛ مذهب ابوحنیفه درین مسئله چنین است .

شخص عامی که احکامی را میآموزد:

228 - اگر شخص عامی حکم مسایلی را همراه با دلیل آن آموخت آیا میتواند که به جواب سؤال کننده از همان مسایل پردازد؟

علماء درین مورد به دو دسته تقسیم شده اند ، عدۀ میگویند که چنین کاری برایش جایز است و تعداد دیگری برین نظرند که اگر دلیل مسأله ، نص صریحی از کتاب الله و یا سنت رسول الله | باشد میتواند که مطابق آن فتوا بدهد و شماری دیگری از علماء برین اند که برای شخص عامی به صورت مطلق جایز نیست که فتوا بدهد اگرچه همان مسایل را همراه با دلیل آن بداند . زیرا ممکن است که دلیل مذکور در تعارض با ادله دیگر قرار داشته و یا تأویلی در آن صورت گرفته باشد و او ازین امر بیخبر باشد .¹

اما اگر عالمی برایش فتوا داده بود ، میتواند که در صورت پیش آمدن همان سؤال به دیگران نیز همان جواب را ارائه نموده و حکم مسأله را مطابق فتوای صادر شده بیان نماید که درین صورت شخص مذکور فقط نقل کننده خبر بوده و از جانب خود فتوا نمیدهد . زیرا اصداً فتوا بعد از اجتهاد و تفکر صورت میگیرد نه بر سیل حکایت و نقل قول دیگران . اینها اقوالی بود که از فقهای امت نقل شده است . از دید ما زمانیکه شخص عامی حکم مسأله را از طریق قابل اعتماد در شریعت آموخت ، میتواند که مطابق آن به دیگران فتوا بدهد ، اگرچه بهتر آنست که نص و متن فتوای مفتی را نقل کند .

آیا شخص عامی میتواند که از کتب حدیث فتوا بدهد:

229 - کسیکه به درجه اجتهاد نرسیده است ولی تعدادی از کتب حدیث و اقوال صحابه و شروح آنرا در اختیار دارد ، آیا میتواند که با مطالعه کتب مذکور فتوا دهد ؟

عبدالله بن احمد بن حنبل میگوید : از پدرم (امام احمد بن حنبل) در مورد کسی سؤال کردم که کتابهای حدیث نبوی و اقوال مختلف صحابه و تابعین را نزد خود دارد اما در شناخت حدیث آگاهی نداشته و ضعیف و متروک را نمیداند و اسناد قوی را از ضعیف تمیز نمیتواند . آیا چنین شخصی میتواند که بعضی احادیث و اقوال موجود درین کتابها را اختیار نموده و مطابق آن عمل

1- و یا شرایطی که مستفتی در همان مقطع زمانی فتوا گرفته بود با شرایط و ظروف مسئله بعدی فرق داشته باشد که درینصورت طبیعی است که حکم مسئله نیز فرق میکند .

نماید و به دیگران فتوا بدهد ؟

امام فرمودند : نه ، نباید چنین عمل نمایند . بلکه باید از اهل بصیرت و فهم در حدیث ، سؤال کند تا بداند که به کدامیک از این روایات عمل میشود تا عملش به صورت صحیح انجام یابد .

آیا اجازه امام در فتوا دادن شرط است ؟

230 - شخصیکه اهلیت و کفایت فتوا را داشته و از سوی دولت اسلامی بحیث مفتی تعیین گردیده است ، هیچ اختلافی در جواز افتاء برایش وجود ندارد بلکه فتوا دادن بالایش واجب میباشد . زیرا بخاطر پیشبرد همین وظیفه مقرر شده است . اما کسیکه اهلیت فتوا را دارد ولی رسماً بحیث مفتی تعیین نشده است او نیز حق دارد که فتوا بدهد و ضرورتی به اجازه امام ندارد . زیرا فتوا در اصل عبارت از خبر دادن از شریعت الهی و تبلیغ احکام اسلام میباشد . بنابراین فتوا دادن از وجایب شرعی کسانی است که توان و اهلیت آنرا دارند و پرداختن به وجایب شرعی ضرورتی به اجازه کسی ندارد . اگرچه اولیای امور مسلمین این حق را دارند که مفتی ها را تحت مراقبت داشته باشد ، اما این حق مراقبت نباید به گونه اعمال گردد که منتج به وجوب اجازه خواستن برای فتوا دادن شود و در تاریخ فقه اسلامی هیچ کسی را سراغ نداریم که قبل از فتوا دادن از امیر مسلمانان اجازه گرفته باشد و هیچ عالمی نگفته است که دادن فتوا منحصر و مختص به کسانی است که از جانب دولت بحیث مفتی تعیین میگردند .

عهده دار شدن مقام افتاء :

231 - اگرچه گفتیم که اذن و اجازه امام مسلمانان شرط ثبوت حق افتاء نمیشد ، اما کسانیکه متصدی امور فتوا میگردند باید از اهلیت و کفایت خود در دادن فتوا متأكد و مطمئن باشند . و نباید در اعتماد بر اهلیت خود عجله کند . یکی از راههای مطمئن شدن بر اهلیت خود اینست که اهل علم از اهلیت او تأیید نمایند و علاوه بر شناختی که از خود دارد ، تأیید و شهادت اهل علم را نیز بدست آورند . امام مالک رحمه الله میفرماید :

” برای عالم و دانشمندی سزاوار نیست که فتوا بدهد مگر زمانی که مردم او را اهل فتوا دانسته و خودش نیز بر علمیت و اهلیت خود مطمئن گردد “

سخن امام مالک به این معناست که علماء از اهلیت او تصدیق نموده و شهادت ایشان در اهلیت او بین مردم شایع گردد .

اخلاص نیت در افتاء :

232 - بعد از آن که فرد مسلمان از اهلیت خود مطمئن گردیده و شهادت اهل علم و تأیید آنها را کسب نموده ، باید متوجه نیت خود گردیده و به اصلاح آن پردازد . او باید رضای الله

متعال را مقصد اصلی خود قرار داده و در فتوا دادن هدفش این باشد که دین الله متعال به بندگان او رسیده و مسلمانان آموزش دینی یابند . باید در همه احوال کسب رضای الله واحد را نصب العین خود قرار دهد و نباید در پی فخر فروشی و مباهات بر علماء و بدست آوردن مقام و منزلت نزد مردم باشد . با این هدف نیک و نیت مخلصانه است که الله متعال در سعی و تلاشش برکت گذاشته و ابواب علم را در برابرش میگشاید و فتوایش را قرین ثواب میگرداند .

افتاء بر چه کسانی واجب است ؟

233 - فتوا دادن در دو حالت بر کسانی که اهلیت آنرا دارند واجب میگردد :

اول : کسیکه از سوی دولت اسلامی بحیث مفتی مقرر میگردد و او این تعیین شدن را میپذیرد . درینصورت فتوا دادن بالایش واجب میگردد . اما باید تذکر داد که وجوب فتوا به این معنا نیست که او مجبور است که در هر مسأله که نزدش می آورند فتوا بدهد . بلکه به این معناست که مفتی مکلف است که تمام سؤالهای مطرح شده را تحت غور و تدقیق قرار دهد و به اراده فتوا دادن به مطالعه و تحقیق پردازد . اگر مسأله را دانست باید مطابق فهم خود جواب بدهد اما اگر از فهم آن عاجز ماند به صراحت بگوید که نمیدانم ! و جایز نیست که او را مکلف به دادن فتوا در امری مجبور سازیم که نمیداند .

دوم : کسیکه اهلیت فتوا را دارد اما از سوی امام بحیث مفتی تعیین نشده است ، در صورتیکه در همان ماحول و منطقه مفتی دیگری غیر از او وجود نداشته باشد و سؤالی به او راجع میگردد ، بالایش واجب است که مطابق فهم خود به جواب آن پرداخته و فتوای لازم را صادر نماید .

افتاء بر چه کسانی حرام است :

234 - دادن فتوا برای شخص جاهل به صورت مطلق حرام است . زیرا دادن فتوا در حقیقت

امر اخبار و بیان شریعت الله متعال میباشد و این کار بدون علم جایز نیست . الله متعال میفرماید :

﴿ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴾ (الأعراف/کک)

” بگو : پروردگارم فقط کارهای زشت را چه آشکارش باشد و چه پنهانش ، و گناه و ستم ناحق را ، و اینکه چیزی را که تاخ بر حقانیت آن دلیلی نازل نکرده شریک او قرار دهید ، و اینکه اموری را از روی نادانی و جهالت به الله نسبت دهید ، حرام کرده است . “

پس فتوا دادن بدون علم گمراهی و سبب گمراهی دیگران است و هردوی آن در شریعت الله حرام میباشد . همچنانکه فتوا دادن شخص جاهل حرام است ، شخص بی پروا و (ماجن) فاسق نیز حق فتوا دادن را ندارد . و (ماجن) کسی است که بر اساس خواسته های نفسانی خود و

مطابق پسند و رضایت مستفتی فتوا داده در اصدار فتوا بیباک است .

افتاء برای چه کسانی مکروه است:

235 - علماء در مورد حکم افتاء برای قاضی با هم اختلاف دارند ، عده گفته اند که دادن فتوا از سوی قاضی مکروه است . بخصوص در مورد قضایاییکه جهت فیصله بوی راجع میگردد . علت آنرا چنین بیان کرده اند که ممکن است در اثنا محکمه خلاف آنچه فتوا داده است برایش ثابت گردد و در آنصورت از رجعت از فتوای خود احساس ترس و شرم نموده و از حکم عادلانه دوری نماید . چنانچه قاضی شریح میگفت: "من در قضیایبی شما فیصله میکنم ، فتوا نمیدهم" اما قاضی میتواند که در مسایل مربوط به عبادات مانند روزه ، نماز و غیره فتوا بدهد . علمای مذهب حنفی برین نظرند که قاضی میتواند در مورد قضایای فتوا دهد که دعوایی در آن موارد نزدش دایر نشده باشد . اما اگر دعوایی غرض فیصله به او راجع گردید ، حق ندارد که در آن مورد به یکی از طرفین دعوا فتوا بدهد . شماری از فقهاء برین نظرند که اگر قاضی اهلیت و استعداد فتوا را داشت میتواند که فتوا بدهد و هیچ نوع قیود و ممانعتی در باره وضع نکرده اند .

236 - از نظرها ، قول اول قابل ترجیح میباشد . اما به شرطی که فتوا بالایش لازم گردد . به این معنا که قاضی در شرایطی قرار گیرد که دادن فتوا بالایش واجب گردد . درین حالت لازم است که فتوای لازم را صادر نموده و به جواب مستفتی پردازد اگرچه مسأله مورد استفتاء مربوط به همان قضیه ای باشد که برای فیصله به او راجع گردیده است و حتی در صورتیکه مستفتی یکی از جانبین دعوا باشد . زیرا ممکن است که مستفتی بعد از آنکه بداند که حق به جانب مقابل است ، از دعوایش منصرف گردیده و حق او را تسلیم نماید . اما قاضی همان فیصله را صادر مینماید که با دلایل شرعی نزدش ثابت گردیده است ، و لزومی ندارد که مطابق فتواییکه داده است عمل نماید . و اگر صاحب حق از اثبات حق خود عاجز آمده و دلایل معتبر برای ثبوت آن آورده نتوانست ، قضاء به نفع وی فیصله نخواهد کرد اگرچه بر سیل فتوا او را حق به جانب بداند و به نفع او فتوا صادر نماید .

احساس ترس و هیت از افتاء:

237 - فتوا دادن اگرچه به معنای تبلیغ دین و ارشاد مردم به سوی شریعت الله متعال بوده و یک فریضه دینی میباشد ، اما مفتی در معرض خطاء و لغزش قرار دارد ، به همین علت است که تعدادی از علمای سلف با وجود اینکه اهلیت و صلاحیت فتوا دادن را داشتند از دادن فتوا احساس ترس نموده و هرکدام شان میخواستند که شخص دیگری این مسئولیت را بعهده بگیرد و حتی سؤالهای راجع شده به خود را به دیگران محول میکردند . عبدالرحمن بن ابی لیلی میگوید :

”من یکصد و بیست تن انصاری از اصحاب رسول الله | را دیدم که چون یکی از ایشان مورد سؤالی قرار میگرفت آنرا به دیگری محول میکرد و او به شخص دیگری ، تا آنکه دوباره به نفر اولی بر میگشت“

در جای دیگری میگوید : ”هر کدام شان که حدیثی را بیان میکرد ، اینرا دوست داشت که برادرش این کار را از وی کفایت کند ، و چون سؤالی به آنها راجع میگردید دوست داشتند که مسئولیت فتوا را برادرش بمعهد بگیرد“

امام ابوحنیفه میگوید : ”اگر ترس از الله متعالی نبود که علم ضایع میگردد ، در هیچ موردی فتوا نمیدادم ، زیرا سهولت برای آنهاست و گناه آن بدوش من است“

جرئت بر فتوا دادن:

238 - همچنانکه ترس از افتاء بعنوان شیوه نیکویی در بین سلف صالح ما بکثرت دیده میشد ، جرئت به فتوا دادن نیز در بین سلف امت به مشاهده رسیده است و می بینیم که تعدادی از آنها به کثرت فتوا داده اند و طبعاً کثرت فتوا در صورت ترس از آن ممکن نمیشد . پس چگونه میتوانیم بین ترس از فتوا دادن که شیوه ستوده در دین است و جرئت بر فتوا که از بعضی صحابه و تابعین نقل شده است توافق یابیم ؟

بحث و تحقیق درین مسأله ما را به این نتیجه میرساند که ترس از دادن فتوا احیاناً به این خاطر است که تعداد مفتی ها زیاد بوده و کسی بحیث مفتی رسمی تعیین نشده است و این صورت اکثراً در بین سلف صالح وجود داشت ..

اما جرئت بر فتواء ممکن که به سبب قلت علم و عدم شناخت سنگینی آن باشد و یا اینکه شخصی از وسعت علم برخوردار بوده و هم با کثرت سؤال کنندگان مواجه باشد .

جرئت بر فتوا به سبب قلت علم درین است که انسانهای کم علم بخاطر اینکه متهم به جهل نگردند در مقابل هر سؤالی به پاخاسته و جواب و فتوایی ارائه میکنند . الحمد لله که این صورت در بین سلف صالح ما وجود نداشته است .

اما سبب دوم که عبارت از وسعت علم و کثرت سؤال کنندگان است ، در بین سلف صالح وجود داشته است . چنانچه مشاهده میکنیم ، عده از آنها فتاوی خیلی زیادی صادر نموده و به جرئت در فتوا معروف بودند که این شیوه نیز قابل ستایش میباشد . در بین صحابه کرام بیشترین فتوا از عبدالله بن عباس روایت شده است که فتاوی ایشان در بیست جلد ضخیم جمع آوری شده است . و در جمله تابعین سعید بن مسیب بیشترین فتوا را داده است و حتی که در بین اقرانش به سعید بن مسیب جرئتمند معروف شده بود .

خود داری از افتاء:

239 - احیاناً شخصی که اهلیت فتوا را دارد و از فتوا دادن احساس خوف هم نمیکند. اما

عوامل و حالاتی پیش می‌آید که از فتوا خود داری مینماید. این امتناع ورزیدن در شرایط و احوال خاصی جایز است و میتوان حالات ذیل را بعنوان مثال یاد آور شد.

الف- گاهی مستفتی ظاهراً از یک امر شرعی میپرسد و مفتی بیدار و با بصیرت میداند که در وراء این سؤال اغراض فاسدی وجود دارد و او میخواهد با استفاده ازین فتوا به مقاصد سوء خود برسد. در چنین حالتی مفتی میتواند که از فتوی خودداری کند.

ب- در بعضی حالات شخص عامی راجع به مسأله خیلی پیچیده سؤال میکند که توان درک و فهم آنرا ندارد و از مسایلی نیست که معرفت حکم آن بالایش لازمی باشد. درینصورت مفتی از ارائه جواب خود داری میکند تا مبدا او را در حیرت و سوء فهم بیاندازد.

ج- اگر موضوع مورد استفتاء حادثه است که هنوز واقع نشده است. پس مفتی با پیروی از شیوه بعضی فقهای سلف که جواب دادن به مسایل واقع نشده را ممنوع میدانند، از ارائه جواب امتناع میکند به این خاطر که شاید در هنگام وقوع حادثه اجتهادش تبدیل گردد.

د- اگر مفتی در حالتی قرار داشته باشد که در چنین حالتی اکثر تأنی و تأمل در موضوع و ارائه جواب صحیح ممکن نمیشد. مانند غضب، گرسنگی، تشنگی، پریشانی، خوف، ترس، مرض، گرمی شدید، مصروف بودن به کار دیگری، تقاضای ضروری انسانی و سایر حالات اضطراری.

گرفتن اجوره بر افتاء:

240- برای کسیکه متصدی افتاء میگردد جایز است که از بیت المال مسلمین اجوره مناسبی اخذ نماید. زیرا افتاء از مصالح عامه بوده و امام میتواند که برای مفتی مقدار معینی معاش تخصیص دهد، این معاش هم برای کسانی بوده میتواند که از طرف امام بحیث مفتی تعیین شده اند و هم برای کسانی است که تعیین نشده اند اما فتوا میدهند. همچنان معاش تعیین شده میتواند که در هر ماه و بصورت منظم باشد و یا غیر منظم و متقاطع.

اگر برای مفتی معاش معینی از سوی بیت المال پرداخته نمیشود، بهتر است که از مستفتی در فتوای خود اجوره اخذ ننماید اما اگر مصروف شدن به افتاء مانع کسب و کار او میشود، در آنصورت میتواند که اجوره بگیرد.

اما اگر حالاتی پیش آمد که اصدار فتوا بالایش واجب شد، در آنصورت اخذ اجوره از مستفتی برایش جایز نیست. زیرا این عمل عبارت از اخذ عوض در برابر واجب است که به هیچ صورت جایز نمیشد حتی اگر هیچ چیزی نداشته باشد.

لازم به تذکر است که اگر اهل قریه و شهری برای مفتی خود که از طرف امام تعیین نشده است، اجر و معاش معینی از اموال خود تعیین نمایند، بهتر بوده و برای مفتی گرفتن آن جایز میباشد.

افتاء برای کسیکه شهادت او به نفع مفتی پذیرفته نمیشود:

241- فتوا دادن بر کسیکه در محکمه به نفع مفتی شهادت داده نمیتواند، جایز میباشد، مانند

اینکه مفتی برای پدر، مادر، همسر و یا شریک خود فتوا دهد. زیرا مقصد از افتاء بیان حکم شرعی میباشد و مانند قضاء حکم الزامی ندارد.

مطلب چهارم :

فتوا

تعریف فتوا:

242- فتوا عبارت از متن و نص جواب مفتی می‌باشد. و به عبارت دیگر: حکم شرعی ای است که مفتی با اصدار فتوا از آن خبر می‌دهد.

اساس فتوا:

243- از آنجاییکه فتوا متضمن حکم شرعی می‌باشد پس واجب است که اساس و تهداب آنرا کتاب الله (و سنت رسول الله) و اجماع که برگرفته از کتاب و سنت است، تشکیل دهد.

244- اما رأی و اجتهاد اگر صالح بود می‌تواند که اساس فتوا قرار گیرد، و اگر فاسد بود این صلاحیت را نخواهد داشت. رأی و نظر فاسد آنست که مخالف کتاب الله سنت رسول الله باشد. اما اجتهاد و رأی مقبول انواع ذیل را در بر دارد.

1- رأی صحابه کرام است. زیرا رأی آنها بر نظر محکم، فقه عمیق و استنباط خیلی دقیق می‌باشد. چه آنها شاهد نزول قرآن کریم و در صحبت با پیامبر گرامی اسلام بودند. علاوه بر آن از ذهن خیلی رسا برخوردار بوده و به مقاصد و معانی احکام شرعی بخوبی احاطه کامل داشتند.

2- رأی و نظریه نصوص کتاب و سنت را شرح نموده و دلالت آنرا روشن می‌سازد و راه استنباط از آن را آسان می‌گرداند. مانند رأی صحابه در مسئله عول در میراث.

3- آراء و نظریاتی که مورد قبول امت قرار گرفته و قیاس های صحیح که تمام شرایط قیاس در آن موجود است و با نصوص مخالفت ندارد شامل این نوع آراء می‌گردد.

245- چنانچه گفتم که فتوا متضمن حکم شرعی بوده و باید بر اساس کتاب و سنت و قواعد استنباط شده ازین دو اصل باشد، پس بدیهی است که فتوا نباید بر اساس حيله هایی که شرعاً حرام است، و بر شبهات ظاهر البطلانی که بخاطر حلال کردن محرمات و حرام ساختن اشیاى حلال صادر می‌گردد، استوار باشد.

رسول الله | فرموده اند :

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ حَرَمَتْ عَلَيْهِمُ الشُّحُومُ فَجَمَلُوهَا فَبَاغَوْهَا»

(صحیح مسلم، کتاب المساقاة عن عمر بن الخطاب |)

”رسول الله | فرمودند: الله يهود را لعنت کند، چربوی حیوانات بر آنها حرام شده بود ولی آنها چربو را ذوب کرده و روغن آنها فروختند“
اما فتوا میتواند که بر اساس رخصت های مباح که عمل کردن بر آن برای مستفتی جایز است و مفتی میتواند مطابق آن فتوا دهد، صادر گردد. دلیل این سخن را درین آیت کریمه می یابیم ﴿وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاصْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ﴾ (ص لکک)
”بسته ای شاخچه خشک برگیر و همسرت را با آن بزنی، و سوگندت را مشکن.“
در حدیث شریف میخوانیم که:

«عن عائشة، قالت: قال النبي صلى الله عليه وسلم: «إن الله يحب أن تؤتي رخصه كما يحب أن تؤتي عزائمه» (المعجم الأوسط للطبرانی - ج 17 / ص 341)
”از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله | فرمودند: یقیناً الله دوست دارد که به رخصتهای او عمل کرده شود آنچنانکه دوست دارد که به اوامر او عمل کرده شود“

رابطه فتوی با موضوع استفتاء:

246- اصل اینست که فتوای صادر شده مربوط با موضوع استفتاء بوده و مطابق آن باشد. تا مستفتی هدفی را که از استفتاء دارد بدست آورده و از موضوع خارج نشود.

247- اما جایز است که فتوای صادر شده وسعت بیشتری نسبت به استفتاء داشته باشد. به این معنی که مورد استفتاء را هم در بر داشته باشد و مزید بر آن اگر مفتی دید که فایده برای مستفتی دارد میتواند که معلومات بیشتری ارائه کند.

چنانچه زمانی که صحابه کرام از رسول الله | در مورد جواز وضوء کردن با آب بحر سؤال کردند، پیامبر علیه السلام در جواب شان گفت:
«أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَرَكِبُ الْبَحْرَ وَنَحْمِلُ مَعَنَا الْقَلِيلَ مِنَ الْمَاءِ فَإِنْ تَوَضَّأْنَا بِهِ عَطِشْنَا أَفَنَتَوَضَّأُ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ الطَّهْرُ مَاؤُهُ الْحِلُّ مِيتَتُهُ» (سنن النسائي كتاب البحر)

”ابو هریره | فرمودند: مردی از رسول الله | سؤال کرد که ما در بحر سوار کشتی شده و به سفر میرویم و با خود یکمقدار کمی آب آشامیدنی بر میداریم، اگر با آن آب وضوء کنیم، تشنه میمانیم، آیا میتوانیم که با آب بحر وضوء کنیم؟ ایشان فرمودند آب بحر پاک و پاک کننده است و خود مرده آن حلال است“

پیامبر علیه السلام در مورد ماهی خود مرده نیز معلومات داد، در حالیکه در مورد آن سؤال نکرده بودند. زیرا میدانست که بیان این حکم نیز برای شان مفید است.

248- همچنان جایز است که جواب و فتوا کاملاً به موضوع دیگری غیر از مسأله مورد استفتاء باشد و این در صورتیکه جواب موضوع استفتاء فایده برای مستفتی نمی رساند و یا توان

فهم و ادراک آنرا ندارد، پس میتواند که از جواب سؤال اصلی طفره رفته و موضوعی را بیان کند که مستفتی به آن ضرورت دارد. چنانچه در قرآن کریم میخوانیم که:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَقِيتٌ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (البقره/لک)

” از تو درباره هلال های ماه می پرسند ، بگو : آنها وسیله تعیین اوقات [برای امور دنیایی و نظام زندگی] مردم و [تعیین زمان مراسم] حج است . و نیکی آن نیست که به خانه ها از پشت آنها وارد شوید ، [چنان که اعراب جاهلی در حال احرام حج از پشت دیوار خانه خود وارد می شدند نه از در ورودی] بلکه نیکی [روش و منش] کسی است که [از هر گناه و معصیتی] می پرهیزد . و به خانه ها از درهای آنها وارد شوید ؛ و از الله پروا کنید تا رستگار شوید “

درین آیت موضوع خورد شدن و بزرگ شدن مهتاب را بنابر حکمت بگونه دیگری جواب میدهد.

واضح بودن فتوا:

249- از آنجاییکه فتوا متضمن بیان حکم شرعی و تبلیغ این احکام است، لذا لازم است که با الفاظ واضح و قابل فهم ارائه شود. زیرا تبلیغ باید با اسلوب واضح و روشن صورت گیرد. چنانچه الله در شرح تبلیغ و قیام پیامبران به تبلیغ میفرماید :

﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا أَلْبَلُغُ الْمُبِينِ﴾ (النور/کک)

” و بر عهده این پیامبر جز رساندن آشکار [پیام وحی] نیست “

وضاحت فتوا زمانی تحقق مییابد که برای مستفتی به زبان ساده و اسلوب قابل فهم بیان شده و دور از اصطلاحات فقهی و اصولی و غیر قابل فهم برای مستفتی اداء گردد. همچنان باید بدون تردد و با الفاظ قاطع باشد و مفتی نباید دو قول و سه قول در یک مسأله بدهد. زیرا مستفتی سخن واضح و فتوای قاطع میخواهد تا به آن عمل نموده و از مفتی تقلید کند. از لوازم وضاحت فتوا اینست که اگر در حکم مورد سؤال پیچیدگی و امر قابل تعجب وجود داشته باشد، مفتی باید قبل از ارائه فتوا شرح ابتدایی تقدیم نماید تا تعجب و استغراب مستفتی دور گردیده ذهن آماده قبول فتوا گردد.

ایجاز و طولانی کردن فتوا:

250- واضح بودن فتوا حتما مستلزم جواب و فتوای طویل نمیشود. بنابراین، اصل در فتوا اینست که باید ایجاز و اختصار ارائه شود و مانند نص و متن قانون مختصر باشد. زیرا هدف و مقصد از فتوا بیان حکم شرعی مسأله برای مستفتی میباشد. نه مناقشه آراء و نظریات مختلف و بیان ادله مختلف. پس برای مفتی جایز و ممکن است که در جواب مستفتی به صورت مختصر بگوید که مثلا : جایز است و یا جایز نیست و یا بلی و یا خیر!

بحث چهارم :

نظام حسبه

زمینه سخن :

261- در بحث گذشته گفتیم که ؛ بر شخص مسلمان لازم است که افعال و اقوالش مطابق شریعت و منهج اسلام باشد. به همین لحاظ الله (اهل علم را امر نموده است که احکام اسلام را به مردم تبلیغ نموده و حدود شریعت نازل شده از سوی الله را به ایشان تعلیم دهد. همچنان کسانی را که نمیدانند امر نموده است تا علوم ضروری را بیاموزند. یکی از راههای آموختن اینست که از اهل علم سؤال کنند و نظام افتاء به همین منظور در اسلام وجود دارد. باوجود این، ممکن است که عده از مسلمانان نسبت به احکام دین شان جاهل بمانند، که شاید سبب آن نرسیدن تبلیغ علماء باشد و یا اینکه خودش در آموختن علوم ضروری تقصیر نموده و از اهل علم در مسایل و احکامی که برایش ضروری است فتوا نخواسته است.

این جهالت سبب میشود که عده در معصیت و مخالفت با شریعت واقع گردد. علاوه برین ممکن است که مسلمانی درحالیکه حدود شریعت نازل شده از سوی الله را میداند، اما باز هم در پیروی از هوای نفس خود از شریعت الهی عصیان میورزد. معصیت در هر دو حالت به این معناست که کاری منکری را مرتکب شده و یا از اداء کردن کار معروفی دوری نموده است. اگر منکری صورت میگیرد باید از آن جلوگیری شود، و اگر معروفی ترک شده است، باید به ادای آن امر شود. ازالۀ منکر در صورت ظاهر شدن فعل آن و امر به معروف در صورت ترک آن، اساس و ملاک نظامی است که در شریعت اسلامی بنام "نظام حسبه" یاد میشود. و موضوع این بحث را تشکیل میدهد.

منهج بحث :

262- بخاطر اینکه بحث ما آسان صورت گیرد و در عین حال احاطۀ کامل بر موضوع داشته باشد، آنرا به پنج مطلب ذیل تقسیم میکنیم:

مطلب اول: تعریف حسبه، مشروعیت و مقام آن در اسلام

مطلب دوم: سخنانی در بارۀ محتسب (احتساب کننده)

مطلب سوم: سخنانی در مورد محتسب علیه (شخصی که مورد احتساب قرار میگیرد)

مطلب چهارم: در مورد موضوعاتی در آن احتساب صورت میگیرد

مطلب پنجم: شرحی در بارۀ عمل احتساب و گونه های آن

مطلب اول :**تعریف ، مشروعیت و
جایگاه حسبه در اسلام****معنای حسبه در لغت:**

263- حسبه در لغت بر مفاهیمی چون حساب و شمارش دلالت دارد. همچنان به معانی ذیل استعمال شده است :

اکتفاء کردن : چنانچه میگویند "أحتسب بكذا" به چنین مقداری اکتفاء کردم .

انکار کردن و نپسندیدن کاری چنانچه میگویند : "أحتسب علی فلان الأمر" کار فلان شخص را مورد انکار و تردید قرار داد .

ذخیره نمودن اجر و ثواب . چنانچه میگویند "أحتسب الأجر علی الله" اجر و ثواب را نزد الله متعال ذخیره نمود

معنای اصطلاحی حسبه :

حسبه در اصطلاح فقهاء "امر به معروف است زمانیکه آشکارا ترک گردد و نهی از منکر است زمانی که فعل آن جهراً صورت گیرد ."

پس حسبه نیز بخشی از "امر بالمعروف و نهی عن المنکر" است¹ که در حالات خاص و تحت شرایط خاصی صورت میگیرد . و حتی بعضی فقهاء امر به معروف و نهی از منکر را ما دامیکه بخاطر کسب رضای الله² و امید اجر و ثواب صورت گیرد، بنام حسبه و احتساب نامیده اند.

دلیل مشروعیت آن :

265- دلایل مشروعیت حسبه در قرآنکریم و احادیث نبوی خیلی زیاد است زیرا هر آیتی که در مورد امر به معروف و نهی از منکر وارد شده است، دال بر مشروعیت حسبه و طلب شارع

1- به تعبیر دیگر ، حسبه صورت عملی و بر جسته ترین شیوه فعال و زنده امر به معروف و نهی از منکر است .

میباشد. در واقعیت امر، قرآنکریم به اسالیب و شیوه های مختلفی قیام به احتساب را خواسته است. در بعضی جا ها امر نموده است و در بعضی آیات آنرا از صفات لازمی مؤمنین و سبب خیریت امت قرار داده است، و احيانا هدف از حصول قدرت و سلطه بر زمین و بدست گرفتن حکومت را امر به معروف و نهی از منکر قرار داده است و ترک آنرا یکی از اسباب لعنت شدن دانسته است.

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (آل عمران/۱۰۴)

”و باید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی خیر دعوت نمایند، و به کار شایسته و پسندیده امر نماید، و از کار ناپسند و زشت بازدارند؛ و اینها که یقیناً رستگارانند“

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (التوبه/۷۱)

”مردان و زنان با ایمان دوست و یار یکدیگرند؛ همواره به کارهای نیک و شایسته فرمان می دهند و از کارهای زشت و ناپسند باز می دارند“

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (آل عمران/۱۱۰)

”شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید، به کار شایسته و پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند و زشت باز می دارید،“

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ (المائدة/۶۴) ﴿كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ (المائدة/۱۰۵-۱۰۶)

”از بنی اسرائیل آنان که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند. لعنت شدنشان برای این بود که [نسبت به فرمان های الله] سرپیچی داشتند و همواره [از حدود الهی] تجاوز می کردند. (78) آنان یکدیگر را از کارهای زشتی که مرتکب می شدند باز نمی داشتند. مسلماً بد بود آنچه را انجام می دادند. (79)“

266- در سنت نبوی احادیث زیادی دال بر وجوب و مشروعیت حسبه وجود دارد.

266 - همچنان احادیث زیادی وجود دارد که مشروعیت حسبه را ثابت نموده و تصریح میکند که شریعت اسلامی اجرای حسبه را خواستار میباشد. از جمله به این احادیث توجه نمایید.

« قَالَ أَبُو سَعِيدٍ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ رَأَى مِنْكَ فُلْيَعْرَهُ يَبْدَهُ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِيلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِيلْقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ » (سنن النسائي، كتاب الإيمان و شرائعه)

”از ابو سعید خدری [روایت است که گفت: از رسول الله | شنیدم که فرمودند: کسی از شما که منکری را دید باید آنرا با دست تغیر دهد (منع کند) و اگر نمیتوانست با زبان منع کند و اگر نمیتوانست با قلب خود آنرا منع کند (در قلب نسبت به آن کراهیت داشته و نیت تغیر دادن آنرا داشته باشد) و این ضعیف ترین مرحله ایمانست“

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ، وَلَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، أَوْ لَيُسَلِّطَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ شِرَارَكُمْ، ثُمَّ يَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ» (المعجم الكبير للطبراني-ج 19/ص 161)

”از ابو هریره [روایت است که رسول الله | فرمودند: حتماً به نیکی امر میکنید و از بدیها نهی میکنید و یا اینکه الله متعال بدترین تانرا بر شما مسلط میسازد باز انسانهای نیک و خوب تا دعا میکند و استجابت نمیگردد“

«عن جابر رضي الله عنه، عن النبي قال: «سَيَدُ الشَّهْدَاءِ حَمَزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَرَجُلٌ قَامَ إِلَى إِمَامٍ جَائِرٍ فَأَمَرَهُ وَهَاهُ فَقَتَلَهُ» (المستدرک للحاکم، کتاب معرفة الصحابة)

”از جابر [روایت است که پیامبر | فرمودند: سید و سردار شهداء حمزه بن عبدالمطلب است و دیگر مردی است که در مقابل امام ظالم قیام نموده و او را به نیکی امر و از ظلم منع میکند و آن پادشاه او را به قتل میرساند“

حدود مشروعیت آن:

267- حسب (امر به معروف و نهی از منکر) از دو ناحیه مورد بحث قرار گرفته و حکم خاصی را دارا میباشد، یکی ازین ناحیه که چه کسانی مکلف به ادای آن میباشند. ناحیه دیگر اینکه، حسب همان امر به معروف و نهی از منکر است.

از ناحیه اول: حسب فرض کفایی میباشد که چون عده به آن اقدام کردند از عهده دیگران ساقط میگردد. و اگر هیچ کسی به آن اقدام نکرد، تمام کسانی که توان آنرا دارند گنهگار محسوب میشوند. و در بعضی حالات بر شخصی که برای اجرای آن تعین گردید، فرض عینی میشود. و در بعضی اوقات بالای عده مستحب میباشد.

و حتی در شرایط و ظروف خاصی غیر جایز و حرام میگردد. چنانچه بعداً شرح خواهد شد
از ناحیه دوم: که عبارت از محتوا و مفهوم آن است، از نظر بعضی از فقهاء واجب و گاهی مندوب است. یعنی اگر موضوع آن امر به واجب و نهی از فعل حرام بود، در آنصورت حکم آن وجوب میباشد. چه واجب عینی باشد و یا کفایی. و اگر موضوع آن متعلق به امر مندوب بود، حکم آن نیز مندوب میباشد. اما بعضی فقهاء میگویند حسب ذات خود واجب است، بدون در نظر داشت موضوع مرتبط به آن.

جایگاه حسبه در اسلام:

268- حسبه در اسلام از جایگاه و مقام خیلی مهم و بزرگی برخوردار میباشد. زیرا محتوای آن، امر به معروف و نهی از منکر است و این صفت یکی از خصوصی ترین صفات پیامبر علیه السلام میباشد. چنانچه الله در بیان این حقیقت می فرماید:

﴿يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (الأعراف/157)

”ایشان را به کارهای نیک امر و از زشتیها و کارهای بد منع میکند“

همچنان الله امت اسلامی را با همان صفتی یاد کرده است که پیامبرش را توصیف نموده است، تا آنها نیز بعد از رسول الله به آن قیام بورزند:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾

”مردان و زنان مؤمن دوست و یاور یکدیگرند ، به نیکها امر و از بدیها نهی میکنند“

پس امر به معروف و نهی از منکر یکی از باعظمت ترین اصول اسلام است. از همینجاست که حسبه مورد توجه و عنایت فقهاء بوده است. چنانچه یکی از فقهای اسلام که بنام ”ابن الأخوه“ معروف است، میگوید:

”حسبه یکی از اساسات و قواعد دینی است و ائمه صدر اول مباشرتاً به آن قیام میکردند، زیرا فایده و صلاح آن عام و ثواب آن خیلی بزرگ است. حسبه در حقیقت امر به معروفی است که ترک آن ظاهر گردد و نهی از منکری است زمانیکه فعل آن ظاهر شود و اصلاح بین مردم میباشد“ ابن خلدون در کتاب معروفش ”المقدمه“ می نویسد: ”حسبه یکی از وظایف دینی بوده اسباب امر به معروف و نهی از منکر میباشد و بر اولیای امور مسلمین فرض است که کسانی را که اهلیت آنرا دارد، موظف به اجرای آن سازند.“

269- حکمت مشروعیت آن واضح و آشکار است و آن اینکه رساندن دعوت اسلامی با تمام مفاهیم و معانی آن تحت مفهوم امر به معروف و نهی از منکر داخل می باشد. همچنان حفاظت خود و دیگران از عذاب الهی و کسب رحمت و نعمت او تعالی را میتوان از حکمتهای عمده آن بحساب آورد. به این شرح که معاصی سبب مصیبتها، و نزول عذابهای تأدیبی، انتقامی و نابودی کامل می باشد و سنت الهی بر همین منوال جریان داشته است. الله متعال میفرماید:

﴿وَمَا أَصْلَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ (الشوری/کک)

”و هر آسیبی به شما رسد به سبب اعمالی است که مرتکب شده اید، و از بسیاری [از همان

اعمال هم] درمی گذرد“

پس کفر، فسق و عصیان سبب هلاکت و نزول عذاب الهی میگردد. این عوامل هلاکت زمانی دامنگیر همه جامعه میگردد که عده دست به گناه بزنند و دیگران سکوت اختیار کرده و در

فريضة امر به نيكي و نهی از منكر سهل انگارى نمايند . رسول الله | ميفرمايد :
 « إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الْمُنْكَرَ لَا يُغَيِّرُونَهُ أَوْشَكَ أَنْ يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابِهِ »

(سنن ابن ماجه كتاب الفتن ، عن ابي بكر صديق |)

” اگر مردم منكر را ببينند و آنرا تغير ندهند زود است كه الله متعال همه شانرا به عذاب عام گرفتار كند“

همچنانكه معصيتها سبب نزول عذاب است ، طاعت پيروي از احكام الهی سبب نزول خير و برکت بوده و رضای الله متعال را به ارمغان می آورد . الله معال ميفرمايد :

﴿ وَإِذْ تَأَذَّرَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴾ (ابراهيم/ك)

” و [نيز ياد كنيد] هنگامی را كه پروردگارتان اعلام كرد كه اگر سپاس گزاری كنيد ، قطعاً [نعمت] خود را بر شما می افزايم ، و اگر ناسپاسی كنيد ، بی ترديد عذابم سخت است “
 ﴿ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبْوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴾ (النحل/كك)

” و آنان كه پس از ستم دیدنشان برای به دست آوردن خشنودی الله هجرت كردند ، یقیناً آنان را در این دنیا در جایگاه و مكانی نيكو جای دهيم ، و قطعاً پاداش آخرت بهتر و برتر است ، اگر می دانستند [كه دارای چه كمیت و کیفیتی است .] “

اركان حربه :

270 - حربه مستلزم کسی و يا كسانی است كه این وجیبه را بعهده بگیرند و این اشخاص ”محتسب“ نامیده میشود و كسانی است كه مورد احتساب قرار میگیرند، اینها را ”محتسب علیه“ نامیده اند. و عمل كردن به كارهایی و ترك كارهایی است كه بر آن حربه جریان میابد ”محتسب فیه“ میخوانیم و عملی كه محتسب به آن اقدام میکند ، آنرا ”احتساب“ می نامیم.
 اینها ارکان چهارگانه نظام حربه را تشكيل میدهند كه به شرح مختصر هر کدام آنها میپردازیم .

مطلب دوم :**محتسب
(احتساب کننده)****محتسب کیست ؟**

271- محتسب کسی است که به عمل احتساب یعنی امر به معروف و نهی از منکر اقدام مینماید. اما نزد فقها، اصطلاحاً این اسم بر کسی اطلاق شده است که از طرف اولیای امور مسلمانان بخاطر اجرای حربه تعیین شده است و در بعضی کتابها بنام "والی حربه" نیز یاد شده است. اما کسیکه بدون تعیین از سوی امام به آن اقدام میکنند او را بنام "محتسب متطوع" نامیده و فرقهایی را بین این دو بیان کرده اند.

فرق بین محتسب و متطوع :

272- الف : انجام احتساب بر کسیکه بحیث محتسب مقرر شده است ، فرض عینی میباشد زیرا به همین منظور تعیین گردیده و ولایت حربه به او سپرده شده است . اما فرضیت آن بالای دیگران فرض کفایی میباشد. لذا برای محتسب جایز نیست که امور حربه را ترک نموده و به کار دیگری مشغول شود. در حالیکه متطوع چنین نیست.

ب: محتسب برای طلب کمک تعیین گردیده است یعنی در وقت ضرورت میتوان از او معاونت خواست. لذا بر او واجب است که درخواست مردم را اجابت نموده و به کمک شان بشتابد. اما بالای متطوع چنین الزامی وجود ندارد.

ج: بر محتسب لازم است که در جستجوی منکرات ظاهره برآید تا ازاله آن برایش ممکن گردد . همچنان باید کسانی را که امور معروف ظاهری را ترک مینمایند تعقیب نموده آنها را به انجام آن امر نماید. اما بالای متطوع چنین کاری لازم نمیشد.

د: محتسب میتواند که برای اجرای وظیفه خود معاونین و همکارانی داشته باشد و میتواند که بقدر ضرورت، آنها را رسماً تعیین نماید. ولی شخص متطوع چنین صلاحیتی ندارد.

ه: محتسب حق دارد که مرتکبین منکرات ظاهری را تعزیر و مجازات کند بشرطیکه مجازات او بالاتر از مقدار "حد" نباشد. ولی متطوع این حق را ندارد.

د: محتسب حق دارد که از بیت المال معاش معینی در برابر کارش اخذ کند، درحالیکه متطوع این حق را ندارد.

ز: محتسب میتواند که در مسایل مبنی بر عرف اجتهاد نموده مواردی را که درست تشخیص میدهد، تأیید کند و اموری را قابل منع میداند، ممنوع قرار دهد. اما متطوع آنرا نمیتواند.

نظر ما درین تفاوتها:

273- از دیدگاه ما این فرق ها بر اساس تفریق بین کسیکه برای حربه تعیین شده است و کسیکه تعیین نشده، بنا شده است. اما واقعیت اینست که حربه یکی از وجایب اسلامی بوده، قیام کردن به آن موقوف به تعیین شدن از سوی امام نمیشد. بنابراین نامیدن شخص غیر معین بنام "متطوع" آنقدر دقیق نمیشد. زیرا این احساس را تداعی میکند که گویا قیام به حربه از جانب شخص غیر معین از جمله کارهای غیر واجب میباشد.

اما با وجود این ملاحظه، تنظیم و ایجاد انضباط در امر حربه از سوی اولیای امور و تعیین اشخاص با کفایت و جلوگیری از بی نظمی و هرج و مرج در جامعه کار نیکی است، اما به شرطی که این تنظیم مانع دیگران در ادای این وجبه دینی نگردد. لذا با این قول فقهاء که محتسب حق تعیین معاونین و همکاران را دارد اما متطوع این حق را ندارند، موافق نمیشیم. زیرا گرفتن اعوان بخاطر حربه، یکی از صورتهای تعاون بر نیکی و تقوا میباشد. پس منع کردن کسانی که به امر حربه قیام میکنند از گرفتن اعوان و همکاران به دلیل اینکه از جانب امیر تعیین نشده است، لزومی ندارد. البته به شرط اینکه صلاحیت احتساب را داشته و شروط لازم برای حربه را دارا باشد.

همچنان با ممنوعیت حق تعزیر بر منکرات ظاهری از جانب متطوع نمیتوان توافق کرد. و یا اقلاً نمیتوان به صورت مطلق او را از تعزیر کردن منع کرد. زیرا تعزیر درجات متفاوتی دارد که از بعضی آنها میتوان او را منع کرد. چنانچه از دره زدن و تأدیب بدنی میتوان او را منع کرد.

ولایت محتسب:

274- مسأله ولایت محتسب نیز برگرفته از مبانی شریعت اسلامی میباشد زیرا محتسب مکلف به حربه میباشد. در هر جای که تکلیف متوجه شخص گردید، ولایت انجام آن مکلفیت را نیز دارا میباشد. مگر در حالتیکه از طرف ولی امر مسلمین امور حربه تنظیم گردیده و افراد با کفایت بر آن گماشته شود. درینصورت شخص تعیین شده ولایت بیشتر نسبت به کسی دارد که معین و مقرر نشده است. اما ولایت محتسب تعیین شده از سوی دولت اسلامی نیز از سوی شریعت اسلامی اعطاء گردیده است، اگر چه از سوی ولی امر مسلمانان تعیین شده است. به این اعتبار که تنظیم و ترتیبی را که مسئولین دولت اسلامی تعیین میکنند، مشروع و قابل قبول در شرع میباشد و شریعت این امر را به او محول کرده است.

مقصد از ولایت حربه:

275- مقصد و مفهوم ولایت محتسب، چه تعیین شده باشد و یا غیر معین، همانا اقامه شریعت

اسلامی در زمین و پاک نمودن آن از فساد میباشد. تا دین الله متعال بر همه ادیان غالب گردیده و کفر مغلوب و مقهور گردد. این مقصد در حقیقت، مقصد و هدف ولایت تمام ارگانهای دولت اسلامی میباشد و فرقهاییکه بین ولایت های مختلف وجود دارد، صرفاً در وسعت و موارد متعلق به آن میباشد. به این ترتیب تمام مراکز قدرت و به اصطلاح فقهاء (ولایت) در انسجام کامل با یکدیگر حرکت مینمایند تا هدف واحدی را تحقق ببخشند و آن عبارت از اقامه شریعت الله (در زمین و پاک نمودن آن از فساد و مفسدین میباشد).

ولایت محتسب و ولایت قاضی:

276- فقهاء در گونه های فرق بین ولایت و قاضی و ولایت (سلطه) محتسب بحث هایی نموده و وجوه اتفاقی و حالات اختلافی آندو را به این شرح بیان کرده اند.

الف- وجوه اتفاق:

این دو ولایت در جواب استغاثه و دادخواهی و ادعای حقوق در دعوای خاص مانند کم دادن در وزن و پیمانه، یا متعلق به فریکاری و دجل بازی در خرید و فروش، تأخیر در ادای قرضی که واجب الاداء بوده و قرض دار با وجود توانایی، تعلل میورزد و امثال آن، با هم یکسان میباشد. این موارد از صلاحیت محتسب بوده و میتواند که آنها را حل و فصل نماید. زیرا این موارد "متعلق به منکرات ظاهری" میباشد و محتسب بخاطر از بین بردن آن تعیین گردیده است. محتسب مانند قاضی میتواند که مدعی علیه را مجبور به ادای حق واجبی بر وی نماید. البته در صورتیکه قضیه به همان موارد تحت صلاحیت او بوده و این حقوق به وسیله اعتراف مدعی علیه ثابت و توان ادای آنرا داشته باشد. محتسب به این دلیل حق مجبور ساختن مدعی علیه را دارد که تأخیر در ادای این حقوق "مطل" است و مطل از جمله منکراتی است که شارع آنرا منع کرده است. رسول الله | فرموده اند:

«مَطْلُ الْغَيِّ ظُلْمٌ» (صحیح البخاری، عن ابی هریره |)

"تأخیر و امروز و فردای توانگر در ادای قرض ظلم است"

ب- وجوه اختلاف:

1- ولایت محتسب در دو مورد کمتر از ولایت قاضی میباشد:

یک: محتسب حق شنیدن دعوایایی را ندارد که از دایره منکرات ظاهری یعنی دعوای سه گانه خارج باشد که در وجوه اتفاق متذکر شدیم.

دو: محتسب میتواند در مورد همان حقوقی تحقیق و امر به ادای آن نماید که مدعی علیه، به

آن اعتراف نماید. اما اگر مسأله انکار پیش آمد، در آنصورت محتسب حق تحقیق و جستجو در آنرا ندارد. زیرا در آنصورت حق یا به بینه و دلایل مدعی ثابت میشود و یا شخص انکار کننده قسم داده میشود و اینکار از صلاحیت های قاضی بوده محتسب حق این کار را ندارد.

2- دایره ولایت محتسب در دو صورت وسیع تر از ولایت قاضی میباشد.

یک: محتسب حق دارد که از منکر نهی نموده و به معروف امر نماید. اگرچه درین دو مورد دعوایی به او تقدیم نگردیده و طرفین دعوا وجود نداشته باشد. اما قاضی فقط در صورتی از چنین صلاحیتی برخوردار است که دعوایی به او ارجاع گردیده و دو طرف قضیه در برابر او به دعوا پردازند.

دو: محتسب حق استعمال زور و سلطه خود را در جهت ازاله منکرات ظاهری دارد. ولی قاضی این کار را کرده نمیتواند. زیرا حسب قرار فرموده فقهاء بر اساس یک نوع هیبت و تخویف استوار بوده و برخورد درشت در آن ممکن است. همچنان میتواند افرادی را بخاطر مرعوب ساختن اهل معاصی استخدام نماید. اما قضاء اصلا بخاطر تأمین عدل و انصاف بین مردم ایجاد گردیده است و باید سخنان طرفین دعوا را با آرامی بشنود تاحق و باطل را به خوبی تشخیص دهد. پس مناسب اینست که تأنی و وقارش را حفظ کرده از خشونت و ایجاد رعب در ذهن مراجعین خود داری کند.

277- علاوه بر آنچه فقهاء گفته اند فرق سوم را نیز میتوان افزود و آن اینکه ؛ ولایت محتسب بر اساس امر و نهی در اموری میباشد که در صلاحیت های قاضی داخل نیست. و نمیتواند حکم قضایی بر آن صادر نماید. مثلاً محتسب میتواند که مردم را به ادای نماز حین فرا رسیدن وقت آن امر نماید، به نماز های جمعه و پابندی به جماعت دستور دهد، از منکرات در مساجد، تأخیر نماز از وقت آن نهی نماید. اینها اموری اند که حکم قضایی بر آن جاری نگردیده و قاضی در آن دخالت نمیکند.

شروط محتسب:

278- فقهاء شروطی را برای احراز مقام احتساب وضع کرده اند که موجودیت آن در شخصیت محتسب ضروری میباشد.

اول: شرعاً به سن تکلیف رسیده باشد زیرا شخص غیر مکلف نمیتواند که مکلفیتی را متوجه شخص دیگری نماید. مکلف در اصطلاح فقهاء ، شخص بالغ و عاقل را میگویند. بلوغ و عقل در حقیقت ، شرط وجوب احتساب میباشد اما جواز احتساب مستلزم بلوغ کامل نمیشود. زیرا خوردسالی که به سن تمیز رسیده باشد میتواند که منکرات را مورد انکار قرار دهد و هیچ کسی حق ممانعت او را ندارد. دیگر اینکه احتساب از جمله کار هایست که سبب قربت الهی میشود. و طفل ممیز این اهلیت را دارد.

دوم ، محتسب باید مسلمان باشد. این شرط کاملاً واضح و مسلم است زیرا حسب در حقیقت نصرت و دفاع از دین است. پس کسیکه از اصل دین انکار میکند به هیچ صورت این اهلیت را ندارد که به نصرت دین الله متعال اقدام نماید .

279 - سوم : سومین شرطی که فقهاء ذکر کرده اند عبارت از اذن امام و یا نائب او میباشد. اما این شرط از چند ناحیه قابل تأمل است .

نخست اینکه اگر محتسب از سوی ولی امر مسلمین تعیین گردیده باشد ضرورتی به اجازه امیر نمیشد. زیرا او برای احتساب تعیین شده است .

دوم اینکه اگر از سوی امام تعیین نشده باشد که آنرا بنام متطوع نامیده اند، در تمام انواع حسبه اگر بالای او اذن امام را شرط بگذارند، این شرط گذاری شان هیچ دلیل شرعی ندارد. بلکه نصوص شرعی آنرا رد میکند زیرا بر هر مسلمان لازم است که اگر منکری را می بیند و توان از بین بردن آنرا دارند، به ازاله آن اقدام نماید و ضرورتی به اجازه امام ندارد و اقدام و استمرار احتساب از سوی سلف صالح بدون اذن امام سخن ما را تأیید میکند.

علاوه بر آن، شخص امیر نیز تحت اقدامات احتسابی قرار میگیرد، پس چگونه محتسب ضرورت به اذن امیر داشته باشد تا خود او را مورد محاسبه قرار دهد ؟

اما اگر به نسبت انواع خاص حسبه که تطبیق بعضی جزایهای تعزیری و تعیین همکاران و کارگزاران را اقتضاء می کند، اذن امام را شرط بگذارند، این شرط کاملاً مقبول میباشد. زیرا مبتنی بر مصلحت عامه است. چه، اگر این نوع حسبه برای همگان اجازه داده شود، حتماً منجر به فتنه ها، بینظمی و قتل و قتال بین مردم میگردد. ولی اگر مشروط به اذن امام گردد تمام این احتمالات و ضرر های آن دفع میگردد. پس لازم است که مشروط به اذن امام گردد چون دفع ضرر واجب است و هرآنچه که سبب دفع آن گردد جائز و مشروع میباشد.

با وجود این توجیه که ظاهراً قابل قبول است، جایز بنظر میرسد که در صورت امن از وقوع فتنه ، متطوع نیز میتواند که به تغیر منکر اقدام کرده و همکارانی برای خود برگزیده و با استعمال قوت و نین و اجرای جزایهای تعزیری اقدام نماید.

البته در صورتیکه تغیر فوری منکر ضروری بوده در صورت تأخیر و اخذ اجازه ، مصلحت فوت میگردد.

280 - چهارم : عدالت شرط چهارم احتساب است، این شرطیت که مورد اختلاف بوده و عده به موجودیت آن قایل بوده و میگویند که، محتسب باید شخص عادل و غیر فاسق باشد و مظهر عدالت او اینست که به آنچه میدانند عمل نماید و قول و عملش باهم مخالف نباشد.

و چنین استدلال کرده اند :

الف: الله متعالی میفرماید :

﴿ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ ﴾ (البقره/کک)

”آیا مردم را به نیکی امر نموده و خود را فراموش میکند“

ب: امر مطلوب از مسلمان اینست که به آنچه مردم را دعوت میکند قبل از همه خودش به آن عمل کند، تا قول و فعلش مخالف نبوده و سخنانش تأثیر مطلوب در تغیر منکر را داشته باشد و مردم به دعوت او لبیک بگویند به همین علت است که شعیب علیه السلام می فرمود:

﴿وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكَكُمْ إِلَيَّ مَا أَتْهَنِكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ﴾^۱

(هود/كك)

”من نمی خواهم آنچه که شما را از آن باز می دارم خود مرتکب شوم؛ تا جایی که قدرت دارم جز اصلاح [شما را] نمی خواهم“

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَرْتُ لَيْلَةَ أُسْرَى بِي عَلَى قَوْمٍ تَقْرَضُ شَفَاهُهُمْ بِمَقَارِضَ مَنْ نَارَ قُلْتُ مَا هَؤُلَاءِ قَالَ هَؤُلَاءِ خُطَبَاءُ أُمَّتِكَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا كَانُوا يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَيَنْسَوْنَ أَنْفُسَهُمْ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا يَعْقِلُونَ » (مسند احمد، عن انس أ)

”رسول الله | فرمودند: در شبی که مرا به اسراء بردند بر قومی گذشتم که لبهایشان را با قیچی های آتشین قطع میکنند، گفتم: اینها چه کسانی اند؟ جبرئیل گفت: ای محمد اینها خطیبان امت تو اند که مردم را به نیکی امر میکردند ولی نفسهای خود را فراموش نموده بودند، آیا عقل نداشتند؟!“

281- اما عده دیگری میگویند، عدالت شرط نمیباشد. بلکه شرط اصلی اینست که توان تغیر منکر را داشته باشد. زیرا از هر انسانی عصیان سرمیزند و طبعاً ارتکاب گناه سبب مجروح شدن عدالت میگردد. پس امری که تحقیق آن در مسلمان ناممکن است چگونه شرط گذاشته شود. از همینجاست که سعید بن جبیر میفرماید:

”اگر قرار باشد که به امر به معروف و نهی از منکر کسانی اقدام کنند که هیچ گناهی در خود شان نباشد، پس هیچ کسی امر به معروف و نهی از منکر نخواهد کرد“

282- نظر راجح اینست که عدالت من حیث مبدأ و شرط اساسی احتساب نباید قرار گیرد، زیرا احتساب مانند سایر فرایض اسلامی یک فریضة دینی میباشد و انجام دادن آن مربوط و متوقف بر بیشتر از آنچه ضروری است، نمیباشد و موقوف برین نمیباشد که محتسب به اصطلاح فقهاء عادل باشد. زیرا آنچه محتسب به آن امر میکند و یا از کاری نهی میکند، حتماً کار حسنه و مشروع است و سخن حق باید قبول گردد، بدون اینکه گوینده آنرا مورد نقد قرار داده از کردار و سلوک او تحقیق کنیم.

اما دلیلی که قبلاً ارائه داشتند، حجت و دلیل برای شان بوده نمیتواند، زیرا تهدید و بدگویی متوجه کسانی است که دیگران را به خیر امر نموده و خود را فراموش میکنند. آنها به خاطری مستحق این تهدید و تعذیب شده اند که از کاری که دیگران را منع میکنند خود شان مرتکب

میشوند نه بخاطر نهی دیگران از منکرات ، اگرچه ارتکاب منکر از سوی کسیکه از منکرات نهی میکند عمل قبیح شمرده میشود . همچنان امر کردن به نیکی نشان میدهد که آنها از علمیت بیشتری برخوردار میباشند و طبعاً جزای عالم و قباح آن در صورت ارتکاب منکر، شدید تر از جاهلی است که به منکرات دست میزند.

283 - اگر چه منحیث اصل و مبدأ اینرا ترجیح دادیم که عدالت نباید شرط جواز احتساب قرار گیرد، اما لازم به تذکر است که موجودیت عدالت (به همان مفهومی که فقهاء در نظر دارند) تأثیر مهمی در بعضی انواع حسبه و وجوب و عدم وجوب آن دارد. بنابراین شرط گذاشتن عدالت نیز توجیه معقولی میتواند داشته باشد. با این توضیح که اگر احتساب بوسیلهٔ وعظ و نصیحت صورت گیرد، زمانی به تأثیر و منفعت آن امید بیشتر می رود که شخص محتسب انسان متقی و پرهیزگار باشد، چون درین صورت سخنانش تأثیر بیشتر داشته و مردم با قبول نصایح او از منکرات دستبردار میشوند و در جاییکه منع و تأثیر حسبه ممکن بوده هیچ ضرری متوجهٔ محتسب نمیگردد درین صورت قیام او به احتساب واجب میباشد.

پس در چنین حالتی شرط گذاشتن عدالت بخاطر وجوب حسبه، شرط قابل قبول میباشد. اما اگر محتسب شخص فاسق و غیر عادل باشد، نصیحت او غالباً مؤثر نبوده و فایدهٔ از آن متصور نمیشود. و چون وعظ او افادیتی نداشته و محتسب فاقد شرط اصلی یعنی عدالت میباشد ، لذا وجوب احتساب نیز منتفی میگردد .

اما اگر احتساب با استعمال قوت و زور همراه باشد ، درینصورت عدالت شرط وجوب حسبه نمیشود. زیرا درین حالت شرط وجود احتساب، توانایی و قدرت است، نه عدالت. چه الله متعال اموری را با زور و قدرت (دولت اسلامی) منع میکند که با قرآن منع نمیشود.

283- بعد ازین تفصیلی که بیان شد، درین شکی نمیماند که برای تمام محتسبین بهتر اینست که تا آخرین حد ممکن عدالت خود را از اعمالی که سبب مخدوش شدن آن میشود محافظت کند. به هر اندازهٔ که محتسب عدالت و تقوای زیاد داشته باشد به همان اندازه از توقیر بیشتر برخوردار بوده و دیانتش کمتر مورد طعن قرار میگیرد. پس حسبهٔ او تأثیر بیشتر داشته مورد قبول واقع میگردد، اگر چه با استعمال زور و قوت صورت گیرد.

285- پنجم : علم است، یعنی محتسب باید به همان اندازه علم داشته باشد که مطابق آن موازین شرعی منکر را بشناسد و از آن نهی نماید و معروف را تشخیص داده و به آن امر نماید. درین صورت است که احتساب او بر اساس علم و آگاهی بوده و از جهل و جهالت و دست و پا زدن جاهلانه ناشی نمیشود.

چنانچه در اثری که از صحابه روایت شده است میخوانیم که :

”امر به معروف و نهی از منکر نکند مگر کسیکه به آنچه امر میکند و از آنچه نهی میکند فقیه باشد“

از امور مطلوب که محتسب باید بداند، اینست که موقع امر و نهی را درک نموده حدود آنرا بشناسد، مجراها و موانع آنرا بفهمد تا در حدود شریعت عمل نماید.

اما مجتهد بودن محتسب شرط است؟

اگر بگوییم که محتسب حق دارد که مردم را مطابق رأی و نظر خود رهنمایی و امر و نهی کند، در آنصورت جواب مثبت است. یعنی محتسب باید به درجهٔ اجتهاد رسیده باشد. اما اگر بگوییم که محتسب این حق را ندارد، در آنصورت جواب منفی است، یعنی ضرور نیست که محتسب به درجهٔ اجتهاد رسیده باشد. بلکه کفایت میکند که به منکرات و معروف های اتفاقی دانا باشد. و عدم شرط گذاشتن اجتهاد، مورد ترجیح ما میباشد.

286- آیا این شرط لازمی است که محتسب باید در مورد صنعتها، پیشه ها و کارهایی که

مردم در پیش دارند، علمیت داشته باشد؟

این سؤال در واقع خیلی بجا و بمورد است. زیرا دایرهٔ کار محتسب شامل تمام پیشه وران و حرفه های آنها میگردد، تا از خیانت و فریکاری آنها مطمئن گردیده و بداند که ضروری را متوجه مردم نمی سازند چنانچه فقهاء تصریح کرده اند که محتسب حق دارد که پیشه وران و کسبه کاران را تحت مراقبت گرفته و آنها را از فریکاری و حيله گری منع نماید و کسانی را که مهارت لازم در کاری ندارند از آن منع کند. درینصورت بدیهی است که محتسب زمانی میتواند چنین کاری را انجام دهد که معلومات کافی ازین صنعت ها و پیشه ها داشته باشد. حتی بعضی فقهاء گفته اند که محتسب از بعضی پیشه های علمی مانند "سرمه گران" (داکتران چشم) امتحان اخذ نماید، تا از صلاحیت و توانایی علمی و عملی شان مطمئن گردد. این امر لازم میگردد که محتسب باید به قدر کافی درین مورد علم داشته باشد. عبدالرحمن بن نصر شیرازی فقیه میگوید:

"اما سرمه گران را محتسب باید مورد امتحان قرار دهد. پس کسانی که طبقات هفتگانهٔ چشم را درست شرح نموده چگونگی ترکیب سرمه ها و مرکبات دیگر آنرا دانست، برایش اجازه میدهد تا به تداوی چشم های مردم پردازد"¹

همچنان فقهاء گفته اند که محتسب باید واحدهای وزنی و سایر مقیاسات را بداند. چنانچه گفته اند:

"از آنجاییکه این اوزان چون رطل، مثقال و غیره اصول معاملات بوده مقدار مبیعه بوسیلهٔ آن تعیین میگردد، لذا بر محتسب لازم است که کمیت تمام آنها را بداند تا معاملات مردم به صورت درست و شرعی و دور از هر گونه غبن صورت گیرد."

¹ مؤلف گرانقدر بمقتضای امانت داری، نظر شیرازی فقیه را بعنوان مثال ذکر نموده و اهتمام مسلمانان را در همهٔ جوانب زندگی در آن مقطع تاریخی یکپار سال قبل، مطابق طبابت همان عصر تذکر داده است و امروز صورت عملی تحقیق از داکتر چشم و یا هر رشتهٔ دیگر اینست که دیپلوم داکتر مورد نظر را بخواهد و باز اینکه در شناخت اسناد جعلی و تقلبی مهارت داشته باشد که این کار از طرف وزارت صحت دولت اسلامی صورت گرفته و ارزیابی میگردد تا حسب تحقیق عملی پیدا کند. در غیر این محال است که هر محتسب در تمام رشته های علمی، فقهی و علوم طبی و ... معلومات تخصصی داشته باشد. مترجم

287- بنابراین بالای محتسب لازم است که حرفه ها و پیشه هایی را که مورد احتساب قرار می‌دهد، باید تا اندازه بدانند.

لازم ساختن شناخت و معرفت تمام این مطالب و یا اکثر آن و بلکه بعضی از آنها امر مشقتبار و حتی ناممکن می‌باشد. لذا رأی ما اینست که وجوب معرفت تمام این پیشه ها را محتسب می‌تواند، از طریق استعانت از اهل خبره و متخصص در هر فن حل نماید. این اهل خبره می‌تواند که از همکاران دائمی او باشد و یا فقط در اوقات ضرورت از آنها کمک خواسته در مورد حرفه ها و پیشه های مورد احتساب از آنها مشورت بخواهد و مطابق مشوره و نظریه آنها عمل نماید. البته در صورتیکه انسانهای امین و قابل اعتماد باشند.

288- ششم: قدرت، محتسب باید توانایی احتساب با دست و زبان را داشته باشد. در غیر آن به انکار قلبی اکتفاء کند. این شرط در حق کسی مفهوم پیدا میکند که از جانب خود و بدون تعیین شدن از سوی امیر مسلمانان به امر احتساب قیام میکند، اما شخصیکه تعیین شده است، طبعاً قدرت احتساب را دارا می‌باشد. چون قدرت حکومت در عقب او قرار دارد. البته ساقط شدن وجوب احتساب تنها مربوط به ناتوانی جسمی نمی‌باشد، بلکه خوف از رسیدن آزار و اذیت فوق توان نیز وجوب احتساب را ساقط میگرداند.

آداب محتسب:

289- فقهایی اسلام مجموعه از آداب و اخلاقی را ذکر کرده اند که محتسب باید به آنها آراسته باشد تا در عمل خود موفق گردیده و حربه را به صورت مقبول و درست اداء نماید. از آن جمله: محتسب باید از اجرای احتساب رضای الله و ثواب او را خواسته از خود نمایی، ریا و کسب جاه و مقام نزد مردم خود داری کند. واقعیت اینست که خلوص نیت نخستین صفتی است که مسلمان باید در تمام اعمال خود داشته باشد. زیرا الله فقط همان اعمالی را میپذیرد که خالصانه بخاطر او انجام یابد. اما ضرورت مسلمان به اخلاص زمانی شدید تر و ضروری تر میشود که عمل او طبیعتاً ظاهری بوده و مربوط به دیگران باشد. به همین دلیل است که وسوسه هایی به قلوب بعضی انسانهای متقی و پاکدل راه پیدا کرده و حربه را به دلیل موجودیت شبهه ریا ترک میکنند.

ما به این متقیان پاکدل میگوییم، واجب است که به امر حربه اقدام نمایند و وسوسه های ریا را از خود دور نموده و خوف از ریا را دوامدار نسازند. زیرا ممکن است که شیطان ابواب پایان ناپذیری از وسوسه های را در برابرشان بگشاید.

290- محتسب باید از صبر و بردباری خیلی زیاد در کنار سایر صفات و اخلاق نیکو برخوردار باشد. در واقع تأکیدی که فقهاء رحمهم الله بر صبر و بردباری نموده اند خیلی بجا و

موجه است، زیرا در اکثر اوقات اذیت ها و مشکلاتی در برابر محتسب قرار میگیرد. پس اگر صبور و بردبار نباشد، ضرر او بزرگتر از فائده اش بوده آنچه را فاسد میسازد بیشتر خواهد بود از آنچه اصلاح میکند و ثواب و اجری که از احتساب خود امید میکرد از دستش میرود.

291- محتسب باید نرمخو و مهربان بوده در امر و نهی ای که انجام میدهد، در عین حالی که جدی و انعطاف ناپذیر است از درشت خویی و بدزبانی اجتناب کند. اگرچه این سخن در اول وهله متناقض به نظر میرسد، زیرا چگونه رأفت و نرمی با جدیت و صلابت همراه گردد؟

اما در حقیقت امر هیچ تناقضی بین آنها نمیشد، زیرا رفق عبارت از اجتناب از بدزبانی و درشت خویی میباشد، چنانچه رسول الله | میفرمایند:

« عَنْ عَائِشَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ »

(سنن ابن ماجه ، كتاب الأدب)

”از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله | فرمودند: الله مهربان است و رفق و نرمی را در هرکاری دوست دارد“

و قرآن کریم در توصیف پیامبر | میفرماید:

﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ (آل عمران/ لکک)

”اگر درشت خوی و سنگدل میبودی همه آنها (صحابه کرام) از کنار تو پراکنده میشدند“

پس محتسب باید با شیوه خیلی ملایم و با الفاظ خیلی زیبا و دلکش امر و نهی خود را ادامه دهد تا قفلهای قلوب را بگشاید. تفصیل این مسأله در آینده نزدیک تقدیم خواهد شد.

اما جدیت و صلابت دینی به معنای عدم تهاون و تساهل در بیان احکام شرعی و مدهانت در برابر افراد و خودداری کردن از مجازات آنها بحساب دین میباشد و این امر هیچ تناقضی با رفق و مهربانی ندارد.

292- فقهاء گفته اند که محتسب باید روابط خود را با مردم تقلیل دهد تا ترس از قطع شدن آن غالب نگردد. طمع را از انسانها قطع کند تا مفاهیمی چون تملق و مدهانت از نفسش دور گردد و علاوه از قبول نکردن رشوت که قطعاً حرام است، از قبول هدایای مردم خود داری کند. همکاران و مددگاران خود را به التزام به اخلاق حمیده و آداب اجتماعی مجبور سازد. و اگر خبر شد که یکی از اعوان و همکارانش از سلوک و منهج سالم بیرون شده است، او را تنبیه و تحذیر نماید و اگر نافع واقع نشد، فوراً به عزلش اقدام نماید، تا سوء ظن آنها از محتسب نفی گردیده و شکوک و شبهات برطرف گردد، زیرا مردم غالباً گناه و نواقص اعوان محتسب را به شخص محتسب محسوب میسازند و کمتر کسی بین کارهای محتسب و اعمال همکاران او فرق مینمایند.

و یگانه راه بیرون رفت ازین مشکل دور کردن همکاران بدکنش میباشد.

مطالب سوم :**محتسب علیه****معرفی محتسب علیه :**

293- محتسب علیه کسانی اند که مرتکب کارهایی میشوند که به موجب آن مورد محاسبه و احتساب قرار میگیرند و به تعبیر دیگر عمل احتساب بالای شان انجام مییابد. شرط اوچنین است که به صفتی باشد که فعل ممنوعه در حق او منکر باشد اگرچه گناه نبوده و یا مورد محاسبه اخروی قرار نگیرد. بنابراین شرط نیست که بالغ و عاقل باشد. مثلاً اگر مجنون شراب نوشید و یا زنا کرد باید از آن نهی شوند اگر چه اینکار شان محاسبه اخروی را در پی ندارد. همچنان طفلی که به سن تمیز رسیده است، اگر شراب بخورد و یا قصد نوشیدن آنرا بنماید، محتسب عمل او را مورد انکار قرار داده و مانعش میشود. اگرچه عمل چنین کودکی معصیت بحساب نمیآید و دیاتاً مورد محاسبه قرار نمیگیرد.

انواع محتسب علیه:

924- گفتیم: محتسب علیه تمام کسانی اند که بخاطر ارتکاب اعمال نادرستی مورد محاسبه قرار میگیرند. بنابراین تمام افراد جامعه بدون استثناء محتسب علیه بوده میتواند و درین امر امام مسلمانان با یک فرد عادی کاملاً مساوی میباشد. پس حسب بر اصناف آتیه جاری میگردد که مردم گمان میکنند اینها مورد احتساب قرار نمیگیرند و با این گمان خاطی در احتساب آنها تهاون میکنند. و یا گمان میکنند که احتساب آنها به شکل معینی صورت میگیرد و یا گمان میکنند که آنها واجب الاحترام و غیر مسئول اند!

اول : اقارب :

295 احتساب بر اقارب و دیگران به صورت مساوی جاری میگردد، زیرا احتساب در حقیقت همان امر به معروف و نهی از منکر است و تمام افراد در برابر این فریضه با هم مساوی اند. اما فقهای کرام رحمهم الله فرموده اند که؛ احتساب پسر بر پدر و مادر، با بیان حکم شرعی، موعظه نیکو و تخویف از عذاب الله (باید صورت گیرد و به وسایل دیگری چون سخت گفتن و زدن نباید دست بزنند. تا از یکطرف حق پدری و مادری رعایت گردیده و از جانب دیگر در ادای فریضه احتساب کوتاهی صورت نگرفته باشد.

دوم : غیر مسلمانان :

296 غیر مسلمانان که در دار اسلام زندگی میکنند، چه ذمی باشد و یا مستأمن، مورد احتساب قرار نمیگیرند. درست است که ما مأمور هستیم که آنها را در اجرای مراسم دینی شان آزاد بگذاریم، اما این آزاد گذاشتن به این معنا نیست که به آنها اجازه داده شود که نظام اسلام را شکستانده و آشکارا مرتکب اعمالی شوند که با نظام اسلامی در تناقض میباشد. بلکه آزادی آنها به این معناست که آنها با معتقدات خود آزاد بوده و در اجرای مراسم عبادی خود در خانه و یا معابد خود آزاد اند. اما اگر مرتکب کارهایی شوند که با نظام اسلامی در تضاد باشد، مانند اینکه در بازار با نوشیدن خمر بحالت نشه ظاهر شوند و یا با براه اندازی اجتماعات و سخنرانی ها در بین مردم، آشکارا بر ضد اسلام تبلیغات نموده پیامبر اسلام را مورد تکذیب قرار دهند. آنها از چنین کارهایی منع گردیده و مناسب با اعمالی که مرتکب میشود مورد احتساب قرار نمیگیرند.

سوم : امراء :

297 نظام احتساب بالای پادشاه، معاونین و سایر افرادی که نوعی امارت و ولایت دارند، جاری میگردد.

ولی محتسب باید منزلت و موقف پادشاه را دانسته و دانش لازم برای احتساب او را داشته باشد. لذا فقهاء مقرر داشته اند که احتساب پادشاه باید با بیان حکم شرعی و موعظه صورت گیرد نه با استعمال قوه و قهر. در تاریخ اسلامی ذخیره بزرگی از اخبار احتساب با خلفاء و امراء میباشد. و نشان میدهد که چگونه به احتساب آنها پرداخته و بدون اینکه اذیت و آزاری به آنها برسد، مورد قبول و تقدیر قرار گرفته اند.

چهارم قضات:

298 - قضات هم مافوق محاسبه نبوده و مورد احتساب قرار میگیرند. فقهاء میگویند بر محتسب لازم است که به مجالس قضاء و حکام رفت و آمد نموده و آنها را از نشستن در مسجد جامع برای اصدار حکم بین مردم منع نماید و اگر قاضی ای را دید که بر شخصی غضب گرفته و او را دشنام میدهد و با سخنان تند و زنده او را مخاطب قرار میدهد، باید او را ازین عملش منع نماید و او را موعظه نموده و خوف الهی را بیادش بیاورد. زیرا قاضی حق ندارد که در حال غضب فیصله صادر نماید و سخنان دور از اخلاق گفته و تند خوی و تند زبان باشد.

پنجم : اقشار مختلف پیشه وران :

299 - جریان احتساب تمام پیشه وران، کسبه کاران و انواع صنعتکاران را در بر میگیرد. زیرا اسلام نسبت به هر کدام آنها و پیشه که دارند احکام خاص خود را دارد. تولیدات صنعتی و کارهایی که مردم به آن نیاز دارند، از جمله فرضهای کفایی میباشد، لذا اگر مالکین آنها به صورت جمعی از اجرای آن خود داری میکنند، محتسب آنها را مجبور به انجام آن می گرداند. همچنان حکم اسلام اینست که آنها باید کار های خود را به صورت صحیح انجام داده از هر نوع فریبکاری و ضرر رسانی خود داری نماید.

لذا مسئولیت محتسب اینست که تمام آنها را مورد مراقبت قرار دهد و در صورتیکه کارهای شان مطابق حکم شریعت بود آنها را مورد تأیید قرار دهد، و اگر مواردی را خلاف حکم شریعت پیدا کرد، به منع آن اقدام نماید. به همین منظور فقهای اسلام ضوابط و حدودی را برای هر صنعتکار و پیشه ور مقرر نموده اند که بر آنها واجب است تا آنها در جریان کار های خود مراعات نمایند و محتسب باید از مراعات آن ضوابط و حدود از جانب اهل صنعت و پیشه مطمئن گردد.

مطلب چهارم :

موضوع حسبه

منکر موضوع حسبه است:

300 - در تعریف حسبه گفتیم که؛ عبارت از امر به معروف زمانی که آشکارا ترک گردد و نهی از منکر زمانی که ارتکاب آن آشکارا صورت گیرد. این تعریف در ذات خود موضوع حسبه و احتساب را نشاندهی میکند. زیرا موضوع احتساب، معروف و منکر بوده و احتساب عبارت از امر به معروف و نهی از منکر میباشد. بعد از آن، منکر ارتکاب فعلی میباشد که شریعت از آن نهی کرده است و یا هم به صورت ترک کردن کاری میباشد که شریعت به آن امر نموده است. پس ازین دیدگاه منکر به دو نوع تقسیم میگردد:

اول: ایجابی : که به شکل ارتکاب عملی است که شریعت از آن نهی نموده است.
دوم: سلبی: و آن ترک عملی است که در شریعت مطلوب میباشد که آنرا معروف نامیده ایم.
احتساب در هر دو مورد با نهی صورت میگیرد، یعنی نهی از ارتکاب فعل ممنوعه شرعی، تا اصلاً ایجاد نگردد و اگر احیاناً ایجاد گردید، از آن دستبردار شود. و نهی از ترک فعل مشروع تا انجام یابد.
بنابراین شرح، در مییابیم که موضوع حسبه فقط منکر با دو وجهه آن میباشد. و احتساب درین مورد با نهی از هر دو صورت منکر میباشد.

مقصد از منکر چیست ؟

301- گفتیم که موضوع حسبه، منکر با هر دو صورت آن میباشد اما باید بدانیم که مقصد ما از منکر چیست؟
غالباً این کلمه بر معصیت اطلاق میگردد. و معصیت عبارت از مخالفت شرع که با ارتکاب

کار های ممنوعه شرعی و یا ترک مأمورات شرعی صورت میگیرد و شامل گناهان صغیره و کبیره بوده به حقوق الله (و یا حقوق العباد تعلق میگیرد، همچنان برابر است که نص شرعی خاصی بر آن وارد شده باشد و یا حکم آن از قواعد و اصول عامه شرعی استنباط شده باشد. این معصیت از اعمال قلب باشد و یا از اعمال جوارح.

اما کلمه منکر در بحث حسیبه به معنای وسیعتر از آنچه گفتیم اطلاق میگردد. این اسم بر تمام افعالی اطلاق میگردد که در آن مفسده وجود داشته باشد و یا شریعت از آن نهی کرده باشد. اگرچه در حق فاعل آن به خاطر خوردسالی و یا عدم تعقل معصیت شمرده نشود. لذا اگر مجنون مرتکب زنا گردید، عملش منکر بحساب آمده و مستحق انکار میباشد. اگرچه این اعمال به علت فقدان شروط تکلیف که بلوغ و عقل است، معصیت شمرده نمیشود.

چه کسی میتواند که عملی را منکر بخواند:

302- یگانه جهتی که حق دارد فعلی و یا ترک عملی را منکر بخواند، شریعت اسلامی است. زیرا دادن وصف منکر در حقیقت اصدار حکم شرعی بوده و حاکم مطلق فقط الله متعال است. اما فقهاء بجز از شناخت و معرفی حکم الله (حق دیگری ندارند. پس کاری که میکنند اینست که حکم شرعی را در مواردی ظاهر میسازند نه اینکه حکم شرعی ای از جانب خود ایجاد کنند. لذا اگر خطای شان در ابراز حکم شرعی آشکار گردید از ایشان پیروی نمیکنیم. زیرا حجت در آنچه که بیان کرده اند، شریعت است و حکم شرعی برای ما ظاهر گردید. همچنان وظیفه فقهاء ابراز و اظهار حکم شرعی است نه اینکه از جانب خود حکم جدیدی صادر کنند.

303- شاید بعضیها اعتراض نمایند که فقهاء گفته اند؛ آنچه را مسلمانان نیک بدانند و آنچه را قبیح میخوانند، نیز در موضوع حسیبه داخل میباشد و در اول آن امر و از دوم آن نهی صورت میگیرد. پس چگونه میتوان این قاعده را با سخنانی که قبلاً گفتیم توافق دهیم؟

در جواب باید گفت که شریعت اسلامی واضح نموده است که اجماع دلیل معتبر شرعی میباشد. بنابراین اگر آنچه را مسلمانان نیک دیدند، و ما به آن عمل نموده و دیگران را به آن امر نمودیم، و از چیزی که بد پنداشتند، نهی کردیم در حقیقت به اجماع عمل نموده ایم، و اجماع یکی از ادله شرعی بوده و شریعت اسلامی آنرا نشاندهی نموده است.

همچنان عمل کردن به عرف صحیح در حقیقت پیروی از هدایات شرعی است. چه، شریعت اسلامی ما را به مراعات عرف صحیح امر نموده است.

شروط منکر قابل احتساب:

304- از آنجاییکه منکر به هر دو صورت آن، موضوع حسیبه میباشد، پس موجودیت شروط

معنی ضروری میباشد، تا اجرای احتساب در آن ممکن گردد. حالا این شروط کدامها اند؟
فقهائ اسلام گفته اند که؛ باید منکر ظاهری بوده و عملاً در جریان باشد و حکم آن نیز مورد
اتفاق تمام فقهاء باشد.

و اینک شرح مختصری از هر کدام را تقدیم میداریم:

اول: باید ظاهری باشد :

305 مراد از ظاهر بودن منکر، آشکار شدن آن نزد محتسب بوده و بدون اینکه تجسس نماید
از آن آگاه گردد.

این انکشاف میتواند که از طریق شنیدن، دیدن، بوییدن، لمس کردن و چشیدن صورت گیرد.
زیرا همین حواس، راه های سالم کسب علم نسبت به اشیاء بوده و در صورتی که فارغ از
تجسس باشد، آن امر در حکم ظاهر میباشد. بنابراین اگر کسی در داخل خانه خود و در حالیکه
دروازه ها را بسته است، مرتکب عملی میشود، محتسب حق ندارد که به دیوار بالا شود و یا
دروازه را بشکند تا ببیند که شخص مصروف چه کاری است. ولی اگر منکری که مرتکب میشوند
با شنیدن داد و فریاد و طلب کمک ظاهر گردید، محتسب میتواند که داخل خانه گردد، زیرا با
شنیدن فریاد و استغاثه، منکر ظاهر گردیده است.

در معنا و مفهوم ظهور منکر، اماکن و مخفیگاه هایی شامل میباشد که به گمان غالب در آنجا
منکرات صورت میگیرد. بنابراین محتسب باید ازین اماکن دیدن نموده و حسب اش را در آنجا
برقرار سازد. و برایش جایز نیست که به دلیل عدم ظاهر شدن منکر، از قیام بواجب احتساب کناره
گیری کند.

دوم — در حال جریان باشد :

306 بدین معناست که منکر فعلاً موجود و جاری باشد. زیرا منکری که صورت گرفت و به
انتها رسید در آن احتساب صورت نمیگیرد بلکه در صورت ثبوت جرم، امیر مسلمین باید او را به
قضاء معرفی نموده و بعد از حکم قضائی مورد مجازات قرار دهد. البته محتسب میتواند که او را
موعظه نموده و از تکرار جرم ممانعت نماید.

ولی آیا موجودیت منکر فعلاً و بصورت جریان فعل ضروری میباشد و یا اینکه ظهور مقدمات
آن کفایت میکند، اگرچه منکر هنوز آغاز نیافته باشد؟

در واقع، زمانی که مقدمات منکر ظاهر شد و علامات و قرائن وقوع آن آشکارا گردید، در
موضوع حسب داخل میگردد، درینصورت محتسب باید با وعظ و ارشاد از وقوع آن جلوگیری
کند و نباید از تهدید و تشدد کار بگیرد. زیرا ممکن است که تهدید و تشدد از سوی محتسب،

شخص مورد احتساب را تحریک نموده و از روی عناد و ضدیت مرتکب معصیت گردد. ولی اگر وعظ و ارشاد مفید واقع نشد و محتسب احساس کرد که منکر در شرف وقوع بوده و تلافی آن بعد از وقوع ناممکن است، برای محتسب جایز و حتی واجب است که در حد توان و استطاعتی که دارد از وقوع آن با وسایل ممکن جلو گیری نماید.

گفتیم که وجود مقدمات منکر برای جاری شدن احتساب کافی میباشد. اما قصد و عزم ارتکاب منکر نیز کفایت میکند تا احتساب صورت گیرد؟

واقعیت اینست که قصد و عزم منکر تا زمانیکه به شکل حدیث النفس بوده و به صورتهای مادی که مقدمات منکر شمرده میشود در خارج ظاهر نگردیده باشد، عمل احتساب در آن جایز نمیشد. ولی اگر شخص مذکور سوءنیت و قصد خود را آشکار نماید، محتسب میتواند که او را با وعظ و نصیحت و ترسانیدن از عقاب الهی مورد احتساب قرار دهد.

سوم - منکر باید اختلافی نباشد :

307- شرط سوم اینست که منکر از جمله اموری باشد که تمام فقهاء در منکر بودن آن اتفاق دارند. تا شخص مورد احتساب چنین حجت نیاورد که آنچه را انجام میدهد، در نظر بعضی فقهاء جایز است، اگرچه در نظر محتسب ناجایز میباشد.

ولی اگر منکر از امور مورد اختلاف بین فقهاء باشد آیا این اختلاف نظر به صورت مطلق و بدون قید و شرطی مانع احتساب شده میتواند؟

واقعیت اینست که اختلافات فقهاء در بعضی موارد معتبر و درست است و در بعضی حالات قابل اعتبار نمیشد.

الف - از نظر بعضی فقهاء اختلاف معتبر و مبنی بر دلیل مانع احتساب شده میتواند. ولی بعضیها برین نظر اند که در صورتیکه محتسب مجتهد باشد میتواند که مرتکب منکر مورد اختلاف را نیز تحت احتساب قرار دهد.

ب - اختلاف غیر معتبر عبارت از اقوال شاذ و نظریات باطلی است که مبنی بر دلیل مقبول نمیشد. اینگونه اختلاف از اعتباری برخوردار نمیشد. مانند نظریاتی که با نصوص صریح قرآنکریم و سنت متواتر و مشهور مخالف است و یا با اجماع امت و مسایل ثابت و معلوم دین در تصادم میباشد. اینگونه اختلافات هیچ ارزشی نداشته و مانع احتساب و انکار محتسب نمیگردد.

وسعت موضوع حسبه :

308- شرط اساسی و جوهری در موضوع قابل احتساب اینست که در شریعت اسلام بحیث منکر شناخته شده باشد. و چون شامل بودن یکی از صفات اساسی شریعت اسلامی بوده و بدون

استثناء در هر موردی حکم خاص خود را دارد، بنابراین موضوع حسب وسعت خیلی زیادی میابد به گونه‌ای که تمام تصرفات، افعال و اقوال انسان را شامل می‌گردد و ازین دایره فقط همان مواردی خارج می‌باشد که شروط احتساب در آن موجود نبوده و تحت ولایت محتسب داخل نگردد. فقهاء این وسعت و شمول را بیان نموده اند. چنانچه فقیه (ابن الإخوه) میگوید: "محتسب کسی است که از طرف امام و یا نائب او مقرر می‌گردد تا احوال رعیت را تحت نظر داشته امور زندگی و مصالح شانرا، خرید و فروش شانرا، خوردنی ها، نوشیدنی ها، ملبوسات و راههای شانرا بررسی نماید و آنها را به معروف امر نموده و از منکر منع کند.

ابن خلدون در مورد محتسب میگوید:

"او در جستجوی منکرات بوده و مطابق فعل منکر به تعذیر و تأدیب مرتکبین آن میپردازد. مردم را به مراعات مصالح عامه در شهر امر میکند. مانند منع کردن از تنگ ساختن معابر عامه، منع کردن حمال ها و کشتی رانها از بار کردن بیش از اندازه، حکم ویران کردن ساختمانهاییکه شرف سقوط قرار دارد، دور کردن چیزهاییکه ضرر احتمالی در آن وجود دارد -- و غیره)

مثالهایی از وسعت موضوع احتساب:

اول - در امور اعتقادی :

309 - کسانی که عقیده باطلی را ظاهر نمایند، و یا مسائلی را مطرح کند که با عقیده صحیح اسلامی در تناقض است و مردم را بسوی آن دعوت نماید و یا نصوص دینی را تحریف نموده و بدعتی را ایجاد کند که هیچ اصل و اساسی در دین ندارد، تمام این موارد و امثال آن باید بوسیله محتسب پیگیری و منع گردد. زیرا نسبت دادن سخن ناحق به الله (و دین او باطل بوده و با عقیده اسلامی که اصل و اساس آن انقیاد و تسلیمی مطلق در برابر پروردگار عالمیان و شریعت او میباشد، در تناقض قرار دارد. همچنان روایت احادیث باطل و موضوعی، تفسیر باطل قرآن کریم درین امر داخل میباشد. مانند تفسیر باطنیه که نصوص قرآن کریم احتمال آنرا ندارد و نه در زبان عربی درست میاید و نه هم در شرع قابل اعتبار است و نه از سلف صالح روایت شده است.

دوم - در عبادات :

309 - مانند ترک نماز جمعه از سوی اهل قریه ها و شهرهاییکه شرایط لازم برای اقامه نماز جمعه را دارا میباشند. ترک آذان و افزودن کلماتی در آن که در روایت ثابت نمیباشد. ایجاد تغیر در شکل عبادات، چون جهر خواندن عبادات سری و خفیه خواندن نماز های جهری، زیادت در نماز، عدم مراعات اطمینان و سکون در نماز، خوردن روزه ماه رمضان، امتناع از ادای زکات.

سوم - در معاملات :

310- مانند بستن عقد های حرام در شریعت، خوردن مال مردم به شیوه های باطل، سود گرفتن، رشوت ستانی، فریب کاری، غش در صنعت کاری و خرید و فروش و غیره میباشد. چنانچه در حدیث شریف میخوانیم:

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ عَلَى صَبْرَةِ طَعَامٍ فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِيهَا فَقَالَتْ أَصَابِعُهُ بَلَلًا فَقَالَ مَا هَذَا يَا صَاحِبَ الطَّعَامِ قَالَ أَصَابَتْهُ السَّمَاءُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَفَلَا جَعَلْتَهُ فَوْقَ الطَّعَامِ كَيْ يَرَاهُ النَّاسُ مِنْ غَشٍّ فَلَيْسَ مِنِّي » (صحیح مسلم، کتاب الإيمان)

”از ابوهریره [روایت است که رسول الله | بر انباری از طعام (گندم) گذشتند. چون دست خود را داخل آن نمود، رطوبتی را در آن احساس کرد و از صاحب غله پرسید که: این چیست؟ او گفت: یا رسول الله نیمه شب بر آن باران باریده است. پیامبر | فرمودند: پس چرا قسمت مرطوب شده آنرا بالای غله نگذاشتی تا مردم آنرا ببینند، کسیکه فریبکاری و خیانت کند از جمله ما نیست“

واقعیت اینست که غش و فریبکاری در هر امر ممکن است، مثلا در خرید و فروش، پوشاندن عیوب جنس از مشتری، اعلانات و تبلیغات نادرست در مورد تولیدات صنعتی و غیره. و محتسب مکلف است که شدیداً از آنها مراقبت نموده و جلو آنها را بگیرد.

چهارم - در رابطه با راه ها و معابر عامه:

311 - مانند ساختن دکانها و گذاشتن ستونهای خانه، نشان دادن درختان در راه ها، گذاشتن چوب و سایر اجناس برای فروش، ذبح کردن حیوان در راه عامه و ملوث ساختن آن با خون حیوانات، انداختن کثافات در راههای عامه و کوچه ها، انداختن پوست میوه جات و آب پاشی کردن آن به گونه که سبب لغزیدن عابرین گردد و امثال اینگونه اعمالی که سبب اذیت و آزار مردم میگردد. محتسب باید از تمام این کارها ممانعت کند. زیرا تمام اینها موجب ضرر میباشد که در شریعت اسلامی ممنوع بوده و باید برطرف گردد.

پنجم - در رابطه با حرفه ها و صنعت کاریها:

312- فقهای اسلام تمام حرفه ها و صنعت ها را ذکر نموده و کیفیت اجرای احتساب آنرا بیان کرده اند که اصول و اساسات جامع تمام آنها ازین قرار است:

الف - از حیث مکان، واجب است که درجایی واقع باشد که ضرر آن بدیگران نرسد. مثلاً دوکان خبازی در بین بازار بزازی نباید قرار داشته باشد. مکان در ذات خود باید صلاحیت بکار اندازی آن صنعت را داشته باشد و از نگاه نظافت، وسعت و هوا، مناسب آن صنعت باشد.

ب - ادوات و ماشین آلات باید قابل استعمال باشد. و حتی فقهای اسلام مقیاسها و معیارهای دقیق را برای شناخت صلاحیت این ماشین آلات وضع کرده اند، گویی اینکه خودشان صاحب این حرفه و صنعت ها بوده اند. چنانچه امام شیرازی در مورد دیگ جلبی پزی با این تفصیل سخن

میگوید:

” کرای جلیبی پزی باید از مس سرخ اعلی ساخته شود “ بعد از آن در مورد کیفیت آماده سازی آن برای استعمال میگوید : ” در بین آن کمی سبوس آرد سوختانده شود بعد از آنکه سرد شد با برگ سلق (یک نوع بته) خوب مالیده شود بعد از آن دوباره روی آتش گذاشته و مقدار کمی عسل در آن انداخته و آنرا بسوزاند بعد از آن با میدۀ خشت پخته جلاء داده شود و بعد از شستن مورد استعمال قرار گیرد . زیرا بکار بردن این طریقه چرک و زنگ آنرا بخوبی دور میسازد “ این سخنان را بخاطری مفصلاً ذکر کرده ام که برای مردم اندازه اتمام و توجه فقهای اسلام رحمهم الله به مصالح و منافع مردم و دفع ضرر از مسایل معیشت شان معلوم شود.

ج - اگر وسایل حرفه، مقیاس هایی برای وزن، پیمانه و متر می باشد، باید از سلامت و صحت این مقیاس ها تأکید صورت گیرد.

د - مصنوعات و میبعات باید از هرگونه غش و فریبکاری مبراء باشد. مثلاً گندم با خاک خلط نشود، و آرد با اشیای خراب مخلوط نباشد. و اگر یک جنس انواع مختلفی دارد باید هر نوع آن علامه خاصی داشته باشد. مثلاً گوشت بز باید به نقطه های زعفرانی نشانی گردد و دم بز باید همراه گوشت آن آویزان باشد.

ه - کسانی که صنعت کار و اهل حرفه هستند، محتسب باید اهلیت آنها را بداند و چنانچه قبلاً ذکر نمودیم، فقهای اسلام تصریح کرده اند که محتسب باید سرمه گران (داکتران چشم) را مورد امتحان قرار دهند ، همچنان جراحان ، حجامت کنندگان و غیره را مورد امتحان قرار داده و از اهلیت ، امانت و عفت شان مطمئن گردد (به تعبیر امروزی داکتران باید سند قابل اعتبار از مؤسسات تعلیمی معتبر در دست داشته باشند)

ششم - مسایل مربوط به فضایل اخلاقی :

313- مورد دیگری که محتسب باید به آن توجه داشته باشد، مسایل اخلاقی، فضایل و آداب می باشد. او باید از ارتکاب اعمال منافی با اخلاق آداب اسلامی مانند خلوت با زنان بیگانه ، دیدن به خانه های همسایه از بالای بام و کلکین ها، نشستن در راه های عبور زنان و محل تجمع ایشان، آزار و اذیت ایشان، کشف عورت در راه عامه و غیره .. منع کند.

قاضی ابویعلی حنبلی میگوید: ” اهل بازاری که اکثر معامله شان با زنان می باشد محتسب باید از اخلاق، سیرت و امانت شان تحقیق کند. اگر ازین نواحی مطمئن شد، اجازه تعامل با زنان را برایشان بدهد، و اگر شکوک و شبهاتی را در سلوک و روش آنها احساس کرد، باید آنها را با معامله با زنان منع و در صورت تعرض به زنان مورد توبیخ قرار دهد.“

مطلب پنجم :

احتساب

معنای احتساب :

314- مراد از احتساب، انجام دادن حربه از سوی محتسب میباشد. مانند اینکه محتسب به فعل معین و به کیفیت معینی امر کند و یا منکری را عملاً از بین ببرد، مثل اینکه آله منکری را بشکند، پاره و تلف کند و یا مرتکب منکری را با دست مانع شده و از عملی که انجام میدهد او را باز دارد

احتساب با چه چیز صورت میگیرد :

315- احتساب کامل اینست که منکر به صورت کلی و عملاً نابود گردد، اگرچه با استعمال قوت از سوی محتسب و اعوان او صورت گیرد و یا صاحب منکر خودش امر محتسب را پذیرفته و سایل ارتکاب منکر را از بین ببرد.

اگر محتسب از تغیر با دست عاجز بود، در آنصورت احتساب با سخن صورت میگیرد. یعنی محتسب میکوشد که از طریق وعظ و ارشاد و تخویف از الله (به دفع منکر پردازد).

این طریقه هم در ازاله منکر مؤثر میباشد. اگر احیاناً صاحب منکر بر عملش اصرار ورزیده و به سخنان محتسب توجه نداشت و محتسب از تغیر منکر با زبان عاجز ماند، در آنصورت نوبت به انکار قلبی میرسد. یعنی در قلب خود نسبت به آن احساس کراهیت داشته و آرزو میکند که روزی بتواند بتغیر آن عملاً اقدام نماید. و دلیل آنچه گفتیم حدیث شریف است که میفرماید:

« مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ »

(صحیح مسلم، کتاب الایمان، عن ابی سعید الخدری (أ))

”هرکسی از شما که منکر را دید باید آنرا با دست خود تغیر دهد و اگر نتوانست با زبان به تغیر آن اقدام نماید و اگر نتوانست با قلب خود در پی تغیر آن شود و این ضعیف ترین درجه ایمان است“

مراتب احتساب :

316- بنابر آنچه گفتم، احتساب دارای سه مرتبه می باشد:

مرتبه اول: تغیر منکر با دست است یعنی عملاً باید منکر از بین برداشته شود اگرچه با استعمال قوت و سلاح و کمک خواستن از معاونین و مددگاران صورت گیرد. چنانچه برای دفع تجاوزگر و نجات شخص بیگناه از مرگ، نجات عرض و آبروی بیگناهی از پایمال شدن میتوان از قدرت استفاده نمود. در دایره تغیر با دست، زدن گنهکار، حبس و مانع شدنش از منکر شامل می باشد.

مرتبه دوم: تغیر با قول است که انواع ذیل را شامل می باشد:

الف - آگاه کردن؛ یعنی شخصی که مرتکب منکر میشود باید حکم شرعی آنرا را برایش بیان کند زیرا ممکن است که شخص مذکور به سبب جهالت مرتکب عمل منکر گردد.

ب - وعظ، نصیحت و ارشاد و ترسانیدن از الله (که شاید شخص عاصی با شنیدن نصیحت و ارشاد از معصیت دستبردار گردیده و مقصد حاصل گردد).

ج - گفتن سخنان زشت و تنبیه کننده؛ چنانچه بگوید: ای فاسق! ای احمق! ای جاهل! اما کلماتی که شرعاً ممنوع است نباید استعمال کند، همچنان لعنت کردن پدرش جایز نیست.

د - تهدید کردن به مجازات از سوی محتسب؛ اما لازم است که به مجازاتی تهدید کند که در قدرت محتسب بوده و عملاً توان آنرا داشته و در شریعت ممنوع نباشد. زیرا اگر به مجازاتی تهدید میکند که در قدرتش نیست، این تهدید تأثیری نمیگذارد. تهدید کردن به جزای غیر شرعی، امر خلاف شرع بوده و محتسب نباید در جریان احتساب مرتکب عمل خلاف شریعت گردد.

مرتبه سوم: احتساب با قلب در مرتبه سوم قرار دارد و این در صورتیست که محتسب از انجام دو مرتبه قبلی عاجز بماند. این مرحله است که هیچ مسلمان نباید از آن خالی باشد و باید همه مسلمانان با منکراتی که می بیند و میشوند قلباً بدین باشد زیرا هیچ ضرری را متوجه شان نمی سازد و به دنبال این مرحله، احتساب قولی و عملی قرار میگیرد.

فقه احتساب :

317- هدف از احتساب از بین بردن منکرات از روی زمین و ایجاد معروف به صورت عملی

می باشد. پس واجب است که این مقصود را از آسان ترین و کوتاه ترین طریق ممکن بدست آورد. به شرطی که طریق انتخاب شده، شرعاً مجاز بوده و نتیجه درست بدهد. و دانسته شود که حتماً باید منکرات زایل گردیده و در جای آن معروف جاگزین گردد. در روشنایی این نکات است که محتسب اقدام به احتساب میکند یا از آن دستبردار میشود.

قواعد ذیل در فهم فقه احتساب بما کمک میکند

قاعدة اول :

318 - انکار قلبی باید همیشه و بصورت کامل در برابر تمام منکرات وجود داشته و همیشه برین عزم باشد که در صورت امکان به تغیر آن اقدام میکند.

اما انکار قولی و عملی بر حسب استطاعت واجب میباشد. چنانچه الله (ميفرمايد:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ؟﴾ (التغابن/16)

” به اندازه استطاعتی که دارید از الله بترسید “

و در حدیثی که قبلاً نقل نمودیم این امر به صراحت تذکر یافته است.

باید توجه داشت که اگر محتسب منکرات را قلباً بد میبیند و بقدر استطاعت خود در ازاله آن میکوشد، اجر و ثواب کامل را بدست میآورد.

قاعدة دوم :

319 - احتساب زمانی مطلوب است که در ورای آن مصلحتی حاصل گردد و یا مضرتی را دفع نماید. اما اگر احتساب سبب فوت شدن مصلحت و معروف بزرگتری میگردد و یا منکر بزرگتری ایجاد مینماید، انجام چنین احتسابی شرعاً غیر مطلوب و غیر جایز است. اگرچه محتسب علیه واجبی را ترک و یا منکری را مرتکب شده باشد. زیرا محتسب باید از الله (در مورد بنده هایش بترسد و بداند که هدایت مردم بدست محتسب قرار ندارد. این از تقوا نیست که با اجرای احتساب مصلحت و معروف بزرگی را ضایع نموده و سبب ایجاد منکر بزرگتر از منکر موجود گردد. واضح است که شریعت اسلامی احتساب را بخاطر ریشه کن نمودن فساد و ایجاد صلاح در جامعه واجب گردانیده است، پس اگر عمل احتساب او سبب بر انگیزته شدن فساد بزرگتر از فساد موجود میگردد و یا مصلحت و خیر بزرگتر را فوت میسازد، چنین احتسابی مطلوب شرع نبوده و الله (به چنین احتسابی امر نکرده است. البته شکی نیست که آنچه گفتیم، به نسبت افراد، شرایط و ظروف مختلف باهم مختلف میباشد و بر محتسب لازم است که با بصیرت و آگاهی کامل شرایط و ظروف را درک نموده مقدار معروف و منکر را با میزان شرع و عقل بسنجد و با درنظر داشت نتایج و آثار احتساب به آن اقدام نماید و یا دستبردار گردد.

این ملاحظه در رابطه با شخص معین و واقعه معینی باید در نظر گرفته شود. اما در رابطه با عموم مردم، محتسب مکلف است که مردم را به صورت مطلق به معروف امر و از منکر منع کند.

320 - بنابرین قاعده است که درک می نماییم که چرا علماء اصرار دارند که خروج مسلحانه برضد سلطان جایز نیست اگرچه فسق او ظاهر گردد. زیرا در غالب اوقات قیام به ضد او مفاصد بزرگتر از فسق او را به دنبال دارد. که درینصورت احتساب جایز نمیشد. همچنان در دایره اسلام داخل بوده و با ارتکاب معصیت از اسلام خارج نمیگردد. لذا حق اطاعت او تا زمانی که به

پس احتساب او با استعمال قوت و قیام مسلحانه جایز نبوده براه اندازی فتنه ها و قتال بین مسلمین نباید راه بیافتد.

321- تا حد امکان از رفق و نرمی کار بگیری. این قاعده بر دلایل ذیل استناد دارد:

ب - انسان با طبیعت و فطرتی که دارد، امر و نهی مملوء از لطف و نرمی را بیشتر و زودتر از زشتی و بد زبانی میپذیرد و حتی ممکن است که عفو و سختگیری او را بسوی اصرار بیشتر و عناد در برابر امر کننده وادار نماید. الله (در مورد پیامبر) می فرماید:

﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ (آل عمران/لک)

“و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند “

باوجود اینکه پیامبر علیه السلام جز به معروف امر نمیکرد و چیزی جز حق بر زبان نمی آورد.

ج - احتساب شمر و مفید آنست که شخص مورد احتساب آنرا پذیرفته به ضرورت آن قانع و به مفهوم و مضمون آن راضی باشد تا در نفس او اثر گذاشته و او را از بازگشت به منکر منع کند.

این مأمول اکثراً زمانی بدست می آید که احتساب با الفاظ نرم و با رفق و دوری از غضب و شدت صورت گرفته همراه با مناقشه و گفتگوی مدلل و آرام باشد.

« عَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ إِنَّ فَتًى شَابًا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ائْذَنْ لِي بِالزَّيْنَةِ فَأَقْبَلَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ
فَرَجَرُوهُ قَالَ مَهْ مَهْ فَقَالَ اذْنُهُ فِدَانِي مِنْهُ قَرِيبًا قَالَ فَجَلَسَ قَالَ أَتُحِبُّ لِأَمِكَ قَالَ لَا وَاللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ وَلَا النَّاسُ
يُحِبُّونَهُ لِأَمْهَاتِهِمْ قَالَ أَفْتُحِبُّهُ لَا بَشَيْئِكَ قَالَ لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ وَلَا النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِبَنَاتِهِمْ قَالَ أَفْتُحِبُّهُ
لِأَخْتِكَ قَالَ لَا وَاللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ وَلَا النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِأَخَوَاتِهِمْ قَالَ أَفْتُحِبُّهُ لِعَمَّتِكَ قَالَ لَا وَاللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ
فِدَاكَ قَالَ وَلَا النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِعَمَّاتِهِمْ قَالَ أَفْتُحِبُّهُ لِحَالَتِكَ قَالَ لَا وَاللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ وَلَا النَّاسُ يُحِبُّونَهُ لِحَالَتِهِمْ
قَالَ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذَنْبَهُ وَطَهِّرْ قَلْبَهُ وَحَصِّنْ فَرْجَهُ فَلَمْ يَكُنْ بَعْدَ ذَلِكَ الْفَتَى يَلْتَمِشُ إِلَى شَيْءٍ »
(مسند احمد)

”از ابو امامه [روایت است که جوانی نزد رسول الله | آمده و گفت : یا رسول الله برایم اجازه زنا را بده ! حاضرین مجلس او را مورد توبیخ قرار داده از گفتن آن منع کردند . اما رسول

الله | فرمود : او را بمن نزدیک سازید . چون آن جوان نزدیک شده در برابر پیامبر | نشست ، پیامبر | برایش گفت : آیا دوست داری که دیگران با مادرت زنا کنند؟ گفت : نه سوگند به الله الله مرا فدایت بسازد . پیامبر | گفت : مردم همچنان زنا با مادران شان را دوست ندارند . باز گفت : آیا زنا با دخترت را دوست داری ؟ گفت : نه ، الله مرا فدایت بسازد . فرمودند : مردم هم زنا با دختران شان را نمیخواهند . باز پرسید : آیا با خواهرت چنین چیزی را دوست داری ؟ گفت نه ، الله مرا فدایت بگرداند . فرمودند : مردم نیز چنین کاری را با خواهران شان دوست ندارند . باز پرسیدند : آیا چنین کاری را با عمه ات دوست داری ؟ گفت : نه الله مرا فدایت بگرداند . فرمودند : مردم نیز این کار را با عمه های شان دوست ندارند . باز پرسیدند : آیا این کار را با خاله ات دوست داری ؟ گفت : نه ، الله مرا فدایت بگرداند . پیامبر | فرمودند : مردم نیز آنرا با خاله های شان دوست ندارند . بعد از آن دست خود را بالایش گذاشته و گفت : ای الله گناهان او را ببخش و قلبش را پاک گردان و شرمگاهش را حفاظت کن . راوی گوید : بعد از آن ، جوان مذکور متوجه هیچ بدکاری نشد “

د - احتساب بالای سلطان و رئیس مسلمانان نیز اجراء میگردد . اما سلطان بخاطر تأثیرات روانی که از موجودیت قدرت احساس میکند ، بیشتر از دیگران به احتساب به طریقه نیکو ، آرام و با کلمات مدلل و مقنع ضرورت دارد . همچنان هیبت و وقار او باید حفظ گردد و نباید زمینه برای افراد مغرض مهیا گردد تا تحت نام احتساب به تجاوز و توهین به او پردازند .

پس بخاطر جلوگیری از چنین سوء استفاده ها و مراعات حالت روانی سلطان باید احتساب او همراه با ادب و رفق صورت گیرد . و فقهای اسلام این امر را در جاهای متعددی یاد آور شده اند . به همین قیاس ، نائین و سایر عهده داران امور مسلمین نیز باید با رفق و نرمی مورد احتساب قرار گیرند .

شاید بهترین دلیل و اثبات آنچه گفتیم این باشد که الله (زمانی پیامبرش موسی و هارون علیهما السلام را بسوی فرعون فرستاد ، برایشان گفت که با فرعون سخن نرم و ملایم بگویند ، شاید پند پذیرد و از الله بترسد .

322 - آنچه گفتیم به این معنا نیست که شیوه رفق و نرمی یگانه اسلوب و شیوه مناسب در اجرای احتساب است و ترک آن هیچ وقتی درست نمیشد . بلکه معنای سخن اینست که رفق و نرمی باید تا حد امکان مراعات گردیده عدول از آن فقط در هنگام ضرورت صورت گیرد . از حالاتی که باید رفق مراعات گردد ، اینست که محتسب احساس نماید که شخص مورد احتساب در اثر جهل و نادانی ، قبول خواهش گذرا و یا ضعف اراده مرتکب معصیت شده است . همچنان رفق باید همراه با وعظ و ارشاد آگاه نمودن به حکم شریعت و تخویف از الله متعال باشد . اگر رفق مؤثر واقع نشد ، در آنصورت محتسب رفق و مهربانی را کنار گذاشته و شیوه شدت

را درپیش میگیرد. همچنان زمانی که منکر خیلی بزرگی در حال وقوع بوده و انتظار کردن ممکن نباشد، محتسب باید از شدت کافی کار بگیرد تا دفع آن ممکن شود و این عمل او منافی با رفق و نرمی نمیشد. زیرا یکی از مفاهیم رفق و نرمی بر آورده شدن مصلحت محتسب علیه و دور کردن او از منکرو نجاتش از معصیت و عقابی است که بر آن مرتب میگردد.

احتساب چه وقت واجب است:

323 - احتساب و انکار قلبی نسبت به منکرات بر تمام مسلمانان و در همه حالات واجب است و چون منکری را مشاهده کنند و یا در مورد آن بشنوند باید قلبا از آن نفرت داشته باشند. اما احتساب با دست و زبان زمانی واجب میگردد که فرد مسلمان توان آنرا داشته باشد. بشرط آنکه محتسب از اضرار احتمالی آن بر نفس خود و سایر مسلمین احساس امن کند. علت آن چنین است که ترس از رسیدن اذیت و ضرر به منزله ناتوانی و عجز حسی میباشد و ناتوانی حسی امریست که شرط توانایی و قدرت بر احتساب را فوت میسازد، در آنصورت وجوب احتساب نیز مرفوع میگردد. اما دوری کردن و مقاطعه با اصحاب منکرات واجب بوده و باید از اختلاط و نشست و برخاست با آنها خود داری کند.

آیا نافع بودن احتساب شرط وجوب آن بوده میتواند:

324 - در صورتیکه شرایط توانایی احتساب و مأمون بودن محتسب از آزار و اذیت موجود باشد، آیا نافع بودن احتساب شرط وجوب آن بوده میتواند؟ علماء درین مورد دو قول دارند: الف - قول اول اینست که در صورت عدم انتفاع از احتساب وجوب آن زایل میگردد و به استعجاب تبدیل میگردد. اما اگر امیدی به این بود که مصدر منفعتی باشد، احتساب واجب میگردد. دلیل این قول برداشتی است که ازین آیه کریمه نموده اند:

﴿فَذَكَرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرُ﴾ ﴿١﴾ (الأعلى/ل)

”پس [مردم را] اندرز ده، اگر اندرز سودمند افتد“

در تفسیر ابن کثیر در شرح این آیت کریمه آمده است که: ”عده آنرا به ظاهر آن حمل کرده و چنین معنا کرده اند که (پند ده درجاییکه پند دادن منفعتی داشته باشد)“

ب - احتساب در هر حال واجب است، چه کسی از آن نفع بردارد و یا نبردارد، زیرا در هر صورتی بالای مسلمان واجب است که مسئولیت خود را اداء نماید، اما اینکه جانب مقابل باید به مکلفیت خود عمل نموده و از موعظه او پند بگیرد، مسئولیت محتسب نمیشد. اینها در جواب استدلال ارائه کنندگان قول اول میگویند که؛ در آیت فوق الذکر وجوب

احتساب به حصول فائده برای دیگران موقوف نمی باشد و چنین استدلال کرده اند:
الف - معلق گردانیدن امری با "إن" به امر دیگری، لزوماً به این معنا نیست که در صورت عدم موجودیت آن، امر معلق شده نیز معدوم گردد. این صورت در آیات زیادی ذکر شده است.

چنانچه در مورد قصر نماز میفرماید:

﴿فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ﴾ (النساء/101)

"پس بر شما گناهی نیست که نماز خود را قصر کنید اگر از دشمن خوف داشتید"
درینجا همه فقهاء اتفاق دارند که در صورت عدم خوف نیز قصر جایز می باشد اگرچه قصر نماز بوسیله "إن" معلق به خوف گردیده است. همچنان میفرماید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَنْ مَقْبُوضَةً﴾ (البقره/کک)

"و اگر در سفر بودید و کاتبی نیافتید پس چیزی را گروی دهید"

اما همه میدانیم که در موجودیت کاتب نیز رهن (گروی) جایز است.

ب- بکار بردن صیغه شرطیه درین آیت بخاطر بیان فوائد دیگری می باشد از جمله اینکه، الله بهترین حالت را ذکر نموده است که عبارت از حصول منفعت می باشد و از حالت دیگری که عدم انتفاع است، سکوت نموده و فقط به یک تنبیه اکتفاء کرده است چنانچه در آیت دیگری میفرماید:

﴿سَرَّيْلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ﴾ (النحل/81)

"و تن پوش هایی برای شما قرار داد که شما را از گرما نگره می دارد"

تقدیر آیت فوق چنین است که "و شما را از سردی نیز نگهمیدارد."

بنابراین، تفسیر این آیت چنین میشود که؛ "پند بده اگر منفعتی رساند و یا کسی از آن منفعتی حاصل نکرد"

فائده دیگر آن ترغیب و تشویق دیگران به کسب فائده و انتفاع از پند و اندرز می باشد. چنانچه شخصی بعد از بیان حق به دیگری میگوید: "موضوع را برایت واضح ساختم اگر عقل داری!"

درینجا مراد او ترغیب و تشویق به قبول حق می باشد.

325 - از نظر ما قول راجح اینست که اگر بالفعل منفعتی میرساند و یا برای آینده زمینه ساز انتفاع قرار میگیرد و یا اظهار شعائر اسلامی در آن متصور بود و یا مصلحت مشروع دیگری غیر از انتفاع محتسب علیه در آن وجود داشت، در تمام این صورتهای احتساب واجب می باشد. اما اگر عاری از مصالح فوق الذکر بود، در آنصورت مستحب می باشد.

احتساب چه وقت مستحب است:

326 - احتساب قولی زمانی مستحب می باشد که محتسب بداند که سخن او فائده ندارد، ولی اگر اقدام به احتساب قولی نماید، اذیتی به او نمیرسد. این نظر عده از علماء است که قید هایی را در فقره سابقه در مورد آن ذکر نمودیم.

همچنان اگر محتسب میدانست که انکار کردن او اگرچه موجب اذیتی برای وی میشود، اما مفید بوده و نفعی را به دیگران می رساند، درین صورت احتساب امر مستحب میباشد. دلیل استحباب اینست که؛ با تحمل اذیت و تکلیف منکر را نابود میسازد. حتی اگر محتسب بداند که از احتسابی که میکند بالای شخص مورد نظر تأثیری نداشته و او را از منکرش مانع نمیشود. اما در جواب دیگر مفید واقع میگردد، مانند اینکه باعث تشویق و ترغیب صالحان گردیده مفسد دین و معصیت کاران را تضعیف می نماید و برای ازاله منکر زمینه سازی میشود، درین صورت نیز مستحب است که احتساب صورت گیرد اگرچه اذیتی به شخص او میرسد و به دیگران سرایت نمیکند.¹

چه وقت احتساب حرام است:

327 - احتساب زمانی ناجایز است که اذیت جسمی به محتسب و یا دوستان و همکارانش، و یا عموم مسلمانان برسد. اگرچه زوال منکر در آن متصور باشد. زیرا درین حالت احتساب بجای زوال منکر، منجر به منکر بزرگتری میگردد که عبارت از رسیدن اذیت به دیگران است. چون مسلمان میتواند که در حق نفس خود تسامح نموده و اذیتی را متحمل شود، اما این حق را ندارد که دیگران را با احتسابی که براه می اندازد، مجبور به قبول اذیت و آزار نماید. همچنان اگر احتساب او منجر به ارتکاب منکر بزرگتری از سوی محتسب علیه و رسیدن اذیت به دیگران میگردد.

به همین گونه اگر احتساب او اثری در ازاله منکر نداشت و جز اذیت جسمی مانند قتل و هتک حرمت او را به دنبال نداشته و مصلحت دیگران نیز در آن متصور نبود، احتساب ناجایز میباشد.

328 - اذیت خوفناک و خطرناکی که اجرای احتساب به دنبال داشته و آنرا به حالت استحباب و حتی به حرمت میرساند، آنست که عملاً نابودی سلامت جسمی، عرض و آبرو، آزادی، و مال محتسب و سایرین را که فعلاً در اختیار دارند، به دنبال داشته باشد.

اما اگر مانع حصول اشیای متذکره برای محتسب میگردد در آنصورت احتساب تحت حکم حرمت شامل نمیشد زیرا ضرر حقیقی عبارت از دست دادن چیزهای موجود میباشد. بنابراین، زدن شدید، زخم زدن، پایمال شدن آبرو، تلف ساختن عضوی از بدن، تعذیب شدید، زندان سخت و امثال آن اذیتهای اند که احتساب را از حالت وجوب بیرون کرده مستحب و حتی حرام میگرداند.

شرط اقدام به احتساب:

329 - میدانیم که قاضی از جانب خود، تحقیق و بررسی در حقوق و دعاوی مردم را آغاز نمیکند. بلکه زمانی اقدام می نماید که دعوائی را برایش غرض فیصله تقدیم نمایند. پس نظر

1- در صورت موجودیت دولت اسلامی و عدم موجودیت آن، احکام احتساب فرق میکند بناءً از خواننده گرانقدر خواهشمندیم تا در مطالعه نظام حسبه، شرایط سیاسی را مد نظر داشته باشند تا در فهم بعضی مطالب ظاهراً متناقض و مفاهیم این بخش دچار تردد و مغالطه نشود. مثلاً مطالب فقرات 326-328 قابل تأمل است.

کردن قاضی به دعاوی مردم مشروط به رفع دعوا می باشد.

اما آیا این شرط در انجام احتساب نیز لازم می باشد. به این معنی که :

که آیا محتسب زمانی اقدام به نهی از منکر کند که دعوی به او راجع گردیده و کسیکه تجاوزی بر وی صورت گرفته است شکایتش را به محتسب تقدیم کند و یا کسیکه منکری را مشاهده می کند به محتسب خبر دهد ؟

در جواب باید گفت که اگر چه موارد ذکر شده مربوط به حق خاص بوده و قضیه عام نمی باشد ، اما دخالت محتسب در آن، موقوف به شکایت صاحب حق و خبر دادن و بیان صورت تجاوز بروی می باشد . ولی محتسب حق ندارد که از جانب خود در آن قضیه دخالت نماید زیرا مسئولیت محتسب اینست که در برابر منکرات ظاهری اقدام نماید و چنین قضایا قبل از اعلان صاحب حق و اقامه دعوا از جمله منکرات ظاهری بحساب نمی آید . بعد از اقامه دعوا از سوی مظلوم ، منکر از حالت خفی برآمده و به منکر ظاهری تبدیل میگردد . در آنصورت است که محتسب میتواند که در آن دخالت کرده و به تثبیت حق وی از طریق شاهد و یا اقرار مدعی علیه اقدام نماید . اما اگر مسأله انکار و عدم اعتراف پیش آمد در آنصورت مسأله به قضاء راجع گردیده و محتسب حق دخالت در آنرا ندارد .

احتساب در عصر حاضر :

330 - اولیای امور مسلمین میتوانند که در عصر حاضر نیز نظام حربه را تنظیم نموده و به گونه در آورند که مقاصد و اهداف تعیین شده آن را برآورده سازد .

اینکار زمانی ممکن است که زمینه های لازم برای تربیت محتسب ها را آماده نموده و مدارس خاصی برای تعلیم و تربیت آنها آماده سازند . همچنان مسایلی را که تحت نظام حربه قرار میگیرد تقسیم نموده و در هر بخش تعداد خاصی را تعیین نماید . مثلاً تعدادی را برای بررسی امور مساجد ، عده را برای کنترل بازارها ، شماری را برای جلوگیری از وقوع منکرات در معابر عامه و به همین ترتیب هر بخش کار را به ارگانهای مخصوص آن بسپارد . همچنان تعدادی را تعیین نموده و به اطراف و قریه ها بفرستد تا مردم را تعلیم دینی داده و جهلی که بالایشان غالب است از بین ببرند .

اما اگر مسئولین امور مسلمین به این کار اقدام نکردند ، برای مسلمانان جایز و حتی در بعضی حالات واجب است که عده را بخاطر ادای این مسئولیت تعیین نموده و مصارف آنها را پردازند تا آنها فراغت حاصل نموده و به وظیفه احتساب رسیدگی نمایند و مردم را با وعظ و ارشاد و دعوت از ارتکاب منکرات منع نمایند . البته اگر استعمال قوت و زور سبب بروز فتنه ها و بینظمی میگردید ، باید از استعمال آن خود داری نمایند . زیرا این حالت سبب آن میشود که مغرضین و

گمراهان با استفاده از فرصت، تبلیغات شانرا بر ضد نظام احتساب براه انداخته و اولیای امور مسلمین را به دشمنی با احتساب و محتسبین بکشاند.

بحث سوم :

نظام حکم در اسلام

زمینه سخن :

331 - گفتیم؛ موجودیت جامعه برای هر انسانی ضروری میباشد و نظام به هر نحوی که باشد (با انصراف نظر از حق و باطل بودن آن) برای شکل گیری جامعه امر حتمی بحساب میآید.

درینجا نکته دیگری را بر آن افزوده و میگوییم که موجودیت رئیس و رهبر در جامعه برای حفظ بقاء و اداره نظام لازم تر از آن است. زیرا رئیس است که مردم را به اطاعت از قانون و احترام نظام واداشته و از خروج علیه نظام جامعه مانع میگردد و آنها را از زندگی آمیخته با بی نظمی و هرج و مرج نگه میدارد. به همین علت هیچ جامعه نیست مگر اینکه رئیس و رهبری داشته و مردم یا با رضایت و رغبت و یا از روی مجبوری و مغلوبیت از او اطاعت میکنند.

”زیرا طبیعت سلیم انسانهای عاقل، به زعیمی منقاد میگردد که آنها را از مظالم حمایت کرده منازعات و خصومتها فیما بین شانرا حل و فصل نماید و اگر صاحبان امر وجود نداشته باشند مردم در بینظمی و سردرگمی بسربرده و در معرض ضایع شدن قرار میگیرند“¹

”مصلحت بنی آدم جز در اجتماع تأمین شده نمیتواند زیرا یکی به دیگری نیاز دارند و چون اجتماع را تشکیل دادند باید رئیس داشته باشند“²

زمانیکه جامعه رئیس پیدا کرد، امکان تشکیل دولت میسر میگردد (به هر نحوی که باشد) زیرا جامعه عناصر اساسی تشکیل دولت را دارا میشود که عبارت اند از سرزمین، مردم، نظام و حاکمی که رهبری جامعه را بعهده گرفته و مردم را نمیکند تا برضد قانون و احکام آن شورش نمایند.

1. الأحكام السلطانية از ماوری ص 3

2. السياسة الشرعية از ابن تیمیه ص 138

مقصد از نظام حکم:

332 - مقصد ما از نظام حکم درین بحث عبارت از مجموعه قواعد و احکامی است که به حاکم (رئیس دولت) تعلق میگیرد و چگونگی انتخاب، موقعیت قانونی، روابط او با مردم و اغراضی را شرح میکند که نظام حکم در پی تحقق آن میباشد.

آیا در اسلام نظام حکم وجود دارد؟

332 - بعضیها میپرسند که آیا در اسلام چیزی بنام نظام حکم وجود دارد؟ در جواب باید گفت: بلی! زیرا یکی از خصایص اسلام شمول بودن آن است، پس بدیهی است که در اسلام یک سلسله قواعد و احکامی وجود دارد که مجموعه آنها نظام حکومت اسلامی را تشکیل میدهد.

ما در قرآن کریم آیاتی را میخوانیم که مسلمانان را به شورا، لزوم طاعت از امیر، حکم کردن به آنچه الله متعال نازل کرده است و مراعات سایر احکام دستور میدهد. همچنان در سنت نبوی کلماتی چون امیر، امام، بیعت، اطاعت از امیر در غیر معصیت و امثال آن مکرراً وارد شده است و به همین ترتیب در اجتهادات فقهاء که بر نصوص قرآن و سنت استوار است احکام و قواعد بیشماری را میبینیم که مربوط به نظام حکم است. تمام اینها و مسایل دیگری که بعداً بیان خواهد شد، نشان میدهد که اسلام نظام خاص خود را در موضوع حکومت دارا میباشد.

اساسات نظام حکم در اسلام:

334 - چون نظام حکم در اسلام وجود دارد، پس باید ارکان و اساسات آنرا بشناسیم. به نظر ما این اساسات عبارت اند از وجود خلیفه، اساس شورا، تسلیمی در برابر سلطه اسلام. پس باید هر کدام ازین مقومات را به صورت مفصل تشریح نماییم.

مطلب اول :

خلیفه

تعریف خلیفه :

335 - خلیفه در مفهوم لغوی خود به کسی اطلاق میگردد که جانشین کس دیگری گردیده و به نیابت از او سرپرستی اموری را بعهدہ بگیرد.^۱ در اصطلاح شرعی کلمه "خلیفه" در صورتیکه به صورت مطلق ذکر گردد مراد از آن شخصی است که امور سرپرستی مسلمانان را بعهدہ میگیرد و به اصطلاح امروز ریاست دولت اسلامی را عهده دار میگردد و در کتابهای سیاست شرعی بنام "امام" نیز یاد شده است.

پس خلیفه رئیس و عهده دار دولتی است که به صفت اسلام موصوف باشد. به تعبیر دیگر ریاست دولتی را بعهدہ دارد که بر اساس بنیاد های اعتقادی و شرعی اسلام بناء گردیده هم ظاهر اسلامی داشته باشد و هم احکام اسلامی را عملاً تطبیق نماید و چنانچه بعداً به تفصیل بیان خواهیم کرد، خلیفه در حقیقت حافظ و مراقب همین صفت دولت میباشد و نمیگذارد که ازین مسیر به بیراهه برود.

وجوب تعیین خلیفه :

336 - امام ابن تیمیه میفرماید: "باید بدانیم که ولایت و سرپرستی امور مردم از بزرگترین وجایب دینی بوده و بدون آن قیام دین ناممکن میباشد"^۲ این سخن، حق و کاملاً درست است زیرا تعیین خلیفه که عهده دار حکومت و اداره شئون مردم میباشد از فرائض خیلی اساسی اسلام بوده و قرآن و سنت نبوی واضحاً به آن دلالت دارد.

اول - از قرآن کریم :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (النساء/لک)

1- منهاج السنة النبویه از ابن تیمیه ج 1 ص 137

2- السياسة الشرعية از ابن تیمیه ص 138

”ای مؤمنان از الله و رسول او اطاعت کنید و از اولیای امور تان نیز اطاعت کنید“
و مراد از ”اولوالأمر“ امیر و گرداننده حکومت اسلامی میباشد. اگر چه بعضی فقهاء، مجتهدین و علماء را نیز در آن شامل میدانند.^۱

دوم - از سنت قولی پیامبر | :
« وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً » (صحیح مسلم کتاب الإمارة عن عبدالله بن عمر |)
”کسیکه بمیرد در حالیکه بیعت با امیر مسلمین به گردنش نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است“
مقصد از بیعت درین حدیث عبارت از بیعت با خلیفه مسلمانان است و به این اعتبار حدیث فوق کاملاً صریح بوده و وجوب نصب خلیفه را نشان میدهد
در حدیث دیگری آمده است که :

« عَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِيُنْقَضَ عُرَى الْإِسْلَامِ عُرْوَةُ غُرْوَةٍ فَكُلَّمَا انْتَقَضَتْ غُرْوَةٌ تَشَبَّهَ النَّاسُ بِالَّتِي تَلِيهَا وَأَوَّلُهُنَّ نَقْضُ الْحُكْمِ وَآخِرُهُنَّ الصَّلَاةُ » (مسند احمد)

”از ابو امامه باهلی روایت است که رسول الله | فرمودند : حلقه ها (احکام) اسلام یکی پی دیگری شکستنده میشود و هر زمانیکه یک حکم شکسته شد مردم دنبال دیگر آن میروند و اولین حلقه که شکستنده میشود، حلقه حکم است و آخرین آن نماز.“

مراد از ”حکم“ در حدیث فوق حکومتی بر منہج اسلام میباشد که طبعاً موجودیت خلیفه در رأس آن حتمی است تا حکم اسلام را جاری سازد و نقض آن به معنای رها کردن و عدم التزام به آن میباشد و چون مقارن با نماز که یکی از فرائض اساسی است، ذکر گردیده است، این مقارنه دال بر وجوب آن میباشد.

سوم - از سنتهای فعلی پیامبر | :
رسول الله | بعد از آنکه در مکه مکرمه آمادگی لازم برای اقامه حکومت اسلامی را فراهم کرد، بمجرد رسیدن به مدینه منوره اولین دولت اسلامی را تهداب گذاری نموده و شخص ایشان بحیث اولین رئیس این دولت مبارک ایفای مسئولیت نمودند. ایشان بعد از اقامه دولت اسلامی عهدنامه هایی را با یهود بستند که این عمل شان یکی از مظاهر موجودیت حکومت اسلامی بوده و ایشان به صفت رئیس دولت اسلامی تبارز کردند.

فقهای اسلام موجودیت صفت ریاست دولت و صفت نبوت را در شخص رسول الله | درک نموده و حکم کارهایی را که به صفت امیر مسلمانان انجام داده اند از کارهایی که به صفت پیامبر کرده اند از هم جدا کرده و هر کدام را در موقعیت مناسب آن ذکر نموده اند.^۲

1- احکام القرآن از جصاص ج 2 ص 210، تفسیر قرطبی ج 5 ص 259

2- الفروق للفراقی ج 1 ص 138

چهارم - اجماع :

تمام فقهای اسلام متفق اند که نصب امام از مهمترین واجبات است . چنانچه امام ماوردی (فقیه مذهب شافعی) و ابویعلی (فقیه مذهب حنبلی) میگویند : ”تعیین امام و بیعت کردن با کسی که مسئولیت ریاست امت را بعهده گرفته و امور ایشان را اداره کند به اجماع علماء واجب است“^۱ علامه ابن خلدون با تفصیل بیشتر صحبت کرده و میگوید :

”بدون شک تعیین امام از مهمترین وجایب است و وجوب آن در شریعت از اجماع صحابه و تابعین درین امر فهمیده میشود . زیرا اصحاب رسول الله | بمجرد وفات رسول الله | بدون تأخیر ابوبکر صدیق | را بحیث خلیفه تعیین نموده و با او بیعت کردند و امور خود را تحت نظارت و رهبری او قرار دادند . همچنان تعیین امام در تمام ادوار تاریخ اسلامی بر همین منوال جریان داشته و بمجرد وفات امام مسلمین فوراً با شخص دیگری بحیث امام بیعت صورت میگرفت . این اجماع و اتفاق صحابه و علمای بعد از ایشان دال بر وجوب تعیین امام میباشد “^۲

امام ابن حزم نیز اجماع علماء امت را مبنی بر وجوب تعیین امام نقل کرده و میگوید : ”جز فرقه خوارج هیچ شخص دیگری در وجوب آن اختلاف ندارند و آنها میگویند که تعیین امام بالای مردم واجب نیست بلکه بالای شان واجب است که بین خود مطابق حق و عدالت برخورد نمایند . گمان نمیکنم که امروز ازین فرقه کسی باقی مانده باشد “^۳

و بعد از آن به بیان ادله و براهین در اثبات وجوب تعیین امام و تردید نظریات فرقه مذکور می پردازد

واقعیت اینست که قول فرقه ”خوارج“ که ابن حزم از آن یاد آور میشود ، قابل اعتبار نیست زیرا در تضاد و مخالفت با دلایل صریح قرار دارد . چه ، اسلام که تعیین امیر را در کوچکترین جماعت هنگام سفر لازم گردانیده است ، چگونه ممکن است که جامعه به این بزرگی را بدون امیر بگذارد ؟!

« عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِذَا خَرَجَ ثَلَاثَةٌ فِي سَفَرٍ فَلْيُؤَمِّرُوا أَحَدَهُمْ » (سنن ابی داود ، کتاب الجهاد)

”از ابو سعید خدری | روایت است که رسول الله | فرمودند : چون سه تن به قصد سفر بیرون شدند باید یکی را بر خود امیر تعیین نمایند“

امام ابن تیمیه در تعلیقی برین دو حدیث مینویسد :

1- احکام سلطانیه از ماوردی ص 3 احکام سلطانیه از ابن یعلی حنبلی ص 3

2- مقدمه ابن خلدون ص 191

3- الملل و النحل از ابن حزم ج 4 ص 87

” چنانچه میبینیم ، در کوچکترین جماعت و کمترین مدت همراهی، تعیین امیر را واجب گردانیده است و این خود تنبیه است بر وجوب تعیین امام در جامعه بزرگتر ازین“^۱

پنجم: نفاذ اکثر احکام شرعی مستلزم جهتی است که از سلطه و قدرت برخوردار بوده و تطبیق آنرا بعهدہ بگیرد مانند احکام جهاد ، اقامه حدود ، عقوبات ، اقامه عدل و انصاف بین مردم و غیره . پس باید امام و امیری تعیین گردد تا اجرای این احکام ممکن گردیده و تحت نظارت او اجراء گردد . امام ابن تیمیه (با اشاره به این مفهوم میفرماید :

” زیرا الله (امر به نیکی و نهی از بدی ، اقامه حج ، برپایی نماز جمعه و عیدین ، نصرت مظلوم و اقامه حدود را فرض گردانیده است و اقامه این امور جز در موجودیت امام و قدرت دولتی امکان پذیر نمیشد “^۲

چه کسی حق انتخاب خلیفه را دارد:

337- شرح این مسئله در بحثهای بعدی به تفصیل ذکر خواهد شد . اما درینجا مختصراً عرض میشود که امت اسلامی یگانه مرجعی است که حق تعیین امام را دارد تا از طریق اعمال این حق به واجب شرعی ایکه متوجه تمام مسلمانان است قیام نموده و امام و رئیس خود را تعیین نمایند . چنانچه در ” المغنی “ میخوانیم که :

” با کسیکه مسلمانان بیعت نموده و به امامت او اتفاق نمودند ، بمجرد بیعت امامت او ثابت گردیده و معاونت ، همکاری و اطاعت از او واجب میگردد “^۳

معنای سخن اینست که امت اسلامی یگانه مرجع و صاحب حق در تعیین امام بوده و کسی را که سزاوار و اهل منصب خلافت دانستند به این منصب برگزیده و به تعیین او اقدام میکنند .

اساس حق امت در انتخاب خلیفه:

338- از نظرها حق امت در انتخاب خلیفه از آنجا ناشی میگردد که امت اسلامی در مجموع، مخاطب قرآن بوده و مکلف به تنفیذ احکام شرعی و اعلائی دین الله متعال در زمین و اقامه جامعه اسلامی فاضل میباشند .

﴿ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾ (التوبه/ك)

” مردان و زنان با ایمان دوست و یار یکدیگرند ؛ همواره به کارهای نیک و شایسته فرمان می

1- فتاوی ابن تیمیه ج 38 ص 65 و السیاسة الشرعیة ص 129

2- السیاسة الشرعیة از ابن تیمیه ص 139

3- المغنی از ابن قدامة حنبلی ج 8 ص 17

دهند و از کارهای زشت و ناپسند بازمی دارند، و نماز را برپا می کنند، و زکات می پردازند، و از الله و پیامبرش اطاعت می نمایند؛ یقیناً الله آنان را مورد رحمت قرار می دهد؛ یقیناً الله توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

﴿يَتَأْتِيَ الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوْمِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾ (النساء/ککک)

”ای اهل ایمان! [همواره در همه امور زندگی] قیام کننده به عدل، و گواهی دهنده برای الله باشید، هر چند به زیان خود یا پدر و مادر یا خویشانتان باشد.“

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءُ بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (المائدة/لک)

”و دست مرد و زن دزد را به کیفر کار زشتی که مرتکب شده اند به عنوان مجازاتی از سوی الله قطع کنید؛ و الله توانای با حکمت است“

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾ (النور/ک)

”زن و مرد زناکار، هر کدام آنها را صد دره بزنید“

این آیات و امثال آن که در قرآن کریم به کثرت وجود دارد دال بر مسئولیت مسلمانان در تنفیذ احکام اسلامی میباشد. چون امت اسلامی در مجموع مسئول بوده و مکلف به اقامه دین الله در زمین میباشد، پس بدیهی است که سلطه و قدرت تنفیذ آنرا نیز دارند و از جانب شارع (الله متعال) این حق برایشان داده شده است. اما معلوم است که امت اسلامی نمیتواند که این قدرت و سلطه را به صورت دستجمعی بکار برده و تمام آنها بخاطر تطبیق قوانین شرعی دست بکار شوند، زیرا بداهتاً انجام چنین کاری ناممکن است. از همینجاست که مسئله نیابت در تنفیذ احکام و خلافت در قدرت حکومتی مطرح میگردد به ترتیبی که امت اسلامی فردی را بعنوان خلیفه و نائب خود مقرر میکند تا به نیابت از آنها قدرت اجرای امور را بدست گرفته و به تنفیذ احکام شرعی بپردازد. البته هیچ مانعی درین مسیر وجود ندارد زیرا مالک چیزی میتواند که کسی دیگری را در امور تحت ملکیت خود نایب مقرر نموده صلاحیت اجرای کارها را به او بسپارد و این امر کاملاً جایز بوده و در فقه اسلامی در باب نیابت بحثهای مفصلی در باره آن صورت گرفته است.

جایگاه قانونی خلیفه:

339 - چنانچه گفتیم امت اسلامی حق دارد که امام و خلیفه خود را انتخاب نمایند. بنابراین خلیفه در حقیقت نائب و وکیل امت است. فقهای مسلمان با درک این مفهوم بحثهای جالبی درین مورد نموده اند. چنانچه امام ماوردی در بحثی در مورد صلاحیت خلیفه و وزیر و اثراتی که وفات آندو بر امرای منطقه ای دارد، میگوید:

”اگر تعین والی و امیر منطقه از سوی خلیفه صورت گرفته باشد با وفات خلیفه از مقامش

عزل نمیگردد. اما اگر از طرف وزیر تعیین شده باشد بمجرد وفات وزیر او نیز از مقامش کنار می‌رود. زیرا تعیین از سوی خلیفه به نیابت از امت اسلامی صورت گرفته است و اما تعیین از سوی وزیر اصالتاً از سوی شخص وزیر می‌باشد که با مرگ وی به انتها، می‌رسد.^۱

تعیین خلیفه چگونه صورت می‌گیرد؟

340 - گفتیم؛ این امت اسلامی است که خلیفه و امیر خود را تعیین مینماید. اما سؤال اینست که انتخاب خلیفه چگونه و به کدام شیوه صورت می‌گیرد؟ و امت اسلامی حق خود در انتخاب خلیفه را چگونه بکار می‌برند؟

آیا تمام افراد امت به صورت مستقیم رأی و نظر خود را در مورد شخصی ارائه می‌کند؟ و یا اینکه یک جماعت و گروه خاصی به نیابت از امت اسلامی به انتخاب خلیفه مبادرت می‌ورزند؟

واقعیت اینست که ما نظام محدد و مشخصی را در رابطه به انتخاب خلیفه در شریعت اسلامی مشاهده نمی‌کنیم. بنابراین معلوم میشود که چگونگی و طریقه انتخاب خلیفه نیز به امت اسلامی مفوض گردیده است. پس امت اسلامی همچنان که حق انتخاب خلیفه را دارد، این حق را نیز دارد که شیوه و طریقه انتخاب خلیفه را نیز تعیین نمایند. بنابراین امت میتواند که به صورت مستقیم به انتخاب خلیفه اقدام نماید به ترتیبی که تمام افراد امت در تعیین امام به صورت مستقیم اشتراک ورزیده و بجز کسانی که از طرف شریعت اسلامی مستثنی قرار گرفته اند مانند اطفال، دیوانه ها و غیر مسلمین، بقیه تمام مسلمانان رأی و نظر خود را ارائه میکنند. دلیل و سند این طریقه را میتوان از آیت ذیل بدست آورد:

﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ (الشورى/لک)

”و کارشان در میان خودشان بر پایه مشورت است“

ظاهر این نص نشان میدهد که مسلمانان در کارهای مهم با هم مشوره میکنند. بدون شک انتخاب خلیفه از مهمترین امور مربوط به مسلمانان میباشد. شرحی که در تفسیر رازی در ذیل آیت فوق الذکر آمده است سخن ما را به صورت کامل تأیید مینماید. امام رازی مینویسد:

”چون واقعه پیش آید تمام آنها جمع شده و باهم مشورت میکنند، پس الله متعال ایشان را مدح نموده و ثنای نیک شانرا بیان نمود. یعنی آنها تکرری در رأی و نظر نمیکنند و تا زمانیکه در مورد کاری با هم اتفاق نکرده اند به انجام آن عزم نمیکنند“^۲

همچنان مسلمانان میتوانند که حق انتخاب خلیفه را به صورت غیرمستقیم و از طریق

1- احکام سلطانیه از ماوردی ص 29

2- تفسیر رازی ج 27 ص 177

نمایندگان و وکلای خود بکار برند . سند و دلیل این طریقه انتخاب را در سیرت و سوابق تاریخی امت به صورت واضح دیده می‌توانیم بخصوص در عصر خلفای راشدین که مهمترین سند تاریخی امت بوده و در عصری براه افتیده است که از حیث فهم و درک شریعت اسلامی و تطبیق آن در صحنه عمل ممتاز ترین مرحله تاریخ امت را تشکیل می‌دهد . این خلفاء از سوی جماعتی از مسلمین انتخاب گردیدند که بعدها فقهای اسلام آنها را بنام ” اهل حل و عقد “ نامیدند . بعد از آن مسلمانان موجود در مدینه منوره با آنها بیعت کردند و در تبعیت از ایشان تمام امت اسلامی بیعت خود را از آنها اعلان نمودند و هیچ کسی با خلیفه منتخب و طریقه انتخاب شان اعتراض نکرد و این خود دلیل قاطع اجماع و اتفاق شان بر صحت و درست بودن این طریقه می‌باشد .¹

البته دید تحلیلی و فقهی نیز این طریقه را مورد تأیید قرار می‌دهد . زیرا چنانچه گفتیم امت اسلامی حق انتخاب خلیفه را دارا می‌باشد و مبرهن است که صاحب حق می‌تواند که به صورت مستقیم این حق را بکار برد و هم می‌تواند که بوسیله نائب و وکیل خود در آن تصرف کند . به ترتیبی که کسی را مؤظف می‌سازد تا به وکالت از او به اجرای کارش اقدام نماید . فقهای اسلام نیز این طریقه را تأیید نموده اند . چنانچه می‌فرمایند : ” چون مشخص گردید که تعیین و نصب نمودن شخصی در منصب خلافت واجب است ، پس اقدام عملی بر آن از فرضهای کفایی بوده و به اهل حل و عقد راجع می‌گردد که خلیفه مسلمانان را تعیین کنند و سایر مردم باید از آنها اطاعت نمایند “²

اهل حل و عقد:

341- از توضیحات فوق به این نتیجه رسیدیم که انتخاب و تعیین خلیفه حق امت است و امت اسلامی می‌تواند که این حق خود را از طریق اهل حل و عقد عملی سازد . اما ، اهل حل و عقد چه کسانی اند ؟ و رابطه آنها با امت در کدام سطح قرار دارد و چگونه به این مقام دست یافته اند ؟ در جواب سؤال اول که اهل حل و عقد چه کسانی اند ، فقهای کرام یک سلسله مواصفاتی را ذکر نموده و تصریح کرده اند که موجودیت این صفات در شخصیت آنها ضروری می‌باشد این صفات عبارت اند از:

اول : عدالت است که باید تمام مواصفات و شرایط لازم برای ثبوت عدالت را دارا باشند .

1- طریقه های انتخاب خلیفه در کتاب ” اسلام دین فطرت “ تألیف استاد گرانمایه سعید حوی ، ترجمه مؤمن حکیمی تحت عنوان ” نظام حکم “ به صورت مفصل و واضح مطالعه کرده می‌توانید .

2- مقدمه ابن خلدون ص 193 و ماوردی ص 4

دوم : علم داشتن به اموری است که بر اساس آن شخص مستحق خلافت را تشخیص داده و شروط لازم برای امام را بشناسند .

سوم : از نظر صائب و حکمت لازم برخوردار باشند تا بتوانند کسی را انتخاب کنند که بیشتر از همه به خیر و صلاح مردم باشد¹

بعضی از فقهاء و محدثین به تعیین و تحدید واضح تر صفات اهل حل و عقد پرداخته اند . چنانچه علامه رشید رضا در تفسیر ” المنار ” مینویسد :

”الوالأمر“ جماعت اهل حل و عقد میباشند که عبارتند از امیران ، حکماء ، علماء ، فرماندهان سپاه و سایر رؤساء و رهبرانی که مردم بخاطر حل مشکلات و رفع حوائج خود و تدارک مصالح عامه به آنها مراجعه میکنند “

ازاین سخنان و آنچه را از فقهاء ذکر کردیم فهمیده میشود که آنها کسانی اند که امت اسلامی از آنها متابعت کرده و بر آنها اعتماد کامل دارند . به تقوا و عدالت معروف شده و اخلاص ، استقامت ، حسن نظر و درک درست امور و رعایت مصالح عامه معروف اند .

اما رابطه اهل حل و عقد با مردم ، همان رابطه وکیل و نائب میباشد . به این معنا که آنها به نیابت از مردم رئیس دولت (خلیفه) را انتخاب میکنند . لذا انتخاب آنها بالای امت اسلامی الزامی بوده و آنها مکلف اند که از خلیفه منتخب اطاعت نمایند .

اما چگونه به این مقام دست می یابند ؟

نظر متبادر در ذهن اینست که امت اسلامی آنها را انتخاب نموده و به این مقام میرسانند . ولی در سوابق تاریخی واقعه را سراغ نداریم که نشان دهد که امت اسلامی گردهم جمع شده و تعدادی را انتخاب و این صفت را برایشان عطاء کرده باشند . عدم موجودیت این گونه سوابق تاریخی دال برین بوده نمیتواند که اهل حل و عقد بعنوان نماینده مردم نبوده و بحیث وکلای آنها شناخته نشوند . زیرا وکالت چنانچه معروف است هم صراحتاً منعقد میگردد و هم به صورت ضمنی انعقاد مییابد . وکالت اهل حل و عقد در عصر خلفای راشدین به صورت ضمنی انعقاد یافته است . زیرا آنها به تقوا ، سبقت در اسلام ، درایت و فهم مسایل دینی و اخلاص در عمل معروف بودند و علاوه بر آن از فضیلت صحبت پیامبر | برخوردار بوده و الله متعال در قران کریم از آنها ستایش نموده است . همچنان رسول الله | در مواقع مختلف عده را به صورت خاص و دیگران را به صورت عام مورد مدح و تمجید قرار داده اند . بنابراین رضایت و اعتماد کامل امت اسلامی را حایز بوده و هیچ ضرورتی به انتخاب و توکیل صریح آنها احساس نمیشد و حتی اگر از سوی امت انتخابی صورت میگرفت ، جز صحابه کرام کس دیگری بحیث اهل حل و عقد

1- احکام سلطانیه ، از ماوردی ص 4 احکام سلطانی از ابو یعلی ص 3-4

انتخاب نمیشد و هیچ کسی درین مقام منزلت با آنها منازعه و مخالفت نمیکرد. پس گفته میتوانیم که انتخاب خلیفه از سوی آنها در حقیقت انتخاب از سوی امت شمرده میشد زیرا توکیل آنها به صورت ضمنی برای انتخاب خلیفه منعقد گردیده بود.

شناخت اهل حل و عقد در عصر حاضر:

342- اگر در عصر حاضر خلیفه مسلمانان به صورت غیر مستقیم و در وفاق با احکام شرعی صورت گیرد، چاره جز این نخواهد بود که امت اسلامی عده را به نمایندگی خود برگزیند و آنها به نیابت از امت به تعیین خلیفه اقدام نمایند. کسانی را که امت اسلامی (با در نظر داشت همان صفات عدالت، علمیت، تقوا، درایت و زیرکی سیاسی و درک درست از اوضاع سیاسی و اجتماعی) برای اجرای این امر مهم انتخاب میکنند، ممکن است که بنام اهل حل و عقد بخوانیم. زیرا امت از آنها متابعت کرده و از نیابت آنها راضی میباشند.

پس دولت مکلف است که زمینه اجرای این انتخاب را آماده کرده و برنامه و قانونی را وضع کند که این انتخاب از هرگونه جعل سازی و تقلب محفوظ بماند. همچنان مواصفاتی را باید مشخص سازند و موجودیت آنها در افراد کاندید برای منصب حل و عقد لازمی قرار دهد تا جماعت اهل حل و عقد مطابق شرایطی انتخاب گردد که فقهای اسلامی تعیین نموده اند.

چنین انتخاب و به شیوه که ذکر کردیم، برای ایجاد مجمع اهل حل و عقد ضروری میباشد تا نیابت و توکیل آنها به صورت صریح صورت گیرد زیرا نیابت ضمنی در عصر حاضر ناممکن به نظر میرسد. به این علت که از یک طرف افراد امت اسلامی خیلی زیاد است و از سوی دیگر اجازه دادن به توکیل ضمنی باب خیلی خطرناکی را در برابر امت اسلامی میگشاید که در نتیجه آن تشتت و پراگندگی همه گیر شده و ممکن است کسانی که شایستگی و کالت امت را ندارند نیز مدعی این مقام گردیده و خود را نماینده و نائب امت بخوانند، به این حجت که امت از نیابت او به صورت ضمنی راضی میباشد.

تعیین ولیعهد:

343- گفتیم که فقط امت اسلامی حق دارد که به صورت مستقیم و یا از طریق مجمع اهل حل و عقد خلیفه خود را انتخاب کنند. با در نظر داشت این قاعده، عده بر شیوه "ولایت عهدی" در انتخاب خلیفه اعتراض کرده و آنها نادرست میخوانند اگرچه مورد تأیید عده از فقهاء قرار داشته و آنها یکی از شیوه های صحیح تعیین خلیفه میدانند. چنانچه ماوردی و ابو یعلی میگویند:

"خلافت و امام به دو شیوه منعقد میگردد، یکی به انتخاب اهل حل و عقد به نیابت از امت و دیگری به تعیین و تعهد امام قبلی"¹

1-الماوردی ص4 و ابو یعلی ص7

در جواب این معترضین باید گفت که انتخاب خلیفه از طریق تعیین و عهد خلیفه قبلی ، کاریست که عملاً در عصر صحابه صورت گرفته است . چنانچه عمر [با تعیین و عهد ابوبکر صدیق] به خلافت رسید و عمر [شش نفر را تعیین کرد و دستور داد که یکی از آنها را بحیث امیر خود تعیین نمایند . با تکیه برین دو سابقه تاریخی است که فقهاء کرام ولایت عهد را جایز دانسته و این شیوه را به اجماع صحابه ثابت میدانند .

ولی تکلیف قانونی و شرعی ولایت عهد چه میباشد ؟

آیا ولیعهد بمجرد تعیین شدن از سوی خلیفه بر حال بحیث خلیفه بعدی شناخته میشود ؟

آیا قبل از تعیین ولیعهد کارهایی وجود دارد که باید انجام یابد ؟

اینها سؤالهاییست که باید به آن جواب درست و واضح داده شود تا اندازه موافقت و یا مخالفت نظام ولیعهدی با حق امت در تعیین خلیفه معلوم و مشخص گردد .

جواب سؤالهای فوق را میتوان به صورت ذیل خلاصه کرد :

اول : در کتاب احکام سلطانیه از امام ابو یعلی آمده است که

الف : ” برای امام جایز است که برای خود جانشین تعیین کند زیرا عهدی که با دیگری میکند عقد و بستن پیمان امامت نمیشد “^۱

ب : زیرا بمجرد عهد امامت معهود الیه منعقد نمیگردد بلکه امامت او با تعیین و عهد مسلمین منعقد میگردد ... امامت معهود الیه بعد از مرگ خلیفه به انتخاب و موافقت اهل حل و عقد همان عصر منعقد میگردد “^۲

این اقوال صراحت کامل دارد که امامت و خلافت کسی بمجرد عهد و تعیین از سوی خلیفه بر حال منعقد نمیگردد . بلکه به انتخاب و اختیار اهل حل و عقد تثبیت میگردد . معنای سخن اینست که حیثیت قانونی ولیعهدی فقط کاندید برای منصب خلافت میباشد و تعیین نهایی شمرده نمیشود . اما اینکه گفته اند ؛ امامت بوسیله تعیین ولیعهد نیز انعقاد میگردد و میدانیم که انعقاد خلافت غیر از کاندید شدن به مقام خلافت است . جواب ما اینست که کلمه ” انعقاد “ درینجا به معنای کاندید استعمال شده است . با همین توجیه تمام اقوالی که ذکر کردیم با هم موافق میشوند . و یا به این معنا استعمال شده است که این کاندید شدن به انعقاد و تثبیت خلافت او منجر میشود یعنی ؛ نامزد خلافت بعد از رضایت و بیعت اهل حل و عقد به حیث امام تعیین میگردد . زیرا در غالب اوقات بعد از مشاورت با آنها ولیعهد تعیین میگردد .

دوم : در تعیین و عهدی که ابوبکر صدیق [نموده و عمر [را بحیث جانشین مقرر نمود ،

1- ابو یعلی ص 9

2- ابو یعلی ص 9

مشاهده میکنیم که ایشان با اهل حل و عقد مشاورت کرده رضایت و رغبت ایشان را در تعیین عمر [به دست آوردند و این امر در تاریخ اسلامی به صورت واضح ثبت است . لذا عهدی که ابوبکر [به عمر نمود در حقیقت تعیین او از سوی اهل حل و عقد بود که بعد از وفات خلیفه جانشین او باشد . و باین ترتیب گفته میتوانیم که عهد ابوبکر صدیق [در حقیقت بازگو کننده اراده اهل حل و عقد بود .

به همینگونه در تعیین شش نفر از سوی عمر [برای منصب خلافت مشاهده میکنیم که در آخر امر ، موضوع به عبدالرحمن بن عوف محول میگردد . ایشان سه شبانه روز با اهل حل و عقد و بزرگان صحابه به مشاورت پرداخته و بالاخره به این نتیجه رسید که اکثریت آنها به خلافت عثمان [رضایت دارند . بعد از آن بود که خلافت عثمان [را اعلان نموده و با ایشان بیعت کرد و به دنبال او سایر مسلمانان بیعت کردند . پس انتخاب کردن عبدالرحمن بن عوف در حقیقت تبارز دهنده اراده اهل حل و عقد بود لذا مشاهده میکنیم که همگان با عثمان [بیعت کردند .

با وجود این ، از نظر ما عهد ابوبکر [به عمر [و تعیین شش نفر از سوی عمر [در حقیقت امر ، کاندید و نامزد کردن به منصب خلافت بود که بعد از مشورت و موافقت اهل حل و عقد صورت گرفت . زیرا بمجرد موافقت آنها شخص کاندید شده ، امور خلافت را بعهده نمیگیرد . بلکه زمانی خلافت او مستقر میگردد که خلیفه بر حال وفات نماید و بیعت صریح با کاندید جدید صورت گیرد . اما تازمانیکه بیعت آشکار و آزاد با وی صورت نگیرد خلافت او تثبیت نمیگردد . این نکته است که امام ابن تیمیه نشاندهی نموده است . ایشان در ضمن تردید کسانی که میگفتند امامت با بیعت دو و یا سه نفر منعقد میگردد ، میگوید :

” قول ائمه سنت چنین نمیباشد ، بلکه امام نزد آنها بعد از موافقت اهل شوکت و اهل حل و عقد تثبیت میگردد . زیرا در عدم موافقت و اطاعت آنها مقصد خلافت برآورده نمیشود . چون مقصد و اهداف خلافت بعد از کسب قدرت سلطه حکومتی تحقق مییابد و این قدرت زمانی برایش حاصل میگردد که آنها بیعت کرده و از وی اطاعت کنند . به همین علت خلافت عمر [زمانی تثبیت گردید که بعد از کاندید شدن از سوی ابوبکر [، اهل حل عقد با وی بیعت کرده و از وی اطاعت کردند . اگر فرضاً آنها با عمر بیعت نمیکردند و از تنفیذ فرمان ابوبکر خود داری میکردند ، بحیث خلیفه مقرر نمیشد .

پس کسیکه میگوید معهود الیه بعد از موافقت سه ، چهار نفر که اهل قدرت و شوکت نیستند خلیفه میگردد ، سخن نادرست است . همچنان کسانی که گمان کرده اند که مخالفت یکی دو نفر مانع عقد خلافت میگردد ، او نیز بخطاء رفته است .

به عین ترتیب عثمان [بعد از انتخاب شش نفری که عمر [تعیین کرده بود ، بحیث خلیفه شناخته نشد ، بلکه بعد از آنکه جمهور مسلمین با عثمان [بیعت کردند ایشان بحیث خلیفه مقرر

گردیدند.^۱

پس زمانیکه تعیین ولیعهد به معنای کاندید کردن شخصی بعد از مشوره با اهل حل و عقد و رضایت آنها می باشد ، بدون شک راه و روش خیلی نیکویی برای تعیین و انتخاب خلیفه می باشد و هیچنوع تناقضی با حق امت در انتخاب خلیفه ندارد و حتی در بعضی حالات ، بهتر از آن است که اهل حل و عقد کسی را بدون تعیین قبلی بحیث خلیفه برگزینند . زیرا درین حالات امکان بروز اختلافات و نزاع میرود . به همین علت است که امام ابن حزم همین طریقه را بهتر دانسته و میگوید :
 ”تعیین ولیعهد شیوه است که مورد اختیار ما بوده و شیوه های دیگر مورد پسند نمی باشد . زیرا درین طریقه امامت بصورت فوری منعقد گردیده و امور اسلام و مسلمین انتظام میابد و زمینه های اختلافات و برخوردها از بین میرود و امت را از انتشار و بینظمی نجات میدهد “^۲

شروط لازم برای خلیفه :

344 - شخصی که عهده دار منصب خلافت میگردد باید مواصفاتی را در خود داشته باشد تا کفایت و توانایی او را در حمل این مسئولیت سنگین تضمین کرده و این مسئولیت عظیم به صورت درست و قابل قبول در برابر الله متعال به سر رسانده و در جهت حصول مصالح امت اسلامی موفق باشد .

فقهای کرام مواصفاتی لازمی را برای خلیفه چنین خلاصه کرده اند :

اول : اسلام : خلیفه مسلمین باید شخص مسلمان باشد . چنانچه الله | میفرماید :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (النساء/ ۵۹)

”ای مؤمنان از الله اطاعت کنید و از رسول او و از اولیای امور خود اطاعت کنید “

یعنی از جمله شما مسلمانان باشد.

همچنان میفرماید :

﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ (النساء/ ۷۴)

”و الله هرگز هیچ راه سلطه ای به سود کافران بر ضد مؤمنان قرار نداده است “

و می دانیم که منصب خلافت بزرگترین تسلط است . لذا این منصب به غیرمسلمان سپرده نمیشود . علاوه برآن ، منصب خلافت چنانچه بعداً به تفصیل بیان خواهیم کرد ، در حقیقت امر جانشینی صاحب رسالت و شریعت بخاطر حفاظت از دین می باشد . پس بدیهی است که این امانت بدست کسی باید سپرده شود که به حقانیت این دین ایمان داشته باشد .

دوم : مرد بودن : شرط دیگری که گذاشته اند اینست که خلیفه باید مرد باشد . الله متعال

1- منهاج السنه از ابن تیمیہ ج 1 ص 140-143

1- الملل و النحل از ابن حزم ج 4 ص 169

میفرماید :

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾

”مردان سرپرست زنان اند“

واقعتهای تاریخی بهترین شاهد این مدعاست و نشان میدهد که زن از برداشتن بار سنگین ریاست دولت که خیلی خطر و مهم است عاجز میباشد .
اگرچه درین بحث نمیخواهیم که دلایل زیادی را یکی بعد دیگری ذکر نماییم و آیت قرآنی و حدیث نبوی را که در ابتدای بحث ذکر نمودیم برای کسانی که به الله و رسول او ایمان دارند و اسلام را بحیث دین خود پذیرفته اند کافی میدانیم .

اما برای کسانی که شکوک و شبهاتی درین مورد در ذهن شان موج میزند میگوییم که دولتهای جهان در گذشته و حال در برابر ما قرار دارد ، برای دریافت حقیقت ، قلم و کاغذی برداشته و حساب کنید که چه تعداد زنان در جهان ریاست دولت را بعهده دارند؟ و تعداد آنها را با تعداد مردانی که این مسئولیت را بدوش دارند مقایسه کنید ! بدون شک تعداد زنان را خیلی ناچیز خواهید یافت و این امر بخوبی نشان میدهد که مردم از روی تجربه دریافته اند که برای مقام ریاست دولت مردان صلاحیت های بیشتری نسبت به زنان دارند . اگرچه یکتعداد زنان به صورت استثنایی و تحت ظروف خاصی به این مقام رسیده اند .

سوم : علم : شرط دیگر اینست که خلیفه باید علم جامع و فراگیر به شریعت اسلامی داشته باشد . زیرا او مکلف به اجرای احکام شرع میباشد و طبعاً تنفیذ شریعت از سوی شخص جاهل ناممکن میباشد . و میدانیم که علم قبل از عمل کردن قرار دارد . الله متعال میفرماید :

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ﴾ (محمد/۱۶)

”پس بدان که هیچ معبود برحق غیر از الله وجود ندارد و از گناہانت مغفرت بخواه“
حتی بعضی فقهاء شرط گذاشته اند که علم و فقاہت خلیفه باید به درجۀ اجتهاد رسیده باشد و علوم شرعی بر اساس تقلید را برای خلیفه کافی نمیدانند .

چهارم : در دین خود عادل بوده و از فسق و فجور بعید باشد . متقی ، پرهیزگار و دانای امور سیاسی و حکومتداری باشد . در تطبیق حدود الهی جرئت داشته و از ملامت ملامتگران نهراسد . شجاع و صاحب نظر در مصالح امت بوده راههای تحقق بخشیدن آنرا بداند .^۱
پنجم : باید از قریش باشد .

«الْأَيْمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ» (مسند احمد عن انس بن مالك |)

این حدیث با اسناد متعدد و صحیح روایت شده است و فقهاء به آن استدلال کرده اند.^۱ علامه ابن خلدون در شرح حکمت این شرط میگوید:

” مقصد خلافت زمانی بدست می آید که تمام امت وحدت خود را حفظ نموده و نزاع و اختلاف را کنار بگذارند و از خلیفه اطاعت کنند. و این کار زمانی ممکن خواهد بود که خلیفه از جمع کسانی باشد که مردم به فضیلت و برتری آنها معترف بوده و تحت ریاست آنها احساس سکون و اطمینان کنند. در آنزمان این خصوصیات تنها در قریش وجود داشت. زیرا قریش در آنزمان تنها قبیله بود که از شوکت و قوت زیادی برخوردار بوده و سایر قبایل عربی به فضیلت معنوی و برتری آنها معترف بودند و زعامت و رهبری آنها را بدون منازعه و مناقشه میپذیرفتند. موجودیت این احساس در بین قبایل عربی نسبت به قریش اجتماع کلمه و اتفاق آنها را میسر نموده و اطاعت از خلیفه را آسانتر و فرمانبرداری را ممکن میساخت. به همین علت است که حدیث فوق الذکر آنها را شایسته این مقام دانسته و اعلان نمود که امام باید از آنها باشد تا اتحاد و اتفاق مسلمین استحکام بیشتر یافته و اطاعت از خلیفه را آسانتر سازد و در نتیجه آن مقاصد خلافت برآورده شود “^۲

ابن خلدون بعد از ذکر این سخنان چنین نتیجه گیری مینماید:

” چون ثابت شد که شرط قریشی بودن بخاطری وضع شده است که آنها از قوت بیشتر بشری و فضیلت معنوی برخوردار بودند و این خصوصیات بهترین وسیله قطع نزاع و اختلاف میباشد. در جانب دیگر دیدیم که شارع حکیم احکام شرعی را مختص به زمان و قوم خاصی نگردانیده است. لذا به این نتیجه میرسیم که صفت قریشی بودن از جمله مقومات اهلیت و کفایت میباشد و بعد از تحقیق، علت اشتراط قریشی بودن را درین میابیم که آنها قومی متفوق بوده و از پشتیبانی بزرگی برخوردار بودند. لذا در شخصی که متولی امور مسلمین میگردد این شرط را لازم گردانیدیم که باید منسوب و قوم و قبیله باشد که نسبت به سایر اقوام معاصر خود از قوت مردمی بیشتر برخوردار باشد تا دیگران را به دنبال خود کشانده و با حسن حمایتی که دارد زمینه اتحاد و اجتماع کلمه مسلمانان را فراهم سازد “^۳

از مجموعه این سخنان به این نتیجه میرسیم که مقصد از قریشی بودن نزد ابن خلدون اینست که خلیفه باید منسوب به جمعیتی باشد که از بیشترین قوت مردمی برخوردار بوده و مردم به

2- الملل والنحل لابن حزم والماوردی ص 4 و ابویعلی ص 4

1- مقدمه ابن خلدون ص 195

2- مقدمه ابن خلدون ص 198. درینجا ملاحظه میگردد که عصیبتی که ابن خلدون از آن سخن میگوید، عصیبت جاهلی قومی نمیباشد بلکه عبارت از ارتباط داشتن گروهی به سبب رشته های نسبی و سایر رشته ها است که اسباب قوت و تعاون فیما بین شان را فراهم نموده و زمینه های مخالفت و منازعه را از بین میرد. مترجم

فضیلت معنوی و قوت مادی آنها معترف باشند تا بدون هیچ منازعه از مقام خلافت اطاعت کرده و آرامش برقرار گردیده و روند حکومت به آسانی به پیش برود .
واقعیت امر اینست که حدیث فوق الذکر صحیح بوده و هیچ نوع طعنی در سند و متن آن وارد نگردیده است . پس باید معنی و مقصد آن را تعیین نمود .
آنچه اکثریت مطلق فقهاء از آن فهمیده اند همانا لزوم شرط قریشی بودن برای کسی است که متصدی منصب خلافت میگردد و این معنایی است که در مواقع مختلفی ذکر گردیده است .
اما توجیه و شرحی که علامه ابن خلدون از حدیث فوق ارائه داشت و ما خلاصه آنرا فوقاً تقدیم کردیم ، اگرچه احتمال آن در حدیث فوق وجود دارد و ایشان در عین حالیکه فقیه اند یک مؤرخ چیره دست نیز میباشند . اما توجیهی که ارائه داشته اند یک توجیه مرجوح و شاذ است که نمیتوان بر آن اعتماد کرد . همچنان توجیهات دیگری وجود دارد که تمام آنها مرجوح بوده و طرف تأیید اکثریت فقهاء و دانشمندان قرار نگرفته است . چنانچه گفته اند که این حدیث بر سبیل اخبار آمده است و به این معناست که چنین چیزی واقع خواهد شد .

در روشنائی این توجیهات و ترجیحاتی که ذکر کردیم میتوان گفت که مدار استحقاق خلافت بر کفایت و اهلیت است . بنابراین اگر دو نفری برای احراز منصب خلافت کاندید باشند که هر دوی آنها در سایر مواصفات و شروط خلافت باهم مساوی باشند و یکی از آنها قریشی باشد ، درینصورت انتخاب شخصی قریشی بر جانب مقابلش ارجحیت دارد . اما اگر شخص قریشی عاری از سایر مواصفات و شروط خلافت بوده و شخص مقابل او بجز قریشی بودن حایز تمام شرایط لازم برای خلافت باشد ، چنین شخص بر فرد قریشی مقدم دانسته میشود . زیرا مقاصد و اهداف خلافت به هیچصورتی بوسیله قریشی بی کفایت و عاری از هرگونه اهلیت برآورده نمیشود . بلکه این اهداف را انسان توانمند و با کفایت برآورده میسازد زیرا اصل عام و شرط قابل اولویت توانمندی و کفایت میباشد و این دو شرط در شخص مذکور وجود دارد و اگر فرد قریشی حایز این دو شرط اساسی نباشد ، خلافت به کسی سپرده میشود که این دو شرط را تکمیل کرده است .

عزل خلیفه :

345- از آنجاییکه امت اسلامی حق گزینش خلیفه را دارد ، حق عزل و برکنار کردن او را نیز دارا میباشد . زیرا کسیکه حق تعیین را دارد ، حق برطرف کردن را نیز دارا میباشد . البته بکارگیری این حق مستلزم توجیه درست ، جواز و مبرر شرعی میباشد در غیر آن استعمال بيمورد این حق یکنوع ظلم و زیاده روی در استعمال حق بوده چیزی جز پیروی از خواهشات نمیباشد و بدون شک این عمل در شریعت اسلام کاملاً ناروا است .

توجیه و دلیل شرعی برای عزل خلیفه اینست که از مقتضای وکالت امت به گونه تخلف ورزد که عزل او را ضروری و جایز گرداند و یا از انجام مسئولیتهای خلافت به صورت تام عاجز گردد.

این دو امریست که فقهای امت به صراحت تذکر داده اند . علامه ابن حزم در جریان بحثهایی که در مورد امامت ارائه نموده است میگوید :

” چنین شخصی امام بوده و اطاعت از وی واجب است . البته تا زمانیکه ما را مطابق کتاب الله و سنت رسول الله رهنمایی و اداره میکرد . اما اگر ازین دو مرجع اصلی منحرف گردید ، با وعظ و نصیحت از عملش منع میگردد و بسوی حق کشانده میشود . اما اگر ضرر او جز به خلع کردنش میسر نبود ، خلع گردیده و شخص دیگری بعوضش تعیین میگردد“^۱

همچنان میفرماید : ” امت حق دارد که خلیفه را در موجودیت دلایل شرعی عزل نماید ، مانند اینکه کارهایی از او صادر گردد که در اثر آن احوال مسلمانان مختل گردیده و امور دینی شان روبه زوال و نابودی برود . زیرا تعیین او بخاطر انتظام هرچه بهتر امور مسلمانان و اقامه و اعلای دین میباشد“^۲

از مثالهاییکه در مورد ناتوانی خلیفه در انجام وظایفش گفته اند ، دیوانگی ، کورشدن ، اسیرشدن بدست دشمن به گونه که هیچ امیدی به رها شدنش نباشد . درین صورتهای عجز و ناتوانی او در سرپرستی و زعامت مسلمانان ثابت گردیده و امت حق دارد که او را عزل نموده شخص دیگری را بجایش تعیین کند .

اجرای عزل خلیفه :

346 - اگرچه امت حق دارد که بنابر موجبات شرعی اقدام به عزل خلیفه نماید . اما باید توجه داشت که مجرد وجود سبب شرعی برای عزل خلیفه، ضرورتاً به معنای عزل او نمیباشد . زیرا در اجرای عزل خلیفه به امکان و عدم امکان و نتایج ممکنه آن باید توجه صورت گیرد . یعنی اگر اجرای عزل خلیفه ممکن بود و منتج به هرج و مرج و حالت بدتر نمیشد ، در چنین حالتی عزل او واجب است . اما اگر اجرای عزل او عملاً ناممکن بود و یا نتایج خیلی ناگوار و بدتری را در پی داشت در آنصورت عدم عزل او بهتر است . زیرا در قواعدی که در مورد امر به معروف ونهی از منکر ذکر نموده اند اینست که؛ نهی از منکر نباید سبب بوجود آمدن منکر بزرگتر از آن گردد .^۳ و عزل خلیفه از همین باب بوده و تحت همین قاعده شامل میباشد .

1- الملل و النحل ، از ابن حزم ج 4 ص 102

2-المواقف از ”ایچی“ و شرح آن به نقل از کتاب نظریات سیاسی اسلامی از استاذ ضیاء الدین الریس ص 270

3 - فتاوی ابن تیمیه ج 28 ص 129

مطلب دوم :

شورا

وجوب شورا:

345 - شورا از مهمترین و اساسی ترین مقومات و بنیادهای نظام اسلامی بشمار میرود . وجوب آن در قرآن و سنت نبوی ثابت بوده و اجماع فقهاء نیز بر وجوب آن انعقاد یافته است . شورا حق امت اسلامی بوده و انعقاد آن بر خلیفه واجب است و هر نوع تفریط و سهل انگاری از سوی خلیفه موجب عزل او میگردد . اینک دلایل وجوب آنرا مختصراً از قرآن کریم ، سنت نبوی و اقوال فقهاء تذکر میدهم .

اول : الله متعال میفرماید :

﴿وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ (آل عمران/لک)

”و برایشان مغفرت بخواه و در کارها با آنها مشورت کن“

ظاهر این امر وجوب را افاده میکند و علماء در شرح و تفسیر این آیت سخنان جالبی دارند . چنانچه علامه ابن تیمیه میگوید :

”هیچ ولی امر مسلمین از مشاورت بینا بوده نمیتواند زیرا الله (پیامبرش را به مشوره امر نموده است “^۱

در تفسیر طبری آمده است که :

”الله | پیامبرش را به مشورت کردن امر نموده است تا به امتش این تعلیم را بدهد که آنها نیز با اقتداء و تأسی از ایشان در وقت مشکلات و حوادث با هم مشورت کنند “^۲

امام رازی در تفسیرش مینویسد :

”حسن بصری و سفیان بن عیینه گفته اند : الله | پیامبرش را به مشورت امر نموده است تا دیگران به عمل او اقتداء نموده و شورا بحیث سنت همیشگی امت باقی بماند “^۳

1- السیاسة الشرعیة از ابن تیمیه ص 169

2- تفسیر طبری ج 4 ص 94

3- تفسیر رازی ج 9 ص 66

دوم : دلیل دیگری که وجوب مشورت را بر رئیس دولت تأکید میکند اینست که رسول الله | با آنهمه مقام و منزلتی که داشتند بیشتر از هر کس دیگری با اصحاب گرامی خود به مشورت میپرداختند . با ایشان قبل از آغاز جنگ بدر مشورت نمود. همچنان قبل از جنگ احد شورا را دایر نمود که آیا در مدینه باقی بمانند و یا به میدان جنگ در مقابل دشمن بروند . با سعد بن معاذ و سعد بن عباد در جنگ خندق مشورت کرد . نظر پیامبر | این بوده که بعضی قبایل عرب را با دادن بخشی از حاصلات مدینه راضی ساخته و از میدان جنگ بیرون کند اما اصحاب کرام مشورت دادند که نباید با دشمن از مصالحه پیش آمد نموده و به آنها امتیازی قایل شد . پیامبر گرامی اسلام رأی و نظر آنها را پذیرفته و از نظر خود منصرف شدند .

به این ترتیب میبینیم که ایشان همیشه با اصحاب گرامی خود مشورت مینمودند ، حتی در سیرت معطر شان ثبت است که هیچکسی نسبت به رسول الله | بیشتر مشورت نمیکرد .^۱

کنار گذاشتن شورا موجب عزل خلیفه میشود :

348 - چون شورا حق امت بوده و رئیس دولت مکلف به انعقاد آن میباشد ، پس هر نوع کوتاهی و سهل انگاری در امر شورا و بخصوص ترک کردن آن موجب عزل رئیس دولت میگردد . چنانچه در تفسیر قرطبی آمده است که :

” ابن عطیه میفرماید : شورا یکی از اساسات شریعت و بنیاد های اساسی اسلام است . پس حاکمی که با اهل علم و دین مشورت نمیکند عزلش واجب است “^۲

بنابراین حاکم مستبدالرأی اصلاً رئیس دولت اسلامی بوده نمیتواند .

چرا مشوره مهم است ؟

349 - از آنچه گفتیم بوضاحت معلوم میشود که شورا در نظام حکومت اسلامی از اهمیت و مقام خاصی برخوردار است . علت آن به نظر ما درینست که شورا و مشورت بهترین راه شناخت رأی و نظر صواب در حل مشکلات میباشد . زیرا در جریان مشوره است که هر عضو شورا نظر خود را همراه با دلایل و توجیهات آن بیان میکند و فوائد آنرا شرح میدهد . به این ترتیب آراء و نظریات مختلفی مطرح گردیده و هر کدام مورد مناقشه و مقارنه قرار میگیرد و طبیعی است که درین جریان رأی و نظری که قرین صواب است ظاهر میگردد . همچنان در مشوره از آراء و تجارب دیگران که در جریان زندگی پشت سرگذشتانده اند و بعد از مشکلات و قربانی های زیادی بدست آمده است ، استفاده درست صورت میگیرد . علاوه بر آن ، مشاورت است که امام مسلمانان را از اجرای کارهایی باز میدارد که ضرر آن به تمام امت عاید میگردد. شاید خلیفه

1- امتاع الأسماع از مقریزی ص 219 ، تفسیر رازی ج 9 ص 67

2- تفسیر قرطبی ج 4 ص 249

کارهایی را با حسن نیت انجام دهد در حالیکه در مورد اضرار احتمالی آن چیزی نمیداند و امکان دارد که اضراری متوجه امت گردد که تلافی آن در آینده کاملاً ناممکن باشد.

همچنان شورا به امت اسلامی میفهماند که صاحب اصلی قدرت و سلطه میباشد و رئیس دولت را تذکیر مینماید که در اجرای امور حکومتی وکیل و نماینده امت است و درک این دونکته است که امام را از طغیان که از صفات ذاتی انسان است باز میدارد.

﴿كَأَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا﴾ (العلق/ک)

”این چنین نیست [که انسان سپاس گزار باشد] مسلماً انسان سرکشی می کند“

در چه مواردی باید شورا دایر گردد؟

350 - مشورت با امت در امور شرعی ای صورت میگیرد که نص صریحی در آن مورد وجود نداشته و ضرورت به اجتهاد داشته باشد. همچنان در کیفیت اداره شئون دولت نیز باید مشورت صورت گیرد. چنانچه فقهای بزرگوار اسلام تصریح کرده اند که امام باید در امور دین و دنیا با وکلای امت مشورت نمایند. امام جصاص در تفسیرش (احکام القرآن) مینویسد:

”امام در تمام امور مربوط به مسایل دنیایی و امور شرعی که حکم آن در نص صریح تذکر نیافته است، مشورت نماید“¹

امور دنیا عبارت از مسایل مهم دولت داری مانند اعلان جنگ و صلح، فرستادن لشکر، بستن پیمانهای مختلف اقتصادی و سیاسی، تعیین افراد در پست های مهم دولتی و سایر اموری است که نقش اساسی را در زندگی مردم بازی میکند. بنابراین در مسایل جزئی و معمولی ضرورتی به مشورت نمیشود. زیرا انجام چنین مشورتهایی از یکسو ناممکن است و از سوی دیگر ضرورتی به آن احساس نگردیده و منفعتی را در پی ندارد بلکه برعکس باعث به تعویق افتادن اجراءات دولتی گردیده و فرصت کار را ضایع میسازد. لذا هیچ دلیلی برای لزوم آن به نظر نمیرسد ز

اهل شورا:

351- ولی این مشورت چگونه باید انجام یابد؟

آیا رئیس دولت اسلامی مکلف است که با تمام آحاد رعیت خود مشورت نماید؟

یا با گروه معین و افراد مشخصی که در بین امت وجود دارند؟

آنچه در سیرت مطهر رسول الله | به مشاهده میرسد و از روشی که در مشورت اختیار نموده بودند معلوم میشود، اینست که در اموری که مستقیماً برای تمام افراد جامعه مهم بوده و رأی تمام

آنها ضروری پنداشته شده است ، با جمهور مسلمانان مشورت نموده اند . چنانچه در واقعه احد چنین مشورتی صورت گرفت . ایشان تمام مسلمانان را مخاطب قرار داده و گفتند ” درین مورد به من مشورت دهید “^۱

همچنان در مورد غنایم هوازن میخواستند که با تمام کسانی که در جنگ شریک بودند به مشورت نشسته و رأی آنها را بدانند . در روایات صحیح آمده است که بعد از آنکه پیامبر گرامی اسلام نظر خود را در مورد غنایم و اسیران هوازن ابراز داشتند از حاضرین نظر خواهی کردند . آنها به یک صدا گفتند : یا رسول الله ما به نظر شما راضی هستیم و فیصله را به شما گذاشتیم . اما رسول الله | فرمودند : درین جمع بزرگ ما ندانستیم که کدام شما راضی هستید و چه کسانی راضی نیستند . اکنون شما بروید و نمایندگان تانرا امر کنید تا نظر هریک شما را گرفته و به ما برساند تا از نظر هر فرد شما به درستی اطلاع حاصل نماییم .

بعد از آن زید بن ثابت از تمام انصار پرسید که آیا رأی رسول الله | پذیرفته و اسیران را دوباره به ایشان میسپارید ؟

آنها به اتفاق هم گفتند که به این امر رضایت دارند و هیچکسی از آنها اختلاف نورزید .^۲ این واقعه نشان میدهد که اهل شورا تمام کسانی اند که موضوع مورد مشوره مستقیماً به آنها تعلق داشته و مربوط به تمام امت نمیشود .

اما رسول الله | در مواردی با بعضی از اصحاب شان مشورت مینمودند چنانچه در مورد اسیران بدر با عده از اصحاب شان مشورت کردند که آیا آنها را در مقابل فدیة آزاد سازد یا خیر؟ همچنان در جنگ خندق در مورد مصالحه با قبیله غطفان با سعد بن معاذ و سعد بن عباد | مشورت نمودند . درین واقعه پیامبر | برین نظر بود که با قبیله غطفان صلح نموده و آنها را از جنگ با مسلمانان منصرف سازد و در مقابل انصراف آنها از جنگ یک ثلث از خرمای مدینه را به آنها بدهد . سعد بن معاذ گفت : یا رسول الله اگر این نظر از سوی الله (وحی شده باشد ، مطابق آن عمل کن . ولی اگر امری از سوی الله متعال نازل نشده است و خواسته شما چنین است باز هم ما سخن شما را میشنویم و اطاعت میکنیم . اما اگر یک رأی و نظر است و ما حق نظر دادن داریم ، پس سوگند به الله که جز شمشیر برایشان چیز دیگری نمیدهیم!

رسول الله | این نظر شان را با نهایت خشنودی و رضایت پذیرفته و از نظر خود منصرف شدند^۳

1- امتاع الأسماع از مقریزی ص 116

2- امتاع الأسماع از مقریزی ص 429

3- امتاع الأسماع ص 236

این سوابق موجود در سیرت رسول الله | نشان می‌دهد که گاهی اهل شورا تمام مسلمانان بوده اند و اینگونه مشورت زمانی صورت گرفته است که موضوع مورد مشورت به تمام آنها تعلق داشته است مانند واقعه هوازن و در بعضی اوقات اهل شورا بزرگان و رهبران قبیله ها بوده اند . چنانچه در واقعه صلح با غطفان با دو تن از سرداران انصار مشورت نمودند و در بعضی موارد با افرادی از اهل رأی و خبره مشوره صورت گرفته است چنانچه در مورد اسیران بدر صورت گرفت .

در روشنایی این سوابق ثابت در سیرت نبوی میتوان گفت که ؛ اهل مشاوره و کسانی که رئیس دولت اسلامی باید با آنها مشورت نماید ، نظر به موضوع قابل مشورت ، متفاوت میباشد و هر مسأله ضرورت به نوع خاص مشورت و مشاورین داشته آگاهی و فهم خاصی را ضرورت دارد . بنابراین رئیس دولت اسلامی مطابق ضرورت با اهل رأی در تخصص های مختلف مشورت مینماید . امام قرطبی با اشاره به این موضوع مینویسد :

” بر عهده داران امور مسلمین واجب است که در مسایل شرعی و مشکلاتی که در فهم احکام شرعی پیش می آید با علماء و مجتهدین مشورت نماید و در امور متعلق به جنگ و صلح با فرماندهان سپاه به مشورت پردازد و در مسایل مربوط به مصالح عامه با افراد سرشناس و دانشمند مشورت کند و در مسایل مربوط به اداره کشور و بازسازی آن از وزراء و متخصصین مشورت بخواهد ...“

و در اخیر میگوید :

” علماء گفته اند که صفت ممتاز مستشار (مشوره دهنده) در احکام شرعی اینست که عالم و متقی بوده و مستشار در امور دنیا باید امین و با تجربه در همان بخش باشند “

بروز اختلاف بین رئیس دولت و اهل شورا:

352- اگر در مواردی بین رئیس دولت اسلامی و مجلس شورا اختلاف رأی پدید آمده و به اتفاق نرسند ، درین صورت راه حل این مشکل چگونه خواهد بود ؟
در جواب باید عرض کرد که قبل از هر امر دیگر ، راه حل همانست که قرآن کریم ارائه نموده است و میفرماید :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ٥٨﴾

(النساء/لک)

” ای اهل ایمان ! از الله و از پیامبر اطاعت کنید و [نیز] و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید .
و اگر درباره چیزی [بین شما و امیر] نزاعی بمیان آمد ، آن را [برای فیصله یافتن] به الله و پیامبر ارجاع دهید ؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید ، این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر

عاقبت نیکوتر است “

پس چنانچه قرآن کریم تصریح نموده و مفسرین بر آن اتفاق دارند ، باید موضوع مورد منازعه و اختلاف به کتاب الله و سنت رسول الله رجعت داده شود .^۱ اگر حکم آن صراحته در کتاب الله و یا سنت رسول الله وجود داشت ، پیروی از آن واجب بوده و هیچ کسی حق سرکشی از آنرا ندارد و از هیچ مرجعی در مخالفت با آن اطاعت صورت نمیگیرد . اما اگر حکم مذکور صراحته در کتاب الله و سنت نبوی وجود نداشت ، به همان رأی و نظری عمل صورت میگیرد که مطابقت و نزدیکی بیشتری به کتاب الله و سنت رسول الله دارد .^۲

پذیرفتن رأی رئیس دولت :

353 - اما اگر با وجود رأی زنی و مناقشه بازهم نظری مورد تأیید قرار نگرفت و نظری که شباهت بیشتری به احکام وارده در قرآن و سنت دارد، بدست نیامد و اختلاف بین اهل شورا و رئیس دولت باقی ماند ، درین حالت چگونه باید عمل صورت گیرد ؟
از نظر ما بهتر آنست که موضوع به رئیس دولت محول گردد و به او اختیار داده شود که اگر میخواست به نظر اکثریت عمل نماید و اگر میخواست به رأی اقلیت مجلس و اگر میخواست به نظر و رأی خود عمل نماید .

شاید این سخن در ابتدای امر خیلی عجیب و غیر مقبول جلوه نماید ، زیرا عمل کردن به رأی اکثریت امریست که اذهان مردم تا سرحد اعتقاد به آن الفت گرفته است و مردم فکر میکنند که عمل کردن به رأی اکثریت ملزم و حتمی بوده و هر نوع خروج از آن علامه استبداد بود و منجر به تکروری و استبداد رأی از سوی رئیس دولت میگردد و سایر سخنانی ازین قبیل . ولی باید یاد داشته باشیم که سخن حق در هر صورتی باید قابل قبول بوده و از آن پیروی صورت گیرد . حجت و دلیل سخنی که گفتیم در نکات ذیل خلاصه میشود .

اول : ﴿ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ﴾ (آل عمران/ 160)

” با ایشان در کارها مشورت کن ، پس چون به کاری عزم کردی بر الله توکل کن “
قتاده [در تفسیر این آیت میفرماید : ” الله \ پیامبرش را امر نموده است که چون قصد انجام کاری را داشت ، باید بر الله توکل کند نه بر مشاورت دیگران “^۳

دوم : در تاریخ اسلامی میبینیم که ابوبکر صدیق [در مورد فرستادن لشکر اسامه بسوی شام و جنگ با مرتدین بر نظر خود پافشاری نموده و بالاخره مطابق آن عمل نمود .

1- تفسیر طبری ج 5 ص 78 ، تفسیر قرطبی ج 5 ص 261 ، تفسیر جصاص ج 2 ص 212

2- السیاسة الشرعية از ابن تیمیة ص 257

3- تفسیر قرطبی ج 4 ص 257

مختصر داستان لشکر اسامه | چنین بود که :

رسول الله | او را به فرماندهی لشکری برگزیدند که در آن لشکر بزرگان و قهرمانان صحابه عضویت داشتند و او را امر نمود که به طرف فلسطین حرکت کند . لشکر مسلمانان آمادگی کامل خود را گرفته و بیرون از مدینه قرارگاه گرفتند . اما قبل از آنکه از آنجا حرکت کنند رسول الله | وفات نمود و ابوبکر | بعد از بیعت مسلمانان بحیث خلیفه تعیین گردید . درین زمان که عده زیادی از قبایل عربی مرتد شده بودند ، رأی و نظر عمر و جماعتی از اهل رأی این بود که اسامه به مدینه برگشته و در جنگ علیه مرتدین سهیم شود . اما ابوبکر | این نظر را نپذیرفته و گفتند که اگر بدانم که در عدم موجودیت آنها درندگان مدینه پاهایم را کش کرده و بخورند ، هرگز آنها را باز نمیگردانم و درفشی را که رسول الله | بسته است هرگز باز نمیکنم !^۱ ایشان برین نظر خود استوار مانده و مطابق آن عمل نمودند .

اما قضیه جنگ با مرتدین چنین بود که بعد از وفات رسول الله | یکتعداد از قبایل عربی کاملاً مرتد شدند و تعداد دیگری با آنکه به الله و رسول او ایمان داشتند ، از ادای زکات به خلیفه مسلمانان ابا و ورزیده و هیتی را به مدینه فرستادند تا خلیفه را درین مورد قانع سازند . ابوبکر | این نظر شان را مردود دانسته و فرمودند : سوگند به الله که اگر ریسمان کوچک پایبند شتر را که به رسول الله میدادند ، به من ندهند در مقابل شان اعلان جهاد میکنم !

ایشان برین نظر خود باقی مانده و علی الرغم اینکه رأی و نظر اکثر صحابه برین بود که درین شرایط با آنها نرمش و گذشت بهتر است و باید قبل از آنها با مرتدین مقابله صورت گیرد . زیرا مسلمانان در حالت ضعف قرار داشته و شعله های ارتداد از هر طرف زبانه میکشید و روز تاروز در صفوف مرتدین افزایش صورت میگرفت . اما ابوبکر صدیق | بر نظر خود که الله | در سینه اش برای آن باز کرده بود ، ثابت باقی مانده وبدون احساس نرمش و سستی در راه حق ، جنگ با مرتدین و منکرین زکات را اعلان نمود .^۲

درین دو واقعه میبینیم که ابوبکر | برای و نظر خود عمل نموده و از قبول رأی اکثریت خود داری نمود .

سوم : رئیس دولت از تمام کارکردهای خود مسئول است . بنابراین ملزم ساختن او به قبول رأی دیگران که به آن قانع نمیشد ، دور از انصاف به نظر میرسد . زیرا هر انسانی از همان کارهای خود مسئول است که به اختیار و اراده خود انجام میدهد . نه اینکه رأی و نظر دیگران را در حالی نافذ کند که بر صحت آن قانع نیست و در آخر کار از نتایج و پیامد های آن مورد

1- کتاب ابوبکر الصدیق تألیف استاذ علی الطنطاوی ص 162-163

2- همان مرجع

بازپرس قرار گیرد . در حالیکه اجرای آن امور بروی تحمیل شده باشد .
چهارم : صحت و خطای رأی و نظر از ذات خود نظر ناشی میشود نه از کثرت و یا قلت ابراز کنندگان آن .

پنجم : کثرت در ذات خود دلیل قاطعی بر صواب بودن رأی بوده نمیتواند . همچنانکه اقلیت بودن دلیل قاطعی بر خطاء بودن آن نمیشد زیرا ممکن است که اکثریت در رأی و نظر خود به خطاء بروند . قرآنکریم با اشاره به این حقیقت میفرماید :

﴿وَإِنْ تَطِيعُ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (الأنعام/ ۱۱۵)

”اگر اطاعت کنی از بیشتر مردمی که در زمین اند ، ترا از راه الله به بیراهه میرد“

﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ﴾ (المائدة/ ۸۴)

”بگو چیز نجس با چیز پاکیزه برابر نیست اگرچه کثرت نجس ترا به تعجب اندازد“

ششم : در حالت جنگ و دفاع که خطرناکترین حالت بر امت میباشد ، مشاهده میکنیم که امر هجوم و دفاع به فرمانده لشکر سپرده میشود و اوست که بعد از مشورت با همکارانش ، مطابق پلانی که دارد حرکت میکند و هیچگاهی ملزم به اخذ رأی دیگران نمیشد ، اگرچه با دیگران مشورت مینماید . معنای سخن اینست که انسان فطرتاً درک میکند که در وقت اختلاف مشاورین با رئیس دولت باید موضوع به رئیس دولت و رأی او گذاشته شود . لذا این راه حل را در وقت جنگ انتخاب میکنند . در حالیکه خطای فرمانده ممکن است که هلاکت تمام لشکر و حتی به نابودی تمام امت منجر شود ، اما بازهم همین راه حل را برگزیده و بهترین راه حل در صورت اختلاف مشاورین با رئیس دولت میدانند .

اعتراضات و جواب آنها :

354 - نظری را که ارائه داشته و آنرا بهترین راه و بلکه یگانه راه درست میدانیم ، از سوی عده مورد اعتراض قرار گرفته است که مهمترین این اعتراضات در نکات ذیل خلاصه میگردد .
اول : رسول الله | در واقعه احد به رأی و نظر اکثریت عمل نمودند . اگر چه جناب ایشان مایل به باقی ماندن در مدینه بودند .

در جواب این اعتراض باید گفت که ؛ رسول الله | بخاطری به آن رأی عمل کردند که خود ایشان نیز به همان نظر رسیدند نه بخاطر اینکه رأی اکثریت ملزم میباشد و سخنی که ما گفتیم در مورد ملزم ساختن امیر به عمل کردن به رأی اکثریت میباشد .

دوم : اگر رئیس دولت ملزم به اخذ رأی اکثریت نباشد ، پس فائده مشوره در چیست ؟
جواب اینست که فائده مشوره در ظاهر شدن رأی و نظر صواب و درست است و از رئیس دولت انتظار میرود که مطابق آن عمل نماید . اما اگر به آن عمل نکرد ، به این معناست که او بر

صحت و صواب بودن آن قانع نشده است ، نه اینکه میخواد عناد ورزیده و مستبدالرأی باشد .
سوم : الله (به مشورت امر نموده است و این امر متضمن پذیرفتن رأی و نظر اهل شورا میباشد

در جواب میتوان گفت که ؛ مشاورت ، امر کاملاً جدا از تنفیذ است و الله متعال به مشاورت امر نموده است و با اجرای مشورت این دستور الهی عملی میگردد . اما تنفیذ رأی دیگران ، امریست که حکم جداگانه دارد و مادامیکه مسأله مورد بحث از امور اجتهادی است ، گرفتن تصمیم در انجام آن به رئیس دولت گذاشته شده است .

حق افراد در اظهار رأی :

256 - مشورت کردن رئیس دولت با اهل حل و عقد به این معنا نیست که سایر افراد جامعه حق اظهار رأی و نظر شانرا را ندارند .

واقعیت اینست که تمام افراد امت اسلامی حق دارند که رأی و نظر خود را ابراز داشته و چیزی را که به مصلحت جامعه میدانند و یا ازاله منکری را در آن مشاهده میکنند باید به صراحت و جرئت اظهار نمایند . این حق از مسئولیتی نشئت میکند که هر فرد مسلمان در رابطه با امر به معروف و نهی از منکر بعهده دارد . بلکه دین اسلام امر به معروف و نهی از منکر را یکی از صفات اساسی مؤمنان قرار داده است . الله متعال میفرماید :

﴿ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ﴾ (التوبه/کک)

” مردان و زنان با ایمان دوست و یار یکدیگرند همواره به کارهای نیک و شایسته فرمان میدهند و از کارهای زشت و ناپسند بازمی دارند “
و رسول الله | میفرماید :

« قَالَ أَبُو سَعِيدٍ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ رَأَى مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ » (سنن النسائي، كتاب الإيمان و شرائعه)

” از ابو سعید | روایت است که گفت : از رسول الله | شنیدم که فرمودند : کسی از شما اگر کار بدی را ببیند باید آنرا با دست منع کند و اگر نمیتوانست ، با زبان منع کند و اگر نمیتوانست با قلب در پی تغییر آن باشد و این ضعیف ترین ایمان است “

آشکار است که ادای این فریضه مستلزم اینست که فرد باید حق اظهار رأی را داشته باشد و معروفی را که میدانند به آن امر نماید و از منکری که مشاهده میکند باید از آن نهی کند . دادن این حق به افراد تکمیل کننده شورا بوده و در مساعدت و موافقت کامل با اهدافی میباشد که شورا در پی آن است . همچنان خلیفه را در شناخت راه صواب و اجتناب از خطاء معاونت میکند . زیرا ممکن است که اعضای شورا مسایلی را ندانند ، اما افرادی در بین امت از آن آگاهی داشته و

تخصصی در آن داشته باشند .

بنابراین برای خلیفه و سایر عهده داران امور مسلمانان در سطوح مختلف ، جایز نیست که این حق را نادیده گرفته و بی اهمیت بدانند . همچنان افراد جامعه اسلامی نیز اهمیت آنرا حفاظت نموده و به هیچ صورتی از آن تنازل نکنند و باید بدانند که این حقی است که شریعت برایشان داده است تا مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر را به صورت درست اداء نمایند . به همین علت است که سربراهان صالح و عادل افراد امت را بر آزادی بیان و اظهار رأی تربیت نموده و آنها را ترغیب نموده اند که این صفت نیکو را همیشه از آن خود سازند و ترک آنرا بزرگترین عیب دانسته اند . چنانچه مردی به عمر بن الخطاب [گفت : ای عمر از الله متعال بترس ! ایشان فرمودند : این سخن را همیشه بگوئید ! و هیچ خیری در ما نخواهد بود اگر آنرا نشنویم ” و ابوبکر صدیق [در اولیت خطبه خویش فرمودند :

” اگر نیکی کردم مرا معاونت و همکاری نماید و اگر از راه راست انحراف کردم مرا راست گردانید! ”¹

حدود آزادی اظهار رأی :

357- اما حق افراد در آزادی بیان و اظهار رأی در مورد عملکرد های خلیفه و سایر کارگزاران کاملاً آزاد و مطلق نمیباشد بلکه حدود و ضوابطی دارد که باید مطابق آن حرکت کنند .

اول : اینکه مقصد و هدف نظر دهنده ، تقدیم نصیحت مخلصانه به خلیفه باشد .

« عَنْ تَمِيمِ الدَّارِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الدِّينُ النَّصِيحَةُ قُلْنَا لِمَنْ قَالَ لِلَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ » (صحیح مسلم ، کتاب الایمان)

” از تمیم الداری [روایت است که رسول الله [فرمودند : دین خیرخواهی و نصیحت است ، گفتیم : خیرخواهی برای چه کسی ؟ فرمودند : برای الله ، برای کتاب او و رسول او و برای ائمه مسلمین و عموم ایشان“

بنابراین برای فرد جایز نیست که رأی خود را به قصد بدنام سازی امام و بزرگنمایی خطاهای او و اهانت کردن به مقام خلافت و سایر مقاصد باطلی اظهار نماید که نه رضای الله متعال در آن متصور است و نه خیری به منصوح میرساند و نه مصلحت امت در آن نهفته است .

دوم : رأی و نظری را که ارائه میکند باید بر اساس علم و دانش باشد . پس حق ندارد که در امور اجتهادی بر امام انتقاد کرده و به اهانت و تنقیص او اقدام کند . زیرا رأی و نظر او در امور اجتهادی هیچ اولویتی بر اجتهاد امام ندارد .

سوم : برای هیچ فردی مجاز نیست که زیر پرده آزادی رأی به فتنه انگیزی و ایجاد آشوب

پرداخته و با کسانی که با رأی او مخالف اند به جنگ و مقابله برخیزد. مادامیکه مسأله اجتهادی بوده و رأی هر کسی احتمال خطاء و صواب را بصورت یکسان دارد.

برگزاری شورا در عصر کنونی:

358 - در توضیحاتی که فوقاً ارائه گردید نمونه هایی را از سنت نبوی و تاریخ اسلامی در مورد گونه های مختلف برگزاری شورا تقدیم کردیم. از مجموع این سوابق معلوم میشود که شریعت اسلامی کیفیت خاصی را برای ایجاد مجالس مشورتی تعیین نکرده است. پس معلوم میشود که تنظیم و برگزاری شورا به امت اسلامی تفویض گردیده است تا به نحویکه ظروف و شرایط اجازه میدهد و مقاصد اصلی شورا برآورده گردیده و شناخت نظریات امت را ممکن میسازد، آنرا برگزار نمایند که این نکته یکی از بهترین حسنات شریعت اسلامی و نشاندهنده آینده نگری اسلام میباشد. بنابراین فکر میکنم در عصر کنونی بهتر آنست که امت اسلامی اهل شورا را از کسانی انتخاب نمایند که اهل حل و عقد باشند و رئیس دولت با آنها مشورت نماید. البته این حق باید برای رئیس دولت محفوظ باشد که او در مسایل اختصاصی با متخصصین دیگری غیر از آنها مشورت نماید. همچنان رئیس دولت بتواند که در مسایل مهم و حیاتی از طریق همه پرسی رأی تمام افراد امت را بدست آورد و باید تمام مسایلی که به شورا مربوط میگردد در روشنائی شریعت اسلامی و مبادی اسلام، نظام مفصلی وضع گردد.

علاوه برآن، آزادی بیان برای افراد امت باید در حدود شریعت اسلامی تعیین گردیده و به هیچ کسی اجازه داده نشود که زیرنام آزادی بیان به تبلیغات خصمانه، طعن و دشنام دهی، افتراء، تهمت و گمراه سازی اقدام نماید. زیرا تمام این کارها فساد است و هیچ کسی حق ندارد که با سؤاستفاده از آزادی بیان به اشاعه فساد پردازد.

واقعیت اینست که وضع قوانین برای انجام انتخابات سالم، ایجاد ارگانهای مراقبت کننده و تعیین حدود آزادی به هیچ صورت در راستای تنظیم شورا و نظرخواهی کفایت نمیکند بلکه آنچه بیشترین فائده را میرساند، اینست که در کنار این قوانین و ارگانها مفاهیم اخلاق اسلامی نیز در بین مسلمانان عام گردیده و افراد امت اسلامی مطابق عقیده سالم اسلامی، خوف از الله متعال در آشکار و نهان و رعایت اخلاق نیکوی اسلام تربیت گردد. درینصورت است که هر شخصی پابند حدود شریعت گردیده مسئولیت خود را به وجه احسن انجام میدهد و چه در انتخاب اعضای مجلس شورا و چه در اظهار رأی در مجلس و چه در اظهار رأی بحیث فردی از امت اسلامی همان راهی را برمیکزیند که به مصلحت اسلام و امت اسلامی باشد.

مطلب سوم :**انقیاد و خضوع به
نظام اسلامی****زمینه سخن :**

359 - در شرحی که تا حال ارائه کردیم گفته شد که : امت اسلامی مخاطب مکلفیتها و احکام شریعت اسلامی مانند احکام مربوط به حدود ، عقوبات ، جهاد ، برقراری عدل و انصاف و سایر احکامی اند که از فرایض اسلام بشمار میروند بوده و مکلف به تنفیذ این احکام میباشند .

سلطه و قدرت تنفیذی این احکام از سوی شارع حکیم در اختیار امت قرار گرفته است تا بوسیله آن به تطبیق و تنفیذ این احکام پرداخته جامعه خود را مطابق آن هدایت نمایند .

اما میدانیم که تنفیذ این احکام و بکارگیری سلطه تنفیذی از سوی امت به صورت دستجمعی ناممکن است . پس برای تحقق بخشیدن این هدف مسئله نیابت تبارز میکند . به شکلی که امت اسلامی فردی را به نیابت خود مکلف میسازد تا سلطه تنفیذی را در اختیار خود گرفته و مسئولیت تنفیذ شریعت را متقبل و عملاً به اجرای آن اقدام نماید و این شخص را به نام خلیفه ، امام و رئیس دولت اسلامی یاد کردیم . در ادامه توجه تانرا به نکات مهم ذیل فرا میخوانیم :

قدرت امت اسلامی مقید است نه مطلق :

360 - باید دانست که قدرت و صلاحیت امت اسلامی کاملاً مطلق نمیباشد بلکه مقید به اغراض و مقاصدی است که بخاطر نیل به آن ، این صلاحیتها در اختیار امت قرار گرفته است . یعنی ، قدرت و صلاحیت او مقید و تحت سلطه الله متعال قرار دارد که حاکم مطلق است .

﴿ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ﴾ (یوسف/ کک)

” حکم فقط خاص الله است “

و در حدود اراده الله | حرکت میکنند که در شریعت نازل شده از سوی او تعالی تمثیل گردیده و نظام حکومتی اسلام بخشی از آنرا تشکیل میدهد .

بنابراین قدرت و سلطه امت اسلامی به معنای صلاحیت در تنفیذ حکم الله متعال است و نظام

حکومتی نیز جزء آن می‌باشد نه اینکه صلاحیت ایجاد و ابداع نظامی مطابق خواہشات خود را داشته باشد.

صلاحیت خلیفه نیز مطلق نیست:

361 - چون صلاحیت و قدرت امت اسلامی مقید به شریعت اسلامی و احکام صادره آن می‌باشد، خلیفه که نایب و وکیل امت در اجرای احکام قانون است، نیز از صلاحیت و سلطه مطلق برخوردار نمی‌باشد. بلکه او نیز مانند امت مقید به شریعت اسلامی می‌باشد. زیرا ناممکن است که صلاحیت و قدرت وکیل بیشتر و قویتر از موکل او باشد. پس گفته می‌توانیم که قدرت و صلاحیت او نیز عبارت از تنفیذ شریعت اسلامی بوده و به هیچ‌صورت حق ابداع و ایجاد قانون و نظامی را ندارد. بادرک همین واقعیت بود که عمر بن عبدالعزیز [زمانیکه به خلافت تعیین گردید در اولین سخنانش گفت:

”من پیرو و تابع شریعت استم، مبتدع و ایجاد کننده نظام نیستم“

پی‌آمدهای مقید بودن صلاحیت امت و خلیفه:

362 - نخستین پیامدی که بر مقید بودن صلاحیتها به شریعت اسلامی مرتب می‌گردد اینست که امت و خلیفه مسلمانان در هیچ شرایطی حق خروج از سلطه شریعت را ندارند و حتی اگر امت و خلیفه راضی و موافق باشند بازهم برای شان این حق نیست که تغییری در احکام شریعت ایجاد نمایند و یا قانون دیگری را جاگزین قوانین شرعی بگردانند. زیرا اتفاق بر کار باطل دلیل حقانیت آن کار شده نمی‌تواند.

اما خلیفه می‌تواند که ترتیبات لازم را جهت تنفیذ شریعت اتخاذ نموده و ارگانهای کاری را جهت اداره شئون دولت در چوکات عام شریعت اسلامی تشکیل دهد و مادامیکه نص صریحی درین موارد وجود نداشته باشد، خلیفه می‌تواند که در دایره صلاحیت های شرعی خود طبق صوابدید و رعایت مصالح عامه ارگانها و مقرراتی را غرض تسهیل اجرای شریعت وضع و اداره امور دولت را به آنها بسپارد. زیرا در مواردی که نص صریح وجود ندارد، شامل دایره امور اجتهادی بوده و بحث و ارائه نظر در آنها مجاز است. همچنان احکام جزئی و قوانین مربوط به آنها را مطابق اجتهاد صحیح وضع کند.

چنین احکام اگرچه اجتهادی بوده و از سوی خلیفه مطابق صوابدید صادر می‌گردد، اما بعد از آنکه از سوی خلیفه وضع و شورای مسلمانان آنرا به تصویب رساند و خلیفه اجرای آنرا لازم دانسته و فرمان اجرای آنرا صادر نمود، بر همگان لازم الاجراء بوده برای هیچ کسی اعم از امت و اهل حل و عقد جایز نیست که از آن سرپیچی و عصیان ورزند. با این استدلال که احکام صادر شده مخالف نظر و اجتهاد شان است، قابل قبول نبوده و سند جواز برای تمرد از قانون شده نمی‌تواند و چنانچه فقهاء تصریح کرده اند، اجتهاد یک مجتهد توسط اجتهاد شخص دیگری نقض نمی‌گردد.

اما بر خلیفه مناسب و حتی لازم است که قبل از اینکه احکام و قوانینی را صادر و به اجراء در آورد باید با اهل شورا به مشورت نشست و رأی و نظر آنها را نیز جویا شود. چنانچه عمر [همیشه چنین میکرد. از مثالهای خیلی ارزنده چنین احکام، مسأله زمینهای زراعتی عراق بود. طرح مسأله چنین بود که آیا زمینهای زراعتی عراق که از سوی مجاهدین اسلام فتح گردیده بود، بالای شان تقسیم گردد و یا بدست مالکان اصلی آن باقی مانده و خراج مناسبی برآن مقرر نماید؟ آشکار است که زمانیکه خلیفه با اهل شورا به مشورت میپردازد، نتیجه آن از دو حالت بیرون نمیشد. یا اینکه اهل شورا و خلیفه به نظر واحدی میرسند و اتفاق نظر حاصل میشود و یا اینکه به نظر واحد دست نمیابند. درین صورت باید مسأله به امام تفویض گردد تا مطابق نظر خود اجراءات نماید.

البته همیشه این امیدواری وجود دارد که در نتیجه بحثهای آزاد و مخلصانه و مناقشه صریح و آرام رأی و نظر درست ظاهر گردد و زمانیکه رأی صائب ظاهر گردید، خلیفه مکلف است که آنرا بپذیرد. زیرا در مخالفت با نظر درست هیچ مصلحتی برای امت وجود ندارد، در حالیکه خلیفه بخاطر اجرای شریعت و رعایت مصالح عامه تعیین شده است. اما اینکه به نظر درست ورأی صواب دیگران قانع نگردیده و بر نظر خطای خود اصرار نماید، حالت خیلی نادر بوده و اخلاص نیت هیچگاهی اجازه چنین کاری را برای خلیفه نمیدهد. و غالباً همان است که گفتیم و همان حالت از اعتبار برخوردار میباشد.

جدیت و رعایت مساوات در اجرای شریعت:

363 - گفتیم که خلیفه و امت اسلامی تابع حکم اسلام اند که در دایره شریعت اسلامی تمثیل یافته است. مظاهر این تابعداری و تسلیمی را در جدیت در تنفیذ شریعت اسلامی، پیشدستی و رغبت داشتن در اقامه دین میتوان دریافت. زیرا میدانیم که ادعای تابع بودن به حکم اسلام و مخالفت عملی از آن صداقت و اخلاص همگان را زیر سؤال برده و حتی شبیه نفاق بحساب میرود و این درحالیست که هم امت و هم خلیفه مکلفند که در اجرای آن جدیت داشته و عدالت و مساوات در بین مردم را از وجایب خود بدانند.

وجوب رعایت عدالت از آنجا ناشی میگردد که خلیفه حق تعطیل قانون را در رابطه با هیچ شخصی ندارد و اگر چنین کاری را مرتکب گردید هم در دنیا در برابر امت مسئول بوده و جوابده میباشد و هم در آخرت در برابر الله واحد ایستاده و مورد محاسبه قرار میگیرد.

به عین ترتیب تمام امت اسلام در مجموع حق تعطیل قوانین شرعی نداشته و هیچ فردی نمیتواند که با شفاعت خواهی های ناجایز و تأثیر گذاری بر حاکم در جهت تعطیل احکام شرعی بکوشد. رسول الله | این نکته را با تمام قاطعیت بیان نموده و راه هرگونه حيله و نیرنگ در راستای تعطیل قانون را مسدود نموده اند. رسول الله | این موضوع را به صورت قاطع و صریح بیان نموده اند. زنی از بنی مخزوم مرتکب سرقت گردید. قومش از اقامه حد بالایش به تشویش

گردیده و از اسامه بن زید خواستند که نزد رسول الله | رفته و شفاعت او نماید تا شاید او را از اقامه حد عفو نماید و یا راه دیگری برایش پیدا کند . رسول الله | به خشم آمده و فرمودند :
 « أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ وَابْتَغَى اللَّهُ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا » (متفق علیه ، کتاب الحدود)

”ای مردم ! بدانید که امتهای قبل از شما بخاطری هلاک شدند که هرگاه شخصی از اشراف در بین شان سرقت میکرد او را ترک میکردند و اگر کسی از ضعفاء سرقت میکرد حد را بر وی جاری میکردند . و سوگند به الله که اگر فاطمه دختر محمد سرقت کند دستش را قطع خواهم کرد“

دولت اسلامی یک دولت قانونی است :

364 - چون دانستیم که خلیفه و امت اسلامی تابع نظام و حکم اسلام اند ، پس با قاطعیت گفته میتوانیم که دولت اسلامی یک ”دولت قانونی“ و یا ”دولت قانونمند“ است . یعنی دولتی است که تمام تصرفات و کارهایی او بحیث یک فرد حکمی ، قانونی بوده و هم افراد و ارگانهای آن در کارها و اجراءات خود تابع قانون میباشند . باید تذکر داد که مراد از قانون در رابطه با حکومت اسلامی عبارت از قانونی است که از کتاب الله و سنت رسول الله استنباط گردیده است
 ﴿ اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴾ (الأعراف/ک)

” آنچه را از سوی پروردگارتان به جانب شما نازل شده پیروی کنید ، و از معبودانی غیر او پیروی ننمایید ، ولی بسیار اندک و کم ، پند می گیرید “

﴿ يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾ (النساء/لک)

” ای مؤمنان از الله و پیامبرش اطاعت کنید و هم از اولیای امور تان اطاعت نمایید “

نتیجه که از تقریر این اصل بدست می آید ، اینست که نظام حکومت اسلامی هیچگاهی بر مفاهیم و ارزشهای باطل استوار نگردیده و مفاسدی چون خواهشات اشخاص ، تکبر و طغیان ، فساد انگیزی در زمین و حب تسلط جویی بر دیگران ، پایمال کردن حقوق دیگران ، به استثمار کشیدن ملتها و سایر ارزشهای باطل با آن خلط نمیگردد و این در حالیکه هیچ نظام وضعی و ساخته بشر خالی از این عیوب و مفاسد نمیشد .

علت آن اینست که نظام اسلامی تابع قانون اسلام است که از هرگونه عیب و نارسایی مبرا میباشد . چنانچه میبینیم که امت اسلامی در انتخاب خلیفه و اعضای مجلس شورا ، موازین شرعی را در نظر داشته و هیچگونه خواسته نفسانی خود را در آن دخیل نمیسازد . کسانی که بحیث اعضای مجلس شورا منتخب میگردند حق خود را در اظهار رأی و نظر با کمال امانت داری بکار برده و در هر نظری که ارائه میدارند ، خوف الله واحد را در قلب خود مستحضر داشته و همان سخنی را میگویند که در نظرشان صواب می آید و در جهت خیر و صلاح امت اسلامی و ابراز نصیحت

مخلصانه به رئیس دولت اسلامی هیچگونه کوتاهی نکرده و چیزی جز رضای الله واحد را نمیخواهند زمانیکه افراد امت به انتقاد از عملکردهای خلیفه میپردازد و یا نظر خود را در مورد تصرفات خلیفه اظهار میکند ، این احساس را در ذهن خود میداشته باشد که باید به شریعت الهی کاملاً تسلیم باشد . شریعتی که به مراعات عدالت و صداقت در سخن و خیرخواهی و نصیحت در انتقاد امر میکند .

رئیس دولت در اوامری که صادر مینماید و امور دولت را رهبری میکند ، همیشه از شریعت الهی الهام گرفته و هدایت الهی را مشعل راه خود قرار میدهد . اگر به کسی چیزی میدهد و یا از کسی منع میکند ، بکاری اقدام مینماید و یا از اجرای آن خودداری میکند ، همه بر اساس برهان و دلیلی از شریعت الهی استوار میباشد . او قانون اسلامی را با عدل و انصاف و رعایت مساوات همراه با جدیت کامل نافذ میگرداند و هیچ نوع قربات . دوستی و سایر ارزشها و مفاهیم غیر مقبول در شریعت مانع کارش نميگردد و میداند که از مستلزمات تابع شدن به قانون اسلام ، نفاذ آن میباشد . به همینگونه ترحم و همی و غیر معقول نیز سبب آن نمیشود که احکام اسلامی را معطل قرار دهد . زیرا میداند که رحمت حقیقی در اجرای قانون اسلامی نهفته است نه در تعطیل آن . به همین علت است که الله متعال این نقطه ضعف در نفس بشری را نشاندگی نموده و تنبیه میکند که این نقطه یکی از راههای نفوذ شیطان است تا خلیفه را از اجرای حدود اسلامی باز دارد . ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾ (النور/2)

” به زن زناکار و مرد زناکار صد تازیانه بزنید ، و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید ، نباید شما را در [اجرای] دین الله درباره آن دو نفر دلسوزی و مهربانی بگیرد “
پس دولت اسلامی یک دولت قانونمند است و قانون آن همان شریعت الله واحد میباشد . بنابراین هرگونه اختلافی که بین گردانندگان این نظام بوجود می آید مرجع و حلال آن شریعت اسلامی است نه جای دیگری .

﴿ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ﴾
(النساء/لک)

” پس اگر (شما و اولیای امور) در امری باهم اختلاف داشتید ، آنرا به الله و رسول او ارجاع کنید اگر به الله و روز آخرت ایمان دارید “

از نظر این دولت حق همانست که حقانیت آن با دلیلی از کتاب الله و سنت رسول الله ثابت باشد و دولت اسلامی هم درکنار او می ایستد اگرچه در جایگاه اجتماعی ضعیفی قرار داشته باشد و باطل همان جانبی است که دلیل و برهانی از شریعت الهی نداشته و قانون الهی او را حق بجانب نداند . و دولت اسلامی نیز برضد او میباشد اگرچه این باطل قوی هم باشد .

365 - خلاصه سخن این میشود که دولت اسلامی ، دولت قانونی و تابع نظام و حکم اسلام

است . پس معنای سخن اینست که حکم حقیقی و قدرت اصلی بدست نازل کننده این دین است که همانا الله واحد میباشد که هیچ شریک و انبازی ندارد . **إِنَّ الْحَكَمَ إِلَّا لِلَّهِ**

مطلب چهارم :

مقاصد حکم در نظام اسلامی

حکومت وسیله است نه هدف :

366 - قدرت و صلاحیت حکومتی از دیدگاه اسلام وسیله است نه هدف . یعنی وسیلهٔ فعلی است که برای رسیدن به اهداف معینی بکار گرفته میشود و حاکم بوسیلهٔ قدرت و صلاحیتی که دارد به تنفیذ احکام میپردازد . کاری که احاد مسلمانان از انجام آن عاجز میباشند . و به این ترتیب با طی کوتاه ترین راه به هدف رسیده و مقاصد اسلام را تحقق میبخشد . اما باید بدانیم که مقاصد حکم اسلامی چه چیزهایی است .

مقاصد حکم :

367 - فقهای اسلامی در تعریفی که از خلافت نموده اند میفرمایند : ”امامت برای جانشینی از نبوت وضع شده است تا حراست و پاسداری از دین و سیاست و رهنمایی دنیا را بعهده گرفته و دنیا را بوسیلهٔ دین هدایت نماید“¹

این تعریف وظایف خلافت یا به تعبیر دیگر مقاصد حکومت اسلامی را مشخص میسازد . و آنرا در دو محور اساسی خلاصه مینماید .

اول حراست و پاسداری از دین .

دوم : سیاست و هدایت دنیا بوسیلهٔ دین .

اکنون ضروری میدانیم که این دو مقصد اصلی نظام حکومت اسلامی را به صورت جداگانه مورد بحث قرار داده اهداف و مقاصد فرعی ای را نشاندهی نماییم که تحت این دو اصل عمده شامل میباشند .

1- الماوردی ص3 و مقدمهٔ این خلدون

مقصد اول - حراست و پاسداری از دین :

368 - بدیهی است که مراد از دین درین بحث همانا دین اسلام است . زیرا یگانه دینی است که باید از آن پاسداری صورت گیرد .

پاسداری از دین شامل دو امر مهم و اساسی میگردد. یکی حفاظت آن و دیگری تنفیذ عملی آن. حالا ببینیم که حفاظت دین و تنفیذ آن درین مقام چه معنا دارد.

اول - حفظ دین :

369 - حفاظت از دین ، به این معناست که از حقانیت ارزشهای آن پاسداری و دفاع صورت گرفته و در راستای نشر و پخش آن بین مردم سعی و تلاش گردد . و اسلام به صورت خالص و ناب به مردم تبلیغ گردد به همانگونه که رسول الله | به اصحاب گرامی شان تعلیم دادند و آنها به نوبه خود به نسلهای بعدی انتقال دادند . بنابراین ؛ دولت اسلامی نه خود مرتکب تبدیل و تحریف در احکام آن گردد و نه به دیگران اجازه چنین تحریفی را بدهد . زیرا هر نوع تبدیل و تحریف در ارزشها و حقایق اسلام در دایره بدعتکاری مذموم داخل بوده و در شریعت الهی مردود میباشد .

با تأکید باید گفت که در ممانعت از تبدیل و تحریف در دین الله متعال نباید هیچگونه تردد ، تساهل و سستی را بخود راه داد و در برابر دلایل واهی و تبلیغات سوء مانند آزادی بیان ، حق فکر و اجتهاد و سخنانی ازین گونه تسلیم گردیده و در دفاع از حقانیت دین متردد گردید . زیرا فرد مسلمان این حق را بخود نمیدهد که در دین الله متعال تغیر و تبدیلی ایجاد کند . و اگر کسی با پذیرفتن عقیده فاسدی از دین حق فاصله گرفته است ، این حق را ندارد که گمراهی خود را بر دیگران تحمیل کرده و با تبلیغات سوء سبب گمراهی دیگران گردد . و اگر غیر مسلمان است ، به هیچ صورت این حق را ندارد که در دار اسلام برضد ارزشهای اسلامی بغاوت کرده و چهره حقیقی اسلام را مشوه سازد . در غیر آن عقد ذمه که دارد نقض میگردد .

با وجود این تصریحات بازهم اگر کسی در نتیجه سوء فهم و برداشت نادرست از اسلام و یا بوسیله تبلیغات سوء دشمنان اسلام گرفتار شبهه و کجرویهای گردید ، مسئولین دولت اسلامی مکلف اند که اشتباهات او را نشاندهی نموده و حق را با دلیل و برهان برایش ثابت سازد . تا حق کاملاً آشکار گردیده و حجت بر وی قایم گردد . درآنصورت اگر شخص مذکور بازهم بر گمراهی خود اصرار ورزیده و در نشر و پخش آن در بین مردم میکوشید دولت اسلامی مکلف است که با تعقیب عدلی و اقامه حد شرعی او را از گمراه ساختن دیگران باز دارد .

فقههای اسلام در نوشته های خود اشاراتی به آنچه گفتیم ، نموده اند . چنانچه میفرمایند :

حفظ دین مطابق اصولی صورت میگیرد که سلف این امت بر آن اتفاق دارند و اگر شخصی با شبهاتی که در ذهن دارد ازین اصول منحرف گردد با ارائه حجت و برهان راه صواب برایش

توضیح گردیده و مکلف به مراعات حدود و حقوق شرع میگردد تا دین محفوظ مانده و امت از گمراهی و لغزش در امان بمانند.^۱

370 - از لوازم حفاظت دین "استحکام بخشیدن سرحدات مسلمانان با وسایل و لوازم باز دارنده و قوت مدافعه میباشد تا دشمنان اسلام نتوانند با استفاده از ضعف و بیخبری مسلمانان به سرحدات مسلمانان داخل شده محرمات را پایمال و خون مسلمانان و اهل ذمه شان را بریزانند"^۲ حقیقت اینست که دفاع از دار اسلام در برابر دشمنان اسلام امر نهایت ضروری در راستای حفظ و بقای دین بحساب می آید. زیرا استیلای کفار بر دار اسلام به معنای امحای کامل اسلام از سرزمین مسلمانان و نابودی کامل حقایق دین بوده و فتنه بزرگی را متوجه مسلمانان میسازد. حکومت کفری با تمام وسایلی که در اختیار دارد به ایجاد تزلزل در عقاید مسلمانان پرداخته و با وعده و وعید ها، فریبکاری ها و گمراه سازیها میکوشد تا مسلمانان را از دین شان بیگانه سازد. بنابراین گفته میتوانیم که یکی از لوازم و ضروریات حفظ دین اینست که دین الله متعال بر همه ادیان غالب گردیده و تمام نظامهای کفری از میان برداشته شود.

این نکته ایست که امام ماوردی به آن اشاره نموده و ضمن توضیح مکلفیتهای امام میفرماید: "وجیه ششم امام اینست که در مقابل کسانی که از قبول دعوت اسلامی اباء ورزیده و به عناد خود ادامه میدهند اعلان جهاد نماید تا آنها یا مسلمان شوند و یا با قبول جزیه در ذمه مسلمانان داخل گردند و به این ترتیب حق الله متعال را که همانا اظهار و غلبه دین او بر تمام ادیان است، اداء نماید"^۳

دوم - نافذ کردن دین :

371 - اجراء و نافذ گردانیدن احکام دین اسلام که مظهر دوم حفاظت دین است، در موارد متعددی باید صورت گیرد، از جمله، تطبیق احکام اسلام بر معاملات مردم و روابط فیمابین شان، تطبیق آن در رابطه مردم با دولت و رابطه دولت اسلامی با سایر دولتها، پابند ساختن مردم به حدود الهی و پیروی از آن، ترغیب کردن و تعلیم مردم درین راستا و مجازات سرکشان مطابق حدود شرعی ... میباشد.

ازین بردن مفاسد و منکرات برطبق اقتضای اسلام باید در صدر برنامه های دولت اسلامی قرار گیرد زیرا ادعای حفاظت از اسلام در صورت آزاد گذاشتن منکرات و مفاسد و عدم جلوگیری و انکار از آن، یک ادعای میان خالی خواهد بود.

قرآنکریم به مقاصد نظام اسلامی به صورت مختصر و جامع اشاره نموده و میفرماید :

1- ابو یعلیٰ حنبلی ص 11

2- الماوردی ص 14

3- الماوردی ص 14 توضیح بیشتر این موضوع در بحث نظام جهاد تقدیم میگردد.

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا
عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ (الحج/ ۴۰)

”همنان که اگر آنان را در زمین قدرت و تمکن دهیم، نماز را برپا می دارند، و زکات می پردازند، و مردم را به کارهای پسندیده و می دارند و از کارهای زشت باز می دارند؛ و عاقبت همه کارها فقط در اختیار الله است“

مقصد دوم - سیاست دنیا بوسیله دین :

ککک - مفهوم این مقصد و هدف اینست که دنیا در دایره دین داخل بوده و هیچ امر مربوط به دنیا مافوق و خارج از دین بوده نمیتواند. و اگر بخواهیم در کلمات جامع و مختصر این موضوع را بیان کنیم، تعبیر چنین خواهد بود که: اداره دولت و امور رعیت به وجهی باید انجام یابد که مصالح آنها را در دنیا و آخرت تحقق بخشیده و مفاسد و اضرار را از آنها دفع نماید. و این در صورتی ممکن است که تمام امور زندگی بروفق احکام شرعی اداره گردد، اعم از احکام منصوصی و احکامیکه بر اساس اصول صحیح اجتهاد از نصوص شرعی استنباط شده است. و رهبری و سیاست شرعی در پیش برد امور دنیایی عین همین مفهوم را افاده میکند. از گونه های این سیاست که در نظام حکم اسلامی مصطلح بوده و حاکم مسلمان به رعایت آن مکلف است و فقهای اسلام آنها را نشاندهی نموده اند، میتوان از موارد ذیل یاد آورد شد :

الف - اقامة عدالت بین مردم :

ککک - اولین مظهر سیاست و اداره دنیا بوسیله دین، التزام همه جانبه و عمومی به عدالت میباشد که باید در اداره امور مردم رعایت گردیده و به هیچ قیمتی از آن عدول نشود. زیرا عدالت مهمترین بنیاد دولت اسلامی بوده و بدون آن قیام و بقای دولت ناممکن است. به همین خاطر در عقد بیعتی که با امام صورت میگیرد گفته میشود که ”با رضایت کامل با تو بیعت میکنم بر اینکه عدالت و انصاف را برپا داشته و مکلفیتهای امامت را به مقتضای شریعت اسلامی اداء کنی“^۱ مفهوم کلی عدل اینست که هر انسانی به حق خود دسترسی داشته و هیچگونه حق تلفی و ظلم در مورد کسی صورت نگیرد. یکی از موارد ظلم اینست که فردی به کاری مکلف گردد که شرعاً مکلف به اجرای آن نمیشد، همچنان اخذ مال او بدون موجب شرعی و عدم پرداخت حقوق مالی او صورت دیگری از ظلم است. اینها مواردی است که فقهای اسلام به آن اشاره نموده اند، چنانچه علامه مآوردی در شرح وجایب امام مینویسند :

” جمع آوری فیء و زکات مطابق احکام منصوصی و اجتهادی صورت گرفته و باید از هرنوع ظلم و اضافه ستانی بعید باشد و تعیین عطایا (معاشات) مطابق استحقاق افراد در بیت المال بدون هرنوع اسراف و تقصیر تعیین گردیده و باید به وقت معین آن بدون تقدیم و تأخیر پرداخته شود“^۱

علامه ابن خلدون ظلم را توضیح نموده و مینویسد :

” نباید چنین پنداشت که ظلم عبارت از اخذ اموال و مایملک مردم بدون عوض شرعی میباشد ، این پندار نادرستی است که در بین مردم شایع شده است . بلکه باید بدانیم که ظلم مفهوم و معنای وسیعتر ازین را دارد ، کسیکه مال کسی را غصب نماید و یا عمل او را بدون پاداش بگذارد یا چیزی را بدون حق از او مطالبه کند و یا مکلفیتهایی را بر او تحمیل کند که شریعت آنرا تعیین نکرده است ... در تمام این موارد مرتکب ظلم شده است . پس کسانی که دست به چپاولگری میزنند ، ظالم اند . کسانی که از ادای حقوق دیگران اباء میورزند ظالم اند و گناه تمام اینها بدوش دولت است . زیرا دولت است که امنیت و عدالت را تأمین نکرده است“^۲

پس بر خلیفه واجب است که اقداماتی را روی دست گیرد که عدالت را در بالاترین سطح آن تحقق بخشده و از وقوع هرنوع ظلم جلوگیری نماید و نخستین قدم درین راستا تعیین کارگزاران باکفایت و امانتکار بوده و قدم دوم مراقبت جدی از ارکان و اولیای امور میباشد .

کلیات - تعیین مؤظفین با کفایت و با درایت جهت پیشبرد امور دولت به وجه احسن نهایت ضروری میباشد . زیرا برای خلیفه ناممکن است که تمام کارها را شخصاً انجام داده و اداره امور را در هر جا کنترل نماید . اینکار بالاتر از توان خلیفه بوده و حتی اگر چنین کاری را بخواهد انجام آن مستحیل میباشد . اما خلیفه امور مردم را از طریق کارگزاران و مؤظفینی اداره میکند که خودش تعیین کرده است . بنابراین لازم است که اشخاص امانتکار و باکفایت را در پستهای مناسب تعیین نماید . مقصد ما از کفایت اینست که توان و علمیت لازم برای انجام وظیفه را داشته باشد که بعهدہ میگیرد و امانت به این معناست که در اجرای کارهایی محوله سهل انگاری و کوتاهی نکند . قرآن کریم به قانونی اشاره میکند که هر حاکم و امیر باید در تعیین افراد آنرا مراعات نماید . میفرماید :

﴿إِنَّ خَيْرَ مَنْ آسَتْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾ (القصص/ ۲۶)

” بهترین کسی را که به اجوره میگیری ، کسی است که قوی و امانتدار باشد “

اگر خلیفه در تعیین و انتخاب کارگزاران و مؤظفین با کفایت و امین توفیق یافت ، میتواند که امور دولت را بصورت مؤفقانه به پیش ببرد . زیرا آنها بر اساس عدل و انصاف کار نموده و حقوق مردم را حفاظت و از هر نوع ظلم جلوگیری میکنند . در نتیجه ، مردم احساس امنیت و

1- الماوردی ص 12

2- مقدمه این خلدون ص 223

اطمئنان نموده و سرکشان و انسانهای بدکنش سرکوب میگردند و هیچ قدرتمندی نمیتواند که بر ضعیفاء دست تجاوز دراز کند. زیرا دولت را که در کنار ضعیف ایستاده است قوی تر از خود مییابد و هیچ ضعیف و صاحب حقی از تجاوز به حقوق خود نمی هراسد. زیرا دولت در کنار صاحب حق می ایستد اگرچه ضعیف باشد.

این حالت منتج به کسب قلوب مردم و نزدیکی هرچه بیشترشان به دولت و خلیفه میگردد که در اثر آن با تمام قوت در جهت بقای آن کوشیده و آماده هر نوع فداکاری از آن میگردند. زیرا دولت را بمثابة خانه خود و حافظ و پاسدار حقوق خود می شمارند.

اما اگر خلیفه در تعیین مؤلفین راه خطاء پیموده و انسانهای ناتوان، فاسد و خائن را برگزید، مردم در آتش فساد و خیانت شان خواهد سوخت. درینصورت است که رابطه و دوستی شان با دولت ضعیف گردیده و خود را با دولت پیگانه احساس میکنند و هیچ رغبتی در دفاع و پاسداری از آن نخواهند داشت و چنانچه ابن خلدون فرمود؛ وبال آن بدوش گردانندگان دولت خواهد بود. و حتی اگر خلیفه از عملکردهای نادرست مؤلفین فاسد اظهار براءت و بیزاری کند، بازهم مردم آنرا دلیل پیگانهی خلیفه ندانسته و در هر صورتی او را مسؤول میدانند زیرا اوست که چنین انسانهای ظالم و بی کفایت را تعیین کرده است.

بنابراین واجب است که توجه و دقت کامل در تعیین افراد بکار برده و همیشه کفایت و امانت را معیار قرار دهد. درغیر آن ظلم و فساد دامنگیر جامعه گردیده و صالح بودن شخص خلیفه هیچ دردی را دوا نخواهد کرد.

فقهای اسلام وجایب امام را در تعیین مؤلفین امین و با کفایت نشاندهی نموده اند چنانچه علامه ماوردی در سلسله مکلفیتهای امام مینویسد:

”نهم: بزرگترین مسؤولیت امام انتخاب و تعیین انسانهای امین، با کفایت و خیرخواه در وظایف دولتی و سپردن اموال و امانتها میباشد تا کارهای دولت بوسیله آنها بخوبی به پیش برود و اموال بیت المال محفوظ گردد“^۱

ککک - اما باید بدانیم که تعیین انسانهای با کفایت از سوی دولت به تنهایی کافی نیست، بلکه در کنار آن باید مراقبت جدی از سوی خلیفه صورت گرفته و عملکردها و اجراءات آنها را تحت نظر قرار دهد. چنانچه فقهاء گفته اند ”ممکن است که شخص امین نیز دست به خیانت بزند و از انسان خیر اندیش و نیک سیرت نیز فریکاری سر بزند“. پس اگر ارتکاب عمدی خیانت و ظلم را از آنها بعید بدانیم، ارتکاب غیر عمدی و خطاء را به هیچ صورت نمیتوان از

انسان بعید دانست ، که درین صورت هیچ فرقی برای مردم نمیکند که ظلم عمدی باشد و یا غیر عمدی . چه ، آنها در هردو صورت متضرر میگردند .

بنابراین لازم است که مؤظفین و کارگزاران به صورت مستمر تحت مراقبت و محاسبه قرار گیرند تا از وقوع ظلم و خیانت عمدی کاملاً جلوگیری گردیده و ارتکاب خطاء به حد اقل ممکن برسد . و در نتیجه مردم احساس کنند که خلیفه در هر حالتی خواستار اقامه عدل و جلوگیری از ظلم میباشد و خلیفه نیز از مسئولیتهای خلافت مؤفقانه بدر آید .

فقهای اسلام تنبیهاتی درین مورد داشته اند ، چنانچه امام ابو یعلیٰ حنبلی میفرماید :

” بر خلیفه واجب است که شخصاً از امور مردم اشراف نموده و جوای احوال شان گردد تا امر اهتمام سیاست امت و حفاظت ملت اسلام را به صورت درست بجا آورد و هرگز نباید این وظیفه را به دیگری محول کرده و خودش به لذتهای دنیایی و یا عبادت نفلی مصروف گردد . زیرا ممکن است که شخص امینی دست به خیانت بزند و انسان خیرخواه و نیک مرتکب ظلم و اجحاف گردد . الله متعال میفرماید :

﴿ يٰۤاٰدَمُ اِنَّا جَعَلْنٰكَ خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰی ﴾
(ص ۱۷۷)

” [و گفتیم:] ای داود ! همانا تو را در زمین جانشین قرار دادیم و پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن “

میبینم که الله متعال به سپردن کارها به دیگران اکتفاء نکرده است بلکه امر مینماید که از امور مردم مستقیماً سرپرستی نماید . و پیامبر | میفرماید :

« کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ »

” تمام شما راعی و سرپرست هستید و تمام شما از رعیت خود مسئول میباشید “ ۱

با — پخش امن و استقرار :

376 — از وجایب خیلی مهم خلیفه و سایر اولیای امور مسلمین اینست که امنیت و استقرار سرتاسری را در دار اسلام ایجاد نمایند تا مردم بر جان ، مال و آبروی خود احساس امنیت نموده و با اطمینان در دار اسلام رفت و آمد کنند .

این مأمول با تطبیق کامل قانون جنایی اسلام بدست آمده میتواند ، تطبیق کامل عقوبتهای شرعی بر تجاوزکاران است که آنها را سرجایشان شانده و دست ظالمان را کوتاه میگرداند . البته به این شرط که تطبیق قانون به صورت عادلانه و با قاطعیت و برهمگان به صورت یکسان صورت گیرد .

در آنصورت است که مجرمین به هراس افتیده و دست تجاوز شان را کوتاه میگردانند و مردم احساس امنیت مینمایند. بحث مفصل این موضوع و تأثیر فعال حدود و عقوبتهای شرعی در درسهای که در مورد "نظام جنایی اسلام" تقدیم خوانندگان عزیز میشود، بازگو خواهد شد. فقهای کرام در اشاره به این مقصد مینویسند:

"برخليفة واجب است که حدود شرعی را تطبق نماید تا محرمات الهی را از پایمال شدن مصون و حقوق بندگان الله از تلف شدن محفوظ گردد." ^{۱۴}

ج - برآوردن حوایج مردم :

377 - از مظاهر سیاست دنیا بوسیله دین اینست که حکومت اسلامی مایحتاج مردم را تهیه نموده و بخاطر انکشاف صنعتهای مختلف و علوم متنوع اقدامات لازم را به منصه اجراء بگذارد. زیرا موجودیت صنعتهای مورد ضرورت مردم و کسب علوم لازمی برای انکشاف آن از جمله فرضهای کفایی و موجودیت آن بخاطر ضرورتهای امت اسلامی ضروری میباشد. علامه ابن عابدین در کتابش "رد المحتار علی الدرالمختار" با اشاره به این امر مینویسد:

"از جمله فرضهای کفایی وجود صنعتهایی است که مردم به آن نیاز دارند" ^{۱۵}

واضح است که صنعتهای مورد نیاز با تغیر اوضاع و احوال تغیر مییابد و روز تاروز بر نیازهای مردم افزود گردیده و مردم علاوه به ضرورتهای قبلی، نیازهای جدیدی را نیز احساس مینمایند. لذا بر حکومت اسلامی واجب است که نیاز و ضرورتهای قدیم و جدید مردم را در نظر داشته و بخاطر مرفوع ساختن آن اقدامات لازم را روی دست بگیرد.

از آنجاییکه تحصیل و زمینه سازی برای علوم مختلف و ساینس و تکنالوژی مورد نیاز مردم از جمله فرضهای کفایی میباشد، لذا هر نوع کوتاهی و سهل انگاری در تحصیل و زمینه سازی برای تحصیل و انکشاف آن موجب گناه بوده و امت اسلامی و حکام به صورت یکسان تارک فرض و گنهکار شمرده میشوند. از سوی دیگر حکومت اسلامی این حق را حاصل مینماید که صنعتکاران را در صورت امتناع از تولید مواد مورد ضرورت مردم، مجبور به کار نموده و امتعه مورد ضرورت را به بازار عرضه نماید.

علامه ابن قیم الجوزیه در کتابش "الطرق الحکمیة" مینویسد:

"صاحب امر مسلمین (رئیس دولت) حق دارد که پیشه وران و صنعتکارانی را که مردم به فرآورده های صنعتی آنها ضرورت دارد، در صورت امتناع از کار و تولید مجبور به کار نماید و

1- الماوردی ص 14

2- ابن عابدین ج 3 ص 32

آنها را مجبور سازد که در مقابل اجوره مثل (اجوره مناسب و مطابق بازار) مواد مورد ضرورت مردم را تولید نمایند^۱

د : نفع برداري از ثروتهای طبیعی مملکت :

378- از موارد دیگری که رهبری دنیا بوسیله دین صورت میگیرد اینست که دولت اسلامی باید ثروتهای طبیعی موجود در سرزمینهای اسلامی را بکار اندازد تا رفاه اقتصادی و زندگی آبرومندانه تمام مردم را تأمین نماید . امام ابویوسف در کتاب ارزشمندش "الخراج" که به خلیفه عباسی هارون الرشید فرستاد با اشاره به این وجیه حکومت اسلامی تأکید میکند که خلیفه مکلف است تا به حفر انهار و جاری ساختن آب در آنها اقدام نماید و مصارف آنها باید از بیت المال پردازد . وی مینویسد :

" چون اهل خبره اتفاق کردند که در حفر انهار مصلحت مردم منطقه نهفته است و باعث ازدیاد حاصلات و خراج میگردد ، خلیفه باید به احداث آن امر و مصارف آنها از بیت المال پردازد و به هیچ صورت حق ندارد که مصارف آنها بر مردم تحمیل نماید . علاوه بر آن در هر امری که به صلاح و بهبود اهل خراج بوده باعث بارور شدن بیشتر زمینهای آنها میگردد ، دولت مکلف است که به خواسته های آنها پاسخ مثبت داده و به اجرای آن اقدام نماید . البته در صورتیکه ضرری به دیگران نداشته باشد " ^۲

آنچه را که امام ابویوسف در مورد حفر انهار و سایر ضرورتهای اهل خراج^۳ تذکر داده است بر سبیل مثال میباشد و این امر از عبارت اخیر الذکر او بخوبی دانسته میشود جایکه میفرماید :

" در هر امری که به مصلحت اهل خراج بوده و سبب اصلاح سیستم آبیاری و زمینهای آنها میگردد و آنها خواستار آن باشند ، باید به خواسته های شان جواب مثبت داده شود "

پس با قیاس بر قول امام ابویوسف میتوان تمام کارها و اقداماتی را که بخاطر استفاده از منابع طبیعی ضروری میباشد تحت همین حکم شامل نمود . لذا دولت مکلف است که زمینه استخراج و استفاده از منابع طبیعی را به شکلی آماده سازد که منفعت عامه را تضمین نماید . مانند اصلاح سیستم آبیاری ، ساختن بندها ، فنی ساختن زراعت ، استخراج معادن ، ساختن فابریکه ها ، پخته

3- الطرق الحکمیة از ابن قیم ص 223

1-الخراج از ابویوسف ص 110

2- زمین خراجی ، زمینهایی را میگویند که توسط مسلمانان فتح گردیده و بعد از فتح دوباره به صاحبان اصلی آن سپرده شده است تا سالانه مقدار معینی را به دولت اسلامی بپردازند . مانند زمینهای عراق که در عصر عمر [فتح شد .

کاری سرکها که نقل حاصلات آسان میسازد و بالآخره ایجاد زمینه های کار شرافتمندانه برای شهروندان و غیره اموری که بیرون از شمار بوده و با تغییر زمان و مکان تغییر مییابد .

بحث ششم :

نظام اقتصادی

زمینه سخن :

379- این یک حقیقت مسلم است که هر انسانی بخش بزرگ نشاط و توانایی خود را بخاطر کسب وسایل زندگی مانند طعام ، لباس ، مسکن وسایر امور ضروری و احیاناً غیر ضروری بکار می اندازد . همچنان درین نیز شکی نیست که سعی و تلاش تمام افراد جامعه بخاطر تهیه وسایل زندگی همچنان که برای خودش ضروری است برای دیگران نیز ضروری میباشد . زیرا مبرهن است که هیچ فردی به تنهایی نمیتواند که تمام ضروریات زندگی خود را تهیه نماید و حتماً به همکاری دیگران نیاز دارد . این تحرک و تلاش انسانها درین مجال و نتایجی که برآن مرتب میگردد، بنام نشاط و فعالیتهای اقتصادی نامیده میشود .

از سوی دیگر چون هر انسانی در متن جامعه زندگی میکند ، لازمه این زندگی باهمی اینست که در انجام کارهای خود از جمله فعالیتهای اقتصادی از آزادی مطلق برخوردار نمیشد . بلکه باید این فعالیتهای او مانند سایر تحرکاتش به نحوی تنظیم گردد که قابل قبول برای جامعه بوده خیر او و جامعه را به دنبال داشته باشد .

مجموع قواعد و احکامیکه نشاط و فعالیتهای اقتصادی افراد جامعه را نظم میبخشد ، نظام اقتصادی جامعه را تشکیل میدهد .

این نظام (به هر نحوی که باشد ، قطع نظر از خوب و بد آن) باید روی اساسات و تهدابهای فکری معینی اعمار گردد که شکل دهنده نظام بوده و خصایص و نشانه های بارز آنرا معین و مشخص سازد و احکام و قواعد آن در انسجام کامل با این ویژگیهای و ممیزات قرار داشته باشد .

380- از آنجاییکه شمولیت از خصایص اصلی دین اسلام است ، بدیهی است که در اسلام

نظام کاملی برای تنظیم فعالیتهای اقتصادی فرد وجود داشته و قواعد و احکام خاص خود را در روشنائی عقیده و جهانبینی خود وضع نموده است و این احکام و قواعد و اساس فکری آن، نظام اقتصادی اسلام را تشکیل میدهد.

381 - نظام اقتصاد در اسلام بر اساس عقیده اسلامی استوار بوده و در حقیقت، یکی از فروعات عقیده اسلامی است. بنابراین گفته میتوانیم که عقیده اسلامی اساس فکری این نظام را تشکیل میدهد. این نظام همگام با فطرت انسانی بوده و ارزشهای اخلاق فاضله را شدیداً مراعات نموده و بر ضرورت برآوردن تمام حاجتهای لازم برای زندگی تمام افراد تأکید میکند و همین نکات بارزترین خصایص نظام اقتصاد اسلامی میباشد.

با درنظر داشت اساسات و ویژگیهای نظام اقتصاد اسلامی، شماری از مبادی عامه و تنظیمات جزئی بدست می آید که عایدات و مصارف بیت المال را محدود و مشخص نموده و به دولت اسلامی این توانایی را میبخشد که ضرورتها و مصالح افراد و جامعه را برآورده سازد.

درین بحث سه نکته مهم در نظام اقتصادی اسلام را شرح مینماییم که پایه های اساسی این نظام را تشکیل میدهد.

در مطلب اول راجع به اساس فکری و خصایص این نظام صحبت میکنیم

در مطلب دوم مبادی عامه آنرا معرفی مینماییم.

در مطلب سوم بیت المال را به شرح میگیریم.

و اینک صحبت خود را از مطلب اول آغاز مینماییم:

مطلب اول :

بخش اول

اساس فکری نظام اقتصاد اسلامی

382 - عقیده اسلامی اساس فکر نظام اقتصادی اسلام را تشکیل میدهد . این عقیده چنانچه قبلاً اشاره کردیم ، رابطه انسان با کائنات و خالق آن را روشن نموده و هدفی را که انسان بخاطر تحقق آن آفریده شده است بیان میکند و وسایل رسیدن به این هدف را نشاندهی مینماید . انسان در روشنایی این عقیده یکی از مخلوقات الله متعال ، بلکه افضل ترین مخلوقات است و الله | او را بخاطر عبادت خود آفریده است و انسان فقط زمانی میتواند به این هدف دست یابد که به صورت اختیاری و مطلق تابع و خاضع پروردگار کائنات گردد . مظهر این تسلیمی و خضوع اینست که نفس ، روش و نشاط خود را که نشاط اقتصادی ضمن آن میباشد ، به نحوی ترتیب و تنظیم کند که در شریعت الهی شرح شده است . بنابراین نظام اقتصادی در اسلام همگان با سایر نظامهای اسلام عمل نموده و راه رسیدن انسان به هدف را که همانا عبادت الله واحد است ، آسان و میسر میسازد . زمانیکه انجام این عبادت برای انسان میسر شد ، نفسش بقدر مطلوب تزکیه گردیده و برعلاوه نیل سعادت و کامگاری در دنیا ، اهلیت پیروزی و دستیابی به حیات پاکیزه اخروی را نیز بدست می آورد .

بدون شک دانستن اساس فکری نظام اقتصادی در اسلام برای هر فرد مسلمان اشد ضرورت میباشد . زیرا با فهم و استحضار این حقیقت در ذهن خود ، موقعیت حقیقی خود را در دنیا دانسته رابطه خود را با دنیا به صورت درست درک میکند و هدف خود در زندگی دنیا را تشخیص میدهد و در نتیجه تمام ضوابط و تنظیماتی را که شریعت اسلامی به ارمغان آورده است با کمال رضایت و اطمینان متقبل میشود . و به این ترتیب ثمرات نظام اقتصاد اسلامی در واقعیت زندگی تبارز نموده و در تحقق بخشیدن هدف اصلی انسان سهیم میگردد .

383 - مفاهیم عقیدتی اسلام و مستلزمات آن را که با نظام اقتصاد اسلامی مرتبط است ، میتوان در نکات ذیل شرح نمود :

اول : ملکیت خاص از الله متعال است :

384 - به این معنی که کائنات و هر آنچه در آن وجود دارد بدون استثناء همه مخلوق الله متعال بوده و هیچ احدی در ملکیت آن به اندازه یک ذره هم شریک نمیباشد . زیرا الله متعال خالق تمام اشیاء است . چنانچه میفرماید :

﴿ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ﴾ (المائدة/ک)

” و خاص در ملکیت الله است آنچه در آسمانها و زمین است و آنچه بین این دو قرار دارد “
 ﴿ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ (المائدة/کک)
 ” پادشاهی و ملکیت آسمان و زمین و آنچه درین دو قرار دارد ، خاص از الله است و او بر هر چیزی تواناست “

﴿ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِّنَ الْأَلْدِلِ وَكِبَرُهُ تَكْبِيرًا ﴾ (الأنعام/کک)

” و بگو : همه ستایش ها ویژه الله است که نه فرزندی گرفته و نه در فرمانروایی شریکی دارد و نه او را به سبب ناتوانی و ذلت یار و یآوری است . و او را بسیار بزرگ شمار . “

﴿ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا هُمْ فِيهِمَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴾ (سبا/کک)

” بگو : کسانی را که به جای الله [سزاوار پرستیدن] پنداشته اید ، بخوانید [تا خواسته هایتان را اجابت کنند ، ولی آنها هیچ خواسته ای را از شما اجابت نمی کنند ؛ زیرا] در آسمان ها و زمین ، هموزن ذره ای را مالک نیستند و آنها را در آن دو هیچ سهم و شرکی نیست ، و از میان آنها هیچ پشتیبانی برای الله وجود ندارد “

از لوازم ملکیت تام ، حق تصرف تام و کامل میباشد . لذا تنها الله متعال حق تصرف تام و مطلق در مخلوقاتش را دارد .

دوم : تمام اموال در ملکیت الله واحد است :

385 - اشیای که انسانها در ملکیت خود داشته و از آن حفاظت کرده و مورد استفاده قرار میدهند نیز در ضمن کائنات بوده و مالک حقیقی آن الله واحد است .

﴿ وَعَاثُوهُمْ مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي ءَاتٰكُمْ ﴾ (النور/کک)

” و بدهید آنها را از مالی که الله برایتان داده است “

سوم: کائنات مسخر انسان است:

386 - الله متعال تمام مخلوقات را مسخر انسان گردانیده است تا از آنها استفاده نمایند و با دادن عقل و جوارح به انسان ، امکانات استفاده از آنها را برایش آسان و ممکن گردانیده است و او میتواند که با استفاده ازین وسایل کائنات را تحت تسخیر خود آورده و به نفع خود بکار گیرد .
﴿الْمَرْتَبَةُ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَهَرَةً وَبَاطِنَةً﴾ (لقمان/کک)

” آیا ندانسته اید که الله آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است ، مسخر و رام شما کرده ، و نعمت های آشکار و نهانش را بر شما فراوان و کامل ارزانی داشته ، “
الله متعال در مقام منت گذاری بر انسان از وسایلی یاد آور میشود که انسان میتواند با استفاده از آن از تمام مخلوقات مستفید گردد .

﴿قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾ (الملك/کک)

(الملك/کک)

” بگو: اوست که شما را آفرید و برای شما گوش و دیده و دل قرار داد ، ولی اندکی سپاس می گزارید “

چهارم: ملکیت مجازی انسان:

387 - با آنکه ملکیت حقیقی تمام اشیاء از الله واحد است ، اما الله | بنابر فضل و کرمی که نسبت به انسان دارد ، به او اجازه داده است که بعضی ازین اموال را مختص بخود قرار داده و به تنهایی در آن تصرف نموده و آنرا ملکیت خود بداند . الله متعال میفرماید :

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (البقره/کک)

” و اموالتان را در میان خود به باطل و ناحق مخورید . و آن را به عنوان رشوه به سوی حاکمان و قاضیان سرازیر نکنید تا بخشی از اموال مردم را [با تکیه بر حکم ظالمانه آنان] به گناه و معصیت بخورید ، در حالی که [زشتی کارتان را] می دانید “

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (البقره/کک)

” کسانی که اموالشان را در شب و روز و پنهان و آشکار انفاق میکنند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است و نه ییمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند “

رسول الله | میفرمایند :

« لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ إِلَّا بِطَيْبِ نَفْسٍ مِنْهُ » (مسند احمد في حديث طويل عن عم ابي حرة الرقاشي)

“ حلال نیست گرفتن مال کسی مگر بخوشی و رضایت او ”

اگر چه درین آیات و حدیث ملکیت اموال به انسان منسوب گردیده است اما باز هم ملکیت حقیقی الله متعال همچنان بحال خود باقی است . زیرا مستحیل است که کسی در یک ذره کائنات با الله متعال شریک باشد ، چه رسد به اینکه ملکیت چیزی را خاص خود دانسته و از ملکیت الله متعال خارج بداند . پس معنای سخن اینست که اضافت ملکیت به انسان ، یک اضافت و نسبت مجازی بوده و به معنای حقیقی کلمه نمیباشد و انسان در آنچه تحت تصرف خود دارد بمتابۀ وکیل و نائب مالک حقیقی میباشد .

قاعده که ازین امر بدست می آید اینست که انسان در تمام آنچه تحت تصرف خود دارد ، تابع و منقاد قوانین و ضوابطی است که مالک حقیقی کائنات یعنی الله متعال وضع کرده است . و اگر ازین ضوابط و احکام بیراهه رفت ، در شریعت الهی گنہکار شناخته شده و مستحق عذابی میباشد که در شریعت برایش تعیین گردیده است . درین مجازات ممکن است که ملکیت او برای همیشه و یا مؤقتی از وی سلب گردد و یا ممکن است که به صورت کلی و یا جزئی از آن محروم گردد .

این مفاهیم را فقهای اسلام درک نموده و در جاهای متعددی از آن یاد آور شده اند . چنانچه امام قرطبی در تفسیر آیت ذیل میفرماید:

﴿ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ ﴾ (الحديد/ ٢٨)

” و خرج کنید از آنچه که شما را در آن خلیفه گردانیده است ”

” آیت فوق دال برین حقیقت است که اصل ملکیت از الله متعال بوده و بنده حق ندارد که جز آنچه الله متعال آنرا میپسندد ، تصرف دیگری در آن کند ”

و در اخیر بحث میگوید :

” این سخن دلیل اینست که اموال در حقیقت ، اموال شما نیست بلکه شما بمنزلۀ نائب و وکیل میباشید . پس قبل از آنکه وکالت شما به انتها رسیده و به کس دیگری انتقال یابد فرصت را غنیمت شمرد ”^۱

یقیناً دانستن این حقیقت هر فرد مسلمان را بسوی تنفیذ شریعت الهی در بخش مال کشانده و او را مجبور میسازد که در اموال دست داشته خود احکام الهی را نافذ گرداند و از بذل آن در جاییکه لازم است بخل نرزد . زیرا او خود را بحیث وکیل میشناسد نه مالک حقیقی . و میداند

که وکیل مکلف است که آنچه مؤکلش میخواهد مطابق آن باید عمل نماید .

پنجم: بکاربردن اموال در کسب رضای الله :

388 - تمام اموالیکه در دسترس مسلمان قرار دارد ، باید در راههایی به بمصرف برسد که مورد پسند و رضایت الله متعال میباشد . تا عبادت الله واحد را که بخاطر آن خلق شده و هدف زندگی اش میباشد به صورت نیکو انجام داده و حیات پاکیزه و نیکوی آخرت را کسب نماید .
﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾ (القصص/بها)
” طلب کند در آنچه که برایت الله متعال داده است خائۀ آخرت را و نصیب خود را از دنیا نیز فراموش مکن “

البته معنای سخن این نیست که انسان خود را به صور کلی از نعمتها و طبیات دنیا محروم نموده و جسم خود را محروم و نابود سازد .

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ (الأعراف/کک)
” بگو: زینت های الله و روزی های پاکیزه ای را که برای بندگانش پدید آورد ، چه کسی حرام کرده ؟! “

ششم: دنیا وسیله است نه هدف:

389 - دنیا با تمام اموالیکه در آن وجود دارد ، غایت اصلی انسان را تشکیل نمیدهد ، بلکه عبارت از وسیله است که باید بخاطر بدست آوردن هدف اصلی مورد استفاده قرار گیرد . و چنانچه قبلاً عرض کردیم ، هدف اصلی انسان همانا عبادت الله متعال و آمادگی لازم برای کسب زندگی آخرت میباشد . پس در اثنایکه میخواهیم این وسایل را بدست آوریم ، نباید هدف اصلی خود را بیاد فراموشی سپرده و دنیا و متاع آنرا هدف اصلی خود قرار دهیم .
بر سیل مثال ، میدانیم که بوت بخاطری است که انسان آنرا پوشیده و راه برود ، وسایل سواری بخاطری است که انسان بالای آنها سوار گردیده و خود را به مناطق دور دست برساند . اما تا اکنون نه در فقه اسلامی دیده ایم و نه هم صاحب عقل سلیمی گفته است که خریداری بوت و بدست آوردن وسایل سواری در ذات خود هدف میباشد . به عین ترتیب ، سایر اموال و امکانات همین حیثیت را دارا میباشد و فرد مسلمان تمام آنها را وسایلی میدانند که رسیدن به هدف اصلی را برایش ممکن میسازد . و اینرا نیز میدانیم که این وسایل روزی حتماً از او جدا شدنی میباشد و فقط همان چیزهایی با انسان باقی میماند که در عبادت الله متعال و کسب رضایت او تعالی بکار برده است .

یقیناً مستحضر بودن همیشگی این مفاهیم در ذهن انسان ، از امور خیلی ضروری در راستای

ضبط و قانونمند شدن نشاط و فعالیتهای اقتصادی انسان میباشد . زیرا کنترل کننده اصلی فعالیتهای انسان آنست که انسان را از داخل او تحت مراقبت و کنترل قرار داده و اراده ، نیت ، دیدگاهها و خواسته های او را تحت مراقبت و کنترل قرار دهد . بدون شک زمانیکه داخل انسان منضبط گردید ، خارج و تمام فعالیتهای او تحت ضبط و کنترل قرار میگیرد . قرآن کریم در جا های مختلفی به این معانی و ارزشها اشاره نموده است . چنانچه میفرماید :

﴿ وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَّعُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا ۚ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴾ (القصص/کک)

” آنچه به شما داده شده کالا و ابزار زندگی دنیا و زینت آن است ، و آنچه نزد الله است بهتر و پایدارتر است ؛ آیا نمی اندیشید ؟ “

﴿ إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً ۖ هَآءِ لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ﴾ (الکھف/ک)
 ” مسلماً ما آنچه را [از درخت ، نبات ، حیوان ، دریا و دیگر آثار] روی زمین است ، زینت زمین قرار دادیم تا آنان را آزمایش کنیم که کدامشان از جهت عمل نیکوترند . “
 ﴿ الْأَمْثَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَالْبَاقِيَةُ الصَّلَاحُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴾ (الکھف/کک)

” مال و فرزندان ، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند ، ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است “

بخش دوم

ویژگیهای نظام اقتصاد اسلامی

390- در آنچه که گذشت گفتیم : از ویژگیهای نظام اقتصاد اسلامی اینست که :

- ♦ فطرت انسانی را مراعات مینماید .
- ♦ ارزشهای فاضله اخلاقی را در نظر دارد .
- ♦ حاجتهای ضروری هر انسان را برآورده میسازد .

اینک به شرح مؤجزی ازین ویژگیها میپردازیم .

اول : مراعات کردن فطرت انسانی :

الله تبارک و تعالی انسان را همراه با مجموعه از غرایز ، خواسته ها و رغبتها خلق کرده است . ریشه این غرایز و امیال در اعماق نفس انسانی جاداشته و حکمتهایی بیشماری در آفرینش آنها نهفته میباشد . لذا نابود کردن این غرایز و امیال از یک سو کار ناممکن است و از سوی دیگر به مصلحت انسان نیز نمیباشد . اما تقویم و تهذیب آن امر ممکن میباشد . بلکه در صورت انحراف و مکدر شدن باید دوباره به راه مستقیم هدایت شده گرد و خاک نشسته در روی آن پاک گردد . بنابراین هر نظام اقتصادی که با فطرت انسانی در تضاد و تناقض باشد ، خیری را برای انسان در قبال نداشته و بقاء و استمراری نیز نخواهد داشت .

نظام اقتصاد اسلامی با توجه به این امر ، غرایز انسانی را کاملاً مراعات نموده و در مواردی به تهذیب و تربیت آن میپردازد . زیرا اسلام دین فطرت است .

از مظاهر این مراعات کردن ، یکی هم تأیید و شناخت مالکیت فردی میباشد و این گزینه ایست که در اعماق فطرت انسان جاگزين میباشد . قرآن کریم با اشاره به آن میفرماید :

﴿وَحُبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾ (الفجر/کک)

”و ثروت را بسیار دوست دارید .“

دیگر اینکه ، نظام میراث را مقرر نموده است . زیرا محبت فرزندان و اقارب یک امر فطری هر انسان بوده و هر انسانی درین اندیشه میباشد که یکمقدار مال را به ایشان به میراث بگذارد تا در زندگی بعد از وی به کسی محتاج نباشند و ترک کردن آنها بدون مال سبب اضطراب و پریشانی او میگردد .

از همینجاست که قانون میراث را که در انسجام کامل با فطرت انسان است ، به شکل خیلی عادلانه آن به معرض اجراء گذاشته است . قرآن کریم احساسات فطری انسان را که نسبت به فرزندان دارد و شفقت و توجهی که به آنها داشته و خوفی را که از محتاج شدن آنها در دل دارد ، چنین تمثیل مینماید :

﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ (النساء/ل)

”و کسانی که اگر فرزندانی ناتوان پس از خود به جای می گذارند ، بر آنان [از ضایع شدن حقوقشان] بیم دارند ، باید [از اینکه حقوق یتیمان دیگران را ضایع کنند] ترسند . پس لازم است [نسبت به شأن یتیمان] از الله ترسید و [درباره آنان] سخنی درست و استوار گویند “

﴿ أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴾ (البقره/ 26)

” آیا یکی از شما دوست دارد که او را بوستانی از درختان خرما و انگور باشد که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است و برای وی در آن بوستان از هر گونه میوه و محصولی باشد، در حالی که پیری به او رسیده و دارای فرزندان ناتوان [و خردسال] است، پس گردبادی که در آن آتش سوزانی است به آن بوستان برسد و یک پارچه بسوزد؟ [ریا و منت و آزار به همین صورت اتفاق را نابود می کند] این گونه الله آیاتش را برای شما توضیح می دهد تا بیندیشید “

همچنان در نظام اقتصادی اسلام این حق انسانها محفوظ میباشد که هر انسان باید از حاصل زحمات و دسترنج خود مستفید گردیده و نتایج فعالیتهای خود را خودش بدست آورد. زیرا مقتضای فطری انسان چنین است و حتی در اصل فطرت انسانی اینست که در حاصل سعی و تلاش خود مشارکت هیچ کسی را نمی پذیرد. اما مشارکت دیگران را بخاطر اغراض و مقاصد دیگری مانند حصول ثواب و ادای مسئولیت، میپذیرد. قرآن کریم این اصل فطری را تذکر داده و میفرماید:

﴿ وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِعِزَّةِ اللَّهِ تَجْحَدُونَ ﴾ (النحل/ 71)

” الله برخی از شما را در رزق و روزی بر برخی فرونی داده است؛ پس آنانکه فرونی یافته اند، حاضر نیستند از روزی خود به بردگان خود بپردازند که در بهر وری از رزق و روزی باهم برابر باشند؛ پس آیا نعمت الله را [که عطای اوست و خود اختیار و استقلالی در تأمینش ندارند] منکرند؟ “

علامه قرطبی در تفسیر این آید مینویسد:

” الله متعال عده شما را غنی و تعدادی را فقیر گردانیده است. اما کسانی که فضیلت و برتری در مال دنیا داده شده است، هیچگاهی حاضر نمیشاند که بخشی از مال دست داشته خود را به غلام خود بدهد تا غلام او نیز مانند او غنی گردد. “^۱

و در آیت دیگری میفرماید:

﴿ ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَّكُمْ مِّنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴾ (البقره/ 176)

لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٣٠﴾ (الروم/کک)

”الله از [وضع و حال] خودتان برای شما مثلی زده است، آیا از بردگانتان در آنچه [از نعمت ها و ثروت ها] به شما روزی داده ایم، شریکانی دارید که شما در آن [نعمت ها و ثروت ها] با هم برابر و یکسان باشید، و همان گونه که از یکدیگر می ترسید از بردگانتان هم بترسید؟ [بی تردید در میان آزاد و برده و مولا و عبد و مالک و مملوک چنین شرکی وجود ندارد، پس چگونه ممکن است مملوک الله در، ربوبیت، خالقیت و مالکیت شریک او باشد؟!]

این گونه آیات خود را برای مردمی که تعقل می کنند، بیان می کنیم

امام قرطبی در تفسیر این آیت میفرماید:

”«من» درین آیت به معنای ابتداء است، گویا اینکه میگوید: مثالی از نزدیکترین چیز به شما که نفسهای تان است، بیرون آورده و برای تان بیان میکند

تا آنکه مینویسد: ”آیا کسی از شما راضی است که غلام او در مال و نفشش مانند شما باشد؟! زمانیکه این امر را برای خود نمپسندید، پس چگونه برای الله | شریک و همتایانی تعیین میکنید؟“^۱

به همین ترتیب اکثر مبادی و مسایل اقتصاد اسلامی بر اساس فطرت انسانی بناء یافته است که در بحثهای آینده به صورت تفصیلی روی آن بحث خواهیم کرد.

قابل تذکر است که؛ مراعات کردن غرایز انسانی به این معنا نیست که نفس را بی لجام گذاشته و به هرجهتی که حرکت کند و هرگونه که بخواهد به دنبال او برویم. زیرا مسأله مراعات خواسته های فطری انسان مستلزم چنین دنباله روی کورکورانه نمیشد. بلکه به این معناست که تازمانیکه غرایز انسانی مطابق اصل فطرت در حرکت بود باید خواسته های آن برآورده شود. ولی زمانیکه به انحراف و بیراهه رفت باید مورد تهذیب، تربیت و مراقبت جدی قرار گیرد.

دوم: رعایت ارزشهای فاضله اخلاقی:

392 - مهمترین خصوصیت نظام اقتصاد اسلامی اینست که تمام ارزشهای متعالی اخلاقی را جداً مراعات میکند و به هیچ فردی جایز نمیداند که این ارزشها را به بهانه آزادی فعالیت اقتصادی پایمال نموده و از حدود آن تجاوز نماید. زیرا جامعه اسلامی بر اساس ارزشهای متعالی اخلاقی چون ایثار، محبت، تعاون باهمی و صله رحم ایجاد میگردد. الله متعال میفرماید:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ (المائدة/ک)

”و یکدیگر را بر انجام کارهای خیر و پرهیزکاری یاری نمایید، و یکدیگر را بر گناه و تجاوز

یاری ندهید “

پس درین نظام، رذایلی مانند حسد، دشمنی، کینه، دروغگویی، غدر و فریبکاری راه ندارد و چون انسان مالی را بدست می آورد حق ندارد که آنرا در فحشاء و رذایل و لذتهای حرام مصرف کند. بلکه چنانچه مکلف است که آنرا از راه حلال بدست آورد، این مکلفیت را نیز دارد که آنرا در راه حلال و زدودن مظاهر فقر از جامعه مصرف نماید و زمانیکه میخواهد پول و سرمایه خود را ازدیاد ببخشد، جایز نیست که آنرا از طریق براه اندازی مفاسد اخلاقی مانند باز کردن شرابخانه ها، مراکز فحشاء و فساد، سود خوری و سایر شیوه هایی ازدیاد بخشد که رشته های دوستی و محبت در جامعه را خدشه دار میسازد.

البته توجه به بخشی از این ارزشهای اخلاقی و مراعات آن به ایمان و وجدان شخص محول گردیده است، مانند التزام به صدق، وفا، امانتکاری و غیره و بخش دیگر آن علاوه بر مراقبت ایمان، دولت نیز حق دارد که در جهت منع آن اقدام نموده و افراد را مجبور به رعایت آن نماید. مانند منع کردن از سود خواری، بستن مراکز فحشاء و شرابنوشی و غیره.

سوم: بر آوردن ضرورت های اصلی افراد:

393 - هر انسان ضرورت هایی دارد که بدون آن زندگی برایش ناممکن میباشد. مانند طعام، آب، مسکن، لباس و اشیایی که در ارتباط به اینها بوده و از همین اهمیت برخوردار میباشند. تهیه اشیا مذکور تا حد کفایت و زندگی آبرومندانه برای هر فرد حتمی است و نظام اقتصاد اسلامی یگانه نظامیست که درین ناحیه توجه جدی داشته و بر آوردن این ضروریات را در جامعه برای هر انسان امر لازمی دانسته و راهها و پلانهای تهیه آنرا نشاندهی نموده است که بالنوبه هر کدام آنرا در معرض اجراء قرار میدهد تا مقصد مذکور بدست آمده و تمام افراد جامعه اسلام از زندگی آبرومندانه برخوردار گردد.

این وسایل را میتوان چنین برشمرد:

394 - اولاً: اصل اینست که هر شخصی مکلف به تهیه مایحتاج خود از طریق کسب و کار حلال میباشد و باید خودش سعی و تلاش نماید تا ضروریات خود را بدست آورد. به همین سبب است که اسلام عزیز مردم را به کار کردن و کسب حلال تشویق و ترغیب نموده و کسانی را که از دستمزد خود استفاده میکند مورد ستایش قرار میدهد.

﴿ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾ (الجمعة/کک)

” و چون نماز پایان گیرد ، در زمین پراکنده شوید و از فضل و رزق الله جويا شوید و الله را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید “
پیامبر | میفرماید :

« سَأَلَ النَّبِيُّ | عَنْ أَفْضَلِ الْكَسْبِ فَقَالَ يَبِيعُ مَبْرُورٌ وَعَمَلُ الرَّجُلِ بِيَدِهِ » (مسند احمد عن ابي برده بن نيار |)
” از رسول الله | در مورد بهترین کسب پرسیده شد ، ایشان فرمودند : بيع (خرید و فروش و تجارت) به طریقه نیکو و کار کردن مرد با دست خودش “

395 - دولت مکلف است که زمینه های کار و فعالیت مشروع را برای کسانی که توان و استعداد کار را دارند ، مهیا سازد و حتی اگر زمینه سازی بوسیله دادن قرضه ها از بیت المال ممکن است ، دولت مکلف است که این قرضه ها را به افراد بپردازد تا آنها به تهیه وسایل کاری خود قادر گردند . چنانچه فقیه بزرگوار اسلام ، امام ابویوسف قرض دادن به محتاجان و پیشه وران بی بضاعت را از بیت المال جایز و ضروری دانسته است . علامه ابن عابدین به نقل از ابویوسف | مینویسد :

” برای شخص ناتوان (یعنی کسی که توان خرید و تهیه وسایل زراعتی را ندارد تا زمینهای خراجی را بکارد) باید از بیت المال قرض داده شود تا وسایل زراعت را تهیه نموده و حاصل زمین خود را ازدیاد بخشد “^۱

اگرچه امام در مورد دهقانانی سخن میزند که به علت ناتوانی و کمبود وسایل زراعتی از کشت کردن زمینهای خراجی عاجز میباشند ، اما میتوان سایر پیشه وران محتاج را نیز بر آنها قیاس نموده و برای آنها نیز گرفتن قرضه از بیت المال را جهت تهیه اسباب کار و کسب جایز و یکی از راههای حل مشکل اقتصادی دانست .

396 - اگر فردی از برآوردن حاجتهای خود عاجز بود و عواملی مانند ناتوانی جسمی ، بزرگسالی ، بیماری مزمن ، عدم کاریابی و سایر موانع سرراش قرار گرفت ، در آنصورت سایر افراد خانواده مکلف اند که مصارف او را طبق قواعد ذکر شده در باب نفقات در شریعت اسلامی ، بپردازند .

397 - چهارم : اگر کسی نبود که مصارف او را تهیه کند و یا افراد خانواده اش فقیر بوده و توان پرداخت مصارف او را نداشتند ، لازم است که مصارف او از بیت المال زکات پرداخته شود . زیرا زکات حق خالص فقراء در اموال اغنیاء میباشد و پول جمع آوری شده از زکات بزرگترین باب تضمین اجتماعی و عام برای فقراء و مساکین میباشد .

398 - پنجم : اگر بیت المال زکات ضرورت‌های فقراء و محتاجان را تکافؤ نمیکرد ، لازم است که از بیت المال عمومی و سایر منابع عایداتی دولت ضرورت‌های آنها تأمین گردد که ان شاء الله به تفصیل آن را ذکر خواهیم کرد .

399 - ششم : اگر در بیت المال عمومی دولت مال کافی جهت تأمین و تهیه ضرورت‌های محتاجان نبود ، بر اغنیاء واجب است که ضرورت‌های آنها را تهیه نمایند . علامه ابن حزم درین مورد میفرماید :

” بر اغنیای هر شهر و قریه فرض است که به فقرای شهر و قریه خود توجه داشته و ضرورت‌های شان را برآورده سازند . در صورت امتناع ، اولیای امور باید آنها را مجبور به این کار نماید . آنها باید خوراک لازم را برایشان تهیه کنند ، لباس لازم برای تابستان و زمستان را به آنها بدهند و مسکنی که آنها را از باران و سردی و گرمی و چشم مردم حفاظت کند برای شان مهیا سازند “^۱

دلیلی که قول ابن حزم را از قوت و تأیید بیشتر برخوردار میسازد ، اینست که تنها زکات یگانه حق فقراء در اموال اغنیاء نمیشد بلکه غیر از زکات حقوق دیگری نیز در اموال اغنیاء دارند چنانچه در حدیث شریف میخوانیم :

« عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ قَيْسٍ قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ حَقًّا سِوَى الزَّكَاةِ »

(جامع الترمذی ، سنن الدارمی ، کتاب الزکاة ، و الحدیث ضعیف)

” از فاطمه بنت قیس روایت است که از رسول الله | شنیدم که فرمود : یقیناً در اموال شما حق دیگری غیر از زکات وجود دارد “

الله متعال میفرماید :

﴿ لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ ... ﴾ (البقره/۱۷۷)

” نیکی این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید ، بلکه نیکی [واقعی و کامل ، که شایسته است در همه امور شما ملاک و میزان قرار گیرد ، منش و رفتار و حرکات] کسانی است که به الله و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند ، و مال و ثروتشان را با آنکه دوست دارند به خویشان و یتیمان و درماندگان و در راه ماندگان و سائلان و [در راه آزادی] بردگان می دهند “

امام قرطبی و امام رازی در تفسیر این آیت میفرمایند :

” آنچه میدهند ، غیر از زکات بوده و از جمله وجایب است نه از جمله تطوعات نفلی . و امام رازی طعام دادن به بیچارگان را ضمن مثالهای این وجیه ذکر میکند و امام قرطبی میگوید : تمام علماء اتفاق دارند که اگر بالای مسلمانان مشکلی نازل شد که زکات برای رفع آن کافی نبود ، صرف اموال از سوی اغنیاء به اندازه کفایت واجب میباشد . چنانچه امام مالک ^۱ میگوید که آزاد ساختن اسیر مسلمان بالای تمام مسلمانان واجب است اگرچه اینکار با مصرف نمودن تمام اموال شان ممکن باشد “^۱

ککک - بنابراین ، از دید ما برای رئیس دولت اسلامی اجازه است که در صورت ضرورت ، جمع آوری مال اضافی را از اغنیاء تنظیم نموده و مالیات عادلانه را به قدر کفایت حوایج مسلمین وضع نماید . و این زمینه را مهیاء سازد که اغنیاء وجیه شرعی خود را به صورت درست انجام دهند . و دولت پول جمع آوری شده را به نیابت از آنها در ضرورتهای عاجل مسلمانان مانند دفاع از سرحدات کشور اسلامی ، تهیه سلاح و لوازم دفاع از دار اسلام و سایر ضرورتها به مصرف برساند .

البته این جواز در صورتی وجود خواهد داشت که بیت المال مسلمین برای تهیه ضروریات فوق الذکر و سایر ضرورتها تکافؤ نکند .

رسول الله | میفرماید :

« عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ كُلُّكُمْ رَاعٍ فَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ فَالْأَمِيرُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُ أَلَا فِكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ » (متفق علیه)

” از عبدالله بن مسعود | روایت است که رسول الله | فرمودند : همه شما راعی و از رعیت خود مسئول هستید ، امام سرپرست مردم است و از رعیت خود مسئول است ، مرد در خانه خود راعی و مسئول رعیت خود است ، زن در خانه شوهر و فرزندان سرپرست است و از رعیت خود مسئول است ، غلام سرپرست مال سید خود است و از رعیت خود مسئول است . بدانید که تمام شما راعی و از رعیت خود مسئول هستید “

امام نووی در شرح حدیث فوق مینویسد :

” راعی کسی است که نگهبان و امین بوده و مسئول خیر و اصلاح چیزهایی میباشد که تحت سرپرستی و امارت خود دارد . پس کسیکه عهده دار سرپرستی کسی یا چیزی بود مکلف است

که امانت و عدالت را در آن مراعات کرده مصالح دینی و دنیوی او را در نظر داشته و به حل مسایل و مشکلات او پردازد^۱

واقعیت اینست که در صورت کمبود و قلت موارد بیت المال مسلمین ، اغنیاء باید در انفاق بر فقراء و حاجتمندان بریکدیگر پیشدستی نموده و دولت اسلامی را با اموال خود مساعدت نمایند و این امکان را برای دولت بدهند که وسایل ضروری بقاء و دفاع خود را تهیه نماید . زیرا الله متعال کسانی را که در راه وی انفاق میکنند ، در آیات متعددی مورد ستایش قرار داده و بخل و بخیلان را نکوهش نموده است که این خود بهترین مشوق هر مسلمان در جهت انفاق و سخاوت میباشد . همچنان در سنت نبوی احادیث زیادی وجود دارد که بر انفاق در راه الله متعال ترغیب داده و توصیه ها و اوامر زاید صادر نموده است که درینجا به ذکر یکی از آنها اکتفاء میکنیم :

« عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ فِي سَفَرٍ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ جَاءَ رَجُلٌ عَلَى رَاحِلَةٍ لَهُ قَالَ فَجَعَلَ يَصْرِفُ بَصَرَهُ يَمِينًا وَشِمَالًا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَضْلٌ ظَهَرَ فَلْيُعْذِ بِهِ عَلَى مَنْ لَا ظَهَرَ لَهُ وَمَنْ كَانَ لَهُ فَضْلٌ مِنْ زَادٍ فَلْيُعْذِ بِهِ عَلَى مَنْ لَا زَادَ لَهُ قَالَ فَذَكَرَ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ مَا ذَكَرَ حَتَّى رَأَيْنَا أَنَّهُ لَا حَقَّ لِأَحَدٍ مِنَّا فِي فَضْلٍ » (صحيح مسلم ، كتاب اللقطة)

”از ابوسعید الخدری [روایت است که گفت : در حالیکه ما در سفری با رسول الله | روان بودیم ، ناگهان مردی که سوار بر شتر بود سر رسید و به طرف راست و چپ مینگریست (ضرورت به چیزی داشت و میخواست که رسول الله | متوجه حالش گردد) رسول الله | با دیدن او گفت : کسیکه سواری اضافی دارد ، به برادر خود بدهد و کسیکه توشه و خوراکه اضافی دارد باید به برادر خود بدهد . روای گوید : رسول الله | انواع مختلف اشیاء را نام گرفت تا آنکه گمان کردیم که در آنچه اضافه از ضرورت نزد ما است ، هیچ حقی نداریم“

اگر اغنیاء با رضایت و طیب خاطر در جهت انفاق لازم ، اقدام نمایند ، اولیای امور مسلمین حق دارد که مالیات و تکسهای عادلانه وضع کرده و آنها را مجبور به پرداخت مقداری نماید که ضرورتهای دولت اسلامی و حاجت مستمندان را کفایت کند .

مطلب دوم :

اساسات عمومی

نظام اقتصاد اسلامی

ککک- نظام اقتصاد اسلامی قواعد و اساسات عامی دارد که بر بنیاد عقیده اسلامی ، فطرت انسان و مصلحت عمومی بناء گردیده است و از همین اصول و مبادی ، جزئیات و راهکردهای مختلف اقتصادی منشاء میگیرد . در بحثی که پیش روی داریم ، سه اصل عام را ذکر میکنیم .

اصل اول - آزادی کار :

ککک- اسلام به کار و فعالیت و نشاط ترغیب نموده و کسالت و تنبلی را مورد نکوهش قرار داده است و بهترین و با شرف ترین اعمال همانهایی را قرار داده است که انسان را به الله واحد نزدیک میسازد . مانند عبادات و کار های خیر و عام المنفعه مانند زراعت و صنعت که با نیت نیکو همراه باشد .

در باب کسب و فعالیت اقتصادی تشویق نموده و کارگر و سعی و تلاشش را جهت کسب رزق حلال مبارک خواند و مورد ستایش قرار میدهد .

﴿ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ﴾ (الجمعه/کک)

” و چون نماز پایان گیرد ، در زمین پراکنده شوید و از فضل و رزق الله جویا شوید “

﴿ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ﴾

﴿ (الملك/کک)

” اوست که زمین را برای شما رام ساخت ، بنابراین بر اطراف و جوانب آن راه روید و از

روزی الله بخورید ، و برانگیختن مردگان و رستاخیز به سوی اوست .(کک)

رسول الله | میفرماید :

« مَا أَكَلَ أَحَدٌ طَعَامًا قَطُّ خَيْرًا مِنْ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ عَمَلٍ يَدِهِ وَإِنْ نَبِيَّ اللَّهِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَأْكُلُ مِنْ عَمَلٍ يَدِهِ » (صحيح البخاري، كتاب البيوع، عن المقدم [أ])

”هیچ کسی طعامی بهتر از طعام حاصل دستمزدش نخورده است و پیامبر الله داود علیه السلام از دستمزد خود میخورد“

« مَنْ بَاتَ كَالًا مِنْ طَلَبِ الْحَلَالِ بَاتَ مَغْفُورًا لَهُ ». (ابن عساکر عن أنس [أ]).¹

« کسیکه شب خسته و مانده از طلب رزق حلال میخوابد، در حالی میخوابد که گناهانش مغفرت گردیده است »

تشویق و ترغیب به کارکردن و بذل مساعی در نشاط اقتصادی به صورت عام وارد گردیده و نوع خاصی را متعین نکرده است. اما یگانه شرطی که گذاشته است، اینست که در میزان شریعت کار حلال باشد. بنابراین تمام انواع و اقسام فعالیتهای اقتصادی مانند تجارت، زراعت، صنعت، مضاربتها، اجاره و امثال آنرا شامل میگردد و هر انسانی میتواند که مطابق شرایط و ظروف خود به کسب حلال مشغول شود.

در میزان اسلام هیچنوع کار حلال و جایز، سبب کسرشان و بی ارزشی انسان نمیشود. اگرچه عده آنرا عمل حقیر بدانند. زیرا قیمت و ارزش انسان در تقوا و استقامت در دین است نه در ثروت و کار و پیشه اش. به همین سبب است که میبینیم بزرگان دین، علماء و فقهائ اسلام کار و پیشه آزاد داشتند و حتی عده در برابر اجرت معینی برای دیگران کار میکردند.

ککک- یکی از شیوه های مستقیم ترغیب و تشویق دینی به کار و فعالیت اینست که اسلام به کمک کردن با فقراء و بیچارگان ترغیب و امر نموده و دست کمک کننده را بهتر از کمک گیرنده و مستحق اجر و ثواب دانسته است.

« أَيْدُ الْعُلَيَّا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى » (صحيح البخاري، كتاب الزكاة عن حكيم بن حزام [أ])

”دست بالا (دهنده صدقه) بهتر از دست پائین (گیرنده صدقه) میباشد“

همچنان زکات، حج و سایر عبادات و شعبه های خیر و انفاق در راه الله | ثواب عظیمی دارد. اما این ثواب عظیم جز از طریق ادای اسباب آن بدست آمده نمیتواند. و اسباب آن که عبارت از حج، زکات، انفاق در راه الله متعال که مهمترین آن تجهیز مجاهدین است و غیره میباشد جز بوسیله مال و دارایی ممکن نمیشود و اصل در حصول مال عبارت از کار و فعالیت جایز اقتصادی میباشد. بنابراین گفته میتوانیم که کار وسیله اصلی کسب ثواب میباشد. زیرا کار است که بوسیله آن پول بدست می آید و بذل مال در راه الله متعال وسیله کسب رضای الله متعال

1- (ضعیف) انظر حدیث رقم: 5498 فی ضعیف الجامع تحقیق الألبانی

و نیل به ثواب دارین میباشد .

از همین جاست که رسول الله | میفرماید :

« نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلْمَرْءِ الصَّالِحِ » (مسند احمد، عن عمرو بن العاص |)

” چه نعمت بزرگی است مال نیکو برای انسان نیکو کار!“

ککک- انتخاب کار و پیشه مشروع مناسب برای هر فرد ، به اختیار و مصلحت اندیشی خود شخص گذاشته شده است . به این معنا که اسلام برای هر فرد این آزادی را داده است که مطابق توان و استعداد و ذوق خود کار مناسبی را برای خود انتخاب نماید . بدون اینکه جبر و اکراهی درین زمینه وجود داشته باشد . و در نصوص شرعی هیچ نصی برخلاف این اصل (آزادی کار و فعالیت اقتصادی) وجود ندارد .

حقیقت اینست که این اصل برخاسته از تمایلات فطری انسان بوده و کرامت و انسانیت او را محفوظ میدارد و انعکاسی از مسئولیت فردی انسان در برابر عملکردهایش میباشد . علاوه برآن مهمترین اصل در حفظ مصالح جامعه نیز میباشد .

به این شرح که ؛ در فطرت انسانی انگیزه ها و احساس آزادی در کردار و گفتار بوده و میخواهد که داد و گرفتار را با آزادی و رضایت انجام دهد . پس هدر ساختن و نادیده گرفتن این انگیزه و میل سالم فطری به هیچ صورتی به صلاح انسان نمیشد .

بلی ! احياناً فطرت سلیم انسانی گرفتار کجرویها و انحرافات میگردد و مشاهده میکنیم که بعوض کسب منافع، راهی را در پیش میگیرد که جز ضرر حاصل دیگری ندارد و حرام را بجای حلال انتخاب میکند . درین حالت است که به تقویم و رهنمایی ضرورت دارد و باید بسوی صراط مستقیم هدایت گردیده و آزادی او در دایره حلال که از وسعت خیلی زیادی برخوردار است مقید گردد .

همچنان در تأیید آزادی کار برای انسان ، کرامت و انسانیت او از خدشه دارشدن محفوظ میماند . زیرا انسانها آزاد و صاحب اختیار خلق شده اند و همین خصوصیت، یکی از بزرگترین ممیزاتی است که او را از سایر حیوانات متمایز میگرداند . پس اگر آزادی او سلب گردد ، به حیوانی مبدل میگردد که کس دیگری جلوش را گرفته و مطابق دلخواه خود به هرطرف سوقش میدهد . بنابراین سلب آزادی انسان در مجال کار و فعالیتهای اقتصادی جایز نبوده و دولت حق ندارد که مانع کار و فعالیتش گردد .

این مفهوم را فقهای بزرگوار ما درک نموده و امام ابوحنیفه | حتی حجر (ممانعت تصرفات مالی) سفیه را جایز نمیداند زیرا این نوع حجر را سبب پایمال شدن کرامت انسانی او میداند که بمراتب بدتر از ضایع شدن مالش میباشد .

البته این استدلال که مصلحت فرد و جامعه تقاضا میکند که آزادی افراد با وضع قیود غیر

شرعی محدود گردیده و به دولت باید حق تعیین کار افراد تفویض گردد ، هیچ معقولیتی نداشته خیر و صلاح هیچ کسی در آن نهفته نمیباشد . زیرا انسان تنها به آب و غذا ضرورت ندارد که شکمش را سیر نماید . بلکه به نسیم روح پرور آزادی نیز ضرورت دارد تا روح و وجدانش را نوازش داده و کیان انسانی اش را تقویت کند . پس باید مبدأ آزادی کار برای فرد اصل و اساس قرار گرفته و مقید ساختن و وضع حدود در برابر آن بعنوان احکام استثنایی ازین اصل کلی قرار گرفته و جز در موارد ضروری اعمال نگردد .

علاوه بر آنچه گفتیم ، اعطای آزادی کار باعث رشد و نمو استعدادها میگردد . زیرا هر فردی همان کاری در پیش میگیرد که مناسب حال و مورد پسندش میباشد . و با شوق و رغبت به صوب آن حرکت میکند . درینصورت تولید بیشتر صورت گرفته و عملش پربار میباشد و بدون شک خیر و رفاه اجتماعی را به دنبال دارد . بر خلاف ، اگر آزادی افراد در گزینش کار سلب گردیده و تعیین کار از سوی دولت صورت گیرد سبب میگردد که برای افراد کار مناسب و مطابق خواست و رغبت شان میسر نگردد که در اثر آن استعدادها روز به روز کاهش یافته و نشاط و کار به تقلیل میرود . و هر فرد با کراهیت و دلتنگی بسوی کار رفته و هیچ رغبتی در ابتکار و نوآوری نمیداشته باشد . درینصورت است که تولید کاهش یافته و استعدادهای ابتکاری خاموش میگردد . ضرر این حالت بدون شک مستقیماً به جامعه بر میگردد .

و اخیراً؛ از دیدگاه اسلام انسان در برابر اعمال و کردار خود کاملاً مسئول است . پس عدالت حکم میکند که آزادی کامل برایش داده شود تا کاری را که میخواهد انجام دهد و حجتی در عدم قبول پیامد های کردار خود نداشته باشد .

باجود آنچه در مورد آزادی کار بیان کردیم ، ممکن است که در وقت ضرورت و مخصوصاً زمانی که از آزادی سوء استفاده صورت گرفته و کار و فعالیت آزاد فرد سبب اخلاص در آزادی دیگران و متضرر ساختن مصالح همگانی گردد و سوء قصدی در ورای آن نسبت به جامعه و دولت اسلامی به مشاهده برسد ، درینصورت اولیای امور مسلمین حق دارند که در کار و فعالیت چنین افرادی دخالت کرده و او را مجبور سازند که از کارهایی که سبب اضرار جامعه میگردد ، دستبردار شود . بر همین اساس است که بعضی فقهاء نرخ گذاری را در مواردی جایز دانسته اند که فروشنده از فروش مواد ضرورت اولیه مردم به قیمت مناسب امتناع میورزد . همچنان مالکان فابریکه های خورد و بزرگ را میتوانند که مجبور به تولید مواد مورد ضرورت مردم و عرضه آن به قیمت مناسب کنند .^۱

کککک- از پیامد های حتمی مبدأ آزادی کار برای افراد ، یکی هم رقابت سالم و آزاد بین افراد

^۱ - الطرق الحکمیة از ابن قیم الجوزیه ص 240,226

است که داخل دایره جایز و بر اساس اخلاق اسلامی صورت میگیرد. درین صورت است که هر فردی میکوشد تا کار و فعالیت خود را هر چه بیشتر وسعت داده و کیفیت کار خود را بلند ببرد تا از رقیب خود پیشی گرفته و منافع بیشتری کسب نماید. البته چنانچه تذکر دادیم، شرط اساسی رقابت سالم اینست که فریبکاری، خدعه، دشمنی، سقوط دادن عمدی و مصنوعی قیمتها به قصد متضرر ساختن دیگران، احتکار فردی و گروهی و سایر اعمال منافی اخلاق و ارزشهای اسلامی در آن وجود نداشته باشد.

کک - نتیجه حتمی دیگری که از آزادی کار و فعالیت اقتصادی بدست می آید، اختلاف و تفاوت در کار، مقدار تولید و کسب منافع مالی میباشد. زیرا استعدادها و توانایی های افراد با هم متفاوت بوده و سعی و تلاش هر فردی در نتیجه کارش مؤثر است. اسلام این تفاوت اقتصادی را مادامیکه در نتیجه اسباب و عوامل شرعی و مباح حاصل شده باشد طبیعی دانسته و میپذیرد و آنرا نتیجه لازمی تفاوت در استعدادها و دانش افراد میداند. چنانچه الله متعال میفرماید:

﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ ۚ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۚ وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا ۚ وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ (الزخرف/کک)

”آیا آنان هستند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما در زندگی دنیا معیشت آنان را میانشان تقسیم کرده ایم، و برخی را از جهت درجات [فکری و مادی] بر برخی برتری داده ایم تا برخی از آنان برخی دیگر را [در امر معیشت و سایر امور] به خدمت گیرند؛ و رحمت پروردگارت از آنچه آنان جمع می کنند، بهتر است.“

پس الله متعال بین بندگان تفاوت در رزق و مقدار ثروت و فقر را ایجاد کرده است تا یکی دیگری را بکار بگمارد و هرکسی یکی از ضرورت های انسانی را برآورده نماید که در نتیجه آن تمام ضرورت های جامعه تکمیل گردد^۱

این تفاوتی که الله متعال در بین افراد جامعه مقدر کرده است، کاملاً وابسته به اسبابی نموده است که بین افراد وجود دارد و تعداد آن زیاد بوده و حصر و حساب آن ناممکن میباشد. اما مهمترین آن تفاوت در توانایی ها و استعداد های فطری انسانها میباشد که یک چیز دایمی بوده و زایل کردن آن در مقدور بشر نیست. بنابراین نمیتوان این تفاوت های اقتصادی را کاملاً از بین ببریم. اما مهم اینست که اغنیاء مسئولیتی را که در برابر مستمندان دارند به صورت درست اداء نموده و حقی را که الله متعال در اموال شان برای مستمندان تعیین کرده است بپردازند. و اسلام با تأکید

برین امر وسایلی را وضع کرده است که این حق را از اغنیاء حصول و به مستحقین آن برساند .

اصل دوم - حق مالکیت شخصی :

لكك - حق مالکیت فردی یکی از بدیهیات شریعت اسلامی بوده و حتی کسانی که کمترین اطلاع از شریعت دارند ، میدانند که اسلام حق مالکیت هر فرد را محفوظ دانسته و برای هر فرد ممکن میسازد که مالک اموال و دارایی شخصی باشد .

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَمًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ﴾ (یسن/كك)
 ” آیا ندیده اند که ما از آنچه به قدرت خود انجام داده ایم برای آنان چهارپایانی آفریده ایم که آنان مالکشان هستند . “

درین آیت شریفه الله متعال مالکیت انسان را بر آنچه که خلق کرده است ثابت میسازد . و در جای دیگری میفرماید :

﴿وَإِنْ تُبْتِغُوا فَالْكُمُ زُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾ (البقره/لكك)

” و اگر توبه کردید ، اصل سرمایه های شما برای خود شماست [و سودهای گرفته شده را به مردم بازگردانید که در این صورت] نه ستم می کنید و نه مورد ستم قرار می گیرید “
 درین آیت نیز مالکیت افراد را ثابت نموده و ملکیت آنرا به صورت خصوصی به افراد منسوب نموده است.

در جای دیگری میفرماید :

﴿وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ﴾ (الأنعام/كك)
 ” و به مال یتیم جز به روشی که نیکوتر است ، نزدیک نشوید تا به حد بلوغ [بدنی و عقلی] خود برسد “

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَىٰ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَرَكُ﴾ (اللیل/لكك- لكك)
 ” و به زودی پرهیزگارترین [مردم] را از آن دور می دارند . (لكك همان که مال خود را انفاق می کند تا [نفس خود را] تزکیه نماید “

﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ﴾ (المسد/كك)
 ” ثروتش و آنچه از امکانات به دست آورد چیزی [از عذاب الله را که در دنیا عذاب استیصال است] از او دفع نکرد “

این آیات و امثال آن که ملکیت اموال را منسوب به انسان نموده است ، واضحاً دال بر تأیید حق ملکیت فردی و خصوصی میباشد . همچنان در سنت نبوی احادیث زیاد وجود دارد که این

مبدأ را مورد تأیید قرار می‌دهد. چنانچه می‌فرماید :

« لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ إِلَّا بِطَيْبِ نَفْسٍ مِنْهُ » (مسند احمد، عن عم ابی حرة الرقاشی)

“ حلال نیست گرفتن مال مسلمان مگر به رضایت و خوشی او ”

علاوه بر آن ، در اسلام احکام ، قوانین و نظامهایی وجود دارد که اساس آنرا مالکیت فردی تشکیل می‌دهد . مانند نظام میراث ، زکات ، مهرنکاح ، نفقات و غیره . تمام این مسایل بر مبدأ ملکیت فردی بناء گردیده است . زیرا بدون اقرار حق مالکیت فردی ، قانون میراث بیمعنا خواهد بود و فرضیت زکات متصور نخواهد بود و مهر....

ککک - دلایل و نصوص شرعی ایکه مبدأ مالکیت فردی را ثابت می‌سازد ، عام بوده و نوع خاص مال و جنسی را متعین نکرده است . بنابراین شامل تمام اموال منقول و غیرمنقول ، مواد خوراکه ، حیوانات، نباتات ، وسایل تولید و مواد استهلاکی و غیره می‌گردد و اختلاف نوعی مال در موضوع مالکیت فردی قابل مناقشه نمیباشد . زیرا نصوصی که ملکیت را افاده میکند و شماری از آنها را فوقاً ذکر نمودیم مطلق بوده و مال را با صفت خاصی قید نکرده است . البته به استثنای اشیاییکه حرمت ملکیت آن برای مسلمان ثابت است مانند خمر و خنزیر و اموالی که اسباب ملکیت آن حرام باشد مانند اموال بدست آمده از طریق سرقت ، غصب و سایر طریقه های غیر شرعی .

ککک - نخستین مقررۀ که اسلام بر مبدأ حق مالکیت فردی مرتب کرده است ، اینست که همگان را مکلف به احترام و عدم دستبرد به اموال دیگران نموده است و برای هیچ کسی اجازه نداده است که مال کسی را بدون حق اخذ نماید .

﴿ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ ﴾ (البقره/ککک)

“ و نخورید مالهای تانرا بین تان به طریقه باطل و ناحق ”

﴿ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴾ (النساء/ککک)

“ و اموالشان (ایتام) را با ضمیمه کردن به اموال خود نخورید؛ زیرا آن گناهی بزرگ است ”
به همین علت کسانیکه این التزام و مکلفیت را نقض کرده و به ملکیت دیگران تجاوز میکنند ، مستحق مجازات شرعی میباشند . لذا عقوبت های سرقت ، رهنی ، خیانت ، چورو چپاول مشروع گردیده است که شماری ازین عقوبتها بنام “حدود” و تعداد دیگری بنام جزا های تعزیری نامیده میشوند .

کککک - باید دانست که حق مالکیت فردی که در اسلام مقرر و محترم است ، به این معنا نیست که حق کاملاً آزاد از هر قید شرطی بوده و موقف اسلام به مثابه یک محافظ و نگهبان آن

باشد. بلکه اسلام همچنانکه حق ملکیت فردی را ثابت دانسته و از آن حمایت میکند، آنرا منظم و مقید نیز گردانیده و از ابتدای کسب آن تا آخرین لحظات موجودیت آن مقررات و قوانینی وضع نموده است. پس اسلام در رابطه با ملکیت شخصی دو موقف دارد که همگام و همزمان با هم پیش میروند، یعنی از یک طرف این حق را ثابت دانسته و مورد حمایت قرار میدهد و از جانب دیگر با تعیین حدود و قیود به تنظیم آن میپردازد.

قیودات وضع کرده اسلام در رابطه با ملکیت شخصی در اقدامات ذیل شکل میگیرد.

ککک - اول: در کسب و نشأت ملکیت شخصی این شرط را گذاشته است که باید سبب نشأت و تولید آن جایز و شرعی باشد. پس اگر سبب و وسیله کسب ملکیت فردی غیر شرعی باشد، اسلام از ملکیتی حمایت نکرده و آنرا مردود میداند و حتی امر نموده است که مال مذکور دوباره به صاحبان اصلی آن مسترد گردد. و اگر مالک اصلی آن وجود نداشت، باید به بیت المال تحویل داده شود. اسباب جایز و شرعی کسب ملکیت در اسلام قرار ذیل میباشد.

الف: بدست آوردن و استیلاء بر اموال مباح، که شکار، احیای زمینهای بایر، بدست آوردن علف های خود روی، چوب جنگلات، استخراج معادن، و پیدا کردن دفینه های ایام جاهلیت شامل این نوع میباشند. البته هر کدام این موارد حدود و شروطی دارد که باید مراعات گردد و در کتب فقه به تفصیل ذکر گردیده است¹

ب: عقدهای مالی جایز مانند خرید و فروش، هبه، وصیت، اجاره، شرکت، مضاربت، دهقانی، باغداری و غیره. البته با مراعات این شرط که عقدهای مذکور مطابق شریعت و با همان کیفیتی صورت گیرد که اسلام تعیین نموده است.

ج: میراث است که وارث از مال متروکه میت بدست می آورد و شروط، کیفیت و مقدار آن در کتب فقه اسلامی مفصلاً ذکر شده است.

اینها اسباب شرعی ملکیت فردی میباشد و ملکیتی که ازین اسباب نشئت کرده باشد، مورد تأیید و حمایت اسلام قرار میگیرد و کمیت و نوعیت آن مهم نیست. زیرا آنچه در باب ملکیت فردی مهم است شرعی بودن کسب آن است نه کمیت و نوعیت آن. به تعبیر دیگر، از نظر شریعت اسلامی سبب نشئت ملکیت فردی مورد بحث میباشد. اگر این اسباب جایز و شرعی بود، ملکیت ناشی از آن مورد حمایت و تأیید اسلام است و اگر اسباب مذکور غیر شرعی و ناجایز بود، ملکیت ناشی از آن نیز غیر شرعی و مردود میباشد و اسلام از چنین ملکیتی حمایت و تأیید

¹ به کتاب "المدخل لدراسة الشريعة الإسلامية" نوشته مؤلف مراجعه شود. همچنان کتاب اسلام دین فطرت در مورد شرایط استفاده از جنگل، معدن و دفینه های زمان جاهلیت بحثهای مبسوطی دارد که باید به آن مراجعه شود.

نمیکنند .

بنابراین ، اسلام از ثروت هنگفتی که بوسیلهٔ سبب مشروع بدست آمده باشد ، حمایت و حفاظت میکند . اما اگر سبب ملکیت یک پول هم غیر شرعی باشد ، مورد حمایت اسلام نبوده و حرام بحساب می آید .

اسلام به ملکیت فردی زمینهای خیلی وسیع اعتراف میکند^۱ مشروط بر اینکه این ملکیت ناشی از اسباب مشروع بوده و حقوق دیگران مورد تجاوز قرار نگرفته باشد . اما اگر یک وجب زمین از طریق غصب بدست آمده باشد مورد حمایت اسلام نبوده و استرداد آنرا حتمی میداند . زیرا غصب سبب شرعی و جایز ملکیت نیست .

ککک - دوم : قیودی را که اسلام در رابطه با بقاء و ازدیاد بخشیدن مال وضع کرده است به صورت حقوقی تبارز میکند که در اموال افراد تعیین کرده و ادای آنرا واجب گردانیده است . مانند زکات ، صدقات ، نفقات فرضی و سایر حقوقی که تفصیل آن در کتب فقه مذکور است . همچنان در رابطه با ازدیاد بخشیدن سرمایه قوانین و مقرراتی را وضع نموده است که مظهر آن تعیین و تحدید راههای مشخص برای کسب مزید سرمایه میباشد .

خصوصیت راهکار هاییکه اسلام برای ازدیاد بخشیدن سرمایه وضع کرده است اینست که از یکطرف کار تولیدی بوده و نمیگذارد که عدهٔ مانند پرازیتهای طفیلی به مکیدن سرمایهٔ مردم مصروف شوند و از سوی دیگر منفعت فرد و جامعه را به صورت همزمان تأمین میکند و میتوان بعنوان مثال از انواع تجارتها ، زراعت ، شرکتها با تمام انواع آن ، انواع صنعتها و غیره نامبرد . اسلام اجازه نمیدهد که افراد و یا گروههایی از راهها حرام مانند سود ، احتکار ، شراب فروشی باز کردن قمارخانه ها و امثال آن به ثروت اندوزی پرداخته و جامعه را به فساد بکشاند . از نظر اسلام رشد سرمایه ازین راهها به پندیدگی و ورمی میماند که بدن انسان مریض به آن مصاب میگردد و افراد جاهل آنرا نشانهٔ صحتمندی و فربهی میپندارند در حالیکه از نظر طبیب حاذق این حالت نشانهٔ مرض مهلکی است که به زودترین فرصت انسان را نابود میسازد و باید هرچه زودتر در علاج آن پردازد .

ککک - سوم : در نظام اقتصادی اسلام قیودی هم در رابطه با استهلاك و شیوهٔ استفاده از مال شخصی وضع شده است که مهمترین آن مراعات اعتدال در انفاق و مصرف مال است .

الله متعال میفرماید :

﴿ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا ﴾ (الأعراف/کک)

^۱ - بشرط آنکه بایر و ناکاشته باقی نماند و اگر ناکاشته ماند و به زراعت آن رسیدگی کرده نتوانست ، دولت میتواند که کار زراعت آنرا مطابق شرایط و موازین شرعی به کس دیگری بسپارد. مترجم

”بخورید و بنوشید مگر اسراف نکنید“

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾

(الفرقان/لک)

”و آنان که وقتی اتفاق میکنند، نه از حد معمول [و متعارف] میگذرند و نه تنگ میگیرند، و [اتفاقشان] همواره میان این دو در حد اعتدال است.“

نقطه آغاز اعتدال اینست که مال باید در وجایب شرعی، امور مباح و رفع ضرورت‌های انسانی مانند خوردن و نوشیدن و غیره به مصرف برسد. اما مصرف آن در راه‌ها باطل و حرام به صورت مطلق ممنوع بوده و کمترین مقدار آن نباید در راه‌های غیر شرعی و حرام مانند لذت‌های محرم جسمانی، شراب نوشی، فحاشی، پوشیدن طلا (برای مردان) و امثال آن به مصرف برسد. چنانچه امروز مشاهده میکنیم که ثروتمندان عیاش و خداناترس به آن گرفتار گردیده‌اند و اعمال و کردار شان باعث شیوع فساد و بدکاری در جامعه گردیده و عده از انسان‌های بی مروت و بی‌حیاء بفکر باز کردن مراکز فساد و فحشاء و برآوردن خواهشات این عیاشان گردیده‌اند.

کککک- چهارم: سلب و استملاک ملکیت فردی در وصیت ضرورت به مصلحت عامه یکی از قید‌های دیگری است که در شریعت اسلامی وضع گردیده است. باید بخاطر داشت که استملاک ملکیت‌های شخصی تنها در مواردی جایز است که به مصالح علیای جامعه اسلامی وابسته بوده و جز از طریق استملاک آن برآورده نمیشود. درینصورت دولت اسلامی بعد از پرداخت عوض کامل آن میتواند که ملکیت فردی اشخاص را به نفع جامعه استملاک نماید. مثلاً دولت اسلامی میتواند که زمین و یا خانه شخصی کسی را بخاطر توسیع راه عامه بعد از پرداخت عوض مناسب آن استملاک نماید.

همچنان قضاء میتواند که ملکیت شخصی افراد را بخاطر ادای قرضی که بالایش بوده و او از پرداخت آن اباء میورزد، جبراً به فروش رسانده و دین مردم را اداء نماید.

اصل سوم- حق میراث:

کککک- یکی از راه‌های کسب مشروع در اسلام، حق میراث است. بنابراین اصل، در صورتیکه شخصی وفات میکند مال و متروکه اش به ورثه او میرسد. البته حقوق و حصه ورثه بر اساس قاعده (الأقرب فالأقرب) توزیع گردیده و هر کدام آنها در صورتیکه شرایط لازم برای وراثت را دارا بوده و موانعی در برابرش قرار نداشته باشد، حصه خود را مطابق نظام شرعی میراث بدست می‌آورد.

وراثت حقی است که بر اساس خواسته‌های فطری انسان، عدالت و احترام اراده مالک اموال

بناء یافته است . و تثبیت این حق از یکطرف باعث بذل مزید سعی و تلاش در کسب مال گردیده و از سوی دیگر یک نوع تضمین خیلی قوی اجتماعی برای افراد خانواده بحساب می آید . همچنان بهترین وسیله توزیع سرمایه بوده و از تراکم آن نزد افراد محدود جلوگیری میکند . بنابراین گفته میتوانیم که نظام میراث یکی از مزایای اسلام و بزرگترین بخش اقتصاد اسلامی را تشکیل میدهد .

ککک - اینکه گفتیم ؛ نظام میراث بر اساس خواسته های فطری انسان بناء یافته است ، به این معناست که چنانچه قبلاً شرح شد ، هر انسانی فطرتاً به فرزندان و بازماندگان خود تمایل داشته و جداً متوجه آینده آنها میباشد و ازینکه آنها را فقیر و بدون مال ترک کند ، احساس پریشانی و اضطراب برایش دست میدهد . با این احساس است که هر کسی میخواهد تا برای بازماندگان خود یک مقدار سرمایه به ارث بگذارد تا آنها در پیشبرد امور زندگی خود برای مدتی از آن استفاده نمایند .

اینکه گفتیم ، عدالت و انصاف اساس این نظام را تشکیل میدهد ، به این مفهوم است که ، در زندگی دنیا هر شخصی مکلف است تا مصارف نزدیکترین وابستگان خود مانند فرزندان ، همسر و والدین را بپردازد . پس عدالت حکم میکند که اموال و متروکه او بعد از مرگش نیز به کسانی برسد که در زندگی دنیا مکلف به پرداخت مصارف آنها بود تا آنها ازین اموال استفاده نموده و حوایج خود را برآورده سازند . ورثه عبارت از کسانی اند که یا میت سبب بوجود آمدن آنهاست ، مانند فرزندان یا کسانی است که سبب بدنیا آمدن خود شخص گردیده اند که پدر و مادر میباشد و یا کسی است که در تمام زندگی همسفر و همراه او بوده است که عبارت از همسر او میباشد .

ککک - و اینکه گفتیم نظام میراث بر اساس احترام اراده و خواست صاحب مال بناء شده است ، باین معناست که ، هر شخصی میخواهد که اموال دست داشته اش بعد از مرگش به قریب ترین کسانی برسد . پس باید این اراده وخواست او مورد احترام قرار گرفته و اموال متروکه اش به نزدیک ترین کسانی داده شود .

شریعت اسلامی چگونگی تقسیم اموال متروکه را به صورت خیلی دقیق و مفصل بیان نموده و عدالت کامل را در تقسیم آن در نظر داشته است . و بدون شک هر فرد مسلمانی دوست دارد که اموالش بعد مرگ مطابق این تقسیم عادلانه به تمام ورثه اش برسد .

ککک - امر دیگری که قابل ملاحظه میباشد ، اینست که مبدأ وراثت باعث ازدیاد نشاط و فعالیت اقتصادی میگردد . و این امر کاملاً واضح است . زیرا هر انسانی تنها بخاطر خودش کار

نمیکند ، بلکه اعضای خانواده اش نیز برایش مهم است . به همین علت است که میکوشد تا ضرورت‌های تمام آنها را مرفوع سازد . او همچنانکه ضرورت‌های کنونی شان را برآورده می‌سازد ، تلاش می‌ورزد تا اندوخته را بمیراث بگذارد تا آینده شان نیز تضمین گردد . اگر خودش در قید حیات بود ، بدست خود مصارف آنها را پردازد و اگر دار فانی را وداع گفته بود ، ورثه بتوانند که از اندوخته که به میراث می‌گیرند ضرورت‌های خود را تا مدتی برآورده سازند . اما اگر نظام میراث به نحویکه شرح گردید وجود نداشته باشد ، همت انسان به ضعف گراییده و فعالیت‌هایش تقلیل می‌یابد . زیرا میدانند که ثمره و حاصل سعی و تلاشش به افراد خانواده و وابستگانش نمیرسد . و همه میدانیم که کم شدن فعالیت‌های اقتصادی ، سست شدن مردم در کار های تولیدی ، ضعیف شدن انگیزه های کار عواملی اند که اقتصاد جامعه را به صورت کل متضرر می‌سازند .

از جانب دیگر ، مبدأ میراث بهترین تضمین اجتماعی در داخل خانواده می‌باشد . زیرا در صورت وفات یکی از آنها سرمایه اش به کسانی میرسد که در قید حیات اند و به این سرمایه ضرورت دارند . درینصورت است که بازماندگان او که اکثراً اطفال خردسال و همسر او می‌باشد در معرض ضیاع قرار نگرفته و باردوش جامعه و دولت اسلامی نمی‌گردند و این خود سبب تخفیف مسئولیت‌های مالی دولت میگردد .

لکک- توزیع میراث مطابق قانون اسلامی سبب میگردد که سرمایه توزیع گردیده و از تراکم آن بدست عده قلیلی جلوگیری شود . زیرا ترکه میت بالای تعداد زیادی از اقاربش تقسیم میگردد و از آنجاییکه انسان رندگی جاویدان ندارد و عمر او از چند دهه تجاوز نمیکند ، ثروتی که در طول عمرش اندوخته است بعد از مدتی دوباره توزیع میگردد و این سلسله تا آخر دوام میکند . مشاهده میکنیم که اسلام راه توزیع سرمایه را به طریق مسالمت آمیز و طبیعی آماده ساخته و بدون اینکه تشدد و برخوردی صورت گیرد ، سرمایه های بزرگ تقسیم گردیده و تعداد زیادی از آن برخوردار میگردد و بدون شک این امر یکی از مزایای منحصر به اسلام است .

ککک- و در اخیر باید گفت که تنظیم میراث در اسلام به گونه نهایت دقیق و با مراعات عدالت و انصاف صورت گرفته است که مثال آنرا در هیچ قانون و تشریع دیگری یافته نمیتوانیم . اسلام در تعیین سهم هر فرد اموری مانند نزدیکی به میت ، ضرورتها و مکلفیتهای مالی و غیره را در نظر داشته و در روشنایی همین ملاحظات سهم هر کدام را تعیین نموده است . چنانچه میبینیم که سهم پسر را دوچند سهم دختر تعیین نموده است .

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ (النساء/کک)

”وصیت میکند الله شما را در مورد فرزندان تان که برای پسر دو برابر سهم دختر است “
 علت آن درین است که پسر به مال بیشتر ضرورت دارد و مسئولیتهای مالی بیشتر از دختر را

بدوش دارد . چون او مکلف به پرداخت مهر و مصارف ازدواج است ، بعد از ازدواج مکلف به پرداخت مصارف همسر و اطفالش میباشد ، در جمع عاقله داخل میباشد و سایر مسئولیتهای مالی که تفصیل آن درین مختصر نمیگنجد . پس عدالت حکم میکند که نصیب بیشتری از میراث برایش داده داده شود

مطلب سوم :

بیت المال عایدات و مصارف آن

بخش اول

عایدات بیت المال

زمینه سخن :

کک - بدهی است که دولت اسلامی به مقدار زیاد پول ضرورت دارد تا از یکطرف مصارف دولتی را تکافؤ کند و از جانب دیگر ضرورتهای مختلف مردم را مرفوع سازد . با در نظر داشت این نکته است که وجوه مختلفی برای دولت اسلامی تعیین گردیده است تا این مصارف را جمع آوری نماید .

دولت اسلامی در ابتدای تشکیل خود در عهد رسول الله | مصارف و هزینه دولتی خیلی زیادی نداشت . زیرا مؤلفین و مامورین زیادی نداشت تا مصارف و معاشات آنها را پردازد . بلکه اگر افرادی را بکاری میگماشت ، مقدار معینی اجوره از بیت المال برایش میپرداخت و چون کارش تمام میشد اجوره او نیز به پایان میرسید . در وقت جهاد ضرورتی به لشکر منظم نبود ، بلکه تمام مسلمانان را به سوی جهاد فرا میخواند و آنها اسلحه ، اسب و سایر ضروریات جنگی خود را تهیه نموده و به مصاف دشمن میرفتند و اگر در پایان جنگ غنیمتی بدست شان میرسید بین تمام مجاهدین حاضر در صحنه تقسیم مینمود . اموالی که از زکات بدست می آمد بدست شخص رسول الله | بر فقراء و سایر مستحقین آن تقسیم میگردد . بنابراین ضرورتی به تشکیل ارگانها و ادارات دولتی جهت تنظیم عواید و مصارف دولت اسلامی احساس نمیشد . چون ابوبکر صدیق | به خلافت رسید ، همان شیوه و کارکرد زمان پیامبر | را در پیش گرفته

و عواید و مصارف دولت را ضبط و تنظیم نکرد. زیرا از یک طرف ضرورتی به آن احساس نمیشد، از سوی دیگر مدت خلافت شان خیلی کوتاه و مملوء از حوادث خیلی خطرناک و سرنوشت ساز بود.

اما زمانیکه عمر [به خلافت رسید، سرزمینهای روم و فارس یکی پی دیگری فتح گردیده و قلمرو خلافت اسلامی وسعت زیادی یافت و عواید دولت اسلامی از مدرکهای غنائم، فیه، جزیه و زکات افزایش یافت. درین عصر بود که عمر [بفکر ضبط و تنظیم این اموال و کیفیت مصرف آن گردید صندوق مخصوص بیت المال را بخاطر حفظ اموال مسلمین ایجاد نمود. ایشان عواید دولت اسلامی را به صورت خیلی دقیق تحت حساب گرفته و وجوه مصارف آنرا در دیوانهای مخصوص تحت قید و ضبط درآورد. معاشات مجاهدین اسلام و مؤلفین و اولیای امور مسلمین را به صورت منظم تعیین کرد. وجوه مصارف بر مصالح عامه و ضرورتهای دولت را مشخص گردانیده و آنچه باقی میماند در بیت المال مسلمین ذخیره میکرد تا در وقت ضرورت از آن استفاده نماید.

پس گفته میتوانیم که بیت المال مسلمین شباهت خیلی زیادی به خزانه عامه (بانک ملی) در عصر حاضر دارد که تمام عواید و حقوق مالی دولت بعد از جمع آوری داخل آن گردیده و تمام مصارف و هزینه های مالی دولت دوباره از آن اخذ میگردد چون بانک مرکزی مسئول دخل و خرج دولت بوده و کنترل مالی را بعهده دارد.

ککک - مدارک عایداتی دولت اسلامی عبارت اند از زکات، خراج، جزیه، مالیات گمرکی، خمس غنائم و غیره. و اینک شرح مختصری از هر کدام را تقدیم مینمایم.

اول - زکات:

ککک - کلمه زکات در زبان عربی به معنایی چون نمو کردن، زیادت و پاکیزگی بکار رفته است. و در شریعت اسلامی عبارت از حقی است که تحت شرایط مخصوص بر اموال مردم فرض میگردد. زکات یکی از فرائض و ارکان اساسی اسلام بشمار میرود.

الله متعال در قرآن کریم در جاهای متعددی به ادای زکات امر فرموده و میفرماید:

﴿وَأَتُوا الزَّكَاةَ﴾

”و زکات را بدهید“

همچنان، زمانیکه رسول الله [معاذ] را بسوی یمن فرستاد برایش گفت:

« فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً فِي أَمْوَالِهِمْ تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ وَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ »

(صحیح البخاری، کتاب الزکاة عن ابن عباس [ا])

”به آنها بفهمان که الله متعال بر اموال شان زکات را فرض گردانیده است که از اغنیای شان

گرفته میشود و به فقرای شان توزیع میگردد“

صحابه کرام برین امر اتفاق دارند که باید با مانعین زکات جنگ صورت گیرد . پس کسیکه از فرضیت آن منکر میشود ، کافر میشود و اما کسانی که فرضیت آنرا میپذیرند اما از ادای آن ابا میورزند ، اگر در داخل دار اسلام و تحت سیطره دولت اسلامی قرار داشتند ، امام مسلمین زکات را جبراً از آنها اخذ نموده و علاوه بر آن جزای تعزیری مناسبی برایشان تعیین مینماید . اما اگر خارج حیطه دولت قرار داشته و از قوت و شوکتی برخوردار بودند ، دولت اسلامی در مقابل شان اعلان جهاد مینماید ، چنانچه ابوبکر صدیق [با مانعین زکات به جنگ پرداخته و این سخن مشهورش را گفت که:

« وَاللَّهِ لَوْ مَنَعُونِي عَقَالًا كَانُوا يُؤَدُّونَهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنَعِهِ »

(صحیح البخاری ، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة عن ابي هريرة [أ])

” سوگند به الله که اگر ريسمان کوچک زانوبند شتر را که به رسول الله [میدادند از من منع کنند با ایشان میجنگم “

ککک - زکات بر هر زن و مرد مسلمانی فرض میگردد که مالک نصاب بوده و قرضدار نباشد و بر مال دست داشته اش یک سال قمری بگذرد .

باید دانست که وجوب زکات بر مال است ، بنابراین در وجوب آن کبیر و صغیر و عاقل و مجنون یک حکم دارد و بعد از گذشت یکسال زکات بالای آن واجب میگردد . اما قبل از گذشت یکسال زکات واجب نميگردد و این حکم شامل پول نقد ، طلا و نقره ، اموال تجارتي و مواشی میگردد .

اما در مورد زکات حاصلات زراعتی و میوجات و معادن تمام علماء متفق القول اند که گذشت یکسال شرط نمیباشد . بلکه هنگام جمع آوری حاصلات و استخراج معدن باید مقدار مقرر شرعی آنرا بعنوان زکات پردازد .

زکات با گذشت یک سال بر ذمه مالک مالی که بحد نصاب رسیده باشد واجب میگردد اگرچه بعد از آن تمام مال او تلف گردد . امام ابوحنیفه [برین نظراست که در اثر تلف شدن تمام اموال زکات واجب شده ساقط میگردد . مگر در صورتیکه امام زکات را خواسته باشد و شخص مذکور از پرداخت آن خود داری کرده باشد .

ککک - مقدار نصابی که سبب فرضیت زکات میگردد ، نظر به اختلاف اصناف اموال مختلف می باشد و تفصیل آن قرار ذیل است :

الف : زکات مواشي :

ککک- مویشی شامل حیواناتی مانند شتر ، گاو ، گوسفند و بز میشود که تفصیل زکات آن چنین است :

الف : نصاب شتر و مقدار زکات آن :

تعداد شتر مقدار زکات آن

ک- ۱ شتر گوسفندی که شش ماه را تکمیل کرده باشد و یا بزی که یکسال را تکمیل کرده باشد.

کک- یک شتر دو گوسفند .

ککک- یک شتر سه گوسفند.

کککک- یک شتر چهار گوسفند.

ککککک- یک " بنت مخاض " (شتر ماده که یک سال را تکمیل کرده باشد)

کککککک- یک " بنت لبون " (شتر ماده که دو سال را تکمیل کرده باشد)

ککککککک- یک " حقه " (شتر ماده که سه سال را تکمیل نموده و قابل سواری و حمل گرفتن باشد)

کککککککک- یک " جذعه " (شتر ماده که چهار سال را تکمیل کرده باشد)

ککککککککک- دو " بنت لبون " .

کککککککککک- دو " حقه " .

ککککککککککک- سه " بنت لبون " .

کککککککککککک- دو حقه و یک بنت لبون .

ککککککککککککک- سه حقه .

کککککککککککککک- چهار بنت لبون .

ککککککککککککککک- یک حقه و سه بنت لبون .

کککککککککککککککک- دو حقه و دو بنت لبون .

ککککککککککککککککک- سه حقه یک بنت لبون .

کککککککککککککککککک- چهار حقه یا پنج بنت لبون .

بر همین قیاس بر شترهایی که از دوصد اضافه گردید ، بر هر چهل شتر یک " بنت لبون " و بر هر پنجاه شتر یک " حقه " لازم میگردد . امام ابوحنیفه ، امام ثوری و امام نخعی برین نظر اند که اگر تعداد شترها از یکصد و بیست اضافه شد ، فریضه زکات دوباره آغاز میگردد و در هر شتر یک گوسفند لازم میگردد تا تعداد آنها به یکصد و چهل و پنج برسد . بعد از آن دو حقه و یک بنت

مخاض لازم می‌گردد و چون به یکصد و پنجاه رسید ، سه حقه لازم می‌گردد و بعد از آن دوباره آغاز گردیده در هر پنج شتر یک گوسفند لازم میشود .

شرط دیگری که بعد از تکمیل بودن نصاب زکات و گذشت یکسال برای فرضیت زکات شتر لازم است ، اینست که شتر های در چراگاه ها بچرد و مصارف کمتری داشته باشد . اما امام مالک ل برین نظر است که چریدن شتران در چراگاهها شرط لازم برای وجوب زکات نمیباشد ، بلکه شترانی که در صحرا میچرند و یا توسط مالک آن علف داده میشوند یکسان بوده و زکات آن باهم برابر است . و در کمتر از پنج شتر زکات فرض نمیگردد .

لکک- ب : نصاب گاو و گاومیش

مقدار زکات

تعداد

یک " تبع " و آن گاو مذکری است که یکسال را تکمیل نموده و به دوسالگی داخل شده باشد . اگر بعوض آن ، گاو یکساله ماده را بدهد نیز پذیرفته میشود .

کک- لک گاو

یک " مسنه " و آن گاو ماده است که دو سال را تکمیل کرده باشد و اگر موجود نبود بعوض آن ، گاو دوساله مذکر نیز پذیرفته میشود .

کک- لک گاو

دو رأس تبع

کک- لک گاو

یک مسنه و یک تبع

کک- لک گاو

دو مسنه

کک- لک گاو

سه رأس تبع

کک- لک گاو

یک مسنه و یک تبع

ککک- لکک گاو

دو رأس مسنه و یک تبع

ککک- لکک گاو

سه رأس مسنه و یا چهار رأس تبع

ککک- لکک گاو

بعد از آن بر همین قیاس بر هر سی گاو یک تبع و بر هر چهل گاو یک مسنه اضافه می‌گردد . بعد از تکمیل بودن نصاب ، گذشت یکسال و چریدن در چراگاهها نیز شرط وجوب زکات میباشد . امام مالک ل میگوید که چریدن در چراگاه شرط وجوب زکات نبوده و آنکه توسط مالک آن علف داده میشود و یا در صحرا ها و چراگاهها میچرد با هم یکسان است .

در وقت شمار کردن، نصاب گاو و گاومیش باهم یکجا حساب می‌گردد و در کمتر از سی گاو زکات فرض نمیباشد .

لکک- ج : زکات گوسفند و بز :

مقدار زکات

تعداد

یک " جذعه " (گوسفندی که شش ماه را تکمیل کرده باشد . و در عدم موجودیت آن یک " ثنیه " و آن بزی است که یکسال را تکمیل

کک- کک

کرده باشد . اما اگر تمام گوسفندها کمتر از ششماه داشتند ، در آنصورت یکی از آنها گرفته میشود

ککک- ککک دو گوسفند

ککک- لکک سه گوسفند

ککک چهار گوسفند

بعد از آن بر هر صد گوسفند یک گوسفند لازم میگردد و در وقت شمارش نصاب بز و گوسفند با هم یکجا حساب میشود و شرط وجوب زکات اینست که گوسفندان در صحرا بچرد .

با : زکات حاصلات زراعتی و میوه جات :

لکک- بر هر چیزی که الله متعال بر زمین میرویانند و قابلیت خشک شدن و ذخیره شدن را داشته و وزن و پیمانه میگردد و مقدار آن اضافه تر از ” پنج وسق“^۱ باشد ، عشر لازم میگردد . البته این مقدار در صورتی است که از آب باران ، جویبار و دریا ها به صورت طبیعی آبیاری گردد . اما اگر با وسایلی مانند واترپمپ ، دلوها و غیره وسایل آبیاری گردیده و مصارفی را در پی داشت ، در آنصورت نصف عشر (بیستم حصه) لازم میگردد .

امام ابوحنیفه^۱ میگوید : در هر چیزی که مقصد از کشت کردن آن گرفتن حاصل از زمین باشد ، زکات واجب میگردد بجز از نی ، گیاه ، چوب و امثال آن . پیامبر علیه السلام میفرماید : « فِيمَا سَقَتِ السَّمَاءُ وَالْغُيُوتُ أَوْ كَانَ عَثَرًا الْغُشْرُ وَمَا سُقِيَ بِالْإِنْصَحِ نَصْفُ الْغُشْرِ »

(صحیح البخاری، کتاب الزکاة ، عن عبدالله بن عمر (أ))

” در آنچه که بوسیله باران (دریا ، چشمه و جویبار) آبیاری میشود و درختانی که در کنار آب قرار داشته و بوسیله ریشه های خود آب میخورد ، عشر است و در آن زراعتی که بوسیله شتر آب داده میشود نصف عشر است “

این حدیث شریف عام بوده شامل سبزیجات نیز میشود زیرا از کشت کردن آنها نیز گرفتن حاصل از زمین مقصد میباشد ، پس ازین ناحیه شباهت به حبوبات پیدا میکند . همچنان عموم حدیث ثابت میکند که در قلیل و کثیر آن زکات واجب میگردد و مقدار آن نباید به پنج وسق مقید گردد ، زیرا در وجوب زکات حاصلات زراعتی مرور یکسال شرط نمیشد بنابراین نصاب معتبر نیز ندارد .

کسانیکه میگویند که زکات بر چیز کمتر از پنج وسق واجب نمیگردد ، به این حدیث استدلال میکنند .

1- یک وسق شصت صاع میشود و صاع تقریباً یک و نیم کیلو است.

« عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَيْسَ فِيهَا أَقْلٌ مِنْ خُمْسَةِ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ وَلَا فِي أَقْلٍ مِنْ خُمْسَةِ مِنَ الْإِبِلِ الدُّودِ صَدَقَةٌ وَلَا فِي أَقْلٍ مِنْ خُمْسِ أَوَاقٍ » (متفق عليه ، كتاب الزكاة)

”از ابی سعید الخدری [روایت است که رسول الله | فرمودند : در کمتر از پنج وسق زکات نیست و در کمتر از پنج شتر زکات نیست و در کمتر از پنج اوقیه نقره صدقه نیست“

این حدیث صحیح بوده و حکم آن خاص است و از عمومیت حکم حدیث فوق الذکر چیزهایی را خاص گردانیده است و میدانیم که حدیث خاص همیشه مقدم بر حدیث عام است .

اما عدم اشتراط گذشت یکسال به این علت است که چون زراعت به درو کردن برسد ، نموی آن تکمیل گردیده و ضرورتی به باقی گذاشتن ندارد . اما در سایر اشیاء گذشت یک سال به این علت معتبر دانسته شده است که ممکن است درین مدت، زیادت و مفاد آن به درجه کمال برسد.

همچنان نصاب بخاطری تعیین شده است که مال به اندازه باشد که تحمل پرداخت زکات را داشته باشد و این ملاحظه در زکات حاصلات زراعتی نیز قابل تأمل است .

ج : زکات طلا و نقره :

ککک - طلا و نقره که به حد نصاب رسیده و بر آن یک سال بگذرد ، زکات بر آن واجب میگردد . نصاب نقره دوصد درهم است که در مقابل آن پنج درهم زکات فرض میگردد . و نصاب طلا بیست مثقال تعیین شده است و زکات آن نیم مثقال است . و اگر تجارت درهم و دینار (صرافی) میکرد ، در پایان سال زکات سرمایه و فائده آنرا یکجا باید بپردازد .

در مورد زیورات زنان که برای استعمال بوده و آنرا به عاریت میدهند ، دو نظر وجود دارد ، عده برین اند که بر آن زکات لازم نیست . و شمار دیگری برین نظرند که مانند سایر اموال باید زکات آنرا بپردازد .

د : زکات معادن :

ککک - اشیای بدست آمده از معادن نیز مانند اموال ظاهری بوده و زکات آن باید پرداخته شود . اشیاییکه از معادن بدست می آید اعم از جامدات مانند طلا ، نقره ، آهن و یا مایعات مانند نفت ، سنگهایی که قابلیت شکستن را دارند مانند جواهرات مختلف همه درین حکم شامل بوده و در صورتیکه مقدار آن بعد از تصفیه به حد نصاب برسد زکات آن باید (ککک) اداء گردد .

امام ابوحنیفه [میگوید : بر اشیای بدست آمده از معدن کم باشد و یا زیاد ، خمس لازم است زیرا معدن نیز در حکم رکاز شامل است .

اما در جواهراتی که از بحر بدست می آید ، مانند لؤلؤ و مرجان زکات لازم نمیشد . اگرچه امام احمد بن حنبل آنرا در حکم معدن قرار داده و زکات را بالای آن واجب میدانند .

هـ : رکاز (دفینه های زمان جاهلیت) :

کککک - رکاز اموالی را میگویند که مربوط به عهد جاهلیت بوده و از زمینهای غیر شخصی و راههای عام بدست می آید . چنین اموال به کسی تعلق دارد که آنرا بدست آورده است و باید خمس آنرا بعنوان زکات واجبی پردازد . چنانچه رسول الله | فرمودند : « فِي الرِّكَازِ الْخُمْسُ » (صحیح البخاری ، کتاب الزکاة عن ابی هریره ())
 ” در رکاز (دفینه های زمان جاهلیت) خمس است “

پرداخت خمس حکم عام بوده و هر کسیکه رکاز را بدست آورد باید خمس آنرا پردازد و درین حکم مسلمان ، غیر مسلمان ، طفل ، بالغ ، مجنون و غیره با هم برابر اند . شناخت اینکه مال بدست آمده از عهد جاهلیت است و یا نه ، از علایمی ممکن است که بر آن نقش بسته است . اگر در آن علایمی از عهد جاهلیت بود مانند رسم بت ، اسم پادشاه ، خط مخصوص و یا تاریخ مربوط به آنها ، پس مال مذکور رکاز بوده و احکام رکاز بالای آن جاری میگردد . اما اگر بالای آن نشانه هایی از عهد اسلامی وجود داشته و علایمی چون آیات قرآنی ، تاریخ هجری و غیره وجود داشت در آنصورت در حکم ” لقطه “¹ بوده و احکام لقطه بالای آن جاری میگردد .

و اگر رکاز در زمین شخصی کسی پیدا شود مربوط به مالک زمین بوده و باید خمس آنرا پردازد و یابنده آن هیچ حقی در آن ندارد .

و : عروض (اموال تجارتي) :

کککک - عروض جمع عرض است هر جنس غیر از قیمت را میگویند . و شامل تمام انواع اموال و امتعه اعم از نباتات ، حیوانات ، اموال منقول و غیر منقول میگردد . که مردم غرض تجارت و کسب منفعت به خرید و فروش آن میپردازند . زکات در اموال تجارتي زمانی فرض میگردد که قیمت آن به حد نصاب طلا رسیده و یکسال بر آن بگذرد . البته زیادت اموال و کمی آن از حد نصاب در طول سال اعتبار ندارد بلکه مهم اینست که در اول و نهایت سال حد نصاب پوره باشد و منفعت حاصله از تجارت نیز تابع اصل سرمایه بوده و در نهایت سال همراه با اصل سرمایه قیمت گذاری گردیده و مطابق قیمت آن زکاتش پرداخته میشود .

دوم - جزیه :

کککک - جزیه عبارت از مقدار معین مالی است که از فرد ذمی اخذ میگردد . به تعبیر دیگر جزیه مالیاتی است که بر افراد غیر مسلمان وضع میگردد که بعد از داخل شدن تحت ذمه

1- لقطه مالی را گویند که از سر راه یافت شود و مالک آن معلوم نباشد.

مسلمانان به دولت اسلامی پرداخته و در مقابل آن از تسهیلات عامه و خاصه مستفید میگردند .
 مشروعیت جزیه در قرآن کریم ، سنت نبوی و اجماع صحابه ثابت میباشد .
 الله متعال میفرماید :

﴿ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴾ (التوبة/لک)

” با کسانی از اهل کتاب که به الله و روز قیامت ایمان نمی آورند ، و آنچه را الله و پیامبرش حرام کرده اند ، حرام نمی شمارند ، و دین حق را نمی پذیرند ، بجنگید تا با دست خود در حالیکه [نسبت به احکام دولت اسلامی] متواضع و فروتن اند ، جزیه پردازند . (لک) “
 و رسول الله | جزیه را از مجوسیهای بحرین اخذ نمودند . وفقهای کرام بر مشروعیت اخذ جزیه از غیر مسلمان اجماع دارند .

ککک - شرط وجوب و پرداخت جزیه عبارت از عقل ، بلوغ و مرد بودن میباشد . بنابراین جزیه بر اطفال ، مجانین ، زنان و سالخوردگان لازم نمیگردد . همچنان سلامت اعضا ، صحت جسمانی نیز از شروط لازم برای لزوم جزیه میباشد . بنابراین شخص مریض مزمن ، نابینا ، بزرگسال و ناتوان مکلف به پرداخت جزیه نمیشد . در مورد راهب نظریات مختلفی وجود دارد ، عده به صورت مطلق راهب را مکلف به ادای جزیه میدانند . و شمار دیگری گفته اند که اگر راهب همراه با مردم زندگی کرده و توان کار را داشته باشد مکلف به ادای جزیه میباشد . در غیر آن از ادای جزیه معاف میباشد .

ککک - جزیه در نهایت هر سال لازم گردیده و همانوقت اخذ میگردد و امام ابوحنیفه میگوید که جزیه در ابتدای سال لازم گردیده و در نهایت سال اخذ میگردد .
 مقدار آن قرار ذیل است :

بر فقیری که توان کار را داشته و بالفعل شامل کار میباشد . سالانه **کک** درهم
 بر شخص متوسط الحال سالانه **کک** درهم
 بر شخص متمول سالانه **لک** درهم .

اما بعضی فقهاء مقدار آنرا غیر معین دانسته و تعین آنرا به امام و دولت اسلامی گذاشته است تا مطابق شرایط زمانی و مکانی مقدار آنرا تعیین نماید .

لککک - جزیه زمانی ساقط میگردد که شخص ذمی مسلمان شود و یا دولت اسلامی از حمایت و دفاع از اهل ذمه عاجز گردد . چنانچه ابو عبیده [جزیه بعضی از شهرهای شام را به اهل

آن مسترد کرد زیرا لشکر مسلمانان توان دفاع و حمایت از آنها را نداشتند . ۱
در صلحنامه که بین خالد بن ولید و "صلوبا بن نسطونا" "صاحب قس ناطف" در منطقه حیره نوشته شد ، آمده است که " اگر از شما دفاع کردیم باید جزیه را پردازید در غیر آن مکلف به پرداخت جزیه نمیباشید تا زمانیکه توان دفاع و حمایت از شما را حاصل نماییم"

سوم - خراج:

لکک - خراج عبارت از مالیاتی است که بر زمینهای مقرر میگردد که بدست مجاهدین فتح گردیده و دوباره بدست صاحبان اصلی آن گذاشته میشود تا آنرا کشت نموده و حاصلات آنرا بردارند .. ۲

نخستین کسیکه این شیوه را عملی نمود ، خلیفه راشد عمر بن الخطاب [بود که زمینهای زراعتی عراق را که توسط مجاهدین فتح گردیده بود بعد از مشورت با صحابه و توافق ایشان ، دوباره به صاحبان اصلی آن سپرد و خراج معینی را بالای آنها مقرر نمود . زمینهاییکه بر آن خراج تعیین گردد ، بنام زمینهای خراجی یاد میشود .

لکک - خراج به دو نوع است .

الف : خراج وظیفه (خراج معین) : آنست که نظر به مساحت و کیفیت زمین و نوع زراعت در آن مقدار معینی مقرر میگردد .

ب : خراج مقاسمه : آنست که نسبت معینی از حاصلات زمین را بعنوان خراج میپردازد . مانند ربع ، خمس و امثال آن .

فرق بین این دونوع خراج در اینست که خراج معین ، مقدار معینی است که در مقابل سپردن زمین به شخصی بالایش واجب میگردد و شخص مذکور مکلف است که همان مقدار معین را بپردازد و این مقدار سالانه فقط یک مرتبه اخذ میگردد . اما در خراج مقاسمه وجوب خراج به زمین و حاصلات آن تعلق میگیرد نه به تسلیم نمودن زمین و میسر ساختن زمینه زراعت زمین . که درین صورت اگر صاحب زمین با وجود میسر بودن امکانات زراعت ، بازهم زمین را بایر و بدون زراعت گذاشت خراج بالایش واجب نمیگردد . همچنان در خراج مقاسمه هر باری که زمین حاصل میدهد باید مقدار معین آنرا به دولت اسلامی بپردازد .

ککک - مقدار خراج با در نظر داشت نوع زمین و حاصلخیزی آن تعیین میگردد تا مبادا خراج تعیین شده بر صاحب زمین خیلی سنگین و بیش از حد باشد . علماء ملاحظاتی را درین مورد بیان نموده اند که میتوان از خلال آن ، معیار هایی را بدست آورد و مطابق آن کیفیت و نوع زمین را

1-الخراج از ابویوسف ص139

1-شرح الأزهارج ص571

تعیین نمود. این ملاحظات شامل مقدار حاصلخیزی زمین، نوع زراعتی که در آن ممکن است، ارزش مالی حاصلات، طریقه آبیاری زمین، و مسافت زمین از شهر و بازارها و امثال آن میگردد. ککک- اگر صاحب زمین از کشت کردن زمین خویش عاجز ماند، درین صورت فقهای مذهب حنفی برین نظرند که امام میتوان زمین را به دیگری به اجاره بدهد و یا شخصی را در مقابل اجوره معینی استخدام کند و اجوره و مصارف زمین را از بیت المال پردازد. بعد از جمع آوری حاصلات زمین، تمام مصارف را همراه با خراج آن اخذ نموده و بقیه را به صاحب زمین بدهد. امام ابویوسف میگوید: برای کسیکه به علت تنگدستی و نبود وسایل کشت و کار از کشتن زمین خود عاجز ماند، باید از بیت المال مسلمین برایشان قرض داده شود تا وسایل کار را تهیه نموده و زمین خود را کشت کند و از حاصلات آن قرضهای خود را پردازد.

فقهای شافعی و حنبلی میگویند که در صورت عاجز ماندن صاحب زمین، مأمور میگردد که آنرا به دیگری به اجاره بدهد و یا از آن دستبردار شود تا دولت آنرا به شخص دیگری بسپارد. او حق ندارد که زمین را بدون کشت و کار به شکل بایر نگهدارد، اگرچه خراج آنرا از مدارک دیگری پردازد. زیرا در صورت عدم کشت و کار، زمین زراعتی به خارزار و خرابه مبدل میگردد و اینکار جایز نبوده و بیت المال مسلمین را متضرر میسازد.

واقعیت اینست که راه حلهایی که فقهای اسلام برای معضله عدم کشت و کار در زمین پیشنهاد نموده اند، همه قابل عمل بوده و دولت اسلامی میتواند که مناسب ترین آنها را انتخاب نماید.

چهارم - عشر (مالیات گمرکی)

ککک- تکسها و مالیات گمرکی است که بر اموال اهل ذمه و مستأمن ها مقرر میگردد. به این معنا که اگر شخص ذمی مال التجاره خود را از یک شهر به شهر دیگر در دار اسلام به غرض تجارت انتقال میدهد، محصول آن که نصف عشر است اخذ میگردد. و مستأمن (غیر مسلمانی که با گرفتن امان داخل سرزمین مسلمانان میگردد) زمانیکه اموال خود را غرض تجارت به دار اسلام وارد میکند، باید عشر آنرا بعنوان مالیات گمرکی پردازد. البته تعیین عشر یک قاعده عام بوده و در تبعیت از قاعده "عمل بالمثل" کم و یا زیاد شده میتواند. یعنی اگر دولت متبوع شخص مستأمن محصول زیاده از عشر از تجار مسلمین اخذ مینمود، از تجار آن دولت که به سرزمین مسلمین داخل میشوند، مالیات بیشتر از عشر اخذ میگردد و اگر کمتر اخذ مینمودند از تاجران آنها نیز کمتر اخذ میشود.

ککک- فقهای حنفی، زیدیه و بعضی از فقهای حنابله این شرط را گذاشته اند که مال التجاره ذمی باید به حد نصاب برسد تا محصول گمرکی بالای آن لازم گردد.¹ در حالیکه امام

1- شرح السیر الکبیر از امام سرخسی ج4 ص284 شرح الأزهارج1 ص577، المغنی ج8 ص519

مالک / چنین شرطی را معتبر نمیداند .
محصول گمرکی در سال یکبار از شخص ذمی و مستأمن گرفته میشود . اما در صورتیکه شخص مستأمن مال خو را دوباره به وطن خود برده و بار دیگر وارد مملکت اسلامی نماید ، محصول گمرکی باردوم نیز از او اخذ میگردد .

پنجم - غنیمت ها :

ککک - غنیمت ، چنانچه ابن تیمیه / میگوید : عبارت از مالی است که بعد از جنگ با کفار بدست مسلمانان می افتد . الله متعال مال مذکور را بنام " انفال " نامیده است . زیرا سبب زیادت در اموال مسلمین میگردد .^۱

غنیمت در مجموع شامل چهار صنف میگردد :

اول : اسیران جنگی

دوم : اسیران غیر محارب

سوم : زمینها و اموال غیر منقول

چهارم : اموال منقول

اسیران جنگی مردانی اند که عملاً در میدان جنگ حضور داشته و بعد از شکست در برابر مسلمانان، به اسارت در آمده باشند. این صنف اسیران اگر به کفر خود اصرار ورزیده و از قبول اسلام خود داری میکند، امام مسلمین میتواند که در مورد آنها یکی از چهار حکم ذیل را اختیار نماید:

ک - قتل کردن .

ک - غلام ساختن .

ک - آزاد ساختن در مقابل فدیة مالی و یا تبادله با اسیران مسلمان .

ک - احسان گذاشتن و آزاد کردن بدون فدیة .^۲

اما اگر اسیری مسلمان شد ، جزای قتل از او ساقط میگردد و امام میتواند که فیصله های سه گانه دیگر را که عبارت از غلام ساختن ، آزادی در مقابل فدیة و آزاد کردن بدون عوض اند تطبیق نماید .^۳

ککک - اسیران غیر محارب شامل زنان ، اطفال و اشخاص غیر شامل در جنگ میباشند . قتل اینها جایز نیست ، بلکه از جمله غنائم بحساب آمده و بین مجاهدین تقسیم میگردند . و اگر امام

1- السیاسة الشرعیة از ابن تیمیه ص 30

2- ابو یعلی ص 125

3- الماوردی ص 126

مصلحت را درین دید که آنها را در مقابل فدیة مالی آزاد سازد ، چنین کاری برایش جایز است و مال بدست آمده ازین طریق جزء غنائم بحساب آمده و بالای مجاهدین تقسیم میشود . همچنان امام صلاحیت دارد که آنها را در مقابل اسیران مسلمان تبادل نماید ، اما عوض آنها باید از سهم مصالح عامه به مجاهدین بپردازد . و اگر آنها را با گذاشتن منت و احسان و بدون عوض آزاد میسازد ، باید مجاهدین را راضی نماید تا آنها از حقوق خود گذشته و عوض مالی را بپذیرند .^۱

ککک - در مورد زمینهای فتح شده بحثهایی در کتابت "الأموال" از ابو عبید و کتاب "احکام السلطانیة" از ماوردی صورت گرفته است که خلاصه آن چنین است : زمینهایی که مسلمانان بر آن تسلط میابند ، سه نوع میباشد :

الف : قسم اول آنست که باشندگان و مالکین آن قبل از جنگ با مسلمانان ، دعوت را پذیرفته و به اسلام داخل میشوند ، این زمینها در ملکیت آنها باقی مانده و عشر آنها مطابق شریعت اسلامی بپردازند و در اصطلاح شرعی بنام زمینهای عشری یاد میشوند .

ب : نوع دوم آنست که در برابر خراج معین با انعقاد صلح فتح میگردد . درین صورت مطابق مفاد صلحنامه عمل صورت میگیرد و چیز بیشتر از آن بالایشان لازمی نمیشد .

صلح به صورت عموم به دو شکل صورت میگیرد .

اول : آنست که صلح به این شرط صورت گیرد که ملکیت زمینها به مسلمانان سپرده شود . درین صورت زمینها در ملکیت اوقاف مسلمین داخل گردیده و حاصل آن در مصالح عامه مسلمانان به مصرف میرسد .

دوم : نوع دوم آنست که صلح به این شرط انعقاد یابد که زمین در ملکیت آنها باقی مانده و سالانه خراج معینی را بپردازند . درین صورت میتوانند که زمین را به فروش برسانند ، برخلاف نوع اول که فروش زمین در آن غیر جایز میگردد .

ج - نوع سوم آن زمینهایی است که بعد از جنگ بدست مسلمانان فتح گردیده و تحت تسلط شان واقع شده است . در مورد این زمینها اختلافاتی بین فقهاء وجود دارد .

امام شافعی میگوید : این نوع زمینها مانند سایر اموال منقول ، غنیمت بحساب آمده و بالای مجاهدین تقسیم میگردد . اما اگر مجاهدین به رضا و رغبت خود آنها را دسترس امام قرار دهند ، جایز است و درین صورت جزء اموال وقفی قرار گرفته و در اختیار بیت المال مسلمین گذاشته میشود و حاصلات آن در مصالح عامه مسلمانان بمصرف میرسد .

امام مالک^۱ تقسیم چنین زمینها را به هیچ صورت جایز ندانسته است . امام ابوحنیفه میگوید که در مورد چنین زمینها امام مسلمانان اختیار دارد و میتواند که آنها بین مجاهدین تقسیم نماید که

درین صورت به زمینهای عشری تبدیل میگردد و هم میتواند که آنرا دوباره به صاحبان اصلی آن برگشته و خراج معینی بالای آن وضع نماید که درین صورت به زمینهای خراجی مبدل گردیده و باشندگان آن اهل ذمه مسلمانان میشوند. همچنان میتواند که آنرا وقف مسلمانان نماید که درین صورت در جمله دار اسلام داخل میشود. فرقی ندارد که مسلمانان در آن سکونت اختیار نمایند و یا اینکه در ملکیت دولت اسلامی بوده و مشرکین را اجازه دهد که در آن سکونت اختیار نمایند. البته تنازل از ملکیت آن به نفع مشرکین به هیچ صورت جایز نمیشد.

امام ابو عبید این نظر را ترجیح داده است که امام میتواند زمینهای مفتوحه را بعد از اخراج خمس آن بین مجاهدین تقسیم نماید و یا آنرا وقف مسلمین قرار دهد. و نظری را که فقهای احناف ارائه کرده است، متضمن نظریه است که امام ابو عبید آنرا ترجیح داده است. بنابراین رأی احناف درین مسئله به نظر ما صائب و قابل ترجیح میباشد.

لککک - اموال منقول که عمدتاً مال غنیمت را تشکیل میدهد، زمانی تقسیم میگردد که جنگ به پایان رسیده و پیروزی مسلمانان متحقق گردد. امام میتواند که آنرا بعد از جمع آوری در دار حرب تقسیم نماید و هم میتواند که تقسیم آنرا به تأخیر انداخته و بعد از رسیدن به دار اسلام به تقسیم آن اقدام نماید.

زمانیکه میخواست غنایم را تقسیم نماید، در قدم نخست "اسلاب" را به مستحقین آن تقسیم نماید. "اسلاب" که مفرد آن "سَلَب" است اموالی است که همراه با کافر مقتول میباشد مانند لباس، سلاح، اسب و غیره چیزهایی که در میدان جنگ با خود دارد. اما بعد از شناسایی مجاهدی که آنرا به قتل رسانده است این اموال را به وی میسپارد. بعد از آن به کسانی که همراه با لشکر مسلمین آمده اند ولی سهم مستقلاً در غنایم ندارند مانند زنان، اطفال و اهل ذمه، مطابق خدماتی که به مجاهدین انجام داده اند بخششهایی میدهد البته به این شرط که مقدار آن بیشتر از سهم مجاهد نشود. بعد از آن خمس را جدا نموده و بقیه را بالای مجاهدین تقسیم مینماید. که برای پیاده یک سهم و برای سواره سه سهم داده میشود.

امیر مسلمانان میتواند که برای کسانی که شهکاری هایی در میدان جنگ نموده و راه پیروزی مسلمانان را آسان ساخته اند، هدایایی علاوه بر سهم شان بدهد و این هدایا را میتواند که از خمس پیردازد و یا از اصل مال غنیمت بدهد.

ششم - فیه:

لککک - فیه تمام اموالی را میگویند که مسلمانان بدون جنگ و قتال از کفار بدست می آورند. فقهای کرام جزیه، خراج، محصولات گمرکی، مالی که در مقابل صلح با مشرکین بدست می آید و اموالی که بعد از فرار کفار در منطقه بدست می آید تمام اینها را بنام فیه یاد کرده اند.

این اموال را بخاطری به این اسم نامیده اند که الله (آنرا از مشرکین گرفته و به مسلمانان

برمیگرداند و همین برگشت معنای لغوی فیء میباشد. زیرا الله متعال انسانها را بخاطر عبادت خود خلق نموده است و اموال را بخاطر استفاده و استعانت برای ادای عبادت در اختیار شان گذاشته است. و کافر به سبب کفری که مرتکب میگردد، از مقصد اصلی انحراف نموده است لذا الله متعال نفس و مال او را برای بندگان مؤمن خود مباح قرار داده است. زیرا که آنها این اموال را در راه عبادت الله بکار نمیرند.^۱

اصل ثبوت فیء درین آیت کریمه میباشد:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (الحشر/ب)

”اموال و زمین هایی را که الله به عنوان غنیمت از آنها (مشرکین) به پیامبرش بازگرداند، شما برای به دست آوردنش اسب و شتری نتواندید [و در نتیجه به زحمت نیفتادید]، ولی الله پیامبرانش را بر هر که بخواهد مسلط و چیره می کند، و الله بر هر کاری تواناست.“
پس فیء مالی است که بدون جنگ از مشرکین بدست مسلمانان برسد.

هفتم - موارد دیگر:

لکک - از موارد و مدارک دیگر بیت المال مسلمین، اموالی است که مالک مشخص ندارد. مانند کسیکه وفات میکند و هیچ وارثی بجا نمیگذارد، اموال غصب شده، عاریتها، ودایع و امثال آن که شناخت مالکان اصلی آن ناممکن باشد.

علاوه بر آن، دولت اسلامی میتواند که زمینهای بایر را قابل کشت نموده و آنرا به اجاره بدهد و یا کسانی را در مقابل اجرت معینی استخدام نماید و حاصل آنرا به بیت المال مسلمین انتقال دهد. این طریقه است که عمر [در مورد زمینهای عراق برگزید که در ملکیت کسری، خانواده شاهی و اشرافیان، حکام و درباریان او قرار داشت و آنها در جریان جنگ فرار نموده و یا به قتل رسیدند. پس امام میتواند که چنین زمینها را تحت اداره دولت قرار داده و کسانی را استخدام نماید تا در مقابل اجرت معینی آنرا کشت نموده و حاصل آنرا به بیت المال تحویل دهد و یا اینکه در مقابل اجاره معین سالانه آنرا به افرادی بسپارد. شیوه اول را عمر [و شیوه دوم را عثمان] بکار برد.^۲

از موارد دیگر بیت المال، مالیاتی است که امام مسلمین در وقت ضرورت و عدم موجودیت مال کافی در بیت المال، بر ثروتمندان مقرر مینماید تا مصارف دولت و خدمات عامه را پوره نموده و ضرورتهای اصلی حاجتمندان را تکافؤ نماید.

1-السیاسة الشرعية از ابن تیمیة ص36

1-المأوردی ص185-186

بخش دوم

مصارف بیت المال

اول: زکات:

ککک- اموال جمع آوری شده از زکات منحصرأ به کسانی توزیع میگردد که الله متعال در قرآن کریم ذکر نموده است . میفرماید :

﴿ إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾ (التوبه/ کک)

” صدقات ، فقط ویژه نیازمندان و تهیدستان [زمین گیر] و کارگزاران [جمع و پخش آن] و آنانکه باید [به خاطر تمایل به اسلام] قلوبشان را به دست آورد ، و برای [آزادی] بردگان و [پرداخت بدهی] قرضداران و [هزینه کردن] در راه الله و در راه ماندگان است ؛ [این احکام] فریضه ای از سوی الله است ، و الله دانا و حکیم است .“

”فقراء“ کسانی اند که مدارک عایدات و یا معاش و اجوره شان تکافوی ضروریات اولیه زندگی او و خانواده اش نکند و مساکین کسانی اند که هیچگونه درآمدی نداشته و از نهایت فاقه زمینگیر و خانه نشین شده اند و ” عاملین “ کسانی اند که در اداره جمع آوری زکات مصروف اند و ” مؤلفه القلوب “ دو نوع اند . یکی کافری که بخاطر منفعتی چون مسلمان شدنش و یا دفع ضررش چیزی از مال زکات برایش داده میشود و دیگر آن مسلمانی است که بخاطر ثابت قدم شدن در اسلام و یا بخاطر تشویق امثالش چیزی از مال زکات برایش داده میشود .^۱

” فی الرقاب “ شامل کمک به غلامانی میشود که با صاحب خود عقد کتابت نموده و میخواهد که در مقابل پرداخت مبلغ معینی آزاد گردد . همچنان آزاد ساختن اسیران مسلمان نیز شامل این بند میباشد . ” الغارمین “ کسانی اند که بخاطر مشکلات و ضرورتهای مباح و جایز خود قرض گرفته اند و از باز پرداخت آن عاجز شده اند . اما اگر بخاطر معصیتی قرضدار شده اند ، مستحق زکات نمیشوند تا آنکه صادقانه توبه نمایند .^۲

” فی سبیل الله “ مجاهدینی که در راه الله مصروف جهاد اند . پس از مال زکات برای نفقه و مصارف فامیلهایشان داده میشود و وسایل جهاد مانند اسلحه ، مهمات و اسب مطابق ضروریات

1-السیاسة الشرعية ص 34، 48

2-السیاسة الشرعية ص 34

عصر از آن تهیه می‌گردد .

”ابن سبیل“ مسافری است که در سرزمین بیگانه تنها مانده و پولی ندارد که بوسیله آن خود را به وطن خود برساند .

دادن زکات به هر یک از این اصناف جایز می‌باشد . اما دادن زکات به کافر جایز نیست^۱ . همچنان صاحبان قرابت به پیامبر از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب در زکات مستحق نمی‌باشند .

دوم: زکات و خمس معادن و رکاز:

ککک- زکات معادن و خمس رکاز در همان بخشهایی بمصرف میرسد که زکات سایر اموال مانند طلا ، نقره ، حیوانات ، مال التجاره و حاصلات زراعتی به مصرف میرسد .

سوم: غنیمت:

452- خمس مال غنیمت که به بیت المال تحویل داده میشود ، بر کسانی به مصرف میرسد که الله متعال در سوره انفال ذکر نموده است :

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ (الأنفال)

”و بدانید هر چیزی را که [از راه جهاد] به عنوان غنیمت و فایده به دست آوردید [کم باشد یا زیاد] یک پنجم آن برای الله و رسول او (صلی الله علیه وآله و سلم) و خویشان پیامبر ، و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است “

رسول الله | سهم الله متعال و سهم خود را در مصالح عامه اسلام و مسلمین به مصرف میرساند و چهار سهم باقیمانده دیگر را به مستحقین آن میداد . البته آنکه بیشتر محتاج بود ، مقدم میداشت . بدون اینکه این سهم را به طور مساویانه بین شان تقسیم نماید^۲ .

چهارم: فیه:

453- مال فیه بر کسانی تقسیم میشود که در قرآن کریم در سوره حشر ذکر شده است . الله متعال میفرماید :

﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٥٧﴾ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصَرُّونَ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾

3-البته کمک به همسایه کافر و محتاج غیر از وجه زکات بر هر مسلمان لازم میباشد

1-زاد المعاد ، از ابن القيم ، ج 3 ص 222

أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْأَيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُخَيِّبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾ (الحشر لکدک)

” آنچه الله از [اموال و زمین های] اهل آن آبادی ها به پیامبرش بازگرداند اختصاص به الله و پیامبر و اهل بیت پیامبر و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان دارد ، تا میان ثروتمندان شما دست به دست نگیرد . و [از اموال و احکام] آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد ، باز ایستید و از الله بترسید ؛ زیرا الله سخت کیفر است . (7) [بخشی از غنایم] برای فقیران مهاجری است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده اند ، در حالی که فضل و خشنودی الله را می جویند و خدا و پیامبرش را یاری می کنند ، اینان همان راستگویانند . (8) و [برای] کسانی [از انصار است] که پیش از مهاجران در سرای هجرت و ایمان [یعنی مدینه] جای گرفتند ، و [کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده اند دوست دارند ، و در سینه های خود نیاز و چشم داشتی به آنچه به مهاجران داده شده است نمی یابند ، و آنان را بر خود ترجیح می دهند ، گرچه خودشان را نیاز شدیدی [به مال و متاع] باشد . و کسانی را که از بخل و حرصشان بازداشته اند ، اینان همان رستگارانند . (9) و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند در حالی که می گویند : پروردگارا ! ما و برادرانمان را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز ، و در دل هایمان نسبت به مؤمنان ، خیانت و کینه قرار مده . پروردگارا ! یقیناً تو رؤوف و مهربانی . (10) “

فقیه مشهور امام ماوردی میگوید : ” خمس فیء اخذ گردیده و به پنج حصه مساوی تقسیم میگردد ، یک سهم آن متعلق به رسول الله | بود که از آن در حیات مبارک خود مصارف خود و اهل خود را برمیداشتند و بقیه را در راه مصالح عامه مسلمین مصرف مینمودند . بعد از وفات ایشان این سهم کاملاً در مصالح مسلمانان مانند مصارف ارتش اسلامی ، تهیه سلاح ، ساختن راهها و پلها ، پرداخت معاشات قضات و سایر موظفین و امثالهم به مصرف میرسید .

سهم دوم آن مربوط به صاحبان قرابت با پیامبر | میشد که شامل بنی هاشم و بنی عبدالمطلب است . سهم سوم آن مخصوص ایتام و حاجتمندان بود . سهم چهارم آن از مساکین بود و مساکین کسانی اند که درآمد کافی برای تکافوی ضرورتهای خود ندارند . سهم پنجم آن از مسافرانی بود که مصارف برگشت به وطن خود را نداشتند .

اما در مورد چهار حصه باقیمانده ، اقوال متفاوتی از علماء نقل شده است . عده برین اند که

مخصوص ارتش مسلمانان می باشد و تعداد دیگری از علماء برین نظر است که در مصالح عامه مسلمانان باید مصرف شود که ارتش اسلامی جزء آن بوده و تهیه وسایل لازم برای آنها ضمن مصالح عامه می باشد.^۱

چنانچه ابن القیم میفرمایند، واقعیت اینست که فیه مالی است که الله متعال به رسولش میدهد تا آنرا به کسانی بدهد که در آیت فوق نام گرفته شده است. ولی درین آیت هیچ صنفی از آنها را مشخص و مخصوص نگردانیده است بلکه به صورت مطلق و عام ذکر نموده است. بنابراین فیه بر تمام آنها به مصرف میرسد. اما یاد آوری از یتیم و مسکین بخاطری صورت گرفته است تا توجه بیشتر به آنها گردیده و حتماً در جمله مستحقین شامل گردند نه اینکه مال فیه منحصر و مخصوص آنها می باشد. چنانچه آنها در جمله مستحقین خمس غنیمت نیز میباشند اما خمس مخصوص آنها نمی باشد.

پس فیه حق تمام کسانی است که در آیت ذکر گردیده است و شامل مهاجرین، انصار و کسانی میگردد که بعد از آنها به دنیا می آید و میگویند: ای پروردگار! ما و برادران ما را مغفرت کن، کسانی که در ایمان آوردن بر ما سبقت بسته اند..... لذا کسانی که مهاجرین و انصار را مورد طعن و لعن قرار داده و از آنها اظهار برائت میکند، مستحق فیه نمی باشند.

بالآخره گفته میتوانیم که فیه در راه مصالح عامه مسلمین به مصرف میرسد، مانند پرداخت مصارف ارتش اسلامی، برآوردن ضرورت های حاجتمندان، معاشات قضات، علماء و سایر مؤلفین و امثالهم و بخشی از آن به عموم مسلمانان داده میشود. این شیوه است که در سیرت و عملکرد صحابه کرام نمونه های زیاد از آن روایت شده است. چنانچه عمر [میفرمود]: "درین مال هیچ کسی سزاوارتر از دیگری نمی باشد. بلکه هر کسی مطابق سبقت خود و مطابق کارش دربرآوردن نیازهای مسلمین و مطابق مشکلاتی که تحمل نموده است و مطابق حاجت خود از آن اخذ مینماید"

می بینیم که عمر [مستحقین را به چهار کته گوری تقسیم نموده است. اول کسانی بودند که در اسلام سبقت داشتند و به سبب سبقت شان در اسلام مستحق مال فیه بودند.

دوم کسانی بود که در بخشهای مختلف جهت حصول مصالح و منافع دنیا و آخرت مسلمانان مصروف خدمت بودند، مانند والی ها، کارگزاران دولت، علماء، قضات و غیره.

سوم کسانی بودند که در دفع ضرر و مشکلات از مسلمانان مصروف مجاهدت و کوشش بوده و تکالیف زیادی را متقبل میگردند. مانند مجاهدینی که در دفاع از دین الله و سرزمین مسلمانان مصروف جهاد اند و کسانی که در سرحداث دولت اسلامی بحیث محافظ ایفای وظیفه میکنند.

چهارم، حاجتمندان است. که چنانچه عمر [فرمودند]: "سوگند به الله که اگر زنده بودم،

حق چوپانی که در کوههای صنعاء مصروف چوپانی است ازین مال برایش خواهد رسید^۱ از توضیحات فوق دانسته میشود که تمام مسلمانان در مال فیء حق دارند و باید بعد از تکمیل امور ضروری مانند مصارف ارتش ، معاشات کارمندان دولت و تأمین پروژه های عام المنفعه باقیمانده آن به تمام مردم داده شود . این مفهومی است که از آیت فوق الذکر بدست می آید و بعد از مصارف ضروری دولت ، کسانی که بیشترین ضرورت را دارند در قدم نخست و به دنبال آن به ترتیب اندازه ضرورت، دیگران نیز از مال فیء مستفید میگردند . اموالی که مالک مشخصی ندارند مانند میراث بدون وارث ، اموال غصب شده ، عاریتها ، امانتها و سایر اموالی که مسترد کردن آن به صاحب اصلی اش ناممکن باشد در همان راههایی مصرف میشود که مال فیء در آن مصرف میگردد .

1-السیاسه الشرعیه از ابن تیمیہ ص 464 و زاد المعاد از ابن القیم ج 3 ص 221 - 222

بحث هفتم :

نظام جهاد

کککک - جهاد در لغت به معنای بذل تمام توان و استعداد است و در اصطلاح شرعی بذل تمام استعداد و توان است که شخص مسلمان بخاطر نصرت اسلام و کسب رضای الله متعال انجام میدهد . به همین علت است که مفهوم جهاد در اسلام با قید " فی سبیل الله " مقید و مشخص گردیده است تا دال بر مفهومی باشد که برای تحقق شرعی ضروری میباشد . جهاد با همین مفهوم در قرآن کریم اعلان گردیده و بیان کرده است که جهاد مسلمانان در راه الله است ، برخلاف قتال کافران که در راه شیطان است .

﴿ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ ﴾

(النساء/کک)

" کسانی که ایمان دارند در راه الله میجنگند و کسانی که کافر شده اند در راه طاغوت میجنگند " ازین مفهوم در بعضی نصوص به جمله " قتال برای بلند شدن دین الله " تعبیر شده است . چنانچه در حدیث شریف میخوانیم :

« عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ الرَّجُلُ يُقَاتِلُ حِمِيَّةً وَيُقَاتِلُ شَجَاعَةً وَيُقَاتِلُ رِيَاءً فَأَيُّ ذَلِكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ مَنْ قَاتَلَ لِيَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » (صحیح البخاری ، کتاب التوحید)

" از ابو موسی اشعری [روایت است که مردی نزد رسول الله | آمده و عرض کرد : یا رسول الله مردی بخاطر حمیت و تعصب میجنگد و مردی بخاطر ریا و خودنمایی میجنگد ، پس کدامیک ازینها در راه الله است ؟ رسول الله | فرمود : کسیکه میجنگد تا دین الله بلند و برتر گردد ، فقط او در راه الله است "

مقصد از " کلمه الله " که در حدیث ذکر شده است ، اسلام است و بلند ساختن آن به این معناست که اسلام بر تمام ادیان پیروز گردیده و در زندگی مردم عملاً نافذ گردد و درین شکی نیست که بلند ساختن و تنفیذ دین الله موجب رضای او تعالی میباشد .

ککک- جهاد انواع زیادی دارد از جمله ، جهاد با زبان است که با بیان نمودن شریعت اسلام و طرد و دفع تهمت‌های باطل صورت میگیرد . دیگر آن جهاد با مال است که در راههای خیر مصرف میگردد . بخصوص تجهیز و تهیه مصارف مجاهدین ، خریداری اسلحه و مهمات و برآوردن سایر ضرورت‌های آنها که برترین نوع جهاد مالی بحساب می آید . و شکل دیگر آن جهاد عملی و قتال است که مسلمان شخصاً در برابر دشمنان الله به قتال و مبارزه میپردازد . اما زمانیکه جهاد به صورت مطلق ذکر میشود ، مراد از آن جهاد عملی و مسلحانه است . همچنان جهاد عملی همیشه همراه با جهاد مالی ذکر میگردد . چنانچه میفرماید :

﴿ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءٰمَنُوْا هَلْ اَدْلٰكُمْ عَلٰى تَحِيْرَةٍ تُنْجِيْكُمْ مِّنْ عَذَابِ اَلِيْمٍ ۙ تُوْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَتُجَاهِدُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۙ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوْبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ وَمَسٰكِيْن طَيِّبَةً فِيْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ۙ وَآٰخِرٰى تُحِبُّوْنَهَا نَصَرْنَا مِنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِيْبٌ وَمَشْرِى الْمُؤْمِنِيْنَ ۙ ﴾ (الصف/کک-کک)

” ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات می دهد؟ (کک) به الله و پیامبرش ایمان آورید ، و با اموال و جان هایتان در راه الله جهاد کنید ؛ این [ایمان و جهاد] اگر [به منافع فراگیر و همیشگی آن] معرفت و آگاهی داشتید ، برای شما [از هر چیزی] بهتر است ؛ (کک) تا گناهانتان را بیامزد ، و شما را در بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است و خانه های پاکیزه در بهشت های جاویدان ، درآورد ؛ این است کامیابی بزرگ . (کک) و نعمت دیگری که آن را دوست دارید [و به شما عطا می کند] یاری و پیروزی نزدیک از سوی الله است . و مؤمنان را مژده ده . (کک) “

ککک- جهاد و قتال با نفس در برابر دشمنان اسلام در حالات عادی از فروض کفایی است . اما اگر کفار بخشی از سرزمین مسلمانان را اشغال نمود و یا از سوی خلیفه مسلمانان نفیر عام اعلان گردید در آنصورت جهاد به فرض عینی تبدیل میگردد .

امام ابن العربی مالکی میگوید : اگر کفار بر بخشی از مملکت اسلامی تسلط یافت و بخاطر آزادی آن و یا بخاطر نجات اسیران مسلمان نفیر عام اعلان گردید ، رفتن بسوی میدان قتال فرض میگردد . درین حالت باید تمام مسلمانان اعم از سواره و پیاده ، پیر و جوان ، آزاد و غلام ، مرد و زن با امکاناتی که در دسترس دارند به ندای جهاد لبیک بگویند و درین حالت غلام از مولایش ، زن از شوهرش و پسر از پدرش به اجازه ضرورت ندارند . تا آنکه دین الله پیروز گردیده و سرزمین مسلمانان محفوظ و دشمنان دین اسلام نابود شوند و اسیران مسلمان آزاد گردند و درین حکم هیچ اختلافی بین علماء وجود ندارد^۱

لککک- از آنجاییکه جهاد یکی از فریضه های اساسی اسلام است ، لذا توصیه های مؤکدی در مورد آن صورت گرفته و الله متعال امر نموده است که آمادگی های لازم برای آن اخذ گردد .
﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ۚ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ﴾ (الأنفال/کک)

” و در برابر آنان آنچه در قدرت و توان دارید از نیرو [و نفرات و ساز و برگ جنگی] و اسبان ورزیده [برای جنگ] آماده کنید تا به وسیله آنها دشمن الله و دشمن خودتان و دشمنانی غیر ایشان را که نمی شناسید ، ولی الله آنان را می شناسد بترسانید. و هر چه در راه الله هزینه کنید ، پاداشش به طور کامل به شما داده می شود ، و مورد ستم قرار نخواهید گرفت . “
پس هر اقدامیکه سبب قوت مسلمین شده و برای تداوم جهاد ضروری میباشد ، باید آماده گردد . این امر نظر به شرایط و احوال زمانی و مکانی متفاوت میباشد . درین شکی نیست که در شرایط کنونی آموختن و کسب تخصص در علوم و تکنالوژی وسایل جنگی از مهمترین بخش آمادگی برای قتال را تشکیل میدهد . بنابراین آموختن این علوم بر تمام امت اسلامی فرض کفای بوده و امت اسلامی مکلف است که افرادی را بقدر کفایت درین بخشها تربیت کند . زیرا قاعده کلی اینست که ” ما لایتم الواجب إلا به فهو واجب “

علاوه بر آن ، بر هر مسلمان لازم است که فنون جنگی مانند استعمال انواع سلاح ، انداخت ، نشان زنی و غیره مسایل مربوط به جهاد را بیاموزد و به دیگران تعلیم دهد . امام ابن تیمیه با اشاره به این موضوع میفرماید :

” آموختن فنون جنگی و ساختن وسایل جنگ از بهترین اعمال صالحه بشمار رفته و موجب کسب رضای الله متعال میگردد و کسیکه دیگران را تعلیم قتال و جهاد میدهد ، در اجر و ثواب جهاد آنها شریک میباشد بدون اینکه از اجر و ثواب مجاهد کاسته شود “

عمر [مسلمانان و اولیای امور شان را توصیه مینمود که به فرزندان تان تیر اندازی و اسب سواری را تعلیم دهید . و رسول الله | درین رابطه میفرماید :

« مَنْ عَلَّمَ الرَّمِيَّ ثُمَّ تَرَكَهُ، فَلَيْسَ مِنَّا، أَوْ قَدْ عَصَى » (صحیح مسلم ، کتاب الإمارة عن عقبه بن عامر |)
” کسیکه انداخت را آموخت بعد از آن آنرا ترک نمود ، از جمله ما نیست و یا گفت : یقیناً که عصیان ورزیده است “

لککک- واقعیت اینست که جهاد بخاطر بقای امت اسلامی و حفظ آبرو و حیثیت آن اهمیت حیاتی دارد . زیرا جهاد است که هیبت امت اسلامی را تأمین نموده و جرئت تجاوز را از کفار و منافقین کینه توز و حقوق سلب مینماید .

علاوه بر آن جهاد عملی دلیل قاطعی بر صدق ایمان فرد مسلمان بوده و نشاندهندهٔ مبادرت او در کاری است که الله متعال آنرا میپسندد. به همین دلیل است که الله متعال کسانی را که از جهاد در راه الله عقب نشینی میکنند، مورد تهدید و توبیخ قرار داده و میفرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتِلُمُ إِلَى الْأَرْضِ^ج أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ (التوبه/ ۱۷)

”ای اهل ایمان! شما را چه عذر و بهانه ای است هنگامی که به شما گویند: برای نبرد در راه الله باشتاب [از شهر و دیارتان] بیرون روید؛ به سستی و کاهلی می گرایید [و به دنیا و شهواتش میل می کنید؟! آیا به زندگی دنیا به جای آخرت دل خوش شده اید؟ متاع زندگی دنیا در برابر آخرت جز متاع اندک نیست.“

لکک- علماء با در نظر داشت عظمت آثار جهاد و دلالت آن بر صدق ایمان فرموده اند: ”حفاظت مرزها و مقام گزیدن در سرحدات مسلمانان بهتر و افضل تر از مجاورت در بیت الحرام و مسجد نبوی و مسجد اقصی میباشد. به این دلیل که قیام در سرحدات مسلمانان از جنس جهاد است و مجاورت در مساجد مذکور در نهایت امر از جنس حج میباشد. الله متعال میفرماید:

﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (التوبه/ ۱۷)

”آیا آب دادن به حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را مانند [عمل] کسی قرار داده اید که به الله و روز قیامت ایمان آورده و در راه الله جهاد کرده است؟! [این دو] نزد الله برابر و یکسان نیستند و الله گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.“

و رسول الله | میفرماید:

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ قَالَ إِيْمَانٌ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ قِيلَ ثُمَّ مَاذَا قَالَ جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قِيلَ ثُمَّ مَاذَا قَالَ حَجٌّ مَبْرُورٌ» (صحيح البخاري، كتاب الحج)

”از ابو هريره | روایت است که از رسول الله | پرسیده شد که کدام عمل بهتر و با فضیلت تر است؟ فرمودند: ایمان به الله و رسولش. باز گفته شد که بعد از آن؟ فرمودند: جهاد در راه الله. باز گفته شد که بعد از آن؟ فرمودند: حج مقبول.“

ککک- ترک جهاد سبب میشود که مسلمانان ذلیل گردیده و سرزمین شان ضایع و کفار بر تمام مقدرات آنها مسلط گردد. اینها عذابهایی اند که الله متعال تارکین جهاد را به آن تهدید مینماید و میفرماید:

﴿إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (التوبة/لک)

”اگر برای جهاد بیرون نشوید الله شما را به عذابی دردناک عذاب می کند و گروه دیگری را به جای شما می آورد و شما [با نرفتن به میدان نبرد] هیچ زبانی به الله رسانده نمیتوانید و الله بر هر کاری تواناست.“

امام ابن العربی در تفسیر این آیت مینویسد :

”درین آیت تهدید خیلی شدید و وعید مؤکد متوجه کسانی است که جهاد و قتال را در مقابل مشرکین ترک مینمایند و بخاطر اعلای کلمه الله متعال به ندای نفیر عام لبیک نمیگویند“
و در مورد عذابی که درین آیت ذکر شده است میگوید : ”درین آیت دو نوع عذاب ذکر شده است ، یکی در دنیا به شکل تسلط و استیلای کفار صورت میگیرد و نوع دیگر آن عذاب جهنم است که در آخرت میباشد“

حوادث و واقعیت های تاریخی و کنونی مسلمانان سخن ابن العربی را کاملاً مورد تأیید قرار میدهد . چه ، ذلت و اهانتی که دامنگیر مسلمانان گردیده و کفار بر تمام سرمایه های مادی و معنوی شان مسلط شده است ، همه در نتیجه ترک جهاد میباشد .

ککک - در بحثهای جهاد و قتال در راه الله متعال بعضی از نویسندگان سطحی نگر معاصر برین نظر اند که جهاد و قتال در اسلام همیشه صبغه دفاعی داشته و هجومی از سوی مسلمانان صورت نگرفته است . به این معنا که برای دولت اسلامی جایز نیست که به کشور غیر اسلامی هجوم ببرد مگر در صورتیکه از سوی همان دولت کفری مورد تجاوز قرار گیرد .
اما با ملاحظه نصوص و آثار تاریخ اسلامی ، این نظریه آنقدر صحیح و سدید به نظر نمیرسد و نه تنها دلیلی از کتاب و سنت ندارد بلکه دلایل زیادی وجود دارد که صحت آنرا نقض و تردید مینماید .

توضیح اینکه ؛ قتال در اسلام اسباب و علل مختلفی میتواند داشته باشد . از جمله :

دفع تجاوز و اعتداء بر مسلمانان میباشد . الله متعال درین مورد میفرماید :

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتُلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ (البقره/لک)

”و در راه الله با کسانی که با شما می جنگند بجنگید ، و [هنگام جنگ از حدود الهی] تجاوز نکنید ، که الله تجاوزکاران را دوست ندارد .“

قتال و جنگیدن بخاطر کمک و نصرت مسلمان مظلوم و مستضعفی است که مورد ظلم و تجاوز قرار میگیرند . الله متعال میفرماید :

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَّنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾ (النساء/كك)

” شما را چه شده که در راه الله و [رهایی] مردان و زنان و کودکان مستضعف [ی که ستمکاران هر گونه راه چاره را بر آنان بسته اند] نمی جنگید؟ آن مستضعفانی که همواره می گویند: پروردگارا! ما را از این شهری که اهلش ستمکارند، بیرون ببر و از سوی خود، سرپرستی برای ما بگمار و از جانب خود برای ما یابوری قرار ده.“

دیگر اینکه مسلمانان مکلفند که با کسانی بجنگند که از قبول اسلام و پذیرش حکومت اسلامی که مکلف به اقامه شریعت و تطبیق حدود الهی میباشد، ابا می ورزند.

این نوع قتال است که عده به مناقشه و مجادله در جواز آن برخاسته و آنرا آغاز جنگ بدون جواز از سوی مسلمانان میدانند. اما واقعیت اینست که قرآن و سنت نبوی این نوع قتال را مشروع دانسته و مورد تأیید قرار میدهد.

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ (الأنفال/لک)
 ”و با آنان بجنگید تا هیچ نوع فساد و فتنه بر جا نماند، و دین [در سراسر گیتی] ویژه الله شود“

مراد از ”فتنه“ درین آیت همانا کفر و شرک میباشد. چنانچه ابن العربی در تفسیر این آیت مینویسد:

”آیت فوق قتال با کفار را واجب میگرداند تا کفر را ترک نمایند. این قول ابن عباس، قتاده، مجاهد و ربیع میباشد. اما معنای دین درین آیت عبارت از انقیاد کامل در برابر الله متعال است و دین شرعی همانا انقیاد کامل به الله متعال و تسلیم شدن به دین او است که عبارت از اسلام میباشد. چنانچه الله متعال فرموده است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ یقیناً دین مقبول نزد الله متعال، اسلام است“

کفری که ابن العربی از آن سخن میگوید و باید کفار آنرا ترک نمایند عبارت از کفر تشریعی و قانونی است یعنی به تطبیق احکام تعلق میگیرد. زیرا تشریع و وضع قانون حق خالص الله متعال بوده و کسیکه درین امر با الله متعال منازعه میکند، بدون شک به او کفر و شرک ورزیده است.

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾ (الشوری/کک)
 ”آیا مشرکان و کافران معبودانی دارند که بی اذن الله آیینی را برای آنان پایه گذاری کرده اند؟“
 آنچه گفتیم، درین نیز مورد تأیید قرار گرفته است که میفرماید:

﴿ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴾ (التوبة/لک)

”با کسانی از اهل کتاب که به الله و روز قیامت ایمان نمی آورند، و آنچه را الله و پیامبرش حرام کرده اند، حرام نمی شمارند، و دین حق را نمی پذیرند، بجنگید تا با دست خود در حالی که [نسبت به احکام دولت اسلامی] متواضع و فروتن اند، جزیه پردازند.“
امام شافعی میفرماید: مراد از صغار و ذلت اینست که جزیه از آنها اخذ گردیده و احکام اسلام بالای شان تطبیق گردد.^۱

این نصوص صراحتاً نشان میدهد که قتال مسلمانان با اهل شرک بخاطر پیروز شدن دین الله متعال و تطبیق شریعت و قانون اسلامی در زمین است و هیچگاهی به مقصد کشتن و مجبور ساختن دیگران به قبول نمیباشد. زیرا اگر کشتن و مجبور ساختن آنها هدف میبود، قانون جزیه وضع نمیشد و کفار در دار اسلام برکفر خود باقی مانده نمیتوانست.

در سنت نبوی نیز احادیث زیادی وجود دارد که این سخن را مورد تأیید قرار میدهد. چنانچه رسول الله | زمانیکه سپاه اسلام را به سوی مشرکین میفرستاد آنها را امر میکرد که در قدم نخست آنها را به قبول اسلام دعوت کن. اگر از قبول آن اباء ورزیدند، آنها را به قبول جزیه دعوت کن یعنی به تسلیم شدن به حکومت اسلام فرا خوان. اگر اینرا هم نپذیرفتند با آنها بجنگ تا آنکه تابع دولت اسلامی گردند.^۲

ککک - حقیقت اینست که جنگیدن مسلمانان در مقابل کسانی که از قبول اسلام و جزیه اباء می ورزند به مصلحت عامه مشرکینی است که تابع و مقهور دولتهای کفری هستند. زیرا مسلمانان میخواهند که بوسیله جنگ با ستمگران و سردمداران کفر، عامه مردم را از شریعت باطل و حکومت ظالمانه آنها نجات داده و این زمینه را برایشان مهیا نماید که اسلام را به صورت درست بشناسند. بعد از آن هرکسی که میخواست با رضایت و رغبت به اسلام داخل شود و اگر نمیخواست به دین خود باقی مانده و تابع دولت اسلامی گردد. اینکار هم به مصلحت دنیای کافران است و هم مصلحت اخروی شانرا در قبال دارد.

مصلحت دنیوی شان درین است که از نظام عادلانه اسلام مستفید گردیده و اموال و حقوق

1- مختصر المزنی ج 8 ص 277

2- صحیح مسلم، ج 7 ص 310، الخراج از ابو یوسف ص 190، زاد المعاد ج 2 ص 65

شان محفوظ می‌باشد . و مصلحت اخروی شان درین است که زمینه شناخت و درک حقانیت اسلام برای شان مهیاء میگردد و ممکن است که به رضایت و اختیار خود به اسلام داخل شوند که بدون شک سعادت و کامگاری اخروی شانرا تضمین میکند .

ککک - خلاصه سخن اینست که مسلمانان هیچگاهی از جهاد در راه الله متعال جدا نمیشوند . آنها در برابر نفس خود مصروف جهاد بوده و آنرا بر طاعت و پیروی از احکام اسلامی آماده میسازند . مال و نفس خود را در راه جهاد فی سبیل الله قربان نموده و کسب رضایت الله متعال را خواهان می‌باشد . و با زبان و قلم خود مصروف جهاد بوده و مفاهیم اسلام را به صورت صحیح به مردم رسانده و اکاذیب و تهمت‌های دشمنان اسلام را تردید میکنند .

مسلمانان در همه حالات زندگی ، در آسایش و سختیها ، در حالت ضعف و قوت ، در فقر و ثروتمندی خلاصه در هر شرایط مصروف جهاد و مبارزه می‌باشند .

﴿ أَنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ (التوبه/کک)

” با شتاب با تجهیزات سبک و سنگین [و سواره ، پیاده ، پیر و جوان به سوی میدان نبرد] بیرون روید ، و با اموال و جان هایتان در راه الله جهاد کنید که اگر دانا [به حقایق] باشید این برای شما بهتر است .“

امر به جهاد و بیان فضایل آن در آیات و احادیث خیلی زیادی ذکر شده است . بلکه در احادیث نبوی تصریح شده است که ثواب هیچ عملی به اندازه جهاد فی سبیل الله نمیباشد .

ابن تیمیه ^۱ میفرماید : ” علت آن درین است که فائده جهاد عام بوده هم برای مجاهد و هم برای دیگران در دنیا میرسد . همچنان جهاد شامل انواع عبادات ظاهری و باطنی مانند محبت با الله متعال ، اخلاص نیت ، صبر ، زهد و امثالهم گردیده و مجاهد همیشه بین دو فرجام نیک قرار دارد ، یا به نصرت الله متعال پیروز میشود و یا شهید گردیده و جنت پروردگار را کمایی میکند“ ^۱

بحث هشتم :

نظام جرایم و عقوبات

زمینه سخن :

ککک- در قرآن کریم و احادیث نبوی یک سلسله احکام و قوانینی ذکر شده است که اعمال محرم و قابل اجتناب را بیان نموده و تذکر میدهد که مرتکب اینگونه اعمال باید مورد مجازات قرار گیرد. این احکام و نتایج و فروعات ناشی از آنرا میتوان به نام نظام جرایم و عقوبات در اسلام و یا قانون جزاء در اسلام نامید.

قانون جزائی اسلام در اصل یک قانون عام و جهان شمول است زیرا بخشی از شریعت اسلام است که طبعاً شریعت و قانون جهانی میباشد و الله متعال که خالق تمام جهان و وضع کننده آن میباشد، تمام مردم را مکلف به تطبیق آن در تمام اطراف و اکناف جهان نموده است.

اما از آنجائیکه ولایت و حاکمیت اسلام فقط در دار اسلام و سرزمینهای مربوط به مسلمانان میباشد، لذا تطبیق آن در خارج از دایره حاکمیت مسلمانان ناممکن است. ولی تطبیق آن در دار اسلام فرض است زیرا درینجا حاکمیت بدست مسلمانان است.

امام ابویوسف در باره میگوید: "شریعت اسلامی برای کافه انسانها نازل شده است. مگر تطبیق آن در دار حرب به علت نبود ولایت و حاکمیت مسلمانان ناممکن است. اما در دار اسلام که تحت حاکمیت مسلمانان قرار دارد، این امکان موجود میباشد. لذا تطبیق آن بر همگان واجب میباشد"¹

بنابراین، احکام قانون جنایی اسلام بر تمام جنایاتی تطبیق میگردد که در دار اسلام رخ میدهد.

1-بدایع الصنائع از کاسانی ج2 ص311

بدون اینکه ملیت و دیانت مرتکب آن در نظر گرفته شود .

اگر چه قاعده عام درین موضوع همانست که گفتیم ، اما در مورد اهل ذمه و مستأمن^۱ اختلافاتی در جزئیات بین فقهاء وجود دارد . مثلاً جمهور فقهاء برین نظرند که اهل ذمه و مستأمن از عقوبت نوشیدن شراب مستثنی میباشند به این اعتبار که آنها معتقد به جواز نوشیدن آن میباشند . اما ظاهریه میگویند که آنها درین مورد نیز مانند مسلمانان بوده و عقوبت شراب نوشی بالایشان جاری میگردد .^۲

بعد ازین مقدمه ، در دو فصل جداگانه با تفصیل بیشتر در مورد جرم و عقوبت صحبت میکنیم

بخش اول

جرم

تعریف جرم:

ککک- فقهای شریعت اسلام جرم را چنین تعریف نموده اند که ، عبارت از ممنوعات شرعی اند که الله تعالی با تعیین حد و جزای تعزیری از آن منع نموده است .^۳ از تعریف فوق فهمیده میشود که جرم در اصطلاح شرعی و فقهی همانست که مشخصات ذیل را دارا باشد :

الف : از جمله اعمالی باشد که در شریعت ممنوع قرار داده شده است . یعنی شریعت اسلامی آنرا حرام قرار داده و از ارتکاب آن نهی نموده باشد . اما نهی کراهیت شامل آن نمیشود ، به این دلیل که جزاء بر مرتکب آن لازم نمیگردد .

و میدانیم که عقوبت شرعی زمانی واجب میگردد که وجیه شرعی ترک گردد و یا کار حرام صورت گیرد . پس معنای ممنوعات شرعی عبارت از ترک واجب و ارتکاب عمل حرام میباشد . ب : حکم تحریم ارتکاب آن و یا عدم جواز ترک آن از شریعت اسلامی صادر شده باشد . بنابراین اگر ممنوعیت امری از سوی مراجع دیگری صادر شده باشد ، ارتکاب آن جرم تلقی نمیشود .

^۱ - اهل ذمه از جمله رعیت دولت اسلامی بوده و به موجب عقد ذمه با مسلمانان ، تابعیت دولت اسلامی را کسب میکند اگر چه از جمله غیر مسلمین باشد . اما مستأمن کسانی است که با اخذ اجازه (ویزه) از مسئولین دولت اسلامی ، داخل دار اسلام گردیده و بعد از مدتی دوباره به وطن خود برمیگردند .

^۲ - الکاسانی ج ۷ ص ۳۹ ، شرح الخرشی ج ۸ ص ۱۰۸ ، کشاف القناع ج ۴ ص ۵۵ ، مغنی المحتاج ج ۴ ص ۱۸۷

^۳ - الماوردی ص ۲۱۱ ، ابو یعلی ص ۲۴۱

ج: شریعت اسلامی آن عمل را موجب مجازات دانسته و جزایی برای آن تعیین نموده باشد. و تعیین جزاء در شریعت به دو گونه می باشد، یکی اینکه مقدار و کیفیت تطبیق آن از سوی شریعت تعیین شده باشد که در فقه اسلامی بنام "حدود" یاد شده است. و گونه دیگر آنست که تعیین مقدار و کیفیت تطبیق آن به قضاء محول شده است و در اصطلاح فقهی بنام "تعزیر" نامیده میشود. پس اگر انجام دادن عملی و یا ترک آن عقوبتی را بدنبال نداشت، آن عمل جرم شناخته نمیشود.

اساس جرم قرار دادن ارتکاب فعل و یا ترک آن:

کک- اساس و قاعده که به اعتبار آن ارتکاب عملی و یا ترک کاری جرم شناخته میشود، اضرائی است که متوجه فرد و جامعه میگردد و الله متعال بر اساس رحمت و فضلی که نسبت به بندگان مبذول داشته است، کارهای را که باید انجام دهند و اموری را که باید ترک نمایند، همه را برای بندگان بیان نموده است تا مصالح دنیوی و اخروی شان تأمین گردیده و سعادت دنیا و آخرت را بدست آورند.

تحقیق و تتبع در نصوص شرعی به صورت قاطع نشان میدهد که آنچه در شریعت اسلامی حرام و قابل مجازات شناخته شده است، حتماً ضررهایی را برای فرد و جامعه در پی دارد. و این اضرائی متوجه دین، عقل، نفس و آبروی افراد گردیده و سبب شیوع فساد در جامعه و اخلاق در نظم اجتماع میگردد.

انواع جرم:

کک- جرایم با اختلاف نوعی که بین شان وجود دارد، در یک نکته مشترک با هم جمع میشوند و آن اینکه؛ تمام آنها ممنوعات شرعی بوده و مرتکب آن قابل مجازات میباشد. فقهای اسلام جرایم را نظر به جزای که برای آن تعیین شده است به سه دسته تقسیم کرده اند.

اول: جرایم حدود:

کک- اینها جرایمی اند که جزای آن در نصوص شرعی تعیین گردیده است و عبارت اند از: زنا، تهمت زدن به زنا (قذف)، نوشیدن شراب، دزدی، رهزنی (قطاع الطریقی)، ارتداد و بغاوت. اما در مورد اخیر الذکر اختلافاتی وجود دارد که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.¹ حد در لغت منع را میگویند و در شریعت اسلامی عقوبت معینی است که بحیث حق خالص الله متعال بر مجرمین لازم میگردد. بعضی فقهاء گفته اند که؛ حد عبارت از جزایی است که شریعت اسلامی آنرا تعیین نموده است. بدون اینکه قید "حق الله" را بر آن وارد سازند. بنابراین

1- کاسانی در بدایع الصنائع و ابن عابدین در حاشیه اش بغات را ضمن جرایم حدود ذکر نکرده اند. الکاسانی ج 7 ص 33، حاشیه این عابدین ج 3 ص 193

تعریف ، قصاص نیز در حدود شامل میگردد .^۱

دوم: جرایم قصاص و دیتها:

لکک- این نوع جرایم شامل قتل نفس ، جرح (زخمی کردن) و قطع اعضاء میگردد و فقهای اسلام آنرا بنام "جنایت بر نفس" و "جنایت بر مادون نفس" یاد کرده اند .
جزای این نوع جرایم قصاص است . البته در صورتیکه شرایط آن موجود باشد . و اگر جرم غیر عمدی صورت گرفته بود و یا شروط قصاص در آن موجودیت نداشت ، در آنصورتها "دیت" لازم میگردد .

قصاص به این معناست که با شخص مجرم همان عملی صورت گیرد که خود او در مورد شخص دیگری مرتکب شده است . و دیت عبارت از یک مقدار معین مال است که در صورت جنایت بر نفس و یا جنایت بر مادون نفس واجب میگردد و مقدار و شروط ادای آن در فقه اسلامی به تفصیل ذکر شده است .

اولیای مقتول حق دارند که قصاص و دیت را عفو نمایند . زیرا قصاص و دیت حق خالص آنها میباشد . همچنین مجنی علیه بر مادون نفس نیز میتواند که شخص جانی را عفو نماید . اما کفار عقوبتی است که مفهوم عبادت نیز در آن گنجانیده شده است و با آزاد کردن غلام و روزه گرفتن اداء میگردد .

سوم: جرایم تعزیری:

ککک- تعزیر در لغت تأدیب را گویند و در اصطلاح شرعی عبارت از مجازاتهای تأدیبی است که بر جرایمی لازم میگردد که جزای معینی در شریعت ندارد . و جرایم تعزیری همان جرایم و ممنوعات شرعی اند که جزای آن در شریعت مقدر و معین نشده است . مانند خلوت با زنان نامحرم ، سود خواری ، خیانت در امانت ، رشوت ستانی ، اختلاس و امثالهم .
تعیین نوعیت و مقدار جزای تعزیری به قاضی محول گردیده است و او با در نظر داشت اندازه جرم ، ظروف ارتکاب جرم و اضرار ناشی از آن جزای آنرا تعیین مینماید . همچنان در تعیین جزاء حالت مجرم را نیز متوجه میباشد که آیا از کسانی است که صاحب آبرو و عزت بوده و اشتباهاً مرتکب کار خلاف شده است و یا اینکه سوابق جرمی نیز دارد و کدام جزا ها سبب تأدیب او گردیده و او را از ارتکاب دوباره آن مانع میشود^۲

عقوبت تعزیری بالای هر شخص عاقل و بالغی که مرتکب جرم گردید ، تطبیق میگردد و مرد و زن مسلمان و کافر درین امر مساوی اند . اما اطفال ممیز(عاقل) به تعزیرات جزایی محکوم

2. هدایه ج4 ص112، الکاسانی ج2 ص56

2 - تبصرة الحکام ج2 ص264، السیاسة الشرعیة از ابن تیمیة ص120

نمیشوند بلکه آنها مورد تعزیرات تأدیبی قرار میگیرند .

بخش دوم

عقوبت (جزاء)

زمینه سخن :

کَلْك - گفتیم که جزاء در شریعت اسلامی هم اخروی است و هم دنیوی . و اگرچه جزاء در اصل شریعت در آخرت داده میشود . اما از مقتضیات حیات آرام ، استقرار جامعه ، تنظیم روابط بین افراد به نحویکه حقوق هر کدام شان محفوظ بماند و سایر موارد مربوط به زندگی باهمی اینست که قبل از جزای اخروی ، جزاهایی در دنیا نیز وجود داشته باشد . این مجازات دنیوی همان عقوبتهایی است که دولت اسلامی در برابر مرتکبین عمل حرام و تارکین کار های واجب اعمال مینماید و بوسیله آن ، انسانهایی را از ارتکاب جرم مانع میگردد که پند و اندرز هیچ تأثیری بالایشان نمیگذارد .

اما واقعیت اینست که شریعت اسلامی به تربیت جذری و بنیادی افراد توجه نموده و از طریق تربیت و تعمیم ارزشهای والای اسلامی به اصلاح فرد و جامعه میپردازد . مهمترین بخش این ارزشها و مفاهیم که در تربیت انسان نقش فعال دارد ، همان خوف از الله متعال ، مراقبت الهی ، ادای عبادات فرضی و نوافل میباشد . اینها اند که نفس انسان را چنان تربیت میکند که به صورت طبیعی و خودبخودی بسوی خیر میلان داشته و از افعال نادرست و منکرات اجتناب و دوری میکند .

علاوه بر آن ، شریعت اسلامی توجه و اهتمام جدی به طهارت و نزاهت جامعه داشته و اجازه نمیدهد که کسانی به اشاعه فساد و آلودگیها در جامعه اقدام نماید . به همین ملحوظ است که افرادی را مکلف به ازاله منکرات نموده است . و بدون شک جامعه پاک و منزّه بزرگترین مانع در برابر جرم و مجرمین بوده و راههای نفوذ شر و بدی را در نفسهای ضعیف مسدود میسازد و این خود بهترین ضمانت در راه تقویت نفسها بوده و قوت مدافعت درین نفوس را بلند میرد .

اما باوجود اتخاذ این گامهای مؤثر در راه جلوگیری از ارتکاب جرم ، بعض انسانها تحت تأثیر وسوسه های شیطانی و نفسانی قرار گرفته و دست به ارتکاب جرم میزنند . پس ضرورت به موجودیت جزای عاجلی میشود که دولت اسلامی بالای چنین افراد تطبیق نماید تا آنها را از ارتکاب دوباره جرم مانع گردیده و سبب عبرت کسانی شود که بفکر ارتکاب جرم هستند . به این ترتیب استقرار جامعه تأمین گردیده و مردم با اطمینان مصروف زندگی خود شوند . همچنان

مجازات افراد مجرم مصلحت‌هایی را برای شخص مجرم نیز در بر دارد و در آینده آنرا توضیح خواهیم داد .

البته جزای دنیوی سبب ازاله و دور شدن جزای اخروی از مجرم نمیگردد . بلکه حصول معافیت از جزای اخروی مربوط به توبه خالصانه می باشد . و در صورتیکه در جنایت مرتکب شده حق دیگران تلف شده باشد ، توبه مجرم زمانی مکمل میگردد که از صاحب حق عفو خواسته و حق او را اداء نماید .

« إِنَّ السَّارِقَ إِذَا تَابَ سَبَقَتْهُ يَدُهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنْ لَمْ يَتُبْ سَبَقَتْهُ يَدُهُ إِلَى النَّارِ »¹

” سارقی که توبه میکند دست قطع شده اش پیش از وی به جنت میرود و اگر توبه نکند دست قطع شده اش قبل از وی به جهنم میرود “

تشریح جزاء رحمتی از سوی الله | بر بندگان:

ککک - تشریح و تطبیق جزای دنیوی یکی از مظاهر رحمت الله متعال بر بندگان است . زیرا انسانرا از ارتکاب جرم مانع گردانیده و از سقوط به لجنزار معصیت نگه میدارد . و زمانی که شخصی مرتکب جرمه شد ، جزایی که برایش داده میشود ، به مانند داغی است که به مریض محتاج به آن داده میشود و یا مانند قطع عضوی است که فاسد شده است . این داغ نهادن و قطع عضو اگر چه در ظاهر سبب اذیت و معیوب شدن مریض میگردد . اما در حقیقت امر ، به نفع او میباشد . زیرا از سرایت مرض به سایر قسمتهای بدنش جلوگیری نموده و در نهایت امر سبب سلامت و بقای حیاتش میگردد .

مجازات کردن مجرم به مصلحت جامعه نیز میباشد . زیرا باعث بوجود آمدن اطمینان و سکون در جامعه گردیده و مردم از تلف شدن حیات و اموال خود در امن میشوند و انسانهای جرایم پیشه مرعوب میگردند . این مصلحت برای جامعه ارزش خیلی زیادی دارد و ضرری که به انسان مجرم در نتیجه تطبیق عقوبت میرسد در برابر آن خیلی ناچیز است .

قاطعیت در اجرای حدود:

ککک - تطبیق و تنفیذ حدود و عقوبتهای شرعی از مهمترین وجایب اولیای امور بوده و هیچ مقام دولتی حتی خلیفه مسلمانان حق تعطیل و سهل انگاری در آنرا ندارد . زیرا عقوبات بخشی از شریعت الهی بوده و تعطیل آن موجب خشم الهی میگردد . علاوه بر آن ، سهل انگاری در تطبیق حدود سبب فساد اجتماعی ، اضطراب و بینظمی در جامعه میگردد . زیرا تعطیل حدود الهی از قبیحترین گناهان کبیره بوده و ظهور معاصی در جامعه سبب تنقیص در رزق ، خوف از دشمن ، تنگ شدن زمینه های زندگی و فساد بیشمار دیگری میشود . و چون حدود شرعی اقامه گردد ،

زمینه های اطاعت و عبادت پروردگار وسعت پیدا کرده و معاصی تقلیل مییابد . در نتیجه آن خیر ، برکت و نصرت نصیب مسلمانان میشود . پس اولیای امور باید در اقامه حدود شرعی جدی بوده و گرفتار ترحم و مهربانی بیجا و بیمورد نگردند و هدف شان از اقامه حدود ترحم بر مخلوقات الله متعال و باز داشتن مردم از منکرات باشد . و نباید در پی برآوردن غیظ و غضب خود بوده و با نیت کسب تعالی و برتری در جامعه و فساد انگیزی در پی تطبیق حدود باشد . اولیای امور در برابر مجرمین مانند پدری باشند که فرزند خود را تأدیب مینماید تا اصلاح گردیده و بسوی خیر و خوبی هدایت گردد . در حالیکه میخواهد و دوست دارد که کاش ضرورتی به این تأدیب پیش نمی آمد . درست مانند داکتری که به مریض دواي خیلی تلخ و بدمزه را میخوراند .

مساوات در تطبیق عقوبتهای شرعی :

كَلْكَلِك - عقوبتهای شرعی بالای کسانی تطبیق میگردد که مرتکب جرم گردیده و شرایط اقامه عقوبت موجود باشد . درین امر هیچ فرقی بین اشرافی و غیر اشرافی ، قوی و ضعیف ، غریب و ثروتمند وجود ندارد . زیرا جانبداری و عدم مساوات در تطبیق حدود شرعی سبب هلاکت امتهای قبلی گردیده است . چنانچه در حدیث شریف میخوانیم که :

« عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ قُرَيْشًا أَهَمَّهُمْ شَأْنُ الْمَرْأَةِ الْمَخْزُومَةِ الَّتِي سَرَقَتْ فَقَالُوا وَمَنْ يَكَلِّمُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا وَمَنْ يَجْتَرِئُ عَلَيْهِ إِلَّا أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ حَبُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَلَّمَهُ أُسَامَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ ثُمَّ قَامَ فَاخْتَطَبَ ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ وَإِنَّمَا اللَّهُ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا » (صحيح البخاري ، كتاب أحاديث الأنبياء)

”از عایشه رضی الله عنها روایت است که فرمود : قوم قریش در مورد زنی از بنی مخزوم که سرقت کرده بود به تشویش افتیدند و گفتند کسی باید با رسول الله | صحبت نموده و شفاعت او نماید . گفتند چه کسی جز اسامه بن زید محبوب رسول الله | جرئت اینکار را دارد . پس اسامه نزد رسول الله | رفته و شفاعت آن زنا نمود . پیامبر | به خشم آمده و گفت : آیا در مورد حدی از حدود الله به من شفاعت میکنی؟! بعد از آن برخاسته و به مردم خطبه ایراد کرد و فرمود : امتهایی که قبل از شما هلاک شدند به این علت بود که چون یکی از اشرافیان شان سرقت میکرد او را ترک میکردند و چون کسی از ضعیفای شان سرقت میکرد حد را بروی تطبیق میکردند . پس سوگند به الله که اگر فاطمه بنت محمد سرقت کند دستش را قطع میکنم “

واقعیتها نشان داده است که رعایت مساوات در تطبیق مجازات بهترین مانع و زاجر در برابر قدرتمندان و زورگویان بوده است . زیرا آنها با تکیه به قدرت و قوتی که دارند گمان میکنند که

در مجازات آنها جانبداری صورت گرفته و اولیای امور در مورد آنها از تساهل کار خواهد گرفت . اما زمانیکه قاطعیت و مساوات در تطبیق مجازات را مشاهده کند ، اندیشه های مجرمانه ای که در ذهنش دور میزند خاموش گردیده و تحت تأثیر چنین وسوسه های باطل قرار نمیگیرد . زیرا میداند که با قاطعیتی که دولت اسلامی در برابر جرم و مجرمین دارد ، قوت و قدرت شان آنها را نجات داده نمیتواند و احساس میکنند که قدرت دولتی بزرگتر از قدرت آنها میباشد . همچنان قشر ضعیف جامعه مطمئن میشود . زیرا دولت را در کنار خود احساس میکند و مطمئن میشود که هیچ قدرتمندی جرئت تجاوز بر حریم او را ندارد .

همچنان که گفتیم اولیای امور باید در تطبیق حدود و عقوبتهای شرعی قاطع بوده و مساوات را جداً مراعات نماید ، برای دیگران نیز واجب است که از شفاعتهای بیمورد و غیر شرعی خود داری نموده و نباید مانع تطبیق حدود بالای مجرم گردد . پیامبر | میفرماید :

« مَنْ خَالَتْ شَفَاعَتُهُ دُونَ حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ فِي أَمْرِهِ »

(مسند احمد ، عن عبدالله بن عمر |)

” کسیکه شفاعتش در برابر حدی از حدود الله مانع واقع شد ، در حقیقت با امر الله متعال در ضدیت واقع شده است “

الله | میفرماید :

﴿ مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا ﴾ (النساء/کک)

” هر کس وساطت پسندیده ای کند ، [تا کار خیری چون جهاد ، احسان به مردم و حل مشکلات جامعه انجام گیرد] بهره ای از آن برای او خواهد بود ، و هر کس وساطت ناپسندی کند [تا شری و باطلی به وجود آید و زبانی به مردم رسد] سهمی از [گناه و وبال] آن برای او خواهد بود ؛ و الله همواره نگهبان بر هر چیزی است “

و درین شکی نیست که کسیکه بخاطر ساقط کردن حدود شرعی شفاعت میکند ، شفاعت سیئه را مرتکب میگردد . و همچنانکه شفاعت سیئه برای اسقاط حدود جایز نیست ، برای اولیای امور نیز جایز نیست که از مجرم پول اخذ نموده و حدود شرعی را معطل قرار دهد . فرقی نمیکند که این پول به بیت المال مسلمین داخل شود و یا به جیب شخصی دیگران برود . زیرا اینگونه مال حرام و خبیث است .

عقوبات شرعی بر مبنای عدل و باز دارندگی استوار است :

کککک - تمام عقوبات شرعی بر دو مبنای اساسی بناء گردیده است .

اول : عدل

دوم : بازدارندگی

اساس اول که عدل است ، درین امر ظاهر میگردد که جزاء همیشه به اندازه جرم تعیین میگردد . الله | میفرماید :

﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا﴾ (الشوری/کک)

”پاداش بدی [چون قتل و زخم زدن و اتلاف مال] مانند همان بدی است “

پس در حدود و عقوبات شرعی هیچ ظلم و زیادتی بر مجرم نمیباشد . چنانچه بعضی انسانهای جاهل گمان میکنند.

اساس دوم آن که بازداشتن از ارتکاب جرم است ، در مقدار درد و رنجی تبارز میکند که مجرم در نتیجه تطبیق عقوبت احساس میکند و احیاناً آزادی و یا اعضای وجود خود را از دست میدهد . شکی نیست که فقدان این نعمتها او را دردمند نموده و تحت فشار غریزه حب ذات از ارتکاب جرم دستبردار میشود و هر وقتیکه نفسش وسوسه نماید و یا شیطان تجاوز از حدود اسلام را برایش مزین سازد ، ترس از جزای دردناک او را تکان داده و سرجایش مینشاند .

انواع عقوبات :

ككك- عقوبتهاییکه در شریعت اسلامی مورد بحث میباشد به چهار نوع تقسیم گردیده است .

ا- حدود .

ك- قصاص .

ك- دیته .

ك- تعزیرات

در بحثی که در تقسیم جرایم داشتیم ، به انواع مجازات نیز اشاره نمودیم . درینجا لازم میدانیم تا با اختصار و ایجاز سخنانی در مورد هریک ازین عقوبات ، دلیل مشروعیت و مقدار آنرا ارائه نماییم .

ك- حدود :

عقوباتی است که مقدار آن معین بوده و در برابر جرایم حدود تطبیق میگردد و به تعبیر فقهاء حق خالص الله متعال میباشد . زیرا نفع آن عام بوده در خصوص هیچ کسی نمیباشد . چنین امری که نفع آن عام بوده و از اهمیت و شمول برخوردار باشد به الله متعال منسوب میگردد .^۱ زیرا این نسبت نشاندهنده اهمیت آن بوده و مشعر توجه و اهتمام بیشتر به آنها میباشد و تأکید میکند که

1- التلویح علی التوضیح ج 2 ص 151

هیچ نوع تفریط و کوتاهی در آن نباید صورت گیرد. لذا اسقاط این عقوبات بعد از ثبوت جرم در محضر قضاء جایز نبوده و حتی اگر شخص مجنی علیه رضایت داشته باشد رفع آن ناممکن است. زیرا حق الله متعال با آن تعلق دارد.

جرایمی که موجب این عقوبات میگردد عبارت اند از زنا، قذف (تهمت زدن کسی به زنا) نوشیدن شراب، دزدی، رهزنی، بغاوت و ارتداد.

اول : عقوبت زنا :

لکک - زنا، مجامعتی است که بدون نکاح، شبه نکاح و ملک یمین صورت گیرد^۱ و جزای آن دره زدن و تبعید و سنگسار میباشد.

دلیل ثبوت دره زدن این آیت کریمه است که میفرماید :

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (النور/ک)

”به زن زناکار و مرد زناکار صد تازیانه بزنید، و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، نباید شما را در [اجرای] دین الله درباره آن دو نفر دلسوزی و مهربانی بگیرد، و باید گروهی از مؤمنان، شاهد مجازات آن دو نفر باشند.“

و سنت نبوی نیز در تأیید این حکم آمده است. چنانچه روایت شده است که ایشان امر نمودند تا مردی را که مجرد بود و به زنا اعتراف کرد صد دره بزنند.^۲

درین حکم که زانی غیر محصن باید دره زده شود هیچ اختلافی بین فقهاء وجود ندارد. اما رجم (سنگسار) به سنت نبوی ثابت بوده و تمام مسلمانان بر آن اتفاق دارند و بجز از فرقه خوارج هیچ گروهی در آن اختلاف نکرده اند.^۳

رجم به این معناست که شخص زانی بوسیله سنگ و چیزهای مانند آن زده شود تا بمیرد. این حکم به اجماع علماء در مورد کسی اجراء میگردد که محصن باشد و از شروط احصان اینست که قبلاً نکاح نموده و به صورت کامل و تام مجامعت نموده باشد.

تغریب، به معنای تبعید زانی از شهر و قریه ای است که در آن مرتکب زنا شده است. علماء در وجوب آن همراه با شلاق زدن اختلاف دارند. احناف برین نظرند که تغریب جزء حد نبوده و همراه با دره زدن واجب نمیشد. بلکه یکی از جزاء های تعزیری بوده و در صورتیکه مصلحت ایجاب نماید از سوی اولیای امور تطبیق میگردد. و مذهب زیدیه نیز به همین گونه است. اما

1- بدایة المجتهد ج 2 ص 262

2- تیسیر الوصول ج 2 ص 7

3- بدایة المجتهد ج 2 ص 7 و المغنی ج 8 ص 157، المبسوط ج 9 ص 26

فقه‌های شافعی و حنبلی میگویند که شخص زانی، مرد باشد یا زن، بعد از دره زدن باید برای مدت یکسال تبعید گردد. و امام مالک و اوزاعی میگویند که مرد زانی باید تبعید گردد اما زن نباید به تبعیدگاه فرستاده شود.^۱

لکک - لواط نزد جمهور علماء (مالکیه، شافعیه، حنابله، ابو یوسف و امام محمد) در مفهوم زنا شامل بوده و مرتکب آن مطابق عقوبت زنا مجازات میگردد.^۲
امام ابن تیمیه میگوید: «قول صحیح که تمام صحابه بر آن اتفاق دارند اینست که فاعل و مفعول اگر محصن باشند یا غیر محصن باید به قتل برسند. زیرا تمام اهل سنن از ابن عباس [روایت کرده اند که رسول الله | فرموده اند:

«مَنْ وَجَدْتُمُوهُ يَعْمَلُ عَمَلِ قَوْمٍ لُوطٍ فَاقْتُلُوا الْفَاعِلَ وَالْمَفْعُولَ بِهِ»^۳

«کسی را که دیدید که عمل قوم لوط را مرتکب میشوند، فاعل و مفعول را به قتل برسانید»^۴

دوم: عقوبت قذف:

ککک - قذف در اصطلاح شرعی به معنای تهمت به زنا است. یعنی در شرایط معینی به کسی نسبت زنا داده شود. مثل اینکه بگوید: ای زنا کار و...

جزای قذف در شریعت هشتاد دره تعیین شده است. الله متعال میفرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (النور)

«و کسانی که زنان عفیفه پاکدامن را به زنا متهم می کنند، سپس چهار شاهد نمی آورند، پس به آنان هشتاد تازیانه بزنید، و هرگز شهادتی را از آنان نپذیرید، و اینانند که در حقیقت فاسق اند»

آیت مذکور اگر چه در مورد زنان پاکدامن نازل شده است، اما مردان پاکدامن را نیز شامل میشود و تمام فقه‌های اسلام برین امر اتفاق نظر دارند.^۵

برای وجوب عقوبت قذف شروطی لازم است، از جمله اینکه قذف کننده بالغ و عاقل باشد و شخص مورد قذف محصن باشد و احصان درین باب به این معناست که شخص مذکور عاقل

4- شرح الكنز از زبلی ج 3 ص 173-174، المبسوط ج 9 ص 44-45، المغنی ج 8 ص 167-168، بدایه المجتهد ج 2 ص 364-365

5- الکاسانی ج 7 ص 34، الشرح الصغیر از دردنج ج 2 ص 393 کشف القناع ج 4

1- سنن ابن ماجه، کتاب الحدود، باب من عمل عمل قوم لوط

2- مجموع فتاوی ابن تیمیه ج 28 ص 334-335

3- تفسیر قرطبی ج 12 ص 172

، بالغ ، مسلمان و پاکدامن باشد .

اما فقهای مذهب ظاهری اسلام را شرط نمیدانند . بنابراین مذهب کسیکه شخص ذمی را متهم به زنا نمود حد قذف بالایش جاری میگردد . و چنین استدلال کرده اند که الله متعال در آیت فوق الذکر میفرماید ” و الذین یرمون المحصنات “ این حکم عام بوده و شامل کافر و مسلمان میگردد .^۱ ککک- اگر شوهر همسرش را متهم به زنا کرد و از ثابت کردن آن مطابق قواعد شرعی عاجز شد ، درین صورت لعان لازم میگردد . اما اگر اتهامش را با دلایل معتبر در شریعت ثابت ساخت ، همسرش به حد زنا محکوم میگردد . اصل در حکم لعان این آیت است که میفرماید :

﴿ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَدُوا أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۱﴾ وَالْخُمُسَةَ أَنْ لَعْنَتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَذِبِينَ ﴿۲﴾ وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَذِبِينَ ﴿۳﴾ وَالْخُمُسَةَ أَنْ غَضَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۴﴾ ﴾ (النور/ک- ل)

” و کسانی که همسران خود را متهم به زنا می کنند و بر آنان شاهدانی جز خودشان نباشد ، پس هر کدام از آن شوهران [برای اثبات اتهامش] باید چهار بار شهادت دهد که سوگند به الله ، او [درباره همسرش] در این زمینه قطعاً راست می گوید ، (ک) و [شهادت] پنجم این است که [بگوید :] لعنت الله بر او باد اگر [در این اتهام بستن] دروغگو باشد ؛ (لک) و مجازات را از آن زنی که مورد اتهام قرار گرفته دفع می کند اینکه چهار بار شهادت دهد که سوگند به الله ، آن مرد دروغگوست ، (ک) و [شهادت] پنجم این است که [بگوید :] خشم الله بر او باد اگر [آن مرد در این اتهام بستن] راستگو باشد “

اگر شوهر از انجام لعان خود داری کرد ، بنابر قول جمهور علماء به عقوبت قذف محکوم میگردد . و امام ابوحنیفه [میگوید ؛ بمجرد خود داری کردن حد قذف جاری نمیشود بلکه از سوی قاضی حبس میگردد تا آنکه حاضر به لعان گردد و یا خود را تکذیب نماید بعد از آن محکوم به حد قذف میگردد .

اما اگر زوجه از قبول لعان ابا و ورزید ، امام مالک و شافعی میگویند که به حد زنا محکوم میگردد و امام ابوحنیفه برین نظر است که او محبوس میگردد تا آنکه به انجام لعان آماده گردد و فقهای حنبلی میگویند که زوجه در صورت انکار ، محکوم به حد زنا شده نمیتواند و در قسمت محبوس شدنش نیز دو قول در مذهب حنبلی روایت شده است .^۲

4- بداية المجتهد ج2 ص368، المغنی ج8 ص216، الماوردی ص221، المحلی ج11 ص268

۲ - بداية المجتهد ج2 ص99، الهدایه و فتح القدر ج3 ص250-251، ابو یعلی حنبلی ص256

سوم : عقوبت شرابنوشی :

كُلُّكَ - حد شراب نوشی به سنت نبوی و اجماع مسلمانان ثابت می باشد . از رسول الله | روایت شده است که شارب خمر را با شاخه درخت خرما و نعل مورد ضرب قرار داده اند و ابوبکر | چهل شلاق و عمر | هشتاد شلاق زده است و علی | گاهی چهل و گاهی هم هشتاد دره زده است . بنابر همین اختلاف روایات است که عده از علماء چهل دره و تعداد دیگری هشتاد دره را بحیث حد شراب نوشی تعیین کرده اند و تعدادی میگویند که اصل در حد شراب نوشی چهل دره است و اضافه تر از آن موکول به نظر امام است که اگر ضروری میدانست میتواند که در تعداد آن بیفزاید . مثلاً اگر مردم به نوشیدن شراب عادت کرده بودند ، باید هشتاد دره را تعیین نماید و اگر تعداد کمی مرتکب آن میشدند چهل دره را تعیین کند .^۱

خمری که الله و رسولش حرام قرار داده و نوشنده آنرا محکوم به شلاق نموده است ، هر نوشیدنی نشه آور میباشد . فرقی ندارد که از میوه های تازه درست شود یا از حبوبات بدست آید . همچنان حشیش و سایر چیزهای نشه آور در حکم شراب بوده و استعمال کننده آن محکوم به حد شرابنوشی میگردد . پیامبر | میفرماید :

« كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ » (صحیح البخاری ، کتاب الأدب عن ابی موسی الأشعری |)
 "هر چیز نشه آور حرام است"

و در روایت دیگر :

« عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ »

(صحیح مسلم ، کتاب الأشربه)

"از ابن عمر | روایت است که رسول الله | فرمودند : هر چیز نشه آور خمر است و هر چیز نشه آور حرام است"

و در حدیث دیگری آمده است که :

« عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ »

(سنن الترمذی ، کتاب الأشربه)

"از جابر بن عبدالله | روایت است که رسول الله | فرمودند : آنچه که مقدار زیاد آن نشه میکند ، مقدار کم آن نیز حرام است"

حرمت خمر در قرآن کریم ثابت میباشد . الله متعال فرموده است :

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾ (المائدة/ب)

^۱ - مجموع فتاوی ابن تیمیه ج 28 ص 336-337

”ای اهل ایمان! جز این نیست که شراب و قمار و بت‌هایی که [برای پرستش] نصب شده و پاره چوب‌هایی که به آن تفأل زده می‌شود، پلید و از کارهای شیطان است؛ پس از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.“

چهارم : عقوبت سرقت :

ککک - سرقت عبارت از دستبرد و تجاوز به مال دیگران و گرفتن آن به صورت مخفی و ظالمانه و تحت شرایط خاص می‌باشد. از جمله این شروط یکی اینست که مال در مکان محفوظ نگهداری شود و دیگر اینکه از ربع دینار کمتر نباشد. عقوبت دزدی قطع دست راست است^۱.
الله متعال میفرماید :

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾
(المائدة/ککک)

”و دست مرد و زن دزد را به کیفر کار زشتی که مرتکب شده‌اند به عنوان مجازاتی از سوی الله قطع کنید؛ و الله توانای شکست‌ناپذیر و با حکمت است“
البته صورتهای دیگر اعتداء و تجاوز به مال دیگران نیز وجود دارد که در اصطلاح فقهی سرقت گفته نمی‌شود. لذا حد سرقت بالای آن نافذ نمی‌گردد بلکه با جزای تعزیری مورد مجازات قرار می‌گیرد. مانند خیانت کردن در امانتها، انکار از ودیعتها، غصب کردن، چور و چپاول و غیره

پنجم : عقوبت رهنزی (قطع الطريق)

ککک - جرمه رهنزی در اصطلاح فقهاء آنست که فرد و یا جماعتی راه مسافری و مرور کنندگان را قطع نموده و اموال شانرا به زور و به صورت آشکارا خد نمایند و این عمل شان منتج به ایجاد ترس و وحشت در بین مردم گردیده و راههای مواصلاتی را قطع نمایند. چنین عملی اگر از سوی یک فرد صورت گیرد و یا گروهی مرتکب آن گردد، مسلح باشند و یا غیر مسلح، حکم آن یکسان است و مرتکب آن بنام ”محارب با الله و رسولش“ یاد میشود.^۲
اصل در عقوبت محارب این آیت است که میفرماید :

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جِزْيٌ فِي الدُّنْيَا

^۱ - الکاسانی ج ۷ ص ۹۱-۹۲، شرح الخرشی ج ۸ ص ۱۰۴

^۲ - السیاسة الشرعیة ص ۸۲-۸۳، المغنی ج ۷ ص ۲۸۸، فتح القدیر ج ۷ ص ۲۶۸ و مابعد آن، بدایة المجتهد ج ۲ ص ۳۸۰

وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٣﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤﴾ (المائدة/ ۱۳-۱۴)

” کيفر آنان که با الله و پیامبرش می جنگند ، و در زمین به فساد و تباهی می کوشند ، فقط این است که کشته شوند ، یا به دارشان آویزند ، یا دست راست و پای چپشان بریده شود ، یا از وطن خود تبعیدشان کنند . این برای آنان رسوایی و خواری در دنیا است ، و برای آنان در آخرت عذابی بزرگ است . (۱۳) مگر کسانی که پیش از دست یافتن بر آنان توبه کنند ؛ پس بدانید که الله بسیار آمرزنده و مهربان است . “

پس جزای رهن اینست که اگر مرتکب قتل و اخذ مال شده بود به دار آویخته شود و اگر کسی را کشته بود و مالش را نگرفته بود ، به قتل میرسد بدون اینکه به دار کشیده شود و اگر مال را گرفته بود ولی مرتکب قتل نشده بود ، یک دست و یک پایش برخلاف هم قطع میگردد و اگر تنها مردم را خوف و ترس افکنده و مؤفق به اخذ مال و قتل کسی نشده بود ، در شهر دور از زادگاهش زندانی میشود .

فقهای مالکی میگویند : اگر کسی را به قتل رسانده بود و جوباً باید به قتل برسد و اگر مرتکب قتل نشده بود امام اختیار دارد جزای قتل ، بدار آویختن ، و قطع دست و پا را برایش تعیین نماید و اگر تنها خوف و هراس ایجاد کرده بود امام اختیار دارد که یکی از جزای قتل ، بدار آویختن و یا حبس را برایش تعیین نماید .

ششم : عقوبت مرتد :

ککک - مرتد در لغت برگشت کننده را میگویند و در اصطلاح شرعی کسی را میگویند که از دین اسلام برگردد .

ارتداد هم با اقوال واقع میشود و هم با افعال وهم با اعتقاد به بعضی امور صورت میگیرد . ارتداد لفظی آنست که کسی کلمات کفری را به زبان بیاورد . مانند دشنام دادن به الله و رسولش ... و العیاذ بالله.

ارتداد فعلی آنست که فرد مسلمان مرتکب اعمالی گردد که به اتفاق علماء نشاندهنده استخفاف و توهین به دین اسلام باشد . مانند نماز خواندن بدون وضوء به صورت عمدی و به قصد توهین نماز ، انداختن قرآن کریم در جاهای نجس ، توهین به احکام شرعی ، نامکمل دانستن شریعت اسلام ، غیر مناسب دانستن شریعت اسلامی در عصر حاضر ، ظالمانه خطاب کردن بعضی عقوبتهای شرعی و غیره

ارتداد اعتقادی آنست که شخص مسلمان معتقد به امور گردد که بطلان آن در شریعت ظاهر و آشکار بوده و در مخالفت آشکار با امور ثابت و قطعی در دین قرار داشته باشد . مانند انکار از

روز قیامت ، انکار از وجود جن و ملائکه ، اعتقاد به قدیم بودن کائنات ، حلال دانستن زنا ، عدم اعتقاد به ختم نبوت بر محمد | و امثال آن .

ثبوت ارتداد شخص مشروط به این است که شخص عاقل و مختار باشد . بنابراین ارتداد مجنون ، کودکی که عقل کامل ندارد ، شخص نشه و شخصی که تحت جبر و اکراه قرار داشته باشد اعتبار ندارد . جمهور علماء بلوغ را نیز شرط دانسته اند اما علمای احناف بلوغ را شرط ثبوت ارتداد نمیدانند .^۱

عقوبت مرتد اینست که به قتل برسد چنانچه رسول الله | میفرماید :

« قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ » (سنن النسائي، کتاب تحریم الدم)

” از ابن عباس | روایت است که گفت : رسول الله | فرمودند : مسلمانی که دین خود را تبدیل کرد او را به قتل برسانید “

نزد جمهور علماء این حکم عام بوده شامل مرد و زن مرتد میشود . اما علماء حنفی میگویند : زن مرتد به قتل نمیرسد بلکه محبوس میگردد تا آنکه توبه کند .

اما مهلت دادن مرتد نزد جمهور علماء واجب است و باید مدتی به وی مهلت داده شود و اسلام دوباره بروی عرض گردد تا شاید از کفر خود برگشته و توبه کند . و امام ابوحنیفه مهلت دادن او را واجب نمیداند بلکه آنرا مستحب میداند .^۲

هفتم : عقوبت بغاوت :

ككك- بغاوت در اصطلاح شرعی ، خروج گروه دارای قدرت و شوکت را گویند که با ارائه تأویلات و دلایلی در ظاهر قابل قبول بر ضد امام مسلمین شورش نموده و میخواهند که با استعمال سلاح و زور او را از خلافت خلع نمایند . این گروه در اصطلاح فقه اسلامی ” باغی “ نامیده میشوند .

اصل در جریمه و عقوبت بغاوت آیت ذیل میباشد :

﴿ وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا ^ط فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيَّءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ ﴾ (الحجرات/ل)

” و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند میان آنها صلح و آشتی برقرار کنید ، و اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز کند ، با آن گروهی که تجاوز می کند ، بجنگید تا به حکم الله

1- بدایع الصنائع از کاسانی ج 7 ص 134 ، رد المحتار ج 3 ص 392 ، الفتاوی الهندیه ج 2 ص 253 ، المغنی ج 8 ص 123 ، شرح

الخرشی در فقه مالکی ج 8 ص 62 ، شرح الأزهار در فقه مذهب زیدی ج 4 ص 576

1 - الفتاوی الهندیه ج 2 ص 257 ، المغنی ج 8 ص 123-125

باز گردد “

عقوبت بغاوت اینست که امام در برابر شان بجنگد تا آنها را مطیع دولت اسلامی گرداند . اما جنگ زمانی باید براه انداخته شود که آنها از اطاعت امام برحق امتناع ورزیده و از ادای حقوق دولت اسلامی خود داری نمایند و به صورت آشکار تجمع نموده و آماده جنگ با دولت گردند . امام مسلمانان مکلف است که قبل از آغاز جنگ کسانی را نزد شان بفرستد تا آنها را از طریق مناقشه و مباحثه قانع ساخته و به دلایلی که دارند جواب بدهند و از نتیجه ناگوار بغاوت آنها را برحذر دارند . چنانچه علی [عبدالله بن عباس را نزد خوارج فرستاد تا با آنها صحبت نموده و آنها را دوباره به جماعت مسلمانان برگرداند . اگر از قبول اصلاح و برگشت به سوی جماعت مسلمین ابا و ورزیدند امام باید بر ضد شان جنگ را آغاز نماید .

اما اگر برای امام معلوم و ثابت شد که آنها میخواهند به بهانه مذاکره و مباحثه وقت بیشتر کسب نموده و به تجمع افراد و انصار خود پردازند ، درینصورت امام میتواند که قبل از مذاکره و مباحثه جنگ را آغاز نماید . زیرا در چنین حالتی باید از قاطعیت کامل کار گرفته شود و قبل از آنکه جبهه آنها قوی گردیده و مشکل جدی را ایجاد کنند باید ریشه های بغاوت قطع گردد . ولی در صورتیکه گروه باغی به اطاعت امام برگشته و خود را پابند جماعت مسلمین اعلان نمودند ، جنگ کردن با آنها جایز نمیشد . زیرا مقصد اصلی که اطاعت امام بود بدست آمده است و ضرورتی به جنگ نمی ماند . بعد از پایان جنگ کسانی که در مقابل باغی ها جنگیده و جان و مال آنها را تلف نموده است هیچ تاوان و ضمانتی نمی پردازد زیرا الله متعال جنگ با آنها را حلال قرار داده است . همچنان بنابر مذهب حنبله ، حنفیه و شافعیه بالای اهل بغاوت تاوان و ضمانت آنچه در جریان جنگ تلف کرده اند ، نمیشد . دلیل این قول را از سوابق تاریخی و برخورد صحابه کرام و بخصوص علی [با اهل بغاوت بدست می آورند . و میگویند که اهل بغاوت تأویلی دارند که در ظاهر امر قابل قبول و ممکن است . علاوه بر آن اگر آنها را مکلف به ادای تاوان نماییم سبب میگردد که از تسلیم شدن و لزوم جماعت مسلمانان خود داری نمایند . لذا این کار جایز نمیشد .¹

ک- قصاص و دیت ها :

لککک- نوع دوم در عقوبتهای شریعت اسلامی ، قصاص و دیتها است . این جزاء ها در صورت تجاوز بر نفس و یا مادون نفس یعنی زخم زدن و قطع اعضای انسان نافذ میگردد . به

¹ - ابو یعلی الحنبلی ص 38-39 ، الماوردی ص 55-56 ، الکاسانی ج 7 ص 113 ، 140 ، الهدایه و فتح القدیر ج 4 ص 411 ، المغنی ج 4 ص 128 ، کشاف القناع ج 4 ص 99 ، المذهب از شیرازی ج 2 ص 437 ، شرح الأذهار ج 4 ص 570 .

تعبیر دیگر ، جرایم قتل ، زخم زدن و قطع اعضاء با این عقوبات مقابل می‌گردد و در بعضی صورتهای قتل نفس کفاره نیز لازم می‌گردد .
اینک با اختصار در مورد هر کدام مطالبی را تقدیم مینمایم .

قصاص در جرمه قتل :

قصاص به معنای کشتن شخص جانی میباشد و حق خالص اولیای مقتول است . و اولیای مقتول نزد اکثر فقهاء تمام ورثه سببی و نسبی مقتول میباشند .

الله تعال در مورد قصاص میفرماید :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ ۖ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ﴾ (البقره/۱۷۵)

” ای اهل ایمان ! در مورد کشته شدگان بر شما قصاص مقرر و لازم شده : آزاد در برابر آزاد ، برده در برابر برده ، زن در برابر زن “

البته وجوب قصاص شرطهایی نیز دارد ، از جمله اینکه ، قتل عمدی و بدون موجب صورت گرفته باشد . پیامبر | میفرماید :

« عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: العمدُ قودٌ إلا أن يعفوَ وليُّ المقتولِ » (مصنف ابن ابی شیبہ ، کتاب الدیات)

” از ابن عباس | روایت است که رسول الله | فرمودند : جزای قتل عمدی قصاص است ، مگر اینکه ولی مقتول عفو نماید “

شرط دیگر اینست که مقتول باید به صورت قطعی معصوم الدم باشد . یعنی مرتکب عملی نگردیده باشد که به موجب آن خونس مباح شده باشد . دیگر اینکه با قاتل مساوی و برابر بوده و قاتل در صفت آزاد بودن و مسلمانی بر مقتول برتری نداشته باشد . البته این شرط در نزد جمهور علماء معتبر میباشد . اما فقهای احناف آنرا معتبر نمیدانند.^۱

قصاص در اعتداء بر مادون نفس درین آیت ثابت است که میفرماید :

﴿وَكُتِبَ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾ (المائده/۴۵)

” و ما در تورات بر بنی اسرائیل لازم و مقرر داشتیم که [در قانون قصاص] جان در برابر جان ، و چشم در مقابل چشم ، و بینی به عوض بینی ، و گوش به جای گوش ، و دندان در برابر دندان ، و زخم ها را قصاصی است “

^۱ - المغنی ج ۷ ص ۶۴۳ و مابعد آن ، الکاسانی ج ۷ ص ۲۳۲ و مابعد آن ، الماوردی ص ۲۲۲ ، بدایة المجتهد ج ۳ ص ۳۳۲ ، شرح الخرشی ج ۸ ص ۴ ، شرح فتح القدیر ج ۸ ص ۲۵۴

شرط قصاص در مادون نفس همان شرطهایی است که در قصاص نفس لازم است. علاوه بر آنها دو شرط دیگر نیز ضروری میباشد. یکی اینکه بین محل وقوع جرمه و مقابل آن که از جانی قصاص گرفته میشود همگونی و مماثلت موجود باشد. دوم اینکه اجرای قصاص به صورت عادلانه ممکن باشد.

دیت:

لکک - دیت در شریعت اسلامی، در باب قتل خطاء و شبه عمد لازم میگردد و عبارت از مقدار معین مالی است که از جانب جانی به اولیای مقتول پرداخته میشود. و مقدار آن نظر به نوعیت مال متفاوت میباشد.

در فقه احناف چنین است که اگر مقتول مرد و مسلمان باشد، دیت او از شتر صد رأس، از طلا صد دینار، از لباس دوصد جوهره لباس ابریشمی، از گاو دوصد رأس، از نقره ده هزار درهم، از گوسفند هزار رأس پرداخته میشود و دیت زن نصف دیت مرد و دیت جنین عشر دیت زن است.

در قتل خطاء و شبه عمد دیت بالای عاقله مجرم واجب میگردد. و عاقله عبارت از مردانی اند که از جانب پدر با مجرم قرابت داشته و بنام عصبه یاد میگردند. و مذهب حنبلی عصبه سبی را که از جانب ولاء عتاق^۱ با مجرم رابطه دارد نیز در جمله عاقله داخل میداند. در مذهب احناف عاقله عبارت از اهل یک دیوان^۲ است. و اگر اهل دیوان وجود نداشت در قدم دوم بالای قبیله او لازم میگردد.

دیت طی سه قسط و در مدت سه سال باید پرداخته شود و هر فرد عاقله به اندازه توان خود در آن حصه میگیرند.

همچنان دیت در قتل عمدی در صورتی واجب میگردد که اولیای مقتول به آن راضی گردند و این بنابر نظر کسانی است که میگویند اولیای مقتول در اخذ دیت و یا قصاص اختیار داده میشوند. این نوع دیت بر عهده شخص جانی بوده و از مال شخصی او تادیه میگردد.^۳

1- ولاء عتاق، عبارت از رابطه سبی است که بین غلام و کسیکه او را آزاد کرده است باقی میماند به ترتیبی که اگر غلام وفات کرد و وارث دیگری نداشت، مال متروکه اش به آزاد کننده اش میرسد. این رابطه را بنام ولاء عتاق یا آزاد سازی یاد کرده اند.

2- زمانیکه عمر [مجاهدین اسلام را تنظیم نمود، هر لشکر را به صورت علیحده نام نویسی نموده و در کتاب مخصوص اسمای شان را درج نمود این کتاب را بنام دیوان یاد کردند. کار دیگری که نمودند این بود که دیت ها را مربوط این مجموعات نمود به این معنا که اگر شخصی مرتکب قتل خطاء میگردد، دیت مقتول را طی سه سال از معاشات کسانی اخذ مینمود که همراه با قاتل در یک دیوان قرار داشتند. احناف با قیاس بر همین سنت خلیفه راشد میگویند که اگر اهل حرفه و پیشه باهم تناصر و به اصطلاح امروز اتحادیه صنفی داشته باشند، دیت را باید بپردازند.

3- الدر المختار و رد المحتار ج 5 ص 504-517، الکاسانی ج 7 ص 251-257، المغنی ج 7 ص 759 و مابعد آن، بدایه المجتهد

کفاره:

لکک - کفاره عبارت از آزاد کردن غلام مؤمن و در صورت عدم دسترسی به آن ، روزه گرفتن دوماه پی در پی میباشد .

کفاره در قتل خطاء به اتفاق فقهاء لازم است همچنان نزد اکثر فقهای حنفی ، شافعی و حنبلی در قتل شبه عمد نیز واجب میگردد . اما در قتل عمدی تنها فقهای شافعی و مذهب زیدیه بوجوب آن قایل اند و سایر فقهاء از مذاهب حنفی ، حنبلی و ظاهری وجوب آنرا متفی میدانند .^۱

ک - تعزیر:

کلک - نوع سوم عقوبات شرعی ، تعزیرات است و چنانچه قبلاً گفتیم ، تعزیر در مقابل هر نوع معصیتی (ترک واجب و ارتکاب ممنوعات) نافذ میگردد که شریعت اسلامی جزایی برای آن تعیین نکرده است . مانند خوردن اشیای حرام ، مانند خون و حیوان خود مرده ، قذف مردم به غیر زنا ، دزدی کردن مال غیر محفوظ ، سرقت کمتر از حد نصاب ، خیانت در امانتها ، خیانت کردن وکیل و شریک ، رشوت ستانی ، فریبکاری ، کاستن از وزن و پیمانه ، شهادت دروغ و سایر محرمات از همین گونه .

جزای اینگونه جرایم تعزیر بوده و مقدار و کیفیت تطبیق آنرا اولیای امور و قاضی طبق صلاح دید و با در نظر داشت حالت مجرم تعیین میکند . مثلاً اگر ارتکاب آن جرم در بین مردم شایع شده بود ، جزای سنگین تری برای آن تعیین میکند و اگر به ندرت واقع میگردد جزای خفیف تری تعیین مینماید ، اگر مجرم سابقه جرمی نداشت ، به جزای کمتر اکتفاء میشود و اگر سابقه جرمی داشت جزای بیشتری برایش داده میشود . به همینگونه نوعیت و کیفیت جرم نیز در نظر گرفته میشود .

انواع تعزیرات:

کلک - تعزیر با هر وسیله صورت میگیرد که درد و عذابی به مجرم برساند و شامل قول ، فعل ، ترک سخن گفتن و غیره میگردد . مثلاً کسانی اند که با وعظ ، توبیخ و گفتن سخنان درشت تعزیر میگردند و یا با ترک سخن گفتن و سلام کردن تعزیر میگردند تا آنکه از گناه توبه نموده و از تکرار آن دستبردار شوند . چنانچه رسول الله | از سه نفری که از جنگ تبوک عقب مانده بودند ، دوری نموده و مدتی با آنها سخن نمیگفت . همچنان عزل کردن از مقام و وظیفه نیز نوعی از

ج 2 ص 245 مختصر المزنی ج 5 ص 141 ، مغنی المحتاج ج 4 ص 55 ، شرح الأزهارج 4 ص 468
 4- المغنی ج 7 ص 651 و ج 8 ص 96-97 ، الدر المختار ج 5 ص 467-468 ، الکاسانی ج 7 ص 251 ، المحلی ج 10 ص 514 .
 البحر الزخارج 5 ص 222 ، متن المنهاج و مغنی المحتاج ج 4 ص 107

تعزیر می باشد . چنانچه پیامبر ا و خلفای راشدین ا کسانی را با همین جزاء مورد تعزیر قرار داده اند . به همینگونه ، تعزیر با تبعید ، حبس کردن و شلاق زدن نیز صورت میگیرد . علاوه بر تعزیرات بدنی ، تعزیرات مالی نیز جایز بوده و احیاناً بکار برده میشود . چنانچه رسول الله ا به شکستاندن کوزه و پاره کردن مشکهای شراب امر نمودند و در جنگ خیبر امر نمودند که دیگهای کسانی را که گوشت خر اهلی را پخته بودند چپه نمایند . همچنان عمر ا امر نمودند که مکان فروش شراب را آتش بزنند و امر نمودند که شیر آمیخته با آب را که غرض فروش به بازار آورده شده بود به زمین بریزانند ، و پیامبر ا اعلان نمودند که بخشی از مال مانعین زکات را بعنوان تعزیر مالی اخذ مینمایند

اخیراً ، تعزیر به سرحد قتل نیز میرسد ، مانند قتل جاسوس مسلمانی که به نفع دشمنان اسلام جاسوسی میکند و این مذهب مالک و بعضی از فقهای حنابله می باشد .^۱

بیشترین اندازه تعزیر :

کَلک - علماء در تعیین بیشترین حد تعزیر با هم اختلاف دارند ، عدۀ میگویند که بیشترین حد آن باید از ده شلاق اضافه نباشد و تعداد دیگری میگویند که باید کمتر از کمترین حد باشد یعنی تا سی و نو شلاق و یا تا هفتاد و نو شلاق تعیین نموده اند و عدۀ میگویند که تعزیر حد معینی ندارد ، ولی اگر تعزیر از جنس مجازاتی باشد که اندازه مقدری در بعضی موارد دارد ، نباید تعزیر بیشتر از آن باشد و اما از جنس دیگر میتواند که اضافه تر از حد تعیین گردد . مثلاً برای کسیکه چیز کمتر از حد نصاب را سرقت کند ، جزای تعزیری نباید به قطع دست برسد ، اما جایز است که جزای بیشتر از حد قذف برایش تعیین گردد . جزای تعزیری در عملی که ماتحت زنا است نباید به حد زنا برسد ، اگر چه جایز است که بیشتر از حد قذف گردد . ، این قول چنانچه ابن تیمیه میگوید ، عادلانه ترین قول بوده و سنت نبوی آنرا تأیید میکند .^۲

کَلک - اما آیا تعزیر با قتل مجرم جایز است ؟ امام مالک به جواز آن قایل بوده و جماعتی از فقهای حنبلی و شافعی به صورت اجمالی با وی موافق میباشند اما در جزئیات با هم اختلاف دارند . مثلاً قتل کسی را که دعوت به سوی بدعتی مخالف با کتاب الله و سنت رسول الله می نماید ، جایز میدانند ، اما قتل جاسوس را که امام مالک و حنابله جایز دانسته اند ، امام شافعی آنرا ممنوع میداند .

^۱ - مجموع الفتاوی از ابن تیمیه ، ج ۲۸ ص ۱۰۷-۱۰۸-۳۴۴-۳۴۵

^۲ - مجموع فتاوی از ابن تیمیه ج ۲۸ ص ۱۰۸

امام ابوحنیفه قتل تعزیری را در موارد خاصی جایز میداند ، از جمله اینکه جرایمی مکرراً صورت گیرد که اکثراً موجب قتل مییاشد . مانند قتل کسیکه مکرراً مرتکب لواطت میشود ، کسیکه به ترور و اخذ مال مردم میپردازد ، کسانی که دامن فساد شان جز با قتل شان برچیده نمیشود ، کسیکه سبب تفرقه جماعت مسلمانان میگردد . چنانچه پیامبر | فرموده اند :

« عَنْ عُرْفَجَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ أَتَاكُمْ وَأَمْرُكُمْ جَمِيعٌ عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ يُرِيدُ أَنْ يَشُقَّ عَصَاكُمْ أَوْ يُفَرِّقَ جَمَاعَتَكُمْ فَأَقْتُلُوهُ » (صحیح مسلم ، کتاب الإمارة)

”از عرفجه روایت است که گفت : از رسول الله | شنیدم که فرمودند : در حالیکه امر شما بر یک نفر جمع بود کسی آمده و میخواست که بین تان اختلاف ایجاد کرده و جماعت تانرا متفرق سازد ، او را به قتل برسانید“

و از رسول الله | در مورد کسی که از نوشیدن شراب دستبردار نمیشود پرسیده شد . ایشان فرمودند : او را بقتل برسانید .^۱

اعتراضات و تردید آنها:

کلیک - عده بر نظام جزایی و جنایی شریعت اسلامی اعتراض نموده و گمان میکنند که اعتراض شان وارد و مقبول است و چنین نتیجه میگیرند که عقوبتهای شرعی در عصر حاضر قابل تطبیق نمیباشد . و یا علی الأقل بعضی از آنها عملی نیستند .

خلاصه اعتراضات شان اینست که عقوبتهای حدود یا سبب پایمال شدن انسانیت مجرم میگردد چنانچه در شلاق زدن در زنا ، قذف و نوشیدن شراب سبب اهانت شخص میگردد . و یا دخالت در امور شخصی افراد بشمار میرود چنانچه در زنا و نوشیدن خمر است . و یا قطع اعضای انسان را در بر دارد چنانچه در عقوبت سرقت و رهنی تعین شده است و یا دخالت در آزادی عقیده شخصی افراد و قتل مخالفین است ، چنانچه در عقوبت ارتداد مییاشد . دیگر اینکه حق جامعه در تعین و دادن جزاء به فرد سپرده میشود ، مانند جزای قصاص که فرد حق تنفیذ جزاء را دارد . همچنان تحمیل کردن دیت بر اقارب مجرم بر خلاف مبدأ شخصی بودن جرم و جزاء بوده و مسئولیت گنهکار بدوش انسانهای بیگناه گذاشته میشود !! ...

در واقع این اعتراضات واهی بوده و بر دلایل واهی و حجتهای بی بنیاد استناد دارد . اگرچه گویندگان آن فریفته وسوسه های شیطانی گردیده و گمان میکنند که دلایل خیلی کوبنده و مقنعی با خود دارند و با این دلایل است که دوری گزیدن از شریعت اسلامی را توجیه مینمایند . پس لازم است که بطلان این اعتراضات را با کمی توضیح و تفصیل بیان نمایم .

کلیک - این سخن شان که شلاق زدن مجرم سبب مجروح شدن انسانیت او میگردد ، کاملاً

مردود و بی معناست. زیرا این مجرم است که خود را مورد اهانت قرار داده و احترام ننموده است. و مرتکب اعمالی میگردد که عزت خود را در معرض بیحرمتی قرار میدهد. همچنان شخص زانی بخود اجازه میدهد که به ناموس دیگران تجاوز کند درحالیکه میتواند از راه های حلال ضرورت خود را مرفوع سازد. زمانیکه نصیحت و توبیخ در او اثر نمیگذارد باید با ضرب شلاق تنبیه گردد تا درد آن برای همیشه بیادش بماند.

اما سنگسار شدن زانی محصن بخاطری ضرور است که چنین شخصی صلاحیت زندگی در جامعه پاکیزه اسلامی را ندارد. زیرا در حالیکه ظرفی دارد که کفایتش میکند به ظرف کس دیگری چشم میدوزد و با عملی که مرتکب میگردد، تمام جامعه را در معرض نابودی قرار میدهد. پس باید ضرر چنین افراد از جامعه دفع گردد.

شلاق زدن در حد قذف بخاطر ضروری است که باید شخص متهم تبرئه گردد و یگانه وسیله دفع شکوک و شبهات از وی اینست که شخص تهمت کننده مورد تکذیب قرار گیرد و چنین مجازاتی است که کذبش را به صورت آشکار به همگان نشان میدهد. اصلاً رمز مسئله درین است که اسلام بیشترین توجه را در نظافت و نزاهت جامعه و سلامت آبرو و اخلاق آن مبذول داشته است. اگر وجود این ارزشها در جامعه، مطلوب و ضروری است، وسایل حصول آن نیز باید مطلوب و ضروری باشد و اسلام قاعده ایست که مورد تأیید و تقریر اسلام است. اما اگر ارزشهایی مانند عفت، سلامت آبرو، اخلاق و پاکیزگی جامعه امر غیر مطلوب باشد، وسایل حصول آن نیز غیر مطلوب است و این سخنی است که معترضین بر عقوبتهای اسلامی به صورت ضمنی اظهار میدارند. پس اختلاف در مورد حفاظت این ارزشها است و اسلام میگوید که این ارزشها باید حفظ گردد. لذا با کسانی که میخواهند جامعه را ملوث نموده و این ارزشهای حیاتی را نابود سازند برخورد قاطع مینماید.

کَلک - این ادعا که عقوبتهای اسلامی به معنای دخالت در امور شخصی افراد است، مانند سایر اعتراضات شان کاملاً بی اساس و غیر منطقی است. زیرا آزادی فرد به معنای جواز ضرر رسانی به جامعه نمیشود. بلکه هر زمانیکه آزادی افراد سبب متضرر شدن و ویرانی جامعه گردید، در همانجا متوقف میگردد.

در مورد زنا تا حال از هیچ شخص منصف و با عقلی نشنیده ایم که بگوید زنا به نفع جامعه است. اما ضرر های آن در برابر چشم همگان قرار داشته و ضرورتی به شرح و بیان ندارد. در مورد نوشیدن شراب باید گفت که عقل انسانی بهترین و قیمتی ترین جوهری است که در وجود انسان قرار داده شده است و معطل نمودن آن به صورت اختیاری به هیچ صورت جایز نیست. علاوه بر آن شرابنوشی راههای جرم و جنایت دیگری را نیز باز میکند و دولت مسئول است که

از وقوع جرایم جلوگیری نموده و راههاییکه به جرم منتهی میشود ، مسدود سازد
لک-لک آنها معترضند که بعضی عقوبات که موجب قطع اعضای انسان میشود خیلی سنگین و شدید میباشد . اما خوف و هراسی را که دزدان و رهنان در بین مردم پخش نموده باعث اختلال در روند زندگی مردم میشوند ، فراموش کرده اند . اگر آنها واقعاً میخواهند که منصفانه و انسانی فکر کنند ، قبل ازین اعتراض ، عمل سارق را در ذهن خود مجسم کنند که چگونه در تاریکی شب مخفیانه میروند و دیوار را سوراخ میکند یا قفل دروازه را شکستاده و به خانه مردم بالای زنان، مردان و اطفال داخل میشوند. در حالیکه سلاح بدست گرفته آماده قتل کسی است که با او مقاومت کند . آنها تمام دسترنج انسان بیچاره را میربایند و اگر احیاناً صاحب خانه بیدار شود، از کشتن او نیز دریغ نمیکند . اگر این گروه معترضین مغرض فطاعت جرم سارق را در نظر داشته باشند، هرگز بخاطر قطع دست چنین انسان خائن و جنایتکار متأسف نمیشوند.

آیا در مورد رهنان و کسانی که راه را بر مسافرین بسته و درمانده قطع کرده و به جان و مال شان هجوم میبرند ، گاهی هم فکر کرده اند ؟ مگر امنیت راهها که ارزش حیاتی برای اقتصاد مردم دارد ارزش این را ندارد که دست عده انسانیهای خائن و بی مروت بخاطر تأمین امنیت مردم قطع گردد؟

بدون شک جزای چنین اعمالی که باعث اختلال در امنیت ، نظم و زندگی مردم گردیده جان ، مال و آبروی مردم را مورد دستبرد قرار میدهد باید بقدر کافی سخت و شدید باشد تا چشم انسانیهای تجاوزگر و بی مروت بسوزد و جرئت تجاوز به مال مردم را در خود نیابند .

اما جزاء هایی که در قوانین وضعی تعیین گردیده و در اکثر اوقات حبس و جریمه های نقدی میباشد ، به هیچصورتی نمیتواند که سد راه چنین اعمال گردد و واقعیتهای موجود در جهان ثابت نموده است که این نوع جزاء ها هرگز نمیتواند دزدان و رهنان را تنبیه نموده و امنیت مردم را تأمین نماید . زیرا مشاهده میکنیم که زندانی کردن سارقان نه تنها از تعداد آن نکاسته است ، بلکه زندان به استراحتگاه و مهمانخانه دزدان تبدیل گردیده است که سارقین مدتی را در آنجا در امنیت بسر برده و بعد از ملاقات با سایر گروههای جنایتکار و تبادل معلومات و تجارب در فن سرقت !! دوباره به جامعه سرازیر شده و اینبار با مهارت بیشتر به کار شان ادامه میدهند .

لک-لک اما اینکه میگویند ، مجازات مرتد و قتل نمودن او در حقیقت دخالت در آزادی اعتقادی دیگران و به معنای مصادره عقاید مردم میباشد و انسانها را مجبور میسازد که عقیده رسمی را بپذیرند . این اعتراض شان از آنجا ناشی میشود که اینها هنوز معنای ارتداد را نفهمیده اند و مفهوم مجبور ساختن کسی به تبدیل دینش را درک نکرده اند .

خدمت این معترضین باید عرض نمود که ارتداد عبارت از برگشت از دین اسلام است . به

این معنا که شخصی که قبلاً مسلمان بود از دین اسلام برگشته و مرتد شده است . پس درین حالت در برابر ما فرد مسلمانی قرار دارد که مرتکب جرم معینی شده است که در اصطلاح شریعت ارتداد نامیده میشود . در برابر ما شخص یهودی و یا نصرانی قرار ندارد که ما او را مجبور به تبدیل عقیده اش نموده و بخاطر عقیده که دارد محکوم به قتل نماییم . زیرا در دین اسلام مبدأ ” لا اکراه فی الدین “ وجود داشته و در نصوصی که این اصل را برای ما میدهد ، هیچ تغیر و تحریفی رخ نداده است و موجودیت قانون جزیه در اسلام دلیل واضح این حقیقت است که اسلام کسی را مجبور به تغیر عقیده اش نمیسازد . زیرا اگر کسی مجبور به تغیر عقیده و دیانتش میشد ، در آنصورت قانون جزیه اصلاً وجود نمیداشت و میدانیم که قبول جزیه به این معناست که غیر مسلمانان را داخل حاکمیت اسلام به عقیده خودش آزاد بگذاریم .

از جانب دیگر ، عقیده مبتنی بر زور و جبر اصلاً در اسلام ارزشی ندارد و در بعضی حالات به نفاق می انجامد . بلکه در اسلام همان عقیده مدار اعتبار است که بر مبنای قبول و قناعت و اخلاص استوار باشد .

اما اینکه جزای شخص مرتد قتل تعین شده است ، به دو قضیه خیلی اساسی و مهم بر میگردد . اول اینکه فرد مسلمان با مرتد شدن ، در حقیقت التزامی را زیر پا میگذارد که با داخل شدن و قبول کردن اسلام به آن تعهد کرده است . زیرا مسلمان با قبول اسلام خود را ملزم میداند که تمام مسایل اعتقادی و عملی اسلام را پذیرفته و از مفاد آن عصیان نرزد . وزمانیکه مرتد میشود این التزام را اخلاص نموده و زیر پا میگذارد . بنابراین باید مورد مجازات قرار گیرد که در بعضی حالات تا سرحد مرگ نیز میرسد . مثلاً افراد و یا ارگانی با دولت قرار داد میکنند که مواد خوراکه سپاه را در وقت مناسب آن میرساند . اما در حالتی که لشکر سخت نیازمند مواد خوراکه است ، او از ادای این تعهدش کنار رفته و لشکر را گرسنه در میدان جنگ رها میکند . مبینیم که جزای چنین افراد تا سرحد مرگ نیز میرسد .

دوم اینست که شخص مرتد از اسلام بر علاوه اخلاص در تعهد خود ، مرتکب جرم دیگری نیز شده است و آن استهزاء به دین رسمی دولت اسلامی و توهین به عقیده مسلمانان میباشد . و با این عمل خود منافقین را جرئت میدهند تا نفاق شانرا هرچه بیشتر آشکار نمایند و مسلمانان ضعیف العقیده و جاهل را در دین شان مشکوک گردانیده باعث گمراهی آنها گردند . اینها سراسر جرایم خطرناکی اند که کیان دولت و امت اسلامی را مورد تهدید قرار میدهد . لذا شخص مرتد باید محکوم به مرگ شود تا مسلمانان و دولت اسلامی از شرشان در امان بمانند .

قابل تذکر است که مرتد قابل عقوبت کسی است که این جرایم را به صورت آشکار و علنی مرتکب گردد . زیرا ارتداد او زمانی فهمیده میشود که صراحتاً به آن اقرار و اظهار نماید و اگر

مخفیانه مرتد گردد ، در آنصورت ارتداد او مخفی مانده و دولت اسلامی با اسرار و عقاید مخفی او کاری ندارد .

باوجود آنچه گفتیم ، دستگاه قضائی دولت اسلامی برای وی سه روز مهلت میدهد تا شبهاتی که دارد مرفوع گردیده و در مناقشه با علماء شکوک و شبهاتش برطرف گردد . این مهلت دادن در اکثر مذاهب واجب است .

آیا بازهم گفته میتوانیم که جزای مرتد خیلی سنگین بوده و به معنای جبر و اکراه در عقیده و دخالت در مسایل اعتقادی دیگران است ؟!

للک - اعتراض دیگری که داشتند این بود که جزای قتل عمدی که قصاص است ، حق اولیای مقتول قرار گرفته است . در حالیکه جریمه قتل برای جامعه مهم بوده و یکنوع تجاوز اشکار بر حریم روابط اجتماعی میباشد . پس باید جامعه حق مجازات او را داشته و دولت به نمایندگی از جامعه جزای او را تعیین و تطبیق نماید !!

سطحی نگری و عدم تعقل درین اعتراض آشکار تر از آنست که ضرورتی به شرح و توضیح داشته باشد . زیرا :

اولاً : حق جامعه در برابر این جریمه محفوظ میباشد . لذا اگر اولیای مقتول ، قاتل را عفو نموده و از قصاص او دستبردار شوند ، قضاء باید او را به جزای تعزیری محکوم نموده و روانه زندان نماید . چنانچه " ابن فرحون " از فقهای مالکی میگوید : " اگر اولیای مقتول ، قاتل را عفو نمودند و یا به قبول دیت راضی شدند ، قاتل باید همراه با دیت ، کفاره نیز پردازد و اقلأً به یکسال زندان و صد ضرب شلاق محکوم گردد " ^۱

درین شکی نیست که درین مسئله حق اولیای مقتول بیشتر و غالبتر از حق جامعه است . پس صلاحیت عفو نیز باید به آنها داده شود و چون قصاص حق اولیای مقتول است ، پس اگر آنها قصاص کردن قاتل را میخواستند ، هیچ کسی حتی قاضی و رئیس دولت اسلامی این حق را ندارد که قاتل را عفو نماید .

اما در قوانین وضعی ساخته بشر عقوبت کردن قاتل را حق جامعه قرار داده اند و ممثل و نماینده مردم که رئیس دولت است ، میتواند که قاتل را عفو نماید و یا جزای دیگری غیر از قصاص برایش تعیین نماید ، اگر چه اولیای مقتول خواهان قصاص او باشند . اما عفو کردن از سوی اولیای مقتول جزای قتل را از او دفع نمیسازد .

اگر جریمه قتل نفس را به دقت تحت غور و بازشناسی قرار دهیم ، مشاهده خواهیم کرد که ضرر و اذیت آن مستقیماً به مقتول و بعد از او به اولیای مقتول میرسد . زیرا آنها اند که در آتش

این جرمه میسوزند و با فقدان یکی از عزیزان خود درد و رنج را متحمل میگردند . پس عدالت حکم میکند که حق آنها در قصاص باید بیشتر باشد .

علاوه بر آن ، سپردن قصاص به اختیار اولیای مقتول سبب قطع سلسله کشت و خون گردیده و آتش دشمنی و انتقامجویی را سرد میسازد . اما اگر اولیای مقتول به حق شرعی خود نرسند آنها در پی انتقامجویی افتاده و قاتل را بعد از اتمام مدت حبس به قتل خواهند رساند و به این ترتیب ریشه های این دشمنی عمیق گردیده و تا نسلها سلسله آن دوام خواهد کرد .

از سوی دیگر دادن حق قصاص به اولیای مقتول ، بهترین راه جلوگیری از ارتکاب قتل بوده و هشدار جدی به کسانی است که به فکر تجاوز به جان دیگران اند . زیرا هر انسانی زندگی خود را دوست داشته و در حفاظت آن میکوشد . پس زمانیکه بداند که قصاص بدست اولیای مقتول بوده و قاضی و حتی رئیس دولت حق معاف کردن او را ندارد ، هرگز دست به این جنایت نمی زند . به همین علت است که در روزگاریکه نظام قصاص شرعی در مملکت اسلامی تطبیق میگردید ، جرمه قتل کاهش یافته و خیلی به ندرت اتفاق میافتاد . اما زمانیکه عقوبت قصاص شرعی کنار گذاشته شد و بعوض آن قوانین غیر اسلامی حاکم گردید ، دیده میشود که جرمه قتل روز به روز افزایش یافته و هرروز شاهد چندین واقعه قتل میباشیم . بنابراین هر انسانی که کمترین انصاف هم داشته باشد ، بر عقوبت قصاص شرعی نه تنها اعتراض نمیکند ، بلکه صاحب نظران و انسانها دور اندیش از آن پشتیبانی و تأیید نیز میکنند . و واقعیت های جوامع مختلف بهترین شاهد صحت و کفایت این قانون زندگی ساز میباشد .

﴿ وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَتَأُولَىٰ آلَ اللَّبَبِ ﴾ (البقره/لکک)

” و برای شما در قصاص زندگی است ای صاحبان عقل و خرد “

باید تذکر داد که این مناقشه و استدلال بخاطر دفع اعتراض دشمنان اسلام و کسانیکه گرفتار شبهاتی شده اند میباشد . در غیر آن ، کسیکه به الله و روز آخرت ایمان دارد و اسلام را دین برحق الهی میداند ، هیچگاهی بخود این حق را نمیدهد که بر شریعت الله متعال اعتراض نماید . زیرا میداند که کمترین نارضایتی و اعتراض در برابر احکام دین اسلام انسان را به ارتداد میکشاند و میداند که شرط اساسی ایمان اینست که احکام دین مبین اسلام را به صورت درست تطبیق نموده و با رضایت کامل از آن استقبال نماید .

﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴾ (النساء/بب)

” به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن حقیقی نخواهند بود، مگر آنکه ترا در آنچه میان خود نزاع و اختلاف دارند به داوری بپذیرند ؛ سپس از حکمی که کرده ای در وجودشان هیچ دل تنگی

و ناخشنودی احساس نکنند، و به طور کامل تسلیم شوند “
 ککک- اما این اعتراض که تحمیل کردن دیت بر عاقله به معنای سرایت دادن جزاء به غیر از مجرمین و افراد بیگناه بوده در ضدیت با مبدأ ”منحصر بودن مسئولیت به کسیکه مرتکب جرم شده است“ میباشد. در حالیکه این مبدأ یک اصل قبول شده در شریعت بوده و از این آیت مستفاد میباشد که می فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ (فاطر/ک)

”و هیچ سنگین باری، بار گناه دیگری را بر نمی دارد“

این مبدأ در شریعت اسلامی موجود و معمول بوده هیچ نسخ و تغییری در آن رونما نگردیده است. اما تشریع قانون دیت با این مبدأ هیچگونه تناقضی ندارد. زیرا واجب گردانیدن دیت در قتل خطاء بر عاقله قاتل بنا بر مواسات و همکاری و تعاون میباشد. چون شخصی که مرتکب خطاء میشود حق دارد که دیگران با او تعاون و همکاری نماید و نزدیک ترین کسانی که باید با او تعاون نمایند، اقرباء و عصباء او میباشند. یعنی کسانی که بعد از موتش مستحق میراث شناخته میشود. و چون مستحق میراث اند بنا بر قاعده ”الغنم بالغرم“ (فایده در مقابل تاوان است) باید در ادای دیت نیز با او کمک نماید.

با تطبیق همین قانون است که اولیای مجنی علیه دیت را که غالباً مبلغ هنگفتی بوده و امکان ادای آن از جانب شخص جانی ناممکن میباشد، به صورت کامل بدست می آورند. و مقداری را که هر فرد عاقله بدوش میگیرد خیلی ناچیز بوده و هرکسی توان پرداخت آنرا دارد. بعضی علماء علتیهای دیگری نیز در بحث ارائه کرده اند که خلاصه آن چنین میشود:

اقرباء و عصبه قاتل باید در توجیه و مراقبت او مسئولیت خود را اداء نموده و نگذارند که اتکاء به قوم و اقربای قوی باعث غرور و بی مبالاتی او گردیده و مرتکب جرمی چون قتل خطاء گردد. چون آنها این مسئولیت خود را بدرستی انجام نداده اند، در حقیقت تقصیر و کوتاهی متوجه آنها نیز میگردد لذا باید جزای این تقصیر خود را دیده و در ادای دیت با مجرم شریک گردند.

خلاصه:

ککک- خلاصه سخن اینست که قانون جزاء در اسلام یک نظام کاملاً عادلانه بوده و بر بنیاد های خیلی قوی استوار میباشد. مصالح مردم را در نظر داشته و مطابق خواسته ها و غرایز انسانی و بگونه تنظیم گریده است که جرایم را از جامعه ریشه کن میسازد. در قانون جزائی اسلام جزاء مطابق جرم تعین گردیده و در تطبیق آن بر تمام مردم کاملاً یکسان و مبتنی بر عدل و انصاف میباشد و در بحثیهای که گذشت نادرستی اعتراضاتی را مشاهده کردیم که بر حدود اسلامی وارد گردانیده اند. اما اعتراض شان بر تعزیرات خیلی کم وارد نموده اند. چه، این قانون تنها در شریعت اسلامی وجود داشته و یکی از بزرگترین ممیزات شریعت اسلامی میباشد و اخیراً علمای

قانون جنایی متوجه اهمیت آن گردیده و میخواهند که آنرا در مجال قضایی تطبیق نمایند . چون با وسعتی که قانون تعزیرات داشته و دایره وسیعتر از حدود و قصاص را احتواء میکند ، ازینجاست که متانت و وسعت قانون جنایی اسلام را درک نموده و برتری آنرا بر تمام قوانین وضعی احساس میکنیم . و در میبایم که یگانه قانونی است که تمام ضرورتهای بشری را در هر زمان و مکان جواب داده و امن و اطمینان همگانی را تقدیم جامعه بشری مینماید . بحدی که هیچ قانون بشری را نمیتوان با آن مقارنه نمود . و این خود یکی از بزرگترین دلایلی است که این قانون از سوی الله علیم و خبیر نازل شده است .

فصل پنجم :

مقاصد اسلام

تحقق بخشیدن مصالح همگانی در دنیا و آخرت :

کک- بعد از تتبع و کاوش در نصوص شریعت اسلامی به این نتیجه می‌رسیم که مقصد اصلی اسلام عبارت از تحقق بخشیدن مصالح بشریت و دور کردن مفسد از آنها در دنیا و آخرت می‌باشد و فقط با تحقق همین مقصد است که سعادت حقیقی در دنیا و آخرت نصیب انسان می‌گردد.

قنهای گرامی در شرح این مقصد تصریحات زیادی نموده اند . چنانچه ” عز بن عبدالسلام“ مینویسد :

” شریعت اسلامی چیزی جز دفع مضرتها و جلب مصالح نمی‌باشد “^۱
 شیخ الإسلام ابن تیمیه میگوید : ” شریعت اسلامی بخاطر تحصیل و تکمیل مصالح بندگان و ازاله و تقلیل مفسد از آنها نازل شده است “^۲
 شاگرد او علامه ابن قیم الجوزیه میگوید : ” شریعت اسلامی بر مبنای حکمت و تحقق مصالح بندگان در دنیا و آخرت بوده و سراسر عدل ، رحمت ، حکمت و مصالح می‌باشد “^۳
 سخنی را که ائمه اسلام ابراز داشته اند یک واقعیت انکار ناپذیر بوده و یکی از صفات اصلی و همیشگی اسلام می‌باشد و نصوص شرعی در هر بخشی بازگو کننده این صفت و خصوصیت می‌باشد . درینجا فقط یک آیت را بعنوان نمونه تقدیم مینماییم . الله متعال در توصیف پیامبرش میفرماید :

1- القواعد ، از عز بن عبدالسلام ج 1 ص 9

2- منهاج السنة النبویه از ابن تیمیه ج 1 ص 147 ، ج 2 ص 240 ، ج 3 ص 118

3- أعلام الموقعین ، ج 3 ص 6

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (الأنبياء ١٠٧)

”و نفرستاده ایم ترا مگر رحمتی برای تمام عالمیان“

رسالت محمد | بخاطری رحمت برای تمام جهانیان است که متضمن مصالح آنها در دنیا و آخرت بوده و دورکننده تمام انواع مفسد و اضرار از انسانها میباشد.

انواع مصالح:

کککک - مصالح بندگان که اسلام در پی تحقق و محافظت از آن است به سه بخش تقسیم میگردد و عبارت اند از مصالح ضروری، مصالح حاجتی و مصالح تحسینی.

شریعت اسلامی احکام و قواعدی را وضع نموده است تا این مصالح مردم را برآورده ساخته و سعادت شانرا در دنیا و آخرت تضمین نماید. در درسهاییکه گذشت مظاهر آنها به صورت مفصل بیان نموده و هر کدام را مورد شرح قرار دادیم، لذا درینجا ضرورتی به تکرار آن دیده نمیشود.

معیار های شناخت مصلحت و مفسده:

کککک - معیاری که بر اساس آن مصلحت و مفسده تعین میگردد، همانا اسلام است. یعنی آنچه را اسلام به صلاح انسان میداند، مصلحت در همان چیز است و آنچه را به ضرر انسان دانسته و فاسد اعلان مینماید، حتماً مفسده و مصدر ضرر برای انسان است. خروج ازین معیار به معنای پیروی از خواهشات و هوای نفس میباشد. و ناگفته پیداست که خواهشات انسانی بیشتر اوقات به سوی باطل رفته و صلاحیت تعین مصلحت و مفسده را ندارد. الله متعال داود علیه السلام را مخاطب قرار داده و میفرماید:

﴿يٰۤدَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنٰكَ خَلِيفَةً فِی الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰی فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ اِنَّ الَّذِیْنَ یَضِلُّوْنَ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌۢ بِمَا كُفَرُوْا یَوْمَ الْحِسَابِ﴾ (ص/کک)

”[و گفتیم:] ای داود! همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه الله منحرف می کند. بی تردید کسانی که از راه الله منحرف می شوند، چون روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت دارند“

بنابراین در برابر ما دو ارزش وجود دارد، یکی حق و دیگری هوی و خواهشات. حق آنست که الله متعال نازل نموده و بوسیله آن مصلحت و مفسده را نشاندهی نموده است. و هوای نفس چیزی جز پیروی از باطل نبوده و جز فساد و گمراهی بیار نمی آورد. پس مصلحت درین است

که از حق نازل شده از سوی پروردگار عالمیان پیروی صورت گیرد.

عجز انسان در تمیز مصلحت و مفسده:

ککک - انسان با طبیعتی که دارد، از درک و شناخت مصالح حقیقی خود و دریافت راه رسیدن به آن عاجز است. اگر بعضی مصالح دنیوی را بشناسد، مصالح اخروی را به هیچصورت نمیتواند که با عقل و اندیشه خود دریابد. او زمانی میتواند که این مصالح را به صورت درست شناخته و بدست آورد که در مسیر تعیین شده از سوی شریعت حرکت کرده و هدایت الهی را مشعل راه خود گرداند. به تمام موازین و حدود شرعی پابند بوده و خوب و بد را با معیارهای شریعت تعیین نماید.

مصلحت حقیقی انسان:

ککک - پس به این نتیجه میرسیم که مصلحت حقیقی انسان در پیروی از شریعت الهی نهفته است و فقط زمانی میتواند به سعادت دنیا و آخرت دست یابد که تمام فعالیتهای فردی و اجتماعی او بر وفق نظام الهی عیار گردد. او ازین طریق است که در دنیا با عزت زندگی میکند و در آخرت به نعمتهای ابدی جنت سرفراز میگردد و بزرگتر از همه، رضای الله متعال را بدست می آورد. یکی از بزرگترین مزایای نظام اسلامی اینست که تطبیق آن در دنیا نه تنها زمینه های حیات مرفه و با فضیلت را ضایع نمیسازد، چنانچه عده انسانی جاهل و مغرض گمان کرده اند، بلکه بهتر از هر نظام دیگر این توانایی را دارد که زندگی مطمئن و انسانی و عاری از هر نوع افراط و تفریط را برای بشریت هدیه نماید. علاوه بر آن، زندگی کردن مطابق ارزشهای اسلام یگانه راهیست که انسان میتواند سفر زندگی را با سلامت طی نموده و به سعادت آخرت برسد و با الله متعال در حالی ملاقی گردد که الله از وی راضی بوده و او از الله متعال راضی و خوشحال میباشد. برخلاف، اگر انسان راه و روش غیر از شریعت اسلامی را برگزید، علاوه بر اینکه در دنیا به شقاوت و بدبختی بسر میرسد، رابطه انسان را با الله متعال نیز قطع کرده و در آخرت با آتش ابدی مواجه میگردد.

مصالح دنیا وابسته به مصالح آخرت است:

ککک - دانشمند گرامی امام شاطبی میفرماید: "مصالح شرعاً باید کسب گردیده و مفساد باید دفع گردد، ولی حیثیت و اعتبار مصالح ازین جهت است که زندگی دنیا برای زندگی آخرت باشد، نه اینکه خواهشات نفسانی افراد معیار قرار گرفته و منافع بی ارزش نفسانی جلب و مفساد و مضرات ناچیز دفع گردد"^۱

1-الموافقات از شاطبی ج2 ص384

معنای سخنان امام شاطبی اینست که اسلام در تعین مصالح و منافع بندگان و طرح احکام و برنامه ها جهت حصول آن ، این هدف را دنبال میکند که دنیا را وسیله دستیابی به سعادت آخرت بگرداند . بنابراین مصالح دنیوی در ذات خود هدف نیست ، بلکه وسایلی اند که بخاطر کسب سعادت اخروی بکار گرفته میشود . بنابراین ، هر امری که در تعارض و ضدیت با سعادت اخروی قرار گیرد باید ترک شود و هر کاری که سعادت اخروی را در پی دارد باید مطابق آن عمل کرده شود . و به هیچ صورتی نباید بخاطر دستیابی به نعمتهای دنیوی مصالح آخرت را متضرر بسازیم .

﴿ فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ ۖ وَءَاثَرَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا ۖ فَإِنَّ الْجَنَّمَ هِيَ الْمَأْوٰى ۖ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ وَنَهَى النَّفْسَ عَنْ أَهْوٰى ۖ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوٰى ۖ ﴾ (النازعات/لک-کک)

” و اما کسی که طغیان و سرکشی کرده (لک) و زندگی دنیا را [بر زندگی ابد و جاوید آخرت] ترجیح داده ، (لک) پس بی تردید جایگاهش دوزخ است ؛ (لک) و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است ؛ (کک) پس بی تردید جایگاهش بهشت است . (کک) “

امام شاطبی در کتاب معروفش ” الموافقات “ در همین معنی سخنان جالبی دارد . وی میگوید:

” مصالح و مقاصد اخروی در هر صورتی مقدم بر مصالح و مقاصد دنیوی میباشد و این امریست که تمام علماء اسلام بر آن اتفاق کامل دارند زیرا امری که در مصالح اخروی اخلال وارد کند به هیچ صورت نمیتوان بحیث مصلحت شناخت . پس معلوم میشود که هر امری که با مقاصد و مصالح اخروی در تضاد است ، موافق شارع نبوده و باطل است “^۱

از خلال این توضیحات بخوبی بر می آید که آنچه ممنوع است ، مقدم گردانیدن دنیا بر آخرت میباشد . اما کسب متاع دنیا و استعمال آن برای کسب مصالح اخروی ممنوع نمیشد . الله متعال میفرماید :

﴿ وَابْتَغِ فِيمَا ءَاتٰكَ اللّٰهُ الدَّارَ الْآٰخِرَةَ ۖ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا ۗ ﴾ (القصص/لک)

” در آنچه الله به تو عطا کرده است سرای آخرت را بجوی ، و سهم خود را از دنیا فراموش مکن “

پس دنیا مزرعه آخرت است و متاع آن وسیله رسیدن به زندگی نیکوی آخرت . و تخریب

این مزرع به هیچ صورت جایز نبوده و فرار کردن و ترک نمودن آن نیز به مصلحت انسان نمیباشد. زیرا انسان درین دنیا آمده است تا با انجام اعمال نیک زاد و توشه از تقوا و پرهیزکاری با خود بردارد و در همین راه عمرش را بسر برد. در عین حال باید این نکته را فراموش نکند که دنیا مقصود و هدف مؤمن نیست، بلکه الله متعال آنرا وسیله برای کسب آخرت و در خدمت مصالح آن قرار داده است. درینصورت اگر مصالح دنیوی با مصالح اخروی در تضاد واقع میگردد، حتماً مصالح اخروی را مقدم گردانیده و بدون هیچگونه حزن و تأسفی از کنار مصالح دنیوی بگذرد. زیرا درین تقدیم و تأخیر هیچ نوع خسران و زیان متوجه وی نمیگردد. بلکه هر عاقلی مصلحت بزرگتر را مقدم نموده و مصالح کوچک و بی اهمیت را فدای آن میسازد و درین هیچ شکی نیست که مصالح اخروی بمراتب بیشتر و مهمتر از مصالح دنیوی میباشد. چه، ارزشمندی و اهمیت هر مصلحتی به اندازه لذت، راحت و منفعتی است که از حیث تداوم کمیت و کیفیت در آن نهفته میباشد و هر انسان با درک و شعوری میداند که مصالح آخرت هم مداوم است و هم در کیفیت بهتر و خوبتر از مصالح دنیا است و هم در کمیت بیشتر و بزرگتر از مصالح دنیوی میباشد. بلکه لذتها و نعمتهای اخروی به هیچ صورتی با لذتها و نعمتهای دنیوی مقایسه شده نمیتواند. زیرا میدانیم که لذتهای دنیوی مؤقت و آمیخته با انواع مشقات و سختی ها میباشد و در کیفیت و کمیت خیلی ناچیز و یقیناً است. اما نعمتها و لذتهای آخرت خالی از هر نوع سختی ها و مکدرات بوده و در نوعیت و کیفیت خود هیچ مثالی ندارند.

در آنجا نعمتهای است که چشم بشر آنرا ندیده و گوشی از آن نشنیده و به قلب هیچ انسانی خطور نکرده است.

در آنجا رضای الله متعال و دیدار جمال او تعالی میسر است که بالاتر و لذیذتر از هر نعمت دیگر است.

در آنجا قربت الهی در جتهای جاویدان است.

در آنجا نعمتهای است که کمترین آن برتر و فراتر از تمام نعمتهای دنیا میباشد.

علاوه برین، نعمتهای آخرت برای همیشه و جاویدان است. در حالیکه نعمتهای دنیا یقیناً زایل شدنی است. و اگر فرض کنیم که کسی از اولین روز تولد تا آخرین روز عمر خود در ناز و نعمت زندگی نماید، بازهم همینکه عمرش سر آمد، نعمتها نیز خاتمه میابد. پس نعمتهاییکه همقدم با عمر انسان است چه نسبتی با نعمتهای متداوم و جاویدان آخرت داشته میتواند؟!

برای مسلمان عاقل ناممکن است که دنیا را بر آخرت ترجیح دهد، زیرا شریعت الهی او را امر میکند که آخرت را مقدم نماید و محاسبه عاقلانه آنرا تقاضا میکند، مصلحت انسان این تقدیم را

میخواهد و این حق است و بعد از حق چیزی جز گمراهی و جهالت و خسران وجود ندارد .

باب دوم :

دعوتگر

زمینه سخن :

كك- دعوتگر به کسی اطلاق میگردد که شرعاً مکلف به دعوت الی الله میباشد . پس باید او را بشناسیم ، دلایلی که این مکلفیت شرعی را بعهدہ اش میگذارد بدانیم . داعی که بخاطر ادای این مکلفیت مهم و با عظمت قیام میکند ، به توشه و آمادگیهایی ضرورت دارد تا او را در ادای این مکلفیت شرعی مساعدت نموده و راه رسیدن به هدف را برایش آسان سازد . همچنان به یک سلسله صفات اخلاقی بیشتر از دیگران ضرورت دارد . بنابراین باب سوم را به سه فصل تقسیم میکنیم :

فصل اول معرفی و شناخت دعوتگر .

فصل دوم : وسایل و آمادگی های لازم برای دعوتگر .

فصل سوم : ویژگیهای اخلاقی دعوتگر .

فصل اول :

شناخت داعی

نخستین دعوتگر :

لکک- بعد از آنکه الله متعال نعمت اسلام را برای انسانیت ارزانی نمود ، نخستین دعوتگر این دین نجات بخش جناب محمد رسول الله | بوده است . الله متعال میفرماید :

﴿ يَتَأْتِيَ النَّبِيُّ إِنْ أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴾ ﴿١﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ﴿٢﴾ (الأحزاب لکک- لکک)

” ای پیامبر ! به راستی ما تو را شاهد [بر امت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم . (لکک) و ترا دعوت کننده به سوی الله به فرمان او و چراغی فروزان [برای هدایت جهانیان] قرار دادیم (لکک) “

قرآن کریم مکرراً رسول الله | را مخاطب قرار داده و امر میکند که در مسیر دعوت پایمردی و استقامت نموده و از آن رویگردان نشود . چنانچه میفرماید :

﴿ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنْتَرَعُ عَنْكَ فِي الْأَمْرِ ۖ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ ۚ إِنَّكَ لَعَلىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ ﴾ ﴿٣﴾ (الحج لکک)

” برای هر امتی عبادتی ویژه قرار داده ایم که آن را انجام می دهند ؛ پس نباید در این امر با تو ستیز و نزاع کنند . و به سوی پروردگارت دعوت کن که بی تردید تو بر راهی راست قرار داری “

و میفرماید :

﴿ وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ ءَايَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُتِرْتَ بِهَا إِلَيْكَ ۖ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ ۚ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾ ﴿٤﴾ (القصص لکک)

” و مبادا [کفر پیشگان لجوج] ترا از [ابلاغ] آیات الله پس از آنکه به سوی تو نازل شد باز دارند ، و به جانب پروردگارت دعوت کن ، و هرگز از مشرکان مباش (لکک) “

﴿ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ ۚ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَعَابِدُ ۖ ﴾ ﴿٥﴾

(الرعد/کک)

” بگو : من فرمان یافته ام که خدای یکتا را پرستم و شریکی برای او قرار ندهم ، تنها به سوی او دعوت می کنم و بازگشتم فقط به سوی اوست “
و رسول الله | تمام زندگی مبارک شانرا در راه دعوت بسوی الله متعال بسر بردند تا آنکه پیام اجل را لیبیک گفته وبه جوار پروردگارش در حالی پیوست که الله از او راضی بود و او از الله متعال مشکور و راضی بود . فجزاه الله علی المسلمین خیر الجزاء

دعوت بسوی الله وظیفه تمام انبیاء است :

ککک- واقعیت اینست که دعوت الی الله وظیفه و مسئولیت تمام انبیاء بوده و الله متعال آنها را بخاطر دعوت و هدایت مردم بسوی رشد و صلاح مبعوث گردانیده است . بدون استثناء تمام آنها قوم خود را بسوی ایمان به وحدانیت الله دعوت نموده و به اطاعت از شریعتی که بالایشان نازل شده بود ، فراخوانده اند .

الله متعال از نوح علیه السلام حکایت نموده و میفرماید :

﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَنْقُومِرَ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴾ (الأعراف/لک)

” به یقین ، نوح را به سوی قومش فرستادیم ، پس به آنان گفت : ای قوم من ! الله را پرستید ، که شما را جز او معبودی نیست ، من قطعاً از عذاب روزی بزرگ بر شما می ترسم . “
و در مورد هود علیه السلام میفرماید :

﴿ وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَنْقُومِرَ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ إِنِّي أَتَمُّ إِلَّا مُفْتَرُونَ ﴾ (هود/کک)

” و به سوی قوم عاد ، برادرشان هود را [فرستادیم] گفت : ای قوم من ! الله را پرستید که شما را جز او هیچ معبودی نیست ، شما [که شریکانی برای الله قرار داده اید] جز مردمی دروغ پرداز نیستید . “

و در مورد صالح علیه السلام میفرماید :

﴿ وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَنْقُومِرَ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ ﴾ (الأعراف/کک)

” و به سوی قوم ثمود ، برادرشان صالح را فرستادیم ، گفت : ای قوم من ! الله را پرستید که شما را جز او معبودی نیست “
و از شعیب علیه السلام چنین حکایت میکند :

﴿وَالِلَّيْلِ مَدِينٌ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ۖ قَالَ يَنْقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ۖ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

(الأعراف/كك)

”و به سوی مردم مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم] گفت: ای قوم من! الله را پرستید که شما را جز او معبودی نیست، یقیناً برهانی روشن از سوی پروردگارتان برای شما آمد، پس پیمانها و ترازو را تمام و کامل بدهید، و از اجناس و اموال و حقوق مردم مکاهید، و در زمین پس از اصلاح آن [به وسیله رسالت پیامبران] فساد مکنید، این [امور] برای شما بهتر است، اگر مؤمنید “ به این ترتیب تمام انبیای کرام قوم خود را بسوی توحید و عبادت الله واحد و اعلان بیزاری براءت از عبادت غیر الله و اطاعت از شریعت الهی دعوت نموده اند. چنانچه الله متعال میفرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾

(النحل/کک)

”و همانا در هر امتی پیامبری فرستادیم که [اعلام کند که] الله را پرستید و از [پرستش] طاغوت پرهیزید.“

پس انبیای کرام نخستین دعوتگران الی الله بوده و الله متعال ایشان را بخاطر حمل مسئولیت سنگین رسالت و تبلیغ دین به مردم برگزیده بود.

امتها در وظیفه دعوت شریک پیامبران اند:

ککک- در فقره که گذشت، تذکر دادیم که نخستین دعوتگر دین اسلام پیامبر گرامی محمد | بودند و آیاتی را ذکر نمودیم که ایشان را به استمرار دعوت امر میکرد. اما باید دانست که امت اسلامی نیز تحت حکم این آیات شامل میباشند. زیرا اصل در خطابی که به رسول الله | صورت میگیرد اینست که امت ایشان نیز شامل آن خطاب میگردند. بجز مواردی که مستثنی قرار گرفته باشد. و چنانچه مشاهده میکنیم درین اوامر الله متعال که در باب دعوت نموده است، هیچگونه استثنایی وجود ندارد. پس معنای سخن اینست که الله متعال به امت محمد | نیز این شرف و عزت را نصیب کرده است که در وظیفه دعوت با پیامر خود شریک بوده و مسئولیت تبلیغ دین را بعهده دارند. این تشریف و تکریم تنها از خطابهایی فهمیده نمیشود که به رسول الله | صورت گرفته است، بلکه آیات متعدد دیگر در قرآن وجود دارد که صراحتاً این مسئولیت همراه با عزت و شرف را بدوش امت اسلامی قرار میدهد.

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ (آل عمران/ ۱۱۰)

” شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید ، به کار شایسته و پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند و زشت باز می دارید ، و [از روی تحقیق ، معرفت ، صدق و اخلاص] به الله ایمان می آورید . “
این آیت کریمه دو معنا را افاده میکند :
اول : خیریت و برتری امت اسلامی را نشان میدهد .

دوم : اینکه برتری و خیریت این امت بخاطر قیام به وظیفه دعوت ، امر به معروف و نهی از منکر میباشد که وظیفه انبیای کرام است و نخستین شعاریکه امر به معروف و نهی از بدی به آن آغاز می یابد ، دعوت بسوی وحدانیت الله متعال و اظهار یزاری و برائت از تمام انواع شرک است و حتی قرآن کریم دعوت الی الله را از صفات اصلی مؤمنان قرار داده است . برخلاف منافقین که کار شان ممانعت از دین الله و دعوت بسوی غیر الله میباشد .

﴿الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ﴾ (التوبه/ ۶۷)

” مردان و زنان منافق همانند و مشابه یکدیگرند ، به کار بد فرمان می دهند و از کار نیک باز می دارند “

و بعد از آن در مورد مؤمنان میفرماید :

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (التوبه/ ۷۱)

” مردان و زنان با ایمان دوست و کارساز یکدیگرند ؛ همواره به کارهای نیک و شایسته فرمان می دهند و از کارهای زشت و ناپسند باز می دارند ، “

امام قرطبی در تفسیر این آیت میفرماید : ” الله متعال امر به معروف و نهی از منکر را فرق اساسی بین مؤمنان و منافقان قرار داده است . پس دلالت این آیت چنین است که از خصوصی ترین صفت مؤمنان امر به معروف و نهی از منکر میباشد که دعوت بسوی اسلام و توحید در رأس آن قرار دارد “^۱

علاوه بر آن ، الله متعال درین آیت مؤمنین را به همان صفتی یاد کرده است که پیامبرش را به آن توصیف کرده است . چنانچه در وصف پیامبر | میفرماید :

﴿يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَهُمْ أَلَمْتُ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَهُمْ أَلَمْتُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ﴾
(الأعراف/كك)

” پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می دهد، و از اعمال زشت باز می دارد، و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید، و ناپاکی ها را بر آنان حرام می کند “

چه کسانی مکلف به دعوت الی الله میباشند؟

کک- از آنچه ذکر نمودیم، آشکارا فهمیده میشود که هر مرد و زن مسلمان مکلف به دعوت بسوی الله میباشند. زیرا امت اسلامی از مجموعه مردان و زنان مسلمان تشکیل میشود. پس هر شخص عاقل و بالغ این امت مکلفیت دارد که دیگران را بسوی دین الهی دعوت نماید. و به هیچ صورتی گفته نمیتوانیم که وجیبه دعوت مخصوص علماء دین و به اصطلاح بعضیها ” رجال دین “ میباشد. بلکه دعوت مسئولیت تمام مسلمانها بوده و علماء که آگاهی بیشتر از اسلام دارند، مسئولیت بیشتری را بعهده دارند تا احکام اسلامی را به صورت مفصل به مردم تقدیم نمایند چون آنها به جزئیات احکام بیشتر از دیگران میدانند.

مکلف بودن هر مرد و زن مسلمان به دعوت از آیت دیگر قرآن کریم بوضاحت بیشتر فهمیده میشود. جاییکه میفرماید:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلُ أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَنَ اللَّهُ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (یوسف/کک)

” بگو: این طریقه و راه من است که من و هر کسیکه پیرو من است بر پایه بصیرت و بینایی به سوی الله دعوت می کنیم، و الله از هر عیب و نقصی منزّه است و من از مشرکان نیستم “
پس پیروان پیامبر گرامی اسلام مؤمنانی اند که با بصیرت و یقین کامل بسوی الله متعال و دین اسلام مردم را دعوت میکنند. چنانچه پیامبر با بصیرت و آگاهی و یقین کامل دعوت مینمودند. مفهومی که ازین سخن بدست می آید، اینست که دعوت الی الله یکی از لوازم ضروری ایمان مسلمان میباشد دیگر اینکه هر نوع تخلف و عقب مانگی در امر دعوت نشاندهنده نقص و خلل در ایمان او میباشد که باید هر چه زود تر به تدارک آن پرداخته و کار دعوت را آغاز نماید.

امام ابن کثیر در تفسیر آیت فوق میگوید:

” الله متعال دستور میدهد که به مردم خبر دهد که مسلک و سنت من دعوت بسوی شهادت به ” لا إله إلا الله “ و به اینکه الله واحد است و هیچ شریک و مانندی ندارد. و با بصیرت و یقین کامل بسوی توحید دعوت میکند. و تمام کسانی که از او پیروی نموده اند نیز با بصیرت کامل، یقین جازم و عقل شرعی بسوی آنچه پیامبر دعوت کرده است، مردم را فرا میخوانند. در

حدیثی که امام بخاری از ابن عباس روایت کرده است پیامبر | چنین دستور میدهد :
« أَلَا فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ »

” باید کسانی که حاضر است این پیام را به غایبین برساند “^۱

و در مفهوم شاهد و حاضر هر مسلمانی شامل میگردد که چیزی از دین را میداند .
ککک- پس دعوت بسوی الله ، چنانچه گفتیم ، وجیبه هر مرد و زن مسلمان است و این وجیبه را میتوانند که هم بصورت فردی انجام دهند و هم به صورت دسته جمعی و گروهی به آن پردازند . و به تعبیر تدقیق تر میتوان گفت که دعوت الی الله به دو صورت اداء میگردد :
یکی دعوت فردی ، به این معنا که هر فرد مسلمان به صفت اینکه مسلمان است ، به ادای مسئولیت خود اقدام مینماید . دوم اینکه فرد در کنار جماعتی قرار گرفته و همراه با آنها مردم را بسوی الله متعال دعوت میکند . آیات ذیل دال بر تمام این صورتهای میباشد .
﴿ وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾ (آل عمران/۱۰۴)

” و باید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی خیر دعوت نمایند ، و به کار شایسته و پسندیده وادارند ، و از کار ناپسند و زشت بازدارند ؛ و اینها اند که یقیناً رستگارانند “
ابن کثیر در تفسیر این آیت مینویسد : ” مقصد آیت فوق اینست که یک جماعتی ازین امت متصدی امور دعوت باشند . اگر چه دعوت بر تمام افراد امت اسلام واجب میباشد . چنانچه در حدیثی که مسلم از ابو سعید خدری | روایت نموده است ، پیامبر | میفرماید :
« مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيَعْبِرْهُ يَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ »

” هر کسی از شما که منکری را دید باید آنرا با دستش تغییر دهد و اگر نمیتوانست با زبانش تغییر دهد و اگر نمیتوانست با قلبش در پی تغییر آن باشد و این ضعیف ترین مرحله ایمان است “
واقعیتهای نشان داده است که تجمع دعوتگران بخاطر ادای مسئولیت دعوت در بعضی حالات نهایت ضروری و لازمی میباشد . مخصوصاً زمانی که برنامه های بزرگ دعوتی در کار باشد . مثلاً اگر بخواهیم در جوامع جاهلی مانند بعضی مناطق افریقا که وثنیت در آن پیداد میکند و شیطانها و انسانهای شیطان صفت در آنجا لانه کرده و مردم را از دین الله باز داشته و به لجنزار شرک انداخته اند ، دعوت و نشر دین اسلام را آغاز نماییم ، این کار به تلاشهای زیاد و منظمی ضرورت دارد تا آنها با اسلام آشنا گردیده و به تعلیمات دینی دسترسی پیدا کنند . این کاریست که افراد از عهده آن برآمده نمیتواند و حتی کوششهای پراکنده افراد زیاد به ثمر نمیرسد .
بشارت دادن و دعوت بسوی اسلام به صورت دستجمعی در سنت نبوی ثابت بوده و دلایل

زیادی بر صحت آن وجود دارد. چنانچه رسول الله | کسانی را که تازه به اسلام روی می آورد امر مینمود تا به دار هجرت مسلمانان هجرت نموده و با مسلمانان یکجا شود تا سعی و تلاش او در کنار سایر مسلمانان قرار گرفته و از سوی رسول الله | به صورت درست توجیه و رهبری گردد و بعد از فراگیری علم و اخلاق اسلامی آنها را دسته دسته به اطراف مدینه و جزیره العرب میفرستاد تا مردم را به دین اسلام دعوت نمایند. داستان بثر معونه شاهدهی از صدها شواهد ثبوت برین مدعاست.

همچنان دلیل آنرا میتوان ازین آیت شریفه بدست آورد که میفرماید:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ (المائدة/ک)

”و یکدیگر را بر انجام کارهای خیر و پرهیزکاری یاری نمایید، و یکدیگر را بر گناه و تجاوز یاری ندهید“

این آیت نه تنها دلیل جواز و مشروعیت دعوت همگانی و ایجاد هماهنگی بین دعوتگران است، بلکه در صورتیکه حصول بر و نیکی بدون آن ناممکن باشد، وجوب آنرا نیز افاده میکند. و در روایتی که جصاص از امام ابوحنیفه | نقل کرده است، ایشان نیز بر ضرورت دعوت بصورت دستجمعی و گروهی اشاره نموده اند.

شبهات و اعتراضها:

□ - شاید عده گرفتار این توهم و گمان بیجا گردند که چون از جمله علماء و به اصطلاح ”رجال دین“ نیست، پس وجوب دعوت متوجه او نمیشود بلکه فقط فرض کفایی بوده و این وجیه و مکلفیت بدوش کسانی است که علمای دینی خوانده میشوند. چنانچه الله متعال میفرماید:

﴿وَلَتَكُن مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (آل عمران/ک)

”و باید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی اسلام و توحید دعوت نمایند، و به کار شایسته و پسندیده وادارند و از کار ناپسند و زشت بازدارند؛ و اینها اند که یقیناً رستگارند.“

در جواب این ایراد باید گفت که، تفسیر آیت فوق چنانچه ابن کثیر | نوشته اند و ما آنرا در فقره قبلی نقل کردیم، چنین است که؛ ”باید جماعتی ازین امت متصدی امر دعوت باشند، اگر چه دعوت بر تمام افراد این امت واجب بوده و باید مطابق توان خود به ادای آن اقدام نمایند.“

اما رازی در تفسیر آیت فوق مینویسد: ”در شرح کلمه ”منکم“ دو قول وجود دارد. اول اینکه کلمه ”من“ در آیت فوق برای تبعیض نیست، و آنهم به دو دلیل:

الف: الله متعال امر بالمعروف و نهی از منکر را بر تمام امت واجب گردانیده است و میفرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ

بِاللَّهِ ﴿١﴾ (آل عمران/کک)

” شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید ، به کار شایسته و پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند و زشت باز می دارید ، و [از روی تحقیق ، معرفت ، صدق و اخلاص] به الله ایمان می آورید . “ (علت و معلول ، هردو درین آیت ذکر شده است)
ب : هر مسلمانی که مکلف به احکام اسلام است ، وجوباً مکلف به دعوت نیز می باشد و باید با دست ، زبان و قلب خود به معروف امر و از منکر نهی نماید . و بر هر فردی واجب است که ضرر را از نفس خود دفع نماید .

بعد از ثبوت این قضیه در شرح و تفسیر آیت فوق میتوان گفت :
” شما باید امت دعوتگر بسوی خیر و امر کنندگان به نیکی و نهی کنندگان از بدیها باشید “ و کلمه ” من “ درینصورت برای تبیین و توضیح است نه برای تبعیض . چنانچه الله متعال میفرماید :
﴿ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ ﴾ (الحج/کک)
” دوری کنید از پلیدی بتان “
درین آیت نیز کلمه ” من “ برای بیان است .

بعد از آن امام رازی قول دوم را ذکر میکند که ” من “ برای تبعیض است . زیرا در بین امت کسانی اند که توان دعوت و امر به معروف و نهی از بدی را ندارند . و در ادامه میگوید : ” این وجبیه تنها بدوش علماء است زیرا دعوت بسوی خیر مستلزم علم و شناخت خیر و درک معروف و منکر می باشد . پس معلوم میشود که این مسئولیت بدوش کسانی است که از علمیت کافی برخوردارند نه مسئولیت جاهلان و علماء تمام امت را احتواء نمیکند بلکه بخشی از امت را تشکیل میدهند .^۱

این مسئله در تفسیر قرطبی و تفسیر جصاص نیز به عین ترتیب و با ذکر این دو قول ذکر گردیده است^۲

واقعیت اینست که قولی را که رازی ذکر نموده است با ملاحظه به استدلالی که کرده اند ، صحیح تر به نظر میرسد . این نظر مطابق همان نظری است که علامه ابن کثیر به صورت خیلی دقیق از آن تعبیر نموده و تصریح کرده است که دعوت بر تمام امت اسلامی واجب می باشد و همراه با آن باید جماعت و گروهی از مسلمانان وجود داشته باشد که متصدی امر دعوت بسوی خیر باشند .

اصل مشکل ازینجا ناشی شده است در فهم مسئله التباسی رخ داده است و این التباس به

1- تفسیر رازی ج 7 ص 177-178

2- احکام القرآن از جصاص ج 2 ص 29 و تفسیر قرطبی ج 4 ص 165

سبب موجودیت کلمه "علماء" است که اصحاب قول دوم، آیت "ولتكن منكم امة" را تفسیر نموده اند به این اعتبار که دعوت بسوی خیر را مشروط به علم دانسته اند. و سبب دوم التباس سوء فهمی است که کلمه "فرض کفایی" ایجاد شده است. پس لازم است که این موضوع را با کمی تفصیل ذکر نماییم:

درین شکی نیست که دعوت بسوی خیر که دعوت بسوی الله متعال بلند ترین قله آن است، مشروط به علم و دانش است. اما علم پدیده جامد و غیر قابل تجزیه نمیباشد، بلکه علم طبیعتاً قابل تجزیه است. بنابراین، کسیکه یک مسئله را میداند و مسئله دیگری را نمیداند، در مسئله اولی عالم و در مسئله دومی جاهل شمرده میشود. معنای سخن اینست که او در مسئله که میداند در زمره علماء قرار دارد. پس شرط وجوب دعوت در آن چیزی که میداند در او فراهم گردیده است. اما آنچه را که نمیداند، دعوت بسوی آن بالایش واجب نمیباشد. چنانچه تمام فقهاء اتفاق دارند که کسیکه چیزی را نمیداند و از حکم آن بیخبر است نباید به سوی آن دعوت کند. زیرا علم داشتن به صحت آنچه که دعوت میکند از جمله شرایط صحت دعوت و مبارزه است. پس گفته میتوانیم که هر فرد مسلمان مکلف است به اندازه که میداند مردم را بسوی الله متعال دعوت کند، چنانچه شرح این مسئله در درسهای بعدی خواهد آمد. و اینکه گفته اند، دعوت وجبیه علماء است، مقصود شان همین معنا میباشد و به تعبیر دقیقتر میتوان گفت که دعوت بر تمام کسانی لازم است که مسئله مورد دعوت و حکم آنرا میداند. برابر است که از عامه مسلمانان باشد و یا از آنانیکه نصیب وافر از علم دارند.

با شرح فوق نادرست بودن قول کسانی ظاهر میگردد که میگویند که مقصد از علماء کسانی اند که به حد تخصص علم داشته و بنام "رجال دینی" یاد میشوند. در حالیکه این اسم بر هر فرد مسلمان اطلاق شده میتواند. زیرا تمام آنها رجال دین اسلام اند و این صفت منحصر به گروه و قشر معینی نمیشد.

دومین امریکه سبب التباس گردیده است، معنای "فرض کفایی" میباشد. به این معنا که اگرچه بر تمام مردم واجب است، اما اگر تعدادی به ادای آن اقدام نمایند فرضیت آن از دوش دیگران ساقط میگردد.

امام رازی میگوید: "اصحاب قول اول که به وجوب دعوت بر تمام مسلمانان قایل اند میگویند: کلمه "من" برای بیان است نه برای تبعیض. و دعوت اگرچه بر تمام امت اسلامی واجب است، اما اگر جماعتی از مسلمانان به ادای آن اقدام نمایند، فرضیت آن از دوش دیگران ساقط میگردد."¹

جصاص در تفسیر آیت (ولتكن منكم ...) میگوید: "این آیت دو معنا و مفهوم را احتواء کرده است. یکی اینکه امر به معروف و نهی از منکر واجب است و دیگر اینکه فرضیت آن کفایی بوده و فرض عینی هر فرد نمیباشد. لذا اگر جماعتی به آن اقدام نمایند از دوش دیگران ساقط میگردد" ^۱ اینکه میگوید، دعوت بر هر فرد فرض عینی نمیباشد و چون گروهی به آن اقدام نمودند از دوش دیگران ساقط میگردد، مقصود فرض کفایی را بیان میکند و برخلاف فرض عینی که تنها در صورتی از ذمه اشخاص ساقط میگردد که خود شان آنرا اداء نمایند. ^۲

از شرحی که گذشت به این نتیجه میرسیم که دعوت بسوی خیر که دعوت الی الله در رأس آن قرار دارد وجبیه هر مسلمان است و هرکسی مکلف است که بقدر استطاعت و توانایی خود به این کار خیر اقدام نماید. زیرا دعوتگری یکی از صفات ویژه مؤمنان است. همچنان رسول الله | در حدیثی که قبلاً ذکر نمودیم، هر فرد مسلمان را مخاطب قرار داده و امر میکند که به قدر توان و استطاعت خود به ازاله منکر اقدام نماید. و در صورتیکه منکرات زایل گردیده و مقصد حاصل گردید، از دیگران مطلوب نیست که منکر را دوباره اعاده نموده و به ازاله آن پردازند تا فرض دعوت از ذمه شان ساقط گردد. و نه هم بخاطر عدم ازاله منکر مورد مؤاخذه قرار بگیرند.

باید توجه داشت که *صفت اصلی مسلمان اینست که میکوشد قبل از هرکس دیگری به امر به معروف و نهی از بدی مبادرت ورزیده و منتظر دیگران نباشد. چنین می اندیشد که شاید دیگران نیز از انجام این فریضه غفلت کرده و منتظر کسی دیگری باشد و به این ترتیب فریضه دعوت ترک گردیده و تمام مسلمانان در گناه واقع گردند. از سوی دیگر مسلمان بخاطری که به الله و رسول او ایمان دارد، خود را مکلف به رساندن پیام الهی را به تمام بشریت میداند و قبلاً ذکر نمودیم که الله | به پیامبرش چنین خطاب مینماید:*

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ۖ وَسُبْحَنَ اللَّهُ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (یوسف/ک)

"بگو: این طریقه و راه من است که بر پایه بصیرت و بینایی به سوی الله دعوت می کنم من و هر کسیکه پیرو من است، و الله از هر عیب و نقصی منزّه است و من از مشرکان نیستم"

پس هر فرد مسلمان به حکم ایمانی که دارد باید خود را مکلف به دعوت احساس نماید و اگر او به دعوت شخص معینی اقدام نکرد و یا در زمان معینی دعوت را ترک نمود و شخص دیگری وظیفه دعوت را بدوش گرفته و شخص مذکور را دعوت نمود، اولی مستحق اجر

2. تفسیر جصاص ج 2 ص 29

1- متأسفانه امروز کلمه "کفایی" را مردم طوری تصور مینمایند که گویا فرض اضافی و غیر مهم! و حتی تا سطح مستحب آنرا تنزل داده و از اهمیت آن کاسته اند و از معنا و مفهوم فرض کفایی بی خبرند. مترجم

پاداش نمیشود بلکه کسی مستحق جزای نیک است که مسئولیت خود را اداء کرده است . اما اگر به صورت عمدی و مستمر دعوت الی الله را ترک نمود ، در جمع کسانی شمرده نمیشود که الله متعال در آیت فوق از آنها یاد آور شده است .

زیرا پیروان پیامبر | کسانی اند که مردم را بسوی دین الله متعال دعوت نموده و در کار و پیکار دعوتی و جهادی سهیم میباشند .

علاوه برآنچه گفتیم ، یکی از معانی فرض کفایی اینست که ، این فریضه متوجه تمام مسلمانان است و باید همه آنها برای انجام این فریضه قیام نمایند و کسانی که فعلاً توان آنرا دارند باید قبل از دیگران کار شان را آغاز کنند . بنابراین مفهوم از فرض کفایی ، معنای آیت چنین میشود که ؛ مسلمانان جهت آماده کردن چنین امتی ، یعنی جماعتی که متصدی امر دعوت باشند باید اقدام نموده و آنها را با تمام وسایل ممکنه برای تحقق بخشیدن هدف شان که همانا اقامه دین است یاری برسانند . اگر مسلمانان این کار را نکردند ، تمام آنها گنهکار بوده و کسانی که توانایی دعوت را دارند و یا ندارند در گناه مساوی میباشند .

همچنان باید گفت که ، حتی اگر دعوت فرض کفایی بوده و بالای یکتعدادی واجب است ، یکی از شروط اساسی سقوط فرض کفایی از ذمه مسلمانان اینست که تعدادی که در نشر دعوت اسلامی کار میکنند کفایت کند . چون درین شرایط کفایت لازم هنوز بدست نیامده است ، پس باید تمام مسلمانان به قدر توان و استطاعت خود در دعوت اسلامی سهیم گردند . بخصوص درین عصر که شرک و بت پرستی بخشهای بزرگی از جامعه بشری را در جوامع افریقایی و امریکایی فرا گرفته است . یقیناً نشر دعوت اسلامی درین مناطق به کوششها و تلاشهای خستگی ناپذیری ضرورت دارد و باید تمام مسلمانان درین تلاشها سهم خود را اداء کرده و هر فردی مطابق توان خود ، با مال ، دانش ، فکر و قدرت دولتی خود درین کار نیک شریک شوند .

ککک- برخی ها با استدلال این آیت که میفرماید :

﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ ۚ﴾

”ای مسلمانان بر شما لازم است که بفکر نفسهای خود باشید و در صورتیکه شما بر هدایت و راه راست باشید گمراهان به شما ضرری رسانده نمیتواند“

میخواهند که از واجب دعوت شانه خالی کرده و تقصیر و عقب نشینی خود را توجیه کنند و گمان میکنند که این آیت آنها را از واجب دعوت معاف میگرداند . و تا زمانیکه خودش رهیاب و صالح باشد گمراهی دیگران به او ضرر رسانیده نمیتواند . این برداشت غلط در عهد ابو بکر صدیق | نیز در بعضی اذهان راه یافته بود . ابوبکر صدیق | با ایراد خطبه به تردید این گمان پرداخته و فرمودند :

2. الحسيه از این تمیمه در مجموعه رسالیش، ص 275

عذاب [پند دهندگانی که مردم را از بدی ها بازمی داشتند ، نجات دادیم و آنان را که ستم کردند به کیفر آنکه همواره نافرمانی می کردند ، به عذابی سخت گرفتیم .(ککک) “

آیت فوق شرح میکند که اهل قریه به سه گروه تقسیم شدند ، یک گروه مرتکب معاصی میشدند و فرقه دومی به انکار و تردید عمل آنها پرداخته و آنها را بسوی اطاعت الله متعال فرا میخواندند . و گروه سومی خاموشانه بسوی آنها نگریسته و خود مرتکب معصیت نمیشدند اما دیگران را از منکرات منع نمیکردند بلکه دعوتگران را مخاطب قرار داده و میگفتند : ” چرا بیجا خود را به تکلیف انداخته و اینها را از کار بدشان نهی میکنید ، در حالیکه الله آنها را بزودی هلاک خواهد کرد چون آنها با اعمالی که انجام میدهند مستحق عذاب الهی شده اند و دعوت شما هیچ فایده به آنها رسانده نمیتواند “

اما جماعت دعوتگر در جواب شان میگفت :

” بخاطر تقدیم معذرت خود این کار را میکنیم ، به این معنان که ما بخاطر وجیهه امر به نیکی و نهی از بدی که بدوش ما گذاشته شده است ، آنها را دعوت کرده و این عذر خود را به الله متعال پیش میکنیم که ما بیش ازین توان و استطاعت نداریم که آنها را دعوت نماییم که از معاصی دستبردار شده و بسوی الله متعال برگردند . شاید این انکار و دعوت ما سبب شود که آنها از گناهایی که مرتکب میشوند دوری کرده و بسوی الله متعال رجوع نمایند “ درین آیت مبارکه اشاره شده است که تا زمانیکه احتمال قبول دعوت وجود دارد باید وعظ و نصیحت دوام داشته باشد تا کسانی که راه نجات را اختیار میکنند آگاهانه بسوی نجات حرکت کنند و بر کسانی که طریق هلاکت را در پیش میگیرند حجت قایم گردد .

لکک- عده دیگری تحت تأثیر شبه نادرست دیگری قرار گرفته است که بر بنیاد برداشت نادرست از آیت ذیل استوار گردیده است . الله متعال میفرماید :

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (البقره/ککک)

” الله مکلف نمیسازد هیچ نفسی را مگر به اندازه توانش “

اینها میگویند که دعوت الی الله در عصر حاضر مشقات و سختیهای را در پی دارد که فوق توان بشری بوده و آنها توان برداشت آنرا ندارند . لذا خود را از وجیهه دعوت معاف میدانند .

اما واقعیت اینست که این نوع استدلال و دلیل تراشی شیوه کسانی است که به ضعف ایمان گرفتارند و از صلابت دینی برخوردار نمیباشند. اینها در سعی و تلاشی که بخاطر بدست آوردن ثروت و متاع ناچیز دنیا میکنند نیز با سختی ها و مشکلات مواجه میشوند ، اما حاضر نیستند که بخاطر سختیها و مشکلاتی که درین راه مواجه میشوند از تلاش دستبردار شوند. پس باید برای دعوت الی

الله نیز مشکلاتی را تحمل کنند در حالیکه دعوت بسوی الله متعال اجر آخرت را به دنبال دارد . علاوه بر آن، مشقتی که از آن یاد میکنند، چیزی نیست که بخاطر آن باید دعوت را ترک کنند. آیا تعلیم دادن مسایل اسلامی به مردم کار مشقتبار است ؟ آیا تقدیم اسلام به کافری که از اسلام چیزی نمیداند کار خیلی سخت و غیر قابل تحمل است؟ اگر زبانش را لحظاتی بخاطر اسلام بحرکت بیاورد و یا فکرش را بخاطر بهبود اسلام و مسلمین بکار اندازد با کدام نوع مشقت و سختی غیر قابل تحمل گرفتار میشود ؟

اگر شرایطی میسر گردد که سفری به جوامع بت پرست داشته و آنها را به سوی اسلام دعوت کند ، آیا با مشقت و سختی بالاتر از توان خود مواجه میشود ؟ مگر گروههای نصرانی را نمیبیند که سالهای متمادی را در جوامع وثنی افریقا میگذرانند و آنها را به دین باطل خود دعوت میکنند ؟

آیا مسلمانان مستحق تراز آنها نیستند که به آنجا رفته و دین برحق اسلام را بین شان نشر کنند؟ چنین افرادی که تحت وسوسه های شیطانی قرار گرفته و از سختی ها و مشقاتی که شیطان در برابر شان مجسم میسازد باید این ندای الهی را بیاد بیاورند که :

﴿ إِن تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ ﴾ (النساء: ۷۷)

” . اگر شما [در رویارویی با دشمن] درد و رنج می بینید ، آنان نیز چون شما درد و رنج می بینند ، و شما چیزی را [چون پیروزی و پاداش] از الله امید دارید که آنان امید ندارند “

باید بیاد بیاورند که اصحاب رسول الله چه مشقتها و مصایبی را در راه دعوت و جهاد اسلامی متحمل شدند . اگر به سیرت پیامبر گرامی اسلام نظری بیاندازیم ، واقعات خیلی جانکاهی را مشاهده میکنیم که رسول الله | و اصحاب گرامی شان متحمل شده اند . بطور مثال ، زمانیکه رسول الله | همراه با مسلمانان از معركة احد به مدینه برگشتند ، این خبر برای شان رسید که ابوسفیان و سایر مشرکین به قصد هجوم بر مدینه منوره تجمع نموده و میخواهند که مسلمانان را کاملاً نابود سازند . بعد از رسیدن این خبر رسول الله | بعد از نماز صبح به بلال امر نمود تا مردم را آواز داده و بگوید : رسول الله | شما را امر میکند که به دنبال دشمن برآید و فقط کسانی برای جنگ بیرون شود که دیروز در جنگ اشتراک داشتند . همان بود که سعد بن معاذ نزد قوم خود رفته و گفت : رسول الله | شما را امر میکند که به طلب دشمن برآید . اسید بن حضیر که هفت زخم برداشته بود و مصروف تداوی زخمهایش بود برخاسته و گفت : سمعاً و طاعتاً لله و لرسوله ! پس سلاح خود را برداشته و به تداوی زخمهایش توجه نکرد و به رسول الله | پیوست . سعد بن عباد نیز نزد قوم خود رفته دستور داد که به رسول الله | یکجا شوند . ابوقتاده نزد قوم خود رفته و پیام رسول الله | را به آنها رساند و آنها همه پیام رسول الله | را لیک گفته و بیرون شدند . از قبیله بنی سلمه چهل تن زخمی

برآمدند و طفیل بن نعمان با سیزده زخم و حارث بن صمه ده زخم داشت . زمانیکه رسول الله | آنها را دید در حق شان دعای خیر نموده و فرمود : ”ای بار الها ! بر بنی سلمه رحم کن“
 اصحاب رسول الله | چنین بودند و این یک نمونه از فداکاری و قربانی شان در راه اسلام بود .
 پس آیا مسلمانانی که خود را پیرو پیامبر گرامی اسلام میدانند ، این مشکل اندکی را که در راه دعوت اسلام و نشر محاسن و اخلاق اسلامی متحمل میشوند ، طاقت فرسا میدانند ؟
 آیا از گفتن این کلمه احساس خجالت نمیکنند که چنین تکلیفی را طاقت فرسا میدانند در حالیکه اصحاب رسول الله | با بدنهای زخمی و آلوده بخون بسوی میدان جهاد شتافته و میگفتند :
 سمعاً و طاعتاً لله و لرسوله !!

چرا مسلمان مکلف به دعوت الی الله میباشد؟

لک ۱۱ - در فقرات گذشته ادله شرعی دعوت را که وجیه هر مرد وزن مسلمان است تذکر دادیم . معنای سخن اینست که اسلام به این اکتفاء نمیکند که فرد مسلمان خودش صالح و برهدایت باشد بلکه از او میخواهد که مصلح و هدایتگر دیگران نیز باشد . اما علت این امر چیست ؟

علت این امر را میتوان از چند وجه بیان نمود :

اول : الله متعال رسول الله | را بسوی تمام انسانها فرستاده و میفرماید :

﴿ قُلْ يَتَّيِّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا ﴾ (الأعراف/لک ۱۱)

” بگو ای مردم یقیناً من بسوی همه شما فرستاده شده ام “

رسالت ایشان تا روز قیامت باقی بوده و هدف از آن هدایت همه انسانها است تا سعادت

دارین را بدست آورند . لذا رسالت ایشان رحمتی برای تمام انسانهاست .

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴾ (الأنبياء/لک ۱۱)

” و نفرستادیم ترا مگر رحمتی برای تمام عالمیان “

رسول الله | رسالتش را به صورت کامل به مردم رسانده و بعد از آنکه مسئولیتش را با کمال

امانتداری به پایان رساند به جوار پروردگار کریم خود پیوست . اکنون امت او مکلف است که

حرکت نموده و تبلیغ دین را بعهده بگیرند تا تمام اهل زمین به هدایت الهی دست یافته و از

تاریکهای کفر نجات یابند و به نور اسلام مشرف شوند .

﴿ الرُّ كَتَبَ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ

الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴾ (ابراهیم/ک)

” الر - [این] کتابی است که آن را بر تو نازل کردیم تا مردم را به اجازه پروردگارشان از

تاریکی ها [ی جهل ، گمراهی و طغیان] به سوی روشنایی ایمان و به سوی راه الله بیرون آری ، پروردگاری که توانای شکست ناپذیر و ستوده است “

پس مسلمانان شاهدان الله بر خلق و مبلغین رسالت او تعالی بعد از پیامبر | میباشند .

﴿ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ۝ ﴾ (البقره/۱۸۰)

” و همان گونه [که شما را به راه راست هدایت کردیم] شما را امتی میانه [ومعتدل و پیراسته از افراط و تفریط] قرار دادیم تا [در ایمان ، عمل ، درستی و راستی] بر مردم گواه باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد “

یقیناً قیام مسلمانان در ادای وجیه دعوت و رساندن هدایت الهی به مردم منتج به منفعت بزرگی برای بندگان الله میگردد . چه ، دعوتگران دین الهی دست رحمت و مهربانی را بسوی همنوعان خود دراز کرده و آنان را از ناپاکی های کفر و شرک نجات داده و به راه راست می‌رسانند و برای آنها این زمینه را مهیاء می‌سازد که حق پروردگار متعال خود را اداء کرده و هدفی را تحقق بخشند که بخاطر آن خلق شده اند .

﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۝ ﴾ (الذاریات/۵۶)

” و نیافریدیم جن و انسان را مگر برای اینکه مرا عبادت کنند “

دوم : موجودیت و بقای شرک در روی زمین دیر و یا زود حتماً بر اذهان مردم در فهم مسایل و مفاهیم اسلامی اثر گذاشته و باعث سوء فهم در ارزشهای اسلامی میگردد . به همین علت مسلمانان از باقی ماندن در دیار کفر و در جاییکه خطراتی متوجه ایمانشان است منع شده اند و اسلام امر نموده است تا از دیار کفر به دیار اسلام هجرت نمایند تا مبدا قلب شان به امراض کفر و شرک مصاب گردیده و ایمانشان سلب گردد . الله متعال میفرماید :

﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الْغَالِبِينَ ظَالِمِينَ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنَّا قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوُهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۝ ﴾ (النساء/۷۵)

” قطعاً کسانی که [با ترک هجرت از دیار کفر ، و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ستم کردند [هنگامی که] فرشتگان آنان را قبض روح می کنند، به آنان میگویند : [از نظر دین داری و زندگی] در چه حالی بودید ؟ می گویند : ما در زمین ، مستضعف بودیم . فرشتگان می گویند : آیا زمین الله وسیع و پهناور نبود تا در آن [از محیط شرک به دیار ایمان] مهاجرت کنید ؟ ! پس جایگاهشان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است “

مفسرین در شرح این آیت میگویند: "این آیت در مورد تمام کسانی نازل شده است که در حالیکه توان هجرت را دارند، بازهم در دیار کفر و بین مشرکین زندگی میکنند و در آنجا توان اقامه دین خود را ندارند. همچو اشخاص به خود ستم روا داشته و به اتفاق علماء مرتکب عمل حرام شده اند" ۱

امام مالک [میفرماید: "سرزمینی که در آن منکرات به صورت آشکارا صورت میگیرد و گناهان خود را نمی پوشانند ترک کن" ۲]

پس اهتمام و توجه به دعوت اسلامی این منفعت را برای مسلمانان در پی دارد که آنها را از شر کفار حفاظت میکند.

سوم: دعوت الی الله و قیام کردن به امر دعوت باعث میگردد که هلاکت و عذاب از مسلمانان دفع گردد. الله متعال میفرماید:

﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (الأنفال/کک)

"و از عذابی [که نتیجه گناه، فساد، نزاع، اختلاف و ترک امر به معروف و نهی از منکر است] پرهیزید، [عذابی] که فقط به ستمکاران شما نمی رسد [بلکه وقتی نازل شود، همه را فرا میگیرد، ستمکاران را به خاطر ستم و اهل ایمان را به سبب اختلاف و نزاع و ترک امر به معروف و نهی از منکر] و بدانید که الله سخت کیفر است"

ابن عباس [در شرح این آیت مفرماید: "الله متعال مؤمنان را امر کرده است تا منکر را در جامعه خود جای ندهند. اگر چنین نکردند، عذاب الهی بالای تمام شان فرود آمده و صالح و بدکردار شان را فرا میگیرد".

در حدیثی که امام مسلم از زینب بنت جحش رضی الله عنها روایت کرده است چنین آمده است که:

«قَالَتْ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْهَلِكُ وَفِينَا الصَّاحِحُونَ قَالَ نَعَمْ إِذَا كَثُرَ الْحُبُّ»

(صحیح مسلم، کتاب الفتن و اشراف الساعة)

"زینب بن جحش گفت: گفتم یا رسول الله آیا ما هلاک میشویم در حالیکه در بین ما انسانهای صالح وجود دارد؟ فرمودند: بلی! زمانیکه خبائث و فساد زیاد شود"

دعوت به اندازه توان داعی:

1- تفسیر ابن کثیر ج 1 ص 542

2- تفسیر قرطبی ج 2 ص 391

پس بعد از آنکه واضح شد که دعوت بسوی الله متعال وجیبه هر فرد مسلمان است ، باید اینرا نیز بدانیم که وجوب دعوت بر هر فرد به اندازه توان و قدرت او میباشد . زیرا وجوب هر عملی مربوط و منوط به توان داشتن انجام آن عمل میباشد و کسیکه توان انجام آنرا ندارد بالایش واجب نمیگردد . پس هر فردی مکلف است که «به اندازه توان» خود در امر دعوت الی الله سهیم گردد . البته در مفهوم توانایی ، علمیت ، قدرت و سلطه نیز شامل میگردد . پس آنچه بالای عالم واجب است ، بالای شخص جاهل واجب نمیشد و آنچه بالای افراد دارای صلاحیت و قدرت واجب است بالای افراد عادی مسلمانان واجب نمیشد . به همین علت است که الله متعال اهل علم را مورد انذار و وعید قرار داده و آنها را از کتمان علوم شرعی و حقی که آنها میدانند برحذر داشته است . الله متعال میفرماید :

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَأَهْدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ ﴿٦٨﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّاهُ فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٦٩﴾ ﴾ (البقره/لکک-ککک)

” یقیناً کسانی که آنچه را ما از دلایل آشکار و [وسیله] هدایت نازل کردیم ، پس از آنکه همه آن را در کتاب برای مردم روشن ساختیم ، پنهان می کنند الله لعنتشان می کند ، و لعنت کنندگان هم لعنتشان می کنند .(ببر) مگر کسانی که توبه کردند ، و [مفاسد خود را] اصلاح نمودند ، و [آنچه را پنهان کرده بودند] برای مردم روشن ساختند ، پس توبه آنان را می پذیرم ؛ زیرا من بسیار توبه پذیر و مهربانم .(ببر) “

الله متعال اهل علم را مکلف گردانیده است که آنچه از مفاهیم و معانی اسلام میدانند به مردم بیان نموده و به نشر آن بین مردم اقدام نمایند تا آنها را از آلودگیهای شرک و گمراهی نجات دهند و هرکسی چیزی از اسلام را میداند ، او عالم بدان چیز بوده و مکلف است که آنرا به کسانی که نمیدانند برساند . زیرا علم و دانش چیزی غیر قابل تجزیه نیست بلکه تجزیه را میپذیرد و هرکسی بقدر توان خود توشه از آن برداشته میتواند . چنانچه هر فرد مسلمان میداند که جز الله واحد ، هیچ معبود برحق دیگری وجود ندارد و محمد | فرستاده برحق الله | است و حساب روز قیامت حق و قرآن کلام برحق الله متعال است . نماز ، روزه ، حج و زکات از فرائض اساسی اسلام است . پس باید آنچه را میداند به دیگران برساند . اما آنچه را نمیداند مکلف به تبلیغ آن برای دیگران نمیشد . زیرا چنانچه گفته اند ” فاقد الشيء لا يعطيه “ کسیکه چیزی ندارد به دیگران داده نمیتواند .

نوع دوم توانایی ، سلطه و تمکین در زمین است . قرآن کریم با اشاره به این نوع قدرت بر صاحبان آن لازم گردانیده است که قدرت و سلطه خود را در راه الله متعال و آبادی زمین با فضایل اخلاقی و نشر دعوت الی الله و عبادت الله واحد استعمال کنند .

﴿ الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا

عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٨٠﴾ (الحج/کک)

”آنانیکه اگر قدرت دهیم ایشان را در زمین برپادارند نماز را و بدهند زکات را و حکم کنند به کارهای نیک و منع کنند از کارهای بد، و در اختیار الله است انجام امور“
مفسرین در تفسیر این آیت گفته اند که مراد از اهل تمکین در زمین اولیای امور مسلمان است و برخی از مفسرین علماء را نیز شامل آنها میدانند. اما قول اول صحیح تر است^۱
بنابراین کسانی را که الله متعال قدرت و تمکین در زمین عطاء میکند باید زمین را به عبادت الله متعال معمور گردانند که در رأس عبادت نماز قرار دارد و مردم را به معروف امر کنند که بهترین آنها دعوت بسوی الله متعال است و از منکرات نهی کنند که شرک با تمام انواع آن در رأس منکرات قرار دارد و هدف و مقصد از ولایت و تمکین در زمین همینها میباشد.
امام ابن تیمیه^۲ میفرماید: ”امام بخاطر این تعیین میگردد که به معروف امر و از منکر نهی کند و مقصد از انعقاد ولایت همین است“^۳

اولیای امور مسلمین در گذشته این مفهوم متعالی را درک نموده و صلاحیت و قدرت خود را در راه اقامه دین و دعوت بسوی اسلام استعمال نمودند. چنانچه عمر بن عبدالعزیز^۴ در مکتوبی که عنوانی مسئولین ولایات فرستاد، چنین نوشت^۵: یکی از طاعاتی که الله متعال در کتابش امر نموده است، اینست که تمام مردم را بسوی اسلام دعوت نمایید. پس همیشه به اسلام دعوت نما و دیگران را به دعوت امر کن زیرا الله متعال میفرماید:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾

(فصلت/کک)

”و خوش گفتارتر از کسی که به سوی الله دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید: من از تسلیم شدگان [در برابر فرمان ها و احکام الله] هستم، کیست؟“
حقیقت اینست که هرگاه اولیای امور مسلمین برای ادای وجیه دعوت الی الله اقدام نمایند، نتایج بزرگ و مؤثری را بیار می آورد و تأثیر زیادی در هدایت مردم خواهد داشت. زیرا او صاحب قدرت و صلاحیت بوده و تمام امور مسلمین را بدست دارد. لذا با بکار گیری قدرت تنفیذی بیشتر از هر فرد دیگر میتواند منکرات را ریشه کن نموده و نیکی ها را جاگزین آن سازد. از همین رو در اثر مشهور میخوانیم که:

1- تفسیر قرطبی ج 12 ص 73

2- السیاسة الشرعية از ابن تیمیه ص 77

3- سیرت عمر بن عبدالعزیز تألیف عبدالله بن عبدالحکیم ص 94

«إِنَّ اللَّهَ يَزَعُ بِالْسلطانِ مَا لَا يَزَعُ بِالْقُرْآنِ»

”الله متعال بوسیله قدرت و سلطه چیزهایی را باز میدارد که بوسیله قرآن باز نمیدارد“
و فرد مسلمان به هر اندازه که توان به دعوت و تنفیذ آن دارد، به همان اندازه مسئولیت بیشتر در ادای وجیبه دعوت را بدوش دارد.

داعی در هر نوع ظروف و شرایط دعوتش را ادامه میدهد:

ب- گفتیم که؛ دعوت الی الله وجیبه هر فرد مسلمان است و او بحکم اینکه به الله و رسول او ایمان دارد، مسئولیت دعوت را نیز بدوش دارد. اما ادای وجیبه دعوت مانند نماز، روزه و سایر عبادات وقت معینی ندارد. لذا او این مسئولیت خود را در هر زمان و مکان و تحت هرگونه شرایط اداء مینماید و هر زمانیکه فرصت مساعد برایش دست داد دعوتش را به مردم تقدیم مینماید.
الله متعال از نوح علیه السلام حکایت میکند که گفت:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ﴿١﴾ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ﴿٢﴾ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْبَعَهُمْ فِيْءِ آذَانِهِمْ وَأَسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ﴿٣﴾ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ﴿٤﴾ ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا ﴿٥﴾﴾ (نوح/ب-ب)

”گفت: پروردگارا! همانا قوم خود را شب و روز [به آیین توحید] دعوت کردم، (ب) ولی دعوت من جز بر فرارشان نیفزود، (ب) و من هرگاه آنان را دعوت کردم تا آنان را پیامری، انگشتان خود را در گوش هایشان کردند و جامه هایشان را به سر کشیدند و بر انکار خود پافشاری ورزیدند و به شدت تکبر کردند، (ب) آن گاه آنان را آشکارا دعوت کردم، (ب) سپس آشکار و پنهان آنان را خواندم. (ب)“

همچنان پیامبر گرامی اسلام | شب و روز، آشکار و پنهان قومش را به اسلام دعوت نموده و هیچ چیزی مانع او از دعوت الی الله نگردید.

واقعیت اینست که اگر داعی نسبت به دعوت خود مخلص و صادق باشد، جز در مورد آن فکر نمیکند و جز بخاطر آن بحرکت نمی افتد و از هیچ نوع قربانی و سعی تلاش درین را دریغ نمیکند و حتی در سخت ترین شرایط و بحرانی ترین حالات از دعوت الی الله غافل نمیماند.

رسول الله | را میبینیم که همراه با ابوبکر صدیق | در مسیر هجرت بسوی مدینه قرار دارد، در چنین حالتی که تمام صنایع کفار به تعقیب آنها مشغول اند، او با بریده بن حصیب اسلمی و جماعتی از قومش روبرو شد. بلافاصله آنها را بسوی اسلام دعوت کرد و آنها نیز بدون تعلل مسلمان شدند¹

¹ - امتاع الأسماع ص 18

این حادثه نشان می‌دهد که رسول الله | در سخت ترین شرایط نیز از وجیه دعوت الی الله غافل نمانده و حتی در مسیر هجرت بسوی مدینه و در حالیکه گماشتگان قریش به تعقیب ایشان بود ، سلسله دعوت خود را جاری نگهداشت . همچنان یوسف علیه السلام که مظلومانه به زندان کشانده شد ، تنگناها و سختیهای زندان، او را از دعوت الی الله باز نداشت . بلکه سؤال آن دوتن زندانی را در مورد خوابی که دیده بودند ، غنیمت شمرده و قبل از ارائه جواب به آنها گفت :

﴿يَصْلَحِي السَّجَنَاءُ رَبُّبٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٦٠﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾﴾

(یوسف/ لک- کک)

”ای دو یار زندان ! آیا معبودان متعدد و متفرق بهتر است یا الله یگانه مقتدر ؟ (به) شما به جای الله جز [بت هایی] با نام هایی بی اثر و بی معنا که خود و پدرانان آنها را نامگذاری کرده اید نمی پرستید ، الله [که صاحب اختیار همه هستی است] هیچ دلیلی بر [حقانیت آنها برای پرستش] نازل نکرده است . حکم فقط خاص الله است ، او فرمان داده که جز او را نپرستید . دین درست و راست و آیین پابرجا و حق همین است ، ولی بیشتر مردم [حقایق را] نمی دانند .“

زُجْ - داعی مکلف است تا دعوت را به مردم برساند و مسئولیت او همین است . اما اینکه مردم باید حتماً به دعوت او لبیک بگویند ، از مسئولیتهای او نمیباشد . الله متعال میفرماید :

﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ﴾ (العنکبوت/ک)

”و بر عهده پیامبر نیست جز رساندن آشکار [پیام وحی]“

در صورتیکه رسول الله | جز به تبلیغ و توضیح مکلفیت دیگری ندارد ، افراد امت او نیز جز مکلفیت تبلیغ و دعوت امر دیگری را بدوش ندارند . و علت این امر را از دو وجه میتوان بیان کرد :

اول : قاعده در اصول فقه است که میگوید « انسان مکلف و مسئول کار دیگران نیست » یعنی او مکلف نیست که باید دیگران کاری را انجام دهند و یا کاری را ترک کنند . زیرا اینگونه مکلف ساختن از جمله مکلفیتهای فوق طاقت انسان است . اما هر فرد مکلف به کاری است که مربوط خودش بوده و به دیگران تعلق میگیرد و شاید باعث گردد که شخص مقابل نیز مطابق آن عمل نماید . مثلاً او مکلف است که دیگران را به اسلام دعوت کند ، به نیکیها امر و از بدی ها نهی کند . اگر آنکه امر شده است دعوت را پذیرفته و مطابق آن عمل کرد ، در آنصورت امر آمر را میتوان سبب فعل مذکور دانست . اما اگر به دعوت لبیک نگفته و مطابق آن عمل نکرد ، در آنصورت امر کننده هیچ مسئولیتی ندارد . به همین علت است که الله متعال یکی از پیامبرانش را مدح میکند که :

﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا﴾ (مریم/کک)

”و همواره خانواده اش را به نماز و زکات فرمان می داد، و نزد پروردگارش پسندیده بود“ پس رسالت و مکلفیت مسلمان اینست که دیگران را بسوی خیر و نیکی دعوت نموده و به معروف امر کند. اما به هیچ صورت مکلف عملکردهای دیگران نبوده و مسئول این نیست که فرد معینی عمل خاصی را انجام دهد.

دوم: استحابت و قبول دعوت بدست الله | قرار داشته و هدایتگر حقیقی فقط الله متعال میباشد
﴿كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ﴾ (المدثر/کک)

”اینگونه الله هر که را بخواهد [پس از بیان حقیقت] گمراه می کند و هر که را بخواهد هدایت می نماید“

حجت الله راست بر بندگانش، اگر او میخواست تمام مردم را هدایت میکرد، او تعالی از آنچه میکند مورد سؤال قرار نمیگیرد و اما بندگان همیشه مورد باز پرس قرار میگیرند. اما تبلیغ و رساندن دعوت اسلام به انسانها مکلفیت پیامبران علیهم السلام و دعوتگران الهی میباشد. الله متعال میفرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (الشوری/کک)

”یقیناً تو براه راست هدایت میکنی“

و در آیت دیگر میفرماید:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَن أَحَبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾

(القصص/کک)

”قطعاً تو نمی توانی هر که را خود دوست داری هدایت کنی، بلکه الله هر که را بخواهد هدایت می کند؛ و او به هدایت پذیران داناتر است.“

ادامه و استمرار دعوت اگر چه کسی قبول نکند:

مرحله - از آنجاییکه دعوت الی الله مکلفیت هر فرد مسلمان است و هدایت حتمی مردم بدست او نمیشد پس باید بدون احساس خستگی و کسالت به دعوت خود ادامه دهد. زیرا واجب او رساندن پیام الهی و دعوت بسوی دین اسلام است. پس باید مانند سایر عبادات به ادای آن اقدام نماید. اگرچه کسی دعوت او را نپذیرد. چنانچه نوح علیه السلام را دیدیم که در بین قوم خود نهصد و پنجاه سال دعوت کرد ولی جز عده اندکی به دعوت او لیبیک نگفتند و به عین ترتیب تمام انبیاء علیهم السلام تا آخرین لحظات عمر خود به دعوت و تبلیغ ادامه دادند. در حالیکه دعوت بعضی انبیاء از سوی قومشان پذیرفته شد و در بعضی جاها تعدادی به ندای دعوت لیبیک گفتند و در بعضی جاها حتی یکنفر هم دعوت شانرا قبول نکرد.

امام نووی میگوید: ”امر به معروف و نهی از منکر به این گمان که فایده نداشته و مورد قبول

واقع نمیگردد ، نباید ترک گردد . زیرا پند و اندرز حتماً به مؤمنان نفع میرساند و مسئولیت او امر به نیکی و نهی از منکر است نه قبول کردن مردم^۱

وجه استدلال به قول امام نووی اینست که دعوت الی الله در رأس امر به معروف و نهی از منکر قرار دارد ، بناءً در مفهوم این قول شامل میباشد .

امام سیوطی در کتابش ”الأشبهاء و النظائر“ نیز به همین سخن اشاره میکند .

آنچه استمرار دعوت را حتمی میسازد ، حرام بودن یأس و ناامیدی و احتمال قبول دعوت در هر حال است . زیرا روند امور بدست الله متعال قرار دارد و قلبهای بندگان میان دو انگشت بلاکیف پروردگار قرار داشته و هرگونه که بخواهد آنرا میگرداند^۲ . پس داعی نباید قاطعانه فیصله کند که دعوت او مورد قبول واقع نمیگردد . بلکه واجب است تا دعوتش را مستمر نگهداشته و وعظ و ارشاد مردم را ادامه دهد تا فیصله را که الله متعال میخواهد صادر نماید .

پاداش داعی بر الله است نه بر بندگان :

۱- دعوتگری که مردم را بسوی دین الله متعال فرا میخواند و رسالتی را که بدوش دارد اداء میکند ، در حقیقت با امثال از امر الله متعال مصروف عبادت بوده و اجر و پاداش خود را نیز از الله متعال و از فضل و احسان او میخواهد . بنابراین ، دعوتگر اجر و ثوابی از مخلوقات نمیخواهد و نه در انتظار مدح و ثنای دیگران بوده و نه هم خواهان مقام و متاع مادی میباشد . الله متعال از نوح علیه السلام حکایت میکند که میگفت :

﴿ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴾ (یونس/کک)

” اگر [از پذیرش دعوت] روی بگردانید [خود زیان کرده اید] من از شما [در برابر ابلاغ رسالت] پاداشی نمی خواهم ؛ پاداش من فقط بر عهده الله است و مأمورم که از تسلیم شدگان [در برابر فرمان های حق] باشم “

و پیامبر گرامی ما میفرمود :

﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ﴾ (الشوری/کک)

” بگو در دعوتی که میکنم از شما هیچ اجر و پاداشی نمیخواهم مگر ادای قرابت را “

یعنی قرابت و نزدیکی ای که با شما دارم مراعات کرده و مرا بگذارید تا دعوت خود را ادامه دهم و مانع کار من نشوید و مردم را از قبول دعوت مانع نشوید .

^۱ - شرح صحیح مسلم از امام نووی ج ۲ ص ۲۲

^۲ - عَنْ أَنَسٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُكْثِرُ أَنْ يَقُولَ يَا مَقْلَبَ الْقُلُوبِ تَبَّتْ قُلُوبِي عَلَى دِينِكَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ آمَنَّا بِكَ وَبِمَا جِئْتَ بِهِ فَهَلْ تَخَافُ عَلَيْنَا قَالَ نَعَمْ إِنَّ الْقُلُوبَ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ (سنن الترمذی، باب ما جاء في أن القلوب بين الإصبعين الرحمن)

به این ترتیب ، تمام انبیاء علیهم السلام مردم را بسوی الله دعوت میکردند بدون اینکه اجر و پاداشی از آنها بخواهند و یقین داشتند که اجر و پاداش آنها نزد الله متعال محفوظ است .

﴿ وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَنْفُورُ أَتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴾ (توبه/ ۱۰۸) ﴿ أَتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴾ (یاسین/ ۲۰ - ۲۱)

” و از دورترین نقطه شهر مردی شتابان آمده گفت : ای قوم من ! از این فرستادگان [الله] پیروی کنید ، (۲۱) از کسانی پیروی کنید که پاداشی از شما نمی خواهند و آنان راه یافته اند “

مقام و جایگاه داعی در اسلام:

۱- دعوتگران دین الله متعال مقام خیلی بلند و عظیمی در اسلام دارند . زیرا سخن او که دعوت الی الله است ، از بهترین سخنها در میزان الهی میباشد . میزانی که صادق ترین میزانها و مقیاسها است . الله متعال میفرماید :

﴿ وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴾ (فصلت/ ۱۰۵)

” چه کسی نیکوتر در سخن از کسی است که به سوی الله دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید : من از تسلیم شدگان [در برابر فرمان ها و احکام الله] هستم “

این آیت چنانکه علمای تفسیر میفرمایند ، ” عام بوده و شامل تمام کسانی میشود که مردم را بسوی الله متعال دعوت کرده و خودش نیز رهیاب است و کارهای نیک انجام میدهد و فرائض را اداء و از محرمات اجتناب میکند “^۱

یقیناً سخنی را که دعوتگر میگوید بهترین سخنها در زمین است و بخصوص در عصری که فساد عام و تمرد بر الله متعال در جامعه شیوع یافته و مردم را بسوی کفر میکشاند . در چنین حالتی بهترین کلمه است که گفته میشود و گوینده اش مرد صالح و با تقواییست که خود را کاملاً به پروردگارش تسلیم نموده است .

یقیناً که اجر و ثواب داعی خیلی بزرگ است . رسول الله | درین رابطه میفرماید :

« مَنْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أُجُورٍ مَنْ تَبِعَهُ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا »

(صحیح مسلم ، کتاب العلم ، عن ابی هریره |)

” کسیکه مردم را بسوی هدایتی فرا خواند که خودش بر آن است ، برای او اجر و ثوابی مانند

اجر و ثوابی کسی است که از او پیروی کرده است بدون اینکه از اجر ثواب شان کاسته شود “

همچنان زمانیکه رسول الله | در جنگ خیبر علی | را به جنگ اهل خیبر فرستاد ، برایش گفت :

« قَوْلَ اللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ » (صحيح البخاري، كتاب المناقب)

”سوگند به الله که اگر الله متعال یک نفر را هم بدست تو هدایت کند برای بهتر از شتران سرخ موی است“

و در حدیث دیگری میفرماید :

« مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ » (صحيح مسلم، كتاب الإمامة، عن أبي مسعود الأنصاري أ)

”کسیکه دیگری را به کار نیکی رهنمایی کرد، برایش اجری مانند اجر عمل کننده آن نیکی است“

فصل دوم :

توشه و وسایل دعوتگر

زمینه سخن :

۱- داعی الی الله بخاطر ادای مسئولیت خود که در اصل وظیفه انبیای کرام است به وسایل و توشه خیلی قوی ضرورت دارد که عبارت اند از :

د- فهم دقیق

۲- ایمان عمیق

۳- رابطه محکم و وثیق با الله متعال

اینها اساسات و بنیاد های توشه دعوتگر بوده و اگر به فقدان آن مواجه بود ، هیچ امر دیگری جای آنرا نخواهد گرفت و اگر این اساسات و ارزشها در نفسش به ضعف گرایید باید هرچه زود تر به تقویت آن اقدام نموده و کمبودی های ناشی از آنرا برطرف سازد . برای درک درست موضوع لازم است که هر کدام ازین مقومات را به صورت مختصر شرح نماییم .

بحث اول :

فهم دقیق

علم قبل از عمل :

بِهْ - علم قبل از عمل کردن امر خیلی ضروری میباشد . الله متعال میفرماید :
 ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ (محمد/۱۶)
 «پس بدان که هیچ معبودی جز الله نیست از الله برای خود و برای زنان و مردان مؤمن طلب
 آمرزش کن»

درین آیت علم را مقدم بر عمل ذکر نموده است و واقعیت نیز همین است که علم هر عملی
 قبل از پرداختن به آن ضروری میباشد تا عامل بداند که چه میخواهد و به خاطر رسیدن به کدام
 هدف مصروف عمل میباشد .

در صورتیکه سبقت علم بر عمل ثابت باشد ، پس برای داعی الی الله بیشتر از دیگران
 ضروری میباشد . زیرا او بخاطر اعلای دین کار میکند و آنچه را به منصبه اجراء در می آورد
 منسوب به پروردگار عالمیان است . پس باید به آنچه دیگران را فرا میخواند باید بصیرت و
 آگاهی کامل داشته باشد و شرعی بودن کاری را که انجام میدهد و یا فرو میگذارد باید بداند . اگر
 علم مطلوب و ضروری را نداشت و مسیر و هدف خود را نمیشناخت در سردرگمی و خلط واقع
 گردیده و سخنش بدون استناد علمی و منسوب کردن آن بدون علم به الله و رسولش خواهد بود
 که درین صورت ضررش بیشتر از فایده و فسادش قبل از اصلاحش خواهد بود . و شاید بنابر
 جهالت و بیندانشی به حلال و حرام در شریعت ، به منکر امر و از معروف نهی کند .

پس بر هر دعوتگر لازم است که راجع به شریعت الهی و حلال و حرام ، جایز و ناجایز را
 بشناسد و بداند که در کدام موارد اجتهاد مجاز و در کدام موارد اجتهاد ناجایز است و کدام
 مسایل است که دو احتمال داشته و کدامها اند که فقط یک احتمال دارند .

علم همانست که دلیلی از کتاب الله و سنت رسول الله و یا ادله معتبر دیگر در شریعت داشته

باشد . لذا بر هر مسلمان لازم است تا همیشه در پی کسب مزید این علم بوده و روزتاروز بر دانش خود بیفزاید تا موضوع دعوت خود را بخوبی شناخته و با بصیرت و آگاهی کامل مردم را بسوی دین الله دعوت کند و جز حق نگوید و جز برحق امر نکند و جز از باطل نهی نفرماید .

فضیلت علم :

پیغمبر - فضیلت و برتری علم و علماء معلوم و آشکار است و قرآن کریم در جاهای متعدد از فضیلت و برتری علم سخن گفته و سنت نبوی بر آن تأکید نموده است .

الله تبارک و تعالی پیامبرش را به طلب مزید علم امر نموده و میفرماید :

﴿ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴾ (محمد/کک)

” و بگو ای پروردگار علم مرا زیاد کن “

همچنان میفرماید :

﴿ يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ﴾ (المجادله/کک)

” الله مؤمنان شما را به درجه ای و دانشمندان را به درجاتی [عظیم و باارزش] بلند

میگرداند “

و پیامبر | میفرماید :

« مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ » (صحيح البخاري، كتاب فرض الخمس عن معاوية |)

” کسی را که الله متعال اراده خیر برایش کرده باشد او را در دین فقیه میگرداند “

الله متعال اهل علم را در بزرگترین حقیقت هستی که وحدانیت او تعالی است ، شاهد گردانیده و شهادت آنها را قرین شهاد خود و شهادت فرشتگان ذکر نموده است . که این خود بزرگترین توصیف ، تزکیه و توثیق اهل علم است . و میدانیم که الله متعال شهادت مجروح را قبول نمیکند .

﴿ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾ (آل عمران/کک)

» الله [با منطق وحی ، با نظام متقن آفرینش و با زبان همه موجودات] گواهی می دهد که هیچ

معبودی جز او نیست ؛ و فرشتگان و صاحبان دانش بر حق و عدل استوار اند نیز گواهی می

دهند که هیچ معبودی جز او نیست ؛ معبودی که توانای شکست ناپذیر و حکیم است «

اهل علم تنها مصدر فایده بخود نمیشوند بلکه دیگران نیز از فیض علم شان بهره مند میگیرند

و با ارشاد و هدایتی که از آنها حاصل مینمایند ، راه وصول به پروردگار برایشان میسر و آسان

میگردد . . امام احمد بن حنبل میفرماید : ” مردم بیشتر از خوردنی و آشامیدنی به اهل علم

ضرورت دارند . زیرا آنها روزانه یکبار یا دوبار به آب و طعام ضرورت احساس میکنند اما

ضرورت شان به علم شرعی به شمار هر نفسی است که میکشند . به همین لحاظ است که طلب علم افضلتر از نماز نفلی قرار داده شده است و این قول امام مالک ، امام ابوحنیفه و امام شافعی و سایر ائمه اسلام است . در احادیث نبوی بشارتهای زیادی برای اهل علم و طالبان علوم شرعی داده شده است . چنانچه میفرماید :

« مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَبْتَغِي فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا رِضَاءً لِطَالِبِ الْعِلْمِ وَإِنَّ الْعَالَمَ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحَيَاتَانِ فِي الْمَاءِ وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا إِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ بِهِ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ » (سنن ابی داود ، کتاب العلم ، عن ابی الدرداء [۱])

” کسیکه راهی را بخاطر طلب علم طی میکند ، الله متعال او را به راهی میرد که به جنت منتهی میگردد ، و فرشتگان بالهای خود را در برابر طالب علم میگسترانند و تمام کسانی که در آسمانها اند و کسانی که در زمین اند ، حتی ماهیان در آب برای عالم مغفرت میخواهند و فضیلت عالم بر عابد مانند برتری مهتاب بر سایر ستارگان است . و علماء وارثین انبیاء اند . و یقیناً که انبیاء دینار و درهم را به میراث نگذاشته اند ، بلکه علم را به میراث گذاشته اند . پس کسیکه ازین علم اخذ نمود ، یقیناً حصه وافر و نیکی گرفته است “

فهم دقیق :

مهمترین و کمیاب ترین علمی که اکثر مردم از آن غافل مانده اند و با وجود اینکه قرآن کریم به سوی آن ترغیب نموده و مکرراً به کسب آن دعوت میکند بازهم کمتر کسی به آن توجه دارد ، علم راه رسیدن به خیر آخرت است . علمی که قلب انسان را به حرکت و هیجان آورده و انسان را بسوی آخرت میکشاند . علمی که صاحب آن غربت (تنهایی) خود را در دنیا احساس کرده و نزدیکی سفر خود را بسوی دیار آخرت مشاهده میکند ، سفری که هرگز بازگشتی به دنیا ندارد . درین سفر جز توشه تقوا هیچ چیز دیگر برای انسان نفع نمیرساند . به همین خاطر او همیشه مصروف تهیه زاد و توشه این سفر طولانی میباشد .

﴿ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى ﴾ (البقره/۱۶۳)

” و برای خود توشه بگیرید که بهترین توشه ، پرهیزکاری است “

او با دور اندیشی همیشه بسوی عاقبت خود درین سفر مینگردد و همیشه درین فکر است که آیا انجام سفرش به جهنم است که در آن شقاوت و بدبختی دایمی نهفته است و یا بسوی دار نعیم و جوار پروردگار خود در حرکت است ؟!

او بخاطر این عاقبت مجهول همیشه بین خوف و امید بسر میرد ، ولی خوفی بر اساس فهم و

علم نه خوف جاهلانہ و بدون بصیرت و امیدی همراه با عمل نه با سستی و کسالت .
این علمیت که امروز در بین مردم و حتی کسانی که به کسب علوم شرعی مصروف اند کمتر دیده میشود . در حالیکه بدون آن هیچ عالمی را نمیتوان عالم گفت اگر چه متون و شروح کتابها را حفظ کرده و مغز خود را انباری از معلومات ساخته و شب و روز به تکرار و تدریس آن مصروف باشد .

یقیناً این علم عصاره و خلاصه علم شرعی و هدف آن میباشد و هر فرد مسلمان شدیداً به آن نیاز دارد مخصوصاً علماء ضرورت بیشتری به آن دارند و دعوتگران بیشتر از همه مردم نیازمند فهم و کسب آن میباشند .

این علمیت که ما آنرا بنام ”فهم دقیق“ یاد نموده ایم . علمیت که صحابه کرام آنرا آموخته بودند و در تمام زوایای قلب شان جاگزین شده بود . و با کسب همین علم بود نمیکذاشتند که لحظه از عمر شان بیهوده بگذرد و شب و روز در طاعت الله متعال و دعوت بسوی اسلام و جهاد در راه الله مشغول و تا آخرین لحظات عمر به عبادت الله واحد مصروف بودند .

فهم دقیق از تدبیر در قرآن حاصل میشود:

بِسْمِ اللَّهِ - فهم دقیق از تلاوت قرآن کریم همراه با تدبیر و ژرفنگری در مفاهیم ، مرامها و اهداف آن بدست می آید . زیرا الله متعال قرآن را نازل نموده است تا انسانها در معانی و مفاهیم آن تدبیر و تعمق نمایند نه اینکه فقط به تلاوت و تکرار آیات آن اکتفاء نماید .

﴿ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴾ (ص: ۱۰۱)

” این کتاب پربرکتی است که آن را بر تو نازل کرده ایم تا آیاتش را تدبیر کنند و خردمندان متذکر شوند “

﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴾ (محمد: ۱۰۷)

” آیا در قرآن نمی اندیشند [تاحقایق را بفهمند] یا بر دل هایشان قفل هایی قرار دارد ؟ “

با تلاوت همراه و توأم با تدبیر در معانی و مفاهیم قرآن کریم است که انسان مسلمان پروردگار خود را بخوبی میشناسد و راه رسیدن به او را پیدا میکند و کرامت و عزتی را که برای اجابت کنندگان دعوت حق مهیاء شده است احساس میکند . علاوه بر آن فهم و درک سه امر خطر دیگر نیز برایش میسر میگردد . یکی اینکه آنچه شیطان و حزبش بسوی آن فرا میخواند برایش آشکار میگردد ، دوم اینکه راه هاییکه انسان را به اهداف شیطانی نزدیک میسازد و سوم اینکه عذاب و اهانتی را میشناسد که برای اجابت کنندگان دعوت شیطان آماده شده است .

این نوع معرفت از ضرورتهای اساسی و بنیادی هر دعوتگر است . چه ، او با این علم است که

از اهل آخرت میشود اگر چه فعلاً در دنیا زندگی میکند ، حق و باطل در هر امری که مورد اختلاف بین مردم است برایش آشکار میگردد و با این معرفت است که حق را به صورت حقیقی آن مینگرد و باطل را به شکل حقیقی آن درک میکند . و او را از بصیرتی برخوردار میسازد که باسانی میتواند بین هدایت و گمراهی تمیز نماید . قلبش را قوت و بهجت میبخشد و مملوء از سرور و سکون میسازد و پیوندش را با آخرت مستحکم تر ساخته و از متاع فانی دنیا دوری میجوید و بالاخره او حالت خاص خود را بدست می آورد در حالیکه سایر مردم در حالت خود باقی میماند¹

ارکان فهم دقیق :

بچه - معانی و مفاهیمی که در تکوین و تشکیل فهم دقیق مؤثر بوده و بحیث ارکان اساس آن شناخته میشود خیلی زیاد است . اما از نظر ما مهمترین آنها دو مفهوم ، اساسی ترین رکن آنرا تشکیل میدهد .

اول : شناخت و درک غایت و هدف خود را در زندگی دنیا و درک جایگاه و مقام خود را در بین مردم .

دوم : دوری گزیدن از دار غرور و تعلق و پیوند راستین با آخرت .

برای فهم درست این دو رکن شرح و توضیح مختصری از هر کدام را تقدیم مینماییم .

شناخت هدف زندگی و جایگاه داعی در جامعه :

بچه - هدف از زندگی چیست ؟ آیا در ورای این هدف ، اهداف دیگری وجود دارد ؟

قرآن کریم در جوابی که در مقابل این سؤال ارائه کرده است ، مردم را به دو بخش تقسیم میکند .

اول : کسانی که جز خوردن و نوشیدن و تمتع به لذتهای زندگی هدف دیگری ندارند . آنها هر فرصتی را غنیمت شمرده و تمام عمر در تلاش و تپیدن اند تا لذت بیشتری بردارند . در نگاه مریض گونه و قلب مرده آنها بعد از این دنیا جز عدم و فنای محض چیز دیگری وجود ندارد . این گروه بدترین مخلوقات و شقی ترین انسانها میباشند . الله متعال در مورد شان میفرماید :

﴿ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى هُمْ ﴾

(محمد/ک)

” کسانی که کافر شده اند همواره سرگرم بهره گیری از [لذت های زودگذر] دنیایند و می

خورند، همانگونه که چهارپایان می خورند و جایگاهشان آتش است “
اینها حیوانات و چارپایانی اند که فقط در شکل از آنها تفاوت داشته و در سرنوشت آخرت و داخل شدن به جهنم ، پست تر از آنها قرار دارند . این هدف و مسیر این گروه است ، اما موقف و جایگاه شان در بین مردم بجز گمراه سازی و اشاعه فساد چیز دیگری نیست و عاقبت شان جز آتش جهنم نمیباشد .

﴿ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ^ط وَبُيِّنَ ^ط آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٠٠﴾ ﴾ (البقره/کک)

” اینان [که مشرکند] به سوی آتش می خوانند ، و الله به توفیق خود به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند ، و آیاتش را برای مردم بیان می فرماید تا متذکر شوند “
دوم : کسانی اند که حقیقت و غایت خود را درک کرده و میدانند که بخاطر عبادت الله واحد آفریده شده اند و بسوی او تعالی بر میگردند .

﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٢١٠﴾ ﴾ (الذاریات/کک)

” و جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه مرا پرستند “

﴿ يَأْتِيهَا الْإِنْسُنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًا فَمُلْقِيهِ ﴿٢١٦﴾ ﴾ (الإنشاق/ک)

” ای انسان ! یقیناً تو با کوشش و تلاشی سخت به سوی پروردگارت در حرکتی ، پس او را دیدار می کنی “

پس هدف نهایی شان عبادت الله واحد است که شامل جهاد فی سبیل الله ، دعوت بسوی دین الهی ، عمارت زمین با کردار و گفتار نیک ، هدایت مردم بسوی حق و رهبری آنها در سفر زندگی میشود . این هدف شان در دنیا است و در ورای آن هدف بزرگتر و گرامی تر دیگری نیز قرار دارد که همانا کسب رضای پروردگار و نیل به سعادت آخرت میباشد .

﴿ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَرْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٢١٧﴾ ﴾ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٢١٨﴾ ﴾ (الحج/لک - لک)

” ای اهل ایمان ! رکوع به جا آورید و سجده نمایید (نماز بخوانید) و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید . (لک) و در راه الله چنان که شایسته جهاد است ،

1- خواننده عزیز سجده تلاوت را فراموش نکند که با تلاوت این آیات واجب میگردد . مترجم

جهاد کنید ؛ او شما را برگزید و بر شما در دین هیچ مشقت و سختی قرار نداد . [در دیتان گشایش و آسانی قرار داد مانند گشایش و آسانی] آیین پدرتان ابراهیم ، او شما را پیش از این « مسلمان » نامید و در این [قرآن هم به همین عنوان نامگذاری شده اید] تا پیامبر گواه بر شما باشد و شما هم گواه بر مردم باشید ؛ پس نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و به الله تمسک جوید . او سرپرست و یاور شماست ؛ چه خوب سرپرست و یآوری و چه نیکو یاری دهنده ای است . (لک)

اینست مسئولیت و مکلفیت انسان مسلمان در زندگی دنیا ، عبادت الله واحد و جهاد در راه اعلای دین او .

او در مقابله با نفس خود به جهاد میپردازد تا آنکه نفسش تابع احکام الهی گردیده و از معصیتهای اجتناب کند ، با قلم ، زبان ، مال و با دست خود در راه الله و اعتلای دین او جهاد میکند تا آنکه دین او تعالی غالب گردیده و فتنه و فساد از زمین ریشه کن شود و بشریت مظلوم از چنگال نظامهای طاغوتی نجات یافته و از عدل اسلام بهره مند شوند .

الله متعال از روی فضل و مرحمت خود این امت را برای حمل این مسئولیت مهم و خطیر انتخاب نموده و آنها را دستور داده است که مردم را بسوی حق هدایت نموده و قیادت آنها را بدوش گرفته و از تاریکهای کفر و شرک به سوی نور اسلام رهنمون شوند . پس این امت باید قدر این نعمت الهی را دانسته و هیچگاهی از حمل این رسالت عظیم که بحق مایه شرف و عزت است ، نباید شانه خالی کنند ، بلکه آنها مکرمتی از سوی الله متعال دانسته و با کمال رضایت و سرور به آن لبیک گفته و در ادای آن اقدام و شکر الله لایزال را بجا آرند .

دوری از محبت دنیا و پیوند با آخرت :

ککک- در دنیا هیچ امری قلب انسان را بیشتر از پیوند با دنیا و میلان بسوی نعمتهای آن و گزیدن دنیا بر آخرت فاسد نمیسازد . یقیناً فساد قلبی ناشی از حب دنیا انسان را از توجه به آخرت و سعی و تلاش بخاطر کامیابی اخروی باز میدارد و نمیگذارد که انسان مسلمان جسم خود را در راه الله متعال به زحمت و تکلیف بیاندازد . خیلی ها بعید است که با چنین قلب مریض توان پیشبرد مسئولیت دعوت را در خود مشاهده کند . یقیناً دنیا توان فریفتن چنین انسانها را داشته و با کمترین نیرنگی آنها را در دام فریب خود می اندازد . به همین علت است که رسول الله | دنیا را خیلی فریبنده معرفی کرده و میفرماید:

« عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ الدُّنْيَا خُلُوةٌ خَضِرَةٌ وَإِنَّ اللَّهَ مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ فَاتَّقُوا الدُّنْيَا وَاتَّقُوا النَّسَاءَ » (صحیح مسلم ، کتاب الذکر و الدعاء و ...)

” از ابوسعیدی خدری [روایت است که رسول الله | فرمودند : یقیناً دنیا شیرین و سرسبز (دلکش) است و الله متعال شما را در آن خلیفه مقرر کرده است تا بنگرد که چگونه عمل میکنید ، پس شما از فتنه دنیا و از فتنه زنان بترسید “
 الله | ما را از گیر ماندن در جالهای فریبنده دنیا و ایجاد پیوند قلبی با آن بر حذر داشته و میفرماید :

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾
 (فاطر/ک)

” ای مردم ! بی تردید وعده الله [درباره قیامت] حق است ، پس این زندگی دنیا [ی زودگذر] شما را نفریبد شما را [به کرم] الله مغرور نکند “

علت فریفته شدن به دنیا اینست که دنیا مملوء از لذتها و زیبایی هایی دارد که هر انسانی با تمام حواس خود آنرا درک و احساس میکند و نفس انسانی با طبیعتی که دارد ، بسوی آن میلان کرده و آنرا نسبت به هر امر دیگری ترجیح میدهد . چنانچه الله متعال میفرماید :

﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ ﴿٢١﴾﴾ (القیامه/کک - کک)

” [اینکه می پندارید قیامتی در کار نیست] این چنین نیست ، بلکه شما این دنیای زودگذر را دوست دارید (کک) و همواره آخرت را [بخاطر این محبت زودگذر] رها می کنید. (کک) “
 پس اگر نفس انسانی بحال خود گذاشته شود ، روز بروز تعلق و پیوندش با دنیا مستحکم تر گردیده و کار بجایی میرسد که دنیا و رسیدن به ملذات آن هدف نهایی و آخرین آرزوی او قرار میگیرد .

﴿فَاعْرِضْ عَنْ مَّن تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٢٢﴾ ذَلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ ﴿٢٣﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّٰ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَن اهْتَدَىٰ ﴿٢٤﴾﴾ (النجم/لک - کک)

” پس از کسانی که از یاد ما روی گردانده اند و جز زندگی دنیا را نخواسته اند ، روی بگردان . (لک) این [دنیا خواهی] آخرین مرز دانش و معرفت آنان است ؛ یقیناً پروردگارت به کسی که از راه او منحرف شده ، داناتر است ، و او به کسی که هدایت یافته ، آگاه تر است “
 و زمانیکه نفس انسان به این حد سقوط کرد ، استعداد و احساس پندپذیری و عبرت گرفتن را از دست میدهد و در چنین حالتی هیچنوع پند و اندرز بالایش تأثیر نمیگذارد و بدیهی است که صاحب چنین نفسی صلاحیت اینرا ندارد که دیگران را بسوی دین الله متعال دعوت نماید .

پس علاج . راه رهایی قلب انسان از اسارت دنیا و محبت دنیا چیست ؟
 علاج اساسی و اصلی نفس آلوده با محبت دنیا درینست که زایل بودن نعمتهای دنیا و مفارقت

آنرا به یقین دانسته و این یقین را در اعماق قلب خود جای دهد و یقین کند که حتماً با دنیای آخرت مواجه میشود که در آنجا زندگی انسان ابدی است. بعد از آن، بین نعمتهای فانی دنیا و نعمتهای جاویدانی آخرت مقایسه نموده و آخرت را بر دنیا ترجیح دهد. الله متعال میفرماید:

﴿قُلْ مَتَّعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾ (النساء/۷۷)

”بگو: متاع دنیا اندک، و آخرت برای آنان که تقوا ورزیده اند بهتر است؛ و به اندازه رشته میان هسته خرما مورد ستم قرار نمی گیرند“

﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (القصص/۷۶)

”آنچه به شما داده شده متاع و ابزار زندگی دنیا و زینت آن است، و آنچه نزد الله است بهتر و پایدارتر است؛ آیا نمی اندیشید؟“

﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾ (النحل/۱۶)

”آنچه نزد شما است ختم میشود و آنچه نزد الله است همیشه باقی است“

او باید این یقین و باور خود را همیشه در ذهن خود مستحضر داشته و همیشه در فکر آن باشد. اما باید دانست که شناخت هدف و استحضار ذهنی آن به تنهایی کفایت نمیکند، بلکه باید امروز و فردا گفتن را ترک نموده و آرزوهای طولانی را کنار بگذارد تا غربت و بیگانگی خود را درین دنیا احساس نموده و هر لحظه آماده حرکت بسوی سفری باشد که دنیا را برای همیشه ترک میگوید. در حدیث نبوی میخوانیم که:

«عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْضُ جَسَدِي فَقَالَ كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ وَعَدَّ نَفْسَكَ فِي أَهْلِ الْقُبُورِ فَقَالَ لِي ابْنُ عُمَرَ إِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِالْمَسَاءِ وَإِذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِالصَّبَاحِ وَخُذْ مِنْ صِحَّتِكَ قَبْلَ سَقَمِكَ وَمِنْ حَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا آتَاكَ اللَّهُ مَا آتَاكَ اللَّهُ مَا آتَاكَ اللَّهُ» (سنن الترمذی، کتاب الزهد)

”از عبدالله ابن عمر [روایت است که رسول الله | از شانه ام گرفته و گفت: در دنیا مانند بیگانه و مسافر زندگی کن و خود را از اهل قبور حساب کن. راوی گوید: عبدالله بن عمر برایم گفت: چون صبح کردی در باره شب با خود چیزی مگو (بفکر این مباش که تا شام زنده هستی) و چون شام کردی در باره صبح با خود چیزی مگو. صحت خود را قبل از بیماری و زندگی را قبل از موت غنیمت بشمار، زیرا ای عبدالله تو نمیدانی که فردا اسم تو چه خواهد بود (مرده یا زنده)؟“

رسول الله | میفرماید:

«مَا لِي وَمَا لِلدُّنْيَا مَا أَنَا فِي الدُّنْيَا إِلَّا كَرَاحٍ إِسْطَظَلَتْ تَحْتِ شَجَرَةٍ ثُمَّ رَاحَ وَتَرَكَهَا»

(سنن الترمذی، عن عبدالله بن مسعود)

”مرا با دنیا چه کار! من در دنیا مانند آن مسافری هستم که زیر درختی استراحت میکند و بعد از لحظاتی آنرا ترک نموده و میرود“

اگر شیطان این وسوسه را در ذهنش القاء نماید که هنوز جوان و قوی است و از صحت و عافیت بدنی برخوردار است، باید این وسوسه را با یاد آوری از جوانانی از خود طرد نماید که اکنون در زیر خاک خوابیده اند و اگر شیطان به وسوسه هایش ادامه داد، باید بسوی قبرستان برود و از مرده هایی که زیر خاک رفته اند جويا شود که چه تعداد شان در ایام جوانی کاسه مرگ را سرکشیده اند. بعد از آن به محل زندگی خود برگردد و بزرگسالان موجود در آنجا را حساب کند، حتماً تعداد آنها را خیلی کمتر از عشر مردان خواهد یافت. معنای آن اینست که اکثر شان در سنین جوانی وفات کرده تعداد خیلی از آنها از مرگ نجات یافته اند.

چون آرزوهای زندگی در ذهنش کمرنگ و کوتاه شد، در آنصورت است که بخاطر آمادگی آخرت بحرکت آمده و توشه از طاعات بر میدارد. زیرا نمیداند که چه وقتی ندای سفر بلند میشود؟

زمانیکه داعی مسلمان از تعلق با دنیا رهایی یافته و زهر محبت دنیا را از قلبش بیرون ریخت و بسوی آخرت متوجه شد، شدیداً احساس میکند که در نیا غریب و بیگانه است و در عین حال روح خود را سبکبال میابد و همیشه در پی کسب رضای پروردگار خود بوده و اسباب آنرا جستجو میکند و اولین عنوان فهرست این اسباب را دعوت بسوی الله و هدایت بندگان الله بسوی سعادت میابد. و هیچ نوع خستگی، مشقت، درد، سفر، یخوابی و بذل و قربانی مانع راهش نمیشود. زیرا میداند که تمام اینها توشه است که در جریان سفر آخرت به آن نیاز دارد. بلکه در خستگی این راه راحت خود را احساس میکند و از مشقات آن احساس لذت میکند و در بذل و قربانی جان و مال و وقت خود عوض تضمین شده را مشاهده میکند که در آخرت برایش مهیاء شده است.

آنچه را میگوییم تخیل شاعران و مبالغه نیست. زیرا مسافری که مدت‌ها از اهل و عیال خود دور مانده و شوق دیدار آنها در قلبش موج میزند، هنگام تهیه اسباب سفر سخت احساس لذت میکند اگر چه تهیه آن سبب خستگی بدنی و بیدار خوابی او گردد. و ”کسیکه تجربه کرده است، حقیقت آنرا بخوبی میداند“

بحث دوم :

ایمان عمیق

ککک - مقصد از ایمان عمیق اینست که دعوتگر مسلمان متیقن باشد که دین اسلام که الله متعال او را بسوی آن هدایت نموده و امر کرده است که دیگران را بسوی آن دعوت نماید ، حق خالص و ناب است . زیرا هدایتی است که از سوی الله متعال نازل شده است و غیر از اسلام هر بینش و دین دیگر باطل و گمراهی محض میباشد .

﴿ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ أَهْدَىٰ ۖ﴾ (البقره/ککک)

” بگو : مسلماً هدایت الله فقط هدایت [واقعی] است “
﴿ فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَّبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنْتَ تُصِرُّونَ ﴾

(یونس/کک)

” این است الله ، پروردگار حقیقی شما ، پس بعد از حق چیزی جز گمراهی و ضلالت وجود دارد ؟ پس چگونه از حق باز گشتانده میشوید ؟ “

این یقین و ایمان به حقانیت اسلام، از بدیهیات امور مانند { یک جمع یک مساوی به دو } نزد داعی بوده و هیچ نوع مناقشه ، جدال ، تجدید نظر را نمیپذیرد . او به یقین باید بداند که هر نوع تحول ازین یقین و میلان به غیر آن به معنای پیروی از خواهشات باطل و سراسر گمراهی بوده و ضیاع ایمان را در پی دارد . الله متعال میفرماید :

﴿ قُلْ إِنِّي نُبِئْتُ أَنْ أُعْبَدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴾ (الأنعام/کک)

” بگو : من از پرستیدن کسانی که شما به جای الله می پرستید نهی شده ام . بگو : من از هواهای نفسانی شما پیروی نمی کنم ، که در آن صورت گمراه شده ام و از راه یافتگان نخواهم بود “
این ایمان به حقانیت اسلام مبتنی بر علم یقینی و براهین راسخ بوده و هیچ نوع شک و شبهه ای در آن راه ندارد . اگرچه باطل پرستان گمراه از حقانیت آن انکار کنند . آنهایکه از دیدن حق

نازل شده از سوی پروردگار عالمان ناتوان اند و آنهم نه بخاطر مخفی بودن آن ، بلکه بخاطر کوری بصیرت و مردن قلبهای خود از دیدن آن محروم شده اند .

بنابراین از هیچ دعوتگری متصور نیست که بسوی باطل شان میلان نموده و در دعوت خود مشکوک گردد چنانچه از شخص بیبا این تصور نمیرود که در بینایی خود شک نماید ، اگرچه در بین کوران قرار داشته باشد .

﴿ قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُم بِهِ ۚ مَا عِندِيَ مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ ۚ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضِي الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَصِّلِينَ ﴾ (الأنعام/ ۸۷)

” بگو: من بر دلیل روشنی [مانند قرآن] از سوی پروردگارم هستم و حال آنکه شما آن را تکذیب کردید ، عذابی که به آن شتاب دارید در اختیار من نیست . فرمان و حکم فقط به دست الله است ، همواره حق را بیان می کند و او بهترین داوران و جداکنندگان [حق از باطل] است “
دلایل و براهینی که دعوتگر مسلمان ایمان عمیق خود را بر اساس آن استوار نموده است ، برگرفته از ذات اسلام و طبیعت آن است نه از چیز خارج از اسلام . لذا این ایمان در تمام وجودش جای گرفته و مانند خون در تمام رگهایش جریان یافته است و ناممکن است که تحت تأثیر اسباب و عوامل خارجی ، از هر نوعی که باشد و هرگونه طبیعتی که داشته باشد ، قرار گرفته دچار ضعف گردد . زیرا او از جمله کسانی نیست که الله متعال در مورد شان فرموده است که :

﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴾ (الحج/ ۸۶)

” و برخی از مردم اند که الله را یک سویه [و بر پایه دست یابی به امور مادی] می پرستند ، پس اگر خیری [چون ثروت ، مقام] به آنان برسد به آن آرامش یابند ، و اگر بلایی [چون، تهدیدستی و محرومیت از عناوین اجتماعی] به آنان برسد [از پرستش الله] عقب گرد می کنند [و به بیدینی و ارتداد می گرایند] (این گروه) دنیا و آخرت را از دست داده اند ، و این است همان زیان آشکار “

زیرا این صفت و روش انسانهای منافق و ضعیف الایمان است . چنانچه عبدالرحمن بن زید بن اسلم میگوید : ” این منافقی است که اگر دنیایش آراسته شد و مرادش برآورده شد بر عبادت مشغول میشود و اگر دنیایش را از دست داده و از دستیابی به مراد خود محروم شد تغیر نموده و بر میگردد . او بر همان عباداتی قایم و استوار میماند که سبب بهبود دنیایش گردد . اما اگر با سختیها و آزمونها مواجه شد دین را ترک گفته و به کفر خود بر میگردد“^۱

پس ایمان داعی ثابت و عمیق است و هر قدر که سختیها و مشکلات بر او هجوم بیاورد ،

هر قدر که با ناتوانیها و قلت همراهان مواجه گردد ، هر قدر که کفر از قوت و قدرت مادی برخوردار باشد و حتی اگر در زمین تنها بماند باز هم ایمان او ثابت و استوار میماند و هرگز متزلزل نمیشود .

ایمان اصحاب رسول الله | از چنان صلابت و استواری برخوردار بود که در هر حالتی درخشش و نورانیت خود را از دست نمیداد . ایشان زمانیکه در مکه تحت محاصره و تعذیب قریش قرار داشتند ، روزیکه بسوی حبشه مجبور به هجرت گردیدند ، زمانیکه در جنگ بدر پیروز شدند ، زمانیکه در جنگ احد با شکست مواجه شدند روزگاریکه در جنگ خندق تحت محاصره احزاب قرار گرفتند و.....

در تمام این حالات ایمان شان محکم و استوار بوده و به اندازه یک ذره هم در حقانیت راه خود مشکوک نشدند و درین متردد نشدند که برحق اند و باحق پیوند دارند و بسوی حق دعوت میکنند و کفر و کفران بر گمراهی آشکارند .

﴿ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبْسُطٍ كَفِيٍّ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَلِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴾ (الرعد/ ۲۴)

” دعوت حق [که اجابتش مایه سعادت دنیا و آخرت است] فقط ویژه الله است . و کسانی را که مشرکان به جای الله می خوانند ، چیزی [از درخواست ها و نیازهایشان را] برای آنان برآورده نمی کنند [درخواست این بی خردان از بتان بی جان و جاندار نیست] مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آبی [که با آن فاصله زیادی دارد] می گشاید تا آب به دهانش برسد و حال آنکه هرگز نخواهد رسید ، و دعا و درخواست کافران [از غیر الله] جز در گمراهی و تباهی [که به نتیجه و هدف نمی رسد] نیست“

دوری گزیدن و روگردان شدن مردم از اجابت دعوت نیز ، از ایمانی که داعی به حقانیت راه و پیام خود دارد نمیکاهد زیرا میداند که نوح علیه السلام در بین قوم خود نهصد و پنجاه سال دعوت کرد اما جز عده اندکی بوی ایمان نیاوردند . همچنان مادامیکه تمام سعی و تلاش خود را بکار انداخته است عدم پذیرش مردم دال بر مقصر بودن داعی در کار دعوت نمیباشد . . زیرا تقصیر و کوتاهی در دعوت از قلت و کمبود آنچه تقدیم کرده است شناخته میشود نه از اینکه مدعوین دعوت او را نپذیرفته اند .

ضرورت داعی به ایمان عمیق :

کککک- ایمان عمیق به اسلام برای هر مسلمانی ضروری است . اما برای داعی مسلمان بیشتر از هر کس دیگری ضروری میباشد . بخصوص در عصر حاضر که مسلمانان به ضعف گراییده و کلمه کفر بالا گرفته است و چشمه های جوشان ایمان در نفسهای مسلمانان در حال خشکیدن

است و محتتها و مصایب مسلمانان هر روز فزونیتر میشود و کفار که از سوی دولتهای بزرگ کفری مورد حمایت قرار دارند از هرطرفی بر اسلام هجوم آورده و با اشاعه شکوک و شبهات جنگ ظالمانه را بر علیه حقانیت اسلام براه انداخته اند. از سوی دیگر موجودیت مدعیان دروغین اسلام و علماء سوء و دین فروشانی که پرده بنام اسلام را بر رخ کشیده و در عقب آن هزاران دروغ و باطل را پنهان نموده اند.

اما داعی مسلمان نباید گرفتار وحشت و دهشت گردیده و این محتتها و حالات ناهنجار مسلمانان او را مأیوس و از صحنه بیرون کند. بلکه باید این مشکلات و آزمونها، انگیزه ها و عواملی گردد که او را به ایثار بیشتر و تلاش زیادتر در راه اعلائی کلمه الله متعال وادار نماید تا بتواند دواى بهتر و مؤثرتری برای علاج امراض مسلمین تقدیم نماید.

داعی نباید حیرت زده و مات و مبهوت بسوی کفار نگرسته و کارهایی که میکنند در نظرش خیلی بزرگ جلوه کند. بلکه یقین کامل داشته باشد که آنها همه در گمراهی و ضلالت روان بوده و به تقویم، تهذیب و تأدیب ضرورت دارند نه به تعظیم و بزرگداشت. داعی مسلمان باید همیشه حدیثی را در ذهن داشته باشد که رسول الله | در مورد دجال و نیرنگهایی او فرموده است.

« أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا حَدِيثًا طَوِيلًا عَنِ الدَّجَالِ فَكَانَ فِيهِمَا يُحَدِّثُنَا بِهِ أَنَّهُ قَالَ يَأْتِي الدَّجَالُ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ بَقَابَ الْمَدِينَةِ فَيَنْزِلُ بَعْضَ السَّبَاخِ الَّتِي تَلِي الْمَدِينَةَ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ رَجُلٌ وَهُوَ خَيْرُ النَّاسِ أَوْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ فَيَقُولُ أَشْهَدُ أَنَّكَ الدَّجَالُ الَّذِي حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَدِيثَهُ فَيَقُولُ الدَّجَالُ أَرَأَيْتُمْ إِنْ قَتَلْتُ هَذَا ثُمَّ أَحْيَيْتُهُ هَلْ تَشْكُونُ فِي الْأَمْرِ فَيَقُولُونَ لَا فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيهِ فَيَقُولُ وَاللَّهِ مَا كُنْتُ فِيكَ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِمَّنِ الْيَوْمَ فَيُرِيدُ الدَّجَالُ أَنْ يَقْتُلَهُ فَلَا يُسَلِّطُ عَلَيْهِ » (صحيح البخاري، كتاب الفتن)

”از ابو سعید خدری | روایت است که رسول الله | سخنان زیادی در مورد دجال برای ما گفت و از جمله چیزهاییکه گفت این بود که دجال بسوی مدینه می آید و در حالیکه برایش حرام است که به کوچه های مدینه داخل شود، در شوره زارهایی که نزدیک مدینه است اقامت میکند. در آن روز مردی که از بهترین انسانها است بسویش میرود و میگوید که شهادت میدهم که تو همان دجالی هستی که رسول الله | برای ما خبر داده است. دجال میگوید: آیا اگر این جوان را بقتل برسانم و دوباره زنده گردانم بازهم در امر من شک میکنید؟ میگویند که نه. دجال آن جوان را به قتل میرساند و دوباره زنده میگرداند. جوان میگوید: سوگند به الله که امروز بیشتر از هر وقت دیگر شناخت من از تو بیشتر شده است. دجال میخواهد که او را دوباره به قتل برساند ولی توان آنرا نمیباید“

این حدیث شریف مفاهیم و فوائد زیادی را در بر دارد. از جمله اینکه، دجال دعوی الوهیت و ربوبیت میکند و با کارهای خارق العاده ایکه انجام میدهد عامه مردم فریب دعوت او را میخورند. مثل اینکه شخصی را به قتل میرساند و دوباره زنده میگرداند، زمین را امر میکند و

زمین گیاه میرویانند ، باران را امر میکند و مطابق امرش میبارد و غیره امور خارق العاده دیگری که در روایات صحیح تذکر یافته است . عوام مردم و جاهلانی که قلوب شان از نور ایمان بی بهره است ، فریب این فریبکاریهای او را خورده و از او اطاعت میکنند .

ولی مرد مؤمنی در برابرش می ایستد و بدون هیچ شک و تردیدی میگوید که او همان دجالی است که رسول الله | خبر داده است و خوارق عادات و کثرت پیروان و همکاران او هیچ تأثیری در یقین و ایمان این مرد مؤمن نمیگذارد و عزت و سربلندی که از انتساب به اسلام احساس میکند از دست نمیدهد . زیرا یقین دارد که دعوت دجال باطل است بخاطری که با ارزشهای متعالی اسلام در تضاد میباشد و ناممکن است که روزی باطل جاگزین حق گردد ، اگر چه خوارق عادات و اسباب خارجی دیگری در کنار باطل قرار گیرد . به عین ترتیب ناممکن است که اسلام عزیز باطل تصور گردد اگر چه یکنفر به آن ایمان داشته و از هیچ قوت و قدرتی برخوردار نباشد . به همین علت است که چون دجال آن مرد مؤمن را به قتل رسانده و دوباره زنده ساخت ، یقین او مستحکمتر گردیده و با صراحت اعلان نموده که او همان دجالی است که رسول الله | از آن خبر داده است و خوارقی که نشان میدهد تصدیق خبری است که رسول الله | بیان نموده است . و بالاخره بر ایمان خود استوار میماند اگر چه تنهاست و هیچ قوت و مددگاری در عالم اسباب ندارد .

لوازم و ثمرات این ایمان :

کککک- ایمان عمیق یک سلسله ثمرات و لوازمی دارد که حتماً باید تبارز نماید و تخلف از آن مستحیل میباشد . و اگر این ثمرات و لوازم را نداشت دلیل قاطعی برین امر است که چنین ایمانی ضعیف گردیده و یا اصلاً وجود ندارد .

اما باید بدانیم که این ثمرات و لوازم کدامها اند و در چه مواردی تبارز میکند ؟
واقعیت اینست که ثمرات و لوازم ایمان عمیق خیلی زیاد بوده و در قرآن کریم و احادیث نبوی صفات زیادی از مؤمنان مخلص تذکر یافته است . و مسلمان میتواند با مراجعه به این آیات و احادیث درین صفات دقت و تأمل نموده و مفهوم آنرا دریابد . بعد از آن بخود مراجعه نموده و به غور و بررسی در نفس خود پردازد دقیق بسنجد که چه مقدار ازین صفات در شخصیت و اخلاق و سلوکش تحقق یافته است . اگر این ارزشها را به صورت کامل در خود یافت ، حمد الله متعال را بجا آورده و بکوشد که برآن صفات استوار بماند و اگر نقص و کمبودی در خود یافت ، باید به تدارک ایمان خود پرداخته و ایمان خود را مورد تجدید نظر قرار دهد و به تقویت و تعمیق آن اقدام و غذای ایمانی مناسب برایش تقدیم نماید . ان شاء الله روزی فرا میرسد که ثمرات مطلوب خود را بدهد و رنگ اهل ایمان عمیق را حاصل نماید . درینجا بعضی از ثمرات ایمانی و لوازم ایمان عمیق

را که مهم به نظر میرسد ذکر نموده و بقیه را به فرصتهای دیگر میگذاریم .

اول - محبت :

ککک- محبت بنده با پروردگار و محبت پروردگار با بنده اش از ثمرات ایمان عمیق است که قرآن کریم از آن یاد آور شده و مورد ستایش قرار داده است .

﴿تُحِبُّهُمْ وَتُحِبُّونَهُمْ﴾ (المائدة/ککک)

”الله آنها را دوست دارد و آنها الله را دوست دارند“

این محبت نه تنها از ثمرات ایمان است بلکه روح و اصل ایمان است . زیرا ایمانی است که بر اساس شناخت و معرفت و یقین بر پروردگار استوار است . و کسیکه پروردگارش را شناخت حتماً با او محبت میورزد و هر قدر که معرفت او قوی گردید ، به همان اندازه ایمان او عمیقتر میگردد و محبت او با الله متعال افزونتر میشود .

معرفت صحیح و عمیق از فکر کردن سالم و درست در صفتهای متعالی الله متعال و توجه به نعمتهایی بدست می آید که برای انسانها ارزانی کرده است و بزرگترین این نعمتها هدایتی است که نصیب دعوتگران الهی گردیده است .

﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾

(الأعراف/)

”و می گویند : همه ستایش ها خاص برای الله است که ما را به این [نعمت ها] هدایت کرد ، و اگر الله ما را هدایت نمی کرد هدایت نمی یافتیم“

محبتی که بنده مؤمن با پروردگارش دارد به تمام اموری امتداد میابد که محبوب آنرا دوست میدارد . به همین خاطر است که بنده مؤمن با پیامبر | محبت میورزد زیرا او حبیب رب العالمین و فرستاده او و مبلغ اسلام به تمام مردم است . او با قرآن محبت دارد زیرا قرآن و تعالیم اسلام از سوی الله متعال و با عظمتی فرستاده شده است که با مؤمنین مخلص و مطیع فرمان خود محبت دارد . محبت داشتن با الله متعال و با آنچه که محبوب الله | است ، اثرات خیلی گوارا و نیکی در نفس انسان مسلمان میگذارد و او حتماً این اثرات و لذتها را احساس میکند . چنانچه رسول الله | میفرماید :

« عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَكُفِّرَ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْدَفَ فِي النَّارِ » (متفق عليه ، كتاب الإيمان)

”از انس بن مالک | روایت است که رسول الله | فرمودند : سه چیز است که اگر در کسی وجود داشته باشد حلاوت و لذت ایمان را احساس میکند . اینکه الله و رسولش محبوبتر از هر چیز دیگری برایش باشد . دیگر اینکه کسی را صرف بخاطر رضای الله متعال دوست داشته باشد

و دیگر اینکه برگشت به کفر را چنان بد بیند که افتیدن در آتش را بد میبندد “
 پس محبت ورزیدن بنده با پروردگارش مستلزم تمام اموری است که ذکر گردید و ناممکن
 است که از آن تخلف نماید . درینجا مفید میدانیم که در مورد این لوازم تفصیل بیشتری ارائه
 نموده و بخاطر توضیح و اظهار عظمت و اهمیت آن فقراتی را به شرح آن تخصیص دهیم .

لوازم محبت بنده با پروردگار :

لککک- الله متعال میفرماید :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ حَسِبُهُمْ وُجُوهُهُمْ أَزْهَىٰ
 عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ
 فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (المائدة/۴۷)

” ای اهل ایمان ! هر کسی از شما که از دینش برگردد [زیانی به الله نمیرساند] الله به زودی
 گروهی را می آورد که آنان را دوست دارد ، و آنان هم الله را دوست دارند ؛ در برابر مؤمنان
 فروتن اند ، و در برابر کافران سرسخت و قدرتمندند ، همواره در راه الله جهاد می کنند ، و از
 ملامت و سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نمی ترسند . این فضل الله است که به هر کس بخواهد
 می دهد ؛ و الله بسیار عطاکننده و داناست “

همچنان میفرماید :

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 ﴾ (آل عمران/۳۳)

” بگو (ای محمد که) : اگر الله را دوست دارید ، پس مرا پیروی کنید تا الله هم شما را دوست
 بدارد ، و گناهانتان را بیامرزد ؛ و الله بسیار آمرزنده و مهربان است “

در روشنائی این دو آیت کریم لوازم محبت با الله متعال را میتوان چنین نشاندهی نمود :
 اول : در برابر مسلمانان متواضع است . یعنی مسلمان در برابر برادر مسلمان خود مشفق ،
 مهربان و دلسوز است . ودعوتگر مؤمنی که برادرش را بسوی الله فرامیخواند ، این محبت و شفقت
 را احساس میکند که حتی تا سرحد تذلل مشروع نیز میرسد (در بحثهای آینده در مورد آن به
 تفصیل صحبت خواهیم کرد) . چنانچه در مورد اصحاب رسول الله | میفرماید : (رَحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) “
 در بین خود مهربان و نرم دل اند .

دوم : در برابر کفار قاطع و سربلند میباشد . چنانچه الله متعال در مورد اصحاب رسول الله |
 میفرماید :

﴿حُمِّدَ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ (الفتح/لک)

”محمد، فرستاده الله است و کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت اند“^۱

آنها در برابر کفار خود را ذلیل و حقیر احساس نمیکنند. نه در حضور و نه در غیابت آنها، نه در ظاهر و نه در باطن، خود را ناتوان و بیمقدار احساس نمیکنند. همان اندازه که در برابر مؤمنان نرم و متواضع اند در برابر کفار شدید قاطع و سربلند میباشند.

سوم: در راه الله متعال جهاد میکنند. در مقابل خواهشات نفس خود به جهاد و مقابله میپردازد تا نفس خود را بر طاعت الله متعال وادار و مجبور سازد. در برابر دشمنان اسلام با جان و مال خود جهاد میکند تا ضرر و فتنه های آنها را از مسلمانان دفع نماید. در راه دعوت الی الله جهاد میکند تا دین الله متعال بر تمام دینها غالب گردیده و تمام انسانیت از فیض هدایت آن بهره مند شوند.

دعوت او درین امر تبارز میکند که همیشه مصروف کار دعوتی بوده و همیشه در فکر بهبود وضع دعوت و بکارگیری وسایل بهتر آن میباشد. با سعی و تلاش شبانروزی در جهت پیروزی دعوت کار نموده و دعوت را بر تمام دنیا، فرزندان، مال و راحت نفس خود ترجیح میدهد.

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ ۚ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (التوبة/کک)

”بگو: اگر پدرانتان و فرزندانانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشاوندانتان و اموالی که فراهم آورده اید و تجارتی که از بی رونقی و کسادش می ترسید و خانه هایی که به آنها دل خوش کرده اید، نزد شما از الله و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب ترند، پس منتظر بمانید تا الله فرمان عذابش را بیاورد؛ و الله گروه فاسقان را هدایت نمی کند“

چهارم: در راه دعوت و جهاد از ملامت ملامتگران نمیراسد. یعنی ملامت ملامتگران و نکوهش عیبجویان مانع کار آنها نگردیده و آنها را از اطاعت الله متعال و دعوت بسوی اسلام و امر به نیکی و نهی از منکر باز نمیدارد.^۲

پنجم: در تمام احوال از رسول الله | متابعت نموده و از منهای اجتناب مینماید. الله متعال میفرماید:

1- معیت دو گونه است. یکی معیت حضوری و مباشر و دیگری معیت معنوی. اگر چه متأسفانه که ما در زمان حیات پیامبر | نبودیم ولی معیت ما با ایشان از باب معیت معنوی و روحی بوده و تا قیامت این نوع معیت با مرامنامه و خط مشی پیامبر | ادامه دارد و فاصله زمانی خللی در آن وارد نمیکند. مترجم

2- تفسیر ابن کثیر ج 2 ص 70

﴿ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ﴾ (الحشر/ك)

” آنچه پیامبر به شما می‌دهد بگیرید و از آنچه نهی میکند دستبردار شوید “

بناءً رسول الله | قدوه و پیشوای داعی بوده و قدم بقدم از سیرت و دعوت ایشان پیروی میکند .

﴿ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴾ (الأحزاب/كك)

” یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر | الگوی (نمونه و سرمشق) نیکویی است برای کسی که همواره به الله و روز قیامت امید دارد ؛ و الله را بسیار یاد می کند “
بدون شک نافع ترین دانشی که دعوتگر مسلمان باید در پی کسب آن باشد ، اینست که در سیرت و سنت رسول الله | از نخستین ایام بعثت تا آخرین لحظات زندگی شان تفقه حاصل نماید . زیرا سیرت رسول الله | ترجمه عملی منهجی است که قرآن کریم برای ما معرفی نموده است . داعی با هیچ حادثه و حالتی روبرو نمیشود مگر اینکه مثال و شبیه آنرا در سیرت پیامبر | مشاهده میکند و میداند که رسول الله | در برابر آن حادثه چگونه برخورد نموده اند . یقیناً اگر تفقه در سیرت نبوی با فهم قرآنی بخصوص فهم آیات مربوط به دعوت یکجا شود . دعوتگر مسلمان را از چنان نورانیت و بصیرتی برخوردار میسازد که در دقیقترین امور قابل اشتباه ، راه صواب را مییابد .

آنچه که دعوتگر را در پیروی و متابعت از رسول الله | یاری رسانده و او را هرچه بیشتر به رسول الله | پیوند میدهد اینست که شخصیت ایشان را همیشه در فکر خود مستحضر داشته و با ایشان معیت و مصاحبت روحی و وجدانی مستمر داشته باشد . مواقف مختلف شانرا باید در خیال خود تازه نموده و صفات گرامی ایشان و شفقتی که نسبت به امت خود داشت ، بیاد بیاورد . این استحضر و مصاحبت روحی سبب افزایش محبت با رسول الله | گردیده و به هر اندازه که محبت افزایش مییابد به همان اندازه متابعت از ایشان افزون میگردد .

لککک- از لوازم محبت داعی با الله متعال که از قرآن کریم ، سنت نبوی و طبیعت محبت الهی مستفاد میگردد ، امور ذیل را میتوان یاد کرد :

الف : مسلمان باید مشتاق و دل‌باخته ذکر الهی بوده و زبانش نباید از ذکر الله متعال خاموش گردیده و قلبش لحظه هم نباید از ذکر الله فارغ باشد . زیرا کسیکه چیزی را دوست دارد ، در هر حالتی آنرا و تمام چیز هایی که متعلق به آن است ، بیاد میداشته باشد . از همینجاست که یکی از نشانه های بارز دوستداران پروردگار متعال تلاوت کتاب الله میباشد . زیرا قرآن بهارستان قلب مؤمن و مونس تنهایی او و نورست که سینه اش را منور میسازد .

همچنان ذکر الله متعال در هر حالتی و هر مناسبتی باید مونس روح و روان داعیان دین الله متعال باشد. لذا بر دعوتگر مسلمان لازم است که اذکار و اورادی را که در قرآن و سنت نبوی وارد شده است، برای خود انتخاب نموده و صبح و شام، در وقت خوابیدن، حین خارج شدن و داخل شدن به منزل، خوردن و نوشیدن، لباس پوشیدن، هنگام سفر و سایر مناسبتها تکرار نماید.

ب: داعی باید در خلوت به مناجات پروردگار خود مصروف شود. زیرا مؤمن از تنهایی بوخت نمی افتد و دلتنگ نمیشود. بلکه آنرا فرصت مناسبی برای راز و نیاز با پروردگار مهربان خود دانسته و به مناجات مشغول میشود.

ج: از انجام طاعات و عبادات احساس لذت میکند و به هیچ صورتی آنرا گران و مشکل نمیداند. زیرا محب در خدمت محبوب خود احساس لذت میکند و بخاطر ادای بهتر آن تحرک و نشاط بیشتری بکار میرد. به همین علت است که سردی چشمان و راحت قلب پیامبر گرامی ما | در نماز بود و هرگاهیکه مشکلات دنیا بر ایشان هجوم می آورد بسوی نماز روی می آورد.

جنید | میگوید: "نشانه محب اینست که نشاط مداوم در طاعت الله متعال دارد"

د: از دست دادن هیچ چیزی جز رضای الله برایش قابل تأسف نیست و یگانه چیزی که حزن و اندوه او را می افزاید اینست که ساعتی از عمر خود را بدون ذکر الله | بگذراند.

ه: آنچه را الله متعال میپسندد، در ظاهر و باطن بر تمام خواسته های خود ترجیح دهد. زیرا محب صادق همیشه آنچه را محبوب میخواهد بر میگزیند و درین راه از قبول هر نوع مشقات و سختیها دریغ نمیکند.

ز: ملاقی شدن با الله متعال را دوست دارد. زیرا محب در هر حالتی میخواهد که با حبیب خود ملاقی گردد. به همین علت از مرگ نمیترسد. بلکه آنرا کلید ملاقات و راه رسیدن به الله متعال میداند.

ح: سرشار از غیرت ایمان میباشد و نشانه این غیرت چنین است که اگر محارم الله مورد تجاوز هتک حرمت قرار گیرد، شدیداً خشمگین میگردد. چنانچه در مورد رسول الله | روایت شده است که:

« عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ مَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِنَفْسِهِ فِي شَيْءٍ يُؤْتَى إِلَيْهِ حَتَّى يُنْتَهَكَ مِنْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ » (صحيح البخاري، كتاب الحدود)

"از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله | بخاطر تجاوزی که به شخص خود شان میشد هیچگاهی انتقام نگرفته اند مگر اینکه حرمت الله متعال مورد تجاوز قرار میگرفت پس بخاطر الله متعال و حرمت الله انتقام میگرفت"

دوم - خوف :

لکک- از بهترین ثمرات و لوازم ایمان عمیق ، خوف از الله متعال است . یقیناً که خوف الهی رأس تمام حکمتهاست و کسیکه الله متعال را بدرستی بشناسد حتماً از او تعالی خوف میداشته باشد و هنگامیکه خوف الله متعال در قلب انسان جای گرفت از هیچ کس دیگری خوف نمیداشته باشد. توضیح اینکه ، حقیقت خوف اینست که انسان از احساس درد و مواجه شدن با امری که باعث درد و عذاب در مستقبل میگردد ، هراس میداشته باشد . علت اصلی این خوف یقین داشتن به وقوع امر درد دهنده در آینده است . بنابراین خوف از الله متعال عبارت از شناخت و درک اعمال و اقوالی است که سبب نزول عذاب الهی میگردد و آن عبارت از معاصی و عدم ادای حقوق الله متعال میباشد . این خوف زمانی شدت بیشتر می یابد که بنده بزرگی و قباحت جرم و عصیان در برابر الله متعال را درک نماید و بداند که الله متعال اگر تمام جهان را هلاک گرداند هیچ مانعی در برابر اراده و فرمان او وجود ندارد .

بزرگترین چیزی که جانب خوف را در قلب مؤمن تقویت میکند ، تدبیر در آیاتی است که از وعیدهای الهی یاد میکند . و یقین داشته باشد که این آیات حق و صدق بوده و هیچگونه مبالغه و خیال پردازی در آن وجود ندارد و بندگان در برابر اعمالی که انجام میدهند بزودی مورد محاسبه قرار گرفته و اگر به اندازه یک ذره هم اعمال خیر و یا شر انجام داده باشند ، حتماً جزای آنرا میبینند . زمانیکه چنین ایمان عمیق و شناخت درست از نتایج و آثار گناه ، دقیق بودن حساب الهی ، تفرد الله متعال در اصدار حکم در آخرت و مجهول بودن خاتمه در قلب انسان جای گرفت ، خشیت الهی در قلب بحرکت آمده و از آنچه که باعث عذاب و رنج اخروی میگردد اجتناب مینماید . آتش این ترس و خوف در محیط قلب منحصر نماند بلکه بزودی تمام بدن را فرا گرفته و مؤمن را حزن و اندوه عجیبی فرا میگیرد که در اثر آن از مزاح و بیهودگویی باز میماند و جز تبسم نمی خندد و مانند مرد خایف و ترسانی است که هیچ وقتی برای بیهوده گویی نمییابد و اگر وقت آن برایش میسر گردد ، توان آنرا در خود نمیبیند .

ترس باید تأثیرات خود را داشته باشد . زیرا کسیکه از چیزی میترسد حتماً از آن دوری کرده و خود را در برابر آن وقایه میکند . به همین علت است که هر انسانی از شیر غران فرار کرده و از آتش سوزان خود را کنار میکشد .

پس گناهان که بدتر از مار و گزدهای زهرناک است ، باید هر انسان عاقلی که از الله میترسد ، از آنها دوری کند و با ادای عبادات بر آنها غلبه حاصل نماید .

به یقین میتوان گفت که دعوتگر مسلمانی که واقعاً از الله متعال خوف داشته باشد ، حتماً از مخالفت اوامر او تعالی متنفّر و دستبردار میشود و نفس خود را از تمام چیزهای مؤذی در آخرت

وقایه میکند و یگانه راه این وقایه تقوای الله متعال و در مقدمه تقوا، جهاد در راه الله و دعوت بسوی دین الله متعال میباشد. و با این خشیت است که مستحق هدایت و رحمت بیشتر الهی میگردد.

﴿هُدًى وَرَحْمَةً لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ﴾ (الأعراف/ککک)

”هدایت و رحمت برای کسانی است که از پروردگارشان میترسند“

پس هدایت و رحمت برای خائفین است نه برای کسانی که خود را در امن احساس میکنند.

سوم - رجاء (امید) :

ککک- از ثمرات ایمان عمیق رجاء و عدم یأس و ناامیدی از رحمت پروردگار مهربان است. زیرا الله متعال بندگان مؤمن خود را در قرآن کریم وعده های زیادی داده و آنها را از یأس و ناامیدی منع کرده است. و کسیکه ایمان عمیق دارد، باید به این وعده های صادقانه پروردگار مهربان و قادر خود ایمان کامل داشته باشد.

این رجاء و امیدواری او را بسوی تحقق بخشیدن اسباب کسب ترحم و هدایت الهی میکشاند که تمام عبادات را شامل بوده و در مقدمه آن دعوت الی الله قرار دارد. زیرا حقیقت رجاء اینست که قلب انسان در انتظار امور دوست داشتنی بوده و ازین انتظار احساس راحت و لذت میکند و این احساس زمانی پدیدار میگردد که انسان تمام اسباب آنرا مهیا کرده باشد. زیرا انتظار داشتن چیزی که اسباب آنرا بکار نبرده است چیزی جز حماقت و فریب دادن خود نمیشد.

پس امیدواری به رحمت الله متعال و کسب تائید و رضای او در گرو اسباب و وسایلی است که الله متعال از آن خبر داده و تأیید رضای خود را مربوط به آنها نموده است. درین صورت است که مسلمان مؤمن به تحصیل این اسباب توجه نموده و بدون تأخیر و امروز و فردا به کار خود ادامه میدهد و در اخیر از الله متعال امیدوار میباشد که او را تفویق عطاء فرماید تا اسباب را به صورت درست بکار انداخته و در تحصیل آن ثابت قدم و استوار بماند و مورد قبول الهی واقع گردد.

حالت چنین انسانی درست مانند کسی است که زمین را شخم زده و دانه مناسب را در آن میکارد و بعد از آب و کود مناسب برایش میدهد و تا هنگام درو و برداشتن حاصل در حفاظت آن میکوشد و در جریان کار خود از الله متعال امید میرد که کشت و زراعت او را از آفات آسمانی حفاظت نموده و ثمر خوبی نصیبش گرداند.

دعوتگر مؤمن همیشه از الله متعال امیدوار است و هیچگاهی گرفتار یأس و ناامیدی نمیشود. زیرا به وعده هاییکه الله متعال به دعوتگران الهی داده و نصرت، تأیید و ثواب جزیل آنها را بعهده گرفته است، یقین کامل داشته و خود را در ضمانت پروردگار جلیل تضمین شده میابد.

بحث سوم :

پیوند محکم با الله |

معنا و آثار آن :

ککک- مقصد از رابطه محکم ، تعلق و پیوند استوار و ناگسستی دعوتگر با پروردگار و توکل و اعتمادش بر وی در تمام امور میباشد . با این یقین که الله متعال در آفرینش و تدبیر کائنات متفرد و یگانه است و نفع و ضرر ، دادن و منع کردن همه بدست اوست . و آنچه را بخواهد میشود و آنچه را نخواهد انجام نمی یابد و او تعالی کفایت هر کسی را مینماید که بر وی توکل نموده و امور خود را به او بسپارد .

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ (الطلاق ک)

”و کسیکه بر الله توکل نماید ، پس الله برایش کافیت“

بخصوص کسانی را کافی است که در امر دعوت الی الله و جهاد فی سبیل الله در مقابل دشمنان اسلام بر الله متعال توکل مینمایند .

الله | در حکایتی که از موسی و هارون علیهما السلام میکند ، میفرماید :

﴿قَالَا رَبَّنَا إِنَّا خَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى﴾ قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى ﴿طه/کک-کک﴾

”گفتند : پروردگارا! ما می ترسیم که [پیش از دعوت کردنش به حق] با سخت گیری و شکنجه بر [ضد] ما پیشی گیرد یا بر سرکشی خود بیفزاید .(کک) الله فرمود : نترسید که من بی تردید با شما هستم [سخن او و شما را] می شنوم و [اعمالتان را] می بینم “

این معیت ، تأیید و نصرت منحصر به انبیاء کرام نمیشد . بلکه شامل تمام بنده های متقی و پرهیزکاری میشود که بر الله متعال توکل داشته باشند . بخصوص دعوتگرانی که مردم را بسوی الله متعال فرامیخوانند و درین راه یگانه تکیه گاه شان توکل بر الله متعال است .

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ (النحل/ككك)

”بی تردید الله با کسانی می باشد که پرهیزکاری پیشه کردند و کسانی که [از هر جهت] نیکوکارند“

ککک- حالت داعی مسلمان در توکل و تعلق با الله متعال باید مانند تعلق طفلی باشد که با مادرش دارد، او جز مادر کسی را نمیشناسد و با کسی جز او تعلق و انس نمیگیرد و جز به او به کس دیگری پناه نمیبرد و چون مشکلی برایش پیش آید جز او کس دیگری را صدا نمیزند. اما باید تذکر داد که توکل داشتن به معنای ترک اسباب نمیباشد. بلکه به این معناست که اعتماد و تعلق قلبی انسان بر اسباب نباشد. بلکه تعلق و اعتمادش بر مسبب الاسباب باشد که همانا الله واحد و متعال است.

ککک- این اتصال و رابطه با پروردگار زمانی تقویت می یابد که دعوتگر مسلمان آنچه را میداند و به آن ایمان دارد همیشه در ذهن خود مستحضر داشته باشد، یعنی همیشه بیاد داشته باشد که تمام مخلوقات محتاج رحمت الله متعال بوده و از خود هیچ نوع اختیار رساندن نفع و ضرر را ندارند و تمام امور بدون استثناء بدست الله متعال و عزیز است. و او هر چه بخواهد انجام میدهد و هیچ مانعی در برابر اراده اش وجود ندارد. زمانیکه داعی مسلمان این مفاهیم و ارزشهای ایمانی را در قلب و خاطر خود حاضر داشت، حتماً از اعتماد بر مخلوق دوری گزیده و با تجرد کامل بسوی خالق و مولای خود متوجه میشود.

﴿بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾ (آل عمران/ککک)

”بلکه الله مولای شماست و او بهترین نصرت دهنده گان است“

و با اعتمادی که دعوتگر مسلمان بر مولای خود دارد، کاملاً مطمئن است که الله متعال حافظ و مددگارش بوده و هر نوع شر و بدی را از او دفع میکند.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ (الحج/کک)

”یقیناً الله دفاع میکند از کسانی که ایمان آورده اند“

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ﴾ (إِنَّمَا لَهُمُ الْمَنصُورُونَ) ﴿وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ

الْغَالِبُونَ﴾ (الصافات/کک-ککک)

”و وعده قطعی ما درباره بندگان به رسالت فرستاده شده، از پیش محقق و ثابت گشته است، (ککک) که بی تردید آنان [در همه زمینه ها] یاری شدگانند، (ککک) و مسلماً سپاه ما پیروزند“

ککک- اما برای دعوتگر مسلمان جایز نیست که وقت فرستادن کمک و نصرت الهی را خود تعیین کند و نوع خاصی معاونت و کیفیت مشخصی را بر الله متعال لازمی بداند. الله متعال میفرماید:

﴿ إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ﴾ (غافر/ کک)

”بی تردید ما پیامبران خود و مؤمنان را در زندگی دنیا و روزیکه گواهان [برای گواهی دادن] به پا ایستند ، یاری می کنیم “
 علامه بن کثیر | در تفسیر این آیت میفرماید :

” مراد از نصرت درینجا گرفتن انتقام از کسانی است که پیامبران الهی را اذیت نموده است . این انتصار در حضور آنها هم صورت میگیرد و هم امکان دارد که در غیاب آنها و حتی بعد از مرگ شان واقع گردد . چنانچه که از قاتلین یحیی ، زکریا و شعیب علیهم السلام انتقام گرفته و دشمنانان شانرا بالای شان مسلط گردانید تا آنها را به ذلت کشانده و خون شانرا ریخت و بر یهود که اراده قتل عیسی علیه السلام را داشتند ، روم را مسلط نموده و به ذلت و رسوایی گرفتار شان کرد . سدی میگوید : الله متعال هیچ پیامبری نفرستاده است که از سوی قومش به قتل رسیده باشد مگر اینکه قبل از ختم آن قرن، کسانی را بالای آن قوم مسلط گردانیده است که خون انبیاء را طلب نموده و با کسانی که مرتکب قتل آنها شده اند در همین دنیا محاسبه نموده است . پس انبیاء علیهم السلام و مؤمنانی که در دنیا به قتل میرسند . در همین دنیا پیروز و منصورند و رسول اسلام | نیز چنین بود که الله متعال او را به هجرت امر کرد ، اما دیری نگذشت که فاتحانه به مکه برگشت “^۱

ککک- مادامیکه داعی به نصرت دین الله متعال و دعوت بسوی دین اسلام مصروف است ، یقیناً الله | او را نصرت مینماید .

﴿ وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴾ (الحج/ کک)

” و یقیناً الله به کسانی که [دین] او را یاری می دهند، یاری می رساند ؛ مسلماً الله نیرومند و توانای شکست ناپذیر است “

پس دعوتگر مسلمان باید یقین کامل داشته و هیچ تردیدی درین امر نداشته باشد . هنگامیکه رسول الله | از طایف برمیکشت ، در حالیکه از طرف مردم طایف با بدترین برخورد مواجه شده بود به زید بن حارثه که درین سفر همراهش بود گفت : به یقین بدان که الله متعال بزودی گشایش و مخرجی ازین مشکلات و سختیها میگرداند . و الله متعال حتماً پیامبر و دینش را پیروز میگرداند “^۲

1- تفسیر ابن کثیر ج 4 ص 83

2- امتاع الأسماع ص 28

دعوتگر مخلص هیچ وقتی مأیوس نمیشود زیرا راه یافتن یأس به قلبی که با الله متعال پیوند دارد، مستحیل و حرام است. یأس تنها در قلب کافری راه مییابد که از الله متعال بریده و با شیطان وصل شده است.

﴿وَلَا تَأْيِسُوا مِنَ رُّوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْيِسُ مِنَ رُّوحِ اللَّهِ إِلَّا الْكُفْرُونَ﴾ (یوسف/ک)

”و از رحمت الله مأیوس نباشید؛ زیرا جز مردم کافر از رحمت الله مأیوس نمی شوند“
 ککک- چنین پیوند و رابطه محکم و استوار با رب کائنات برای هر دعوتگر مسلمان نهایت ضروری و لازمی است. چه، همین پیوند است که سختی های زندگی را آسان میسازد و دردهای ناشی از مشکلات دعوت را آرام میبخشد و ترس و وحشت مردم را از قلب بیرون میکند.

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ (آل عمران/کک)

”همان کسانی که مردم [منافقین] به آنان گفتند: لشکری انبوه از مردم [مکه] برای جنگ با شما گرد آمده اند، از آنان بترسید. ولی [این تهدید] بر ایمانشان افزود، و گفتند: الله ما را بس است، و او نیکو وکیل و [نیکو کارگزاری] است“

او احساس عزت و سربلندی مینماید زیرا با پروردگار قوی و عزیز پیوند دارد.

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (المنافقون/ک)

”عزت و اقتدار برای الله و پیامبر او و مؤمنان است، ولی منافقان [این حقیقت را] نمیدانند“
 باطل در نظرش بزرگ جلوه نمیکند زیرا میداند که باطل و باطل پرستان حقیر و بیمقدار اند و مستحیل است که در نظر مؤمن بزرگ جلوه کنند.

فصل سوم :

اخلاق دعوتگر

اخلاق دعوتگر ، اخلاق اسلام است :

لککک- اخلاق داعی مسلمان ، همان اخلاق اسلامی است که الله متعال در قرآن کریم ذکر نموده و رسول الله ﷺ در گفتار و کردارش شرح نموده و صحابه کرام در زندگی و عملکردشان به آن مزین بودند . برخوردار بودن از این اخلاق برای هر داعی مسلمان نهایت ضروری بوده و لازم است که قبل از هر امر دیگری به آن رسیدگی نماید و با مراجعه به نفس ، خود را در میزان قرآنی و سنت نبوی وزن نماید و بنگرد که تا چه حد این صفات نیکو در شخصیت او موجود است و کدام صفات است که به آن نیاز دارد .

در فصل گذشته شماری از این صفات خجسته را بیان نمودیم و اینک درین فصل بعضی صفات اخلاقی دیگری را ذکر میکنیم که با عمل و کار داعی رابطه مستقیم داشته و هر دعوتگری که خواهان موفقیت در کار دعوت باشد ، حتماً باید این صفات نیک را در شخصیت خود جاگزین سازد .

اول صداقت :

لککک- در قرآن کریم آیات بیشماری وجود دارد که در مورد صداقت ، اهمیت و فضیلت آن صحبت نموده و مؤمنان را به التزام صدق و راستی و همراهی با راستکاران و صادقین امر میکند .

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (التوبه/لککک)

”ای مؤمنان از الله بترسید و همراه با راستگویان باشید“

و بیان میکند که صداقت صفتی است که در روز قیامت سبب نجات بنده از خشم پروردگار گردیده و انسان را به جنت جاویدان میرساند .

﴿قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ ۚ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۖ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ۚ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (المائدة/لککک)

” الله فرمود: این روزی است که راستان را راستی و صدقشان سود دهد. برای آنان بهشت هایی است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، همیشه در آن جاودانه اند، الله از آنان خشنود و آنان هم از الله خشنودند؛ این است رستگاری بزرگ “

حقیقت صدق، چنانچه ابن قیم الجوزیه [در مدارج السالکین ذکر نموده است، دست یابی به چیزی با کمال قوت و تمام اجزای آن میباشد. و صدق هم در قصد و نیت است و هم در قول و هم در عمل.

معنای صدق در قصد و نیت عبارت از اینست که با کمال عزم و اراده قوی سیر الی الله را آغاز و ادامه دهد و از موانع و عوایق بگذرد. مظهر این اراده، مبادرت در ادای فرایضی است که الله متعال بدوش بنده گذاشته است که در مقدمه آن جهاد فی سبیل الله و دعوت الی الله قرار دارد. همچنان دوری گزیدن و نفرت داشتن از انسانهایی که در راه دعوت اسلامی موانع ایجاد میکنند. زیرا این گروه انسانها کسانی اند که در غفلت دایم قرار داشته و جز ظاهر زندگی دنیا چیزی نمیدانند و جز هوای نفس راهنمای دیگری ندارند.

واقعیت اینست که قلب مزین با صداقت در برابر اینگونه انسانها حساسیت خیلی شدید داشته و تحمل همزیستی و همنشینی با کسانی را که در راه دعوت و جهاد موانع ایجاد میکنند، ندارد. برعکس آن، از مصاحبت با کسانی که او را در راه سیر الی الله تشویق و ترغیب مینماید، احساس راحت و انشراح صدر و مسرت مینمایند.

اما صدق در سخن به این معناست که زبان انسان جز حق و صواب نگوید و هیچ نوع سخن باطل و بیهوده از آن صادر نشود. و صداقت در عمل به این مفهوم است که تمام اعمال او بر وفق شریعت اسلامی و متابعت از رسول الله | باشد. زمانیکه صدق در نیت، صدق در قول و صدق در عمل برای انسان میسر گردید. چنین شخصی به درجه صدیقیت نایل میگردد و این مرتبه ایست که که الله متعال بندگان خود را با طلب و تلاش برای حصول آن امر نموده است. چنانچه پیامبر | را مخاطب قرار داده و میفرماید:

﴿وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاُخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ وَّاجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا﴾ (الإسراء/كك)

”و بگو: پروردگارا! مرا [در هر کار و شغلی] به نیکی وارد کن و به نیکی بیرون آور و برایم از نزد خود نیرویی یاری دهنده قرار ده “

”مدخل صدق“ و ”مخرج صدق“ باین معناست که داخل شدن مسلمان در هر عملی و خارج شدن و ترک نمودن هر کاری بنام الله و بخاطر رضای او تعالی باشد. و به تعبیر دیگر، تمام کششها و واکنشهای او در پیوند کامل با الله متعال بوده و به گونه اداء گردد که رابطه او را با

پروردگارش بیشتر از پیش استحکام ببخشد. و در ادای هر فعل و عملی از الله متعال استعانت خواسته و هدف و مقصدش فقط رضای الله و رسیدن به پروردگار واحد باشد.

﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الأنعام/ ۱۶۴)
 ” بگو: مسلماً نماز و عباداتم (قربانی دادنم) و زندگی و مرگم برای الله پروردگار جهانیان است “

بنده مؤمن زمانیکه به درجه صدیقیت نایل گردید، یگانه مقصد و مرامش از زندگی دنیا و رغبت به آن، این می باشد که زندگی دنیا را وسیله برای کسب رضای الله متعال قرار دهد و اگر این غرض و مقصد از وی فوت شد دیگر هیچ رغبتی به دنیا و متاع آن نخواهد داشت.

از عمر [روایت شده است که فرمودند:

” اگر سه چیز نبود هرگز بقاء و زندگی در دنیا را نمیخواستم، اینکه؛ مجاهدین را سوار بر اسبهای تندرو به جهاد نمیفرستادم، و اگر حلاوت شب زنده داری نبود و دیگر اینکه مجالست با کسانی نمیداشتم که سخنان نغز و دلکش میگویند مانند آنکه بهترین خرما را از خوشه آن میچینند“

مقصد عمر [ازین سه چیز، جهاد در راه الله، نمازهای شبانه و علم نافع است که هر کدام آنها وسیله خوشنودی الله متعال می باشد.^۱

لکک- چون صدق و راستی در زوایای قلب داعی الی الله جاگزین گردید، آثار آن حتماً در چهره و صدای دعوتگر صادق و راستکار ظاهر میگردد. رسول الله [که سید و پیشوای صدیقین بود، زمانیکه با اشخاص ناشناس صحبت کرده و آنها را بسوی اسلام دعوت مینمود، آنها با خود میگفتند:

” سوگند به الله که این چهره و صدا، چهره و صدای شخص دروغوی نیست “^۲

شکی نیست که ظاهر شدن آثار صداقت و راستی در چهره و صدای داعی بالای مخاطب تأثیر مثبت انداخته و او را بسوی احترام داعی و قبول دعوت میکشاند. مگر کسانی که کور دلی و لجاجت شان به آخرین درجه رسیده باشد، سیمای نورانی و مؤقر و صدا و لهجه صادقانه و دلسوزانه نیز بر آنها تأثیری ندارد.

بهرصورت، چون اساس نفاق کذب است، پس چگونه شده میتواند که داعی مسلمان دروغگو باشد؟!

کذب انسان را بسوی فجور و بدکاری میکشاند، پس انسان فاجر چگونه داعی الی الله بوده

1- مدارج السالکین ج 2 ص 281، 282

2- تذکره الدعاء از البهی الخولی

میتواند !؟

دوم: صبر:

ککک- یکی از فرضها و اساسات دین اسلام صبر است که حتی نصف ایمان گفته شده و در قرآن کریم بیشتر از هشتاد مرتبه ذکر شده است. در بعضی جاها امر گردیده است:

﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾ (البقره/کک)

” از صبر و نماز کمک بخواهید و بی تردید این کار جز بر کسانی که در برابر حق قلبی فروتن دارند دشوار و گران است “

و در بعضی موارد از ضد آن یعنی بیصبری و شتابزدگی نهی نموده میفرماید:

﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ﴾ (الأحقاف/کک)

” پس صبر کن همان گونه که پیامبران اولوالعزم صبر کردند، و برای آنان در [نزول عذاب] شتاب مکن، “

معیت خود را با صابران اعلان مینماید.

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (البقره/ککک)

” الله همراه با صابران است “

عاقبت خیر برای صابران است.

﴿وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ (النساء/کک)

” اگر صبر کنید برایتان بهتر است “

صبر پاداش عظیم دارد.

﴿إِنَّمَا يُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (الزمر/کک)

” یقیناً شکیبایی کنندگان پاداششان را کامل و بدون حساب دریافت مینمایند. “

تنها صابران از موعظه ها و اندرزها نفع برمیدارند.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ (ابراهیم/کک)

” بی تردید در این (ایام الله) برای هر شکیبای سپاس گزاری نشانه هایی است “

صبر را وسیله دخول جنت میداند.

﴿سَلِّمْ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَبِعَمِّ عُقْبَى الدَّارِ﴾ (الرعد/کک)

” [و به آنان گویند:]سلام بر شما به پاس استقامت و صبرتان پس نیکوست فرجام این

سرای “

با صبر و استقامت است که امتها به امامت دین و دنیا میرسند.

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾

(السجده/کک)

” و از آنها امتی گردانیدیم که به امر ما مردم را هدایت میکردند ، زمانیکه صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند “

در احادیث نبوی نیز احادیث زیادی در باب صبر وارد شده است . از جمله :

« وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ عَطَاءً خَيْرًا وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ » (صحیح البخاری ، کتاب الزکاة عن ابی سعید الخدری (ا))

” و هیچ را کسی بخششی بهتر و وسیع تر از صبر داده نشده است “

« عَنْ صُهَيْبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَجَبًا لِأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيْرٌ وَلَيْسَ ذَاكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَاءٌ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَاءٌ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ » (صحیح مسلم ، کتاب الزهد و الرقاق)

” از صهیب (ا) روایت است که رسول الله (ص) فرمودند : کار مؤمن سراسر قابل تعجب است ، زیرا تمام کارها به خیر اوست و جز مؤمن برای هیچ کس دیگری میسر نمیشد . اگر مسرتی برایش برسد ، شکر میکند پس خوشی برایش خیر است و اگر مشکلات و نقصاناتی برایش برسد صبر میکند ، پس سختیها و نقصانات به نفع وی میاشد . “

ککک- صبر در لغت ، حبس و بند ساختن و دستبردار شدن را میگویند و در شریعت اسلامی به سه نوع تقسیم شده است : صبر بر طاعات ، صبر از معاصی و صبر در برابر آزمونها و مشکلات . صبر بر طاعات به این معناست که بر اطاعت اوامر الهی مداومت و محافظت داشته و تمام فرایض و وجبیه های دینی خود را همراه با اخلاص و مطابق دساتیر شرعی انجام دهد . امریکه در تحصیل اینگونه صبر ممد واقع میگردد ، عبارت از معرفت درست پروردگار ، شناخت حق او بر بندگان و بیاد داشتن جزاء و پاداشی است که برای انسانهای مطیع و نیکوکار خود آماده نموده است .

اما صبر از معاصی اینست که از تمام گناهان اجتناب نموده و همیشه از معاصی فرار نماید . بهترین امری که در تحصیل اینگونه صبر کمک میکند ، خوف از الله متعال و بالاتر از آن استحضار حیات از الله متعال و محبت با او میباشد . و همراه با آن باید بیاد داشته باشد که مهمترین ثمره و حاصل این نوع صبر بقاء و تقویت ایمان است . زیرا معاصی سبب میگردد که ایمان به ضعف گراییده و مکدر گردد و نورانیت آن روزبروز خیره تر گردد .

اما صبر بر مصایب و آزمونها به این معناست که در وقت نزول مشکلات و سختیها عنان تحمل و برداشت را از دست نداده و گرفتار خشم و غضب نگردد و زبان شکایت به مخلوق نگشاید . زیرا شکایت کردن به مردم منافی با صبر جمیل است . اما شکایت به الله متعال که یگانه مرجع و پناهگاه مؤمن است نه تنها هیچ منافاتی با صبر تحمل ندارد بلکه از بهترین عبادات بوده و اجر جزیل دارد . چنانچه الله متعال از یعقوب علیه السلام حکایت میکند که فرمود :

﴿ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴾ ﴿٢١٦﴾

(یوسف/کک)

”گفت: شکوه اندوه شدید و غم و غصه ام را فقط به الله می برم و از الله می دانم آنچه را که شما نمی دانید.“

و از ایوب علیه السلام چنین حکایت میکند:

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ﴾ (الأنبياء/کک)

”و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا کرد که مرا آسیب و سختی رسیده و تو مهربان ترین مهربانانی“

و در آیت دیگری میفرماید:

﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِّعَمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ (ص/کک)

”بی تردید ما او را شکویا یافتیم. چه نیکو بنده ای! یقیناً بسیار رجوع کننده به سوی ما بود“
اموریکه این نوع صبر را در انسان افزایش میدهد، همانا استحضار نعمتهای بیشمار الله متعال است که با یاد آوری از آن از شدت درد و مصیبت میکاهد و تأثیرات سوء روانی آنرا از شخص مصیبت زده میزداید. درین حالت خود را مانند کسی احساس میکند که هزار دینار برایش داده اند و او فقط یک دینار را مفقود کرده است.

همچنان بیاد آوردن اجر و ثوابی که الله متعال برای صابران مهیاء کرده است، سبب میگردد که حوصله و صبر انسان تقویت گردد.

صبر بالله و لله (به استعانت الله و بخاطر الله):

ککک- صبر با تمام انواع آن به کمک الله متعال است و بنده مؤمن میداند که صبر کردن جز به توفیق و عون الهی برایش ممکن نیست و الله متعال او را صبر نصیب مینماید. چنانچه به پیامبرش میفرماید:

﴿وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾ (النحل/ککک)

”و شکویایی کن، و شکویایی تو جز به توفیق الله نیست“

و ”صبر لله“ به این معناست که دعوتگر مسلمان بخاطر امتثال از اوامر الله | و کسب رضایت او تعالی صبر را در پیش میگیرد. بنابراین سبب و انگیزه اصلی صبر کردن نزداو، محبت با الله متعال و کسب رضایت پروردگار و پاداش اخروی میباشد.

این نوع صبر که شامل صبر بر طاعات و صبر از معاصی میباشد، کاملتر و مهمتر از صبر در برابر آزمونها میباشد و آنرا صبر اختیاری خوانده اند زیرا به صورت اختیاری بوده و صرفاً بخاطر رضای الله متعال بوده میتواند. اما نوع دوم آن که صبر در برابر ابتلاءات و مصایب است، صبر

ضرورت و اضطراری بوده و در اختیار صاحب صبر نمیباشد .

نیاز هر انسان به صبر :

ککک - صبر از صفات لازمی و وسیله حتمی کسب موفقیت میباشد و بدون آن برای هیچ کسی ممکن نیست که به مقاصد و اهداف خود دست یابد . زیرا در اکثر حالات اهداف و مقاصد تنها از طریق استقامت و پایداری و قبول هر نوع مشکلات و مصایب در راه کسب آن بدست آمده میتواند . این قاعده کلی و عامی است که میتوان آنرا بر تمام زوایای زندگی انسان تطبیق کرد . مثلاً دانشجویی که میخواهد درجه خوبی در امتحانات کسب کند باید خود را مدتها در حبس نگهداشته و به تکرار و فراگیری درسهای خود مصروف گردیده و راحت طلبی و لذتهای زندگی را ترک نماید . تا بتواند هدف خود را بدست آورد . به عین ترتیب تاجری که میخواهد موفق باشد و هر انسان هدفمندی که میخواهد هدف خود را بدست آورد باید راه صبر و استقامت را در پیش گیرد و بخاطر نیل به اهداف خود هر نوع مشکلات را متحمل شود . این قاعده همچنانکه بر افراد قابل تطبیق است ، بر جوامع و امتهای نیز منطبق میباشد . بنابراین ، هر امتی که میخواهد به اهداف و مقاصد خود برسد ، باید صبر و تحمل را شعار اصلی خود برگرداند . در میدان جنگ میبینیم که پیروزی نصیب همان جانبی میشود که بهترین اسباب موفقیت را در اختیار دارد که بدون شک صبر و تحمل بزرگترین وسیله موفقیت بحساب میرود .

پس صبر برای هر انسانی نهایت ضروری است در غیر آن به گیاه خشکیده مبدل میگردد که در مقابل تند باد حوادث میشکند و نابود میگردد . و جای تردید نیست که زندگی سراسر مشکلات و حوادث ناگواری است که یکی پی دیگری هجوم می آورد و تنها کسی در برابر آن مقاومت کرده میتواند که توشه از صبر داشته باشد در غیر آن به زودترین فرصت با شکست مواجه شده و شخصیت خود را از دست میدهد و بالاخره زیر قدمهای بیرحم حوادث لگدمال گردیده و از جریان زندگی خارج میگردد .

ککک - گفتیم ، صبر برای هر انسانی ضروری بوده و با صبر است که بقای زندگی خود را تضمین نموده و توان سیر و حرکت در مسیر مملوء از حوادث و ناملایمات را کسب میکند . اما فرد مسلمان به صبر اشد ضرورت دارد . زیرا فرد مسلمان همچنانکه مکلف است در برابر حوادث صبر نماید ، باید نفس خود را کنترل نموده و از ارتکاب معاصی بازش داد و این خود صبر خیلی قوی میخواهد زیرا ارتکاب معاصی برای نفس خیلی لذیذ بوده و ترک آن بالای نفس خیلی گران تمام میشود . لذا مسلمان باید بیشتر از هر کس دیگری ضبط نفس و اراده قوی داشته باشد تا نفس خود را تحت مراقبت دائمی قرار داده و از نزدیک شدن به گناه مانعش گردد و اینکار بدون صبر جمیل ناممکن به نظر میرسد .

همچنان انسان مسلمان مأمور به انجام یک سلسله عبادات و پابند یک سلسله دساتیر شرعی

میباشد و این مأموریت او اقتضاء میکند که همیشه نفس خود را به انجام عبادات و طاعات مجبور سازد. این کار نیز مستلزم صبر است که ما آنرا اصطلاحاً صبر بر طاعات نامیدیم. و بالاخره مکلف است که در برابر مقدرات الهی صبر نموده و از جزع و فزع که هیچ فائده ندارد، اجتناب نماید. تا مبدا علاوه از ضایع شدن اجر و ثواب، مرتکب گناه و وبال گردد.

ضرورت داعی مسلمان به صبر:

کککک- دعوتگر مسلمان بیش از هر کس دیگری به صبر و تحمل ضرورت دارد. زیرا او در دو میدان مصروف کارزار و مقابله است، یکی در میدان مبارزه و جنگ با نفس خود و دیگر اینکه در صحنه مبارزه با باطل و نهی از منکر و مصروف مقابله با نیروهای شیطانی و گمراه کن میباشد. پس دعوتگر مسلمان به صبر دوچندان ضرورت دارد تا بتواند درین دو جبهه یعنی در جبهه مقابله با نفس و در جبهه دعوت الی الله مؤفق و از موانع عبور کرده و مشکلات و صعوبات را زیر پا کند. اما اگر صبر را از دست داد، از میدان دعوت و جهاد عقب نشینی کرده و نه تنها اجر و ثواب موعود را از دست میدهد بلکه خود را در معرض سخت ترین محاسبه و مجازات اخروی نیز قرار میدهد.

آزمونهای حتمی است:

کککک- طبیعت زندگی بشری بخصوص دعوتگران مسلمان به گونه است که آزمونها و ابتلاعات حتماً فراراه انسان قرار میگیرد. پس یگانه راه کسب پیروزی درین امتحانات صبر و تحمل است.

﴿أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ ﴿العنكبوت/ک-ک﴾
 ” آیا مردم گمان کرده اند، همین که بگویند: ایمان آوردیم، رها میشوند و آنان [به وسیله جان، مال، اولاد و حوادث] مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟ (ک) در حالی که یقیناً کسانی را که پیش از آنان بودند، آزمایش کرده ایم [پس اینان هم بی تردید آزمایش می شوند]، و بی تردید الله کسانی را که [در ادعای ایمان] راست گفته اند می شناسد، و قطعاً دروغگویان را نیز می شناسد. (ک) “

﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾

(آل عمران/لکک)

” الله بر آن نیست که مؤمنان را بر این [وضعی] که شما بر آن قرار دارید [که منافق از مؤمن، و خوب از بد مشخص و معلوم نیست] واگذارد، [بر آن است] تا پلید را از پاک [به وسیله آزمایش های مختلف] جدا سازد. “

﴿ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ ۚ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴾ (البقره مکه)

” آیا پنداشته اید در حالی که هنوز حادثه هایی مانند حوادث گذشتگان شما را نیامده ، وارد بهشت می شوید؟! به آنان سختی ها و آسیب هایی رسید و چنان متزلزل و مضطرب شدند تا جایی که پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده بودند [در مقام دعا و درخواست یاری] می گفتند : یاری الله چه زمانی است ؟ [به آنان گفتیم :] آگاه باشید ! یقیناً یاری الله نزدیک است “

پس ابتلاء و آزمون سنت همیشگی الله متعال است و بندگان خود را با هر چیز که بخواهد و هر زمانی که بخواهد مورد آزمایش قرار میدهد تا ایمان مؤمنین و نفاق منافقین به همگان ظاهر گردد . این ابتلاء ها به اشکال گوناگون در برابر افراد و جوامع تبارز میکند که در مقدمه آن تکالیف شرعی و وجایب دینی بزرگترین شکل امتحان الهی میباشد . زیرا درین امتحان بیشترین مقابله با نفس است . چون حالاتی پیش می آید که آنچه مورد پسند و رضایت الله متعال است با خواسته ها و تمایلات نفس انسانی در تضاد واقع میگردد . در چنین حالت نازک و بحرانی اگر بنده رضایت الله متعال را ترجیح داده و امور محبوب نفس را ترک نمود ، از امتحان الهی کامیاب و سرخروی بدر می آید، در غیر آن ناکام گردیده و با خسران دنیا و آخرت مواجه میشود .

گاهی این امتحانات به صورت مصایب و نقصان در جان و مال پیش می آید . مانند اینکه مرضی دامنگیر انسان و یا یکی از متعلقین او میگردد و یا در اثر حادثه یکی از دوستان خود را از دست میدهد و یا اموال و داری خود را از دست میدهد در چنین حالاتی که روح و روان انسان را تحت فشار قرار میدهد اگر مسلمان دامن صبر را رها نکرده و با گفتن ” انا لله و انا الیه راجعون “ خود را تسلی داد ، در زمره ظفرمندان این امتحان بزرگ قرار گرفته و الله متعال ثواب صابران را برایش عطاء مینماید در غیر آن در قطار خاسران زیانکار قرار خواهد گرفت .

آزمونهایی که فرا راه داعیان الی الله قرار میگیرد:

لککک- ابتلاء و آزمون دعوتگران دین الله | نیز جزء سنت تغیر ناپذیر الهی میباشد . و آنها نیز علاوه بر ابتلاعاتی که عام مسلمانان با آن مواجه میشوند ، از سوی کفار و دشمنان دعوت مورد انواع اذیتها و دسایس قرار میگیرند . الله متعال میفرماید :

﴿ وَلَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَتَاهُم نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَّبِإِ الْمُرْسَلِينَ ﴾ (الأنعام مکه)

” مسلماً پیش از تو رسولانی تکذیب شدند [و مورد آزار قرار گرفتند] و بر تکذیب و آزاری که دیدند ، شکیبایی ورزیدند تا یاری ما به آنان رسید ، و سنت های الله را تغیر دهنده ای نیست .

و قطعاً بخشی از سرگذشت پیامبران [در آیاتی که پیش از این نازل شده] به تو رسیده است “
﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ﴾ ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ﴾ ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ ﴿(الحجر/۱-۳)﴾

” ما می دانیم که تو از آنچه [مشرکان] میگویند، دلتنگ می شوی. (ک) پس [برای دفع دلتنگی] پروردگارت را همراه با سپاس و ستایش تسبیح گوی و از سجده کنان باش. (ک) و پروردگارت را تا هنگامی که تو را مرگ بیاید، بندگی کن “

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾ ﴿(الروم/کک)﴾

” شکیبایی کن که یقیناً وعده الله [در مورد یاری و پیروزی تو] حق است، و مبدا آنان که یقین [به وعده های حق و برپا شدن قیامت] ندارند تو را به ناشکیبایی و سبک ساری وادارند “
” لایستخفنک “ به این معناست که کردار آنها ترا به بیصبری و عدم تعقل و عکس العمل نکشاند. واقعیتها نشان داده است که اهل باطل همیشه در برابر دعوتگران دین الهی قرار گرفته و با وارد کردن اتهامات دروغین و دسایس مختلف خواسته اند که سد راه دعوت دین الهی گردیده و از گمراهی و جهالتی که در آن غرق اند به دفاع برمیخیزند.

اصحاب رسول الله | در مکه مورد انواع اذیتها و آزار قریش قرار گرفتند و رسول الله | جز اینکه آنها را به صبر و تحمل توصیه میکرد چاره دیگری نمیدید.
« عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لِأَيِّ عَمَّارٍ، وَأُمِّ عَمَّارٍ: اصْبِرُوا آلَ يَاسِرٍ مَّوْعِدُكُمْ الْجَنَّةُ » (المستدرک للحاکم)

” از عثمان بن عفان | روایت است که رسول الله | را شنیدم که به پدر و مادر یاسر | میگفت: ای خانواده یاسر صبر کنید موعد شما جنت است “
پس داعی مسلمان لازم است که در مقابل آزار و اذیتی که از مردم میبیند صبر نماید، چنانچه رسول الله | و اصحاب گرامی شان و قبل از آنها تمام انبیای کرام صبر نمودند. زیرا اینگونه صبر از جمله امور است که باید عزم و اراده مؤمنین متوجه آن باشد.

﴿لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ ﴿(آل عمران/کک)﴾

” یقیناً در اموال و جان هایتان امتحان خواهید شد، و مسلماً از کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی به آنان داده شده و [نیز] از کسانی که شرک آوردند، سخنان رنج آور بسیاری خواهید شنید، و اگر [در برابر آزار اینان] شکیبایی ورزید و [از تجاوز از حدود الهی] پرهیزید

[سزاوارتر است .] این اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است .

قرآن کریم سخنان لقمان را چنین نقل میکند :

﴿يَبْنِيْ اَقِمِ الصَّلَاةَ وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَاَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَصْبِرْ عَلٰى مَا اَصَابَكَ ۖ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزَمِ الْاُمُوْرِ﴾ (لقمان/ك)

”پسرکم ! نماز را برپا دار و مردم را به کار پسندیده وادار و از کار زشت بازدار و بر آنچه [از مشکلات و سختی ها که درین راه] به تو می رسد شکیبایی کن ، که اینها از اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است .“

طلب کردن ابتلاء و دفع آن :

لککک- گفتیم که، ابتلاء و آزمونها حتماً در برابر داعیان الی الله قرار میگیرد و سنت الهی به همینگونه جریان داشته است . اما آیا معنای سخن اینست که دعوتگر مسلمان خواستار ابتلاء گردیده برای وقوع آن تلاش نموده و آنرا از خود دفع ننماید ؟

این مسئله به جواب تفصیلی و شرح ضرورت دارد زیرا از جمله مسایلی است که اکثر مردم بنابر سوء فهم از نصوص گرفتار اشتباه و خلط شده اند . اگرچه نیت بدی ندارند . بخاطر توضیح این مسئله میگوییم :

اول : نخست از همه داعی مکلف است که آگاهانه و بسوی الله متعال دعوت نموده و همان وسایل و شیوه هایی را بکار ببرد که قرآن کریم بیان نموده و رسول الله | عملاً تطبیق نموده است . بعد از آن اگر اذیت و مصیبتی به او میرسد باید آنرا با صبر و تحمل مقابله نموده و ثابت قدم و استوار باشد .

دوم : اگر برای داعی ممکن بود که خود را از آزار و اذیتهای اهل باطل دور نگهداشته و مقابل شدن با آن بالایش واجب نیست ، میتواند که مطابق ظروف و شرایط خود را از واقع شدن در ابتلاء حفاظت نماید و کارهایی که سبب مشکلات و مصایب میشود ترک نماید و حتی در بعضی حالات دوری کردن از اسباب ابتلاء واجب میگردد . زیرا ابتلاء و آزمایش بالای نفس خیلی گران تمام میشود و فتنه است که عاقبت آن مجهول است . شاید برای شخصی این احساس دست دهد که توان ثبات و ایستادگی در برابر ابتلاء را دارد و با این گمان ، در برابر ابتلاءات بی پروا بوده و حتی به طمع حصول ثواب و یا بخاطر جلب توجه و تحسین مردم خواستار نزول آزمونها گردد . اما زمانیکه فتنه ها نازل گردید ، از تحمل آن ناتوان گردیده و در آزمون ناکام ماند . چنانچه مردی را حکایت کرده اند که همیشه میگفت ای پروردگار مرا امتحان کن و به هرچه میخواهی ابتلاء کن ! من به تقدیرات تو راضی و به ابتلای تو صابر خواهم بود ! اما زمانیکه الله متعال او را به بندش بول مبتلاء کرد ، فریاد میزد و نزد اطفال رفته و میگفت ”

عموی کذاب خود را با سنگ بزنید“

سوم: برای هیچ مسلمانی جایز نیست که خود را در برابر آزمونهایی قرار دهد که بالاتر از برداشت و توانش است. زیرا درین صورت در امتحان الهی ناکام مانده و به خسران مواجه میگردد. رسول الله | میفرماید:

« عَنْ حَدِيثَةٍ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُدِلَّ نَفْسَهُ قَالُوا وَكَيْفَ يُدِلُّ نَفْسَهُ قَالَ يَتَعَرَّضُ مِنَ الْبَلَاءِ لِمَا لَا يُطِيقُ » (سنن الترمذی، کتاب الفتن)

”از حدیقه | روایت است که رسول الله | فرمودند: سزاوار و درست نیست که انسان مؤمن خود را به ذلت بکشانند. گفتند: چگونه خود را ذلیل میسازد؟ رسول الله | فرمود: خود را در معرض ابتلاء هایی قرار میدهد که توان تحمل آنرا ندارد“

چهارم: در بسیاری از دعا های مأثور آمده است که مسلمان باید همیشه از پروردگار خود عفو و عافیت بخواهد. و عافیت شامل سالم بودن از هر نوع ابتلاء و اشیای مؤذی میگردد. این دعاها نشان میدهد که خود را نجات دادن از اذیت اهل باطل کار ممدوح است.

پنجم: زمانیکه رسول الله | لشکری را چند روز قبل از وفات خود آماده ساخت تا تحت امارت اسامه بن زید به سوی شام بفرستد. اسامه | را چنین وصیت کرد. ”مقابل شدن با دشمن را آرزو نکنید زیرا نمیدانید شاید که بوسیله آنها تحت ابتلاء قرار گیرید. لذا همیشه بگویید: ای بار الها! ما را از آنها کفایت کن و جنگ آنها را از ما باز دار“

الله | میفرماید:

﴿ وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ﴾ (الأحزاب/کک)

”و الله کافران [شرکت کننده در جنگ خندق] را در حالی که به پیروزی و غنیمت دست نیافتند با خشم و اندوهشان برگرداند، و الله [سختی و مشقت] جنگ را از مؤمنان برداشت؛ و الله همواره نیرومند و توانای شکست ناپذیر است“

از سیاق این آیت فهمیده میشود که کفایت کردن الله متعال و پیش نیامدن ضرورت جنگ با مشرکین نعمتی است که الله متعال برای مؤمنین ارزانی نموده است. و واضح است که در جنگ و قتال انواع تکالیف، درد و رنج بیشمار است و اگر اذیت شدن و به تکلیف افتادن در ذات خود مطلوب میبود، در آنصورت عدم احتیاج به جنگ چیزی نمیبود که الله متعال آنرا در مقام منت گذاری بر مؤمنان ذکر نماید.

ششم: رساندن آزار و اذیت از سوی اهل باطل به مسلمانان عمل نادرست و قطعاً غیر مطلوب است. بلکه به این اعتبار که اذیت رسانی به اهل حق میباشد از جمله سیئات اهل باطل

بحساب می‌رود .. پس چگونه برای فرد مسلمان مناسب باشد که خود را بدست اهل باطل سپرده و زمینه آزار و اذیت خود را خود فراهم سازد ؟

آیا این تسلیم شدن نوعی از تعاون بر انجام عملی نیست که موجب خشم پروردگار می‌گردد ؟
آیا این عمل به معنای انداختن نفس در هلاکت ، تذلیل و اهانت شخصیت خود نیست ؟ در حالیکه تمام این اعمال ناجایز می‌باشد .

هفتم : الله متعال کسانی را که تحت اکراه و جبر قرار می‌گیرند اجازه داده است که با گفتن کلمه کفر خود را از آزار و اذیت مشرکین نجات دهد . این اباحت دال برین است که مسلمان باید اذیت و آزار دیگران را با وسایل مشروع از خود دفع کرده و در وقوع آن ممد و مساعد واقع نشود .

هشتم : زمانیکه خالد بن ولید | و لشکر تحت فرمانش از معركة موته برگشته و به مدینه داخل شدند ، مردم بر روی آنها خاک پاشیده و می‌گفتند : ای فرار کنندگان ! از راه الله فرار کردید!!
اما رسول الله | فرمود : “ اینها فرار کننده نیستند بلکه ان شاء الله دوباره حمله کنندگان اند ”

درین واقعه می‌بینیم که خالد بن ولید | و همراهانش بخاطر رهایی از اذیت و ضرر مشرکین از میدان جنگ عقب نشینی کرده و به مدینه برگشته اند . مسلمانان این برگشت شانرا فرار تلقی نموده و آنها را مورد ملامت قرار دادند . اما سید العارفین | از زاویه دیگری به این واقعه میدید . رسول الله | عقب نشینی مؤفقانه شانرا نوعی موفقیت و پیروزی شمرده و بیرون رفتن از صحنه خطرناکی که در آن احتمال تلف شدن تمام لشکر و اسیر شدن شان میرفت ، بعنوان پیروزی و تغیر موقعیت در میدان جنگ تلقی نمود . این حادثه نشان می‌دهد که دفع نمودن ابتلاء امر مطلوب است و هر مسلمان بکوشد که در صورت امکان خود را از واقع شدن در حالات ناگوار نگهدارد و برعکس ، خود را در مقابل آزار و اذیت دیگران تسلیم نمودن در جایکه امکان رهایی وجود دارد امر ممدوح و حتی مشروع نمی‌باشد .

نهم : مسلمانان از مکه به حبشه هجرت نمودند تا خود و دین خود را حفاظت کرده و آزار و اذیت قریش را از خود دفع نمایند . این عمل صحابه که به امر و تأیید رسول الله | صورت گرفت ثابت می‌سازد که دفع بلاء و اذیت و عدم تسلیمی در برابر آن جایز است و مسلمان نباید خود را در هر صورتی تحت شکنجه و تجاوز دشمنان قرار دهد .

نکته دیگر اینکه ، نفس و جسم انسان در ملکیت مطلق او قرار ندارد . بلکه مالک حقیقی آن الله متعال است . پس تلف نمودن آن بدون اینکه فائده به اسلام و مسلمین داشته باشد ، جایز نیست . و اینکه مردم بگویند : این دعوتگر چقدر ثابت قدم و با جرئت است ! او در راه الله متعال تا چه حد مشکلات را تحمل می‌کند !!

هیچ فایده به اسلام نمی‌رساند و حتی درینصورت تحمل مشکلات به معنای خود نمایی ، ریا

و طلب جاه و مقام نزد مردم بوده و چیزی جز وبال تحویل داعی نمیدهد .
 دهم : رسول الله | هیچ مانعی از قبول معاونت و پشتیبانی ابوطالب در دفع اذیتهای قریش
 نمیدید . درحالیکه ابو طالب به دین قوم خود بود . و زمانیکه ابوطالب و خدیجه رضی الله عنها
 وفات کرد ، آن سال را ”عام الحزن“ نامید و فرمود : تا زمانیکه ابوطالب زنده بود قریش هیچ
 دست درازی و تجاوزی بمن کرده نتوانست “ زیرا بعد از ابوطالب کس دیگری در بین قوم و قبیله
 اش نبود که از پیامبر | دفاع نماید .

زمانیکه رسول الله | از طایف برگشت و به منطقه حراء رسید ، مردی از بنی خزاعه را نزد
 مطعم بن عدی فرستاد و از مطعم بن عدی خواست که او را حفاظت و حمایت کند تا بتواند که
 پیام پروردگار خود را به مردم برساند . مطعم بن عدی او را پناه داد و رسول الله | در پناه او به
 مکه داخل شده و به دعوت خود ادامه داد ^۱

وجه دلالت این روایات چنین است که رسول الله | حمایت کاکایش را پذیرفته و راضی بود
 که از او در برابر قریش دفاع نماید . این واقعه و داخل شدن شان به مکه در پناه مطعم بن عدی
 نشان میدهد که برای داعی الی الله جایز است که آزار و اذیت اهل باطل را از خود دفع نموده
 و خود را به آنها تسلیم نکند . اگر چه اینکار با کسب حمایت فرد مشرکی ممکن باشد .

همچنان در تاریخ میخوانیم که چون مهاجرین حبشه به مکه برگشتند ، عده شان تحت
 حمایت بزرگان قریش و تعداد دیگری مخفیانه به مکه داخل شدند .

نکته خیلی مهمی را که باید بدانیم ، اینست که ؛ رغبت و کوششی که داعی مسلمان بخاطر
 دفع اذیت و آزار مشرکین نشان میدهد ، به مقصد تمکین بیشتر و ایجاد فضای مناسب تر برای
 نشر دعوت میباشد . این نکته را از روایتی در سیرت رسول الله | بدست می آوریم . ایشان در
 ایام حج نزد قبایل مختلف رفته و آنها را بسوی اسلام دعوت میکرد و میفرمود ” چه کسی مرا نزد
 قوم خود برده و ازمن حمایت میکند تا پیام پروردگار را به مردم برسانم ؟ زیرا قریش مرا از
 رساندن این پیام مانع شده اند “ ^۲

خلاصه سخن در جلب و دفع ابتلاء :

لکک- از شرحی که ارائه شد و ضمن آن آیات ، احادیث ، حوادثی از سیرت پیامبر | و
 عملکرد های صحابه کرام که فقیه ترین مسلمانان در احکام اسلامی بودند ، تقدیم گردید ، نکات
 ذیل برای ما کاملاً واضح میگردد :

الف : اذیت و آزاری که به دعوتگر مسلمان میرسد به مثابه امراضی است که ممکن است هر

1- امتاع الأسماع ص 28

2- امتاع الأسماع ص 31

کسی به آن مصاب گردد . پس همچنانکه امراض را دوست نداشته و علاقه با آن ندارند و واقع شدن عمدی در امراض را نمیخواهند و این عدم رغبت در ایمان آنها به تقدیر و توکل شان قدح و ضرری وارد نمیکند ، به عین ترتیب عدم رغبت و تمایل به واقع شدن در معرض آزار و اذیت اهل باطل ضرری به ایمان و توکل داعی نمیرساند .

ب : احتمال واقع شدن در برابر آزار و اذیت اهل باطل نباید سبب عقب نشینی و ترک دعوت گردد . اما دعوتگر مسلمان نباید عمداً کاری کند که سبب جلب آزار و اذیت دیگران گردد . بلکه باید بکوشد که با استفاده از تمام وسایل مشروعی که در قرآن و حدیث ذکر گردیده است از وقوع آن جلوگیری نماید .

ج : اگر داعی با وجود بکار گرفتن تمام وسایل مشروع باز هم مورد آزار و اذیت قرار گرفت ، باید از الله متعال کمک خواسته و صبر را پیشه کند . و یقین داشته باشد که جریان تمام امور در تصرف الله واحد است و هر چه را او تعالی بخواهد واقع میشود و آنچه را نخواهد هرگز واقع نمیردد . و لا حول و لا قوة إلا بالله .

سوم : ترحم و مهربانی :

کک- یکی از صفات اخلاقی خیلی مهم و اساسی برای هر دعوتگر ، ترحم و مهربانی میباشد و قبل ازینکه در بحث حاضر اهمیت آنرا در شخصیت دعوتگر بیان کنیم ، شماری از احادیث نبوی را ذکر مینماییم که درین مورد روایت شده است .

« عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ » (صحیح البخاری ، کتاب التوحید)

” از جریر بن عبدالله [روایت است که رسول الله | فرمودند : الله متعال رحم نمیکند بر کسیکه بر مردم رحم نمیکند “

« عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ ارْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكُم مِّنْ فِي السَّمَاءِ » (سنن الترمذی ، کتاب البر و الصله)

” از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که رسول الله | فرمودند : الله رحمن بر رحم کنندگان رحم میکند، شما بر کسانی که در زمین اند رحم کنید تا کسیکه در آسمان است بر شما رحم کند “

« أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَبَّلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَعِنْدَهُ الْأَقْرَعُ بْنُ حَابِسٍ التَّمِيمِيُّ جَالِسًا فَقَالَ الْأَقْرَعُ إِنَّ لِي عَشْرَةَ مِنْ الْوَلَدِ مَا قَبَّلْتُ مِنْهُمْ أَحَدًا فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرَحَمُ » (صحیح البخاری ، کتاب الأدب)

” از ابوهریره [روایت است که گفت : رسول الله | حسن فرزند علی رضی الله عنهما را بوسید . اقرع بن حابس تمیمی که در آنجا حاضر بود گفت : من ده پسر دارم تا اکنون هیچ یکی

از ایشان را نبوسیده ام! رسول الله | فرمودند: کسیکه رحم نکند رحم کرده نمیشود «
 عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ دَخَلْتُ امْرَأَةً النَّارَ فِي هَرَّةٍ رِبَطَتَهَا فَلَمْ تُطْعَمْهَا
 وَلَمْ تَدْعُهَا تَأْكُلْ مِنْ خَشَاشِ الْأَرْضِ» (صحیح البخاری، کتاب بدء الخلق)

”از ابن عمر | روایت است که رسول الله | فرمودند: زنی بخاطر مردن یک پشک به جهنم رفت، او پشک را بسته بود که نه خود طعام میداد و نه میگذاشت که از حیوانات دیگر برای خود شکار کرده و بخورد (تا آنکه از گرسنگی مرد)“

ککک - برجسته ترین صفت اخلاقی رسول الله | رحمت و شفقت بر امت شان بود. الله متعال در توصیف شان میفرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (التوبه/ککک)

”یقیناً پیامبری از جنس خودتان به سویتان آمد که به رنج و مشقت افتادنتان بر او دشوار است، اشتیاق شدیدی به [هدایت] شما دارد، و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است“
 از کمال مهربانی و شفقت شان این بود که امت خود را از هر چیزی که منتهی به آتش جهنم میشود بر حذر داشته است. چنانچه در حدیث نبوی چنین تمثیل گردیده است:

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ أُمَّتِي كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَوْفَدَ نَارًا فَجَعَلَتْ الدَّوَابُّ وَالْفَرَاشُ يَقَعْنَ فِيهِ فَأَنَا آخِذٌ بِحُجْرَتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَفَحَّخُونَ فِيهِ» (صحیح مسلم، کتاب الفضائل)

”از ابوهریره | روایت است که رسول الله | فرمودند: مثال من و شما مانند مردی است که آتشی را بیافروزد پس خزندگان و پروانه ها خود را در آتش بیاندازند. من از بند تنبان شما گرفته و نمیگذارم که خود را در آتش بیاندازید. ولی شما بازهم در آتش داخل میشوید“

ضرورت ترحم و دلسوزی برای داعی:

ککک - دعوتگر مسلمان باید قلب سرشار از محبت و شفقت نسبت به بندگان الله متعال داشته و همیشه خود را خیرخواه و ناصح آنها بداند. و دعوتی که به آنها تقدیم مینماید باید مظهر این شفقت و مهربانی باشد. زیرا قبول همین دعوت است که آنها را از آتش ابدی نجات داده و بسوی جتنهای بیکران و خوشنودی الله متعال رهنمون میشود.

او باید برای انسانها تمام چیزهایی را بخواهد که برای خود میخواهد و بزرگترین نعمتی که برای خود میخواهد و در پی آن تلاش میکند، ایمان و هدایت الهی است. پس باید همیشه درین سعی و تلاش باشد که ایمان و هدایت نصیب آنها نیز گردد.

حیثیت داعی در بین مردم مانند پدر شفیق مهربانی است که بخاطر نجات فرزندان از سختیها و هلاکت، هر نوع مشقت و تکلیف را متحمل میشود. اما چه هلاکت و تباهی بزرگتر از گمراهی و

تمردی است که در مقابل الله متعال صورت گرفته و موجب هلاکت ابدی میگردد . از همینجاست که داعی مسلمان با نشر دعوت اسلام میکوشد تا متمردين و سرکشانی را که از شریعت الهی بیگانه شده اند انذار نموده و آنها را از هلاکت ابدی و خسران مبین نجات دهد .

داعی مهربان و رحیم به هیچ صورتی از دعوت مردم دستبردار نمیشود و روگردانی مردم و عدم پذیرش آنها هیچگاهی سبب خستگی و یأس او نمیکرد . زیرا عاقبت بد و سرنوشت خیلی دردناک عصیانگران را میداند و اینرا نیز درک میکند که اعراض و روگردانی او از قبول دعوت به سبب نادانی و جهالتی است که در اثر عوامل مختلفی دامنگیرش گردیده است . بنابراین در هیچ حالتی از دعوت آنها دستبردار نمیشود . چنانچه در فقره قبلی شفقت رسول الله | نسبت به امتشان را طی مثالی بیان کردیم ، به همانگونه تمام پیامبران الهی نسبت به امت خود مشفق و مهربان بوده و قرآن کریم مثالهایی زیادی از آنها را ذکر نموده است .

در حکایتی که از نوح علیه السلام تقدیم مینماید ، میفرماید :

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَنْقُومِرْ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (الأعراف/لک)

”به یقین ، نوح را به سوی قومش فرستادیم ، پس به آنان گفت : ای قوم من ! الله را پرستید ، که شما را جز او معبودی نیست ، من قطعاً از عذاب روزی بزرگ بر شما می ترسم “
”من بر شما از عذاب روز بزرگ میترسم “ این کلمات تنها از قلبی صادر میشود که مملوء از شفقت و مهربانی بوده و جز خیر و خوبی آرزوی دیگری نداشته باشد . همچنان زمانیکه نوح علیه السلام را به گمراهی متهم نمودند ، در جواب شان گفت :

﴿قَالَ يَنْقُومِرْ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الأعراف/کک - کک)

”گفت : ای قوم من ! هیچ گمراهی و انحرافی در من نیست ، بلکه من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم . (کک) پیام های پروردگارم را به شما می رسانم ، و برای شما خیرخواهی میکنم و از سوی الله حقایقی را می دانم که شما نمی دانید . (کک) “

مشاهده میکنیم که جواب نوح علیه السلام مملوء از شفقت ، مهربانی و لطف بوده و با جملات خیلی زیبا و ترحم آمیز آنها را مخاطب قرار میدهد و از سوء ادب و برخورد ناشایسته شان به غضب نمی آید زیرا میداند که آنها قوم جاهل اند و داعی دلسوز هیچ وقتی بخاطر شخص خود به غضب نمی آید بلکه زمانی به خشم می آید که محرمات الهی پایمال گردد .

علاوه بر آن نوح علیه السلام در جواب آنها میگوید که او ناصح و خیر خواه ایشان است . یعنی سخن مفید و نافع را با تمام اخلاص و خیرخواهی برایشان تقدیم میکند و باوجود اینکه آنها

سخنان نادرست و خلاف واقع به نوح علیه السلام نسبت میدهند بازهم نوح علیه السلام اصرار میورزد که او رسول و فرستاده پروردگار عالمیان است و آنچه میگوید سراسر حق بوده و قبول آن واجب است و در قبول این پیام برای شما رحمت است و نشاندهنده رحمتی است که در قلب او نسبت به امتش موج میزند .

احساس ترحم، تحمل اذیت جاهلان را آسان میسازد:

ککک- احساس ترحم و شفقت، تحمل آزار و اذیتی را که از سوی انسانهای جاهل و بیخرد متوجه داعی میگردد، آسان میسازد. زیرا دعوتگری که با پیوند ایمانی با پروردگارش به بلندترین درجات کمال انسانی نایل گردیده است، از اوج بزرگواری و کمال بسوی آنها مینگرد و آنها را به مثابه اطفال صغیری میبیند که مصروف بازی های جاهلانه اند و از درک آنچه به نفع شان است عاجز اند. به همین علت است که داعی نباید از مقابل شدن با آزار و اذیت آنها در مقابل نصیحت و خیرخواهی خود و اعراض آنها از قبول دعوت دچار تعجب و اشتباه گردد و آنها را مانند طفلی میبیند که میخواهی آنرا از آتش و یا چیز موزی دیگری دور نمایی و او فریاد زده و با خشم و غضب بسوی تو مینگرد و اگر توان داشته باشد حتماً اذیتی بتو خواهد رساند!!

به همین سبب است که داعی هیچ وقتی متعجب و ناامید نمیشود بلکه هر باری که با انکار آنها روبرو شود، با رد دیگر و با شیوه دیگر دعوت را برای شان تقدیم مینماید و آماده قبول هر نوع آزار و اذیت آنها میباشد. رسول الله | که پیشوا و قدوة داعیان الی الله است، بر همین سنت بودند. ایشان باربار به دعوت قریش پرداخته و در مقابل آزار و اذیت شان میفرمود: "اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون" "ای پروردگار! قومم را هدایت کن زیر آنها نمیدانند"

یقیناً قلبی که مملوء از ترحم و مهربانی باشد هیچگاهی از اعراض مردم از دعوت و ایجاد موانع در برابر سیر دعوت خسته و دلنگ نمی شود. زیرا میداند که جانب مقابل او انسانهای جاهل اند، به همین علت سزاوار ترحم و دلسوزی میباشد و نباید مورد مؤاخذه و مجازات قرار گیرند.

الله متعال میفرماید:

﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴾ (الأعراف/للاک)

"جانب عفو را اختیار کن و به نیکی امر کن و از جاهلان روگردان"

ترحم، عفو و گذشت را بار می آورد:

ککک- مادامیکه دعوتگر مسلمان با نظر ترحم و دلسوزی به سوی مردم مورد دعوت خویش مینگرد، از بدیهای آنها که در مقابلش مرتکب میشوند عفو و گذشت میکند.

الله متعال میفرماید:

﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴾ (الأعراف/لک)

”جانب عفو را اختیار کن و به نیکی امر کن و از جاهلان روگردان“

این صفت و شیوه برخورد با کسانی است که دعوت داعی را با آزار و اذیت جواب داده و در مقابل او موانع ایجاد میکنند. پس عفو و گذشت او در برابر دوستان و اصحابش باید بمراتب بیشتر و وسیعتر باشد.

﴿ فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ﴾ (آل عمران/لک)

”آنها را عفو کن و برایشان مغفرت طلب کن و با آنها مشورت نما“

درشتخویی، مردم را پراکنده میسازد:

ککک - دعوتگری که از لطف و مهربانی محروم بوده و غلیظ القلب، درشت خوی و بدخلق باشد، هیچگاهی در میدان دعوت الی الله موفق نگردیده و نمیتواند که مردم را بسوی خود جلب نماید. زیرا طبیعت انسانها چنین است که از شخص بدخوی و خشن نفرت داشته و نمیخواهند که سخن او را اگر چه صدق و درست باشد بشنوند و قبول کنند. چون سخن داعی زمانی مورد قبول واقع میگردد که شنونده آن با قلب باز و خاطر آرام به آن گوش داده و به مزایای آن فکر نماید. و این روی آوری و گشایش قلب در برابر انسان درشت خوی و بدخلق ناممکن است و مشاهده میکنیم که الله | حتی پیامبرش را نیز مستثنی قرار نداده و در خطاب به ایشان میفرماید:

﴿ فِيمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لَئِنْ لَّهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ﴾

(آل عمران/لک)

”[ای پیامبر!] پس به رحمتی از سوی الله با آنان نرم خوی شدی، و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند“

زمانیکه وقوع چنین امری در برابر پیامبر | ممکن است، در حالیکه رسول الله | جز سخن حق نمیگوید و همیشه از جانب الله متعال مورد تأیید قرار دارد، بازهم بنابر فرموده قرآنکریم اگر درشتخویی از جانب ایشان بکار برده شود، مردم از ماحول شان پراکنده میشود. پس دعوتگران این عصر اگر درشت خوی و بدخلق باشند چگونه ممکن است که مردم به آنها انس گرفته و از ایشان نگریزند!!

بنابراین از تمام دعوتگران دین الله متعال میخواهیم که از پرورگار شان بترسند و اگر ترحم، مهربانی، شفقت و دلسوزی در قلب شان وجود ندارد، بکوشند که این معانی و مفاهیم ارزشمند

را در خود ایجاد نمایند و با بدزبانی ، درشت خویی ، بدخلقی و سنگدلی خود مردم را از اسلام متنفر نسازند . و اگر از کسب این صفات نیکو عاجز اند ، هم بخیر خودشان و هم بخیر دعوت است که کار دعوت را ترک نموده و قبل از هر چیز دیگر به اصلاح نفس خود پردازند .

چهارم : تواضع :

تکبر ، جهالت و حماقت است :

ککک - اگر به صفت قبیح تکبر دقت نماییم . خواهیم دید که تکبر جز حماقت و جهالت اساس دیگری ندارد و دلیل قاطعی برین امر است که انسان متکبر هم از شناخت نفس خود عاجز مانده است و هم پروردگارش را به صورت درست و آنچنانکه شایسته او است نشناخته است . زیرا اگر پروردگارش را به صورت درست میشناخت ، حتماً میدانست که کبریا و عظمت مخصوص پروردگار و خالق جهان است و هیچکسی حق منازعه در آنرا ندارد ندارد . چنانچه رسول الله | میفرماید :

« عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اللَّهُ سُبحَانَهُ الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعِظْمَةُ إِزَارِي فَمَنْ نَازَعَنِي وَاحِدًا مِنْهُمَا أَلْقَيْتُهُ فِي النَّارِ » (سنن ابن ماجه ، كتاب الزهد)

” از ابن عباس | روایت است که رسول الله | فرمودند : الله | میفرماید : کبریا رداي منست و عظمت ازار منست (از باب استعاره است یعنی این دو صفت خاص من است و مانند اینکه در رداء و ازار کسی کس دیگری شریک بوده نمیتواند درین دو صفت نیز کسی با من شریک بوده نمیتواند) کسیکه درین دو صفت با من منازعه کند او را در آتش می اندازم “

انسان متکبر اگر خود را به صورت درست میشناخت ، میدانست که آغازش یک قطره آب بدبو و انتهایش جیفه گندیده و منفور است . آنگاه از نفس خود خجالت میکشید و در حد خود می ایستاد .

محمد بن حسین بن علی میگوید : تکبر در قلب کسی داخل نمیشود مگر اینکه به اندازه آن ، کم یا بیش از عقلش کاسته میشود “

جزای متکبران :

ککک - بزرگترین جزای متکبر اینست که از پند و عبرت گرفتن از آیات پروردگار محروم میگردد . زیرا تکبر مانع میگردد که حق را قبول نماید و در نتیجه آن الله متعال بر قلبش مهر زده و از آیات خود منصرفش میگرداند و در آخر کار ناامیدی ، خسران و خشم پروردگار نصیبش گردیده روانه جهنم میگردد و از تمام نعمتهایی که نصیب انسانهای متواضع شده است محروم میشود . الله متعال میفرماید :

﴿ سَأَصْرِفُ عَنْ آيَتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ﴾ (الأعراف/كك)
 ” به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق گردنکشی و تکبر می کنند از [فهم] آیاتم باز میدارم “

﴿ الَّذِينَ تَجَدَّلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٌ ﴾ (غافر/كك)
 ” کسانی که در آیات الله بی آنکه دلیلی برای آنان آمده باشد ، مجادله و ستیزه میکنند [این عمل زشتشان] نزد الله و نزد اهل ایمان مایه دشمنی بزرگ است ؛ این گونه الله بر دل هر گردنکش زورگویی ، مهر [تیره بختی] می نهد “

﴿ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴾ (غافر/كك)
 ” و پروردگارتان گفت : مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم ، آنان که از عبادت من تکبر ورزند ، به زودی خوار و رسوا به دوزخ درآیند “

﴿ تِلْكَ الْأْدَارُ الْأَخْرُءُ لِمَن لَّا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾ (القصص/كك)
 ” آن سرای [پرارزش] آخرت را برای کسانی قرار میدهم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فساد را نمی خواهند ؛ و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است “

رسول الله | میفرمایند :
 « لَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَذْهَبُ بِنَفْسِهِ حَتَّى يُكْتَبَ فِي الْجَبَّارِينَ فَيُصِيبُهُ مَا أَصَابَهُمْ »
 (سنن الترمذی ، کتاب البر و الصله ، عن سلمة بن الأكوع)

” شخصی همیشه خود را در تکبر بلند میبرد تا آنکه در جمله ستم پیشگان نوشته میشود پس همان جزای برایش میرسد که به آنها رسیده بود “
 « عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ »
 (صحیح مسلم ، کتاب الإیمان)

” از عبدالله بن مسعود | روایت است که رسول الله | فرمودند : به جنت داخل نمیشود کسیکه در قلبش به اندازه یک ذره کبر باشد “
 « عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهَبٍ الْخَزَاعِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ ... أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ كُلِّ غُثَلٍ جَوَاطِئِ مُسْتَكْبِرٍ » (صحیح البخاری ، کتاب الأدب)

(از حارثه بن وهب خزاعی روایت است که رسول الله | فرمودند آیا خبر دهم شما را از اهل آتش ، هر انسان بدزبان ، بدخلق و متکبر “
 نهی از تکبر :

لکک- در آیات و احادیثی که ذکر نمودیم ضمناً از تکبر نهی صورت گرفته است . اما نصوص دیگری نیز وجود دارد که صراحتاً از تکبر نهی نموده است . الله متعال میفرماید :

﴿ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴾ (لقمان/کک)

”متکبرانه روی از مردم برمگردان ، و در زمین با ناز و غرور راه مرو ، همانا الله هیچ خودپسند فخر فروش را دوست ندارد“

حقیقت تکبر :

لکک- در حدیثی که امام مسلم در صحیح خود روایت کرده است رسول الله | تکبر را چنین تعریف نموده است :

« عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ قَالَ رَجُلٌ إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ ثَوْبُهُ حَسَنًا وَنَعْلُهُ حَسَنَةً قَالَ إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ الْكِبَرُ بَطْرُ الْحَقِّ وَغَمَطُ النَّاسِ » (صحیح مسلم ، کتاب الإیمان)

”از عبدالله بن مسعود | روایت است که رسول الله | فرمودند : به جنت داخل نمیشود کسی که در قلبش به اندازه یک ذره کبر باشد . مردی گفت : کسی خوش دارد که لباس نیکو و نعلین زیبا داشته باشد (آیا این هم در جمله کبر است؟) رسول الله | فرمودند : الله | زیباست و زیبایی را دوست دارد . ولی تکبر زیر پا کردن حق (گردنکشی در برابر حق) و حقیر شمردن مردم است “

یعنی تکبر اینست که حق را نپذیرد و دیگران را نسبت به خود حقیر بداند . و این احساس است که او را بسوی رذایل و مهلکات میکشانند . او از قبول حق خود داری میکند در حالیکه به حقانیت آن متیقن است .

﴿ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴾ (النمل/کک)

” و آنها را در حالی که باطنشان به الهی بودن آن معجزات یقین داشت ، ستمکارانه و برتری جویانه انکار کردند . پس با تأمل بنگر که سرانجام مفسدان چگونه بود ؟ “

به خطای خود اعتراف نمیکند ، تقصیر خود را نمیپذیرد و کار بد خود را نیک میبیند زیرا خود را خیلی بزرگ میپندارد . در حالیکه رسول الله | میفرماید :

« فَأَمَّا الْمُهْلَكَاتُ : فَشُحُّ مَطَاعٍ ، وَهَوَى مُتَّبِعٌ ، وَاعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ . »

(المعجم الكبير للطبراني عن ابن عمر)

”اما مهلکات سه چیز اند : بخلی که از آن اطاعت صورت گیرد ، هوای نفس که از آن پیروی

شود ، مغرور و فریفته شدن انسان به نفس خود“

انسان متکبر دیگران را حقیر میپندارد و هیچ ارزشی به دیگران قایل نمیشاند . به همین علت از چیزهاییکه نمیداند از آنها سؤال نمیکند ، تعلیم دیگران را قبول نمیکند ، نصیحت ناصحان را نمیپذیرد . زیرا او خود از دیگران برتر میداند و از دیگران میخواهد که همیشه ثناء و صفت او را بر زبان داشته باشند . از همنشینی و صحبت با اهل خیر ابا میورزد و گمان میکند که تنها خودش نجات میابد و دیگران همه در معرض هلاکت قرار دارند .

اسباب تکبر :

ککک - بزرگترین سبب کبر اینست که انسان بخاطر مال ، جاه ، علم ، قدرت و حسب و نسبی که دارد گرفتار خود پسندی میگردد و اینرا فراموش میکند که الله متعال این نعمتها را برایش ارزانی نموده است و اگر بخواهد به آسانی از وی باز میستاند . این خود پسندی او را به خود بزرگینی میکشاند و خود را برتر از دیگران دانسته و مردم را حقیر و بی ارزش می انگارد .

علاج تکبر :

ککک - یگانه علاج این مرض مهلك و صعب العلاج اكتساب تواضع حقیقی است که از طریق کسب معرفت یقینی ممکن است . به این معنا که شخصی که گرفتار تکبر است باید قبل از هر چیز دیگر پروردگار واحد و قهار را بخوبی بشناسد و بعد از آن حقیقت خود را بخوبی درک نماید . در آنصورت است که میداند که کبریا و عظمت منحصرأ شایسته الله واحد است و هیچ کس دیگری حق ندارد که ذره از کبر را در قلب خود راه دهد . زیرا تکبر مانند جرثومه مهلك و خطرناکی است که صدها مرض دیگر از آن تولید میشود . تکبر سبب میشود که نور ایمان در قلب خاموش گردیده و اعمال نیک انسان مکدر و نابود شود .

انسان باید قدر نفس خود را بشناسد ، او که از یک قطره بی ارزشی بوجود آمده است و در نهایت امر به جیفه بدبویی مبدل میگردد که کسی توان نزدیک شدن به او را نمیداشته باشد . این همه چیزهایی که او را به خود بزرگینی کشانده است چون مال ، علم ، جاه و مقام همه از فضل و عطای پروردگار است و اگر الله بخواهد تمام آنرا از وی بازپس گرفته میتواند .

بعد از آن اسبابی که او را بسوی تکبر میکشاند یکایک تحت دقت قرار داده و در نابوی آن بکوشد . مثلاً علمی را که به آن مینازد با چیزهاییکه نمیداند مقایسه کند خواهد دید که آنچه نمیداند بمراتب بیشتر از آنچه میاند است که میداند .

﴿ وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴾ (الإسراء/كك)

” و داده نشده اید شما از علم مگر اندکی “

﴿ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴾ (یوسف/كك)

”و بالاتر از هر صاحب علمی ، عالم دیگری است “

پس چرا خود پسندی و تکبر داشته باشد ؟ در حالیکه علم حقیقی آنست که معرفت پروردگار متعال را در پی داشته و انسان را از حماقتهایی مانند تکبر مانع شود و بر فضایل اخلاقی مانند تواضع آراسته سازد .

اما عبادتی که اداء میکند و تقواییکه شخص متکبر در خود میبیند نباید سبب خودپسندی و فخر فروشی در برابر الله متعال و تکبر بر خلق الله گردد . زیرا این مسکین از کجا میداند که عبادت او مقبول پروردگار بی نیاز بوده و او در جمله صالحان داخل است . چون عاقبت مجهول است و خود را نزد الله تزکیه کردن کار ممنوع و ناپسند .

﴿ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ﴾ (النجم/کک)

”پس خود ستایی نکنید ، الله داناتر است به آنکه تقوا گزیده است “

عبادات عبارت از حق الله متعال بر بندگان است . پس بنده را نمی سزد که با ادای عبادات بر الله متعال منت گذاشته و بر مخلوقات او تعالی تکبر نماید. در حالیکه حق الله متعال را بجا آورده و اینکار نیز به توفیق الله متعال برایش میسر گردیده است .

﴿ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ ﴾ (الأعراف/هـ)

”میگویند : و همه ستایش ها خاص الله است که ما را به این [نعمت ها] هدایت کرد ، و اگر

الله ما را هدایت نمی کرد هدایت نمی یافتیم “

این چگونه تقوا و عبادت است که صاحبش را از منازعه کردن با الله متعال در خالص ترین حق او باز نمیدارد و او را از آلوده شدن به رذیلتی باز نمیدارد که شیطان را از ملکوت آسمانها اخراج نموده و تا روز قیامت ملعون و مطرود گردانید ؟

مگر او گناهی جز این کرده بود که از قبول امر الله متعال مبنی بر سجده کردن در برابر آدم علیه السلام امتناع ورزیده و گرفتار خود بزرگبینی شد و گفت : ” من از او بهتر هستم!! “ به همینگونه در مورد مال ، جاه ، قوت ، کثرت پیروان و انصار ، فخر به انساب و پدران نیز باید گفت که تمام اینها از اباطیل و وسوسه های شیطان است . زیرا مال گاهی می آید و زمانی میرود ، سلطنت و قدرت در زیر چرخ روزگار نابود میگردد و قوت انصار و پیروان هیچ چیزی را از انسان دفع کرده نمیتواند .

﴿ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا ﴾ (التوبة/کک)

” روز [نبرد] حنین ، آن زمان که فزونی افرادتان شما را مغرور و شگفت زده کرد ، ولی

[فزونی عدد] چیزی از خطر را از شما برطرف نکرد ، “

فخر کردن به حسب و نسب به معنای فخر کردن به استخوانهای فرسوده است که اگر از

گردش ایام باقی مانده باشد!! در حالیکه پدران صالح از فرزندان گمراه خود هیچ مصیبتی را دفع کرده نتوانسته اند.

﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ﴾ قَالَ يَنْتُوخُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿١١٠﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿١١١﴾﴾ (هود/۱۱۰-۱۱۱)

”و نوح [پیش از توفان] پروردگارش را ندا داد و گفت: پروردگارا! به راستی که پسر من از خاندان من است و یقیناً وعده ات [به نجات خاندانم] حق است و تو بهترین داورانی. (۱۱۰) الله فرمود: ای نوح! به یقین او از خاندان تو نیست، او [دارای] کرداری ناشایسته است، پس چیزی را که به آن علم نداری از من مخواه، همانا من ترا اندرز می دهم که مبادا از ناآگاهان باشی. (۱۱۱) نوح گفت: پروردگارا! من از اینکه چیزی را که به آن علم ندارم از تو بخواهم به تو پناه می برم و اگر مرا نیامرزی و بر من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود. (۱۱۲)“

۱۱۲- با شرحی که در مورد تکبر، اسباب و عواقب و آثار آن تقدیم کردیم، حقیقت تواضع برای ما بخوبی آشکار گردید. یعنی تواضع صفت متضاد و مقابل تکبر بوده و ثمره نیک معرفت الهی و شناخت خویشتن میباشد. به این معنا که انسانیکه قدر و منزلت الله متعال را شناخت و بعد از آن جایگاه مقام حقیقی خود را درک نمود ناممکن است که تواضع را گذاشته و بسوی تکبر و غرور برود.

اگر انسان متکبر دیگران را حقیر دانسته و بمثابة غلام خود میپندارد، انسان متواضع این قول ابوبکر صدیق [را بیاد دارد که میفرمود:

”هیچ کسی حق ندارد که دیگری را حقیر بشمرد. زیرا کوچکترین فرد مسلمان نزد الله متعال خیلی بزرگ و با ارزش است“

اگر شخص متکبر از همنشینی با صالحین، فقراء، و ضعفاء ابا میورزد با وجود اینکه فردی از آنها بهتر از صدها تن متکبر است، انسان متواضع همیشه این فرموده الله متعال را بیاد دارد که میفرماید:

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ﴾

”با کسانی که صبح و شام، پروردگارشان را می خوانند در حالی که همواره خشنودی او را می طلبند، خود را پایدار و شکیا دار، و در طلب زینت و زیور زندگی دنیا دیدگانت [از التفات] به آنان [به سوی ثروتمندان] برنگردد“

مفسرین در شأن نزول این آیت مینویسند که صنادید قریش به رسول الله | گفتند که ما نمیخواهیم که در قطار ضعفاء و بیچارگانی مانند عمار ، صهیب ، بلال و امثال آنها بنشینیم .
و قتیکه ما را به مجلس میخواهی اینها را از آنجا بیرون کن و چون از صحبت ما فارغ شدی بعد از آن هر کسی را میخواهی نزد خود بخواه !!

الله | این آیت را نازل نمود و به دنبال آن در مورد این مستکبرین خودپسندی که خواستار راندن ضعفاء از مجلس رسول الله | بودند ، چنین فرمود :

﴿ وَلَا تَطْعَمَنَّ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا ﴾ (الكهف/ك)

” و از کسی که دلش را [به سبب کفر و طغیانش] از یاد خود غافل کرده ایم و از هوای نفسش پیروی کرده و کارش اسراف و زیاده روی است ، اطاعت مکن “

انسان متواضع قدر و قیمت این فرموده الله متعال را بخوبی درک میکند که میفرماید :

﴿ وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ (الشعراء/كك)

” و جناح [فروتنی و تواضع] خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر “
اگر انسان متکبر از قبول حق انکار میکند اما مسلمان متواضع این سخن عارف بزرگ فضیل بن عیاض | را یاد دارد که چون در مورد حقیقت تواضع سؤال کرده شد ، در جواب فرمود :
” تواضع آنست که تابع و منقاد حق باشی و اگر چه آنرا از جاهل ترین انسان بشنوی به قبول و اطاعت از آن مبادرت نمایی “

ضرورت داعی به تواضع :

كككك- دعوتگر الی الله بیشتر از هر کس دیگری به تواضع و شکسته نفسی ضرورت دارد .
او که با مردم معاشرت داشته و آنها را بسوی حق و اخلاق اسلامی دعوت میکند ، چگونه ممکن است که خودش از تواضع بیگانه باشد ؟ در حالیکه تواضع از پایه های اساسی اخلاق اسلامی بشمار میرود .

علاوه بر آن ، طبیعت مردم به گونه ایست که سخن کسی را که تکبر نموده و به تحقیر و توهین دیگران میپردازند ، هرگز نمیپذیرند . اگر چه حق را بیان کنند . زیرا این فطرت انسانی است که از متکبران متنفر بوده و ابواب قلب خود را در مقابل وعظ و ارشاد شان میبندند . بنابراین نه تنها این سخنها به قلب شان تأثیر نمیکند ، بلکه ممکن است که در مقابل حق و صدق نیز بدبین گردیده و آنرا از دیگران نیز نپذیرند . بنابراین ، داعی باید عمق این موضوع را بخوبی درک نموده و از پروردگار خود بترسد و سبب متنفر شدن مردم از اسلام و دعوت اسلامی نگردد .

نکته دیگری را که با موضوع بحث ارتباط داشته از اهمیت خیلی زیادی برخوردار است و درین ضمن قابل تذکر میدانم اینست که طبیعت انسان به گونه‌ای است که مردم شخص خودستا را دوست نمیداشته باشند. و کسیکه همیشه از خود سخن گفته و به حمد و ثنای خود مشغول است به نظر حقارت میبیند. لذا دعوتگر مسلمان باید ازین صفت اجتناب نموده و از گفتن سخنانی که نشاندهنده تعالی و بلند پروازی اش باشد جداً پرهیز کند و به هیچصورتی مدعی علم و سیعتر، فصاحت بیشتر و معرفت زیادتر از دیگران نشود. بلکه باید اظهار نماید که تمام آنچه در اختیار دارد به محض فضل و کرم پروردگار متعال است و با این یقین سخن بگوید و دیگران را مخاطب قرار دهد. زمانیکه مردم دانستند که او چیزی جز از فضل و مرحمت الله نمیگوید قلوب خود را برابر دعوتش میکشایند و نتیجه این میشود که بعضی ارزشهایی نیک اسلامی در قلب و ضمیر شان جاگزین میگردد.

کککک - مهمترین امری که مربوط به تواضع است و با وجود اهمیت آن، دعوتگران از آن غافل مانده اند، اطاعت از کسانی است که شریعت اسلامی اطاعت از آنها را لازم گردانیده است. مانند امیر، اولیای امور، معلم، مربی و امثال آنها.

مسلمان داعی نباید در امور معروف از اطاعت آنها ابناء ورزیده و تابع داری از آنها را برای خود کسر شان تلقی نماید. باید متوجه باشد که تکبر مخفی در زوایای نفس بر او اثر نگذاشته و از اطاعت اولیای امور منصرف نسازد و با تأویلات فاسد که چیزی جز وسوسه های شیطانی نیست راه فرار از اطاعت را برایش مزین سازد. مثل اینکه بگوید این معلم کفایت و علم لازم را ندارد و یا من از او دانا تر میباشم و فلان امیر اهل بیت امارت را ندارد و من تدبیر بهتر از او دارم ... او باید بیاد داشته باشد که رسول الله | اسامه بن زید را در حالیکه تازه جوانی بیش نبود امیر لشکری مقرر نمود که در آن بزرگان و سرداران مهاجرین و انصار حضور داشتند. صاحب کتاب امتاع الاسماع حادثه را چنین روایت میکند:

”بعد از آن رسول الله | در روز سه شنبه بیست و هفتم ماه صفر اسامه بن زید را طلب کرده و برایش گفت:

ای اسامه بنام الله متعال حرکت کن تا آنکه به منطقه برسی که پدرت در آنجا وفات کرده بود پس سوار بر اسب در آنجا داخل شوید و اینک امارت این لشکر را به تو سپردم. ... روز چهارشنبه بیماری رسول الله | آغاز شد و ایشان را سردردی و تب فرا گرفت. و روز پنجشنبه لوای لشکر اسلام را بسته نموده و به دست اسامه سپرد و فرمود: ای اسامه! بنام الله و در راه الله | در مقابل کسانی قتال کن که به الله واحد کفر ورزیده اند. در جریان جهاد، غدر و وعده خلافی مکن، زن و طفل خورده سال را بقتل مرسا، ملاقی شدن با دشمن را تمنا مکن زیرا نمیدانید شاید که در ابتلاء واقع گردید، بلکه بگویند: بار الها! ایشان را از ما کفایت کن و جنگ و شدت

شان را از ما دور نگهدار و چون با شور و فریاد با شما مقابل شدند شما آرامش و خاموشی تانرا حفظ کنید . با هم منازعه و اختلاف مکنید زیرا سبب سستی و ازین رفتن هیبت و قوت تان میشود . و همیشه بگویند که ای پروردگار! اختیار ما و اختیار آنها بدست توست و و تنها تو هستی که ما را غالب میگردانی . و بدانید که جنت در زیر درخشش شمشیر هاست ^۱ ”

عده بر امارت اسامه بن زید اعتراض نموده و گفتند که او جوان بی تجربه است و توان رهبری چنین لشکری را ندارد . عمر [با این سخنان آنها مخالفت نموده و موضوع را به رسول الله [عرض نمود . رسول الله [شدیداً به خشم آمده و در حالیکه سر مبارک شان با دستمالی بسته بود به مسجد آمده و بر منبر بالا شد و بعد از آنکه حمد و ثنای پروردگار را اداء نمود گفت : اما بعد، این چه سخنانی است که در مورد امارت اسامه از بعضی مردم میشنوم؟! سوگند به الله که چنین سخنانی را در مورد امارت پدر او نیز میگفتید در حالیکه او لایق امارت بود و اسامه نیز سزاوار امارت است . “

داستان امارت اسامه را با تمام جزئیات آن به خاطری ذکر نمودیم که درین داستان نکته های خیلی مهم ، موعظه ها و احکام خیلی اساسی وجود دارد .

و اخیراً ، دعوتگر دانشمند و فقیه هر قدر که موفقیت بیشتری در راه دعوت بدست آورده و تلاشهایش ثمر بیشتر دهد به همان اندازه تواضع و شکسته نفسی اش افزود مییابد . و این سنت رسول الله [است . ایشان چون فاتحانه به مکه داخل شدند سر مبارک شان از تواضع در برابر الله متعال آنقدر خم شده بود که گاهگاهی به رحل (برآمدگی جلو زین) شتر تماس میکرد .

پنجم: آمیزش و کناره گیری:

کدامیک بهتر است ؟

کککک- سؤال عمومی اینست که برای مسلمان آمیزش با مردم بهتر است و یا کناره گیری و گوشه نشینی از آنها ؟

عده گفته اند که گوشه نشینی و عزلت بهتر است . اما اکثر علماء آمیزش و مخالطت با مردم را بهتر دانسته اند . سخن قرین به صواب اینست که ؛ برای فرد مسلمان همان یکی بهتر است که نزد الله متعال بهتر و محبوبتر باشد . اگر نظر به ظروف و شرایط زمانی و مکانی مخالطت و آمیزش با مردم نزد الله متعال بهتر و محبوبتر بود ، باید آمیزش را اختیار کند و اگر شرایط و اوضاع ایجاب عزلت و گوشه نشینی را مینمود ، در آنصورت، گوشه نشینی و کناره گیری از مردم برایش بهتر

1-سیرت ابن هشام ص 257، 258 و امتاع الأسماع ص 537

خواهد بود .

مخالطت حتمي است :

كلك - اما آمیزش و همزیستی با دیگران امر ضروری بحساب می آید . زیرا انسان طبیعتاً موجود اجتماعی است و به تنهایی نمیتواند که زندگی خود را بسر برد و اگر احیاناً کسی مؤفق به این کار گردد امر شاذ بوده و قاعده کلی برای تمام مردم شده نمیتواند . اگرچه ضرورت همزیستی در رابطه با زندگی دنیا و نیازهای زندگی مطرح میباشد . امور دینی نیز همزیستی و آمیزش با مردم را ضروری میگرداند . زیرا در اسلام فرایض و مستحباتی وجود دارد که اجرای هر کدام آنها جز در مخالطت و تعاون با دیگران ممکن نمیشد . مانند نماز جمعه ، نمازهای عیدین ، تشیع جنازه ، عیادت مریض ، آموختن امور دینی و غیره مسایلی که مستلزم آمیزش و همزیستی با مردم میباشد .

آمیزش با مردم برای داعی واجب است :

لكلك - دعوت بسوی اسلام که یکی از فرایض اساسی در اسلام است ، جز از طریق آمیزش و مخالطت با مردم ادای آن ناممکن است . بنابراین ، مخالطت با مردم بالای کسیکه در امر دعوت اسلامی مصروف است از واجبات بحساب میرود . چون آمیزش با مردم یگانه وسیله ایست که داعی با استفاده از آن دعوت اسلامی را به دیگران میرساند و مطابق قاعده اصولی ” هر امری که ادای واجب جز به آن ممکن نباشد آن امر نیز واجب میباشد “

واقعیت اینست که طبیعت اسلام اقتضاء میکند که افراد جامعه با هم آمیزش و اختلاط داشته باشند . زیرا اسلام یک مفهوم فردی و کاملاً شخصی نیست ، بلکه شامل اعمالی نیز میگردد که شخص مسلمان در رابطه با دیگران باید انجام دهد .

رسول الله | از ابتدای بعثت خود تا آخرین ایام زندگی با مردم یکجا زندگی داشته و به مجالس شان حضور مییافت و آنها را به اسلام دعوت نموده و از محرمات برحذر میداشت . همچنان اصحاب گرامی شان نیز با مردم عصر خویش آمیزش داشته و علم و هدایتی را که از رسول الله | آموخته بودند در بین مردم پخش و نشر میکردند .

اما روایاتی که از بعضی تابعین در استحباب گوشه نشینی و عدم اختلاط نقل شده است ، مربوط به شرایط خاص و استثنایی بوده و بحیث قاعده عام برای تمام مسلمانان قرار گرفته نمیتواند . زیرا وجوب دعوت الی الله امر ثابت و قطعی در شریعت اسلامی است و آمیزش با مردم نقطه آغاز دعوت میباشد . بنابراین به هیچ صورت نمیتوان از آمیزش با مردم مستغنی بوده و آنرا ترک نماییم . چه ، وجوب دعوت در عصر حاضر بیشتر از هر زمان دیگری متأكد تر و مهمتر میباشد . زیرا درین عصر که پرده سیاه و وحشتناک مادیت بر مردم سایه افکنده و چشم

معنویات انسانها را پوشانده است ، انسانها به هدایت و ارشاد الهی بیشتر از هر وقت دیگری ضرورت دارند . و این حالت بر هر مسلمان لازم میگرداند که به اندازه توان خود در امر دعوت سهیم گردیده و مسئولیت خود را اداء نماید . و بدیهی است که دعوت مردم بدون آمیزش با آنها ممکن نبوده وداعی قبل از هر کار دیگری باید با مردم در تماس بوده و زمینه های نشر دعوت اسلامی را تهیه نماید .

حدود آمیزش با مردم :

لكك - آمیزش واجب با مردم ، همانست که برای کارهای دعوتی و ادای فرایض اسلامی ضروری باشد . اما اگر این مقصد و مرام در آمیزش با مردم مطرح نبود ، از حالت وجوب خارج گردیده و به حالت جواز ، کراهیت و حتی حرمت میرسد . به طور مثال آمیزش با مردم غرض کار و بار مباح برای کسب منافع مادی ، امر مباح است . و اگر این آمیزش سبب فوت شدن بعضی منافع اخروی گردد ، در آنصورت مکروه است و اگر انسان را از ادای فرایض باز داشته و بسوی گناه سوق دهد ، چنین آمیزشی حرام است .

دوستی و دشمنی بخاطر الله :

لكك - داعی الی الله همیشه رابطه خود را با مردم بر اساس قاعده کلی " الحب فی الله و البغض فی الله " ایجاد و استحکام میبخشد . مفهوم قاعده فوق اینست که مسلمان همیشه با کسانی دوستی میکند که آنها با الله متعال رابطه درست داشته و در اطاعت و کسب رضای او تعالی سعی و تلاش میکنند . و اگر با کسانی دشمنی میکند به این خاطر خواهد بود که آنها از اوامر الهی سرپیچی نموده و مرتکب معاصی میگردند .

پس هر قدر که محبت مسلمان با پروردگارش افزایش یابد به همان اندازه محبت اولیاء الله | را در قلب خود احساس نموده و در خدمت آنها میکوشد و با جان و مال خود از آنها دفاع و حمایت میکند .

با تأکید باید گفت که آنچه میگوییم ، امر خیالی و مبالغه نیست و حتی زمانی که انسان بخاطر دنیا کسی را دوست دارد ، حتماً با چیزهایی که محبوب او باشد نیز محبت کرده و همیشه وقت به خدمت او کمر همت مینهد .

این امر که در بین مردم بخاطر دنیا معروف و شایع است ، در بین بندگان خاص پروردگار باید بمراتب عمیقتر و آثار محبت الله بر بندگانیش باید واضحتر به نظر برسد .

گزیدگان صحبت داعی :

ککک - مادامیکه داعی بخاطر الله با دیگران دوستی میکند و بخاطر الله متعال به دشمنی میپردازد، پس بدیهی است که دوستان ، رفقاء و برادران خود را از جمله کسانی انتخاب میکند که منقاد اوامر الهی بوده و حق بندگی الله متعال را اداء میکنند . بدون شک اینها از بهترین کسانی اند که داعی باید رابطه خود را با آنها استحکام بخشیده و به دوستی شان افتخار کند و از مصاحبت انسانهای فاسق ، بدکردار ، و کسانی که از اوامر الهی اعراض میکنند ، دوری نماید . چنانچه الله متعال میفرماید :

﴿ فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴾ (النجم/لک)

” بنابراین از کسانی که از یاد ما روی گردانده اند و جز زندگی دنیا را نخواسته اند ، روی بگردان “

او در حالیکه از همصحب شدن با انسانهای مفسد و عصیانگر خود داری میکند ، هیچگاهی از دعوت آنها غافل نگردیده و همیشه در حق شان دعای خیر مینماید و برایشان هدایت و رحمت میخواهد .

روش دعوتگر در برابر دوستان و سایر مردم :

ککک - داعی شخصی است که حقوق صحبت را میشناسد و همیشه خود را مکلف به ادای این حقوق میداند . او از دوستان خود همیشه مواسات و دلجویی نموده و در برآوردن حوایج شان میکوشد . از عیوب شان چشم پوشی نموده و هرگز آثرا افشاء نمیکند زیرا میداند که هیچ انسانی خالی از عیوب نمیباشد . اما در صورتیکه ضرورت به امر به معروف و نهی از منکر بود ، از آن کوتاهی نمیکند . او بدی ها و تقصیراتی را که در حق خودش مرتکب میشوند عفو نموده و عذر دیگران را میپذیرد . زیرا مؤمن صاحب کرامت همیشه نیکی ها و خوبی های برادرش را در نظر می آورد و منافق لئیم همیشه عیوب دیگران را در نظر دارد .

عبدالله بن المبارک (م) میفرماید :

” مؤمن همیشه در پی یافتن عذرهایی برای مردم است و منافق همیشه در جستجوی لغزشهای دیگران میباشد “

ککک - اما روش او در برابر کسانی که بخاطر فسق و عصیان شان از مصاحبت با آنها خود داری میکند ، روشی است که مناسب و لازمه یک مسلمان است . یعنی او هرگز با چنین افراد به مخاصمه نمیپردازد .

﴿ وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا

سَلَامًا ﴿٢٦﴾ (الفرقان/کک)

” و بندگان رحمان کسانی اند که روی زمین با آرامش و فروتنی راه می روند ، و هنگامی که جاهلان آنان را طرف خطاب قرار می دهند [در پاسخشان] سلام می گویند “

ولی همیشه آنها را نصیحت نموده و موعظه مینماید . و گاهی هم مجبور میشود که با آنها مقاطعه نموده و از صحبت با آنها دوری نماید .. مثلاً اگر مرتکب بدعتی گردیده و دیگران را بسوی آن دعوت مینمایند ، یا سبب تفرقه در صفوف مسلمین میگردند و یا بر ضد مسلمانان توطئه میچینند و یا دست به ظلم و تجاوز برده و به دیگران آزار و اذیت میرسانند ، درین حالات در قدم اول باید تمام کوشش خود را بکار ببرد تا آنها را از چنین اعمال باز دارند . اما اگر از کردار بد خود دستبردار نشدند ، داعی باید بخاطر توییح و تهدید شان از آنها دوری اختیار کرده و کاملاً با آنها مقاطعه نماید تا مردم نیز آنها را شناخته و از شرارت شان خود را حفاظت نماید . و حتی داعی باید از جواب سلام آنها خود داری نماید تا مورد تنبیه شدید قرار گرفته و منکر بودن عمل شان بکلی ظاهر گردد .

امام غزالی علت عدم رد سلام را در حالیکه واجب است ، چنین بیان مینماید :

” جواب سلام اگر چه واجب است ، اما در ادنی ترین کاری که در آن مصلحتی نهفته باشد ، ساقط میگردد و زجر انسان عاصی از بزرگترین مقاصد بوده و مصالح زیادی را در پی دارد ، زیرا درینکار هم زجر او و هم ابراز تنفر از عمل زشت او میباشد “^۱ و عین همین مفهوم را امام ابن تیمیه^۲ نیز ذکر نموده است .

عزلت گزیدن داعی :

ککک- چنانچه در ابتداء گفتیم : آمیزش با مردم در مقدمه دعوت الی الله قرار داشته و هیچ دعوتگری از آن مستغنی بوده نمیتواند . اما احياناً به گوشه نشینی و عزلت ضرورت پیدا میکند . چنانچه ابن تیمیه^۱ میفرماید : ” انسان باید ساعتی را تخصیص دهد که در آن با خود تنها شده و به دعاء ، ذکر ، تفکر ، محاسبه نفس و اصلاح قلب خود پردازد “

درین عزلت باید دو نکته را در نظر داشته باشد :

اول : باید عزلت و گوشه نشینی را در اوقاتی اختیار کند که شریعت اسلامی نوع معینی از

1- احیاء علوم الدین از غزالی ، ج 2 ص 149

2- مجموع فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه ج 8 ص 216-218

عبادت را در آن لازم گردانیده است. مانند اعتکاف در ایام رمضان، قیام اللیل و نماز شبانه، نشستن در مسجد به انتظار نماز و غیره. عزلت گزیدن درین اوقات و پرداختن به نماز، ذکر و دعاء بهترین نوع خلوت و عزلت مشروع میباشد. و باوجود اینکه زمان بسیار کوتاهی را در بر میگیرد، اما اثر خیلی زیادی در شخصیت انسان دارد.

دوم: اگر داعی به عزلت و گوشه نشینی بیشتر ازین ضرورت پیدا میکند و میخواهد که مدت زیادتری را تنها مانده و به مراجعه نفس و تدارک چیزهای از دست رفته پردازد، برایش جایز است. اما به این شرط که هدف او آمادگی گرفتن زمینه سازی بیشتر برای نشر دعوت بوده و بخواهد که بعد ازین مراجعه با تحرک و نشاط تازه به میدان دعوت برآید. مثال او درین امر باید مانند مجاهدی باشد که از میدان جنگ برگشته و شمشیرش را تیز میکند، اسپش را علف میدهد و نیزه اش را اصلاح میکند و زخمهایش را تداوی میکند ولی قلبش در تمام این حالات در میدان جنگ بوده و با دشمن میرزد. و میخواهد که به زود ترین فرصت دوباره به میدان برگردد. او درین حالت نیز شامل جهاد میباشد. زیرا اعمال انسان مطابق نیتهای او سنجیده میشود.

کَلْکَکَ - علاوه بر آن، داعی یک نوع عزلت دیگری نیز دارد، و آن به گونه است که فکرش غایب است ولی جسمش با حاضرین یکجا میباشد. او به این نوع عزلت زمانی ضرورت پیدا میکند که در حلقه قوم سوء گیر مانده و در مجلسی باشد که سخنان باطل غیبت و انواع زشت گویی ها در آن وجود دارد ولی او نه میتواند که از آنجا خارج گردیده و به جای دیگری برود و نه میتواند که جریان نادرست مجلس را تغییر دهد. پس مجبور میشود که روح و فکر خود را از آنجا غایب کند اگرچه جسماً در آنجا حاضر میباشد.

کَلْکَکَ - نوع سوم عزلت اینست که داعی از محیط کفر بریده و به جای دیگری برود. این عزلت را زمانی اختیار میکند که متیقن میشود که کار و تلاش در هدایت آنها بیفایده و عبث بوده و در حال حاضر احتمال قبول دعوت از سوی آنها خیلی ضعیف میباشد و یا ممکن با اذیت و آزاری مواجه گردد که فوق طاقت او میباشد، درین صورتها از منطقه خارج گردیده و بسوی دیگری متوجه میگردد و سعی و تلاش خود را در دعوت و هدایت انسانهای دیگری بکار میبرد. زیرا جهد و کوشش داعی محدود است و وقتی که در اختیار دارد نیز خیلی قصیر است، پس اگر دریک منطقه کسی دعوت او را نپذیرفت، به منطقه دیگری میرود و دعوت خود را به آنها عرضه مینماید. و حتی داعی میتواند که از برای مدت محدودی از تمام آنها مقاطعه نماید. چنانچه الله متعال در حکایت از ابراهیم علیه السلام میفرماید:

﴿وَأَعْتَرِكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (مریم/کک)

“و من از شما و معبودانی که به جای الله می خوانید، کناره می گیرم“

و در مورد اصحاب کهف میفرماید :

﴿وَإِذْ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْدَأْنَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئَ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقًا﴾ (الكهف/ ١٠٢)

”و [پس از مشورت و گفتگو با یکدیگر چنین گفتند :] اکنون که از آنان و آنچه غیر الله می پرستند ، کناره گرفته اید ، پس به این غار پناه گیرید تا پروردگارتان از رحمتش بر شما بگستراند و در کارتان آسایش و آسانی فراهم آورد “

باب سوم :

مدعو

زمینه سخن:

ککک- در باب اول کتاب موضوع دعوت را که اسلام بود شرح نمودیم و در باب دوم کتاب اصل دوم دعوت یعنی دعوتگر را شناختیم که به اسلام ایمان داشته و دیگران را بسوی اسلام فرامیخواند . شخص و یا اشخاصی که بسوی اسلام دعوت میشوند ” مدعو “ نامیده این باب کتاب را به شرح آن اختصاص داده ایم . درین باب مدعو را تعریف نموده حقوق ، مسئولیتها و اصناف و گروههای مختلف مدعو را زیر بحث میگیریم . بنابراین باب حاضر را به دو فصل تقسیم میکنیم .

فصل اول : تعریف و شناخت مدعو و شرح حقوق و مسئولیتهای او

فصل دوم : اصناف مدعوین .

فصل اول :

مدعو

حقوق و مسئولیتهای او

مدعو کیست ؟

لكلك - به صورت عام گفته میتوانیم که تمام انسانها از هر قشر و گروهی که باشند باید بسوی الله متعال دعوت شوند . زیرا اسلام رسالت عام و پاینده است که الله متعال بواسطه محمد ا برای تمام بشریت فرستاده است . الله متعال میفرماید :

﴿ قُلْ يَتَّيِّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴾ (الأعراف/كككا)

” بگو : ای مردم ! یقیناً من فرستاده الله به سوی همه شمایم ؛ الله که مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره اوست ، جز او معبودی نیست ، زنده می کند و می میراند ، پس به الله و رسول او پیامبر ناخوانده درس که به الله و تمام سخنان او ایمان دارد ، ایمان بیاورید ، و از او پیروی کنید تا هدایت یابید “

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ (سبأ/كك)

(سبأ/كك)

” و ما ترا برای همه مردم جز مژده رسان و بیم دهنده نفرستادیم ، ولی بیشتر مردم [به این واقعیت] معرفت و آگاهی ندارند “

این حکم عام متوجه تمام انسانهایی است که مکلف به قبول اسلام و انقیاد در برابر آن میباشند از هر جنس ، قوم ، منطقه و قشری که باشند و در هر موقعیت اجتماعی که قرار داشته باشند . بمحض اینکه عاقل و بالغ اند مکلف اند که به دین اسلام ایمان آورد و رسالت محمد ا را بپذیرند . به همین علت است که در بین کسانی که به رسول الله ا ایمان آوردند ، ابوبکر عربی ، بلال حبشی

، سلمان فارسی ، صهیب رومی ، خدیجه از زنان و علی از اطفال و عمار از فقراء حضور داشتند .
لَكَ - بنابراین ، دعوت الی الله برای تمام بشریت بوده و به جنس ، طبقه و گروه خاصی مربوط نمیشد و قرآنکریم تمام بشریت را مخاطب قرار داده و میفرماید :

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾

(البقره/کک)

” ای مردم ! پروردگارتان را که شما و پیشینیان شما را آفریده است ، پرستید تا به تقوا دست یابید “

﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ (الأعراف/کک)

” ای فرزندان آدم ! [هنگام هر نماز و] در هر مسجدی ، آرایش و زینت [مادی و معنوی] همراه خود بگیرید “

پس دعوتگر مسلمان باید عام بودن دعوت خود را درک نمود و در پی آن باشد که دعوتش را به هرکسی که برایش میسر بود ، برساند . البته آنچه گفتیم در تناقض با این نیست که داعی کارش را از دعوت اقربای خود آغاز نماید . زیرا هر انسان حق دارد که از دعوت الهی مستفید گردد اما اقربای انسان بیشتر از دیگران مستحق این نعمت است و از سوی دیگر ، داعی میتواند که دعوت خود را به آسانی به آنها تقدیم نموده و احتمال قبول دعوت در آنها قویتر میباشد . و ممکن است که بعد از قبول دعوت اسلامی او نیز همراه با داعی در میدان دعوت داخل شده و همکار و همراه داعی گردد که درینصورت رساندن دعوت اسلام به دیگران نیز آسانتر میگردد .
 الله متعال میفرماید :

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (الشعراء/کک)

” و خویشان نزدیک را [از عاقبت اعمال زشت] هشدار ده “

این آیت اگرچه پیامبر ا را مخاطب قرار داده است . اما معنا و حکم آن شامل تمام دعوتگران میگردد . بنابراین بر داعیان دین الله متعال لازم است که قبل از همه دعوت و انذار را از افراد خانواده و اقربای خود آغاز نماید و بعد از آن سایر دوستان و آشنایان خود را دعوت نماید . و حتی گفته میتوانیم که دعوت افراد خانواده ضروری تر از هر کس دیگر است . زیرا داعی که رئیس و مسئول خانواده خود است ، مستقیماً مسئولیت دنیا و آخرت آنها را بدوش دارد . چنانچه رسول الله ا میفرماید :

« كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ الْإِمَامُ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ »

” همه شما راعی هستید و همه شما مسئول از رعیت خود میباشید ، امام شبان است و از رعیت

خود مسئول است ، مرد در خانه خود شبان است و از رعیت خود مسئول است “

این مسئولیت همچنانکه شامل حاجات مادی مانند تهیه طعام ، لباس ، مسکن و سایر نیازهای

زندگی میشود ، شئون دینی و تعلیمی آنها را نیز در بر میگیرد که رئیس خانواده باید به آن توجه نموده و امور اسلام را به آنها تعلیم دهد . الله متعال در مدح یکی از پیامبران گرامی اش میفرماید :

﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا﴾ (مریم/کک)

” و همواره خانواده اش را به نماز و زکات فرمان می داد ، و نزد پروردگارش پسندیده بود “

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ (التحریم/ک)

” ای مؤمنان ! خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها است ، حفظ

کنید “

وقایه و حفاظت آنها از آتش تنها از طریق دعوت به اسلام و اطاعت از اوامر الهی و اجتناب از نواهی ممکن است .

حقوق مدعو :

للك - مهمترین حق مدعو اینست که داعی نزد او رفته و دعوت اسلام را برایش تقدیم نماید . نه اینکه در خانه نشسته و منتظر آمدن مردم باشد . رسول الله | که اولین داعی دین الله بود ، همیشه به مجالس قریش رفته و آنها را بسوی اسلام دعوت مینمود . علاوه برآن ، به اطراف مکه رفته و آنها را به اسلام فرا میخواند . همچنان در ایام حج به اقامتگاههای اقوام و قبایل مختلف رفت و دعوت اسلام را بر آنها عرض مینمود و نمایندگان و بزرگان هر قوم و قبیله که به مکه می آمدند رسول الله | به استقبال آنها رفته و اسلام را برایشان تقدیم میکرد . در سیرت ابن هشام چنین آمده است که :

” رسول الله | در ایام حج نزد قبایل مختلف عرب رفته و آنها را به اسلام دعوت مینمود و به آنها میگفت که الله متعال مرا بحیث پیامبر انتخاب نموده و مکلف گردانیده است که این رسالت آسمانی را به مردم برسانم . بعداً از آنها میخواست که سخن او را تصدیق نموده و از او حمایت کنند تا دین الله متعال را به تمام مردم برساند . ایشان در برابر هر قبیله ایستاده و میگفتند :

” ای بنی فلان ! من فرستاده الله متعال بسوی تمام شما هستم ، الله متعال شما را امر میکند که تنها او را عبادت کنید و چیزی را با او شریک نسازید و این بتها و خدایان باطلی را که پرستش میکنید ترک بگویید . به من ایمان بیاورید و سخنم را تصدیق کنید واز من دفاع و حمایت کنید تا رسالتی را که الله متعال بمن سپرده است به تمام مردم برسانم “

ایشان که از قدوم هر شخص صاحب مقام و منزلت در قوم خود خبر میشد ، به سرعت به استقبال او رفته و دعوت خود را برایش شرح میکرد . حتی ایشان به دعوت مردم در داخل مکه اکتفاء نکرده و در خارج از مکه نیز دعوت خود را آغاز کردند . به همین هدف ابتداء بسوی طایف رفتند و در آنجا عده را که در آنروز از سرداران و بزرگان ثقیف بودند به اسلام دعوت نمودند .

کک- درینجا این سؤال پیش میشود که چرا باید داعی به دنبال مدعو برود ؟ و چرا مدعو نزد

داعی نمیآید؟

این سؤال را میتوان از چند وجه جواب داد :

اول : وظیفه انبیای کرام تبلیغ و رساندن دعوت است . چنانچه الله متعال میفرماید :

﴿ يَتْلُهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ﴾ (المائدة/لک)

” ای پیامبر ! آنچه بسوی تو از جانب پروردگارت نازل شده است به مردم برسان“

همچنان میفرماید :

﴿ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلِّغُ الْمُبِينُ ﴾ (النور/کک)

” و بر عهده این پیامبر جز رساندن آشکار [پیام وحی] نیست “

تبلیغ و رساندن دعوت به مردم در اکثر اوقات مستلزم آنست که پیامبر | به قصد آنها رفته و دعوت را به صورت درست برایشان تقدیم نماید . زیرا ممکن است کسانی وجود داشته باشند که ضمیر شان آلوده نشده و دعوت را به آسانی بپذیرند اما هنوز دعوت برایشان نرسیده باشد و یا ممکن است که دعوت به صورت صحیح برایشان نرسیده باشد و ممکن آنها نمیخواهند که نزد پیامبر رفته و از حقیقت امر خود را آگاه سازند . بخاطر وجود همین احتمالات است که رسول الله | به اماکن مردم آمده و آنها را به سوی اسلام فرا میخواند .

دوم : شفقت بیمثال و ترحم پیامبر کریم | که در قلب مبارک شان نسبت به بندگان الله متعال موج میزد و حرص و آرزویی که در هدایت و نجات مردم از کفر داشت ، ایشان را وادار میکرد که نزد مردم رفته و آنها را بسوی اسلام دعوت نماید .

سوم : کسانی که از اسلام و دعوت اسلامی دور مانده اند ، قلب مریض دارند و کسانی که به امراض معنوی قلب گرفتار اند مرض خود را احساس نمیکنند و به همین خاطر ضرورتی به علاج خود نیز نمیبینند . پس نباید انبیای کرام منتظر آمدن آنها بنشینند بلکه باید نزد آنها رفته و در قدم نخست آنها را به مرضی که گرفتار اند خبر دهد و بعد از آن علاج مناسب را برایشان تقدیم نمایند . زیرا یکی از اعراض و علایم مرض شان اینست که از دعوت اسلامی و آمدن نزد پیامبر | خود داری میکنند .

کک- پس دعوتگر مسلمان باید شیوه پیامبر گرامی اسلام را در پیش گرفته و به سوی مردم بشتابد . به مجالس ، قریه ها ، محلات بودباش و محل کار آنها رفته و ایشان را بسوی اسلام دعوت نماید . چقدر خوشایند و نیکو خواهد بود که دعوتگران مخلص بسوی قریه جات رفته و هر فردی مسئولیت محله را بعهده بگیرد . امام غزالی | در همین معنی میفرماید :

« يتكفل كل عالم بإقليم أو بلدة أو محلة أو مسجد أو مشهد فيعلم أهله دينهم ويميز ما يضرهم عما ينفعهم وما يشقيهم عما يسعدهم، ولا ينبغي أن يصبر إلى أن يسأل عنه، بل ينبغي أن يتصدى لدعوة الناس إلى نفسه فإنهم ورثة الأنبياء، والآنبياء ما تركوا الناس على جهلهم بل كانوا ينادونهم في مجامعهم ويدورون على أبواب دورهم في

الابتداء ويطلبون واحداً واحداً فيرشدوهم، وهذا فرض عين على العلماء كافة. وعلى السلاطين كافة أن يرتبوا في كل قرية وفي كل محلة فقيهاً متديناً يعلم الناس دينهم فإن الخلق لا يولدون إلا جهالاً فلا بد من تبليغ الدعوة إليهم في الأصل والفرع»¹

” هر عالمی باید کفالت منطقه، شهر، محله و مسجدی را بعهده گرفته و دین را به اهل آن تعلیم دهد و مضرات و منافع را برایشان تمیز نموده و آنچه سبب بدبختی و شقاوت شان میشود از آنچه سبب سعادت شان میشود برایشان معرفی نماید. آنها نباید منتظر باشند تا دیگران از آنها سؤال کنند، بلکه خود بسوی مردم رفته و آنها را دعوت نمایند. زیرا علماء ورثه انبیاء علیهم السلام هستند و انبیاء مردم را بر جهل شان نگذاشتند بلکه به مجامع و خانه های شان رفته و فرد فرد شان را مخاطب قرار داده و ارشاد نموده اند. این کار بر تمام علماء و سلاطین فرض عینی است که برای هر قریه و محله یک نفر فقیه متدین را تعیین نمایند تا مردم را تعلیم دینی دهند زیرا مردم جاهل دنیا می آیند پس باید دعوت در اصول و فروع دینی به ایشان برسد“

هیچ انسانی بی ارزش پنداشته نشود:

کَلک- برای داعی جایز نیست که کسی را حقیر و بی ارزش پنداشته و از دعوت کردن او استغناء نشان دهد. زیرا هر انسان حق دارد که بسوی خیر دعوت شود. شاید کسی را که در نظر داعی بی ارزش می آید، نزد الله متعال از وزن زیادی برخوردار بوده و خدمت بزرگی را به اسلام و دعوت اسلامی تقدیم نماید.

رسول الله | با هر شخصی که مقابل میشد، دعوت اسلام را برایش عرضه مینمود چنانچه در سیرت نبوی میخوانیم که:

” چون رسول الله | دعوت خود را به تمام قبایل عرب که به حج آمده بودند، عرض نمود هیچ یک ازین قبایل به دعوت ایشان لیبیک نگفته و از قبول آن اباء ورزیدند. در بازگشت، از نزد شش نفر از قبیله خزرج گذشت که در عقبه «منی» نشسته و مصروف تراشیدن سرهای خود بودند. رسول الله | نزد آنها رفته و دعوت اسلام را برایشان تقدیم نمود و آیاتی از قرآن مجید را برایشان تلاوت نمود. آنها دعوت پیامبر | را پذیرفته و ایمان آوردند و بعد از بازگشت به مدینه خبر رسول الله | را به قوم خود رسانده و آنها را بسوی اسلام دعوت نمودند. دیری نگذشت که اسلام در بین مردم مدینه پخش گردیده و هیچ خانه نماند که در آن ذکری از رسول الله | نباشد.²

مشاهده میکنیم که رسول الله | این شش نفری را که مصروف تراشیدن سرهای خود بودند بی ارزش ندانست و بعد از آنکه تمام قبایل اطراف مکه از قبول دعوت او اباء ورزیدند، این توهم برایشان دست نداد که چه امیدی به این تعداد معدود میتوان داشت که مصروف تراشیدن سرهای

1- احیاء علوم الدین ج3 ص154

2- امتاع الأسماع ص32-33

خود هستند؟!

همین اشخاص معدود بودند که بحیث نخستین داعیان دین اسلام وارد مدینه شده و مردم را به اسلام مشرف گردانیدند . پس داعی مسلمان باید هیچ کس و هیچ جماعتی را بی ارزش ندانسته و از دعوت آنها کناره گیری نکند . شاید بدست همینها خیر کثیری به دعوت برسد .

و جاب مدعو :

کلک - حق مدعو این بود که داعی نزدش رفته و دعوت را برایش برساند و در هیچصورتی حقیر و بی ارزش تلقی نگردد . در مقابل بالایش واجب است که دعوت الی الله را پذیرفته و ندای پروردگار خود را که خیر و حق است لیبک بگوید .

اما بخاطر بیان واقعیتهای و استفاده داعی و بخاطر اینکه داعی گرفتار یأس نگردیده و همیشه امیدوار باشد باید گفت که :

مردم در قبول دعوت به یک مستوا قرار ندارند . بلکه عده از آنها خیلی به سرعت بسوی دعوت میشتابند و پیام الهی را قبول میکنند و تعداد دیگری در قبول دعوت خیلی بطی و سست اند و سایرین به درجات مختلف در بین ایندو طبقه قرار دارند .

عده از مردم چنان اند که بمجرد شنیدن دعوت اسلامی بدون هیچ تردد و اندیشه به قبول آن مبادرت می ورزند تو گویی که آنها منتظر شنیدن چنین پیامی بوده اند . از مثالهای این گونه انسانها میتوان از ایمان آوردن ابوبکر صدیق و ساحران موسی علیه السلام یاد آور شد .

رسول الله | در مورد ایمان آوردن ابوبکر | میفرماید : ” هیچ کسی را به اسلام دعوت نکردم مگر اینکه در ابتدای امر گرفتار تردد و جدال ذهنی گردید . اما ابوبکر صدیق | بمجرد شنیدن دعوت هیچ درنگی نکرده و بدون تردد و اندیشه اسلام را پذیرفت “ |

الله متعال از ایمان آوردن ساحرانی که فرعون مصر برای ابطال معجزه های موسی علیه السلام گرد آورده بود ، چنین حکایت میکند :

﴿ فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴾ ﴿٥٦﴾ فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَجَدِينَ ﴿٥٧﴾ قَالُوا ءَأَمْنَا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٥٨﴾ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿٥٩﴾ قَالَ ءَأَمِنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْمَلُونَ لَأُقْطِعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٦٠﴾ قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿٦١﴾ إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَتَنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾ (الشعراء ٥٦-٦٢)

” پس موسی عصایش را افکند ، ناگاه آنچه را جادوگران با نیرنگ ساخته بودند ، بلعید . (٦٢) پس جادوگران [از هیبت و عظمت این معجزه که یافتند کاری الله است نه جادو] به سجده

افتادند. (مکه) گفتند: ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم، (لک) پروردگار موسی و هارون. (لک) فرعون گفت: پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید، حتماً او بزرگ شماست که جادوگری را به شما آموخته است، پس به زودی خواهید دانست که مسلماً دست ها و پاهای شما را یکی از راست و یکی از چپ قطع خواهم کرد، و یقیناً همه شما را به دار خواهم آویخت. (لک) گفتند: [در این شکنجه و عذاب] هیچ زیان و باکی [بر ما] نیست، یقیناً ما به سوی پروردگار ما باز می گردیم، (کک) قطعاً ما امیدواریم که چون نخستین ایمان آورندگان [از این قوم] بودیم، پروردگار ما خطاهای ما را بیامرزد. (کک)

این ساحران آمده بودند که دعوای باطل و کفری فرعون را نصرت نموده و در مقابل دعوت موسی علیه السلام مقاومت نمایند. اما زمانیکه معجزات موسی علیه السلام را مشاهده کردند، به یقین دانستند که این کار از جمله سحر و ساحری نیست که آنها آموخته اند. بلکه معجزه است که الله متعال بخاطر اثبات صداقت موسی علیه السلام برایش داده است. پس بدون درنگ و تردیدی ایمان خود را اعلان نموده و الفاظی را بزبان آوردند که قوت و قدرت نوری را به نمایش گذاشت که در قلبهای شان داخل شده و تمام اندیشه های باطل را درهم شکست. و بی اختیار زبان شان آواز داد که "ءَامَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ" رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ و چون فرعون لعین آنها را مورد تهدید قرار داد با کمال بی پروایی به تهدیدات فرعون گفتند: "لَا ضَيْرَ" یعنی هیچ ضرری بعد ازین بما نمیرسد. زیرا عذاب تو ساعتی بیش نخواهد بود و میتوانیم که آنرا تحمل کنیم. و ما میخواهیم که با پروردگار خود با این امید ملاقی شویم که گناهان گذشته ما را مغفرت نماید.

این دو نمونه از کسانی بود که دعوت را بزودی میپذیرند. اما نمونه های کسانی که در قبول دعوت تعلل ورزیده و در برابر دعوت مقاومت کرده اند، خیلی زیاد است که درینجا میتوان از قوم نوح علیه السلام یاد کرد که چنانچه قرآن کریم حکایت میکند، نوح علیه السلام مدت نهصد و پنجاه سال در بین شان دعوت نمود اما جز عده قلیلی ایمان نیاوردند. همچنان ابوسفیان و مردم مکه بعد از دشمنی خیلی شدید و معرکه هایی که بیست سال طول کشید، بعد از فتح مکه مسلمان شدند. و بر علاوه اینها کسانی بودند که تا آخرین لحظات زندگی ایمان نیاورده و بحالت کفر از دنیا رفتند.

کک - وجیه دیگر مدعو اینست که بعد از آنکه الله متعال او را به هدایت اسلام مشرف گردانید، حق این نعمت را باید اداء نماید. یعنی زندگی خود را مطابق ارزشهای اسلامی عیار نموده و عبادت الله متعال را به همان نحوی اداء نماید که قرآن کریم و سنت نبوی بیان کرده است. تا مسلمانی اش آمیخته با نفاق نبوده و ادعای مسلمانی نماید اما حقوق آنرا اداء نکند.

فصل دوم :

اصناف مدعوین

زمینه سخن :

کُلک- در هر جامعه تعدادی از اشرافیان و درباریها وجود دارند که از نفوذ خاص اجتماعی برخوردار بوده و در اکثر جاها قدرت حاکمه نیز در اختیار شان قرار دارد . اینها صنف اول مدعوین را تشکیل میدهد . و قرآن کریم آنها را بنام " ملأ " یاد کرده است . در مقابل آنها جمهور و عامه مردم قرار دارد که صنف دوم مدعوین را تشکیل میدهند . زمانیکه جمهور مردم دعوت اسلامی را لیبیک گفته و جامعه اسلامی تشکیل گردید و اسلام غالب گردید ، طبقه دیگری ظهور میکند که در زبان دعوای ایمان و اسلام را دارند اما در باطن کافرند . قرآن کریم این طبقه را بنام " منافق " یاد کرده است که صنف سوم مدعوین را تشکیل میدهد . عده دیگری نیز تبارز میکنند که اسلام را پذیرفته و در ایمان خود صادق اند ، اما احياناً گرفتار هوای نفس و وسوسه های شیطانی گردیده و بسوی معاصی و گناهان میروند . این گروه که اهل معصیت نامیده میشوند ، صنف چهارم مدعوین را تشکیل میدهند . پس در بحثی که در پیش داریم در مورد اصناف چهار گانه صحبت میکنیم که در برابر داعی قرار دارند .

بحث اول :

ملاً (اشراف زادگان و درباریها)

تعریف ملاً :

لک- قرآن کریم کلمه "ملاً" را در داستانها انبیاء و ماجراهای آنها با اقوام شان استعمال نموده است. مفسرین در شرح این کلمه میگویند :

"ملاً عبارت از قشر اشرافی، درباری ها و رؤساء و سرداران قوم بودند" ^۱

پس کسانی شامل این قشر اند که در جامعه از نفوذ و قدرتی برخوردار بوده و مردم بنابر ارزشها و معیارهای حاکم بر همان جامعه، آنها را بحیث اشراف و بزرگان خود پذیرفته و در عرف مردم مستحق قیادت و سیادت بوده و در بعضی موارد عملاً سیادت و ریاست آنها را بعهدہ داشته باشد.

اطلاق این اسم در قرآن کریم بر قشر مذکور، بنابر واقعیتهای موجود در جامعه صورت گرفته است نه اینکه آنها واقعاً مستحق ریاست و سیادت جامعه خود بوده اند. این اسم گذاری شباهت زیادی به اصطلاحاتی دارد که در نامه های رسول الله | به پادشاهان روم و فارس، استعمال شده است. رسول الله | امپراتور روم را بنام "عظیم روم" خطاب کرده اند. که استعمال این عبارت در مورد پادشاه روم از قبیل بیان واقعیت بوده و به این معناست که او در بین روم عظیم بوده و ریاست آنها را بدست دارد. نه اینکه حقیقتاً مستحق این صفت می باشد.

ملاً و دعوت الی الله :

لک- صفت غالب درین قشر در هر قوم و منطقه این بوده است که همیشه در برابر دعوت قرار گرفته و با داعیان دین الهی به جنگ و مقابله برخاسته اند. بلکه همیشه در پیشاپیش لشکر مخالف دعوت قرار گرفته و رهبری تبلیغات سوء، تکذیب و متهم سازی انبیای کرام را بعهدہ گرفته و به گمراه سازی مردم مصروف بوده اند. قرآن کریم میفرماید :

1- تفسیر قرطبی ج 3 ص 234، 223، ج 12 ص 121، تفسیر ابن کثیر ج 2 ص 223

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ ﴿١٦٦﴾ وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَدًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾ ﴿١٦٧﴾ (سباء/کک-کک)

”در هیچ شهری هیچ بیم دهنده ای نفرستادیم مگر آنکه عیاشان مغرور و سرمست آنان گفتند : ما به آنچه شما را به آن فرستاده اند ، کافریم ! (کک) و گفتند : اموال و فرزندان ما از شما بیشتر است و [این دلیل توجه خاص الله به ماست ؛ بنابراین اگر عذابی هم باشد] ما را عذاب نخواهد کرد . (کک)“

الله متعال درین آیات به رسول الله | خبر داده و ضمن آن تسلیت میدهد که در هیچ قومی نبوده است که پیامبری بفرستد مگر اینکه مترفین (عیاشان) آن قوم که همان صاحبان قدرت ، حشمت ، ثروت بوده و شب و روز مصروف عیاشی اند ، در مقام رهبری شر و فساد قرار گرفته و در خطاب به انبیاء کرام گفتند که ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم و نه از تو متابعت میکنیم .^۱ الله متعال در مورد نوح علیه السلام میفرماید :

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَقَوَّمُوا عِبَادُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ ﴿٦١﴾ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ ﴿٦٢﴾ (الأعراف/لک-کک)

”به یقین ، نوح را به سوی قومش فرستادیم ، پس به آنان گفت : ای قوم من ! الله را پرستید ، که شما را جز او معبودی نیست ، من قطعاً از عذاب روز بزرگ بر شما میترسم . (لک) اشراف و سران قومش گفتند : مسلماً ما ترا در گمراهی آشکار می بینیم ! (کک)“ پس این قشر ”ملأ“ اشرافیان و بزرگان قوم نوح علیه السلام بودند که مانع راه دعوت گردیده و پیامبر گرامی الله متعال را متهم به گمراهی و ضلالت مینمودند . یقیناً این کردار آنها زشت ترین ظلمی بود که آنها مرتکب گردیده و دین حق را که نوح علیه السلام از جانب پروردگارش آورده بود گمراه میخواندند و مردم را از قبول حق مانع میشدند .

اما این منطق قشر درباری و متکبرین است که در هر زمان و مکان ظاهر میگردد . چنانچه میبینیم که صنادید قریش نیز در برابر دعوت رسول الله | قرار گرفته دعوت مبارک وی را گمراهی خواندند و ایشان را متهم به کذب و افتراء نموده و به آزار و اذیت رسول الله | و یاران مخلص شان ادامه دادند و تا آخرین لحظه از توطئه گری و سنگ اندازی در راه دعوت باز ننشستند . الله متعال میفرماید :

﴿وَيَحِبُّوْا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِّنْهُمْ ۖ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَٰذَا سِحْرٌ كَذَّابٌ﴾ ﴿١٠١﴾ أَجْعَلُ الْآلِهَةَ

إِلَيْهَا وَحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿٦٠﴾ وَأَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ آمَشُوا وَأَصْبَرُوا عَلَى الْهَتِكُمْ
 إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ﴿٦١﴾ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمَلَةِ الْآخِرَةِ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ ﴿٦٢﴾ (ص/كك)

”و از اینکه بیم دهنده ای از جنس خودشان به سوی آنان آمده است تعجب کردند ، و کافران گفتند : این جادوگری بسیار دروغگوست .(ک) آیا [محمد] معبودان [گوناگون] را معبودی یگانه قرار داده است ؟ به راستی [که منحصر کردن معبودان در یک معبود چیزی بسیار شگفت است .(ک) سران و اشرافشان روان شدند [و فریاد برداشتند] که بروید و بر پرستش و نگهداری معبودانتان ایستادگی کنید زیرا از این دعوت [به سوی الله یگانه] ریاست و آقایی بر شما اراده شده است .(ک) ما این [پرستش معبود یگانه] را در آخرین آیین [که پدران ما بر آن بودند] نشنیده ایم ؛ این جز دروغی ساخته شده نیست .(ک) “

”ملأ“ درین آیت عبارت از بزرگان ، اشرافیان و رهبران قریش است که به قوم خود گفتند ؛ بردین خود ثابت بمانید و دعوت توحید را که محمد | براه انداخته است قبول نکنید ^۱
 در سیرت رسول الله | واقعات زیادی وجود دارد که نمایانگر موقف اشرافیان و بزرگان قریش و سران سایر قبایل در برابر دعوت رسول الله میباشد . چنانچه ابن هشام روایت میکند که :
 ” رسول الله | بسوی قبایل مختلف عربی رفته و آنها را بسوی اسلام دعوت مینمود . ابولهب در هر جایی به دنبال رسول الله | آمده و مردم را از قبول دعوت ایشان منع میکرد و میگفت : سخن او را نشنوید و از او اطاعت نکنید “ ^۲

همچنان زمانیکه بسوی طایف رفت تا ساکنان آنجا را به اسلام دعوت نماید ، با گروهی روبرو شد که در آنروز از اشراف و سرداران ثقیف بشمار میرفتند . رسول الله | دعوت خود را به آنها عرضه نمود . اما آنها دعوت ایشان را به بدترین صورت رد نمودند و جاهلان و غلامان خود را تحریک کردند تا پیامبر علیه السلام را دشنام داده و با سردادن شورو غوغا مردم را بر علیه ایشان بشورانند : ^۳

اسباب عداوت ”ملأ“ با دعوت الی الله :

لک- با دقت و تأمل در آیاتی که داستان انبیای کرام را بیان نموده و برخورد اقوامشان را در برابر دعوت شرح میدهد ، میتوانیم یک سلسله عوامل و اسبابی را تعیین نماییم که در برخورد

1- تفسیر بن کنیر ج 4 ص 27

2- سیرت ابن هشام ج 2 ص 32

3- سیرت ابن هشام ج 2 ص 27-28

مستکبرین با دعوت الهی در هر عصر و زمان به صورت مشترک وجود داشته است . مهمترین خصلتی که در تمام آنها به صورت مشترک وجود دارد عبارت از تکبر است که در اعماق قلب شان نفوذ کرده است و در کنار آن ، محبت و علاقه به ریاست و مقام دنیوی ، رسوبات ذهنی عهد جاهلیت و شبهاتی که بحیث دلیل در ذهن شان خطور میکند نیز تأثیر بسزایی در کجروی و برخورد خصمانه آنها با دعوت اسلامی دارد .

اینک شرح مختصری در مورد هر کدام از این عوامل تقدیم نموده و آیات و آثاری که درین مورد آمده است خدمت تان تقدیم میکنیم .

اول - تکبر :

لک- تکبر بدترین اخلاق و مهلک ترین آفتی است که در نفس عده از انسانها جای گرفته و آثار و نتایج آن در کردار ، گفتار و مواقف آنها به اشکال مختلف ظاهر میگردد .

بدترین مظهر تکبر و خود بزرگینی همانا ندیده گرفتن حق است که حتی در بعضی حالات با وجود اینکه خود میدانند و حق را میشناسند ، اما تکبر و خودپسندی آنها مانع میشود که به حق اعتراف نموده و در برابر آن تسلیم گردند . همچنان تکبر و غرور سبب میشود که انسانهای متکبر از فضیلت و برتری دیگران انکار نموده و حاضر به قبول فضیلت دیگران نشوند . زیرا شخص متکبر از شناخت و تعین قدر و منزلت خود عاجز بوده و همیشه خود را برتر و بلندتر از همه میدانند . این پندار غلط باعث میشود که دیگران را حقیر شمرده و از همراهی و قرار گرفتن در یک صف با انسانهای دیگر خود داری نمایند و چون قیادت و رهبری را حق انحصاری خود میدانند ، لذا هرگز حاضر نمیشوند که تحت رهبری شخص دیگری قرار گیرند . درین میان ، حسد نیز داخل گردیده و دشمنی آنها را در برابر اهل حق تشدید نموده آنها را در برابر حق لجوج تر میسازد و کار به جایی میرسد که به هیچ صورتی حاضر به قبول حق نگردیده و در هر حالتی از آن انکار کنند .

کک- آیاتی که تکبر را بحیث بارزترین صفت قشر "ملا" معرفی میکند و نتایجی را که این صفت قبیح به بار می آورد ، خیلی زیاد است که به عنوان نمونه بعضی از آنها را درینجا نقل میکنیم .

ک- ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾ (النمل ۷۷)

" و آنها را در حالی که باطنشان به الهی بودن آن معجزات یقین داشت ، ستمکارانه و برتری جویانه انکار کردند . پس با تأمل بنگر که سرانجام مفسدان چگونه بود ؟ "

یعنی فرعون و قومش از نبوت موسی علیه السلام انکار نمودند ، در حالیکه در نفسهای خود

متیقن به حقانیت موسی علیه السلام بودند و یگانه عامل این انکار و ظلمی که بر موسی علیه السلام روا داشتند ، تکبر و خود بزرگینی شان در برابر موسی علیه السلام بود .

﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَنْقُومِرِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴾ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١٠٦﴾ (الأعراف/ لک- کک)

” به یقین ، نوح را به سوی قومش فرستادیم ، پس به آنان گفت : ای قوم من ! الله را پرستید ، که شما را جز او معبودی نیست ، من قطعاً از عذاب روزی بزرگ بر شما می ترسم . (لک) اشراف و سران قومش گفتند : مسلماً ما تو را در گمراهی آشکار می بینیم ! (کک) “

درینجا نیز مشاهده میکنیم که قوم نوح علیه السلام هدایتی را که نوح علیه السلام آورده است گمراهی میخوانند و نور آنرا ظلمت میگویند و مدعی اند که دعوتی را که نوح علیه السلام تقدیم میکند سراسر گمراهی آشکار و بین است . در حالیکه این پندار و گفتار شان روشنترین دلیلی بر کوردلی و نابخردی آنها بوده و نشان میدهد که آنها از دیدن حق محروم اند و همین کوردلی سبب هلاکت آنها نیز گردیده است :

﴿ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِّ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ﴾ (الأعراف/ کک)

” پس او را تکذیب کردند ، ما هم او و کسانی که در کشتی همراهش بودند ، نجات دادیم و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند ، غرق نمودیم ؛ زیرا آنان گروهی کوردل بودند . “
 ک- الله متعال از سرداران و اشرافیان قوم عاد خبر میدهد که به پیامبر خود هود علیه السلام گفتند :

﴿ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَذِبِينَ ﴾ (الأعراف/ کک)

” اشراف و سران قومش که کافر بودند گفتند : ما تو را در سبک مغزی و نادانی می بینیم و تو را از دروغگویان می پنداریم !! “

مقصد از سفاهت عبارت از بیخردی و حماقت است ، پس میبینیم که قوم هود علیه السلام نیز پیامبر شان را احمق و بیعقل میخواند !! در حالیکه اگر چشم بصیرت شان بینا میبود ، حتماً حقانیت دعوت هود علیه السلام را درک میکردند .

ک- الله متعال در آیات متعددی بیان میکند که صنادید و اشرافیان قریش دعوت رسول الله | را دروغ و سخنان خود ساخته خوانده و مردم را از قبول آن باز داشتند . الله تعالی میفرماید :

﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آلَمَلَةِ الْآخِرَةِ إِنَّ هَذَا إِلَّا آخْتَلَقُ﴾ (ص/ك) «ما این [پرستش معبود یگانه] را در آخرین آیین [که پدران ما بر آن بودند] نشنیده ایم؛ این جز دروغی ساخته شده نیست»

همچنان آنها پیامبر گرامی اسلام را گاهی دیوانه خطاب کردند و زمانی هم جادوگر خواندند و گاهی هم شاعر گفتند.

ک- از برخورد اشرافیان قوم نوح علیه السلام با دعوت الهی حکایت کرده و میفرماید:

﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرْنَكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرْنَكَ أَتْبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَذِبِينَ﴾ (هود/ك)

«اشراف و سران کافر قومش گفتند: ما ترا جز بشری مانند خود نمی بینیم، و کسی را جز فرومایگان که نستجیده و بدون اندیشه از تو پیروی کرده باشند مشاهده نمی کنیم، و برای شما هیچ برتری و فضیلتی بر خود نمی بینیم، بلکه شما را دروغگو می پنداریم»

قوم هود میگویند که از تو جز اراذل و بیخردان قوم (مقصد شان فقراء، ناتوانان و پیشه وران است) کس دیگری پیروی نکرده است و در میان پیروان تو هیچ یک از اشرافیان و سرداران قوم وجود ندارد. پس چگونه ما دعوت ترا لیبیک گفته و در قطار این فقراء و بیچارگان قرار گرفته و از تو متابعت کنیم؟!؟

بعد از آن میگویند که این بیخردان و به تعبیر آنها اراذل بدون تفکر و سنجش و تعقل از تو پیروی کرده اند. زیرا آنها بیخرد اند، بعد از آن به الفاظ تمسخر آمیزی میگویند که هیچ نوع فضیلت و برتری در بین پیروان او وجود ندارد، و بالآخره به این نتیجه میرسند که پیامبر دروغگو و فریبکار است.

تمام این مواقف و سخنان منشائی جز تکبر و غرور ندارد که در اعماق نفسهای شان ریشه دوانیده است و سبب میگردد که آنها از قبول حق به این دلیل خود داری نمایند که اراذل از آن پیروی کرده اند!! اما این حقیقت از نظر شان پنهان مانده است که حق همیشه حق است و فرقی نمیکند که ضعفاء از آن پیروی کنند و یا سرداران و اشرافیان قوم پیرو آن باشند. و تنها این پیروان حق و حقیقت اند که سزاوار هرگونه شرافت، برتری و ریاست بوده و باید به مقام رهبری جامعه صعود کنند و کسانی اراذل و بیخرد اند که از قبول حق خود داری کرده و با عناد و لجاجت در برابر آن واقع میگردند اگر چه درعرف حاکم بر جامعه بحیث امیر، اشراف زاده و درباری شناخته شوند.

ک- الله متعال در مورد فرعون و درباریان او میفرماید:

﴿ ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٤٦﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ﴿٤٧﴾ فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عِبَدُونَ ﴿٤٨﴾ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴿٤٩﴾ ﴾ (المؤمنون/ ٤٦- ٤٩)

” سپس موسی و برادرش هارون را با معجزات و آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم، (٤٦) به سوی فرعون و سران و اشراف قومش، پس تکبر ورزیدند؛ و آنان قومی برتری جو بودند. (٤٧) و گفتند: آیا به دو بشری که مانند خودمان هستند ایمان بیاوریم در حالی که قوم [و قبیله] آن دو بردگان ما هستند؟ (٤٨) در نتیجه هر دو را تکذیب کردند و از هلاک شدگان شدند. (٤٩) “

فرعون و قوم او با تکبر و غرور زاید الوصفی از اتباع حق انکار کرده و سخنانی در منتهای جاهلیت و بیخردی را بعنوان دلیل کفر شان اظهار داشتند. فرعون کسی بود که تکبر و غرورش بجایی رسید که دعوی الوهیت نموده و فریاد زد که:

﴿ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ ﴿٥٠﴾ ﴾ (النازعات/ ٥٠)

” پس (فرعون) گفت: من پروردگار برتر تان هستم “

لک - در سیرت نبوی منقول است که عده از سرداران و مستکبرین قریش به رسول الله | گفتند: ما هرگز قبول کرده نمیتوانیم که با این گروه فقیر و بی بضاعت در یک مجلس بنشینیم. که مقصد شان عمار، صهیب، بلال و امثال آنها بود. و اظهار کردند که ما زمانی به مجلس تو داخل میشویم که اینها را از خود دور کنی و زمانی که ما نزد تو نشسته بودیم به اینها اجازه دخول ندهی!!

الله تعالی این آیت را در جواب شان نازل نموده و خطاب به پیامبر | فرمود:

﴿ وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴾

” با کسانی که صبح و شام، پروردگارشان را می خوانند در حالی که همواره خشنودی او را می طلبند، خود را پایدار و شکویدار، و در طلب زینت و زیور زندگی دنیا دیدگانت [از التفات] به آنان [به سوی ثروتمندان] برنگردد “

و بعد از آن در مورد اهل طغیان و کسانی که از اطاعت پیامبر | خود داری کرده اند چنین دستور میدهد:

﴿ وَلَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا ﴿٥١﴾ ﴾

(الکھف/ ٥١)

” و از کسی که دلش را [به سبب کفر و طغیانش] از یاد خود غافل کرده ایم و از هوای

نفسش پیروی کرده و کارش اسراف و زیاده روی است ، اطاعت مکن “
 ک- الله | در مورد مستکبرین قوم قریش و امثال شان که از ایمان به رسالت محمد | اباء
 ورزیده اند میفرماید :

﴿ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرَبَتَيْنِ عَظِيمٍ ۚ أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ ۚ لَحْنٌ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۚ وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا ۚ وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ۚ ﴾ (الزخرف/کک- کک)
 ” و گفتند : این قرآن چرا بر مردی بزرگ از میان یکی از این دو شهر [مکه و طایف] نازل
 نشد ؟! (کک) آیا آنان هستند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند ؟ ما در زندگی دنیا
 معیشت آنان را میانشان تقسیم کرده ایم ، و برخی را از جهت درجات [فکری و مادی] بر برخی
 برتری داده ایم تا برخی از آنان برخی دیگر را [در امر معیشت و سایر امور] به خدمت گیرند ؛
 و رحمت پروردگارت از آنچه آنان جمع می کنند ، بهتر است . (کک)
 مفهوم آیت فوق اینست که اعتراض کنندگان بر رسالت محمد | و مستکبرینی که از ایمان و
 تصدیق به رسالت ایشان اباء ورزیدند ، چنین استدلال میکردند که ؛ چرا این قرآن بر مردی از
 اشرافیان ثقیف و یا کسی از بزرگان و صنادید قریش نازل نشده است ؟
 اینها نیز تحت تأثیر و فشار تکبر و خود برزگینی ، پیامبر | را خیلی کوچکتر از آن میدانستند
 که وحی الهی بالایش نازل گردد . و گمان میکردند که تنها مستکبرینی امثال خود شان مستحق
 این کرامت و سیادت میباشند . اما الله متعال این گمان شان را تردید نموده و فرمود که وحی در
 اختیار الله است و میداند که رسالتش را در کجا قرار دهد .

دوم - محبت با ریاست و مقام :

ککک- بیماری دیگری که دامنگیر ” ملأ “ میگردد ، حب ریاست و مقام است . آنها
 میخواهند که همیشه بر مردم مسلط بوده و امر و نهی در دست شان قرار داشته باشد . به همین
 خاطر با هر حرکت و دعوتی که این تسلط و استبداد شانرا خاتمه دهد ، در مقابله و جنگ واقع
 میگردند . زیرا میدانند که دعوت اسلامی آنها را نیز مانند سایر مردم تابع حق گردانیده و از مقام
 ظالمانه شان پائین میکشاند . پس با تمام وسایل و امکانات خود در برابر دعوت قرار گرفته و به
 دشمنی و عداوت با دعوتگران دین الهی میپردازند . و بخاطر اقناع دیگران اباطیلی را بعنوان دلیل
 حقانیت موقف خود به مردم پیش میکنند . آیاتی که نشان میدهد که صنادید هر قوم بخاطر
 ریاست و مقام خود از قبول دعوت خود داری کرده اند خیلی زیاد است از جمله :
 ک- الله | در داستان نوح علیه السلام میفرماید :

﴿ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴾ (المؤمنون/كک)

” پس سران و اشراف قومش که کافر بودند ، گفتند : این جز بشری مانند شما نیست که می خواهد بر شما برتری جوید ، و اگر الله می خواست [پیامبری بفرستد] قطعاً فرشتگانی [را به پیامبری] می فرستاد ، ما این [سخنانی] را [که نوح می گوید] میان پدران پیشین خود نشنیده ایم “
درین آیات میبینیم که اشرافیان قوم نوح علیه السلام در راه دفاع از ریاست و مقام ظالمانه که بر مردم دارند به دفاع برخاسته و به مردم میگویند : نوح با دعوتی که براه انداخته است میخواهد که برتری و عظمت خود را بر شما ثابت نموده و ریاست و پادشاهی را از آن خود سازد . آنها با این سخنان میخواهند که مردم را تحریک نموده و بر ضد نوح علیه السلام بشورانند تا از قبول دعوت اباء ورزیده و در مقابل آن صف بگیرند . و به این ترتیب ریاست و مقام شان حفاظت گردیده همیشه بر مردم مسلط باشند .

در حالیکه حقیقت اینست که انبیای کرام هیچگاهی خواستار ریاست و پادشاهی نبوده و نمیخواهند که خود را بر دیگران تحمیل نمایند . بلکه طبیعت دعوت چنین است که در نتیجه استمرار دعوت بالاخره امامت و رهبری جامعه به آنها سپرده میشود و مردم با خوشی خاطر از آنها اطاعت میکند . اما ریاست و رهبری آنها هیچ مشابهتی با ریاست و پادشاهی مستکبرین ندارد .
ک - الله متعال در در مورد فرعون و درباریانش میفرماید :

﴿ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ﴾ ﴿ ٧٦ ﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ ﴿ ٧٧ ﴾ قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ ﴿ ٧٨ ﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا خُنُّ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿ ٧٩ ﴾

(یونس/کک - لک)

” پس از آنان موسی و هارون را با آیات خود به سوی فرعون و اشراف و سران قومش فرستادیم ، پس آنان تکبر ورزیدند و آنان گروهی گنهکار بودند . (کک) پس هنگامی که حق از نزد ما به سویشان آمد ، گفتند : مسلماً این جادویی است آشکار . (کک) موسی گفت : آیا درباره حق هنگامی که به سويتان آمد ، می گوید : آیا این جادوست ؟ [نه ، این جادو نیست ، اگر جادو بود پیروزی نداشت] زیرا جادوگران پیروز نمی شوند . (لک) گفتند : آیا به سوی ما آمده ای تا ما را از آیینی که پدران ما را بر آن یافته ایم ، برگردانی و [با نابود کردن ما] قدرت و حکومت در این سرزمین برای شما دو نفر باشد ؟ و ما به شما دو نفر ایمان نمی

آوریم! (لک)

فرعون و اطرافیان او که بدترین قوم و مجرم ترین انسانها بودند از قبول حق انکار نموده و از پیروی موسی علیه السلام مستکبرانه اباء ورزیدند، اما این استکبار و کجروی خود را با این ادعاء توجیه میکردند که موسی و هارون میخواهند مردم را از دین آباء و اجداد شان گمراه نموده و خود را به ریاست و پادشاهی مصر برسانند. و عظمت و کبریای خود را بر دیگران ثابت نمایند. درین واقعه نیز میبینیم که علت اساسی دشمنی فرعون و درباریان با دعوت موسی علیه السلام تکبر و محبت با ریاست و پادشاهی است. انگشت اتهام بسوی موسی و هارون علیهما السلام دراز نمودند تا دنیا پرستی خود را توجیه نمایند. زیرا فرعون و درباریان میدانستند که پیروزی دعوت موسی علیه السلام به معنای نابودی سلطنت و پادشاهی ظالمانه آنها میباشد.

ک- در مورد بزرگان قریش میفرماید:

﴿وَأَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ آمْسُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ﴾

(ص/ک)

” سران و اشرافشیان روان شدند [و فریاد برداشتند] که بروید و بر پرستش و نگهداری معبودانان ایستادگی کنید زیرا از این دعوت [به سوی خدای یگانه] ریاست و آقایی بر اراده شده است “

اینها بعضی سخنانی بود که صنادید قریش اظهار داشتند. در تفسیر قرطبی در شرح این آیت میخوانیم که:

” (إن هذا لشيء يراد) کلمه است که برای تحذیر و تخویف بکار برده میشود و به این معناست که بر حذر باشید که محمد از دعوتی که براه انداخته است چیزی جز پادشاهی و بزرگی بر شما نمیخواهد. او اراده دارد که تمام مردم را منقاد و تابع خود گرداند و هر چه بخواهد مردم از فرمانش اطاعت نمایند. پس هوشیار و بر حذر بوده و از اطاعت او خود داری کنید “^۱

علامه ابن کثیر در تفسیر آیت فوق میگوید: ” در تفسیر ابن جریر آمده است که: بزرگان قریش گفتند: توحیدی که محمد ما را بسوی آن فرا میخواند چیزی است که میخواهد بوسیله آن بزرگی و تعالی خود را بر شما ثابت نموده و شما را تابع و منقاد خود گرداند. پس هرگز سخن او را قبول نخواهیم کرد “^۲

تمام این آیات نشان میدهد که ملأ بخاطر دلبستگی و محبتی که با ریاست و پادشاهی خود دارند از قبول دعوت اسلام اباء ورزیدند و گمان میکردند که پیروزی اسلام به معنای نابودی

1- تفسیر قرطبی ج 15 ص 151، 152

2- تفسیر ابن جریر ج 4 ص 27

کامل حکمروایی ظالمانه آنها میباشد .

سوم - جهالت :

ککک - "ملاً" در هر جامعه که وجود دارد ، غرق در جهل مرکب میباشند . به این معنا که نه تنها جاهل اند بلکه از درک جهالت خود نیز عاجز اند . در اثر این جهالت است که به پروردگار خود کفر ورزیده و دعوت انبیاء را رد کرده و آنرا گمراهی و سفاهت دانسته و داعیان آنرا که انبیای کرام اند متهم به بیخردی و نادانی میسازند . اوباشان و بیخردان را در برابر آنها تحریک نموده و به دسیسه گری و توطئه پردازی مصروف میشوند .

آنها از رسالت انبیای کرام تعجب نموده و نشانه درغجوی پیامبر را درین میبینند که آنها نیز از جنس بشر اند و گمان میکنند که اگر قرار باشد الله متعال کسی را به مقام نبوت برساند ، باید یکی از اشرافیان و مترفین را به این مقام انتخاب نماید . زیرا آنها هم مال و ثروت زیاد دارند و هم پیروان و حشم و خدم زیاد . آنها فکر میکنند که پیامبران الهی آنها را از دین آباء و اجداد شان برگزینانده و به دین جدیدی داخل میسازد که قبل از آن هیچ چیزی از آن نشنیده اند ، مؤمنین را مورد استهزاء و تمسخر قرار داده و آنها را نادان و بیخرد میخوانند و مدعی اند که آنها بخاطر عدم تعقل و تعمق در امور ، از انبیاء پیروی کرده اند و خود شان که مربوط طبقه اشراف و دارای عقل و فهم دقیق اند از قبول دعوت انبیاء خود داری کرده اند .

آنها انبیای کرام را مفسدین در زمین میخوانند و خود را مصلح و مدافع دین مردم معرفی مینمایند و چنان نشان میدهند که آنها بخاطر دفاع از دین و عنعنات مردم با انبیاء و داعیان درگیر شده اند .

تمام آنچه گفتیم ، منشأ ای جز جهالت و حماقت ندارد . و الله متعال در آیات متعدد قرآنکریم ازین گونه جهالت و حماقت شان خبر داده و بیان نموده است که همین جهالت و عدم تعقل است که آنها از هدایت الهی محروم مانده اند . از جمله :

ک- در مورد قوم نوح علیه السلام میفرماید :

﴿ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ أَتْبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّىَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَذِبِينَ ﴾

(هود/کک)

"اشراف و سران کافر قومش گفتند : ما تو را جز بشری مانند خود نمی بینیم ، و کسی را جز

فرومایگان که نسنجیده و بدون اندیشه از تو پیروی کرده باشند مشاهده نمی کنیم ، و برای شما هیچ برتری و فضیلتی بر خود نمی بینیم ، بلکه شما را دروغگو می پنداریم “
 آنها از فرط جهالت و خیره سری به پیامبر خود میگویند که تو فرشته نیستی بلکه انسانی مانند سایر انسانها میباشی ، پس چگونه برای تو وحی میشود و برای ما نمیشود؟! علاوه بر آن ، میبینیم که جز اراذل و بیخردان از تو پیروی نکرده اند و در میان پیروان تو هیچ یک از اشراف زادگان و درباریان وجود ندارد !!

این طرز تفکر و استدلال، عمق جهالت و نادانی شان را به نمایش میگذارد . زیرا اگر انسان اندکی عقل داشته باشد ، حتماً میداند که پیامبر باید از جنس بشر باشد تا بتواند مردم را مخاطب قرار داده و دعوت اسلام را به آنها تقدیم نماید . و مردم از سخنان او مستفید گردیده و مقصد و مرام او را بدانند . همچنان اگر عقل میداشتند ، حتماً درک میکردند که فقر ، ناتوانی ، محرومیت و امثال آن هیچ رابطه با دین و دینداری ندارد . بلکه پیروی از حق نشاندهنده حسن ادارک و فهم ثاقب این ضعفاء و بیچارگان میباشد .

ک - الله متعال در قرآن کریم سخنان قوم ثمود را حکایت میکند که به پیامبرشان صالح علیه السلام گفته بودند .

﴿ قَالَ أَلَمْأَلُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِءُ مُؤْمِنُونَ ﴿٦٦﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي ءَامَنْتُمْ بِهِءُ كَافِرُونَ ﴿٦٧﴾ ﴾ (الأعراف ٦٦-٦٧)

” اشراف و سران قومش که تکبر و سرکشی می ورزیدند به مستضعفانی که ایمان آورده بودند ، گفتند : آیا شما یقین دارید که صالح از سوی پروردگارش فرستاده شده ؟ گفتند : به طور یقین ما به آیینی که فرستاده شده مؤمنیم . (٦٦) مستکبران گفتند : ما به آیینی که شما به آن ایمان آوردید ، کافریم ! “

اشرافیان قوم ثمود با اصرار بر جهالت و انکار از نبوت صالح علیه السلام و با کمال استکبار و غرور از مؤمنین میپرسند که آیا آنها به دعوت صالح لبیک گفته اند ؟!!

التبه این سؤال شان فقط جنبه تمسخر و استهزاء داشته و به معنای استفهام نبود .

ک - الله متعال میفرماید :

﴿ وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ ءَاثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ ﴿١٣﴾ ﴾ (الزخرف ١٣)

” و به همین گونه پیش از تو در هیچ شهری بیم دهنده ای نفرستادیم ، مگر آنکه سران

خوشگذران و مست و مغرورش گفتند : ما پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما هم حتماً به آثارشان اقتدا می کنیم “

جواب اشرافیان و درباریان مسرف و عیاش در مقابل دعوت انبیای کرام این بود که آنها پدران شانرا پیروی این دین و آئین یافته اند و آنها نیز در پی آنها روان بوده و و همان دین و آئین پیروی میکنند و به هیچ صورت حاضر نیستند که راه و روش آنها را کنار گذاشته و به دین جدیدی بگرایند .

این سخنان و طرز تفکر متتهای جاهلیت شانرا به نمایش گذاشته و نشان میدهد که تا چه اندازه اسیر تعصبات جاهلی میباشند . زیرا هیچ عاقلی حاضر نیست که از اندیشه و عمل باطل کسی تقلید نموده و خود را در همان پرتگاهی سقوط دهد که پیشینیان در آنجا سقوط نموده اند . بلکه این حق است باید از آن پیروی صورت گرفته و به آن منقاد گردید . اما اینکه به صورت کورکورانه و بدون تحلیل و تفکر از پی نیاکان رفته و از آنها تقلید صورت گیرد ، بدترین نوع تمرد و سرکشی در برابر الله متعال میباشد . به همین علت است که الله متعال باربار چنین تقلید غیر معقول را تردید نموده و میفرماید :

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ (البقره/کک)

” و هنگامی که به آنان [که مشرک و کافرند] گویند : از آنچه الله نازل کرده پیروی کنید ، می گویند : نه ، بلکه از آیینی که پدرانمان را بر آن یافتیم ، پیروی می کنیم . آیا هر چند پدرانمان چیزی نمی فهمیدند و راه [حق را به سبب کوردلی] نمی یافتند [باز هم کورکورانه از آنان پیروی خواهند کرد ؟ !] “

ک- الله متعال میفرماید :

﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنْقَتِلُ آبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾ (الأعراف/لک)

” اشراف و سران قوم فرعون گفتند : آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در این سرزمین فساد و تباهی کنند و تو و معبودهایت را واگذارند ؟ گفت : به زودی پسرانشان را به صورتی وسیع و گسترده به قتل می رسانیم و زنانشان را زنده می گذاریم و ما بر آنان چیره و مُسلّطیم “

حاشیه نشینان دربار فرعون ، موسی علیه السلام و یاران و پیروان مخلص او را مفسدین میخوانند و فرعون سبک مغز را تحریک مینمایند تا در برابر موسی علیه السلام قرار گرفته و او و پیروانش را نابود سازد .

یقیناً جهل، تکبر ، حب ریاست و حکومت و سایر امراض نفسی و روانی آنها را به جایی رسانده

است که اکنون حتی پیامبر الولعزمی چون موسی علیه السلام را نیز مفسد فی الأرض میخوانند.

اشرافیان در هر زمان و مکان:

603 - ملاً با اوصاف و اخلاقی که قرآن کریم ذکر نموده است در هر زمان و مکان وجود دارند. لذا اکثراً همانها در برابر دعوت قرار گرفته و به جنگ و مقابله می پردازند. بزرگترین علت این دشمنی و مخاصمت با دعوت حق همانا خود پسندی و تکبری است که بر تمام زوایای قلب شان شان سایه افکنده است. علاوه از آن، حب دنیا و شهوت جاه و مقام و تسلط بر مردم مظلوم عوامل اساسی این مخالفت بحساب می آید و مترفین و مستکبرین میترسند که مبدا این دعوت اصلاحی جایگاه و مقام ظالمانه و کاذبانه شانرا سلب نماید. آنچه که نشان میدهد که مترفین و مستکبرین اشراف زاده در هر زمان و کان وجود داشته همیشه در برابر دعوای اصلاحی به معارضة میپردازند، اینست که انگیزه ها و اسباب و عواملی که اقوام گذشته را بسوی مقابله با انبیاء ع کشانده است، اکنون نیز در نفوس متکبرین و مترفین وجود دارند. اکنون نیز میبینیم که تکبر که در چنین نفسهای مریض جای داشته و به اشکال و صورتهای مختلفی چهره نمایی میکند، حرص و آز کشنده و مهلک نسبت به جاه و مقام بر نفسهای ناتوان مسلط است و به همینگونه هر کدام آن عوامل را که پیگری نماییم، در وجود مستکبرین در عصر و زمان پیدا کرده میتوانیم.

اگرچه این امراض فقط با دواى ایمان تداوی شده میتواند. اما نادانی و جهالتی که برین نفسها پرده سیاهش را گسترانیده و چشم بصیرت این عاشقان جاه و جلال دنیا را کور ساخته است نمیگذارد که حقیقت امر را مشاهده نمایند. و حتی اگر ایمان به قلوب این متکبرین و عیاشان داخل گردد، آنقدر ضعیف خواهد بود که آنها را از مخالفت با دین الله ج مانع شده نمیتواند و اینها نیز مانند مستکبرین و اشرافیان قدیم با عنوان کردن شبهات و سؤالهای واهی در برابر دعوت قرار گرفته و راه دعوت را سد میکنند.

مفسرین کرام بارها تنبیه کرده اند که «ملاً» برای همیشه دشمن دعوت باقی مانده و در هر حال سد راه دعوت اسلامی میگردند. چنانچه علامه ابن کثیر در تفسیر این آیت میفرماید:

﴿ قَالَ أَمْلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُّكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴾ (الأعراف/کک)

« اشراف و سران قومش گفتند: مسلماً ما ترا در گمراهی آشکار می بینیم »

«فجار و بدکاران همیشه چنین فکر میکنند، آنها نیکوکاران را گمراه میخوانند و...»

و در جای دیگری میگوید: واقعیتها نشان میدهد که بیشترین پیروان حق، عامه مردم میباشد و

در اکثر جاها اشراف، متکبرین و بزرگان قوم مخالف دعوت میباشند»^۱

1- تفسیر ابن کثیر ج 2 ص 441 و تفسیر قرطبی ج 15 ص 150

بحث دوم :

جمهور (عامه مردم)

تعریف جمهور :

604- مقصد ما از جمهور، اکثریت مطلق مردم میباشد که غیر از «ملا» تمام اقشار جامعه را شامل میگردد. در بحثهای قبلی در مورد ملا گفتیم که عادتاً در اقلیت میباشند. اما اکثریت قاطع مردم در جامعه که جمهور را تشکیل میدهند در بیشتر جاها تحت قیادت «ملا» قرار داشته و کاملاً تابع و منقاد آنها میباشند. خصوصیت دیگر جمهور اینست که غالباً قشر فقیر و مستضعف جامعه بوده و پیشه های مختلفی دارند.

جمهور (توده ها) زودتر از دیگران دعوت را میپذیرند :

605- جمهور مردم در اکثر جاها در قبول دعوت پیشقدم بوده و نسبت به هر قشر اجتماعی دیگری دعوت را بزودی می پذیرند. چنانچه در حدیث طویلی که امام بخاری روایت کرده است میخوانیم که: ابو سفیان به قصد تجارت به شام رفته بود، در آنجا هرقل امپراطور روم او را نزد خود خواست تا از اخبار پیامبر | چیزی بشنود. هرقل ضمن سؤالی که از او کرد، پرسید: آیا اشراف مردم از او پیروی میکنند و یا ضعیفان؟ ابو سفیان گفت: ضعیفای جامعه از وی پیروی کرده اند. هرقل گفت: بلی مستضعفین همیشه پیروان انبیاء علیهم السلام میباشند. واقعیت ها نیز ثابت نموده است که همیشه عام مردم از انبیاء علیهم السلام پیروی نموده اند.

چنانچه قبلاً ذکر نمودیم که صنادید قوم نوح علیه السلام گفتند:

﴿وَمَا نَرْكَأُ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بُادِيَ الرَّأْيِ﴾ (هود/27)

« و کسی را جز فرومایگان که نستجیده و بدون اندیشه از تو پیروی کرده باشند مشاهده

نمی کنیم »

و اشرافیان قوم ثمود به پیامبر شان گفتند :

﴿ قَالَ أَلَمْ لَا الَّذِينَ اسْتَكَبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴾ (اعراف / 75)

« اشراف و سران قومش که تکبر و سرکشی می ورزیدند به مستضعفانی که ایمان آورده بودند ، گفتند : آیا شما یقین دارید که صالح از سوی پروردگارش فرستاده شده ؟! گفتند : به طور یقین ما به آیینی که فرستاده شده مؤمنیم »

همچنان اتباع و پیروان محمد | در مکه، مستضعفین و بیچاره گان جامعه بودند و به همین دلیل اذیت‌های خیلی شدیدی را از سوی مشرکین متحمل شدند پس جمهور مردم همیشه در قبول حق از دیگران سبقت بسته اند. چنانچه ابن کثیر میگوید: «...علاوه بر آن، واقعیت اینست که مستضعفین جامعه همیشه بیشتر از دیگران پیرو حق شده اند.»^۱

چرا جمهور مردم زودتر به دعوت لبیک میگویند:

606- اساسی ترین علتی که جمهور مردم دعوت بسوی الله متعال را بیشتر از دیگران میپذیرند، اینست که عوامل و موانعی که «ملا» را از قبول دعوت باز میدارد، در وجود اینها سراغ نمیشود. به این شرح که ؛ چنانچه گفتیم، اساسی ترین موانع در راه قبول دعوت عبارت اند از حب ریاست، قدرت طلبی، تکبر و خود بزرگ بینی است و این امراض نفسی در جمهور مردم وجود ندارد. به همین علت است که حق را خیلی به سرعت پذیرفته و از آن پیروی میکنند. امام قرطبی^۱ نیز در تفسیرش به همین علل و عوامل اشاره نموده است.

واقعیت های جوامع انسانی نشان داده است که تکبر، حب ریاست، غرق شدن در ناز و نعمت ها و امثال آن صفتهایی جدایی ناپذیر قشر اشرافی جامعه بوده و إزالة این صفات و موانع روانی آنها، خیلی مشکل و حتی ناممکن میباشد. لذا همیشه قلبهای شان در غلاف بوده و هیچ اثری از دعوت نمیپذیرند. چشمهای شانرا پرده غفلت پوشانده و توان دیدن حق را ندارند، پس با جهالت و نادانی ای که دارند، به دشمنی با دعوت پرداخته و میخواهند که جایگاه و موقف اجتماعی خود را حفظ کنند.

اثر گذاری ملا بر توده ها:

607- اگرچه جمهور مردم آماده پذیرش دعوت بوده و با فطرت سالمی که دارند ، فرصتهای

خیلی وسیعی در برابر شان قرار دارد . اما در بعضی موارد تحت تأثیر دسایس و تبلیغات سوء اشراف و درباریان قرار گرفته از قبول دعوت اباء ورزیده و به دنبال اندیشه های باطل آنها میروند . چنانچه قوم فرعون تحت تأثیر تبلیغات فرعون قرار گرفته و در پشتیبانی از فرعون در برابر موسی علیه السلام قرار گرفتند .

﴿ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِيقِينَ ﴾ (الزخرف/54)

« پس او قومش را سبک مغز شمرد [و آنان را با وسوسه و اغواگری فریفت و خوارشان کرد] در نتیجه از او اطاعت کردند ؛ زیرا آنان مردمی فاسق و نافرمان بودند »
در تفسیر ابن کثیر آمده است که : «عقل های آنها را به استخفاف کشانده و بسوی گمراهی خود دعوت شان نموده و آنها نیز پذیرفتند»¹

اما فتنه فرعون در ظاهر امر خیلی خطرناک و قوی بود. زیرا او از یک طرف قدرت و پادشاهی داشت و اعوان و درباری های زیاد اطراف او را احاطه نموده بود و از سوی دیگر قومش آنچنان در جهالت و غفلت فرورفته بودند که نه علمی در سینه داشتند و نه هدایتی در قلب شان وجود داشت و نه عقلی بسر داشتند تا آنها را از گمراهی نجات داده راه صواب را برای شان نشان دهد . به همین علت در گرو همان اباطیلی گرفتار ماندند که فرعون و درباریان در مقابل موسی علیه السلام بعنوان دلیل و حجت ارائه میکردند .

﴿ فَاتَّبِعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ﴾ (هود/97)

« از فرمان فرعون پیروی کردند ، در حالی که فرمان فرعون راهنمای به سوی سعادت و خوشبختی نبود »

الله متعال در جاهای متعدد قرآن کریم شیوه های گمراه سازی مستکبرین را که جهت اغوای مستضعفین بکار میبرند بیان نموده و انسانها را از آن برحذر میسازد . چنانچه میفرماید :

﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ أَتَتْهُمْ أَسْطُفَعُوا لِلَّذِينَ أَسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿١١﴾ قَالَ الَّذِينَ أَسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ أَتَتْهُمْ أَسْطُفَعُوا أَلْحَنُ صَدَدْتُمْ عَنْ أِهْدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ﴿١٢﴾ وَقَالَ الَّذِينَ أَتَتْهُمْ أَسْطُفَعُوا لِلَّذِينَ أَسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُمْ أُنْدَادًا وَأَسْرُوا أَلْنَدَامَةُ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَلَ فِي آعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُحْزَنُونَ

إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٣١﴾ (سباء/31-33)

« و کافران گفتند : ما به این قرآن و کتاب هایی که پیش از آن بوده است ، هرگز ایمان نمی آوریم . و اگر ستمکاران را زمانی که در پیشگاه پروردگارشان [برای محاکمه] بازداشت شده اند ، بینی در حالی که هر کدام گناه و بدبختی خود را بر عهده دیگری می اندازد [امر عجیبی می بینی] مستضعفان به مستکبران میگویند : اگر شما سر راه ما نبودید یقیناً ما مؤمن بودیم . (31) مستکبران به مستضعفان میگویند : آیا ما شما را از هدایت الهی بعد از آنکه به شما رسید باز داشتیم ؟ [نه ، باور نداریم] بلکه شما خودتان مجرم بودید . (32) مستضعفان به مستکبران می گویند : بلکه نیرنگ های [پی گیر شما در] شب و روز که به ما فرمان می دادید به الله کافر شویم و همتایانی برای او قرار دهیم [ما را گمراه کرد] . و هنگامی که عذاب را ببینند ، اظهار پشیمانی کنند . و ما در گردن کافران غل و زنجیر می نهیم ؛ آیا جز آنچه را انجام می دادند جزا داده می شوند ؟ . (33) »

الله متعال درین آیت از اصرار و پافشاری کفار در طغیان و کفرشان خبر داده و بعد از آن از عاقبت بد و سرنوشت دردناک شان در روز قیامت سخن میگوید . صحنه خیلی دردناکی از آنها را تصویر نموده و نشان میدهد که آنها در روز قیامت در برابر پروردگار ایستاده یکدیگر را با عتاب مورد ملامت قرار میدهند . آنها در حالیکه در دنیا معاون و مددگار و مدافع یکدیگر بودند ، درینجا با هم به مخاصمه و دشمنی میپردازند . در چنین حالت خیلی سخت هول انگیز کسانی که مورد استضعاف قرار گرفته و از مستکبرین اطاعت نموده اند میگویند :

(لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ)

یعنی اگر شما مانع ما نمیشدید ، حتماً از پیامبران پیروی میکردیم و به دعوت برحق آنها ایمان می آوردیم . مستکبرین که رهبران و رؤسای قوم بودند در جواب شان میگویند :

(أَلَمْ نَصَدِّكُمْ عَنْ الْهَدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ؟)

یعنی ما چیز بیشتری ازین نکردیم که شما را دعوت نمودیم و شما هم بدون هیچ دلیل و برهانی از سخنان ما پیروی کرده و با دلایل و براهینی که انبیاء علیه السلام ارائه کردند ، مخالفت ورزیدید . این شما بودید که به طمع بدست آوردن وعده های دروغین ما و اشباع غرایز حیوانی خود به دنبال ما آمده و جرم و گناه دنباله روی را مرتکب شدید !!

مستضعفین که اکثریت کفار را تشکیل میدهند در جواب مستکبرین میگویند :

این مکر و فریبکاری شباروزی شما بود که ما را گمراه ساخت و این شما بودید که بخاطر فریب ما شب و روز به توطئه گری مصروف بودید و ما را امیدواریهای کاذب و آرزوهای باطل فریب داده و مدعی بودید که شما برحق بوده و دعوت انبیاء علیه السلام باطل است . اکنون ثابت

شد که تمام آنچه میگفتید چیزی جز دروغ و باطل نبود. این شما بودید که ما را به شرک و کفر امر کرده و مجبور میساختید که خدایان باطل را همراه و همانند الله متعال قرار دهیم و برای اثبات این عقیده باطل تان دلایل و حجت‌های باطل را در برابر ما قرار داده و ما را به گمراهی سوق دادید. پس ما در اثر دعوت شما و مزین ساختن باطل به سوی کفر کشانیده شدیم. الله متعال در اخیر خبر میدهد که چون عذاب را مشاهده کنند، تمام آنها اظهار ندامت و پشیمانی میکنند و رهبران و پیروان از اعمالی که کرده اند سخت نادم و پشیمان میباشند. ولی این ندامت هیچ فائده برای شان نمی رساند. لذا دستهای شان با زنجیر ها به گردنهای شان بسته شده و عذاب کفر و تکذیب خود را میچشند که برای قائدین کفر عذاب مطابق اعمال شان و برای پیروان عذاب مطابق حال شان داده میشود^۱

چرا عامه مردم از مستکبرین متأثر میشوند:

608 _ گفتیم که عامه مردم بیشتر و بیشتر از دیگران بسوی حق میشتابند و این را نیز گفتیم که احتمال دارد که جمهور مردم از مستکبرین و اشرافی های جامعه متأثر گردیده و از قبول حق خود داری نمایند. اما سؤال اینست که؛ با وجود واضح بودن حق و مقبولیت آن نزد جمهور و نبودن موانع در برابر آنها بازهم چرا تحت تأثیر دیگران قرار گرفته و از قبول دین حق خود داری میکنند؟ در جواب این سؤال باید گفت که؛ اسباب و عوامل این اثر پذیری خیلی زیاد است اما میتوان این عوامل را در نکات ذیل خلاصه نمود:

اول - خوف:

609- درین شکی نیست که مستکبرین و اشرافیان در جامعه کفری اکثراً از قدرت، نفوذ و ثروت برخوردار بوده و میتوانند که جمهور را با استفاده ازین امکانات خود مورد تهدید و تخویف قرار داده و آنها را مجبور به پیروی دین و اراء خود نموده و از قبول دین جدید مانع گردند. این تخویف و تهدید سبب دون همتی و ضعف شخصیت آنها گردیده و صرفاً بخاطر اینکه از آزار و اذیت آنها در امان باشند، خود را دنباله رو آنها قرار میدهند و از قبول دین جدید منصرف میشوند. الله متعال درین مورد میفرماید:

﴿فَمَا أَمَّنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ
وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ﴾ (يونس/كك)

« پس [در ابتدای کار] کسی به موسی ایمان نیاورد، مگر فرزندان [انگشت شمار] از قومش آن هم با ترسی [شدید] از فرعون و اشراف و سران قوم خودشان که مبادا فرعونیان آنان را شکنجه و عذاب دهند؛ و مسلماً فرعون در سرزمین مصر برتری خواه، و [در گناه، معصیت و ستم] از اشراف کاران بود »

درینجا میبینیم که ترس از عذاب و مؤاخذه فرعون و درباریانش اکثر مردم را از ایمان آوردن به موسی علیه السلام باز داشته و آنها را مجبور نموده است که سخنان فرعون را بشنوند و قبول کنند به همین علت است که عده اندکی به موسی علیه السلام ایمان آوردند و آنها هم با یک عالمی از خوف و ترس بسربرده و ایمان خود را از فرعون و حاشیه نشینانش پنهان میکردند.

البته درین مورد استثنائاتی وجود داشته و در طول تاریخ دعوت میبینیم که همیشه تعداد کمی از جمهور بدون اینکه ترس و خوفی از کفار و شکنجه و تعذیب آنها داشته باشند، به پیامبران ایمان آورده و ایمان خود را آشکارا اعلان نمودند چنانچه ساحران فرعون که برای مقابله با موسی علیه السلام آمده بودند، بلافاصله بعد از آنکه حقایق را درک نمودند، به موسی علیه السلام ایمان آورده و هیچ توجهی به تهدیدهای فرعون نشان ندادند. با تمام بی پروایی گفتند:

﴿قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾ إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَتَنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾﴾ (الشعراء/ ۵۰-۵۱)

« گفتند: [در این شکنجه و عذاب] هیچ زیان و باکی [بر ما] نیست، یقیناً ما به سوی پروردگاران باز میگردیم، (50) قطعاً ما امیدواریم که چون نخستین ایمان آورندگان [از این قوم] بودیم، پروردگاران خطاهای ما را بیامرزد. (51) »

همچنان «اصحاب اخدود» را میبینیم که باوجود عذابهای خیلی جانکاهی که از سوی کفار دیدند، اما بازهم ایمان خود را آشکارا اعلان نمودند.

اما اینها یک تعداد خیلی اندکی اند که به دعوت انبیاء علیهم السلام لبیک می گویند. درحالیکه اکثریت مردم از ترس اشرافیان و درباریهای ظالم جرئت ایمان آوردن را در خود نمیبینند و در ابتدای امر با کراهیت و نارضایتی از کفر بسوی کفر میروند، اما بامروز زمان با کفر الفت گرفته و در جامعه کفری ذوب میگردند. درین حالت است که مستحق عذاب عام میشوند.

آیت دیگری که اثر ترس و خوف را در خود داری مردم از قبول دعوت حق نشان میدهد اینست که میفرماید:

﴿وَتِلْكَ ءَاثُرُ مَا نَسُوا وَعَصَوُا رُسُلَهُمْ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٥٢﴾﴾

(هود/لک)

« و اینان قوم عاد بودند که آیات پروردگارشان را انکار کردند، و از پیامبران او نافرمانی نمودند، و فرمان هر سرکش ستیزه جویی را پیروی کردند. »

دوم – گمراه سازی بوسیله مال و متاع دنیا:

610- چنانچه گفتیم، اشرافیان و درباریها اموال و سرمایه هنگفتی را که از راههای مشبوه و ظالمانه گرد آورده اند، به مردم نمایش داده و تلویحاً به آنها وعده میدهند که اگر از آنها پیروی کنند ازین اموال مستفید میشوند. چنانچه الله متعال در مورد قوم نوح علیه السلام می فرماید:

﴿ قَالَ نُوحُ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا ۝ ﴾

(نوح/کک)

« نوح گفت: پروردگارا! آنان از من نافرمانی کردند و از کسانی [چون سردمداران کفر و متولیان بتخانه] پیروی نمودند که اموال و فرزندانشان جز خسارت و زبانی بر آنان نیفزود »
یعنی آنها از رؤساء و مستکبرین جامعه که صاحب مال و ثروت اند به آرزوی بدست آوردن مال و دارایی پیروی کردند. و در حکایتی که از فرعون بیان میکند، میفرماید:

﴿ وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَنْقُومِ الْإِسْ إِلَىٰ مُلْكِ مِصْرَ وَهَٰذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي ۚ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۝ ﴾ (الزخرف/کک)

« و فرعون در میان قومش ندا سرداد: گفت: ای قوم من! آیا حکومت و پادشاهی مصر ویژه من نیست و این نهرها از زیر [کاخ های] من به فرمان من روان نیستند؟ آیا [عظمت و حشمت من و فقر و تهیدستی موسی را] نمی بینید؟ »
الله متعال درین آیت نیز بیان میکند که فرعون به صورت خیلی شیادانه و شیطنت آمیز با اشاره به قدرت، پادشاهی و اموالی که در اختیار دارد به مردم میفهماند که فقط برای کسانی ازین اموال داده میشود که از عقیده باطل او پیروی کنند.

در سیرت نبوی نیز میبینیم که اشراف و سردمداران قریش به پیامبر | پیشنهاد کردند که اگر دعوت را ترک کند، اموال زیادی را در اختیارش میگذارند.

این حقایق تاریخی نشان میدهد که سردمداران کفر همیشه مردم را فریب داده و با وعده های دروغین اعطای مال، آنها را از قبول اسلام و دعوت حق مانع میشوند.

سوم – شبهات:

611- ملاً تنها به تهدید و ایجاد وحشت در باز داشتن مردم از دین الله | اکتفاء نمی کنند بلکه با

ایجاد شکوک و شبهات نیز مردم را بسوی خود میکشانند. آنها دعوتگران دین الهی را به جنون، گمراهی و سفاهت متهم نموده و مردم را از پیروی شان باز میدارند چنانچه نوح علیه السلام را گفتند :

﴿ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾ (الأعراف/کک)

« اشراف و سران قومش گفتند : مسلماً ما ترا در گمراهی آشکار می بینیم »

والله متعال از قوم هود علیه السلام حکایت میکند که گفتند :

﴿ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَذِبِينَ ﴾ (الأعراف/کک)

« اشراف و سران قومش که کافر بودند گفتند : ما ترا در سبک مغزی و نادانی می بینیم و ترا از

دروغگویان می پنداریم!! »

آنها ادعاء میکنند که مقاومتی را که در برابر انبیاء و دعوت برحق آنها براه انداخته اند، بخاطر حمایت و حفاظت عقیده و مصالح آنها بوده و میخواهند جلو پخش فساد را بگیرند!! الله متعال از این ادعای کاذبانه و شیادانه ملأ که در هر زمان و مکان وجود دارد یاد آور شده و می فرماید :

﴿ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ﴾ (المؤمن/کک)

« فرعون گفت : مرا بگذارید تا موسی را بکشم و او پروردگارش را [برای نجات خود] بخواند ،

چون من می ترسم دین شما را تغییر دهد ، یا در این سرزمین فساد و تباهی به بار آورد »

مستکبرین و اشراف قریش نیز چنین میگفتند و مدعی بودند که گویا پیامبر علیه السلام در جامعه فساد انگیزی نموده عقیده مردم را خراب میکند و خدایان شانرا باطل میخواند. لذا آنها بخاطر تأمین امنیت و حفظ ارزشهای ملی و دینی مردم در برابر وی دست به مقاومت زده اند!!

شبهه دیگری که در برابر جمهور مردم میگذاشتند این بود که؛ آنها از هرگونه مال و مقام دنیوی برخوردارند و این خود نشان میدهد که راه و روش آنها درست بوده و دین شان برحق و مورد پسند الله میباشد. لذا آنها بهتر و افضل تر از کسی اند که اکنون مدعی نبوت شده است .

﴿ وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَنْقُومِ الْآيِسُ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴾ (الزخرف/کک-کک)

(الزخرف/کک-کک)

« و فرعون در میان قومش ندا داد : گفت : ای قوم من ! آیا حکومت و پادشاهی مصر ویژه من

نیست و این نهرها از زیر [کاخ های] من به فرمان من روان نیستند ؟ آیا [عظمت و حشمت من

و فقر و تهیدستی موسی را [نمی بینید؟! (51) مگر نه این است که من از این کسی که خوار و بی مقدار است و نمی تواند روشن و گویا سخن گوید، بهترم؟ (52) «
 فرعون به قدرت، سلطنت، ثروت و جبروت خود افتخار نموده به مردم می فهماند که با این مقام و منزلتی که دارد بهتر از موسی علیه السلام می باشد. مردی که هیچ مال و متاع دنیایی ندارد و حتی مقصد و غرض خود را به فصاحت بیان کرده نمیتواند.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾

(سبا/کک)

« در هیچ شهری هیچ بیم دهنده ای نفرستادیم مگر آنکه خوش گذرانان مغرور و سرمست آنان گفتند: ما به آنچه شما را به آن فرستاده اند، کافریم »

آنها استدلال میکنند که الله متعال برای آنها اموال و فرزندان زیادی عطاء کرده است و این حالت نشان میدهد که آنها بندگان رهیاب و مقرب الله بوده و در آخرت نیز از عذاب نجات میابند.
 اما حقیقت امر اینست که گروه جاهل از سنت قانون الهی در اعطای اموال بیخبرند و این را ندانسته اند که الله متعال به هر که بخواهد مال را میدهد و اعطای مال و متاع دنیا به هیچصورتی نشاندهنده صلاح شخص و پسندیده بودن او نزد الله متعال نمیشد.

این شبهات و دسیسه ها باوجود اینکه بطلان و فساد آن آشکار است اما بالای عوام مردم تأثیر گذاشته و باعث گمراهی آنها میگردد. مخصوصاً اینکه مستکبرین و حاشیه نشینان متعلق آنها این سخنان را با اسلوب و الفاظ خیلی جذاب و فریبنده بیان نموده و در کنار آن با نشان دادن مال و متاع دنیایی، مردم را فریفته میسازند و از سوی دیگر تخویف و تهدید را به رخ شان می کشانند. انسان که طبیعتاً زندگی و آسایش را دوست داشته و از رسیدن آزار و اذیت می هراسد، وقتی این شبهات و تبلیغات سوء در برابر شان قرار میگیرد و همزمان با آن تهدیدات و وعده های سرخ و سبز را میبیند، حتماً تحت تأثیر قرار گرفته و به دنبال مستکبرین حرکت میکنند. اما باوجود اینکه دسایس و سنگ اندازیها بازهم مشاهده میکنیم که اکثر پیروان انبیاء علیهم السلام از عوام مردم است نه درباریان و اشراف زادگان.

بحث سوم :

منافقین

تعریف منافق :

612- منافق در اصطلاح شرعی کسی است که عقیده را که ظاهر میسازد غیر از آنچه می‌باشد که در باطن خود دارد.

اگر آنچه را در باطن دارد تکذیب اصول اسلام و ایمان باشد، چنین شخصی منافق خالص و «عقیدتی» بوده و در آخرت در جمع کفار شامل می‌باشد و حتی عذاب بیشتر از کافر برایش داده می‌شود زیرا با مسلمانان فریبکاری نموده و کفر خود را پنهان و به اسلام تظاهر نموده است.

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾ (النساء/۶۸)

«بی تردید منافقان در پایین ترین طبقه از آتش اند، و هرگز برای آنان یآوری نخواهی یافت» اما اگر چیزی را که پنهان میکند غیر از کفر به الله، به قرآن و رسول الله | بوده و در جمله معصیت ها شامل باشد، در آنصورت چنین شخصی کافر نیست اما در وجود او خصلتی از خصلتهای نفاق وجود دارد.

منافقی که درین بحث روی آن صحبت میکنیم، همان منافق اصلی می‌باشد. یعنی کسی است که کفر خود را پنهان و خود را مسلمان و مؤمن قلمداد میکند. از آنجاییکه نفاق یک عمل کاملاً قلبی و باطنی بوده و شناخت منافقین به صورت یقینی ناممکن است، لذا درین بحث بعضی از صفات منافقین را بیان میکنیم تا مسلمانان از آنها عبرت گرفته و ازین صفات خود را پاک سازند زیرا ممکن است که یکی یا چند صفات منافق در او باشد، در حالیکه از آن غافل مانده است.

منافق در کجا پیدا میشود :

613- زمانیکه دعوت اسلامی در جامعه پیروز گردیده و دین الهی غالب شود و مردم گروه گروه به دین الله | داخل گردیده و قوت کفر ریشه کن و قدرت و سیطره کافران از میان برود

درین شرایط است که چهره های نفاق ظاهر گردیده و افرادی عرض اندام مینمایند که همراه با مؤمنین شامل دایره ایمان نمیشوند و نه هم از ترس مسلمانان به صورت آشکار در صف کفار باقی مانده میتوانند.

پس در هنگامیکه غلبه و سیطره از کفار باشد، نفاق در جامعه بوجود نمیاید. زیرا درین حالت حاکمیت کفر و کافران مستحکم بوده و خوفی از اظهار کفر و تجاوز به اسلام نمی داشته باشند. به همین علت است که در مکه مکرمه و قبل از هجرت منافقی وجود نداشت چون در آنجا مسلمانان در اقلیت بوده و در حال استضعاف بسر میردند و قدرت و حاکمیت بدست مستکبرین قریش بود. زمانیکه پیامبر علیه السلام همراه با مسلمین بسوی مدینه هجرت نموده و اسلام در آنجا منتشر و قدرت مسلمانان تحکیم یافت، درینوقت بود که نفاق و منافقین ظهور کردند.

اساس نفاق:

614- نفاق آمیخته نامیمونی از کفر، جبن و پست همتی میباشد. زیرا شخص منافق در خفاء کافر بوده و در جمع همطرازان خو آزادانه کفر خود را اعلان میکند اما از آنجاییکه منافق انسان جبون و دون همت است نمیتواند که در جامعه اسلامی چیزی از عقیده درونی خود را بزبان بیاورد لذا به نفاق پناه میرد. به همین سبب است که منافق همیشه انسان جبون، بی همت و ترسو بوده و فقط در دسیسه پردازی و مخفی کاری مهارت تام دارد و چون با مسلمانان روبرو شوند، اظهار ایمان میکنند.

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا حَنُّ مُسْتَهْزِءُونَ﴾ (البقره/ ۱۷۹)

« و هنگامی که با اهل ایمان دیدار کنند، گویند: ما ایمان آوردیم و چون با شیطان هایشان [که سران شرک و کفرند] خلوت گزینند، گویند: بدون شک ما با شمایم، جز این نیست که ما [با تظاهر به ایمان] آنان را مسخره می کنیم »
آنها از ترس میگویند که ما مؤمن هستیم، اما زمانیکه با کفار و سایر منافقین در خلوت شوند میگویند که ما به مسلمانان استهزاء و تمسخر میکنیم...

منافق بدتر از کافر است:

615- منافق همیشه مضر تر و بدتر از کافر عمل میکند. زیرا بر علاوه از کفری که در باطن دارد، در خدعه و نیرنگ نسبت به کافر مقدمتر بوده و بدون اینکه کسی متوجه شان شود، به آسانی میتواند که در صفوف مسلمین داخل گردیده و ضرر های جبران ناپذیری را به مسلمانان

وارد سازند. اما برای کافر خیلی مشکل و حتی ناممکن است که مسلمانان را فریب داده و در صفوف شان نفوذ کند چون کفر او ظاهر بوده و مسلمانان از نفوذ او جلو گیری میکنند.

نشانه های منافق :

616_ چون نفاق بر بنیاد کفر باطنی استوار است و آنچه در قلبها وجود دارد ، پوشیده است. لذا یگانه راه شناخت منافق توجه به علاماتیست که در شخصیت و عملکردهایش ظاهر میگردد. و مسلمانان با شناخت و درک این علایم میتوانند که منافق را شناخته و خود را از شر او محافظت کنند. درین امر فرقی نمیکند که شخص متذکره از جمله کسانی است که تکذیب الله و رسولش را در دل دارند و یا کسانی است که اصل تصدیق و ایمان به الله و رسولش را در قلب دارند اما ایمان خود را با شماری از مفاهیم و معانی نفاق خلط نموده و در عملکردهایش صفات منافقین ظاهر میگردد .

617- اما باید توجه داشته باشیم که علایم و نشانه های نفاق در روشنایی قران و سنت شناخته میشود نه از آنچه که در بین مردم معروف است. زیرا مردم شماری ازین صفات را از لوازم حسن معامله و اخلاق نیک دانسته و به توجیه و تبرئه آن میپردازند . اما این توجیه گریها و دلایل نارسا نمیتوانند که حقیقت این صفات را تغیر داده و آنرا به نیکی تبدیل نماید. چون درین مجال مسمیات معتبر بوده و اسماء و القاب هیچ اعتباری ندارد . و حقیقت هر چیز بحال خود باقی میماند اگرچه مردم نامهای مختلف و متفاوتی بر آن بگذارند.

اکنون باید بدانیم که نشانه های نفاق و صفات منافق کدامها اند.

اول - مرض قلبی:

618- الله متعال میفرماید :

﴿ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴾

(البقره)

« در دل آنان بیماری [سختی از نفاق] است ، پس الله به کیفر نفاقشان بر بیماریشان افزود ، و برای آنان در برابر آنچه همواره دروغ می گفتند ، عذابی دردناک است »

مرض قلب یک نوع فساد قلبی و معنوی ایست که دامنگیر انسانهای منافق گردیده مرکز درک و قوه فهم آنها را مختل میسازد و به مرور زمان تا اندازه میرسد که شخص مریض نه تنها از دیدن حق عاجز میشود ، بلکه حق را باطل میپندارد و باطل را حق میبیند. همچنان اراده او را مختل نموده و در اثر آن حق را که جز منفعت در پی ندارد بد میبیند. و باطل را که سراسر به ضرر اوست ، دوست میدارد .

انسانی که به مرض قلبی گرفتار شد، از کوچکترین عوامل خارجی متأثر گردیده و شهوتش

بحرکت می افتد . چنانچه الله متعال میفرماید :

﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ (الأحزاب/ ٨٦)

« پس در گفتار خود ، نرمی و ملایم [چنانکه عادت بعضی زنان است] نداشته باشید تا کسی که بیمار دل است طمع کند »

پس نرمی و ملایمت زنان در سخن گفتن قلب مریض را به حرکت می آورد . در حالیکه انسان دارای قلب صحتمند اگر با جلوه نمایی زن صاحب جمالی هم مواجه شود ، هیچ توجهی به آن نمیکند و داستان یوسف علیه السلام نزد همگان معروف است. همچنان کمترین شبهه سبب میشود که طوفانی از شکوک و شبهات در قلبش جاری گردد و کمترین آزمونی پاهایش را به لرزه انداخته و او را به عقب برگرداند.

﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾ (الحج/ ٨٣)

« [آزاد گذاشتن شبهه اندازی شیطان] برای این [است] که الله آنچه را شیطان می اندازد برای آنان که در دل هایشان بیماری است و برای سنگدلان وسیله آزمایش قرار دهد ؛ و قطعاً ستمکاران در دشمنی و ستیزی بسیار دور [نسبت به حق و حقیقت] قرار دارند »

و اگر چه تمام منافقین مبتلاء به امراض قلبی میگردند ، اما منافقی که در اصل ایمان نفاق ورزیده است ، بیشترین امراض قلبی نصیبش میگردد و کسانی که اصل ایمان در دلهای شان وجود دارد اما خود را با بعضی صفات قبیح منافقین آلوده نموده اند مطابق و متناسب با همان صفات به امراض قلبی مبتلاء میگردند

دوم - اشاعه فساد در زمین:

619- الله متعال میفرماید :

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿١١﴾ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢﴾﴾ (البقره/ ١١-١٢)

« چون به آنان گویند : در زمین فساد نکنید ، می گویند : فقط ما اصلاح گریم ! (11) آگاه باشید ! یقیناً خود آنان فسادگرند ، ولی درک نمی کنند . (12) »

آنها در حالیکه عملاً به پخش و اشاعه فساد مصروفند ، نمیدانند که فاسد اند بلکه گمان میکنند که بزرگترین مصلحین جهان همینها اند.

فسادی که مرتکب شده و در پخش و نشر آن میکوشند ، مجموعه از کفر قولی ، کفر عملی ، ارتکاب معاصی ، امر به منکرات و ایجاد موانع در برابر معروف میباشد . زیرا کسانی که عصیان میورزند ، در حقیقت مرتکب فساد در زمین شده است . چون اصلاح زمین بوسیله طاعت و

عبادت صورت میگیرد. و معاصی و گناهان را که منافقین مرتکب میشوند بدترین وسیله فاسد سازی زمین است. چه، آنها همیشه مصروف ایجاد شکوک و شبهات، تکذیب پیامبران، فریبکاری با الله و رسولش و مؤمنان، دوستی با دشمنان اسلام و دشمنی و جنگ با دوستان الله متعال و سایر گناهانی است که در صفات بعدی بیان بیشتر خواهد شد.

سوم - مؤمنان را بی عقل میخوانند:

620- الله | میفرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (البقره/ 217)

« چون به آنان گویند: ایمان آورید چنان که دیگر مردم ایمان آوردند می گویند: آیا ما هم مانند سبک مغزان ایمان آوریم؟! آگاه باشید! قطعاً اینان خود سبک مغزند، ولی [از شدت کوردلی به این حقیقت] آگاه نیستند »

سفیه کسی را میگویند که از فرط جهالت و نادانی مصالح و مضرات را از هم تمیز کرده نمیتواند.¹

چنانچه الله متعال میفرماید، در حالیکه سفاقت و بی عقلی منحصر به آنها و کفار امثال آنها است، جهالت شان بجایی رسیده است که از درک گمراهی و جهالت خود نیز عاجز مانده اند.

چهارم - لجاجت در دشمنی و نخوت آمیخته با گناه:

621- الله | میفرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾ (البقره/ 205) ﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَاسَادَ﴾ (البقره/ 206) ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾ (البقره/ 206)

« و از مردم کسی است که گفتارش در زندگی دنیا ترا خوش آید، و [برای اینکه چنین وانمود کند که زبانش با دلش یکی است] الله را بر آنچه در دل دارد شاهد میگیرد، در حالی که سرسخت ترین دشمنان است. (204) و هنگامی که [چنین دشمن سرسختی] قدرت و حکومتی یابد، میکوشد که در زمین فساد و تباهی به بار آورد، و زراعت و نسل را نابود کند؛ و الله فساد و تباهی را دوست ندارد. (205) و چون به او گویند: از الله پروا کن، غرور و سرسختی و تعصب و لجاجت، او را به گناه وا میدارد؛ پس دوزخ او را بس است، و یقیناً بد جایگاهی است. (206) »

یعنی منافق سخنان خیلی جالب گفته و با لفاظی و خود نمایی اسلام خود را برخ مردم کشیده و الله متعال و مومنان را شاهد میگیرد که آنچه در قلب دارد، موافق آنچیزی است که به بزبان میگوید. درحالیکه در دشمنی خیلی لجوج و مکاراست. دلیل این کجروشی و مکاری اینست که دروغ میگوید، تزویر میکند، افتراء مینماید و به دشنام متوسل میشود. چنانچه در حدیث شریف میخوانیم :

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدْعَهَا إِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ» (صحیح البخاری ، باب علامات المنافق)

« از عبدالله بن عباس | روایت است که رسول الله | فرمودند : چهار خصلت است که اگر در کسی باشد ، آنشخص منافق خالص است و کسیکه خصلتی ازین صفات در وی باشد ، در آنشخص یک خصلت نفاق وجود دارد تا زمانیکه آنرا ترک نماید : چون امانت را به او دهند ، خیانت میکنند، چون سخنی میگوید ، دروغ میگوید و چون و عده کند در آن خلاف ورزی میکند و چون با کسی جنگ و مخاصمت نماید ، دشنام میدهد .»

علاوه بر آن، هیچ هم و غم دیگری جز اشاعه فساد در زمین ندارد و کارش از بین بردن حرث و نسل است. و چون برایش بگویند که از الله | بترس و ازین گونه اقوال فاجرانه و اعمال فاسد دست بردار! و به سوی حق برگرد! از قبول آن خود داری کرده و به خشم و غضب آمده و هر کاری که از دستش برآید انجام میدهد .

پنجم - دوستی با کفار و انتظار نابودی مؤمنین :

22- الله ! میفرماید :

﴿ بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ۝ الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُلِيبَتْغُورُ عَنْهُمْ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ۝ ﴾ (النساء/ ۱۳۸)

« منافقان را بشارت ده که عذابی دردناک برای آنان است. (138) همان کسانی که کافران را به جای مؤمنان سرپرست و دوست خود می گیرند ؛ آیا عزت و قدرت را نزد آنان می طلبند ؟ یقیناً همه عزت و قدرت فقط برای الله است. (139) »

﴿ الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوَذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ۖ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ۚ وَلَنُجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ۝ ﴾ (النساء/ ۱۳۹)

« آنان که همواره حوادثی را برای شما انتظار می برند ، اگر از سوی الله برایتان فتح و پیروزی رسد ، می گویند : مگر ما با شما [در میدان جنگ] نبودیم ؟ [پس سهم ما را از غنائم جنگی

پیردازید . [و اگر برای کافران بهره ای اندک [از غلبه و پیروزی] باشد ، به آنان می گویند : آیا [ما که در میان ارتش اسلام بودیم] بر شما چیره و مسلط نبودیم ؟ [ولی دیدید که ازضربه زدن به شما خودداری کردیم] و شما را [از آسیب و زیان مؤمنان] مانع می شدیم [پس سهم غنیمت ما را بدهید .] الله روز قیامت میان شما داوری می کند ؛ و الله هرگز هیچ راه سلطه ای به سود کافران بر ضد مؤمنان قرار نداده است . »

منافق همیشه با کفار دوستی داشته و به کمک و نصرت آنها میشتابد و چون با کفار در مجالس خصوصی خلوت کنند با صراحت میگویند ما با شما هستیم. صفت دیگر منافق اینست که همیشه در انتظار از بین رفتن دولت و قدرت مسلمانان بوده و همیشه درین آرزو بسر میرد که کفار پیروز گردیده و دین اسلام از میان برداشته شود. اگر مسلمین پیروز شدند، منافقین میگویند آیا ما در جمع شما نبودیم؟ و اگر کفار غالب گردند، نزد آنها رفته و میگویند، آیا در خفا باشما مساعدت نکردیم!!

منافقین هم با کفار و هم با مسلمانان برخورد تصنعی و دو رنگ دارند و اگرچه میلان و دوستی شان با کفارست، اما نمیخواهند که آشکارا در صف آنها ایستاد شوند و در جنگ علیه مسلمین اشتراک نموده و مشکلات جنگ و قتال را متحمل شوند .

نهم - فریبکاری، ریاء و کسالت در ادای عبادات :

623- الله | میفرماید :

﴿ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ۝ مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ ۚ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ۝ ﴾ (النساء/ ۸۱-۸۳)

« منافقان همواره با الله نیرنگ میکنند ، و حال آنکه الله کیفر دهنده نیرنگ آنان است . و هنگامی که به نماز می ایستند ، با کسالت می ایستند ، و همواره در برابر مردم ریاکاری می کنند ؛ و الله را جز اندکی به یاد نمی آورند . (142) منافقان میان کفر و ایمان متحیر و سرگرداند ، نه [با تمام وجود] با مؤمنانند و نه با کافران . و هر که را الله [به کیفر اعمال زشتش] گمراه کند ، هرگز برای او راهی [به سوی هدایت] نخواهی یافت . (143) »

بارز ترین صفت آنها اینست که به صورت همزمان با الله و مردم به خدعه و نیرنگ متصل میشوند . خدعه و نیرنگ به این معناست که آنها فکر میکنند که همچنانکه در بین مردم موقعیت و جایگاه خود را حفظ نموده و در ظاهر امر در جمع مسلمین شامل اند و مردم از حقیقت باطنی آنها اطلاعی ندارند ، در آخرت و نزد الله متعال نیز اسرار شان مخفی مانده و به مقاصد خود میرسند. در حالیکه این گمان سوء آنها منشأ و سببی جز جهالت و عدم شناخت الله متعال ندارد.

زیرا الله | ذاتیست که از علم شامل و کامل او هیچ چیزی در آسمان و زمین مخفی نمی ماند. صفت دیگر شان اینست که در ادای عبادات کسل و بی رغبت اند و چون وقت نماز فرا رسد، با کسالت و کراهت بسوی نماز بر میخیزند و در حالیکه قلباً نماز را دوست نداشته و اراده نماز را ندارند، اما بخاطر ریاء و نشان دادن به مردم به نماز می ایستند و جز وقت اندکی به ذکر الله مصروف نمیشوند.

« تِلْكَ صَلَاةُ الْمُنَافِقِ يَجْلِسُ يَرْقُبُ الشَّمْسَ حَتَّى إِذَا كَانَتْ بَيْنَ قَرْنَيْ الشَّيْطَانِ قَامَ فَتَقَرَّهَا أَرْبَعًا لَا يَذْكُرُ اللَّهَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا » (صحیح مسلم، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، عن انس |)

« این نماز منافق است که در انتظار نشستن آفتاب میشیند و چون بین دو شاخ شیطان قرار گرفت بر میخیزد و مانند مرغ چهار نول میزند و ذکر الله را جز اندکن اداء نمیکند » منافق همیشه متحیر و سرگردان است چون در ظاهر و باطن نه با مؤمنان اند و نه با کفار بوده میتواند ..

هفتم: پذیرش حکم طاغوت :

624- الله | میفرماید :

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِمْ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أُنْزِلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ﴿٦٢٤﴾ (النساء-د)

« آيا به کسانی که گمان می کنند به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده ایمان آورده اند ، ننگریستی ، که می خواهند [در موارد نزاع و اختلافشان] داوری و محاکمه نزد طاغوت برند ؟ [همان حاکمان ستمکار و قاضیان رشوه خواری که جز به باطل حکم نمی رانند ،] در حالی که فرمان یافته اند به طاغوت کفر ورزند ، و شیطان [با سوق دادنشان به محاکم طاغوت] می خواهد آنان را به گمراهی دوری [که هرگز به رحمت الله دست نیابند] دچار کند . (60) چون به آنان گویند : [برای داوری و محاکمه] به سوی آنچه الله نازل کرده ، و به سوی پیامبر آید ، منافقان را می بینی که از تو به شدت روی می گردانند ! (61) »

بدترین صفت منافق اینست که از یکسو ادعای ایمان به دین اسلام و رسالت محمد | را نموده و خود را مؤمن میخوانند ، اما در عین حال میخواهند که حاکمیت طاغوت را پذیرفته و حل و فصل قضایا را از حکم باطل طاغوتی بدست آورده و کتاب الله و سنت رسول الله را کنار بگذارند. در حالیکه الله متعال امر نموده است که از قبول حاکمیت طاغوت اظهار برائت و بیزاری

نمایند. درین حالت است که شیطان آنها را به گمراهی آشکار سوق داده و بسوی پذیرش حکم طاغوت میبرد...

پس زمانی که به سبب نفاق و سرکشی شان از اوامر الله متعال مصیبتی بالای شان نازل گردد چه حالتی خواهند داشت؟

آنها بعد ازینکه مصایب دامنگیر شان شد، نزد پیامبر علیه السلام آمده و سوگند میخورند که از رفتن نزد طاغوت چیزی جز اصلاح و توافق بین هردو جانب مخاصمه چیز دیگری نمیخواستند و اراده جز خیر و مجامله با اهل باطل نداشتند.

اینها کسانی اند که از دین و شریعت الله منحرف شده اند و مرض نفاق در قلبهای شان جای گرفته است و الله متعال بحال شان خود آگاه است. پس از آنها اعراض کن و از توبیخ و تنبیه آنها دستبردار شو!! و فقط آنها را از نفاقی که در قلبها دارند باز دار و با سخنان بلیغ و مؤثر منع و نصیحت شان کن.

هشتم- پخش فساد در بین مؤمنین:

625- الله | میفرماید:

﴿لَوْ خَرَجُوا فِیْكُمْ مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَفُوا خِلَالَكُمْ یَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِیْكُمْ سَمْعُونُ هَمْ وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ بِالظَّالِمِیْنَ﴾ (التوبه/ ۷۸)

«اگر [هم] با شما بیرون می آمدند، جز شر و فساد به شما نمی افزودند و مسلماً خود را برای سخن چینی [و نمایی] در میان شما قرار می دادند تا [برای از هم گسستن شیرازه سپاه اسلام] فتنه جویی کنند و در میان شما جاسوسانی برای آنان هستند [که به نفعشان خبرچینی می کنند]؛ و الله به ستمکاران داناست»

منافقین همیشه در پی تضعیف مسلمانان بوده و می کوشند تا در صفوف شان تفرقه ایجاد کرده و آنها را به مشکلات داخلی گرفتار سازند. آیات فوق همین مقصد و مرام آنها را شرح و توضیح داده و میفرماید که شاید مسلمانان از عدم همراهی آنها با جامعه اسلامی متأسف و غمگین شده و گمان میکنند آنها نیز جزء جامعه مؤمنان اند و اگر همراه با مؤمنان بسوی دشمن بروند، این به نفع مسلمانان است. ولی الله متعال میداند که اگر آنها همراه با مسلمانان برآیند، با سخن چینی و ایجاد اختلاف بین مسلمانان به فساد انگیزی پرداخته و با پخش اراجیف، دشمنی و فتنه ها بین مسلمین صفوف شانرا پراکنده میسازند.

چون در بین مسلمانان کسانی وجود دارند که به سخنان این منافقان گوش داده آنرا میپذیرند و از گفته های شان اطاعت نموده و آنرا بهترین نصیحت برای خود میدانند. زیرا مسلمانان ساده دل از

نفاق شان چیزی نمیدانند. و این حالت باعث پراگندگی و وقوع حوادث ناگوار بین مسلمین میگردد^۱

نهم: دروغ، جبن و بدبینی با مسلمانان :

626- الله ﷻ میفرماید:

﴿ وَتَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ اِيَّاهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ ﴿٥٦﴾ لَوْ يَجِدُونَ مَلَجًا أَوْ مَغْرَبًا أَوْ مَدَّخَلًا لَّوَلَّوْا اِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ﴿٥٧﴾ ﴾ (التوبه/الله ﷻ)

« [با کمال بی شرمی] به الله سوگند یاد می کنند که حتماً از زمره شمايند ؛ در صورتی که از شما نیستند ، بلکه گروهی اند که از شما [به سبب ايمان استوارتان] در اضطراب و ترس به سر می برند . (56) اگر پناهگاهی یا غارهایی یا گریزگاهی می یافتند ، شتابان به سوی آنها روی می آوردند . (57) »

دروغ گفتن و سوگند دروغ صفت خاص منافق است . رسول الله ﷺ درین مورد میفرماید:

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا أُؤْتِيَ خَانَ » (صحيح البخاری، باب علامات المنافق)

« از ابو هريره [روايت است که رسول الله ﷺ فرمودند : نشانه منافق سه چیز است ، چون سخن بگوید ، دروغ میگوید . چون وعده نماید ، وعده خلافی میکند و چون امانتی بوی سپرده شود ، در آن خیانت میکند »

الله متعال در آیت فوق خبر میدهد که منافقین سوگند یاد میکنند که مسلمان اند. درحالیکه حقیقت غیر ازین است. ولی چون آنها انسانهای جبن و ترسو هستند، یگانه انگیزه دروغگویی شان و قسم خوردن شان ترسی است که از آشکار شدن کفر خود دارند و ازین میترسند که مورد مؤاخذة و مجازات مؤمنین قرار گیرند. آنها بخاطر بدبینی و کراهیتی که نسبت به مسلمانان دارند ، نمیخواهند که به پیروزی و عزت نایل شوند. بلکه مؤفقیّت مؤمنان سبب حزن و اندوه آنها میگردد و به حدی بالای شان سخت تمام میشود که توان شنیدن آنرا در خود ندیده و حتی اگر سوراخی در زمین و یا مغاره در کوه پیدا کنند بسوی آن میشتابند تا خود را از نظرها پنهان نمایند .

دهم : عیبجویی اهل حق و ناراض شدن بخاطر خواسته های نفسانی .

627- الله متعال میفرماید :

﴿ وَمِنْهُمْ مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسَخَطُونَ ﴿٥٨﴾ ﴾ (التوبه/الله ﷻ)

« برخی از آنان در مورد [تقسیم] صدقات بر تو خرده می گیرند ، پس اگر از صدقات به

آنان داده شود خشنود می شوند ، و اگر داده نشود ، ناگاه خشمگین می شوند »
 صفت دیگر منافق اینست که اهل حق را مورد طعن قرار داده و و بخاطر دشمنی و خصومتی که با حق و عدالت دارند بر کارهای حق و عادلانه شان یهمورد انتقاد میکنند.
 این گروه کاملاً در گرو خواسته های نفسانی خود بوده خشم و رضایت شان وابسته به لذایت نفسانی شان است، اگر چیزی برای شان داده شود، راضی و خوشحال میشوند. اگر چیزی برای شان داده نشود به خشم و غیظ آمده، اهل حق را به ظلم و حیف و میل متهم میسازند.
 این برخورد شان حتی با رسول الله | صورت گرفت و آیات فوق برای ما حکایت میکند که گروهی از آنها به عیجویی پیامبر علیه السلام پرداخته و در تقسیم غنائم ایشانرا متهم به جانبداری و حیف و میل میکردند. و اگر چیزی به آنها داده میشد، راضی و خوشحال بودند و اگر مستحق چیزی دانسته نمیشدند به خشم و غضب می آمدند. این صفت همیشگی منافقین در هر زمان و مکان است، اگر آنچه میخواهند برای شان میسر گردد راضی میباشند و اگر برای شان داده نشود آنگاه خشمگین شده از صفوف مسلمین خارج میشوند. یعنی معیار رضایت و خشم نزد آنها نفس و خواسته های نفسانی شان است، نه عدل و انصاف.

یازدهم : امر به منکر و نهی از معروف :

628- الله | میفرماید :

﴿ اَلْمُنٰفِقُوْنَ وَالْمُنٰفِقٰتُ بِعَضْبِهِمْ مِّنْ بَعْضِ يَّامُرُوْنَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُوْنَ اَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللّٰهَ فَنَسِيَهُمْ اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ﴾
 (التوبه/۸۴)

« مردان و زنان منافق همانند و مشابه یکدیگرند ، به کار بد فرمان می دهند و از کار نیک باز می دارند و از انفاق در راه الله امساک می ورزند ، الله را فراموش کردند و الله هم آنان را [از لطف و رحمت خود] محروم کرد ؛ یقیناً منافقانند که فاسق اند »
 منافقین همیشه به منکرات امر و از نیکی ها نهی میکنند. زیرا قلبهای مریض شان توان دیدن کار های خیر و خویی مردم را ندارند. آنها میخواهند که بدی ها و منکرات بین مردم پخش گردد و این چیزی است که نفسهای شان را خوش ساخته حقد و غیظ قلبی شانرا شفاء میدهد. تا اینکه مردم در بدی و ارتکاب قبایح با آنها یکسان شوند.
 علاوه برین صفت قبیحی که دارند ، بخیل نیز میباشند و هیچ رغبتی در انفاق در راه الله متعال را ندارند و حتی از رهنمایی و امر کردن به کار خیر اباء میورزند.

دوازدهم: غدر و بی وفایی بعهد:

269- الله متعال میفرماید :

﴿ وَمِمَّنْ مَّنَّ عَنْهُدَ اللَّهُ لِيَبْءَ اتَّنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا آتَوْهُم مِّنْ فَضْلِهِ خَلَوْا بِهٖ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٧٦﴾ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِم إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَآ أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿٧٧﴾ ﴾ (التوبه/ ٧٥-٧٧)

« از منافقان کسانی هستند که با الله پیمان بستند که چنانچه الله از فضل و احسانش به ما عطا کند، یقیناً صدقه خواهیم داد و از شایستگان خواهیم شد. (75) هنگامی که الله از فضل و احسانش به آنان عطا کرد نسبت به [هزینه کردن] آن [در راه الله] بخل ورزیدند و اعراض کنان [از پیمانشان] روی گرداندند. (76) پس برای آنکه به وعده های خود با الله وفا نکردند، و همواره دروغ می گفتند، نفاقی [ثابت] در دل هایشان تا روزی که الله را ملاقات کنند، باقی گذاشت. (77) »

غدر، خیانت و عدم وفاء بعهد از صفات برجسته منافقین است و حتی با الله متعال نیز خلاف ورزی و غدر میکنند. برخلاف آنها مومنان بر سخن خود ایستاده و مرتکب غدر و خیانت نمیشوند و با عهدهی که با الله متعال و مردم دارند همیشه وفاء میکنند.

این آیت کریمه عهد و پیمان منافقی را بیان میکند که میگفت اگر الله متعال از فضل و کرم خود چیزی بماند بدهد، از مال خود صدقه نموده و از جمله نیکو کاران خواهد بود. اما به آنچه میگفت صادق نبود و به تعهدی که کرده بود وفاء نکرد. این کار او سبب شد تا نفاق در قلبش جایگرفته و تا روز قیامت به همین حالت خود باقی بماند.¹

سیزدهم: تمسخر بر مؤمنان و ناچیز شمردن کارهایشان :

630- الله متعال میفرماید :

﴿ الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٨﴾ ﴾ (التوبه/ ٧٨)

« آنان که در رابطه با صدقات از مؤمنانی که [افزون بر صدقه واجبشان از روی رضا و رغبت] صدقه [استجابی] می پردازند، عیب جویی می کنند، و کسانی را که جز به اندازه قدرتشان [ثروت و مالی] نمی یابند [تا صدقه دهند] مسخره می کنند؛ الله هم کیفر مسخره آنان را خواهد داد و برای آنان عذابی دردناک خواهد بود »

منافقین همیشه بر مؤمنان عیبجویی کرده مورد طعن و تنقید قرار میدهد و هیچ گونه عمل شانرا

نمی پسندند. اگر مؤمنی مال زیادی را صدقه کند میگویند این ریا و خود نمایی میکند و اگر چیز اندکی به اندازه توان خود بدهد، میگویند الله از صدقه اینها بی نیاز است، و بر مؤمنان تمسخر و استهزاء نموده و بالای شان میخندند.

چهاردهم: توصیه به ترک جهاد :

631- الله ﷻ میفرماید :

﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿٦٣١﴾﴾

(التوبه/لد)

« بر جای ماندگان [از جنگ تبوک] از خانه نشستن خود به سبب مخالفت با پیامبر الله خوشحال شدند و خوش نداشتند که با اموال و جانهایشان در راه الله جهاد کنند، و [به مؤمنان] گفتند: در این گرما [برای جهاد] بیرون نروید. بگو: آتش دوزخ در حرارت و گرمی، بسیار سخت تر است، اگر می فهمیدند. »

از آنجاییکه عدم تفقه در مفاهیم دینی و شناخت درست از ارزشهای دینی از صفات خیلی لازمی منافقان است، میبینیم ایمان به الله ﷻ را ترک نموده و از عقب نشینی از سنگرهای جهاد احساس خوشی میکند و سایر منافقین را به ترک جهاد توصیه نموده و بخاطری که جهاد باسختی ها و مشکلات آمیخته است آنها را از رفتن به میدان جهاد مانع میگردد. ولی اینرا فراموش کرده اند که آتش جهنم خیلی سوزنده تر از حرارت آفتاب است و عاقل کسی است که بخاطر نجات از آن عمل میکند.

پانزدهم: ضرر رسانی به مؤمنین از ورای کارهایی بظاهر خیریه :

632- الله متعال میفرماید :

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٦٣٢﴾ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ مُّحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ ﴿٦٣٣﴾﴾ (التوبه/هـ-د)

« و [از منافقان] کسانی هستند که بر پایه دورویی و نفاق، مسجدی ساختند برای آسیب رساندن و ترویج کفر و تفرقه افکنی میان مؤمنان و کمین گاهی برای [گرد آمدن] کسانی که پیش از این با الله و پیامبرش جنگیده بودند، سوگند سخت می خورند که ما با ساختن این مسجد جز خوبی [و خدمت] قصدی نداشتیم، ولی الله گواهی میدهد که بی تردید آنان دروغگویند. (107)

هرگز [برای عبادت و نماز] در آن مسجد نیست، قطعاً مسجدی که از نخستین روز بر پایه تقوا بنا شده شایسته تر است که در آن [به نماز و عبادت] بایستی، در آن مردانی هستند که خواهان پاکیزگی [و طهارت جسم و جان] هستند؛ و الله پاکیزگان را دوست دارد. (108)»

آیات مبارکه فوق به شماری از اعمال منافقین اشاره میکند که در عصر فرخنده پیامبر علیه السلام مرتکب میشدند. آنها در مدینه منوره مسجدی اعمار کردند و میخواستند که ازین طریق مسجد قباء و اهالی آنرا که مؤمنین مخلص بودند، متضرر سازند. آنها درحالیکه به رسالت محمد | کافر شده بودند، ازین مسجد پایگاه پناگاهی برای دشمنان الله و رسولش درست کرده در انتظار هجوم دشمنان الله و رسولش نشستند. و اگرچه آنها سوگند میخوردند که بنای این مسجد به نیت خیر صورت گرفته و میخواهند که سهولتی برای اشخاص مریض و ناتوان ایجاد کنند اما الله متعال شهادت داد که اینها دروغ میگویند و مقصد اصلی شان دشمنی با اسلام و مسلمین میباشد پس پیامبرش را امر نمود تا درین مسجد نماز نخوانده و آنرا ویران کند و تأکید نمود که یگانه مسجدی که مستحق نماز خواندن بوده و مسلمانان بخاطر کارهای خیر باید در آن جمع شوند مسجد قباء است که بر اساس تقوا و طلب رضای پروردگار اعمار گردیده است.

قابل تذکر است که اینگونه مساجد در هر زمان و مکان وجود داشته و همگام با تغییر شرایط زمانی و مکانی و دگرگونی و نوآوری در وسایلی که دشمنان اسلام بخاطر محاربه با اسلام بکار میرند، به اشکال گوناگون و بخاطر اهداف مختلفی تبارز میکند. که ظاهر آن بخاطر اسلام و باطن آن بخاطر نابودی اسلام است.

آنها ازین طریق به تشویه چهره اسلام پرداخته و ارزشها و مفاهیم اسلامی را بیخاصیت و بی معنا جلوه میدهند. این مساجد ضرار به شکل و وضعیت ناهنجار اجتماعی چهره نمایی میکند که شعارهای اسلامی بر فراز آن برافراشته اند تا در ورای آن چهره اصلی خود را مخفی نمایند و دین را مورد هجوم قرار دهند.

این مساجد ضرار به شکل سازمانها، ارگانها، کتابها و بحثهایی ظاهر میشود که از اسلام سخن میگویند ولی به تحریف مفاهیم دینی میپردازند. بنابراین، چون مسجد ضرار به چهره ها و اشکال مختلفی عرض اندام میکنند لذا بر مجاهدین و دعوتگران واجب است که این پرده ها و شعارهای فریب دهنده و گمراه کن را کنار زده و حقیقتی را که در ورای این پرده ها مخفی شده است به شکل اصلی آن بمردم نشان دهند. و بهترین اسوه و مقتدی ما در رسوا سازی مساجد ضرار در سیرت پیامبر علیه السلام میباشد.

بحث چهارم :

معصیت کاران

شناخت معصیت کاران:

633- مقصد ما از گنهکاران بمتابۀ یک قشر اجتماعی، کسانی اند که جوهر ایمان در قلبهای شان موجود و به شهادت (لا إله إلا الله محمد رسول الله) اعتقاد کامل دارند. اما در ادای حقوق این کلمه کوتاهی نموده و از اوامر مشروع مخالفت میکنند و بعضی منهیات را مرتکب میشوند. البته تعدادی از اینها کمتر گناه میکنند و شماری بیشتر به گناه ملوث میگردند. همچنان گناهایی که مرتکب میشوند انواع اقسام زیادی دارد که بعضی از آنها آشکارا بوده و در انظار عامه قرار دارد و شماری از آنها مخفی بوده و جز الله متعال کسی دیگری آنرا نمیداند.

مسلمان از گناه معصوم نیست :

634- اصل کلی اینست که هیچ مسلمانی از گناه معصوم نمیشود. رسول الله | میفرماید : « عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ بَنِي آدَمَ خَطَّاءٌ وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ » (سنن ابن ماجه باب ذكر التوبه)

« از انس بن مالک | روایت است که رسول الله | فرمودند : همه فرزندان آدم خطاء کارند و بهترین خطاکاران توبه کنندگان است »

علت مسئله درینست که نفس مسلمان قابلیت ارتکاب گناه و انجام طاعات هر دو را دارد. و مسلمان مکلف است که در انجام طاعات و ترک معاصی بکوشد.

﴿ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا ۚ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ۚ قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا ۖ وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا ۖ ﴾ (الشمس/نه)

« و قسم به نفس و آنکه آن را درست و نیکو نمود، (7) پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد. (8) بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد، رستگار شد. (9)

و کسی که آن را [به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد] بیالود [از رحمت حق] نومید شد. (10) و اگر معصیتی از او صادر شد، باید فوراً توبه کند و از تکرار آن خود داری کرده و بسوی پروردگار خود برگردد.

اسباب و عوامل گناه:

635- شاید این سوال در ذهن هر انسانی خطور کند که: چرا مسلمان از اوامر شرع عصیان می‌ورزد؟ در حالیکه به الله جل و رسول او و حساب روز آخرت ایمان دارد و میداند که ارتکاب معاصی باعث خشم پروردگار گردیده و انسان را به عذاب الهی مبتلاء می‌سازد، بازهم به گناه و معصیت دست می‌زند؟

در جواب باید گفت که؛ احیاناً انسان بالای انسان حالاتی طاری می‌گردد که نورانیت ایمان ضعیف گردیده و غفلت بالای انسان حاکم می‌گردد. در نتیجه آن فریب شیطان را خورده و مرتکب معصیت می‌شود. علاوه بر آن، چون جزایی که در برابر گناه وضع شده است، اکثراً اخروی بوده و لذت گناه در همین دنیا و چیز حاضر است. و نفس انسان فطرتاً به چیز حاضر بیشتر از امر غایب متأثر می‌شود، اگرچه عاقبت حاضر تلخ و عاقبت غائب گوارا باشد. یگانه چیزی که او را ازین اثر پذیری نجات داده و در انتخاب راه درست رهنمایی میکند، ایمان قوی و روشنگری است که جهان غایب را در نظر انسان مجسم نموده تأثیر آنرا بیشتر از امر حاضر می‌سازد.

﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ (الأعلى/16)

«بلکه زندگی دنیا را [بر آن] ترجیح می‌دهید»

پس انسان طبیعتاً لذت عاجل را دوست دارد اگرچه ناچیز بوده و نسبت به لذتهای آینده بیمقدار باشد. و چون ایمان ضعیف شد این طبیعت و سرشت در او قوی تر گردیده و ارتکاب مخالفت بخاطر حصول لذت حاضر و دفع مشقت عاجل برایش آسان می‌شود. مخصوصاً زمانی که امید زندگی طولانی و بدست آوردن امکان توبه در قلب انسان جای گرفته و رجاء نسبت به رحمت الهی بیش از حد مجازدر ذهن انسان جای بگیرد.

جهالت عاصی:

636- انسان معصیت کار به صورت قطعی جاهل است، زیرا اگر جاهل نبود دست به معصیت پروردگار نمی زد. الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ (النساء/17)

«بی تردید توبه نزد الله فقط برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب کار زشت می

شوند ، سپس به زودی توبه می کنند ؛ اینانند که الله توبه آنان را می پذیرد ، و الله همواره دانا و حکیم است »

مجاهد [و تعداد زیادی از مفسرین میگویند « هر کسیکه عمداً یا خطأً مرتکب گناه میشود ، او جاهل است تا آنکه از گناه دستبردار شود »

قتاده از ابو العالیه روایت میکند که او از اصحاب رسول الله | حکایت میکرد که میگفتند : « هر گناهی را که بنده مرتکب میشود ، در ذات خود یکنوع جهالت است »

همچنان از مجاهد روایت شده است که گفت : « هر کسیکه مرتکب معصیت میشود در وقت ارتکاب گناه جاهل است » و از ابن عباس | روایت شده است که گفت :

« از جمله جهالت او اینست که مرتکب عمل بد میشود »

نادانی عاصی درین است که قدر و منزلت پروردگار خود را به درستی نمیشناسد و حق ربوبیت و الوهیت او تعالی را درک نمیکند . نعمتهای که به بنده عطاء کرده است و کمال فقر و احتیاج بنده به او تعالی را نمیشناسد . و اینرا بیاد نمی آورد که هیچ عمل بنده بر الله متعال پنهان نمی ماند و انسان حتماً جزای عملکردهای خوب و بد خود را میبیند .

جهالت او درین است که اضرار گناه را درک نمیکند . او از مار و گژدم به شدت میترسد و خود را از گزند آن حفاظت میکند اما از گناه نمیترسد در حالیکه لازم است بیشتر از مار و گژدم از آن نفرت داشته باشد .

جهالت او درین است که دنیایی فانی را بر آخرت ترجیح میدهد در حالیکه دنیا و تمام نعمتهای آن در برابر آخرت مانند اینست که کسی انگشتش را در بحر غوطه کند و مقدار آب از آن بردارد . از جهل او اینست که امروز و فردا نموده و با آرزوهای طولانی توبه را به تأخیر می اندازد و نمیداند که مرگ به انسان نزدیکتر از هر چیز دیگری است و چون اجل برسد هرگز از او اجازة نمیخواهد . از جهل او اینست که سختی ها را متقبل میشود ولی لذتهای بیشماری را بخاطر کسب متاع فانی دنیا ترک میکند . اگر عقل میداشت این مشکلات و سختیها را بخاطر کسب نعمتهای آخرت متحمل میشد .

آیا نمیبینند که طالب علم، خود را در داخل خانه محصور نموده و از لذتهای زندگی دستبردار میشود و شبها و روزها درس میخواند تا در امتحان درجهٔ خوبتر بدست آورد . تاجر انواع خطر ها را متقبل میشود و از اهل و عیال خود میبرد و دشت صحرای مملوء از خطر ها را طی میکند تا بتواند فایدهٔ بدست آورد . اما چرا حاضر نیست که برای آخرت نیز مانند کار های دنیایی کار کند؟!

علاوه بر آن ، آیا این امر نشاندهندهٔ جهل عاصی نیست که اگر طیبی بگوید که اگر فلان چیز

را بخوری یا بنوشی با خطر مرگ مواجه میشوی او نصیحت طیب را قبول کرده و از تمام چیزهاییکه نهی کرده است پرهیز میکند در حالیکه سخن طیب احتمال خطاء را دارد. اما سخنی را که پیامبر | فرموده اند و وعید های الهی را که به عصیانگران و تجاوزکاران تذکر داده است، در حالیکه به صورت قطعی راست و یقینی است قبول نمیکند و مانند سخن طیب فوراً عملی نمیسازد. آیا این عملکرد او علتی بجز جهالت داشته میتواند؟!

نمای دیگر جهالت او اینست که بر عفو و رحمت الهی توکل کرده و دست به عمل نیک نمیزند. اما اینرا فراموش کرده است که رحمت الهی نصیب نیکوکاران میشود. و عارفان حقیقی اعمال نیک را در حالی انجام میدادند که قلوب شان هراسان میبود که مبدا عمل شان مردود به حساب آید. امیدوار حقیقی و حق بجانب کسی است که اسباب جلب رحمت را بکار می اندازد بعد از آن منتظر نزول رحمت الهی میباشد. درست مانند دهقانی که زمین را شخم میزند و دانه را در آن میپاشد. بعد از آن آب و مواد لازم را به آن میرساند و همیشه از آن واریسی میکند. بعد از آن از الله متعال میخواهد که کشت و زراعتش را از آفات محفوظ دارد. اما انسان احمق و مغرور مانند کسی است که زمینش را میگذارد تا خار و علفهای هرزه در آن بروید و بدون اینکه دانه در آن پاشد از الله متعال میخواهد که کشت مورد دلخواهش را برویاند!!

وقایه از معاصی:

637 - در مورد علاج و راههای جلوگیری از ارتکاب معاصی و میلان بسوی گناه قبلاً سخنانی گفتیم و در باب چهارم اسالیب دعوت نیز بحثهایی درین مورد إن شاء الله خواهیم داشت. اما درینجا به مقوله اکتفاء مکنیم که «وقایه بهتر از علاج است»

این سخن همچنانکه در مورد وقایه بدن از امراض صدق میکند، در مورد وقایه قلب از امراض معنوی نیز قابل تطبیق است.

میدانیم که معصیتها عامل اصلی بیماری قلب و در عین حال نشاندهنده این امر است که قلب انسان عاصی گرفتار امراض معنوی میباشد. اما سؤال اینست که: انسان چگونه میتواند خود را ازین عوامل مرضی وقایه کند؟ در حالیکه استعداد و قابلیت گناه در نفس انسانی به صورت فطری وجود دارد.

﴿وَنَفْسٌ وَمَا سَوَّاهَا ۖ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ۗ﴾ (الشمس/7-8)

«وقسم به نفس و آنکه آن را درست و نیکو نمود، (7) پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد

در جواب میتوان گفت که این درست است که نفس انسانی جرثومه های معصیت را در خود دارد ، اما تازمانیکه قلب انسان از صحت و عافیت برخوردار بوده و با نور ایمان معمور و منور باشد ، این جراثیم مقهور و مغلوب میباشند . ولی زمانیکه بنابر عوامل مختلف محیطی نور و صبغة ایمانی آن کمرنگ شد ، میکروبهای نهفته در نفس فضای مناسبی بدست آورده و با استفاده از آن به حرکت افتاده و با گذشت هر روز بزرگتر و فعالتر میشوند و درست مانند جراثیم و میکروبهای جسمی تکثر نموده و امراض گوناگونی را باعث میگردد .

فضاء و محیط مناسب و ملایم برای این جراثیم تمام دیدنی ها ، شنیدنیها ، خوراکه ها و خواندنی هایی میگردد که سبب تحریک شهوات و هیجان نفس میگردد و زمانیکه شهوات انسان تحت تأثیر این عوامل قرار گرفته و به هیجان افتاد ، درین وقت است که انسان بسوی گناه حرکت کرده و ذکر الهی را فراموش میکند .

پس گفته میتوانیم که بدترین عواملی که در ایجاد فضای مناسب برای فعالیت جرثومه های گناه مؤثر است عبارت از بی حجابی و برهنگی زنان ، آهنگهای فاحش ، آمیزشهای حرام و رفت و آمد در اماکن اهل غفلت ، شنیدن سخنان اهل باطل و امثال آنها میباشد . این عوامل جرثومه های گناه را در نفس انسانی تقویت کرده و به سرحدی میرساند که بر تمام نفس غالب گردیده و ارتکاب گناه را برایش آسان و بی اهمیت سازد .

اما شرایط و فضاییکه جرثومهای گناه را ضعیف میسازد ، تمام اموری است که ارزشهای ایمان را در قلب انسان تقویت کرده و علم و معرفت حقیقی پروردگار را نصیب انسان میسازد . بعنوان مثال صحبت با انسانهای صالح و دعوتگران مخلص و عامل به اسلام از بهترین پناگاههای است که انسان میتواند در آن پناه ببرد . زیرا در اثر این صحبتها و همنشینها جرثومه های گناه در نفس سرکوب و ضعیف میگردد .

و در اخیر باید گفت ؛ بهترین وقایه در برابر این جرثومه ها اینست که مسلمان هیچ گناهی را صغیر نشمرد اگر چه در نظر مردم خیلی کوچک و ناچیز جلوه کند . زیرا میدانیم که پشتاره بزرگ از شاخچه های خیلی کوچک و نازک تشکیل میگردد . همچنان باید بکوشد تا خود را در معرض اسباب و عواملی که سبب تقویت این جرثومه ها و ضعف ایمان میگردد قرار ندهد و به هیچصورتی بر صحت و عافیت قلبی خود مغرور و فریفته نگردد . زیرا هیچ کسی اینرا عاقلانه نمیداند که کسی خود را در معرض میکروبهای سل قرار داده و بدون تدابیر لازم به اماکن مریضان سل داخل شود به این حجت که از صحت و عافیت بدنی برخوردار میباشد .

موقف داعی در برابر معصیتکاران :

638 - داعی باید معصیتکاران را به نظر ترحم و شفقت نگریسته و آنها را مانند کسی فرض کند که در شب تاریک در کناره پرتگاه خطرناکی ایستاده اند و هر لحظه خطر این می‌رود که به قعر این دره هولناک سقوط نماید . پس داعی باید با تمام سعی و تلاش و با کمال اخلاص بکوشد که آنها را ازین حالت نجات داده و از سقوط و هلاکت ابدی آنها جلوگیری کند . برای نیل به این هدف ارجمند باید هرگونه تجاوز و اهانتی که به شخص او متوجه می‌گردد گذشت نموده و هیچگاهی به فکر انتقام ، شمات و فخر فروشی بر آنها نشود . اما جایز است که بخاطر معصیت و تجاوزی که از حدود الهی مرتکب میشوند آنها را صغیر و بیمقدار بداند و بخاطر پایمال شدن حدود الهی به خشم آید .

« وَمَا نِيلَ مِنْهُ شَيْءٌ فَأَنْتَقِمُهُ مِنْ صَاحِبِهِ إِلَّا أَنْ تُنْتَهَكَ مَحَارِمُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ »

(مسند احمد عن عائشه رضی الله عنها)

« پیامبر | هیچگاهی در برابر تجاوزی که به ایشان صورت می‌گرفت از کسی انتقام نمی‌گرفت مگر اینکه محارم الهی مورد تجاوز قرار می‌گرفت که در آنصورت بخاطر الله ل انتقام می‌گرفت »

از جمله محارمی که مسلمان باید بخاطر پایمال شدن و انتهاک آن به خشم آید یکی هم مقابله و معارضه اهل باطل با دعوت الی الله و ایجاد ممانعت در راه دعوت و اذیت رسانی به دعوتگران میباشد . درین حالت بر داعی لازم است که شیوه را در پیش گیرد که معصیت کاران مست و مغرور را سرجایش نشانده و دست تجاوز و تعدی شانرا از سر دعوت و دعوتگران کوتاه سازد . البته بشرطی که به اندازه ضرورت اکتفاء نموده و از حد لازم تجاوز نکند و در حالیکه آرزوی هدایت و اصلاح این تجاوز کاران را دارد ، کارش را از خفیف ترین وسیله مانع آغاز نموده و در صورت، ضرورت قدمهای بعدی را بردارد .

باب چهارم :

شیوه ها و وسایل دعوت

زمینه سخن :

639 - دعوت الی الله به یک سلسله علوم ، کفایت ذاتی و درایتی ضرورت دارد که انسان را در تبلیغ دعوت و اثر گذاری بر مدعوین و شناخت نفسانی و استفاده از ظروف و شرایط مناسب کمک نماید .

در مورد علمی که مربوط به موضوع دعوت (اسلام) میشود به تفصیل صحبت نمودیم . درینجا سخن ما در مورد علمی است که مربوط به چگونگی براه اندازی مؤفقانه جریان دعوت و دورکردن موانع از راه دعوت و دعوتگران میشود که درین بحث از آن بنام شیوه های دعوت یاد خواهیم کرد .

همچنان توضیحاتی در مورد اموری خواهیم داشت که داعی بخاطر رساندن دعوت از آنها استفاده میکند و آنرا بنام وسایل دعوت میخوانیم . زمانیکه داعی این شیوه ها و وسایل را به صورت درست شناخت ، تا اندازه زیادی با مفاهیم و معانی دعوت اسلامی آشنا گردیده و از کفایت و درایت لازم درین مسیر برخوردار میگردد . بنابراین، این باب را به سه فصل عمده تقسیم میکنیم .

فصل اول : معرفی مصادر و مراجع معرفی کننده وسایل دعوت و ضرورت به آنها .

فصل دوم : شیوه و منهج دعوت .

فصل سوم : وسایل دعوت .

فصل اول :

وسایل و شیوه های دعوت

مراجع ، مصادر
و ضرورت به آنها

مراجع و مصادر :

640- مصادری که شیوه ها و وسایل دعوت را در اختیار ما میگذارد عبارت از قرآن کریم ، سنت نبوی ، اجتهادات و استنباطهای فقهاء و تجارب دعوتگران قدوه میباشد . در بحث حاضر به صورت مختصر در مورد هر کدام ازین مصادر صحبت خواهیم کرد .

اول - قرآن کریم :

641 - در قرآن کریم آیات زیادی وجود دارد که متعلق به اخبار انبیای کرام و ماجراهایی است که بین آنها و اقوام شان رخ داده است . الله | ضمن این داستانها خاتم الانبیاء | را مخاطب قرار داده و اسلوب دعوت را برایش معرفی میکند .

ازین آیات قرآنی ، خطوط اساسی شیوه های دعوت و وسایل آن مستفاد میگردد و داعی مسلمان باید تمام این اسالیب را مانند سایر مسایل دینی باید بیاموزد . زیرا الله متعال این داستانها را به این هدف بیان نموده است که ما درسهایی را از آنها برداشته و معانی و مفاهیمی را برچینیم که در راه دعوت معین و مددگار ما قرار گیرد . و با پیروی از آن در راه و منهج درست دعوت ثابت قدم بمانیم . الله متعال میفرماید :

﴿ وَكَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ ۚ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴾ (هود/کک)

« و هر سرگذشتی از سرگذشت های [پندآموز] پیامبران را که برایت می خوانیم ، حقیقتی

است که دل تو را به آن پابرجا و استوار کنیم ، و برای تو در این سرگذشت ها حق و برای بهره بردن مؤمنان پند و تذکری آمده است »

علامه ابن کثیر در تفسیر این آیت مینویسد :

« تمام این اخبار و داستانهای انبیای گذشته را برای بیان میکنیم و تعامل آنها را با امتهای شان و برخورد امتها در برابر آنها را بازگویی میکنیم و استدلالها و خصوصتهایی که بین شان واقع گردید و تکذیب و اذیتهاییکه انبیای کرام متحمل شده اند برای بیان میکنیم و اینکه چگونه الله متعال حزب مؤمن را پیروز گردانید و دشمنان کافر آنها را با خذلان مواجه گردانید . تمام این واقعات را برای شرح میدهم تا قلبت را در برابر دشمنان ثابت گردانیم و سیرت انبیای گذشته بعنوان قدوه و نمونه نیکی در برابر قرار داشته باشد »^۱

البته درین شکی نیست که مسلمانان به پیامبر گرامی شان در تمام امور اقتداء نموده و سیرت انبیای سابق را نیز از خلال تأسی به رسول الله | به آنها اسوه خود قرار میدهند . الله متعال میفرماید :

﴿ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾ (یوسف/ ۴۴)

« به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است . [قرآن] سخنی نیست که به دروغ بافته شده باشد ، بلکه تصدیق کننده کتاب های آسمانی پیش از خود است و بیان گر هر چیز است و برای مردمی که ایمان دارند ، سراسر هدایت و رحمت است »

بنابراین در داستانهای انبیای گذشته و ماجراهاییکه بین آنها و امتهایشان گذشته است بهترین عبرت و موعظه برای کسانی است که با عقل سلیم به حوادث مینگرند و سبب هدایت و رحمت برای کسانی است که به الله و رسول او ایمان دارند . چه ، فقط همینها اند که استعداد پند و عبرت گرفتن ازین داستانها را دارند زیرا ایمان به الله و رسول او دروازه های قلوب شان را در برابر دعوت حق گشوده و تیزهوشی و حساسیت خاصی در گرفتن پند و عبرت برایشان عطاء نموده است .

﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَّتْهُمْ أَفْتَدَهُ ﴾ (الأنعام / ۴۸)

« آنها کسانی هستند که الله هدایتشان کرد، پس به هدایت آنان اقتدا کن ، »
این دستور به لزوم اقتداء به منهج و روش انبیای الهی اشاره میکند .

دوم - سنت نبوی :

642 - در سنت نبوی احادیث خیلی زیادی است که به امور دعوت و وسایل آن تعلق دارد . همچنان سیرت پیامبر | سراسر درسهای عملی دعوت بوده و از ماجراهایی سخن میگوید که در مکه و مدینه رخ داده است . در سیرت نبوی میخوانیم که پیامبر | با وقایع و حوادثی که در برابر شان قرار گرفت چگونه برخورد نمودند . پیگیری این حوادث و وقایع درسهای خیلی ارزنده را در بخش شناخت شیوه های دعوت و وسایل آن برای ما ارائه میکند . رسول الله | در جریان دعوت شان با حوادث و حالات مختلفی مواجه شدند و طبیعتاً بخاطر تشابه و همگونی دعوت اسلامی برای هر دعوتگری ممکن است که چنین حوادث و شرایط و یا شبیه آن پیش آید . بنابراین داعی مسلمان میتواند که در حل قضایای معاصر از سیرت نبوی استفاده کند و موقف سالم و درستی در برابر حوادث اتخاذ نماید . البته اینکار زمانی برایش ممکن است که مفاهیم و معانی سیرت نبوی را به درستی درک نموده و معلومات کافی در آن داشته باشد .

شاید حکمت الهی و لطف بی پایان او تعالی درین بوده است که رسول گرامی اش را در برابر حوادث و اوضاع و احوال مختلفی قرار داد تا دعوتگران بعد از ایشان پیاموزند که چگونه با حوادث مختلف مقابل گردیده و چگونه راه دعوت را در شرایط مختلف با اقتداء به رسول الله | مؤفقانه طی نمایند .

پس گفته می توانیم که سیرت نبوی و رهنمایی های نبوی عبارت از تجسم عملی اوامری است که الله متعال صادر نموده است و مجموعه از الهامات و هدایات الهی است که به رسول الله | ارزانی گردیده بود . بنابراین برای دعوتگر الهی به هیچ صورتی جایز نیست که از سیرت نبوی و اهمیت آن غافل و بیخبر باشد .

سوم - سیرت سلف صالح :

643 - در سیرت سلف صالح ما اعم از صحابه کرام و تابعین عظام سوابق خیلی مهمی در امور دعوت وجود دارد که دعوتگران دین الهی باید از آن بیشترین استفاده را بنمایند . زیرا سلف صالح ما دانشمند ترین اشخاص در شریعت اسلامی و فقه دعوت بودند و مجتهدین و اهل علم در هر موضوعی به سیرت و اقوال شان استدلال نموده اند .

چهارم - برداشتها و اجتهادات فقهاء از نصوص :

644 - فقهاء و مجتهدین امت اسلام در هر عصر و زمان به استنباط و استخراج احکام عملی از ادله شرعی اهتمام و توجه داشته اند . از جمله این احکام ، مسایلی مربوط به امر به معروف و

نهی از منکر و احکام جهاد و احکام حسبه و امثال آن نیز مورد توجه آنها قرار داشته است که در ابواب مستقلی در کتب فقه تدوین یافته است. احکامیکه در مجال فقه دعوت استخراج گردیده است در چوکات عموم احکام اسلامی قرار داشته و مانند سایر احکام اسلامی عمل کردن به آن واجب می باشد. زیرا بکار بردن وسایل لازم در راه دعوت و اتخاذ اسلوب و روش معینی درین مسیر مانند سایر مسایل دینی و از جمله دین می باشد.

پنجم - تجارب :

645 - تجربه بهترین معلم انسان است بخصوص برای کسانی که در تعامل با مردم مصروف اند.

با توجه به این حقیقت، میدانیم که هر دعوتگری با خود تجارب زیادی دارد که در نتیجه تعامل با مردم و بکارگیری وسایل مختلف دعوت بدست آورده است. او با استفاده ازین تجارب میتواند که نقاط ضعف و ناتوانیهای خود را درک نموده و به اصلاح آن اقدام نماید. زیرا تطبیق عملی شیوه های دعوت حتماً نقاط ضعف و خطاهای انسان را ظاهر میسازد و او میتواند که با استفاده ازین تجارب از بروز این اخطاء و کمبودها در آینده جلوگیری نماید. شاید بخاطر این نقاط ضعف و خطاها بهای سنگینی بپردازد اما تجاربی که بدست می آورد ارزش بیشتر از آنرا خواهد داشت.

البته این در صورتی است که دعوتگر مسلمان از تجارب گذشته خود استفاده نماید و این امریست که از هر مسلمان انتظار آن میرود زیرا مؤمن از یک سوراخ دو مرتبه گزیده نمیشود. همچنانکه داعی از تجارب شخصی خود استفاده میکند، باید از تجارب دیگران که در میدان دعوت از خود بجا گذاشته اند نیز استفاده نماید. زیرا حکمت، گمشده مؤمن است و از هر ظرفی که بیرون شود آنرا بدست می آورد.

ضرورت پابندی به منهج درست و اتخاذ وسایل صحیح :

646- منهج صحیح در اتخاذ وسایل و شیوه های دعوت همانست که از مصادر فوق الذکر بدست آید و تمسک جستن به چنین منهج برای هر دعوتگر ضروری، واجب و لازمی می باشد. زیرا فیصله و حکم اسلام همین است و هر مسلمان مکلف است که به فیصله های دینی پابند باشد. علاوه بر آن، اتخاذ روش درست انسان را به هدف رسانده و گوهر مراد را در کشف میگذارد اگر چه راه آن طولانی و مملوء از مشکلات باشد. اما در پیش گرفتن منهج و راهکار نادرست او را از هدف دور گردانیده و به راههای دیگری سوق میدهد. مزید بر آن، داعی مسلمان مکلف

است که در اطاعت الله متعال و پیروی از راه صواب و عدم ارتکاب خطاء و عصیان بکوشد . و این مکلفیت خود را زمانی بدرستی اداء کرده میتواند که به منهج و راهکار درستی که از مصادر فوق الذکر نشئت گرفته باشد التزام کامل داشته باشد . زمانیکه داعی این مکلفیت خود را مطابق منهج صحیح اداء کرد ، بعد از آن رسیدن به هدف مسئولیت او نمیشد بلکه انسان مطابق وسع و توان خود مکلف بوده و مرتب شدن نتایج بر سعی و تلاش مربوط به خواست و اراده الله متعال میباشد . و محاسبه انسان برین اساس صورت میگیرد که آیا عمل او مشروعیت دارد؟ و آیا او مسئولیت خود را بدرستی اداء کرده است یا خیر ؟

بعد از آنکه داعی نکات فوق را درک نموده و بخوبی آموخت برایش جایز نیست که منهج و راهکار صحیح را به استناد به دلایلی چون صعوبت و طولانی بودن راه ، عدم مقبولیت چنین شیوه های دعوت نزد مردم ، عجله کردن در راه رسیدن به هدف ، پیروی از عواطف و احساسات غیر معقول ، حماس دینی و شوق صادقانه جهاد و شهادت و امثال آن از منهج درست به بیراهه برود . زیرا خطاء در موجودیت نیت نیک و عواطف ارجمند به صواب تبدیل نميگردد و رسیدن به هدف از راههایی که منتهی به هدف نباشد ناممکن است . اگرچه عده با جدیت و تلاش زیاد در پی رسیدن به هدف باشند .

برای اثبات این سخن کفایت میکند که بگوییم ؛ احکام شرعی به یکبارگی نازل نشده است و دعوت اسلامی در هیچ یک از مراحل خود به دنبال خواسته های حماسی و عواطف انسانهای راستکار عجزول حرکت نکرده است . قتال در مکه مکرمه مشروع نشده است و جواب رسول الله | برای عجله کنندگان همین بود که : صبر کنید !

صلح حدیبیه قابل قبول برای بعضی صحابه کرام نبود وبا وجود اینکه صداقت و ایمان عمیق شان ثابت بوده و آمادگی کامل برای جهاد و شهادت داشتند ، این برداشت و احساس شان به خطاء بود . اما رسول الله | با سعه صدر و متانت کامل آنرا پذیرفت زیرا میدانست که درینجا مسأله پذیرش مرگ برای رسیدن به هدف و صدق درین آمادگی مطرح نیست بلکه باید مطابق منهج درست حرکت کرده و به اصول این منهج پابند بود . زیرا همین التزام داشتن است که انسان را به هدف اصلی به بهترین وجه آن میرساند . به همین علت است که قرآن کریم آن صلح را «فتح مبین» خواند .

بنابراین زمانیکه داعی وسایل و برنامه های دعوتی خود را تعیین میکند نباید تحت تأثیر عواطف و نیت های نیک و حماس های شدید برای خدمت اسلام قرار گیرد . بلکه بگذارد که با ژرفنگری و واقع بینی کامل و در روشنایی ارشادات برگرفته از مصادر اصلی اسلام وسایل و برنامه های دعوتی تعیین گردد و مجریان امور باید این توان را داشته باشند که این حماس ، عواطف و اشتیاق کارکنان خود را در جهت تنفیذ و تحقیق اسلوب صحیح و شیوه های درست دعوت توجیه نمایند .

نتایج ناگوار خروج از منهج صحیح:

647 - بدون شک خارج شدن از منهج و شیوه های درست دعوت و عدم التزام به آن در اتخاذ وسایل منتج به ناکامی سیر دعوت و عدم دستیابی به اهداف می گردد . اگر چه بعضیها گمان کنند که به هدف نزدیک شده و حتی بالفعل آنرا بدست آورند ولی بزودی از دست شان بیرون شده و به فاصله خیلی دور پرتاب خواهند شد .

علاوه بر آن ، دور شدن از منهج صحیح در اکثر حالات اسباب رسیدن اذیتها و مشکلات طاقت فرسا را به رهروان فراهم نموده و کوششها و زحمات آنها را بدون ثمر و حاصل متفرق میسازد . درست مانند کسبیکه میخواهد تعمیر چند طبقه ای را بالای تهندهای خام و با مواد غیر معیاری اعمار نماید . چنین تعمیری اگر آباد هم شود علاوه بر اینکه بزودی منهدم میگردد این خطر نیز وجود دارد که ساکنین آن در زیر ویرانه های آن هلاک شوند !!

داعی باید بداند که رفتن به راههای نادرست و در پیش گرفتن منهج و راهکار غیر اصولی چنین نتایج غیر مترقبه و اسفباری را به دنبال خواهد داشت اگرچه داعی با حسن نیت و مقصد نیک آنرا انجام دهد . زیرا نتایج در دنیا همیشه بر اسباب مرتب میگردد نه بر نیتها و مقاصد نیک افراد .

برسبیل مثال حسن خلق و برخورد مملوء از لطف و مهربانی با مردم بخشی از روش درست دعوت است . اگر داعی این روش را در پیش نگرفته و بعوض آن درشت خوی و سنگدل باشد ، مردم حتماً از اطرافش پراکنده میگردند اگر چه در عمل خود برحق بوده و در دعوت خود مخلص باشد . زیرا او به هیچ صورتی بهتر از پیامبر | نیست که الله متعال اور مخاطب قرار داده و برایش میگوید :

﴿ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ۚ ﴾

(آل عمران/159)

« پیامبر !] پس به مهر و رحمتی از سوی الله با آنان نرم خوی شدی ، و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند ؛

در اخیر، این انذار را می افزاییم که : خروج از منهج صحیح در بعضی حالات معصیتی است که داعی مرتکب آن میشود . زیرا التزام به راه و روش صحیح دعوت از جمله احکام دین است و مخالفت با احکام دینی در امور دعوت معصیتی است که داعی مسلمان باید از آن اجتناب کند .

صعوبت التزام به منهج صحیح :

648 - حقیقت اینست که التزام به منهج و شیوه صحیح دعوت کار آسانی نیست . زیرا این امر

اقتضاء میکند که داعی باید منهج صحیح دعوت را به صورت کامل فراگرفته و خطوط اساسی آنرا همیشه در ذهن خود مستحضر داشته باشد و بکوشد که تمام گفتار و کردارش در تطابق با این خطوط اساسی و به سهولت صادر گردد. بعد از آن بکوشد که مفاهیم و آموزه های منهج صحیح را بر تمام جزئیاتی تطبیق نماید که همیشه با آن مواجه میگردد و بیرون از حد شمار بوده و خیلها با هم مشابه میباشند. به همین علت است که در اکثر حالات باهم خلط میگردند و فرقهایی میان آنها به اندازه کمرنگ میگردد که داعی نمیتواند شناخت درست از آن بدست آورده و تصمیم مناسب و مطابق منهج درست در برابر آن اتخاذ نماید. و گاهی هم در استنباط راه حلهای جدید برای مسایل جدید ازین مفاهیم، دچار اشتباه میشود.

مثال داعی درین حالت مانند فرمانده ارتش است که شیوه های جنگ و سوق و اداره لشکر را بخوبی میداند و بهترین پلان نظامی را وضع کرده میتواند. اما این آگاهی و علم داشتن به تنهایی در وقت تطبیق کافی نمیباشد. بلکه باید در کنار آن از کفایت لازم و حسن استفاده ازین آموخته ها را نیز داشته باشد تا بتواند که پلان مناسب و مطابق وضعیت ترتیب داده و با حوادثی که مواجه میشود با خونسردی مقابله نماید و پلانش را به صورت کامل تطبیق نماید.

صعوبتی که داعی با آن روبرو میشود به مراتب بیشتر از سختیایی است که فرمانده لشکر در اثنای تطبیق پلانش مواجه میگردد. زیرا فرمانده لشکر در برابر خود سپاه منظم و مطیع فرمان خود را دارد و آنها حاضرند که در هر حال اوامر او را نافذ نمایند اما داعی با مردم جاهلی مواجه است که حتی بر پروردگار خود تمرد نموده و از حق متنفر و به سوی دنیا روی آورده اند. و با داعی و دعوت او دشمنی نموده و یا اقلأً به دعوت او بی توجه اند و ضرورتی به آن احساس نمیکند. اضافه بر آن، خواسته های مردم متفاوت بوده و امراضی که در بین شان شایع میباشد انواع و اقسام زیاد دارد. این مسایل داعی را در تطبیق آموخته هایش با سختی ها و مشکلاتی مواجه میسازد.

آسان ساختن التزام به منهج صحیح:

649 - اموری که میتوان با استفاده از آن التزام به منهج و راهکار صحیح را آسان ساخت، میتوان چنین خلاصه کرد.

اول: فهم دقیق و صحیح معانی و مفاهیم منهج سالم است که بعد از تأمل و تفکر درین معانی و تکرار همیشگی آن در مصادر اصلی بدست می آید و داعی باید به اندازه به تکرار و دقت درین معانی و مفاهیم پردازد که مانند خون در رگهایش جریان یافته و همیشه در ذهنش حاضر باشد. به همین علت است که میگوییم برای داعی جایز نیست که از تکرار و خواندن همیشگی نکاتی که در مراجع اصلی دعوت آمده است احساس خستگی نماید.

دوم: تقوا و ترس از الله متعال بهترین وسیله است که انسان را به منهج صحیح ملتزم میسازد.

زیرا تقوا قلب انسان را منور ساخته و قوت درک و شناخت را در وی تقویت میکند. درین صورت است که حق را به صورت آشکار مینگرد و وسایل و اسالیب درست مناسبی را که باید در ظروف و شرایط مختلف و در برابر افراد گوناگون بکار ببرد با دقت تعیین کرده میتواند. و هم میتواند که از مزج و آمیختن چند وسیله، وسیله جدید ایجاد کند که مناسب با شرایط و اوضاع باشد.

الله متعال میفرماید:

﴿يَتَّيِبُوا لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ (الأنفال/29)

«ای اهل ایمان! اگر [در همه امورتان] از الله پروا کنید، برای شما [بینایی و بصیرتی ویژه] برای تشخیص حق از باطل قرار می دهد، و گناهانتان را محو می کند، و شما را می آمرزد؛ و الله دارای فضل بزرگ است»

ابن کثیر ل در تفسیر این آیت میفرماید: «برای شما توان فرق بین حق و باطل را میدهد. یعنی کسیکه تقوا گزید و اوامر الهی را بجا آورده و از نواهی او تعالی پرهیز کرد، الله متعال او را در شناخت حق و باطل موفق میگرداند و همین توفیق است که سبب نجات او در دنیا و سعادتش در آخرت میگردد.

سوم: التجاء دایم به بارگاه الهی و اظهار عجز و بیچارگی در برابر او تعالی و خواستن از الله متعال که برایش تعلیم دهد. چنانچه ابن تیمیه ل همیشه به صحرا رفته و روی خود را بخاک میگذاشت و با عاجزی و تضرع دعاء میکرد که «ای معلم ابراهیم! مرا نیز بیاموزان» و چنانچه شاگردش ابن القیم ل میگوید ایشان اینکار را همیشه میکردند.

چهارم: پاک ساختن قلب از جرثومه های ریاء و خود نمایی و ایجاد اخلاص کامل در عمل میباشد. به گونه که هیچ التفاتی به مردم نداشته و خواستار هیچگونه نام و نشان نزد آنها نباشد و هیچگاهی در فکر کسب رضایت مردم به حساب منهج و روش صحیح دعوت نگردد.

ممکن است که داعی در بعضی حالات در نتیجه فشار رأی عامه و سخنانی که از مردم میشوند و داد و فریادهاییکه بگوشش میرسد و خواسته و پافشاری همراهانش گرفتار نوعی انحراف از منهج صحیح دعوت گردد. درین حالت یگانه چیزی که او را بر منهج صحیح ثابت قدم میسازد همان اخلاص کامل و تجرد در راه دعوت میباشد که تحت وقایه و حفاظت آن بدون اینکه التفاتی به این سخنان و داد و فریادها داشته باشد به راه خود ادامه میدهد.

اما باید دانست که تجرد و اخلاص کامل کار خیلی گران و مشکل است. زیرا جرثومه های ریاء خیلی باریک و دقیق است و ممکن است که در نفس داعی نفوذ کند ولی او نفوذ آنرا

احساس نکند . درست مانند کسیکه میکروبی را در وجود خود حمل میکند ولی موجودیت آنرا احساس نمیکند . پس باید توجه داشته باشد که از نفوذ این جراثیم در نفس خود جلوگیری نماید زیرا اگر فی الحال مشکلاتی را برایش ایجاد نکند ، اثر نامطلوب آن در دراز مدت ظاهر گردیده و مقاومت او را در برابر مشکلات ضعیف میگرداند .

فصل دوم:

شیوه های دعوت

زمینه سخن:

650- شیوه های موفق پیروز دعوت همانست که مرض مدعوین را تشخیص داده و دواء را بشناسد و بعد از آنکه متأكد گردید به دور کردن شبهات و موانعی اقدام کند که پرده غفلت را در برابر بصیرت مردم قرار داده و آنها را از مشاهده امراض و احساس کردن آن مانع میگردد و مردم را به استعمال دواء ترغیب نموده و از ترک آن بترساند. بعد از آن کسانی را که دعوت را لیبیک گفته اند، تحت تعلیم و تربیت قرار دهد تا معافیت کامل برضد امراض گذشته خود پیداکنند. اینها مسایلی اند که در بحث آینده مورد شرح و توضیح قرار میدهیم.

بحث اول :

مرض و دواء

تشخیص مرض و تعیین دواء:

651- طبیب همیشه در ابتداء مرض را تشخیص میدهد بعد از آن دواى مناسب برايش تعيين میکنند. اين اسلوب صحيح در معالجه میباشد. دعوتگران الى الله که طبیب قلوب و ارواح میباشد باید همین اسلوب را در معالجه روح و روان مردم بکار ببرند. یعنی نخست مرض را تشخیص نماید. بعد از آن علاج آن را تعیین نماید. متوجه باشد که نباید عوارض و آثار مرض را تحت نظر قرار داده و به معالجه آن بکوشد و اصل مرض و علت آنرا نادیده بگیرد. بنابراین باید بدانیم که اصل بیماری بشر چیست؟ و دواى آن چه میباشد.

اصل بیماری بشر و دواى آن:

652- عدم معرفت پروردگار و دور شدن از او تعالى، بنیاد و اصل بیماری مردم در گذشته و حال بوده است. به تعبیر دیگر، کفر ورزیدن به پروردگار و امتناع از قبول بندگی کامل او تعالى، اتخاذ روش زندگی برخلاف آنچه که محمد صلی الله علیه و سلم از جانب پروردگار آورده است، فریفته شدن و میلان بسوی دنیا، غافل شدن و انکار از آخرت و امثال آن بنیاد و تهداب تمام امراض بشر را تشکیل میدهد. که کفر ورزیدن جامع تمام این امراض میباشد. و اما امراض در موجودیت اصل ایمان، به صورت متفرق در افراد بشر وجود میداشته باشد چنانچه در مسلمانان ضعیف العقیده مشاهده میکنیم که بعضی از این امراض سرایت کرده است. اگر این امراض با اصل و ریشه های آن وجود داشت، شر و بدی با تمام انواع آن در وجود انسان موجودیت میابد و اگر بعضی از آنها وجود داشت، شر و بدی آن در همان ساحه تبارز مینماید. دواى اصلی و اساسی برای معالجه این امراض عبارت از ایمان به الله واحد، کفر ورزیدن به طاغوت با تمام انواع و مظاهر آن و روی آوردن بسوی الله و عدم میلان بسوی دنیا میباشد.

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَنْقُومِرِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلَهِ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (الأعراف/لک)

« به یقین ، نوح را به سوی قومش فرستادیم ، پس به آنان گفت : ای قوم من ! الله را پرستید ، که شما را جز او معبودی نیست ، من قطعاً از عذاب روزی بزرگ بر شما می ترسم »
 زمانیکه بزرگان قریش نزد ابو طالب آمده پرسیدند که محمد از آنها چه میخواهد؟ پیامبر علیه السلام در جوابشان گفت: فقط بگوئید «لا إله إلا الله» و آنچه را غیر از او عبادت میکنید، ترک نمایید.

این پیامی بود که همه انبیاء علیهم السلام بدون استثناء برای امتهای خویش اعلان نمودند: **﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الصُّغُوتَ﴾** (النحل/کک)

« و همانا در هر امتی پیامبری فرستادیم که [اعلام کند که] الله را پرستید و از [پرستش] طاغوت پرهیزید »

تأکید بر ارزشهای اعتقادی اسلام:

653- بعد از آنکه بنیاد و تهداب امراض قلبی برای ما معلوم شد و دوی اساسی و اصلی این امراض را نیز شناختیم ، به این نتیجه میرسیم که داعی باید به ارزشها و مفاهیم عقیده اسلامی از هر چیز دیگری تأکید و ترکیز بیشتر نماید. زیرا نشر عقیده اسلامی نخستین مرحله در تداوی امراض بشر میباشد. بنابراین داعی باید دعوتش را از ایمان به الله متعال، ایمان به رسالت محمد صلی الله علیه و سلم با تمام جزئیات آن، ایمان به زنده شدن روحی و جسدی بعد از مرگ آغاز نموده و به ضرورت عمل صالح بخاطر نجات از عذاب آخرت، ادامه و تأکید نماید.

بنابراین شرح و توضیح عقاید اسلامی ، بیان مفاهیم و اصول آن و بالآخره شرح مستلزمات و نواقض آن، اساس دعوت هر داعی را تشکیل میدهد که باید همیشه بر آن تأکید نموده و در هیچ شرایطی از آن غافل نماند. چه، این بخش دعوت بمثابة اساس و تهداب سایر بخشها بوده و اگر همین خشت اول راست و محکم گذاشته شد و مدعو آنرا قبول نموده و با قناعت تمام پذیرفت ، قناعت دادن او در سایر بخشهای عملی اسلام خیلی آسان میباشد. و اما اگر از قبول این اصل اجتناب کرد ، سایر بخشهای اسلام را خیلی به آسانی دور انداخته میتواند.

مؤکداً گفته میتوانیم که منهج و شیوه درست دعوت همین است و قرآن کریم آنرا تأیید و پیامبر اسلام علیه السلام مطابق آن حرکت شانرا آغاز نموده و به انجام رساندند. بر اساس همین حکمت است که آیات و سوره های مکی بیشتر به بیان ارزشها و مفاهیم اعتقادی مانند ایمان به توحید ربوبیت و الوهیت الله جل ، ایمان به روز قیامت، مسیر مردم بسوی جنت و دوزخ، ضرورت ایمان به رسالت محمد صلی الله علیه و سلم انجام اعمال صالح و ... بود .

﴿ قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ اتَّخِذُوا وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾ مَنْ يُصْرِفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾ وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ ﴾ (الأنعام/كذلك)

« بگو: آیا جز الله را که آفریننده آسمان ها و زمین است ، سرپرست و یاور خود گیرم ؟ و اوست که روزی می دهد و خود بی نیاز از روزی است . بگو : من مأمورم نخستین کسی باشم که فرمان الله را گردن نهد ، و فرمان یافته ام که هرگز از مشرکان مباش . (14) بگو : مسلماً اگر پروردگارم را نافرمانی کنم ، از عذاب روزی بزرگ می ترسم (15) هر کس در آن روز ، عذاب از او برگردانده شود ، بی شک که الله به او رحم کرده ، و آن است کامیابی آشکار . (16) و اگر الله ترا آسیب و گزند رساند ، کسی جز او برطرف کننده آن نیست ، و اگر ترا خیری رساند [حفظ و دوامش فقط به دست اوست] ؛ پس او بر هر کاری تواناست . (17) »

﴿ يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأُنْبِتَتْ مِن كُلِّ رَوْحٍ بِهِيجُ ﴿١٨﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّ الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٩﴾ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ ﴿٢٠﴾ ﴾ (الحج/كذلك)

« ای مردم ! اگر دربارهٔ برانگیخته شدن [پس از مرگ] در تردید هستید ، پس [به این واقعیت توجه کنید که] ما شما را از خاک آفریدیم ، سپس از نطفه ، سپس از علقه ، سپس از پاره گوشتی با آفرینشی کامل یا غیر کامل آفریدیم تا برای شما روشن کنیم [که ما به برانگیختن مردگان تواناییم] ؛ و آنچه را می خواهیم تا مدتی معین در رحم ها مستقر می کنیم ؛ آن گاه شما را به صورت کودک [از رحم مادر] بیرون می آوریم تا آنکه به قدرت فکری و نیرومندی جسمی خود برسید . و برخی از شما [پیش از فوتوتی] قبض روح می شود ، و برخی از شما به پست ترین دوره عمر [که ایام پیری است] برگردانده میشود تا در نتیجه از دانشی که داشت چیزی نداند . و [از نشانه های دیگر قدرت ما اینکه] زمین را [در زمستان] خشک و افسرده می بینی ، پس چون آب [باران] را بر آن نازل می کنیم ، می جنبد و برمی آید و از هر نوع گیاه تر

و تازه و بهجت انگیزی میرویاند. (5) [همه] این [امور] برای این است که [بدانید] الله همان حق است، و اینکه او مردگان را زنده می کند، و اینکه او بر هر کاری تواناست. (6) و اینکه قیامت آمدنی است، هیچ شکی در آن نیست، و اینکه الله کسانی را که در گورها اند، برمی انگیزد. «

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (النحل/لک)

«از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالیکه مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند، می دهیم.»

این شیوه قرآنی در تأکید بر ارزشهای اعتقادی بعد از هجرت نیز استمرار یافت و آیات مستقلی در شرح و بیان آن نازل میشد و حتی آیاتی که در باره معاملات مختلف نازل میشد به یکی از اصول عقیده مانند ایمان به الله | و ایمان به روز آخرت خاتمه می یافت.

بکار بردن این منهج و روش قرآنی همچنان که در رابطه با غیر مسلمین ضروری است، در مورد مسلمانانی نیز ارجحیت دارد که با ضعف عقیده و ایمان گرفتار شده اند و این ضعف ایمان شان به شکل عصیان از اوامر شرعی، عدم توجه در ادای تکالیف شرعی و رفتن به راههای گمراهی و ضلالت ظاهر میگردد. و حتی گفته میتوانیم که این روش در رابطه با آن مسلمانانی نیز ضروری میباشد که ظاهراً ملتزم بوده و مرتکب عصیان ظاهری نمیکردند. زیرا این تأکید و تذکر مستمر بر معانی و ارزشهای عقیدتی آنها را از انحراف و عصیان وقایه میکند.

یک ایراد و تردید آن:

654- شاید این اعتراض پیش آید که در دعوت انبیاء علیهم السلام مفساد و انحرافات عملی اقوامشان نیز مورد انکار قرار گرفته است چنانچه در داستان شعیب و لوط علیهما السلام مشاهده میکنیم، پس چگونه گفته میتوانیم که در قدم اول باید بر ارزشهای اعتقادی تأکید صورت گیرد و چون مورد استجاب قرار گرفت بعد از آن داعی به فروع و اعمال میردازد؟

در جواب باید گفت که: تأکید بر ارزشهای عقیدتی به این معناست که عقیده در مقام اول قرار داشته و در هیچ شرایطی نباید فراموش گردد و ربط دادن مفساد بزرگ و خطیر در جامعه با ارزشهای اعتقادی و بیان اینکه این مفساد از آثار و نتایج تمرّد و سرکشی از الله متعال میباشد. مقصد از لزوم تأکید بر ارزشهای اعتقادی، همین نکته است نه اینکه داعی در برابر مفسادی که در جامعه مبیند بی تفاوت بوده و هیچ عکس العملی در برابر آن نشان ندهد. داستان لوط علیه السلام در قرآن کریم این حقیقت را به صورت واضح نشان میدهد.

﴿كَذَبَتْ قَوْمٌ لُوطَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٦٠﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٦١﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٦٢﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿١٦٣﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٤﴾ أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٥﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَوْجَادِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١٦٦﴾﴾ (الشعراء/كككككك)

« قوم لوط پیامبران را تکذیب کردند، (160) هنگامی که که برادرشان لوط به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی پرهیزید؟ (161) بی تردید من برای شما فرستاده ای امینم، (162) بنابراین از الله پروا کنید و از من فرمان ببرید، (163) و من از شما بر ابلاغ رسالتم هیچ پاداشی نمی خواهم، پاداش من فقط بر عهده پروردگار جهانیان است، (164) آیا شما از میان جهانیان با مردان آمیزش می کنید؟! (165) و آنچه را پروردگارتان برای شما از همسرانتان آفریده رها می کنید؟ [برای این کار زشت بی سابقه، دلیل و برهان استواری ندارید] بلکه شما گروهی تجاوزکار [از حدود الله و مرزهای انسانیت] هستید. (166) »

لوط علیه السلام در ابتداء آنها را به تقواء امر نموده و به آنها می فهماند که او پیامبر الله متعال است و حق پیامبر اینست که در آنچه از الله متعال خبر میدهد مورد اطاعت قرار گیرد. بعد از آن بعضی مفاسدی را بیان میکند که در بین شان وجود داشته و مخالف اوامر الله متعال میباشد.

همچنان در رابطه با شعيب عليه السلام میفرماید:

﴿وَالِیْ مَدَیْنَتِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ۖ قَالَ يَنْقُومِرْ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ ۖ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٦٧﴾﴾ (الأعراف/كك)

« و به سوی مردم مدین، برادرشان شعيب را [فرستادیم]، [گفت: ای قوم من! الله را پرستید که شما را جز او معبودی نیست، یقیناً برهانی روشن از سوی پروردگارتان برای شما آمد، پس پیمانها و ترازو را تمام و کامل بدهید، و از اجناس و اموال و حقوق مردم مکاهید، و در زمین پس از اصلاح آن [به وسیله رسالت پیامبران] فساد نکنید، این [امور] برای شما بهتر است، اگر مؤمنید. » مشاهده میکنیم که شعيب عليه السلام نیز در ابتداء آنها را به عبادت الله واحد فرا میخواند، بعد از آن بیان میکند که دین و آئینی را که از جانب الله متعال آورده است حق آشکار و واضح است و این پیام از آنها میخواهد که پیمانها و میزان را پوره نموده و در حق مردم ظلم نکنند و در زمین به فساد نپردازند، بدون شک قبول این دین و ایمان آوردن به الله و رسولش برایشان بهتر است ..

پس لوط و شعیب علیهما السلام برای قوم خود بیان کردند که جز الله واحد هیچ اله و معبودی مستحق عبادت نمیباشد. بعد از آن بعضی نتایج و آثار تمرّد و سرکشی از توحید الله را بیان نموده و افعال بدشانرا که همجنس بازی و کم کردن در وزن و پیمانه بود نشاندهی نمودند. همچنان در مورد کسانی که در مکه مکرمه مرتکب خیانت در وزن و پیمانه میشدند چنین نازل گردید:

﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ﴿١﴾ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ﴿٢﴾ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ﴿٣﴾ أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ﴿٤﴾ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥﴾﴾ (المطففين/1-5)

« وای بر کم فروشان! (1) آنان که چون از مردم مالی را با پیمانه و وزن می ستانند ، تمام و کامل می ستانند ، (2) و چون برای آنان پیمانه و وزن کنند ، کم می دهند. (3) آیا اینان یقین ندارند که حتماً برانگیخته می شوند؟ (4) برای روزی بزرگ ، (5) »

درین آیت نقص در پیمانه و وزن را به یکی از اصول عقیده که ایمان به روز حساب و برخاستن مردم در برابر الله متعال است، ربط داده است.

دور شدن داعی از روش صحیح:

655- داعی در بعضی حالات از شیوه و راهکار درست دعوت کناره گرفته به عوض اهتمام به امور عقیدتی به مسایلی می پردازد که مورد پسند مردم بوده و هیچ مکلفیتی را متوجه شان نمی سازد. مانند مصروف شدن به مسایلی که بین مردم به مسایل سیاسی معروف است و پرخاشهای بی حاصل در مسایل روز و تحلیل مسایل به شیوه که بعید از مفاهیم عقیدتی و شمول میباشد. داعی اگر این شیوه را بخاطر رعایت خواهشات مردم در پیش میگیرد و یا برای اشباع خواسته های نفسانی خود انتخاب میکند ، در هر حال راه کاملاً خطاء را در پیش گرفته است . زیرا داعی هیچ چیز جدیدی به دیگران تقدیم نمیکند. بلکه به مناقشه و مباحثه سخنانی می پردازد که دیگران گفته اند و ادعا نموده اند. و باین ترتیب به حاشیه پردازی و دور شدن از اصل مرض و دوائی که همانا انحراف از عقیده اسلامی و لزوم تعمیق آن در اذهان میباشد ، گرفتار میشود که در نتیجه اصل بیماری باقی مانده و کوشش برای ساختن بناء از بام و بدون تهداب صورت گیرد!!

کلیات نه جزئیات:

656- مادامیکه مسأله اساسی در دعوت شناخت اصل بیماری و تدوای آن میباشد، پس داعی نباید کوشش و تلاش خود را در مسائل جزئی که مانع اصل کار میگردد مصرف نماید و غرس ارزشهای اعتقادی اسلامی را فراموش کند .

بهترین دلیلی که میتوان برای اثبات این مدعا ارائه کرد اینست که رسول الله | میدیدند که صدها بت در داخل و خارج بیت الله با چشمان جامد و بی حرکت ایستاده اند اما نه خود شان به شکستن آن اقدام نمودند و نه اصحاب گرامی شانرا به شکستادن آن دستور دادند در حالیکه اگر چنین امری را صادر مینمودند مسلمانان به هر قیمتی امر شانرا بجا می آوردند اما پیامبر علیه السلام چنین کار را نکرد زیرا در آن شرایط مسأله اصلی شکستادن این بتها نبود بلکه باید قفلهای را می

شکستند که بر قلبهای مردم زده شده بود تا حق را درک نمایند. بعد از آن روزی فرا میرسد که این بت ها تحت ضربات مؤمنین نابود گردند. و بالآخره این روز فرارسید و در فتح مکه رسول الله | با عصایی که در دست داشت اشاره نموده و می فرمود: «قد جاء الحق و زهق الباطل إن الباطل كان زهوقاً» و بتها یکی پی دیگری به زمین افتیده و پارچه پارچه میشد.

بحث دوم :

دور کردن شبهات

657- مقصد از شبهات درین بحث، عبارت از شکوک و شبهاتی است که در باره صداقت داعی و حقانیت دعوت او ایجاد میگردد که مانع درک و فهم حق گردیده استجابت دعوت را به تأخیر میاندازد. این شبهات در اکثر موارد مربوط به عادت های قومی، مصالح قشری، ریاست های دنیوی و حمیت و تعصبات قومی و ملی میباشد. این ارتباط سبب میگردد که شبهات و شکوک در نفسهای ضعیف و وابسته به این ارزشهای جاهلی اثر گذاشته و آنها را دلیل و برهان قرار داده و به تردید حق و مخاصمت با دعوتگران الی الله پردازد.

مصدرا این شبهات :

657- در اکثر حالات «درباری ها» به پخش و اشاعه این شکوک و شبهات پرداخته و ارزشهای جاهلی را در چشم مردم مزین میسازند. آنها شکوک و شبهات را بین خود تکرار نموده و به گوش مردم می رسانند تا انسانهای ساده اندیش به آن الفت گرفته بین خود تکرار نمایند و به صدق آن باور نموده و از جمله حقایق ثابت بدانند درین وقت است که در جهت دفاع از آن قیام میکنند، در حالیکه اشراف و درباریهای آنها به ریشخند و تمسخر پرداخته و آنچه را میخواستند بدست آورده اند.

از شبهات رهایی نیست !

659- داعی باید بداند که بر انگیختن شکوک و شبهات در برابر دعوت الی الله از قدیم الایام جریان داشته و شیوه قدیمی و دایمی اهل باطل میباشد، پس داعی نباید از آن تعجب نموده و احساس دلتنگی نماید. این شیوه اهل باطل در جوهر و حقیقت خود هیچ تغیر و تبدیل نمی یابد. بلکه آنچه تغیر می یابد اسلوب و کیفیت آن است که نظر به شرایط زمانی و مکانی به شکل های متفاوتی تبارز میکند. الله متعال پیامبرش را مخاطب قرار داده و میفرماید:

﴿ مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ ﴾ (فصلت/43)

« جز آنچه به پیامبران پیش از تو گفته شده است ، به تو گفته نمی شود »
و آنچه برای انبیای کرام گفته شده است همان سخنان باطلی است که بخاطر ایجاد شکوک و شبهات در اذهان مردم گفته میشد .

﴿ كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ ﴾ ﴿ أَتَوَصَّوُا بِهِمْ ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ﴾ (الذاریات/52-53)

« همچنین هیچ پیامبری بر کسانی که پیش از اینان بودند نیامد مگر اینکه گفتند : جادوگر یا دیوانه است ! (52) آیا [این اقوام] یکدیگر را به این گونه داوری [ناحق درباره پیامبرشان] سفارش کرده بودند ؟ [نه] بلکه همه آنان گروهی یاغی و سرکش بودند (53) »
اقوام قبل از قریش پیامبران گرامی شانرا به سحر و جنون متهم نمودند و قریش نیز همین عمل را در برابر پیامبر علیه السلام مرتکب شد.

چون داعی این حقایق را بداند، از اتهامات باطلی که به او نسبت داده میشود و از شکوک و شبهاتی که در مورد دعوتش برآه انداخته میشود دچار دلتنگی و غضب نمیشود. زیرا میداند که او شخصیت بهتر از انبیاء ندارد و زبان فصیحتر و اخلاص بیشتر از آنها نداشته و بیشتر از آنها مورد تأیید الهی قرار ندارد. باوجود آن، باطل پرستان شکوک و شبهاتی زیادی را در مورد دعوت ایشان برآه انداختند که الله متعال داستانهای آنان را بیان نموده است.

علاوه بر آن، زمانیکه داعی این حقیقت را درک کرد، احساس میکند که مردم تا چه حدی در گمراهی غرق اند!!

آنها از جهل و نادانی با پیامبرانی دشمنی و مخاصمت میکنند که میخواهند امراض شانرا شفا بخشیده و از آتش نجاتشان دهند و به جنت داخل نمایند. و اخیراً، دانستن این امور برای هر مسلمان لازم است تا خبیث را از پاکیزه تمیز نموده تحت تأثیر این شکوک و شبهات قرار نگیرد و نادانسته در پی آن روان نشده و در زمره دشمنان دعوت الی الله قرار نگیرد.

انواع شبهات :

660- شبهاتی که اهل باطل پخش میکنند، انواع و اشکال گوناگون دارد . شماری از آنها به شخص داعی برمیگردد و تعداد دیگری موضوع دعوت را زیر سؤال قرار میدهد وعده هم به عموم مدعوین مربوط میشود.

شبهاتی که شخصیت داعی را مورد طعن قرار میدهد به اشکال وارد کردن طعن در شخصیت و سیرت داعی، برچسپ زدن تهمتها، توصیف کردن آنها به بی عقلی، جهالت، گمراهی، دیوانگی، افتراء و امثال آن ظاهر میگردد و مقصد اصلی ایجاد این شبهات، متنفر ساختن مردم و ایجاد بی

اعتمادی نسبت به او می‌باشد.

شبهاتی که به موضوع دعوت برمیگردد، در قالب متهم ساختن به بدعت، و خروج از رسم و رواج حاکم بر جامعه و امثال آن ارائه میشود و هدف از آن متنفر ساختن مردم از دعوت الی الله و مانع شدن آنها از قبول دعوت است. و شبهاتی که به مدعو تعلق میگیرد، در چهره های مهربانی نسبت به آنها، حمایت مصالح و دین آباء و اجداد، حفاظت زندگی مطمئن و آرام شان نمایش می یابد و مقصد از آن تحریک عوام الناس برضد دعوتگران می‌باشد.

موقف داعی در برابر شبهات :

661- داعی مجبور است که با حکمت و احتیاط بی بنیادی و بطلان این شبهات را ثابت سازد. زیرا این شبهات بدترین موانع و عوایقی است که از یکطرف نمی گذارد مردم حق را به صورت درست درک نمایند. و از طرف دیگر احساس مریضی و ضرورت به داوئ را متفی میسازد. بنابراین داعی باید با حکمت و حجت و برهان و همراه با صراحت و وضاحت به تردید آن پرداخته و در خطاب و مکالمات خود حسن ادب و سخن نرم و شیرین را فراموش نکند. و به هیچ صورتی نباید تحت تأثیر اکاذیب و تهمت های دشمنان دعوت به خشم و غضب آمده جهت انتقام گیری سخنانی برزبان بیاورد که در تناقض با دعوت او باشد.

البته می دانیم که این کار خیلی گران و مشکل است ولی راه و چاره جز این نیست. و داعی میتواند با توفیق الهی و با کمال تجرد الی الله و انتظار اجر و ثواب در برابر تحمل مشکلات بر آن غالب آید.

مسئولیت داعی در برابر این شبهات و دفع آنها مانند مسئولیت طیب مشفق و دلسوزی است که به تداوی مریض میپردازد و بدون اینکه از داد و فریاد مریض و بد دیدن و حتی دشنام های او بر انگیزد، به تداوی و معالجه او ادامه میدهد. زیرا میداند که این فریادها و دشنامها از اعراض و نشانه های مرض است و او میخواهد که مریض را معالجه کند نه اینکه از او انتقام بگیرد. داعی میتواند اسلوب مقابله و ازاله شبهات را از داستانهای انبیاء علیهم السلام و موقف آنها در برابر تبلیغات سوء اهل باطل، بیاموزد که در فقرات آتی مثالهایی از آنها را بیان میکنیم:

مثالهایی از شبهات اهل باطل :

اول- وارد کردن طعن در شخصیت دعوتگران :

662- «اشرافی ها و درباریان» و پیروان جاهل شان میخواهند که با وارد کردن طعن در شخصیت، امانتداری، فهم و عقل دعوتگران، مردم را از آنها دور نگهدارند. این شیوه ایست در

هر زمان با انبیایی کرام در پیش گرفته و آنها را به جادوگری و گمراهی متهم کرده اند.
﴿كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ﴾ (التَّوَصَّوُا بِهِمْ ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ) ﴿الذَّارِيَات/52-53﴾

«همچنین هیچ پیامبری بر کسانی که پیش از اینان بودند نیامد مگر اینکه گفتند: جادوگر یا دیوانه است! (52) آیا [این اقوام] یکدیگر را به این گونه داوری [ناحق درباره پیامبرشان] سفارش کرده بودند؟! [نه] بلکه همه آنان گروهی یاغی و سرکش بودند (53)»
انبیای کرام به تردید این اتهامات و آثار آن در بین مردم پرداخته و با شیوه خیلی عالی و مملوء از ادب و اخلاق به نفی آن اقدام نموده اند.

﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ ﴿قَالَ يَنْقَوْمُ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ﴿أُيْلُغُكُمْ رَسُولَاتِي نَقَى وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ ﴿أَوْعَجَبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ ﴿(الأعراف/60-63)﴾

«اشراف و سران قومش (نوح) گفتند: مسلماً ما تو را در گمراهی آشکار می بینیم! (60) گفت: ای قوم من! هیچ گمراهی و انحرافی در من نیست، بلکه من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم. (61) پیام های پروردگارم را به شما می رسانم، و برای شما خیرخواهی میکنم و از سوی الله حقایقی را می دانم که شما نمی دانید. (62) آیا تعجب کردید که بر مردی از جنس خودتان اندرزها و معارفی از سوی پروردگارتان آمده تا شما را [از عذاب دنیا و آخرت] بیم دهد، و تا شما پرهیزکاری کنید و برای اینکه مورد رحمت قرار گیرید؟! (63)»

ملاحظه میکنیم که نوح علیه السلام آنها را مخاطب قرار داده و میگوید «ای قوم من!» یعنی نوح علیه السلام از منسوب بودن به آنها اظهار برائت نمیکند بلکه خود را از آن قوم میدانند، این لهجه و اسلوب خطاب باید آنها را از وارد کردن اتهامات و لجاجت باز دارد. بعد از آن بیان میکند که در او گمراهی نیست چنانچه شما مدعی هستید. معنی سخن اینست که شما از روی جهالت به افتراء و پخش اکاذیب می پردازید و باید از آن دستبردار شوید ولی این حقیقت را صراحتاً نمیگوید تا مبدا سبب لجاجت و عناد بیشتر آنها گردد. بعد از آن حقیقت امر را بیان میکند که او پیامبر الله متعال است و نخستین صفت پیامبران صداقت و راستی در تبلیغ پیام الهی میباشد. به دنبال آن با زبان خیلی نرم و شیرین میگوید که میخواهد پیام الله را برای شان برساند و آنها را نصیحت و خیرخواهی نماید. و او از جانب الله چیزهایی را میداند که آنها نمیدانند. حق ناصح اینست که به سخنانش گوش داده و از آن اطاعت کنید. بعد از آن میگوید، هیچ جای تعجب و انکار درین نیست که پیام الهی به زبان مردی از خود ایشان بیان گردد که او را بخوبی

میشناسند، در اخیر آنها را از عاقبت کفر بر حذر داشته و بسوی تقوا، ترس از الله متعال دعوت میکند به این امید که الله متعال آنها را در دنیا و آخرت مورد رحمت خود قرار دهد. این شیوه عالی و رفیع در سخنان هود علیه السلام نیز تمثیل گردیده است که در برابر شبهات باطل پرستان اظهار نمود.

﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۖ قَالَ يَبْقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهِ غَيْرُهُ ۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٥﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُّكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظُنُّكَ مِنَ الْكَذِبِينَ ﴿٦٦﴾ قَالَ يَبْقَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٧﴾ أُلَیْغُكُمْ رَسُولُ رَبِّی وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿٦٨﴾ أَوْعَجِبْتُمْ أَن جَاءَ كُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ ۚ وَادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً ۚ فَادْكُرُوا ۚ أَلَا ءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾﴾ (الأعراف/65-69)

«و به سوی قوم عاد، برادرشان هود را فرستادیم، گفت: ای قوم من! الله را پرستید که شما را جز او معبودی نیست، آیا [از زشتی ها] نمی پرهیزید؟ (65) اشراف و سران قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را در سبک مغزی و نادانی می بینیم و تو را از دروغگویان می پنداریم!! (66) گفت: ای قوم من! در من هیچ سبک مغزی و نادانی نیست، بلکه من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم. (67) پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی آمینم. (68) آیا تعجب کردید که بر مردی از جنس خودتان معارفی از سوی پروردگارتان آمده تا شما را [از عذاب دنیا و آخرت] بیم دهد؟! و به یاد آورید که شما را جانشینانی پس از قوم نوح قرار داد، و شما را در آفرینش [جسم و جان] نیرومندی و قدرت افزود، پس نعمت های الله را به یاد آورید تا رستگار شوید. (69)»

دوم: متهم کردن شرانگیزی و طلب ریاست:

663- تبلیغات دیگری که بر علیه داعی براه می اندازند، اینست که داعی میخواهد بوسیله دعوت سلطه خود را بر دیگران تحمیل نموده و ریاست و رهبری مردم را بدست آورد. او میخواهد که عقاید و رسم و راوهای ملی را تغیر داده و عوض آن بدعت و دعوت تفرقه انگیزی را قرار دهد که در گذشته ها هیچ از آن نشنیده اند و این کار شان متج به فساد گردیده نظم عامه را اخلال میکنند، پس باید در برابر آن مقاومت صورت گرفته و از اشاعه آن جلوگیری شود.

﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِی اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ ۖ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ قَالُوا إِنَّا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا

كَانَ يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا فَاتُّوْنَا بِسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾ قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن خَنْ إِلَّا بُشْرٌ مِّثْلُكُمْ وَلٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۖ وَمَا كَانَ لَنَا أَن نَأْتِيَكُم بِسُلْطٰنٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾ (ابراهيم/10-11)

« پیامبرانشان گفتند: آیا در الله که آفریننده آسمان ها و زمین است، شکی هست؟ او شما را دعوت [به ایمان] می کند تا همه گناهانتان را بپارزد، و شما را تا زمان معین [عمرتان] مهلت می دهد. پاسخ دادند: شما بشرهایی مانند ما هستید که می خواهید ما را از معبودهایی که پدران ما می پرستیدند باز دارید؛ پس [شما] دلیل روشنی [بر اثبات رسالت خود که مورد پسند ما باشد] بیاورید. (10) پیامبرانشان به آنان گفتند: یقینی است که ما بشری مانند شما هستیم، ولی الله به هر کس از بندگانش که بخواهد [با عطا کردن مقام نبوت] منت می نهد و ما را نسزد که جز به اجازه الله معجزه ای برای شما بیاوریم، و باید مؤمنان فقط بر الله توکل کنند. (11) »

﴿وَإِذَا تَتَلَّىٰ عَلَيْهِمْ ءَايٰتُنَا بَيِّنٰتٍ قَالُوا مَا هٰذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَن يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ ءَابَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هٰذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرًى ۖ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٣﴾﴾ (سباء/43)

« و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، می گویند: این نیست مگر مردی که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند، باز دارد. و می گویند: این قرآن جز دروغی ساختگی نیست. و کافران درباره حق، هنگامی که به سویشان آمد گفتند: این جز جادویی آشکار نیست!! »

«ملاً» با پخش این سخن، خود را مدافع ستهای قومی و ملی معرفی کرده به مردم نشان میدهند که گویا مدافع دین آباء و اجداد شان اند و پیامبران میخواهند که آنها را از دین پدران شان دور سازند. الله متعال در مورد قوم نوح علیه السلام میگوید:

﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هٰذَا إِلَّا بُشْرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي ءَابَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾﴾ (المؤمنون/24)

« پس سران و اشراف قومش که کافر بودند، گفتند: این جز بشری مانند شما نیست که می خواهد بر شما برتری جوید، و اگر الله می خواست [پیامبری بفرستد] قطعاً فرشتگانی [را به پیامبری] می فرستاد، ما این [سخنانی] را [که نوح می گوید] میان پدران پیشین خود نشنیده ایم »

آنها گمان میکنند که نوح علیه السلام با دعوتی که براه انداخته است، میخواهد که مقام و منزلتی برای خود کسب نموده و به ریاست برسد و فضیلت خود را به دیگران ثابت سازد. زیرا باطل پرستان همیشه دیگران را با معیارها و موازین نادرست خود می سنجند و با قیاس

به خود، می پندارند که غرض و هدف دعوتگران نیز مانند اهداف و مقاصد آنهاست و میخواهد که متکبرانه بر گردن مردم سوار شوند. چنانچه فرعون و درباریان او به موسی علیه السلام گفتند:

﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا خُنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ﴾ (یونس/78)

«گفتند: آیا به سوی ما آمده ای تا ما را از آیینی که پدران ما را بر آن یافته ایم، برگردانی و [با نابود کردن ما] قدرت و حکومت در این سرزمین برای شما دو نفر باشد؟ و ما به شما دو نفر ایمان نمی آوریم»

قوم نوح علیه السلام چنین استدلال میکردند که نوح مانند ایشان بشر است و سزاوار این نیست که پیام الله را برساند. و اگر الله متعال بخواهد که پیامی را به انسانها برساند، حتما فرشته را نازل میکرد. و این سخنی است که قریش نیز میگفتند. چنانچه قرآن کریم حکایت مینماید که صنادید قریش به رسو الله گفتند:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ﴾ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ ﴿١٦﴾ (الأنعام/ك-ل)

«وگفتند: چرا فرشته ای [که در معرض دید ما قرار گیرد] بر او نازل نشده است؟ اگر فرشته ای نازل کنیم، کار هلاکت [این بهانه جویان] تمام می شود و لحظه ای مهلت نیابند. (8) اگر او را فرشته ای قرار می دادیم، یقیناً وی را به شکل مردی در می آوردیم، و قطعاً حقیقت را همانطور که آنان بر دیگران مُشْتَبِه می کنند [به سزای لجاجتشان] بر خود آنان مُشْتَبِه می ساختیم، (9)»

یعنی اگر الله متعال فرشته را مکلف به این کار نماید، حتماً او را به صورت مردی میفرستاد تا دین را برایشان تبلیغ کند. درین صورت باز هم همان شبهه پیش می آمد. الله متعال در داستان موسی علیه السلام میفرماید:

﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمُهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَ؟ قَالَ سَنَقْبَلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ أَسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَأَصْبِرُوا إِنَّا الْأَرْضُ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (الأعراف/127-128)

«اشراف و سران قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در این سرزمین فساد و تباهی کنند و تو و معبودهایت را واگذارند؟ گفت: به زودی پسرانشان را به صورتی وسیع و گسترده به قتل می رسانیم و زنانشان را زنده می گذاریم و ما بر آنان چیره و مُسَلِّطیم. (127) موسی به قومش گفت: از الله یاری بخواهید، و شکیبایی ورزید، یقیناً زمین در

سیطره، مالکیت و فرمانروایی الله است، آن را به هر کس از بندگان که بخواهد می بخشد، و سرانجام نیک، برای پرهیزکاران است. (128) «

مشاهده میکنیم که «اهل دربار» فرعون را برضد موسی علیه السلام تحریک میکنند و مدعی اند که موسی علیه السلام در زمین فساد انگیزی میکند، پس درست نیست که برایش اجازه پخش و نشر دعوت داده شود. همچنان آنها از اشاعه این شبهات باطل خود میخواستند که جواز تعذیب موسی و پیروان مؤمن او را بدست آورده و تأیید پیروان گمراه خود را حاصل نمایند. زمانیکه این شبهات و ادعاهای اهل باطل و قصد فرعون مبنی بر قتل پیروان موسی علیه السلام برایشان رسید، موسی علیه السلام به قوم خود گفت: از الله متعال استعانت بخواهید و صبر کنید زیرا عاقبت همیشه از متقیان است.

اما جوابی که موسی علیه السلام در برابر این سخنان و افتراء های فرعون اقامه کرد، در آیت دیگر بیان شده است چنانچه الله متعال میفرماید:

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ يُفْرِعُونَ لِي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾ حَقِيقٌ عَلَىٰ أَن لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿١٠٥﴾﴾ (الأعراف/104-105)

« و موسی گفت: ای فرعون! یقیناً من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم. (104) سزوار است که درباره الله سخنی جز حق نگویم. بی تردید من دلیلی روشن [بر صدق رسالت من] از سوی پروردگارتان برای شما آورده ام، پس بنی اسرائیل را [برای کوچ کردن از این سرزمین] با من روانه کن. (105) «

همچنان میفرماید

﴿وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ ءَاثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ ﴿٢٣﴾ قُلْ أُولَٰئِكَ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ ءَابَاءُكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِمُ كَافِرُونَ ﴿٢٤﴾﴾ (الزخرف/23-24)

« و به همین گونه پیش از تو در هیچ شهری بیم دهنده ای نفرستادیم، مگر آنکه سران عیاش و مست و مغرورش گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما هم حتماً به آثارشان اقتداء می کنیم. (23) [بیم دهنده] گفت: آیا هر چند من آیینی هدایت کننده تر از آیینی که پدران را بر آن یافته اید، برایتان بیاورم؟ گفتند: ما به آیینی که به آن فرستاده شده اید، کافریم! (24) «

عیاشان و درباریان انگیزه دفاع از ارزشهایی چون فرهنگ ملی و رواجهای قومی را در بین مردم پخش نموده و آنها را تحریک میکنند که ازین ارزشهای تاریخی و ملی خود باید دفاع کنند و اصرار دارند که یگانه راه دفاع ازین رواجهای ملی مقاومت در برابر دعوت دین جدید میباشد. اما پیامبران الهی با جواب منطقی و سالم سخن آنها را رد میکنند.

(قُلْ أُولُو جَيْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءُكُمْ)

مفهوم سخن اینست که از حق باید پیروی گردد اگرچه مخالف آراء و عقاید آباء و اجداد باشد. و حق همانست که من از جانب پروردگار آورده ام. برای دریافت حقانیت و صدق گفتارم، آنچه را آورده ام با عقایدی که با خود دارید مقارنه و مقایسه کنید. پس اهل باطل سخنی جز این نمی یابند که بگویند؛ آنها به پیامی که آورده اید کافرند ...

سوم - متهم ساختن دعوتگر به روابط مشبوه
و اینکه دعوت شان خرافات گذشتگان است :

664- شیوه دیگری که اهل باطل در شایعه پراگنی بر ضد دعوتگران بکار میبرند اینست که میگویند؛ دعوتگران با جهات و گروههای معینی در ارتباط اند و آنها در تحریک اینها دست داشته و تلفیق و ترتیب این دعوت در اصل کار آنها میباشد. و این دعوتی که براه انداخته اند هیچ رابطه با دین و ایمان به الله | ندارد بلکه خرافاتی است که از اقوام گذشته بمیراث گرفته و میخواهند که ازین طریق به اهداف خود برسند. صنادید قریش نیز ازین وسیله کار گرفته و به پخش این شایعه کاذبانه بر علیه اسلام و مسلمانان اقدام کردند .

﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ ءَاخِرُونَ ۖ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ۖ ﴾ وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۚ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿ قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا غُفُورًا رَّحِيمًا ﴿ (الفرقان/4-6)

« و کافران گفتند : این [قرآن] چیزی نیست جز دروغی که [پیامبر] آن را از پیش خود ساخته و دیگران او را بر ساختن آن یاری داده اند ، بی تردید [با این نسبت ناروا] مرتکب ستمی سنگین و دروغی بزرگ [و تهمتی زشت] شده اند . (4) و گفتند : افسانه های مکتوب پیشینیان است که نوشتن [از روی] آنها را از [نویسندگان] درخواست کرده است و آن [نوشته] ها هر صبح و شام بر او خوانده می شود [تا حفظ کند و بر ما بخواند و بگوید که این وحی آسمانی است !!] (5) بگو : آن را کسی نازل کرده است که همه نهان ها را در آسمان ها و زمین می داند ، همانا او همواره بسیار آمرزنده و مهربان است . (6) »

چهارم - داعی شخصی گمنام است :

665- شبه دیگر شان اینست که داعی از هیچ نوع موقف و جایگاه اجتماعی برخوردار نمیشد. او نه از فرهنگیان مشهور است و نه از اغنیاء و ثروتمندان نامدار و نه مقام و جایگاه خاصی در جامعه دارد. آنها با پخش این شایعه استنباط میکنند که فقط آنها اند که مستحق هر نوع

خیر و خوبی بوده و باید هر دعوت اصلاحی از سوی آنها مطرح گردد. اگر دعوتی را که دعوتگر تقدیم میکند، حقیقتاً حق و اصلاح باشد، باید اشراف و بزرگان جامعه آنرا مطرح کنند. الله متعال سخنان مشرکین عرب را که در مقابل پیامبر علیه السلام ابراز داشتند، چنین حکایت میکند:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ۚ أَهُمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ ۚ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحِمَتْ رَبُّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ۝﴾ (الزخرف/31-32)

« و گفتند: این قرآن چرا بر مردمی بزرگ از میان یکی از این دو شهر [مکه و طایف] نازل نشد؟! (31) آیا آنان هستند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما در زندگی دنیا معیشت آنان را میانشان تقسیم کرده ایم، و برخی را از جهت درجات [مادی] بر برخی برتری داده ایم تا برخی از آنان برخی دیگر را [در امر معیشت و سایر امور] به خدمت گیرند؛ و رحمت پروردگارت از آنچه آنان جمع می کنند، بهتر است. (32) »

پس الله متعال بهتر میداند که پیام خود را کجا قرار دهد. در آیت دیگری میفرماید:

﴿وَقَالُوا خُنُّ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَدًا وَمَا خُنُّ بِمُعْذِيبٍ ۝ قُلْ إِن نَّبَىٰ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۝ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِآلَتِي تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَن ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ ءَامِنُونَ ۝ وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي ءَايَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ۝﴾

(سباء/35-38)

« و گفتند: اموال و فرزندان ما از شما بیشتر است و [این دلیل توجه ویژه الله به ماست؛ بنابراین اگر عذابی هم باشد] ما را عذاب نخواهد کرد. (35) بگو: یقیناً پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد وسعت می دهد یا تنگ می گیرد، ولی بیشتر مردم معرفت و آگاهی ندارند. (36) و اموال و فرزندانمان چیزهایی نیستند که شما را نزد ما مقرب کنند مگر آنان که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند [که به سبب ایمان و کار شایسته، مقرب ما هستند]؛ پس اینانند که برای آنان در برابر آنچه انجام داده اند، پاداش مضاعف است، و آنان در غرفه ها [ی بهشتی از هر گزند و آسیبی] آسوده خاطرنند. (37) و کسانی که همواره در [انکار و ابطال] آیات ما می کوشند، به گمان اینکه می توانند ما را عاجز کنند [تا از دسترس قدرت ما بیرون روند]، اینان احضار شدگان در عذاب خواهند بود. (38) »

باطل پرستان کثرت اموال و اولاد را دلیل مستحق بودن خود به هر نوع دعوت اصلاحی میدانند و گمان میکنند که فقط آنهاست که از عذاب نجات می یابند پس قرآن کریم بیان میکند که؛ الله متعال بنابر حکمت بالغه خود رزق کسی را میگذشاید و بر عده تنگی می آورد. و اموال و اولاد

چیز هایی نیست که انسان را به الله | نزدیک سازد بلکه عمل صالح است که انسان را به الله | نزدیک میسازد.

پنجم - پیروان دعوتگر انسانهای بی نام و نشان اند !

666- شبهه دیگری که در برابر دعوت براه می اندازند اینست که؛ پیروان دعوت افرادی اند که از جایگاه اجتماعی بلند و عقل و درایت لازم برخوردار نیستند . بلکه آنها فقراء، جهال و پیشه وران حقیر و از جمله کوتاه نظران جامعه اند و دعوتگر و پیروان او این حیثیت را ندارند که مردم را به سوی خیر و هدایت ارشاد و رهبری کنند. این فقط «درباریان و اشراف» اند که سزاوار قیادت و رهبری مردم میباشند. و ناممکن است که آنها دنباله رو این داعیان نادار و بی نام و نشان گردند. چه آنها اهل رأی و صاحب نظر اند و این انسانهای فقیر و حقیر که از هیچ برهان و دلیلی آگاهی ندارند. الله متعال مناقشه نوح علیه السلام با قومش را چنین حکایت میفرماید:

﴿ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ أَتْبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ﴿٦٦٦﴾ قَالَ يَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعَمِيتَ عَلَيْكُمْ أُنْزِلُكُمْ مِّمَّهَا وَآتِيكُمْ هَا كَرِهُونَ ﴿٦٦٧﴾ وَيَقَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُلْتَقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٦٦٨﴾ وَيَقَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٦٩﴾ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٦٧٠﴾ ﴾ (هود/ك-كك)

« اشراف و سران کافر قومش گفتند: ما تو را جز بشری مانند خود نمی بینیم ، و کسی را جز فرومایگان که نسنجیده و بدون اندیشه از تو پیروی کرده باشند مشاهده نمی کنیم ، و برای شما هیچ برتری و فضیلتی بر خود نمی بینیم ، بلکه شما را دروغگو می پنداریم .(27) نوح گفت : ای قوم من ! مرا خبر دهید : اگر من بر دلیل روشنی از سوی پروردگارم متکی باشم و مرا از نزد خود رحمتی عطا کرده باشد که بر شما مخفی مانده [باز هم نبوت مرا تکذیب می کنید ؟] آیا [در صورتی که اجباری در پذیرش دین نیست] می توان شما را به پذیرش آن دلیل روشن در حالی که آن را خوش ندارید ، وادار کنیم ؟(28) و ای قوم من ! من از شما [در برابر ابلاغ رسالتم] هیچ پاداشی نمی خواهم ؛ پاداشم فقط بر عهده الله است ، و من [برای به دست آوردن دل شما] طرد کننده کسانی که ایمان آورده اند [و شما آنان را فرومایه می دانید] نخواهم بود ؛ زیرا اینان

دیدار کنندگان [پاداش و مقام قرب] پروردگار خویش اند. ولی من شما را گروهی می بینم که جهالت می ورزید. (29) و ای قوم من! اگر آنان را از خود طرد کنم، چه کسی مرا در برابر [عذاب] الله یاری می دهد؟ آیا متذکر نمی شوید؟ (30) و من به شما نمی گویم که گنجینه های [عنایات و الطاف] الله نزد من است [تا به طور مستقل بتوانم حاجات شما را برآورم و هر تصرفی را که مایل باشم در آسمان ها و زمین بنمایم]، و ادعا نمی کنم که غیب هم می دانم، و نمی گویم که من فرشته ام و درباره آنان که چشمانتان فرومایه و خوارشان می نگرد، نمیگویم که الله هرگز خیری به آنان نخواهد داد؛ الله به آنچه در دل آنان است آگاه تر است؛ اگر چنین گویم از ستمکاران خواهم بود. (31)»

نوح علیه السلام در جواب شان می گفت که او بر یقین و امر واضح و نبوت صادقه از سوی پروردگار است. اگر این امر بر شما پوشیده ماند و رهیاب نشده اید و به تکذیب مبادرت کرده اید، چگونه شما را به جبر و اکراه به سوی قبول دعوت بکشانم. درحالیکه قبول دعوت باید از روی قناعت و قبول اختیاری صورت گیرد و اکراه در دین ممنوع است. اما در مورد پیروان خود و اینکه آنها فقیر و مستضعف اند میفرماید: او فرستاده الله است و در دعوت او هیچ فرقی بین اشرافی و غیر اشرافی، فقیر و غنی وجود ندارد. پس تمام آنها اهلیت دعوت شدن را داشته و او مکلف است که تمام آنها را دعوت نماید. پس کسی که استعجاب نموده و دعوت را پذیرفت در قطار پیروان او داخل میگردد و ناممکن است که آنها را از خود به این دلیل براند که آنها فقیر و ضعیف اند و اشراف حضور آنها را در مجالسی که اشراف در آن نشسته اند، برای خود کسر شان میدانند.

اشراف قریش نیز چنین کردند و از پیامبر علیه السلام درخواست کردند که اینها را از مجلس خود براند. اما الله | این درخواست شان را رد نموده و به پیامبرش چنین دستور داد: ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾ (الكهف/28)

«با کسانی که صبح و شام، پروردگارشان را می خوانند در حالی که همواره خشنودی او را می طلبند، خود را پایدار و شکیا دار، و در طلب زینت و زیور زندگی دنیا دیدگانت [از التفات] به آنان [به سوی ثروتمندان] برنگردد، و از کسی که دلش را [به سبب کفر و طغیان] از یاد خود غافل کرده ایم و از هوای نفسش پیروی کرده و کارش اسراف و زیاده روی است، اطاعت مکن»

پس پیروی و قبول درخواستهای هوی پرستان غافل از ذکر الله | در هیچ امری جایز نیست،

بخصوص اینکه می‌خواهند که مؤمنین صادق و راستکار بخاطر فقر و ناداری از مجلس رانده شوند. 667- اینها بعضی شبهات شایعات باطل پرستان بود که قرآن کریم برای ما حکایت میکند و تمام آنها درین نکته یکجا میشوند که باید داعی و دعوت متهم قرار گرفته و عوام الناس برضد آن تحریک گردند و جلو دعوت را بگیرند تا زمینه برای «اشرافیان» کافر و گمراه آماده گردیده و همیشه بر گردنهای مردم سوار باشند.

دوری گزیدن داعی از شبهات :

668- از آنجاییکه اهل باطل همیشه به دنبال بهانه می‌گردد تا آنرا دستاویز قرار داده و به پخش و اشاعه شبهات و افترای اکاذیب بر ضد دعوت و داعی پردازند ، لذا بر داعی واجب است که از حرکات و گشت و گذار در اماکن شک برانگیز دوری نماید. تا بهانه بدست باطل پرستان ندهند. قرآنکریم ضرورت دوری کردن از گفتار ، کردار و موافقی را بارها بیان نموده است که ممکن است بهانه برای تبلیغات و شایعه پراگنی اهل باطل مهیا سازد . از جمله میتوان به موارد ذیل اشاره نمود :

اول : تمام انبیاء علیهم السلام به قوم خود میگفتند ، ما از شما مال و اجر و ثواب نمی خواهیم. بلکه اجر و ثواب ما فقط نزد الله متعال است. بعنوان مثال از نوح علیه السلام حکایت میکنند که که فرمود:

﴿وَيَقُولُ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا ۖ إِنِّي أَخْجِرُ إِلَّا عَلَى اللَّهِ ۚ﴾ (هود/29)

« و ای قوم! من از شما هیچ مال و متاعی نمی‌خواهم ، جز این نیست که اجر و ثوابم نزد الله متعال است »

و محمد | فرمود :

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ ۖ إِنِّي أَخْجِرُ إِلَّا عَلَى اللَّهِ ۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾

﴿(سباء/47)﴾

« بگو : هر گونه پاداشی که از شما خواستم ، آن پاداش برای خودتان ، پاداش من فقط بر عهده الله است ، و او بر همه چیز گواه است »

وجه دلالت این آیات و امثال آن اینست که اگر انبیاء کرام در برابر دعوت خود مال و اجر دنیایی طلبگار می شدند، اهل باطل آنرا بهانه قرار داده و این شایعه را پخش میکردند که اینها مال پرستانی اند که می‌خواهند بوسیله دعوت دین جدید مال و دارایی کسب کنند و با این شایعه مردم را از داعی و دعوت دور میکردند.

دوم - الله متعال میفرماید :

﴿وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُمْ بِيَمِينِكَ ۖ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾

(العنکبوت/48)

« و پیش از این [قرآن]، تو هیچ نوشته ای را نمی خواندی و آن را با دست خود نمی نوشتی و گرنه باطل گرایان یاوه گو [در وحی بودن و حقایق آن] شک می کردند »

این آیت دلالت میکند که الله متعال پیامبرش را از آموختن نوشتن و خواندن دور نگهداشت تا ادعای باطل پرستان را دفع کند. چه، در صورتی که پیامبر علیه السلام خواندن و نوشتن را میدانست آنها میگفتند دعوتی را که مطرح کرده است از کتابهای گذشته آموخته و نوشته است. با استناد به این آیت گفته میتوانیم که در بعضی حالات کاری را که مصدر فایده است نیز بخاطر دفع ضرر تبلیغات سوء باید ترک کند. زیرا میدانیم که آموختن نوشتن و خواندن کار نیک است اما دفع شبهه و شایعه کفار مهمتر است بنابراین کار مهم مقدم برین نفع میباشد.

سوم - الله متعال میفرماید:

﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ ۖ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (یونس/16)

« بگو: اگر الله می خواست آن را بر شما نمی خواندم، و او هم شما را به آن آگاه نمی کرد؛ همانا مدت ها پیش از نزول قرآن در میان شما بودم، [و ادعای پیامبری نداشتم، اکنون صدق پیامبری خود را با این قرآن اثبات می کنم] آیا نمی اندیشید؟ »

دلالت آیات فوق چنین است که رسول الله | بعد از اینکه چهل سال از عمر مبارک شان گذشت به مقام نبوت مبعوث شدند تا شبهات احتمالی مشرکین از قبل مورد تردید و تکذیب قرار گیرد. پیامبر علیه السلام این مدت طولانی را در بین شان زندگی کرد و آنها اخلاق نیک و سیرت پاکیزه، امانت داری و صداقت ایشانرا بخوبی شناختند. پس هیچ عاقلی اینرا نمیپذیرد که پیامبر | بعد از گذشت این عمر مملوء از صداقت و راستکاری چنین دروغ بزرگی را به الله متعال نسبت داده و مدعی رسالت گردند. بنابراین، اتهامات کفار در مورد ایشان و ساحر، مجنون و کاذب خواندن ایشان کاملاً باطل و شایعه دروغینی یش نمیشد. درینجا یکبار دیگر گفته میتوانیم که دفع شبهه مقدم بر جلب بعض منافع میباشد. زیرا رسول الله | قسمت بیشتر عمر شان گذشته بود که به پیامبری مبعوث گردیدند. بی تردید، مبعوث شدن شان قبل از چهل سالگی به نفع دعوت بوده و دین اسلام در ساحات وسیعتری پخش و نشر میشد. ولی حکمت الله | درین بود که بعثت او را بعد از رسیدن به چهل سالگی قرار داد. و اگر چه بعضی منافع و خیر فوت شد، اما بخاطر دفع شبهات اهل باطل چنین امری ضروری بود. و این موضوع از آیت کریمه بخوبی معلوم میشود.

به این ترتیب، بر دعوتگر دانشمند لازم است که بعضی کار های مفید را نیز ترک نماید تا

شبهات اهل باطل و ضرر های ناشی از آنرا دفع نماید. علت آن درین است که شکوک و شبهات اضرار خیلی ناگواری بجا میگذارد و مخصوصاً انسانهای جاهل و بی علم تحت تأثیر آن قرار میگیرند و زمینه های تبلیغات مغرضین را مساعد میسازد. درینصورت مقابله با آن خیلی مشکل گردیده و از میان برداشتن آن کوشش زیادی میخواهد.

بنابراین هر اقدامی که از حدوث شبهات جلوگیری نموده اسباب و زمینه های آنرا از بین میرد، داعی باید آنرا در نظر داشته و معتبر بداند. اگرچه بعضی از فوائد را از دست بدهد. زیرا قاعده اصلی این است که «دفع مفاسد مهمتر از جلب منافع است» و ضرر بزرگ با قبول ضرر کمتر باید دفع گردد.

چهارم - الله متعال در مورد پیامبر علیه السلام می فرماید:

﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾ (یسین/69)

«و به پیامبر، شعر نیاموختیم و [شعرگویی] شایسته او نیست. کتاب [او] جز مایه یادآوری و قرآنی روشنگر [حقایق] نیست»

الله متعال آموختن و انشاء شعر را از پیامبرش دور نگهداشت تا وسیله بدست اهل باطل قرار نگرفته شبهات باطل خود را روی آن استوار نسازند.

669- واقعیت اینست که برای دعوتگران دین الهی بیشتر از هر کس دیگری لازم است که از شماری از مباحاتی دوری کنند که ممکن است اهل باطل آنرا بهانه قرار داده و به ایجاد شکوک و شبهات حول دعوت ایجاد کرده و بوسیله آن راه دعوت را سد نمایند.

اما باید توجه داشت که کار هایی را بخاطر دفع شبه باید ترک نماید، اما کار هایی است که از صمیم دعوت بوده و باید انجام یابد اگرچه سبب شکوک گردد.

این نکته خیلی دقیق بوده و اکثر دعوتگران در آن دچار اشتباه میگردند و اگرچه ضرورت به تفصیل دارد، اما درینجا کفایت میکند که بعنوان یک قاعده اساسی بگوئیم که داعی میتواند کار هایی را که مخصوص به خودش است ترک نماید که احیاناً ترک آن مندوب و حتی واجب است. اما اموری را که از صمیم دعوتش است و مستقیماً به کار دعوت پیوند دارد و یا جزء برنامه و اسلوب دعوتش میباشد نباید ترک نماید. مثلاً دعوت کردن و داخل شدن نزد امراء را به حجت دفع شبه مردم که مبادا او را از حاشیه نشینان امیر بدانند نباید ترک نماید.

بحث سوم :

ترغیب و ترهیب

معنا و اهمیت آن :

670 - مقصد از ترغیب تمام اموری است که مدعو را به قبول دعوت و ثابت قدمی در مسیر حق تشویق میکند. و مراد از ترهیب تمام اموری است که مدعو را از عدم استجابت دعوت و قبول حق و عدم ثبات ترسانده و بر حذر میدارد. با توجه به قرآنکریم، می بینیم که در بیشتر جاها مردم را به قبول اسلام ترغیب نموده و از عدم آن بر حذر میدارد. و این خود قطعاً دال بر اهمیت اسلوب ترغیب و ترهیب در دعوت بوده و دعوتگران مسلمان نباید آنرا نادیده بگیرند.

ترغیب و ترهیب با چه صورت میگیرد :

671- اصل اینست که ترغیب در بدست آوردن رضا و رحمت الله متعال و کسب جزای نیک در آخرت میباشد. و ترهیب با ترسانیدن از خشم پروردگار و عذاب او در آخرت صورت گیرد. این شیوه انبیای کرام بوده و قرآنکریم و سنت مطهر نبوی آنرا بیان نموده است. از آیات قرآنی میتوان آیات ذیل را بعنوان مثال ذکر نمود :

1 - از نوح علیه السلام میفرماید :

﴿أَوْعِظُكُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (اعراف/63)

« آیا تعجب کردید که بر مردی از جنس خودتان معارفی از سوی پروردگارتان آمده تا شما را [از عذاب دنیا و آخرت] بیم دهد، و تا شما پرهیزکاری کنید و برای اینکه مورد رحمت قرار گیرید؟! »

2 - باز هم در مورد نوح علیه السلام میفرماید :

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ قَالَ يَنْقُومِ إِلَيَّ لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿١﴾ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَنْقُوهُ وَأَطِيعُوا ﴿٢﴾ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾﴾ (نوح/4-1)

« ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که قوم خود را پیش از آنکه عذابی دردناک به آنان رسد، بیم ده. (1) گفت: ای قوم من! همانا من شما را بیم دهنده ای آشکارم، (2) که الله را پرستید و از او پروا کنید و از من اطاعت نمایید، (3) تا الله گناهانتان را بپامرزد و شما را تا زمانی معین مهلت دهد. اگر آگاهی داشته باشید [توجه خواهید کرد که] بی تردید هنگامی که اجل الهی فرا رسد، تأخیر نخواهد داشت. (4) گفت: پروردگارا! همانا قوم خود را شب و روز [به آیین توحید] دعوت کردم، (5) »

3- در مورد رسول الله | میفرماید:

﴿فَإِمْنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ يَوْمَ تَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿﴾ (التغابن/8-9)

« پس به الله و پیامبرش و نوری که نازل کردیم، ایمان آورید و الله به آنچه انجام می دهید، آگاه است. (8) [بی تردید برانگیخته می شوید در] روزی که شما را در روز اجتماع [که روز قیامت است] جمع می کند، آن روز، روز ظاهر شدن غبن و خسارت است؛ و هرکس به الله ایمان بیاورد و کار شایسته انجام دهد، الله گناهانش را از او محو می کند، و او را به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، درمی آورد، در آنها جاودانه و همیشگی اند. این است کامیابی بزرگ. (9) »

4- در جای دیگری میفرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى هُمْ﴾ (محمد/12)

« بی تردید الله کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، در بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است در می آورد، و در حالی که کافران همواره سرگرم بهره گیری از [متاع و لذت های زودگذر] دنیایند و می خورند، همان گونه که چهارپایان می خورند و جایگاهشان آتش است »

5- در سنت نبوی میخوانیم که رسول الله | بیعت کنندگان را وعده جنت میداد. چنانچه زمانیکه انصار در مقام عقبه با ایشان بیعت کردند برایشان گفت: « اگر با این بیعت وفاء کردید برایتان جنت داده میشود »

همچنان زمانیکه بر خانواده یاسر | گذشت و دید که آنها بخاطر قبول اسلام در سخت ترین عذاب قرار دارند، برایشان گفت: « ای آل یاسر صبر کنید یقیناً موعده شما جنت است »

672- اگرچه اصل در ترغیب و ترهیب اینست که باید بوسیله جزاء و پاداش اخروی صورت گیرد. اما جایز است که با ذکر خیر و نعمت‌هاییکه در دنیا نصیب استجابات کنندگان دعوت می‌گردد و بدروسی و شقاوتی که دامنگیر معاندین دعوت می‌گردد، نیز ترغیب و ترهیب صورت گیرد. البته به شرطیکه داعی از ترغیب و ترهیب اخروی غافل نگردد. دلیل این سخن را میتوان از آیات ذیل بدست آورد :

1- الله متعال میفرماید :

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (النور/55)

« الله به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند ، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین [دیگران] کند ، همان گونه که پیشینیان آنان را جانشین [دیگران] کرد ، و قطعاً دینشان را که برای آنان پسندیده به سودشان استوار و محکم نماید ، و یقیناً ترس و بیمشان را تبدیل به امنیت کند ، [تا جایی که] فقط مرا پرستند [و] هیچ چیزی را شریک من نگیرند . و آنان که پس از این نعمت های ویژه ناسپاسی ورزند [در حقیقت] فاسق اند »

2- الله متعال در حکایتی از نوح علیه السلام میفرماید :

﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿١١﴾ وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلَ لَكُمْ جَنَّاتٍ يَجْعَلُ لَكُمْ فِيهَا نَهْرًا ﴿١٢﴾﴾ (نوح/10-12)

« پس [به آنان] گفتم : از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره بسیار آمرزنده است . (10) تا بر شما از آسمان باران پی در پی و با برکت فرستد ، (11) و شما را با اموال و فرزندان یاری کند ، و برایتان باغ ها و نهرا قرار دهد ، (12) »

5- در سیرت ابن هشام میخوانیم که اشراف قریش نزد ابوطالب آمده و از وی خواستند تا با برادر زاده خود صحبت نموده و او را مجبور سازد که از تعرض به خدایان باطل آنها خود داری نماید . در ادامه داستان میخوانیم :

فَبَعَثَ إِلَيْهِ أَبُو طَالِبٍ فَجَاءَهُ . فَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي : هَؤُلَاءِ أَشْرَافُ قَوْمِكَ ، قَدْ اجْتَمَعُوا لَكَ ، لِيُعْطُوكَ ، وَلِيَأْخُذُوا مِنْكَ . قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ كَلِمَةً وَاحِدَةً تُعْطُونِهَا تَمْلِكُونَ بِهَا الْعَرَبَ ، وَتَدِينُ لَكُمْ بِهَا الْعَجَمُ . قَالَ فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ نَعَمْ وَأَبِيكَ ، وَعَشْرَ كَلِمَاتٍ قَالَ تَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَتَخْلَعُونَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ ¹ »

« پس ابو طالب کسی را دنبال او فرستاد و چون رسول الله | حاضر شد ابو طالب گفت : ای برادر زاده اینها بزرگان و اشراف قومت هستند و اکنون نزد تو آمده اند تا چیزهایی به تو بدهند و چیزهایی از تو بگیرند (با تو تفاهم نموده و بعضی سخنان ترا قبول کنند و توهم بعضی خواسته هایشان را بپذیری) رسول الله | فرمود : بلی ! فقط یک کلمه را برایم بدهید و بوسیله آن پادشاهی عرب به شما میرسد و عجم تابع شما میگردد . ابو جهل گفت : بلی سوگند به قدرت که ده کلمه را برایت میدهم !! رسول الله | فرمود : فقط بگوئید که « لا اله الا الله » و خدایان غیر از او را که میپرستید ترک کنید »

شیوه های ترغیب و ترهیب :

673- بهترین شیوه که در ترغیب و ترهیب باید بکار گرفته شود اینست که مردم را به یاد نعمت هایی انداخت که الله | برای شان عطا فرموده است. این نعمتها از انسان میخواهد که از پروردگاری که این نعمت ها را برای انسان ارزانی کرده است، اطاعت صورت گیرد. و از فقدان این نعمت ها برحذر دارد که در صورت عدم استجاب، و کفر ورزیدن به الله متعال به آن مواجه خواهند شد و همراه با زوال نعمت، نزول عذاب نیز آغاز میابد. آیاتی که چنین شیوه را بیان کرده است:

1- هود علیه السلام قومش را گفت :

﴿ وَادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً ۖ فَادْكُرُوا ءَالَآءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾ (الإعراف/69)

« و به یاد آورید که شما را جانشینانی پس از قوم نوح قرار داد ، و شما را در آفرینش [جسم و جان] نیرومندی و قدرت افزود ، پس نعمت های الله را به یاد آورید تا رستگار شوید »

2- در حکایتی دیگری از هود علیه السلام میفرماید :

﴿ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ۖ وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ۖ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَمٍ وَبَيْنَ ۖ وَجَنَّتْ وَعُيُونٍ ۖ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴾ (الشعراء/131-135)

« بنابراین از الله بترسید و از من فرمان ببرید (131) و از کسیکه شما را به وسیله آنچه خود میدانید یاری داده ، پروا کنید ، (132) به وسیله چهارپایان و فرزندان، به شما یاری داده است. (133) و [به وسیله] بوستان ها و چشمه سارها، (134) بی تردید من بر شما از عذاب روزی بزرگ میترسم. (135) »

3- از صالح علیه السلام حکایت کرده است که میفرمود :

﴿ وَادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ

سُهُولَهَا قُصُورًا وَتَنْجِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا ۖ فَادْكُرُوا ءَالَآءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٧٤﴾ (الأعراف/74)

«و به یاد آورید که الله شما را جانشینانی پس از قوم عاد قرار داد، و در زمین، جای [مناسبی] به شما بخشید که از مکان های هموارش برای خود قصرها بنا می کنید، و از کوه ها خانه هایی می تراشید، پس نعمت های الله را یاد کنید و در زمین تبهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید.»

4- الله متعال در مورد قوم قریش میفرماید:

﴿لَا يَلْفُ قُرَيْشٌ ۖ إِلَيْهِمْ رِحْلَةُ الْشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ۖ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ۖ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَءَامَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾ (قریش/1-4)

«[الله فیل سواران را هلاک کرد] تا قریش را [با یکدیگر و با مردم و با حرم امن] الفت دهد؛ (1) [و نیز] به سفرهای [تجارتی] زمستانی و [سفرهای تجارتی] تابستانی پیوند و انس دهد [تا در آرامش و امنیت، امر معاششان را تأمین کنند]. (2) پس باید پروردگار این خانه را پرستند؛ (3) پروردگاری که آنان را از گرسنگی نجات داد، و از یمی [که از دشمن داشتند] ایمنی شان بخشید. (4)»

لوازم ترغیب و ترهیب:

674- از آنجاییکه انسان در زمین زندگی داشته و آنرا مشاهده میکند و نعمتهای آنرا احساس نموده و احياناً فریب زیب و زینت آنرا خورده و به سوی آن میلان پیدا کرده و آخرت را فراموش میکند. پس باید مدعوین را از ترجیح دادن آن بر آخرت برحذر نماییم نه اینکه آنها را از دنیا به کلی متفر ساختن و به ترک کلی آن امر نماییم. و همراه با آن باید قدر و ارزش دنیا را در مقابل آخرت برایشان نشان دهیم. قرآن کریم این مطلب را به بهترین وجه آن بیان نموده است. به گونه ای که هر مسلمان عاقل را به این امر قانع میسازد که آخرت را بر دنیا ترجیح داده و حتی مدعوین غیر مسلمان را نیز بسوی این حقایق جذب نموده و آنها را در موازنه دنیا با آخرت بینا میسازد و در اکثر حالات همین امر آنها را به سوی ایمان به اسلام میکشاند. زیرا صداقت بیان قرآنی و تصویری که از دنیا در برابرش قرار میدهد او را مطمئن میسازد که این کلام برحق است.

از آیات قرآنی بعنوان مثال به این آیات توجه نمایید:

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ عَلِيمًا أَتْنَهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْ بِالْأَمْسِ ۚ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (يونس/24)

« در حقیقت ، داستان زندگی دنیا [در زود گذر بودن] مانند آبی است که از آسمان نازل کردیم ، پس گیاهان و رویدنی های زمین از آنچه مردم و چهارپایان از آن می خورند ، با آن آب در آمیخت [و رشد و نمو یافت] تا آن گاه که زمین [سرسبزی و نهایت زیبایی و] زیتش را [از آن همه رویدنی های رنگارنگ] بر خود گرفت ، و اهل آن گمان کردند که قدرت [هر نوع بهره برداری را] از آن [چهره زیبا و آراسته] دارند ، [که ناگهان] فرمان ما در شبی یا روزی [به صورت سرمایی سخت یا صاعقه ای آتش زا یا توفانی بنیان کن] به زمین رسید ، پس همه گیاهان را به صورت گیاهان خشک درو شده درآوردیم که گویی دیروز [چنین زراعتی] وجود نداشته . این گونه نشانه ها [ی قدرت خود] را برای گروهی که می اندیشند ، بیان می کنیم »

﴿ اَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَبًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ ﴿٢٠﴾ ﴾ (الحديد/20)

« بدانید که زندگی دنیا [بی که دارند اش از ایمان و عمل تهی است ،] فقط بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی تان به یکدیگر ، و افزون خواهی در اموال و اولاد است ، [چنین دنیایی] مانند بارانی است که محصول [سبز و خوش منظره اش] کشاورزان را به شگفتی آورد ، سپس پژمرده شود و آن را زرد بینی ، سپس ریز ریز و خاشاک شود !! [که برای دنیاپرستان بی ایمان] در آخرت عذاب سختی است و [برای مؤمنان که دنیای خود را در راه اطاعت حق و خدمت به خلق به کار گرفتند] از سوی الله آمرزش و خشنودی است ، و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست »

675 - در سنت نبوی نیز احادیث زیادی وجود دارد که مسلمانان را از ترجیح دادن دنیا بر

آخرت بر حذر داشته و ارزش و حیثیت دنیا را در برابر آخرت شرح داده است . از جمله :

1 - « عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ الدُّنْيَا خُلُوةٌ خَضِرَةٌ وَإِنَّ اللَّهَ مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ فَاتَّقُوا الدُّنْيَا وَاتَّقُوا النَّسَاءَ فَإِنَّ أَوَّلَ فِتْنَةٍ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَتْ فِي النَّسَاءِ »

(صحیح مسلم ، کتاب الذکر و الدعاء)

« از ابو سعید خدری [روایت است که رسول الله] فرمودند : یقیناً دنیا شیرین و گوارا (سبز)

است و الله متعال شما را در آن خلیفه گردانیده است تا بنگرد که شما چگونه عمل میکنید ، پس از

فتنه دنیا و از فتنه زنان بترسید . زیرا اولین فتنه بنی اسرائیل در زنها بود »

« مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ إصْبَعَهُ فِي الْبِمِ فَلْيَنْظُرْ بِمَاذَا يَرْجِعُ »

(سنن الترمذی باب الزهد ، عن المستورد)

« پیامبر [فرمودند : دنیا در برابر آخرت جز مانند این نیست که یکی از شما انگشت خود را

در بحر غوطه دهد و بنگرد که چه مقدار آب از آن برمیدارد »

بحث چهارم :

تربیه و تعلیم

ضرورت تعلیم :

676- بعد از آنکه مدعو دعوت اسلام را پذیرفته و الله متعال سینه او را برای قبول اسلام گشود، بر داعی واجب است که توجه و اهتمام لازم به او داشته و بوسیله تعلیم و تربیت معافیت و مقاومت لازم را در برابر مرض قبلی اش فراهم نماید. به این معنا که دین جدید را برایش تعلیم داده و با آموختن افکار و اندیشه‌های درست اسلامی او را هر چه بیشتر ثابت قدم سازد. و به هیچ صورت برای داعی جایز نیست که برادران تازه مسلمان خود را به مجرد قبول اسلام، تنها رها کند. زیرا کسانی که تازه مسلمان میشوند حتماً در ذهن شان بقایایی از رسوبات افکار و اندیشه‌های جاهلی باقی میماند که اگر توجه لازم به ازاله آن صورت نگیرد ممکن است که بعد از مدتی دوباره به همان گمراهی های قدیم برگردد و یا حد اقل راه غیر مستقیم و درست را در پیش بگیرند و به این گمان باشند که راه هدایت همیست.

677- در سنت نبوی شواهد زیادی وجود دارد که این شیوه پسندیده را به اثبات میرساند. چنانچه زمانیکه عمیر بن وهب مسلمان شد، پیامبر | به اصحابش فرمود: «برادر تانرا تعلیم دینی بدهید و قرأت قرآن را برایش بیاموزید»¹

این خبر واضحاً به این امر دلالت میکند که افراد تازه مسلمان حتماً باید تعلیم دینی داده شود و کسی که معلوماتی از دین دارد باید مسلمانان جدید را تحت تعلیم و تربیت خود قرار دهد. همچنان پیامبر علیه السلام مصعب بن عمیر را به مدینه فرستاد تا مسلمانان مدینه را قرآن تعلیم داده و دیگران را به اسلام دعوت کند. و در اثر تلاشهای او بود که اسلام در تمام خانه های انصار داخل شد.² و زمانیکه بنی مصطلق مسلمان شدند، پیامبر | کسانی را فرستاد تا آنها را تعلیم دینی بدهند.³

1- سیرت ابن هشام ج2 ص308

2- سیرت ابن هشام ج2 ص308

3- امتاع الأسماع ص34

678- حدیثی که از رفاعة | روایت شده است نیز دال بر اهمیت و حرص رسول الله | در تعلیم مردم میباشد . او میگوید :

« انْتَهَيْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ | وَهُوَ يَخْطُبُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ رَجُلٌ غَرِيبٌ جَاءَ يَسْأَلُ عَنْ دِينِهِ لَا يَدْرِي مَا دِينُهُ فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ | وَتَرَكَ خُطْبَتَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَيَّ فَأَتَيْتُ بِكُرْسِيِّ خَلْتُ قَوَائِمَهُ حَدِيدًا فَقَعَدَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ | فَجَعَلَ يُعَلِّمُنِي مِمَّا عَلَّمَهُ اللَّهُ ثُمَّ أَتَى خُطْبَتَهُ فَأَتَمَّهَا » (سنن النسائي ، كتاب الزينة باب الجلوس على الكرسي)

« نزد رسول الله | رسیدم در حالیکه ایشان خطبه میگفتند . پس گفتم : مردی هستم مسافر و یکس که آمده است تا از دین خود سؤال کند و نمیداند که دینش چیست ؟

رسول الله | خطبه اش را ترک نموده و نزد من آمد و چوکی برایش آورده شد که گمان میکنم پایه های آن آهنی بود . پس رسول الله | بالای آن کرسی نشسته و به من چیزهایی را تعلیم داد که الله | برایش تعلیم داده بود . بعد از آن دوباره به خطبه اش پرداخته و آنرا به پایان رساند »

اگر آموزش امور دینی برای مردم ضروری نبود، پیامبر علیه السلام هیچ گاه خطبه اش را قطع نمیکرد و به تعلیم مسایل مصروف نمیشد.

پس بر دعوتگران واجب است که احکام دینی اسلام را به مردم تعلیم دهند و حدود الهی را برایشان معرفی نمایند. و نباید به تکرار کلمات نیک و حق و اظهار عواطف پاک اکتفاء کرده و فقط بگویند که اسلام برای هر زمان و مکان صلاحیت تطبیق را دارد. زیرا گفتن این کلمات کفایت نمیکند. بلکه باید اسلام را تا حد توان به تفصیل بشناسد.

چون نشر مفاهیم و علوم اسلامی بر هر مسلمان واجب است، بنابراین کسیکه چیزی از اسلام میداند باید به پخش و نشر آن اقدام نموده و از کتمان آن خود داری نماید. بخصوص درین زمان که جهل و بدعات بیش از هر وقت دیگر شایع شده است.

ابن کثیر رحمه الله میگوید:

« فالواجب على العلماء الكشف عن معاني كلام الله، وتفسير ذلك، وطلبه من مظانه، وتعلم ذلك وتعليمه، كما قال تعالى: { وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُسَيِّدَنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْفُرُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُيِّنَ مَا يَشْتَرُونَ } [آل عمران: 187] ، وقال تعالى: { إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَهُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ } [آل عمران: 77]

فدَمِ اللَّهُ تَعَالَى أَهْلَ الْكِتَابِ قَبْلَنَا بِإِعْرَاضِهِمْ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَيْهِمْ، وَإِقْبَالِهِمْ عَلَى الدُّنْيَا وَجْمَعِهَا، وَاشْتَغَالِهِمْ بِغَيْرِ مَا أَمَرُوا بِهِ مِنْ اتِّبَاعِ كِتَابِ اللَّهِ . فَعَلَيْنَا -أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ- أَنْ نَنْتَهِيَ عَمَّا ذَمَّهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ، وَأَنْ نَأْتِمِرَ بِمَا أَمَرَنَا بِهِ، مِنْ تَعَلُّمِ كِتَابِ اللَّهِ الْمُنَزَّلِ إِلَيْنَا وَتَعْلِيمِهِ، وَتَفْهَمِهِ وَتَفْهِيمِهِ، »

« پس واجب علماء اینست که معانی و مفاهیم کلام الله متعال را شرح نموده و تفسیر آنرا از

مصدر اصلی آن اخذ نمایند و آنرا بیاموزند و به دیگران تعلیم دهند. چنانچه الله متعال میفرماید:

«و [یاد کنید] هنگامی که الله از کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده شد، پیمان گرفت که حتماً باید [احکام و حقایق] آن را برای مردم بیان کنید و پنهانش ننمایید. پس آن [عهد و کتاب] را ترک کردند و به آن اعتنایی ننمودند، و در برابر ترک آن اندک بهایی به دست آوردند؛ و بد چیزی است آنچه به دست می آورند»

و میفرماید:

«قطعا کسانی که پیمان الله و سوگندهایشان را [برای رسیدن به مقاصد دنیایی] به بهای اندکی می فروشند، برای آنان در آخرت بهره ای نیست؛ و الله با آنان سخن نمی گوید، و در قیامت به آنان نظر [لطف و رحمت] نمی نماید، و [از گناه و آلودگی] پاکشان نمی کند؛ و برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود»

درین آیات الله متعال اهل کتاب را به این سبب مورد ملامت و بدگویی قرار داده است که آنها از کتاب الله رویگردان شده و بسوی دنیا و اندوختن آن روی آوردند. و به اموری مشغول شدند که خلاف اوامر الهی و اتباع کتاب الله بود. پس بر ما مسلمانان لازم است که از آن اموری که سبب ملامت و ذم اهل کتاب گردید دستبردار شویم و به اوامر الهی عمل نماییم که از جمله آن آموختن کتابی است که بسوی ما نازل شده است و باید آنرا بیاموزیم و به دیگران تعلیم دهیم»^۱

واضح است که این واجب بیشتر از دیگران متوجه دعوتگران است، زیرا مسئولیت دعوتگران اینست که با آگاهی و علم کافی مردم را به سوی الله دعوت کنند، پس بالای شان واجب است که علمی را که با خود دارند، به دیگران بیاموزانند و از کتمان علم و بخل کردن خود داری کنند. زیرا کتمان علم کار ناجایز و موجب خشم پروردگار میباشد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَأَهْدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ ﴿١٥٩﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّاهُ فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٠﴾﴾ (بقره / لک-لک-کک)

«یقیناً کسانی که آنچه را ما از دلایل آشکار و [وسیله] هدایت نازل کردیم، پس از آنکه همه آن را در کتاب [تورات و انجیل] برای مردم روشن ساختیم، پنهان می کنند [تا مردم به قرآن و پیامبر ایمان نیاورند] الله لعنتشان می کند، و لعنت کنندگان هم لعنتشان می کنند. (159) مگر کسانی که توبه کردند، و [مفاسد خود را] اصلاح نمودند، و [آنچه را پنهان کرده بودند] برای مردم روشن ساختند، پس توبه آنان را می پذیرم؛ زیرا من بسیار توبه پذیر و مهربانم. (160)»

تربیه همراه با تعلیم :

679- البته این هم کفایت نمیکند که داعی به تعلیم و آموزش معانی اسلام به شخص تازه مسلمان اکتفاء کند. بلکه باید او را به عمل کردن نیز فرا خواند و سلوک و روش او را مطابق ارزشهای اسلامی عیار نماید. مقصد ما از تربیت همزمان با تعلیم همین است و این روشی بود که در عهد رسول الله | مطابق آن عمل صورت می‌گرفت. چنانچه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه میگوید:

« كان الرجل منا إذا تعلم عشر آيات لم يجاوزهن حتى يعرف معانيهن، والعمل بهن. وقال أبو عبد الرحمن السلمي: حدثنا الذين كانوا يقرئونا أنهم كانوا يستقرون من النبي صلى الله عليه وسلم، فكانوا إذا تعلموا عشر آيات لم يخلفوها حتى يعملوا بما فيها من العمل، فتعلمنا القرآن والعمل جميعاً»¹

« هر شخصی از ما که ده آیت را می آموخت از آن پیش نمیرفت تا آنکه معانی آنرا همراه با طریق عمل کردن آن نیز می آموخت. و ابو عبدالرحمن السلمي میگوید: کسانی که برای ما قرائت قرآن را تعلیم دادند به ما گفتند که آنها از پیامبر | ده آیت را می آموختند و تا آنکه به آن عمل نمیکردند به آموختن آیت دیگری نمی پرداختند. پس به این گونه ما قرآن و طریق عمل کردن به آن را یکجا آموختیم »

ضرورت تربیه مطابق ارزشهای اسلامی :

680- تربیه مسلمانان مطابق ارزشهای اسلامی و صیاغت اخلاق و سلوک او بر اساس ارزشهای دینی ضرورتی است که هیچ مسلمان از آن مستغنی بوده نمیتواند. لذا واجب است که داعی توجه جدی به این بخش دعوت داشته و تربیت را در صدر برنامه های خود قرار دهد. درین شکی نیست که حفظ مفاهیم اسلامی بدون اینکه اثر آن در قلب و سلوک مومن تبارز کند، آموزش آن در تقویم اخلاق و اصلاح مسلمانان هیچ فایده ندارد. مانند اینکه کسی برنامه های سپورتی را به صورت درست حفظ کرده و هر سوالی در مورد آنها را جواب دهد و شب و روز باخود تکرار نماید، هیچ فائده برایش ندارد. بلکه زمانی میتواند که بوسیله آن جسمش را تقویت و صحتمند سازد که به آن عمل نماید. به همین گونه کسی که ارزشهای اسلامی را میداند و متون کتب اسلامی را به حافظه سپرده است، ولی نفس خود را مطابق آن تربیت و تزکیه نمیکند، هیچ حاصلی از آن بدست آورده نمیتواند. علاوه برآن، کسیکه میداند و به علم خود عمل نمیکند، بیشتر از دیگران مورد لغزش قرار گرفته و در اولین امتحان ناکام از صحنه بیرون میشود. درحالیکه

1- تفسیر ابن کثیر ج 1 ص 6

میدانیم که امتحانات و فتنه های دنیا تا چه حد زیاد و پی در پی است.

﴿وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ (الحج/ ۲۰)

«و برخی از مردم اند که الله را در گوشه [و بر پایه دست یابی به امور مادی] می پرستند ، پس اگر خیری [چون ثروت ، مقام و اولاد] به آنان برسد به آن آرامش یابند ، و اگر بلایی [چون بیماری ، تهیدستی و محرومیت از عناوین اجتماعی] به آنان برسد [از پرستش الله] بر میگردد [و به بی دینی و ارتداد می گریند] ، دنیا و آخرت را از دست داده اند ، و این است همان زیان آشکار»

به همین علت است که در دور مکی تأکید بیشتری روی تربیت اسلامی و آموزش اصول و اساساتی صورت گرفت که بنای عقیده مؤمن روی آن اعمار میگردد . با این تربیت عمیق ، سازنده و قاطع بود که نفسهای اصحاب کرام تصفیه گردیده و حقایق اسلام در تمام زوایای آن جای گرفت. بعد از آن بود که آنها به عنوان پیش تازان ظفرمند اسلام تبارز کرده و سختیایی را در راه نشر اسلام و نصرت دین الهی متحمل شدند که تحمل آن از دیگران ناممکن بود

نشانه های تربیت سالم :

681- اساسی ترین اصل تربیه اسلامی اینست که مسلمان را با آن هدف متعالی پیوند دهد که تمام عمر خود را در پی آن بسر آورده و از سعی و تلاش در راه رسیدن به آن دستبردار نشود. این هدف متعالی عبارت از دیدار با الله متعال و کسب رضای او، احساس لذت به یاد او، تنعم به عبادت او و آرزوی حصول نعمت های او است که برای مسلمان آماده کرده است. این هدف متعالی از کثرت رغبت کنندگان و مشتاقان به تنگ نمی آید و نه هم یکی جای دیگری را اشغال کرده میتواند . لذا در بین مشتاقان این هدف نیکو هیچ گونه دشمنی، بدبینی ، و حسادت وجود ندارد . بلکه آنها در فضای مملوء از انس و محبت بسوی هدف میشتابند .

علاوه بر آن، این هدفی نیست که به آرزو های باطل و خیالبافی ها و کسالت بدست آید. زیرا کسیکه میخواهد به مکه برسد، باید عزم سفر نموده از اهل و عیال خود جدا شود، با تلاش و کوشش حرکت نموده و توشه لازم را با خود داشته باشد. و یگانه زاد و توشه که در مسیر الی الله ضرورت است، عبارت از تقوی و قرار دادن تمام زندگی برای الله متعال است .

﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الأنعام/ ۱۶۲)

« بگو : مسلماً نماز و عبادتم و زندگی کردن و مرگم برای الله پروردگار جهانیان است .»

رسول الله صلی الله علیه و سلم مسلمانان را همیشه با تذکر این معانی پند و اندرز داده و این هدف متعالی را در خاطر شان زنده میساخت و آنها را تشویق میکرد تا به اندازه توان از توشه تقوا با

خود بردارند. حتی موضوع اولین خطبه که در مدینه منوره ایراد کردند، تقوا و پیوند با آخرت بود.

وسایل تربیت:

682- یکی از مؤثر ترین وسیله تربیه عبارت از اشتغال دایم با کتاب الله و تلاوت همراه با فهم و تأمل در آن میباشد. مسلمان باید تمام منافذ قلب خود را در برابر این روح بزرگ و کتاب عظیم بگشاید تا نور آن به تمام زوایای وجودش رسیده و امراض روحانی او را شفا بخشیده و روح زندگی حقیقی را در آن بدمد. زیرا قرآن کریم چنانچه الله متعال آنرا توصیف کرده است نور، هدایت، شفاء و روح است و چون نور داخل شد، ظلمت از بین می‌رود و هدایت و شفا در یکجا باقی نماند و روح را موت فرا نمیگیرد.

﴿الْم ﴿۱﴾ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾﴾ (البقره ک-ک)

«الم (1) در [وحی بودن و حقایق] این کتاب [با عظمت] هیچ شکی نیست؛ سراسرش برای پرهیزکاران هدایت است. (2)»

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴿۸۷﴾﴾

(الأسراء)

(کک/)

«و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، نازل می کنیم و ستمکاران را جز خسارت نمی افزاید»

682 - همچنان لازم است که با سیرت پیامبر گرامی اسلام و سیرت اصحاب گرامی شان پیوند و تعلق دایمی داشته و تا حدی خود را به آنها نزدیک کند که از حدود زمان و مکان گذشته و خود را در معیت روحی و معنوی با رسول الله | و اصحاب گرامی شان احساس نماید و قدم بقدم همراه شان حرکت نماید.

دعوتگر مسلمان باید کسانی را که به ندای دعوت او لبیک میگویند، باهمین تربیت و به همین شیوه مزین سازند تا در آینده بتوانند که در صف دعوتگران الهی قرار گیرند زیرا اسلام به دعوتگران با فهم و تربیت شده بیشتر از هر چیز دیگری ضرورت دارد.

فصل سوم :

وسایل دعوت

زمینه سخن :

684- مقصد ما از وسایل دعوت، چیزهایی است که داعی بخاطر دعوت بهتر، از آن استفاده مینماید تا دعوتش مثمر واقع گردد. وسایل دعوت به صورت عموم به دو نوع تقسیم میگردد. اول وسایلی است که بخاطر ایجاد فضای مناسب اتخاذ میگردد تا دعوت بصورت درست تقدیم گردد. و آنها را وسایل خارجی دعوت مینامیم. دوم وسایلی است که با مسئولیت دعوت و تبلیغ بصورت مستقیم در ارتباط میباشند. و آنها را وسایل تبلیغ دعوت مینامیم. بنابراین بحث حاضر را به دو بخش تقسیم می نماییم. که در بحث اول وسایل خارجی دعوت را شرح مینماییم و در بحث دوم وسایل تبلیغ دعوت را نشاندهی مینماییم.

بحث اول :

وسایل خارجی دعوت

اساس این وسایل :

685- اساس و بنیاد این وسایل را شناخت درست از واقعیت های زندگی و درک واقع بینانه جریانات و حوادث بر وفق قانون اسباب و مسببات تشکیل میدهد. این وسایل بخشهای زیاد دارد که درین بحث در مورد احتیاط و گرفتن تدابیر احتیاطی (حذر) ، استعانت به دیگران و ایجاد نظم برای دعوت صحبت هایی خواهیم داشت .

اول - حذر (احتیاط و دقت در امور) :

معنای حذر :

686- حذر در لغت بر مفاهیمی چون مخفی کردن کاری، دقت کردن و هوشیاری و بیداری در اجرای امور ، احتیاط و آمادگی و امثال آن استعمال شده است. چنانچه در عربی میگویند: (رجل حذر) یعنی شخص بیدار و دقیق و آماده مقابله با هر نوع پیشامد غیر منتظره^۱

حذر صفت خوب است :

687- از شرح لغوی حذر میفهمیم که شناخت درست شرایط و گرفتن تدابیر احتیاطی اساس آنرا تشکیل میدهد. بنابراین «حذر» است که ضرر حوادث ناگوار را تعین نموده و از وقوع آن در ذهن انسان احساس خوف ایجاد میکند و انسان را بسوی گرفتن تدابیر احتیاطی، دقت در اجرای امور و بکار گیری اسبابی میکشاند که از وقوع آن جلوگیری مینماید و در صورت پیش آمد چنین حوادث از اضرار و ضربات روانی آن میکاهد. پس محطاط بودن بمعنای خوف همراه با تسلیم شدن، عقب نشینی از مسئولیت، دلهره و اضطراب فکری و تشویش خاطر، یأس دست و پا گم کردن نمیشد .

بنابر معناییکه از حذر تقدیم کردیم، حذر کار نیک و درست است و یکی از صفات مومنی است که عقل سلیم داشته از سنت های الهی درکائنات فهم دقیق دارد. اما انسان های احساساتی،

1- لسان العرب ج5 حرف راء

کوتاه نظر، جاهل و احمق حذر را به معنی حقیقی آن نمی شناسند. زیرا آنها همیشه پیش پای خود را می نگرند و نظری به ابعاد مختلف مسیر نداشته و هیچگونه درکی از مشکلات و حوادث ممکن الوقوع ندارند، و فقط زمانی آنرا احساس میکنند که ناگهانی بالای شان فرود آید. اما قبل از وقوع آن بیفکر، غافل و بی پروا به پیش میروند.

چون ناگهان با حوادث مواجه میشوند. لذا گرفتار دهشت و حیرت میشوند. این تفاوت همیشه بین حرکت انسان جاهل و عاقل وجود دارد که عاقل همیشه خطر را قبل از وقوع آن درک نموده و آمادگی کامل برای مواجه شدن با آنرا اخذ میکند. اما جاهل اصلاً آنرا احساس نمیکند و فقط زمانی به آن متوجه میشود که بر سرش فرود آید. به همین علت است که بدون هیچ نوع آمادگی با آن مواجه میشود. همین تفاوت است که انسان جاهل اخذ احتیاط و حذر را نوعی ترس بی موجب و جبن میداند که با ایمان در تضاد میباشد. و در اکثر حالات انسانهای محتاط نیز تحت تأثیر این سخنان واقع گردیده و اسباب احتیاط و دقت را ترک نموده و از خطرات احتمالی تهازل میکنند. بنابراین دعوتگر هوشیار نباید توجهی به این سخنان نماید.

مثال حذر و محتاط بودن مانند کسی است که در کشتی نشسته و در بحر حرکت میکند درحالیکه حالت جوی را در نظر داشته از علم هوا شناسی آگاهی کامل دارد. پس تدابیر لازم را برای هر نوع پیشآمد و تغیر ناگهانی اوضاع جوی اتخاذ میکند و میداند که اگر تغیری رخ نداد هیچ ضرری در اخذ اسباب احتیاط وجود ندارد. اما شخص جاهل مانند کسی است که در بحر بیکرانی با کشتی کوچکی به سفر میرود و به اخبار علمی که نشاندهند تغییرات ممکنه است هیچ توجهی ندارد. و حتی جهالت را به جایی میرساند که برخلاف تمام موازین علمی حرکت میکند. نتیجه این میشود که کشتی او با امواج خروشان مواجه شده و در هم میشکند و تمام سرنشینان غرق میشوند. اگرچه نیت نیک دارد و مقصد او کسب رضای الله است و شاید در آخرت از اجر و ثواب محروم نگردد اما امور دنیا مطابق اسباب و مسببات جریان می یابد، نه بر وفق نیت ها و مقاصد.

دلیل مشروعیت حذر از قرآن کریم :

688- الله متعال به پیامبرش میفرماید :

﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ مَّعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِن وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَآئِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَّيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَّرْضَىٰ أَن تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿٧٦﴾﴾ (النساء/ ۷۶-۷۷)

« و هنگامی که در [عرصه نبرد و خطر] میان آنان باشی ، و برای آنان [به جماعت] اقامه نماز

کنی ، پس باید گروهی از رزمندگان در حالیکه لازم است سلاحشان را بگیرند ، همراهت به نماز بایستند ، و چون سجده کردند [و رکعت دوم را بدون اتصال به جماعت به پایان بردند] باید [برای حفاظت از شما] پشت سرتان قرار گیرند . و آن گروه دیگر که [به خاطر مشغول بودن به حفاظت] نماز نخوانده اند ، بیایند و با تو نماز گزارند . و آنان باید [در حال نماز] از هوشیاری و احتیاط [نسبت به دشمن] غافل نباشند ، و سلاحشان را با خود بگیرند ؛ چون کافران دوست دارند شما از سلاح ها و ساز و برگ جنگی خود غفلت ورزید ، تا یک باره به شما هجوم کنند . و اگر از باران در زحمت و مشقت هستید ، یا بیمارید ، بر شما گناهی نیست که سلاحتان را بر زمین گذارید ، ولی باید هوشیاری و احتیاط خود را حفظ کنید ؛ یقیناً الله برای کافران عذاب خوارکننده ای آماده کرده است »

این آیت کریمه بصورت صریح و قاطع وجوب حذر (اخذ تدابیر احتیاطی) را ثابت مینماید . و حتی چگونگی این تدابیر را با تفصیل بیان میکند که خود گویای اهمیت اینگونه تدابیر میباشد . امر به گرفتن اسلحه، امر به اینکه جماعتی از مسلمانان در عقب نماز گزاران ایستاده و آنان را از دشمن حمایت کنند، تقسیم شدن مسلمانان به دو بخش که بخشی به نماز بایستند و بخش دیگری به حراست مشغول شوند. امر به اتخاذ تدبیر احتیاطی، بیان اینکه کفار آرزو دارند که مسلمانان غافل شوند و احتیاط را کنار بگذارند و آنها یکباره حمله نموده و مسلمانانرا نابود سازند، همه این اوامر وجوب اتخاذ تدابیر احتیاطی و برحذر بودن را نشان میدهد .

درینجا سخنانی از تفسیر قرطبی نقل میکنیم تا خواننده گرامی بداند که علمای ما اهمیت حذر را درک نموده و بسوی آن دعوت نموده اند.

میگوید:

«(ولیاخذوا أسلحتهم) وقال: (ولیاخذوا حذرهم وأسلحتهم) هذا وصاة بالحذر وأخذ السلاح لئلا ينال العدو أمله ويدرك فرصته»

« اوامری چون «لیأخذوا اسلحتهم» و «لیأخذوا حذرهم واسلحتهم» توصیاتی است که جهت اخذ تدابیر احتیاطی گرفتن سلاح گفته شده است تا دشمن به آرزوی خود نرسد و فرصت حمله را نیابد .»

بعد از آن میفرماید:

«(ود الذین كفروا) أي تمنى وأحب الكافرون غفلتكم عن أخذ السلاح ليصلوا إلى مقصودهم، فبين الله تعالى بهذا وجه الحكمة في الامر بأخذ السلاح، وذكر الحذر في الطائفة الثانية دون الاولى، لانها أولى بأخذ الحذر»

« ود الذین كفروا » یعنی کافران آرزو دارند که شما از سلاح و احتیاط غافل شوید و آنها بر

شما حمله نموده به مقصد خود برسند. و الله متعال با این جمله، حکمت امر به اتخاذ سلاح را بیان نموده و ذکر حذر در مورد دسته دوم را نسبت به دسته اول بیشتر مهم وانمود کرده است چه ، آنها سزاوارتر به اخذ احتیاط اند»

امام قرطبی در ادامه میگوید :

«وفي هذه الآية أدل دليل على تعاطي الاسباب، واتخاذ كل ما ينجي ذوي الالباب، ويوصل إلى السلامة، ويبلغ دار الكرامة»

« این آیت دلیل قاطعی بر وجوب استفاده از اسباب و اتخاذ تمام وسایلی است که انسان را نجات بخشیده و با سلامت به منزل رسانده و به دار کرامت موصول میگرداند.»
و در اخیر میگوید :

« خذوا حذرکم » ای کونوا متيقظين وضعتم السلاح او لم تضعوه و هذا يدل على تأكيد التأهب و الحذر من العدو في كل الأحوال و ترك الاستسلام ، إن الجيش ما جاءه مصاب قط إلى من تفريط في حذر « 1

« خذوا حذرکم » یعنی بیدار و با خبر باشید . سلاح تانرا گذاشته باشید و یا نگذاشته باشید . این امر دال بر تأکید آمادگی و محتاط بودن از دشمن در هر حالتی و ترک تسلیمی میباشد . یقیناً لشکر به مصایب زیانباری مواجه نشده است مگر در نتیجه کوتاهی در حذر و احتیاط «

689- الله متعال میفرماید :

﴿يَتَأْتِيَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ وَفَرُوا جَمِيعًا﴾ (النساء/ك)

« ای اهل ایمان ! [در برابر دشمن مهیا و آماده باشید و] سلاح ها و ساز و برگ جنگی خود را بگیرید ، پس گروه گروه یا دسته جمعی [به سوی جنگ با دشمن] حرکت کنید «
درین آیت مومنین مخاطب قرار گرفته و به جهاد علیه کفار و خروج در راه الله و دفاع از دین الهی امر شده اند. الله متعال اهل طاعت خود را امر نموده است که به احیاء دین و اعلای کلمه الله قیام نمایند و در عین حال ایشان را دستور میدهد که بدون تحقیق و شناخت کامل از دشمن دست به حمله نزنند. بلکه قبل از آن در مورد دشمن تحقیق نموده و از تعداد افراد و نوع اسلحه شان معلومات کافی بدست آورده و چگونگی داخل شدن در جنگ را تعیین نمایند. اتخاذ چنین تدابیر احتیاطی سبب ثبات بیشتر تان میگردد .²

دلیل مشروعیت حذر از سنت نبوی :

690- در سنت نبوی شواهد زیادی وجود دارد که مشروعیت و لزوم احتیاط و حذر را برای مسلمانان و مخصوصاً برای دعوتگران که همیشه در معرض دسایس کفار و منافقین قرار دارند،

1- تفسیر قرطبی ج 5 ص 371- 373

2- تفسیر قرطبی ج 5 ص 273

ثابت میسازد.

اول: «عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهَا قَالَتْ كَانَ لَا يُحْطَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَأْتِيَ بَيْتَ أَبِي بَكْرٍ أَحَدَ طَرَفِي النَّهَارِ إِلَّا بُكْرَةً وَإِمَّا عَشِيَّةً حَتَّى إِذَا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي أُذِنَ فِيهِ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْهِجْرَةِ وَالْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ مِنْ بَيْنِ ظَهْرَيْنِ قَوْمِهِ أَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْهَاجِرَةِ فِي سَاعَةٍ كَانَ لَا يَأْتِي فِيهَا . قَالَتْ فَلَمَّا رَأَاهُ أَبُو بَكْرٍ قَالَ مَا جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذِهِ السَّاعَةَ إِلَّا لِأَمْرٍ حَدَثَ . قَالَتْ فَلَمَّا دَخَلَ تَأَخَّرَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ عَنْ سَرِيرِهِ فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَيْسَ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ إِلَّا أَنَا وَأُخْتِي أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخْرِجْ عَنِّي مَنْ عِنْدَكَ ؛ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّمَا هُمَا ابْنَتَايَ وَمَا ذَاكَ ؟ فِذَاكَ أَبِي وَأُمِّي فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذِنَ لِي فِي الْخُرُوجِ وَالْهِجْرَةِ »

«از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله | در آمدن به خانه ابوبکر این دو وقت را تغییر نمیداد که یا از طرف اول صبح می آمد و یا در تاریکی بعد از شام تشریف می آوردند تا آنکه روزی فرارسید که برای رسول الله | اجازه هجرت و خارج شدن از مکه و از بین قومش برایش داده شد . پس رسول الله | در آنروز در چاشت روز به خانه ما آمد و این ساعتی بود که ایشان هیچ وقت نزد ما نیامده بود . چون ابوبکر او را دید گفت : رسول الله | درین ساعت نیامده است مگر بخاطر حادثه که جدیداً اتفاق افتاده است . چون به خانه داخل شد ، ابوبکر | از تخت خود کنار رفت و رسول الله | روی آن نشست . در آن وقت نزد ابوبکر جز من و خواهرم (اسماء) کس دیگری نبود . رسول الله | فرمود : اینها را ازینجا بیرون کن ! ابوبکر گفت: یا رسول الله اینها دخترانم هستند فدایت پدر و مادرم . پس رسول الله | گفت : برایم اجازه خروج و هجرت داده شد»

در ادامه این داستان آمده است که رسول الله | از دروازه کوچکی که در عقب خانه ابوبکر | بود خارج شدند و بطرف غار ثور حرکت کردند و در بالا شدن به غار ثور قدمهای رسول الله | خون چکان گردید ... بعد از آنکه به غار داخل شدند عنکبوتی در دهنه غار جالش را تنید و کبوترانی در آنجا آشیانه نمود

درین حادثه دلایل زیادی وجود دارد که وجوب اخذ تدابیر احتیاطی را ثابت میسازد. از جمله:

الف- آمدن رسول الله | در چاشت روز، و آن وقتی است که رفت و آمد مردم کم میشود.
ب - پیامبر | از ابوبکر رض میخواهد که غیر از او کسانی که در خانه است خارج سازد. تا مبادا از پلان پیامبر علیه السلام اطلاع حاصل کنند. و چون ابوبکر خبر داد که صرف دو دخترش در خانه است، مشکلی در باقی ماندن آنها ندید.

ج- برآمدن شان از دروازه کوچکی که در عقب خانه بود و از دروازه اصلی بیرون نشدند.
د- مخفی شدن در غار ثور و تحمل مشکلات بخاطر رسیدن به آن غار به اندازه که قدم های مبارک شان خود آلود شد.

هـ - الله متعال عنكبوت را امر نمود تا در دهانه غار جالش را بتند. و دو کبوتر را امر کرد که در آنجا آشیانه بسازند. تا توجه مشرکین را از آن غار دور سازد.

691- در سنت نبوی ثابت است که چون قریش عزم قتل پیامبر علیه السلام را نمودند، جبریل علیه السلام نزد پیامبر علیه السلام آمده و گفت:

« لَا تَبْتَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ عَلَى فِرَاشِكَ الَّذِي كُنْتَ تَبْتَ عَلَيْهِ . قَالَ فَلَمَّا كَانَتْ عَتَمَةٌ مِنَ اللَّيْلِ اجْتَمَعُوا عَلَى بَابِهِ يَرْصُدُونَهُ مَتَى يَنَامُ فَيُثْبِتُونَ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ | مَكَانَهُمْ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ | تَمَّ عَلَى فِرَاشِي وَتَسَحَّ بِرُذِي هَذَا الْأَخْضَرِ ، فَنَمَ فِيهِ فَإِنَّهُ لَنْ يَخْلُصَ إِلَيْكَ شَيْءٌ تَكْرَهُهُ مِنْهُمْ »

« امشب در بستری که هر شب میخوابیدی ، امشب مخواب . چون شب تاریک شد آنها به دروازه رسول الله | جمع شده و به ترصد مشغول شدند تا آنکه رسول الله | بخواب برود و آنها دستجمعی بالایش حمله کنند . چون رسول الله | آنها را در آن مکان دید ، به علی | گفت امشب در بسترم بخواب و شال سبز رنگم را بالای خود بکش و بخواب . به یقین بدان که از طرف آنها هیچ ضرری به تو نمیرسد »

رسول الله | از خانه بیرون شده و مشت خاکی را گرفت و در حالیکه الله متعال چشم های آنها را بسته بود ، از نزد شان گذشته و آن خاک را بر سرهایشان پاشید . ۱

692- اصحاب رسول الله | در روزگاری که در مکه بود برای ادای نماز به دره رفته و دور از انظار قوم نماز میخواندند.^۲

ضرورت به حذر :

693- بعد از اینکه دانستیم که بر حذر بودن یک عمل مشروع است ، این سؤال پیش می آید که آیا داعی ضرورتی به آن دارد؟ آیا در صورت ضرورت اتخاذ چنین تدابیر واجب است؟ در جواب باید گفت که؛ بلی! در بعضی حالات داعی به آن احتیاج دارد. چنانچه اگر در جوامع کفری مانند جوامع بت پرست افریقا و آسیا قرار داشته باشد و اشراف و درباریان بدسیسه پردازی برضد او مصروف بوده و میخواستند که در راه نشر دعوت موانع ایجاد کنند و یا میخواستند که او را از بین ببرند. درین حالات بر حذر بودن و رعایت احتیاط واجب میباشد. زیرا ترک احتیاط منجر به هلاکت او گردیده و جهاد منقطع میگردد . درحالیکه خود را به هلاکت انداختن با وجود امکانات تحرز از آن امر غیر جایز است. پس به کار گیری اسباب بخاطر دفع هلاکت واجب میباشد . همچنان رفت و آمد آزادانه داعی در نقاط مختلف بخاطر نشر دعوت اسلامی و سهم گیری در هدایت مردم کار نیک و خیر کثیری است که به ترک احتیاط و حذر و

1- سیرت ابن هشام ج 2 ص 95

2- سیرت ابن هشام ج 1 ص 275

هلاک شدن او از دست می‌رود. لذا لازم است که برای بدست آوردن این هدف نیز تدابیر احتیاطی را فراموش نکند.

برحذر بودن و توکل بر الله متعال :

694- باید این نکته واضح گردد که اخذ اسباب احتیاطی و هوشیاری و خود را حفاظت کردن به معنای بی اعتمادی بر الله | نبوده و منافی با توکل نمیباشد. زیرا حذر و احتیاط از جمله اسباب است و بکارگیری اسباب به هیچ صورت با توکل منافات ندارد. ولی اطمینان قلبی، اعتماد و وابستگی به اسباب جایز نیست. زیرا اسباب و مسببات تماماً تحت اراده الله متعال است. اوست که اسباب را برابر می‌سازد و اوست که انسان را به اخذ اسباب توفیق می‌دهد و نتایج را بر آن مرتب می‌سازد. اگر بخواهد نتایج آنرا سلب می‌کند. پس هرچه را الله متعال بخواهد می‌شود و آنچه را نخواهد واقع نمیشود.

پس مسلمان باید اسباب را بکار ببرد زیرا الله متعال به اخذ اسباب امر نموده است ولی قلب او همیشه باید بر الله متعال اعتماد داشته و همیشه و در هر حالتی متوجه و متعلق به او باشد. گویا اینکه هیچ سببی را به کار نبرده است. مثال او چون دهقانی است که زمین را شخم می‌زند و دانه را میکارد و از آن سرپرستی می‌کند. بعد از آن اعتمادش تنها بر الله متعال است نه بر اسبابی که بکار انداخته است.

حالت سید المتوکلین پیامبر علیه السلام نیز چنین بود. ایشان در هنگام هجرت تمام اسباب و اقدامات احتیاطی را اخذ نمودند اما اعتماد و توکل شان بر اسباب نبود بلکه بر الله واحد اعتماد و توکل داشتند. لذا زمانی که ابوبکر صدیق | احساس ترس نموده و از رسیدن گزند به حیات رسول الله | احساس حزن و اندوه مینمود، رسول الله | فرمود:

﴿ثَانِيْ اَتَيْنِيْ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ اِذْ يَقُوْلُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ اِنَّ اِلٰهَنَا مَعَنَا﴾ (التوبه/40)

« در حالی که یکی از دو تن بود، آن زمان هر دو در غار [ثور نزدیک مکه] بودند، همان زمانی که به همراهش گفت: اندوه به خود راه مده الله با ماست »

پس اعتماد و توجه رسول الله | بر معیت و نصرت الهی بود که شامل حال شان شد و آنها را حفاظت کرد، نه بر اسباب و اقداماتی که اخذ نموده بودند.

انواع حذر :

695- بر حذر بودن و جهاتی که داعی مسلمان باید از آن احتیاط کند، انواع و اقسام زیادی دارد. مانند برحذر بودن از معصیت، حذر کردن از فتنه اهل و فرزند، حذر کردن از پیروی خواهشات، برحذر بودن از منافقان و کافران...

درینجا لازم میدانیم که سخنان کوتاهی در مورد هر کدام اینها به عرض برسانیم :

برخذر بودن از معصیت :

696- الله متعال میفرماید :

﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ (آل عمران/كك)

« الله شما را از [عذاب] خود بر حذر می دارد »

یعنی از عقاب و عذاب او بر حذر باشید و اعمالی را مرتکب نشوید که باعث خشم پروردگار گردیده و عذاب او بر شما فرود آید و نصرت و تأیید او را از دست بدهید. داعی الی الله همیشه ازین حذر میکند که مورد غضب او تعالی قرار گرفته و نصرت، مدد و تأیید و حفظ او تعالی از وی قطع گردد. لذا همیشه تعلقش را به الله | بر اساس بندگی خالص استوار داشته و از ارتکاب اعمالی که سبب خشم الله متعال میگردد، همیشه اجتناب میکند. او همیشه الله متعال را مراقب اعمال خود دانسته و در هر حالتی زوایای نفس خود را واری می کند تا مبادا جراثیم ریاء، خود نمایی، خود پسندی و خود بزرگ بینی، منت گذاشتن بر مردم بخاطر دعوت و سایر ناپاکی های معنوی در آن جای نگیرد. زیرا الله متعال که عالم آشکار و پنهان است، هیچ امری بر وی پوشیده نمی ماند.

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ﴾ (البقره/ككك)

« و بدانید که الله آنچه در دل دارید می داند ؛ بنابراین از [مخالفت با] او پرهیزید »

حذر از اهل و فرزندان :

697- اهل و عیال چنانچه در بعضی روایات آمده است، سبب جبن و بخل میگردد.

زیرا محبت اهل و فرزندان احیاناً داعی را از جهاد در راه الله | باز میدارد و بذل مال در راه الله | را برایش مشکل میگرداند. و شاید هم عملاً او را از جهاد در راه الله | و انجام عمل خیر منع نمایند، تا وسایل راحت دنیا را برای شان مهیاء سازد. و او تحت تأثیر قرار گرفته سخنان شانرا بپذیرد. درین صورت است که سخنان اهل و عیال مشابه با فعل دشمن انسان میگردد و طبیعی است که هر شخصی باید از دشمنان بر حذر بوده و خود را از دسایس آن نجات دهد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوٌّ لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (التغابن/ككك)

« ای اهل ایمان ! به راستی برخی از همسران و فرزندان [به علت بازداشتن شما از اجرای فرمان های الله و پیامبر] دشمن شمايند ؛ بنابراین از [عمل به خواسته های بی جای] آنان پرهیزید ، و اگر [از آزار و رنجی که به شما می دهند] چشم پوشی کنید و سرزنش کردن آنان را ترک نمایید و از آنان بگذرید [الله هم شما را مورد الطاف بی کرانش قرار می دهد] ؛ زیرا الله بسیار آمرزنده و مهربان است »

ابن العربی عداوت شانرا چنین شرح میکند:

«دشمن در ذات خود دشمنی نمیکند، بلکه با اعمال و افعال خود دشمنی میکند. پس زمانیکه زن و فرزند عملی را مرتکب شدند که مشابه عمل دشمن است، آنها نیز دشمن بحساب می آیند و هیچ عملی بدتر و قبیحتر ازین نیست که ممانعتی بین بنده و عبادت پروردگارش ایجاد گردد»
 علمای تفسیر مینویسند که این آیت در مورد عوف بن مالک اشجعی نازل گردیده است. او عیال و فرزندان زیادی داشت و هر زمانی که اراده جهاد مینمود آنها به گریه افتاده و با ناله و زاری میگفتند: ما را به کی میگذاری!!

بالآخره قلب او را رأفت و ترحم فرا گرفته و از رفتن به جهاد منصرف میشد.
 پس دعوتگر باید از جهالت اهل و فرزندان بر حذر بوده و از ممانعتی که از جهاد میکنند خود را برهاند.

حذر از پیروی خواهشات :

698- دعوتگر باید از لغزیدن به متابعت و پیروی خواهشات بر حذر باشد و نباید به این دلیل که طرفداران دعوت را زیاد میسازد و یا زمینه را برای نشر دعوت آماده میسازد، حق را ترک کرده و به پیروی از خواهشات مردم بپردازد. زیرا دعوت بسوی الله ضرورتی به افزایش پیروان از طریق خیانت به حق و راضی ساختن آنها به اعمال و اقوال باطل، ندارد.

الله متعال پیامبرش را امر نموده میفرماید:

﴿وَأَنْ أَحْكِمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٦٩٨﴾﴾ (المائدة/لک)

«و میان آنان بر طبق آنچه الله نازل کرده است داوری کن، و از هواهای نفسانی آنان پیروی مکن، و از آنان بر حذر باش که مبدا تو را از بخشی از آنچه الله به سویت نازل کرده است، منحرف کنند. پس اگر [از داوری حکیمانه ات] روی گردانند، بدان که الله میخواهد آنان را به سبب پاره ای از گناهانشان مجازات کند؛ و مسلماً بسیاری از مردم فاسق اند»

امام قرطبی در تفسیر خود مینویسد: این آیت در مورد گروهی از احباری یهود نازل شده است. آنها بین خود چنین دسیسه کردند که نزد رسول الله | آمده و مسلمان شدن خود را اظهار کنند. بشرط اینکه رسول الله | خواسته های شانرا بپذیرد. با این پلان نزد رسول الله | آمده و گفتند: «جایگاه و مقام ما را در بین یهود میدانی و اگر ما مسلمان شویم تمام یهود مسلمان میشوند. اما ما با فلان قوم دشمنی داریم، پس نزد تو به محاکمه میایم و تو به نفع ما فیصله صادر کن، بعد از آن ماهمه مسلمان میشویم و با مسلمان شدن ما تمام یهود نیز مسلمان میشوند. رسول الله | از

قبول این درخواست شان خود داری کرد. الله متعال این آیت را نازل کرد.^۱

حذر از منافقین و کفار:

699- منافقین اصناف متعددی دارند. بعضی از آنها منافقین خالص اند و عده دیگری مسلمانی خود را با اوصاف منافقین ملوث نموده اند. و عده کمتر و عده بیشتر با منافقین نزدیکی و دوستی دارند. ضرری که از ناحیه منافقین متوجه اسلام و مسلمین میشود، خیلی بزرگتر از ضرر کفار است. زیرا عقیده و عمل کفار بر همگان آشکار است، اما چهره اصلی منافقین در پرده نفاق پوشیده است. بنابراین دعوتگران مسلمان باید از منافقین حذر نموده به سخنان شان گوش ندهند و بر آنها اعتماد نکرده و راه های نفوذ شان را ببندند و دسایس شانرا بی اثر سازند.

الله متعال آنها را چنین معرفی مینماید: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مِّنْ سِنْدَةٍ ۚ يَحْسَبُونَ كُلَّ صِدْقَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرهُمْ ۚ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْ يُولَفُوكُونَ﴾ (المنافقون/ک)
« چون آنان را بینی جسم و ظاهرشان [از آراستگی و وقار] تو را به شگفت آورد، و اگر سخن گویند [به علت شیرینی و جذایت کلام] به سخنانشان گوش فرامی دهی [اما از پوچی باطن، سبک مغزی و دورویی] گویی چوب های خشکی هستند که به دیواری تکیه دارند. هر فریادی را به زیان خود می پندارند. اینان دشمن واقعی اند؛ از آنان پرهیز؛ الله آنان را بکشد؛ چگونه [با دیدن این همه دلایل روشن، از حق به باطل] منحرف می شوند. »

امام قرطبی در تفسیر «فاحذرهم» مینویسد: «معنای این آیت را از دو وجه میتوان ارائه کرد؛ یکی اینکه از اعتماد کردن بر سخنان آنها و میلان به سوی خواسته های آنها بر حذر باش. دیگری اینکه از دسایسی که برای فریب تو و گمراه کردن و بیراهه بردن اصحابت میپردازند بر حذر باش.»

وسایل حذر:

700- وسایلی که باید درین راستا از آن استفاده نمود، زیاد بوده و نظر به اختلاف ظروف و شرایط و چیز هاییکه از آن باید بر حذر بود، متفاوت میباشد. درین بحث بر سیل مثال اموری را ذکر میکنیم که در آثار و روایات ذکر شده است و در وقت ضرورت، امور دیگری را نیز میتوان به آن قیاس کرد.

اینها وسایلی اند که داعی باید در جوامع وثنی و بت پرست باید آنرا در نظر داشته باشد. چنانچه اگر گروهی از دعوتگران میخواهند که به جوامع بت پرست افریقایی رفته و دین اسلام را به آنها تبلیغ نمایند باید وسایل ذیل را از یاد نبرند.

701- اولاً: در آغاز کار باید کسانی را پیدا کند که در امر دعوت الی الله بر آنها اعتماد کرده

میتوانند. تا خود را در آغاز کار از دشمنان دعوت محفوظ گردانند. اینگونه حذر و احتیاط در جوامع بت پرست و کفری لازم است که اشراف و سردمداران کفر از انتشار اسلام احساس ترس مینمایند. مثلاً در جوامع بت پرست افریقا باید این احتیاط را رعایت کنند. دلیل این نوع احتیاط را در سیرت نبوی مشاهده میکنیم، زمانیکه ابو بکر صدیق [مسلمان شد و اسلام خود را ظاهر کرد، کسانی از قوم خود را به اسلام دعوت میکرد که همیشه نزد او میآمدند و بر ایشان اعتماد داشت]^۱

702- دوم: مخفی شدن و پنهان کاری بخاطر بی اثر نمودن دسایس دشمن و دور نگهداشتن اذیت و آزار آنها از داعی الی الله. دلیل این مخفی کاری نیز در سیرت پیامبر [وجود دارد. چنانچه ایشان با ابوبکر صدیق] در غار ثور پنهان شدند تا خود را از ضرر دشمن نجات دهند.

703- سوم: اختیار گوشه نشینی و دوری گزیدن از کسانی که قصد نابود کردن او را دارد. دلیل جواز این عمل را از قرآن کریم بدست می آوریم جاییکه در مورد جوانان کهف میفرماید:

﴿وَإِذْ أَعْرَضْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْدُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقًا﴾ (الکھف/۱۰)

«و [پس از مشورت و گفتگو با یکدیگر چنین گفتند:] اکنون که از آنان و آنچه غیر الله می پرستند، کناره گرفته اید، پس به این غار پناه گیرید تا پروردگارتان از رحمتش بر شما بگستراند و در کارتان آسایش و آسانی فراهم آورد.»

پس اگر این نوع اعتزال و گوشه گیری کامل جایز است، کنار گیری مؤقت، عدم مخالفت با مردم، و خود داری از نشر دعوت برای مدت کوتاهی نیز جایز است که از باب ضرورت باید آنرا ترک نماید. در چنین حالت داعی باید به خود متوجه شده و به اصلاح نفس خود پردازد. به عبادت الله متعال مشغول شده در امور دعوت و برنامه های بعدی فکر نماید تا زمانیکه موانع و عواملی که سبب توقف در دعوت شده است، مرفوع گردد.

704- رفتن به سرزمین و محل امن تا خود را از اذیت و آزار مشرکین نجات دهد. دلیل مشروعیت این گونه حذر هجرت مسلمین بسوی حبشه است. در واقع، بیرون رفتن از سرزمین کفر که ظلم و تجاوز بر داعی در آن از حد توان بیرون گردد، امریست که الله متعال در قرآن کریم بدون هیچ گونه انکار و تردیدی ذکر نموده است که بهترین دلیل مشروعیت آن برای دعوتگر بوده میتواند.

﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَمْوَسَّى ابْنَ الْإِمْلَاءِ يَأْتَمُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنَّ لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ﴾ ﴿١٠٠﴾ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ

الْظَّالِمِينَ ﴿٦٨﴾ (القصص / کک-کک)

« و مردی از دورترین [نقطه] شهر شتابان آمد [و] گفت: ای موسی! اشراف و سران [فرعونی] درباره تو مشورت می کنند که تو را بکشند! بنابراین [از این شهر] بیرون برو که یقیناً من از خیرخواهان توام. (20) پس موسی ترسان و نگران در حالی که [حوادث تلخی را] انتظار میکشید از شهر بیرون رفت، [در آن حال] گفت: پروردگارا! مرا از این مردم ستمکار نجات بده. (21) »

705- پنجم: مسلمان بودن خود را اظهار نکند. و این در صورتیکه ظاهر کردن اسلام سبب میشود که کفار مسلمانان را تحت تعذیب و شکنجه قرار دهد.

الله متعال میفرماید:

﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾ (غافر/کک)

« و مرد مؤمنی از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان می داشت، گفت: آیا مردی را می کشید که می گوید: پروردگار من خداست؟ و بی تردید از سوی پروردگارتان برای شما دلایل روشنی آورده است، و اگر دروغگو باشد دروغش به زیان خود اوست، و اگر راستگو باشد برخی از عذاب هایی که به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید؛ زیرا الله کسی را که اسراف کار و بسیار دروغگوست، هدایت نمی کند »

الله متعال داستان مرد مومنی را بدون انکار ذکر میکند که ایمان خود را میپوشاند. پس آیت فوق دال بر جواز پوشانیدن ایمان در وقت ضرورت میباشد. و داعی میتواند با استفاده ازین جواز صفت و حتی اسم خود را نیز پنهان نماید. چنانچه رسول الله | در هنگام رفتن بسوی بدر از مسلمین جدا شده و همراه با ابوبکر صدیق | بجانب دیگر رفتند و در آنجا با مرد بزرگسالی از اعراب روبرو شده در مورد قریش از او سوالهایی کردند. مرد اعرابی بعد از جواب دادن پرسید که شما از کدام قوم هستید؟ رسول الله | فرمودند: «نحن من ماء» ما از آب هستیم!

در داستان بیعت عقبه میخوانیم که: مسلمین مدینه با رسول الله | وعده گذاشتند که در گردنه در منی خارج مکه حاضر میشوند. در مورد این حادثه و بیعت کعب بن مالک که یکی از حاضرین حادثه بود چنین حکایت میکند.

«ما کار خود را از بقیه قوم خود که مشرک بودند پنهان میکردیم، در آن شب همراه با قوم خود خوابیدیم، چون سوم حصه شب گذشت یکی یکی از منزلگاه خود بیرون شده بسوی وعده گاه با رسول الله | حرکت کردیم. و مانند قطا (نوعی پرندۀ شبیه مرغابی سفید است) آهسته آهسته و خیلی

با احتیاط قدم می‌گذاشتیم تا اینکه در درهٔ نزدیک عقبه جمع شدیم، ماکه هفتاد و سه مرد و دو زن بودیم در آن دره یکجا شده به انتظار رسول الله | نشستیم تا آنکه همراه با عباس نزد ما آمد»^۱

706- ششم: حرکت پراکنده و دوری گزیدن از حرکت هایی که توجه کفار را جلب میکند. الله متعال از یعقوب علیه السلام حکایت میکند که فرزندانش را چنین توصیه نمود:

﴿وَقَالَ يَبْنِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَحْكَمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾

(یوسف/لک)

« و گفت: ای پسرانم! [در این سفر] از یک در وارد نشوید بلکه از درهای متعدد وارد شوید، و البته من [با این تدبیر] نمی توانم هیچ حادثه ای را که از سوی الله برای شما رقم خورده از شما برطرف کنم، حکم فقط ویژه خداست، [تنها] بر او توکل کرده ام، و [همه] توکل کنندگان باید به الله توکل کنند »

707- هفتم: مخفی کردن مقصد و تفصیلات برنامه که در پی تطبیق آن است. چنانچه در سیرت نبوی میخوانیم:

«رسول الله ص در اکثر غزواتی که بیرون میشد، مقصد اصلی خود را پنهان کرده و جهتی را نشان میداد که غیر از جهت مقصد او میبود. مگر در غزوه تبوک این کار را نکرد بلکه آشکار به مردم اعلان نمود. زیرا این غزوه در موسم خیلی سخت واقع گردید و ...»^۲

دوم – قبول معاونت از دیگران:

استعانت از اهل خیر و افراد با کفایت:

708- مهمترین هدف داعی اینست که پیام دعوت را به زیاد ترین تعداد مردم برساند و بخاطر تحقق بخشیدن این هدف نیک خود از هر وسیله مشروع استفاده مینماید. یکی از وسایل مشروعی که داعی میتواند از آن استفاده نماید، استعانت از مسلمانانی است که اهل خیر بوده و از استعداد و توانمندیهای برخوردار میباشند.

الله متعال از موسی علیه السلام حکایت میکند که چنین دعاء نمود:

﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾ هَرُونَ أَخِي ﴿أَشَدُّ بِمَآ أَرْزَى﴾ وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي

1- سیرت ابن هشام ج2 ص49

1- سیرت ابن هشام ج4 ص129

﴿كَيْ تَسْبَحَكَ كَثِيرًا﴾ وَتَذْكُرَكَ كَثِيرًا ﴿۱﴾ إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿۲﴾ ﴿طه/لک-کک﴾

« و از خانواده ام دستیاری برایم قرار ده، (29) هارون، برادرم را (30) پشتم را به او محکم کن، (31) و او را در کارم شریک گردان، (32) تا تو را [در میان مشرکان از داشتن شریک] بسیار و فراوان تنزیه کنیم، (33) و بسیار به یادت باشیم، (34) بی تردید تو به ما بینایی (35) »
موسی علیه السلام از پروردگارش میخواهد که با شریک ساختن برادرش هارون علیه السلام او را کمک برساند و سبب این طلب را نیز بیان میکند که:

﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي ۚ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ﴾ (القصص/لک)

« و برادرم هارون زبانش از من گویاتر است، پس او را همراه من بفرست که یاور و دستیارم باشد تا [در همه امور] مرا تصدیق کند؛ زیرا می ترسم [فرعون و فرعونیان] تکذیب کنند »
«ردءاً»: یعنی وزیر، معاونت کننده و تقویت کننده ام در کار دعوت باشد. و آنچه را میگویم تصدیق کند و سخنانم را برای شان بیان کند. زیرا زبان فصیح تر از من دارد و سخنانم را بخوبی درک کرده و برای آنها بیان میکند. پس داعی مسلمان نباید هیچ تردیدی در استعانت از استعداد های مسلمین در مجال دعوت داشته باشد. بلکه باید احساس خوشی کند که مسلمان با استعداد و امانتداری با او در پیشبرد امر دعوت سهیم میشود. اما اگر دعوتگر از سهیم شدن مسلمانی با کفایت و مستعد در کار دعوت احساس دلتنگی و ناخوشنودی کرد، باید بداند که اخلاصش با انگیزه های ناپاکی چون ریا و خودخواهی خلط شده است، و باید هرچه زودتر به پاکسازی اخلاص و نیت خود اقدام کرده و مجال را برای اشتراک مسلمانان با استعداد و امین در جهاد و دعوت الی الله بگشاید.
استعانت به مقصد کسب حمایت :

709- برای داعی جایز است که جهت کسب حمایت، از مسلمانان کمک بخواهد تا او را در برابر کسانی که او را آزار و اذیت نموده و از تبلیغ مانع میشوند، معاونت نماید. دلیل این جواز را میتوان از عملکرد رسول الله | در مکه مکرمه بدست آورد. ایشان در ایام حج خود را به قبایل مختلف عرب عرضه نموده و آنها را به سوی اسلام دعوت میکرد و میگفت که من پیامبر الله متعال هستم. و از آنها میخواست که به او ایمان آورده و از وی حمایت نمایند تا پیام الهی را به مردم برساند. ایشان به منزلگاههای قبایل مختلف رفته و میفرمود: - ای بنی فلان من فرستاده الله بسوی شما هستم. الله شما را امر میکند که تنها او را عبادت کنید و چیزی را به او شریک نسازید و بتهایی را که در کنار الله قرار داده و عبادت میکنید ترک نمائید. به من ایمان بیاورید و سخنم را تصدیق کنید و از من حمایت و دفاع کنید تا پیامی را که الله متعال بمن فرستاده است به مردم برسانم »¹

¹ - سیرت ابن هشام ج 2 ص 31-32

و در متن بیعت عقبه آمده بود که : « با شما بیعت میکنم بر اینکه از من حمایت و دفاع کنید چنانکه از زنان و فرزندان تان حمایت میکنید »

استعانت از غیر مسلمان :

710 - احياناً داعی ضرورت به حمایت مشرک پیدا میکند تا او را در مقابل کسیکه اراده اذیت و ممانعت از دعوت را دارد ، حمایت کند . اما آیا برای داعی جایز است که چنین حمایتی را بخواهد و یا قبول کند ؟

اگر جواب آن مثبت است شروط قبول آن چیست ؟
علاوه بر آن، آیا برای داعی مجاز است که در پیشبرد بعضی امور دعوت از غیر مسلمان استعانت بگیرد ؟

جواب این سؤالها را در فقرات ذیر تقدیم میداریم .

جواز استعانت از غیر مسلمان به غرض حمایت :

711 - برای داعی مجاز است که بخاطر حمایت و حفاظت خود از شر کسانی که میخواهند او را اذیت نموده و از ادامه دعوت مانع گردند ، مساعدت غیر مسلمان را قبول کند . همچنان جایز است که چنین استعانتی را از او بخواهد . دلیل این جواز را میتوان چنین ارائه کرد :

اول : این امر کاملاً ثابت است که ابوطالب تا آخرین لحظات حیات از پیامبر | در مقابل قریش حمایت نمود و رسول الله | نیز همیشه میخواست که ابوطالب به حمایت و پشتیبانی از او ادامه داده و در مقابل قریش از حمایت او دستبردار نشود . و بالفعل ابوطالب علی الرغم تهدید و تطمیع قریش از حمایت او دستبردار نشد بلکه قدمی فراتر گذاشته و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را بسوی حمایت از پیامبر | فراخواند . زمانیکه ابوطالب وفات کرد، قریش اذیتهایی به رسول الله | رساندند که در حیات ابوطالب حتی فکر آنرا کرده نمیتوانستند . و همان سالی را که ابوطالب و خدیجه رضی الله عنها وفات کرد « عام الحزن » سال غم و اندوه نامید .

دوم : رسول الله | غرض جلب حمایت ثقیف بسوی طائف رفت و از آنها کمک خواست به این امید که آنها پیام الهی را که برایشان آورده است قبول کنند و از پیامبر | حمایت نمایند .

سوم : در کتاب « امتاع الأسماع » از مقریزی آمده است که : چون رسول الله | از طایف برگشت و به منطقه حراء رسید، مردی از بنی خزاعه را نزد مطعم بن عدی فرستاد تا او را پناه دهد و از او حمایت کند تا رسالت پروردگارش را برساند . پس او به رسول الله | پناه داد .

چهارم : مسلمانان مهاجر از حبشه به این گمان برگشتند که اهل مکه مسلمان شده اند . ولی همینکه دیدند حالت مردم بدتر از اول است ، هیچ یک شان به مکه داخل نشدند مگر در پناه کسی و یا به صورت مخفی .

پنجم : ابن دغنه پناه خود را به ابوبکر [پیشنهاد نمود و ابوبکر] پناه او را قبول نمود . پس ابن دغنه در مقابل قریش ایستاده و اعلان نمود که من ابوبکر را پناه دادم ! بنابراین هیچ کسی به وی تعرض کرده نمیتواند .

علت جواز استعانت از غیر مسلمان :

712 - اخباریکه فوقاً ذکر شد صراحتهً دلالت به جواز قبول و طلب حمایت از غیر مسلمان دارد . اما علت اساسی این جواز در چیست ؟

در جواب باید گفت که ؛ دعوت بسوی دین الله | ضرورت به فضای آرام و فارغ از تنگناها و عوایق و موانع در راه دعوت دارد . زیرا دعوت الی الله مانند کشت کردن و ساخت تعمیر را دارد . همانگونه که دانه کاشته شده در فضای طوفانی و گردبادهای شدید نمیروید و تعمیر در فضای آکنده از کش و گیرها و مصروف شدن معمار به دفع مشکلات و تجاوزات به سر نمیرسد ، دعوت نیز در فضای مملوء از مشکلات و برخوردها ثمر لازم را نمیدهد . به همین علت است که چون بعد از صلح حدیبیه فضای نسبتاً آرام و مطمئن برای دعوت اسلامی فراهم گردید تعداد زیادی به دین اسلام گرویدند . پس هدف از کسب حمایت از غیر مسلمان عبارت از زمینه سازی برای نشر دعوت و ایجاد امکانات لازم برای نقل و حرکت آزادانه داعی میباشد نه اینکه داعی با کسب حمایت از غیر مسلمان به راحت و لذت دنیا دست یافته با مشرکین به مدهانت شروع کند . قبول این حمایت شبیه اینست که مشرکی اقدام به دور ساختن اشیای مضر از راه مسلمانان نماید و یا دشمنی کسی را از او دفع نموده و به پاسداری از او بپردازد .

شروط قبول حمایت از غیر مسلمان :

713- شرط اساسی جواز طلب حمایت و پذیرفتن آن از غیر مسلمان اینست که بحساب ارزشهای اسلام و تنازل از مفاهیم اسلامی نباشد. به همین دلیل زمانیکه ابوطالب به پیامبر علیه السلام گفت:

« يَا ابْنَ أَخِي ، إِنَّ قَوْمَكَ قَدْ جَاءُونِي ، فَقَالُوا لِي كَذًا وَكَذًا ، لِلَّذِي كَانُوا قَالُوا لَهُ فَأَتَيْتُ عَلِيَّ وَعَلَى نَفْسِكَ ، وَلَا تُحْمَلْنِي مِنَ الْأَمْرِ مَا لَا أُطِيقُ قَالَ فَظَنُّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَدْ بَدَأَ لِعَمِّهِ فِيهِ بَدَاءً أَنَّهُ خَاذِلُهُ وَمُسْلِمُهُ وَأَنَّهُ قَدْ ضَعَفَ عَنْ نُصْرَتِهِ وَالْقِيَامَ مَعَهُ . قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَمِّ ، وَاللَّهِ لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي ، وَالْقَمَرَ فِي يَسَارِي عَلَى أَنْ أَتْرُكَ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ أَوْ أَهْلِكَ فِيهِ مَا تَرَكْتُهُ قَالَ ثُمَّ اسْتَعْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَبَكَى ثُمَّ قَامَ فَلَمَّا وَلَّى نَادَاهُ أَبُو طَالِبٍ فَقَالَ أَقْبِلْ يَا ابْنَ أَخِي ، قَالَ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَذْهَبَ يَا ابْنَ أَخِي ، فَقُلْ مَا أَحْبَبْتَ فَوَاللَّهِ لَا أُسْلِمُكَ لِشَيْءٍ أَبَدًا »¹

«ای برادر زاده! بزرگان قومت نزد من آمده و چنین و چنان گفتند، پس تو بر من و خودت رحم کن و بر من کاری را که از توانم بیرون است تحمیل مکن! رسول الله | گمان کرد که برای کاکایش نظر جدیدی پیدا شده و میخواهد که از حمایت او دستبردار شده و او را به دشمن تسلیم نماید و از نصرت و پشتیبانی او احساس ضعف میکند. پس رسول الله | در جوابش گفت: «ای کاکا! سوگند به الله که اگر آفتاب را در دست راستم و مهتاب را در دست چپم بگذارند تا این امر را ترک نمایم، هرگز آنرا ترک نخواهم کرد تا آنکه الله این دین را پیروز گرداند یا من در راه آن هلاک شوم! رسول الله | باگفتن این سخن به گریه افتاده و از جایش بلند شد چون براه افتاد، ابوطالب او را نداء کرده و گفت: «ای برادر زاده برگرد! و چون پیامبر | برگشت ابوطالب گفت: ای برادر زاده برو و هرچه میخواهی بگو، سوگند به الله که هرگز ترا در برابر هیچ چیزی تسلیم نمیدهم و تنها نمی گذارم»

همچنان ابو ابریکر صدیق | حمایت و پناه ابن دغنه را زمانی رد کرد که از او خواست تا در مسجد نزدیک دروازه خانه اش در بنی جمح نماز نخواند.¹

714- اگرچه مقصد اصلی و اولی قبول حمایت از غیر مسلمان، نجات از اذیت و تجاوز کفار میباشد، ولی بخاطر آن جایز است که زنده ماندن فرصتهایی را در آینده بدست داعی مسلمان میدهد تا وجیه دعوت را به صورت بهتر انجام دهد. دلیل این مدعا را از سیرت نبوی بدست آورده میتوانیم در سیرت ابن هشام آمده است که

« فَلَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مَا يُصِيبُ أَصْحَابَهُ مِنَ الْبَلَاءِ . وَمَا هُوَ فِيهِ مِنْ الْعَاقِبَةِ . مَكَانِهِ مِنَ اللَّهِ وَمِنْ عَمِّهِ أَبِي طَالِبٍ وَأَنَّهُ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَنْ يَمْنَعَهُمْ مِمَّا هُمْ فِيهِ مِنَ الْبَلَاءِ . قَالَ لَهُمْ لَوْ خَرَجْتُمْ إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ ، فَإِنْ بِهَا مَلِكًا لَا يُظْلَمُ عِنْدَهُ أَحَدٌ . وَهِيَ أَرْضُ صِدْقٍ حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ لَكُمْ فَرَجًا مِمَّا أَنْتُمْ فِيهِ»²

« چون رسول الله | دید که اصحابش با مصایب و مشکلات زیادی مواجه اند و جناب ایشان بخاطر مقام و جایگاهی که نزد الله متعال داشت و بعد از آن بخاطر حمایت ابوطالب در عافیت بسر میرد، و هیچ کاری در جهت دفع کردن و یا تخفیف این مصایب در توانش نمیشد، برای شان گفت: اگر به سرزمین حبشه بروید، در آنجا پادشاهی حکومت دارد که در مملکت او بر هیچ کسی ظلم نمیشود. و آنجا سرزمین صدق و راستی است، در آنجا باشید تا الله متعال گشایشی در حالت تان ایجاد کند»

استعانت از غیر مسلمان در بعضی کارهای مربوط دعوت

1- سیرت ابن هشام ج1 ص369

2- سیرت ابن هشام ج1 ص343

:

715- برای داعی جایز است که در بعضی کارها نیز از غیر مسلمان کمک بگیرد، اگرچه درین استعانت ضرورت به این داشته باشد که او را از بعضی اجراءات مربوط به دعوت اطلاع دهد. دلیل این جواز را از آثار ذیل بدست می آوریم:

اول: در داستان هجرت بسوی مدینه آمده است که ابوبکر صدیق ^۱ گفت: «ای پیامبر الله! من این دو شتر را بخاطر همین کار آماده ساخته ام. پس عبدالله بن اریقط را که مردی از بنی عبدالدیل بن بکر و مشرک بود، اجیر نمود تا آنها را درین سفر راه بنماید. پس آن دو شتر را به او سپرد تا بچراگاه ببرد و تا وقت هجرت نزد خود نگهدارد.»^۱

دوم: در بیعت عقبه دوم: رسول الله ^۲ به همراهی عباس بن عبدالمطلب که در آنروزگار به دین قوم خود بود به عقبه تشریف آوردند. عباس ^۳ اگر چه هنوز مسلمان نشده بود مگر میخواست که در کار برادر زاده اش حاضر بوده و اطمینان لازم را برایش فراهم سازد»^۲

سوم: «مسلمان و مشرک قبیله خزاعه شریک اسرار رسول الله ^۳ در منطقه تهامه بودند و میلان دوستی شان با رسول الله بود و هیچ امری را که در آنجا میگذشت از رسول الله ^۳ پنهان نمیکردند»^۳

716- این آثار دلالت صریح بر جواز استعانت از غیر مسلمان در اجرای بعضی اموری دارد که مربوط به دعوت است. ولی بشرط اینکه غیر مسلمان مورد اعتماد بوده و داعی مطمئن باشد که او دست به خیانت و افشای اسرار نمیزند.

البته استفاده ازین امور به دوراندیشی و هوشیاری داعی مسلمان مربوط است که در موارد ضروری از آن استفاده درست نماید. و مشروط برینکه شخص غیر مسلمان موقف سالم در برابر مسلمان داشته مسایلی را که مطلع میشود، پوشاند.

این اطمینان و کسب حمایت احیاناً بخاطر قرابتی که با مسلمان دارد، و یا بخاطر کار نیکی که مسلمان به او کرده است و یا در معامله صداقت نموده و امثال آن صورت میگیرد. چنانچه ابن دغنه قبل از اعلان حمایت از ابوبکر ^۴ گفت: سوگند به الله که تو باعث زینت و افتخار قوم هستی، تو در مشکلات به کمک مردم می رسی، اعمال نیک انجام میدهی، از بیچارگان دستگیری میکنی، برگرد تو در پناه من خواهی بود.^۴

پس هیچ ممانعتی ندارد که مسلمان از مواقف مفید و نیک مشرکین که در برابر او اختیار

3- سیرت ابن هشام ج 2 ص 98

1- سیرت ابن هشام ج 2 ص 49

2- ابن هشام ج 3 ص 45

3- سیرت ابن هشام ج 1 ص 396

میکند، استفاده نماید.

سوم - ایجاد تنظیم دعوتی :

717- نظم و کار منظم و سیله خوبی برای نشر دعوت بوده و در توجیه و استخدام تلاشها به نحو متمرکز در مجال دعوت تأثیر خیلی زیادی دارد. و در نتیجه فرصت و امکانات پیروزی را برای داعی بیشتر میسازد. اما بدون نظام، کوششها پراکنده گردیده و حرکت دعوت بدون برنامه و پلان صورت میگیرد. در حالیکه اسلام دین نظام است، چنانچه نماز طی نظم خاصی اداء میگردد، وقت آن معین بوده و مقتدی از مام متابعت میکند.

همچنان سایر عبادات مانند روزه، حج و زکات....

ضرورت داعی به نظم :

718- دعوتگر مسلمان قبل از هر چیز به تنظیم وقت ضرورت دارد. زیرا وقت عبارت از حیات و ارزشمندترین سرمایه او میباشد. لذا همیشه این حدیث را شعار خودبگرداند که « من استوی یوماه فهو مغبون »

« کسیکه دو روزش با هم مساوی بود او خسران کرده است »¹

پس داعی باید بکوشد که فردایش بهتر از مروز و امروزش بهتر از دیروز باشد. این بهتری بر اساس سعی و تلاشی که در راه دعوت بخرج میدهد، و هدایتی که نصیب مردم میسازد سنجیده میشود. زیرا هدایت یکفرد و نجاتش از دروزخ برای داعی بهتر از «حمر النعم» شتران سرخ مو (از هر چیز) است.

داعی باید برای تنظیم بهتر زندگی، وقت خود را تقسیم نماید و هر جزء آنرا برای ادای وجایی که بدوش دارد تخصیص دهد. یک جزء را برای رسیدگی بخود، بخش دیگر را برای واریزی اهل و عیال، بخش دیگر را برای عبادات پروردگار، بخش دیگر را برای دعوت الی الله تعین نماید. و از مصرف کردن وقت خود را در امور بیفایده مصرف جداً پرهیز کند. زیرا مسئولیتها بیشتر از اوقات است و انسان هر لحظه در معرض مرگ قرار دارد. پس باید با قاطعیت کامل از هر لحظه و هر ثانیه وقت خود استفاده نموده و آنرا در ادای وجایب، مستحبات و اعمال نیک مصرف کند.

1- در حقیقت این سخن، حدیث مرفوع نیست بلکه منسوب به حسن بصری (میباشد). و این ابی دنیا در منامات و حلیه الأولیاء آنرا به این الفاظ نقل کرده است: «بلغنی أن الحسن البصری رأى النبی صلی الله علیه وسلم فی منامه، فقال: یا رسول الله عظمی، قال: من استوی یوماه فهو مغبون، ومن کان غده شراً من یومه فهو ملعون، ومن لم یتعاهد النقصان من نفسه فهو نقصان، ومن کان فی نقصان فالموت خیر له.» «برایم چنین خبر رسیده است که حسن بصری رسول الله را بخواب دید پس برایش گفت: یا رسول الله مرا موعظه کن. پیامبر فرمود کسیکه دو روزش با هم مساوی باشد او خساره کرده است و کسیکه فردایش بدتر از امروزش است ملعون است و کسیکه نقصانی را در نفس خود تدارک ننماید او زیانمند میشود و کسیکه همیشه در زیان است مرگ برایش بهتر است.» مترجم

ضرورت جماعت به نظم:

719- چنانچه قبلا اشاره کردیم در بعضی حالات ضرورت پیش می آید که دعوت به صورت جماعی و گروهی پیشبرده شود. الله متعال میفرماید:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (آل عمران/۱۰۴)

«و باید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی خیر دعوت نمایند، و به کار شایسته و پسندیده وادارند، و از کار ناپسند و زشت بازدارند؛ و اینانند که یقیناً رستگارانند»

امت به معنای جماعت است. پس زمانیکه جماعتی اگرچه کوچک به دعوت می پردازد، بر سبیل مثال در جوامع وثنی افریقا رفته و مردم را بسوی اسلام فرا میخوانند، باید تمام قواعد و مقرراتی را که اسلام بخاطر نظم امر نموده است، مراعات نمایند. زیرا کار اندک ولی مداوم و منظم بمراتب بهتر از کوششهای پراکنده و مقطعی میباشد. از مظاهر عمل گروهی، تشکیل جمعیت های دینی است که به نشر محاسن اسلام و تعلیم دادن اموردینی به مردم معروف اند.

اساسات کار تنظیمی در اسلام:

720- نشانه ها و اساسات نظمی که در شریعت اسلامی بخاطر اجرای مؤفقاته کارهای دعوت طرح شده است، خیلی زیاد است که باید به آنها توجه جدی داشته و مراعات گردد. از جمله این نشانه ها میتوانیم که امور ذیل را یاد آور شویم:

اول: هر جماعتی باید رئیس و امیری داشته باشد. این حقیقتی است که شریعت اسلامی به آن امر نموده، واقعیت ها آنرا تأیید و عقل سلیم آنرا درک میکند. به همین علت در حدیث شریف میخوانیم که:

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِذَا كَانَ ثَلَاثَةٌ فِي فَلْيُؤْمَرُوا أَحَدُهُمْ»

(سنن ابی داود باب فی القوم یسافرون....)

«از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: چون سه تن به سفری برآیند باید یکی را بر خود امیر تعیین نمایند»

«وَلَا يَجِلُّ لِثَلَاثَةٍ نَفَرٍ يَكُونُونَ بِأَرْضٍ فَلَاةٍ إِلَّا أَمَرُوا عَلَيْهِمْ أَحَدُهُمْ»

(مسند احمد، عن عبدالله بن عمرو |)

«حلال نیست برای سه نفری که در صحراء سفر میکنند مگر اینکه یکی را بر خود امیر مقرر نمایند»

این تیمیه رحمه الله در تعلیق به این حدیث میگوید:

«تعیین امیر را در اجتماع کوچک و عارضی هنگام سفر واجب گردانیده است تا تنبیه جدی در مورد سایر تجمعات باشد. زیرا الله متعال امر بالمعروف و نهی از منکر را واجب گردانیده است و این کار جز با قوت بشری و موجودیت امارت به اتمام نمیرسد.»^۱

مقصد از امارت، تحقق پذیرفتن اطاعت الله و رسول او و تنفیذ اوامر شریعت میباشد. ابن تیمیه میفرماید: « پس واجب اینست که تعین امیر را بحیث دین دانسته و آنرا وسیله قربت به الله متعال دانست. باید بدانیم که تقرب به الله متعال بوسیله اطاعت از او تعالی و اطاعت از رسول الله صورت گرفته و از بهترین وسایل قربت میباشد. و احوال اکثر مردم در امارت زمانی به فساد میرود که امارت را بخاطر ریاست طلبی و جمع مال میخواهند »^۲

دوم: در بیعت عقبه دوم رسول الله | به انصار فرمود: « دوازده تن را برایم معرفی کنید تا هر کدام از قوم خود نمایندگی نماید.»^۳

سوم: رسول الله | هر باری که بخاطر جهاد و یا کار دیگر از مدینه خارج میشد، کسی را به نیابت خود در مدینه تعین میکرد.

مقصد از تعین امیر:

721- مقصد از تعین امیر و یا رئیس بر جماعت اندک و یا بزرگ اینست که کارها به صورت منظم و نسق واحد و تحت نظر یک شخص جریان یابد. این هدف زمانی تحقق میابد که جماعت از نظر رئیس خود اطاعت کنند. بخصوص زمانی که اختلاف در آراء پیش می آید. در غیر آن امارت و تعین امیر کار بیفایده خواهد بود. در حدیثی که عباد بن صامت | روایت کرده است میخوانیم:

« بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي عُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَمَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا وَأَثَرَةٍ عَلَيْنَا وَأَنْ لَا تُنَازَعَ الْأَمْرَ أَهْلُهُ وَأَنْ نَقُومَ بِالْحَقِّ حَيْثُمَا كَانَ لَا خَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمٌ »

(سنن النسائي، باب البيعة على اثره)

« با رسول الله | بیعت کردیم بر سماع و طاعت در سختیهای ما و آسانیهای ما و در خوشی و ناخوشی ما و بر این اگر بر ما دیگران ترجیح داده شود و در امر خلافت با کسانی که اهل آن است منازعه نکنیم و حق را بگوییم هر جایکه باشیم و در راه الله از ملامت هیچ ملامتگری نهراسیم »

1- مجموع فتاوی ابن تیمیه ج 28 ص 930

1- همان مصدر

2- سیرت ابن هشام ج 2 ص 51

البته اطاعت از امیر در کار های معروف شرعی صورت میگیرد نه در اوامر خلاف شرع. زیرا رسول الله | میفرمایند:

« عَنْ عَلِيٍّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ »

(مسند احمد)

« از علی | روایت است که رسول الله | فرمودند: طاعت از هیچ مخلوقی جایز نیست در امری که در آن معصیت الله متعال باشد »

ضرورت اطاعت:

722- اطاعت از امیر و رئیس در هر کاری ضروری و حتمی است. بخصوص در کارهاییکه به صورت دستجمعی بخاطر پیشبرد امور دعوت الی الله براه انداخته میشود. صحابه کرام تا حدی به معنا و مفهوم اطاعت آگاه و ملتزم بودند که در غزوه خندق حتی برای رفتن به قضای حاجت نیز اجازه میخواستند. برخلاف آنها، منافقین که خود را پابند اوامر رهبری نمیدانستند مخفیانه و بدون اجازه رسول الله | به خانه های خود می رفتند. ابن هشام می نویسد:

«منافقین مخفیانه و بدون اجازه پیامبر علیه السلام از خندق خارج شده وبخانه های خود میرفتند. اما مؤمنین مخلص در صورت ضرورت و حتی برای حوایج ضروری انسانی نزد رسول الله | رفته و اجازه میخواستند. بعد از آنکه برای شان اجازه داده میشد، برای رفع ضرورت و حاجت خود میرفتند و بمجرد فراغت از آن دوباره بکار خود برمیگشتند و این کار را بخاطر اجر و ثواب الله متعال میکردند»

الله متعال در مورد این مؤمنان فرمود:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا أَسْتَأْذِنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأُذِنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾ (النور/62)

« مؤمنان فقط آناند که به الله و پیامبرش ایمان آورده اند، و هنگامی که بر سر کار مهمی [که طبیعتاً مردم را گرد هم می آورد] با پیامبر باشند تا از او اجازه نگیرند [از نزد او] نمی روند. به راستی کسانی که [برای رفتن] از تو اجازه می گیرند، آناند که به الله و پیامبرش ایمان دارند. پس هنگامی که برای برخی از کارهایشان از تو اجازه می خواهند، به هر کدام از آنان که خواستی اجازه بده و از الله برای آنان آمرزش بخواه؛ زیرا الله بسیار آمرزنده و مهربان است »

اطاعت و مشوره:

723- لزوم طاعت از امیر به معنای ترک مشوره نمیباشد بلکه بالای رئیس واجب است که با افراد جماعت خود مشورت نماید. علماء میگویند: «هیچکسی بیشتر از رسول الله ﷺ با اصحابش بیشتر مشورت نمیکرد» همچنان هر فرد جماعت حق دارد که رأی و نظر خود را ارائه کند و رئیس باید نظر او را بدقت بشنود و اگر آنرا صواب یافت به آن عمل نماید. چنانچه در سیرت نبوی میخوانیم:

«رسول الله ﷺ در سال ششم هجری به مقصد ادای عمره از مدینه خارج شده بسوی مکه حرکت کرد. قریش در برابر ایشان موقف معاندانه گرفته و تصمیم گرفتند که رسول الله ﷺ را از داخل شدن به مکه مانع شوند. رسول الله ﷺ میخواست که عمر ﷺ را فرستاده و آنها را خبر دهد که برای جنگ نیامده است بلکه میخواهد بیت الله را زیارت کند. عمر ﷺ گفت: یا رسول الله ﷺ! من از غدر قریش بر خود میترسم و در مکه از بنی عدی (قوم عمر) هیچ کسی نیست که از من دفاع کند و قریش از دشمنی و شدتی که نسبت به آنها دارم آگاه است. ولی مرد دیگری را نشان میدهم که در مکه باعزت تر از من است. این شخص عثمان بن عفان ﷺ است. رسول الله ﷺ عثمان ﷺ را طلب کرده و نزد ابو سفیان و اشراف قریش همراه با این پیام فرستاد که ما برای جنگ نیامده ایم بلکه بقصد زیارت مکه و تعظیم حرمت آن آمده ایم»¹

724- باید پیاد داشته باشیم که در بعضی حالات افراد بحیث یک فرد کار هایی را انجام میدهند که انجام آن برای جماعت ناممکن میباشد. داستان ابو بصیر ﷺ میتواند بهترین شاهد این واقعیت میباشد.

ابو بصیر ﷺ بعد از مسلمان شدن در حالی نزد مسلمانان رسید که آنها با قریش صلح حدیبیه را بسته بودند. او از مسلمانان خواست که بوی پناه داده و از تجاوز قریش حمایتش کنند. اما مسلمانان بخاطر معاهده صلح حدیبیه از حمایت او خود داری کرده و مطابق دستور پیامبر علیه السلام او را به قریش تسلیم نمودند. سران قریش ابو بصیر ﷺ را با خود بردند، اما در جریان راه از نزد شان موفق به فرار گردیده و در کناره بحر جایگزین شد و در آنجا راه قافله های قریش را بست. این عمل او که تأثیر بسزایی در زندگی قریش داشته و به نفع مسلمانان بود، برای او جایز و ممکن بود. درحالیکه چنین کاری برای جماعت مسلمانان نادرست بود اگرچه به نفع مسلمانان تمام میشد. مسلمانان نیز با درک این قضیه از پیامبر علیه السلام درخواست نکردند که برای شان اجازه اشتراک در عملیتهای جهادی او بدهد. زیرا آنها افراد مربوط به جماعت مسلمانان بوده و همان التزامی را باید مراعات میکردند که جماعت داشت. در حالیکه ابو بصیر فرد خارج از جماعت و تنها بود.

چنین شخصی کار هایی را انجام داده میتواند که برای افراد جماعت چنین کاری نادرست میباشد. چنانچه زمانیکه رسول الله ﷺ در جنگ خندق حذیفه بن الیمان [را در بین مشرکین فرستاد تا از حالت شان اطلاع حاصل نماید. او میگوید: چندین بار حالت به گونه پیش آمد که میتوانستم ابو سفیان را به قتل برسانم. ولی ازین کار خود داری کردم. زیرا پیامبر علیه السلام دستور داده بودند که کاری غیر از اخذ اطلاعات انجام ندهم و بمجرد کسب اطلاعات لازم دوباره برگردم] ^۱

هر فردی صلاحیت کار گروهی را ندارد:

725- اشتراک در فعالیت های گروهی برای نشر اسلام و دعوت الی الله به مجموعه از ارزشهای علمی و اخلاقی مانند فقه دقیق، صبر جمیل، وادار نمودن نفس بر اطاعت، ضبط نفس، خود گذری، تواضع، قابلیت منسجم شدن بادیگران در مسیر دعوت، قبول نظر مخالف در صورتیکه جماعت آنرا تأیید کند، و امثال اینها ضرورت دارد. و شاید آیت (وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ...) نیز به این نکات اشاره شده است.

اگر چه دعوت الی الله وجوباً هر فرد مسلمان بوده و هر فردی به این اعتبار که فردی از مسلمانان است، باید به قدر توان خود در امر دعوت الی الله سهمیم گردد. وجوب فردی دعوت را میتوان از آیات ذیل استنباط کرد:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (التوبه/کک)

« مردان مؤمن و زنان مؤمن دوست و کارساز یکدیگرند، به نیکی امر میکنند و از منکر نهی میکنند »

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (یوسف/کک)

« بگو: این طریقه و راه من است که من و هر کس پیرو من است بر پایه بصیرت و بینایی به سوی الله دعوت می کنیم، و الله از هر عیب و نقصی منزّه است و من از مشرکان نیستم »
اما در آیت: (وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ...) ملکفیت (امت) یعنی جماعتی از مسلمانان تذکر یافته است. و این ملکفیت در حالاتی متوجه امت میگردد که مستلزم توحید کوششها و سعی و تلاش دستجمعی باشد. بنابراین، تمام افراد جامعه اسلامی توان همراهی با عمل جماعی را ندارد. زیرا معانی و ارزشهایی که برای اشتراک در کار گروهی لازم است، در تمام افراد وجود ندارد. مسلماً عده انسانهای نیک سیرت و صالحی وجود داشته باشند که در کار دعوت فردی خیل

مؤفق باشند، اما مفهوم نظام و ارزش اطاعت در عمل گروهی را درک نکرده اند. و نظم و مقررات تنظیمی را نوعی قیودات غیر ضروری برای آزادی خود میدانند. و اطاعت از اوامر رهبری را کسر شأن و تذلیل شخصیت خود میپندارند. نه اینکه آنرا پیروی از احکام الهی دانسته و مانند متابعت مقتدی از امام در نماز بدانند.

چنین اشخاصی شاید به تنهایی بتوانند که کار مفیدی را انجام دهند. اما یکجا شدن آنها به جماعت و سهم شدن شان در کار گروهی حتما مضر واقع میشود. و حتی ممکن است که نمونه و قدوة نادرستی در اخلال نظام جماعت و عدم التزام به اطاعت برای کسانی شود که همراه با او در یک مجموعه مصروف کار میباشند.

این عمل او نتایج خیلی سهمگین و خطرناکی را متوجه دعوت میسازد. زیرا در نتیجه عدم هماهنگی و التزام به نظم، صفوف جماعت متفرق گردیده بی نظمی و هرج و مرج دامنگیر جماعت میشود و خروج از مقررات جماعت کار هر روز و هر کس میگردد.

درینصورت مردم با خود فیصله میکنند که این جماعت که خود دراختلاف و تفرق بسر برده از اصلاح نفس خود عاجز اند، میخواهند دیگران را اصلاح نمایند!! و این بدترین حالتی است که دامنگیر دعوت گردیده مردم را از دعوت اسلامی و حتی از اسلام متنفّر میسازد. عمل جماعتی را میتوان به ماشین بزرگی تشبیه کرد که زمانی مقصد و غرض آن حاصل میشود که تمام اجزاء و قطعات آن همزمان حرکت نماید. اما اگر چرخ از آن بخواهد که با سرعت بیشتر حرکت کند، به این دلیل که توان حرکت سریعتر را دارد، حتما ماشین از حرکت خواهد ماند و حتی باعث نقصانات شدیدی برای تمام دستگاه خواهد شد.

به عین ترتیب حیثیت فرد در جماعت مانند پرزه ها و چرخ های ماشین بزرگ است. شاید به این تصور که فلان کار، خوب و نافع است و بر خلاف نظم جماعت بسوی آن میشتابد در حالیکه عمل او باعث اخلال در نظام جماعت گردیده و ضرر آن بمراتب بیشتر از نفع آن خواهد بود. شاید چنین افرادی با نیت نیک و با مقصد اجر و ثواب این کار را انجام دهند. اما چنانچه بارها تأکید نمود ایم، نتایج هر عملی در دنیا مطابق مقدمات و اسباب آن بدست می آید.

وجایب امیر:

726- بر امیر و رئیس جماعت لازم است که با همراهان خود با مهربانی و نرمی برخورد نموده عطف و شفقت خود را نسبت به آنها نشان دهد. و در هر حالتی از درشتی و بد خوئی اجتناب کند. اما نرمی و عطف به این معنی نیست که به آنها اجازه ارتکاب کارهایی را دهد که مخالف شریعت الهی باشد. و آنچه میخواهند انجام دهند و آنچه را نمی پسندند ترک نمایند. چون

این خواسته های نفسانی از سوی شرع مردود شناخته شده است.
﴿ وَلَوْ أَتَبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ ۚ ﴾
(المؤمنون/کک)

« و اگر حق از خواهشات نفسانی آنان پیروی می کرد، بی تردید آسمان ها و زمین و هر که در آنهاست از هم می پاشید »

مشخصه اصلی احسان و نیکی با همراهان اینست که به همان کار هایی اقدام نماید که خیر دنیا و آخرت شان در آن نهفته است، اگرچه عده آنها نپسندند. و لازم است که در انجام چنین کار هایی از رفق و مهربانی کار بگیرد.

727- رئیس جماعت باید تلاش نماید که عزم و اراده صف اسلامی در راه دعوت ثابت و پابرجا بماند و هر آن امری که باعث سستی در عزم و اراده آنها و اضمحلال قدرت و توان آنها میشود، جلو گیری نماید.

بهترین دلیل این سخن را در سنت نبوی در واقعه نقض پیمان بنی قریظه می یابیم. زمانی که مسلمانان در جنگ خندق در محاصره مشرکین قرار داشتند، این خبر شایع شد که یهود بنی قریظه عهد و پیمان شانرا نقض کرده و با مشرکین همدست شده اند. رسول الله ص برای دریافت حقیقت موضوع، سعد بن معاذ، سعد بن عباد، عبدالله بن رواحه و خوات بن جبر را فرستاد و برایشان فهماند که « اگر بروید و بنگرید که آیا خبر هایی که رسیده است حقیقت دارد یا خیر، اگر حقیقت داشته به اشاره به من بفهمانید و از پخش آن که سبب شکست مسلمانان میشود، خود داری کنید. اما اگر به عهد و پیمان خود وفادار بودند، در بین مردم اعلان کنید. »

728- رئیس باید، قدرت و کفایت هر فرد را تحت نظر داشته و در موقع مناسب از آن استفاده نماید. دلیل جامع قاعده فوق اینست که الله متعال در داستان موسی علیه السلام میفرماید:

﴿ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَأْتِيكِ أَسْتِجْرُهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ أَتَتْجَرْتِ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ۝ ﴾
(القصص/کک)

« یکی از آن دو دختر گفت: ای پدر! او را استخدام کن؛ زیرا بهترین کسی که استخدام میکنی آن کسی است که نیرومند و امین باشد »

قدرت و توانایی مطرح درین آیت نظر به نوعیت عمل فرق میکند. زیرا امیر باید برای هر کاری صالحترین افراد را انتخاب نماید. چنانچه رسول الله ا و ابوبکر صدیق ا خالد بن الولید ا را همیشه به قتال مشرکین میفرستاد در حالیکه احیاناً از خالد بن ولید ا کار هایی صادر میشد که رسول الله ا آنها نپسندید. چنانچه در واقعه بنی خزیمه فرمود: « ای الله از آنچه خالد بن ولید کرده است من بیزارم » اما باز هم او را بحیث امیر و فرمانده قشون اسلامی تعیین می نمودند. در مسأله آذان، بلال را امر کرد که آذان بدهد و به عبد الله بن زید که آذان را در خواب دیده بود، گفت: « بلال آواز بهتر و

خوبتر از تو دارد.»

همچنان برای رئیس جایز است که کار هایی را به همراهان خود عرضه نموده و از آنها بخواهد که بخاطر اجرای آن خود را کاندید نمایند. و بعد از آن توانا ترین شانرا انتخاب نماید. چنانچه در واقعه احد رسول الله | شمشیری را بلند کرده و فرمود: چه کسی این شمشیر را میگیرد و حق آنرا اداء میکند؟ تعدادی برای اینکار بلند شدند اما رسول الله | شمشیر را به آنها نداد تا آنکه ابو دجانہ | بلند شد و آنگاه شمشیر را به او سپرد.

بحث دوم :

وسایل رساندن دعوت

زمینه سخن :

729- رساندن دعوت الی الله با قول، عمل و سیرت داعی زمانی بخوبی انجام می یابد که او قدوه و نمونه دیگران قرار گرفته و قلب آنها را بسوی اسلام جذب نماید. در بحث هاییکه در ذیل این عنوان خواهیم داشت در مورد هر کدام این وسایل به تفصیل صحبت میکنیم:

بخش اول

تبلیغ با سخن

اهمیت سخن در تبلیغ:

730- وسیله اصلی و اساسی تبلیغ، سخن است. قرآن کریم که انواع تمام ارزشهای دعوت را احتواء کرده است، کلام رب العالمین است که بوسیله جبرئیل علیه السلام بالای محمد | نازل کرده است. تبلیغ رسالت از سوی رسول الله | قبل از هر چیز دیگر بوسیله سخن صورت گرفته است. چنانچه الله متعال پیامبر | را امر میکند که:

﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ ابْلِغْهُ مَا مَنَّهُ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (التوبة ۶)

« و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست ، پس پناهِش بده تا سخن الله را بشنود ، آن گاه او را به جایگاه امنش برسان ؛ این به سبب آن است که آنان گروهی هستند که [حقایق را] نمی دانند [باشد که در پناه تو و شنیدن سخن حق مسلمان شوند .] »
همچنان الله متعال همه پیامبرانش را امر نموده است که رسالت او را با قول بلیغ و آشکار برای مردم برسانند.

﴿قُلْ يَتَّيِبُهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ﴾ (يونس/كك)

« بگو: ای مردم! یقیناً حق از سوی پروردگارتان برای شما آمد؛ پس هر که هدایت یابد، فقط به سود خود هدایت می یابد و هر که گمراه گردد، فقط به زیان خود گمراه می شود، و من نگهبان شما نیستم »

﴿قُلْ يَتَّيِبُهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ (الأعراف/كك)

« بگو: ای مردم! یقیناً من فرستاده الله به سوی همه شمایم »
همچنان الله متعال تمام انبیای گرامی شانرا امر نموده است که رسالت الهی را با سخن رسا و بلیغ به قوم خود برسانند.

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَنْقُومُوا أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ ۖ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (الأعراف/لک)

« به یقین، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس به آنان گفت: ای قوم من! الله را پرستید، که شما را جز او معبودی نیست، من قطعاً از عذاب روزی بزرگ بر شما می ترسم »

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ يَفِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الأعراف/کک)

« و موسی گفت: ای فرعون! یقیناً من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانانم »
پس داعی نباید از اهمیت سخن گفتن در کار دعوت و تأثیر کلمه نیک درین راستا غافل بماند. چه، سخن وسیله اصلی رساندن حق به مردم میباشد.

ضوابط اساسی در سخن گفتن:

731- نخستین نکته که باید به یاد داشته باشیم این است که سخن باید واضح بوده هیچنوع غموض و ابهامی در آن نباشد. زیرا مقصد از سخن گفتن، فهماندن مفاهیم و معلومات معینی به مخاطب است. پس لازم است که این کلام واضح و روشن بوده و از هر نوع استعاره پردازی برکنار باشد. به همین علت است که برای هر قومی پیامبری از میان خود شان و به زبان خود آنها مبعوث گردانیده است.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ (ابراهیم/ک)

« و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [بتواند به وسیله آن زبان، پیام وحی را به روشنی] برای آنان بیان کند »

و آنها را مکلف به تبلیغ واضح و آشکار نموده است تا حجت بر انسان ثابت گردد.

﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (العنکبوت/ک)

« و بر عهده پیامبر جز رساندن آشکار [پیام وحی] نیست »

معیار و مقیاسی که واضح بودن کلام را تعیین میکند، نفس داعی و فهم خاص او نمی باشد زیرا ممکن است که سخنی برای داعی واضح باشد اما نزد شنونده غامض و غیر مفهوم باشد. همچنان واضح بودن سخن اینست که در ذات خود واضح باشد. زیرا ممکن است که سخن در ذات خود واضح باشد اما مخاطبین از آن بر داشتی کرده نتوانند. پس معیار اینست که سخن نزد مخاطب واضح باشد. به همین علت است که الله متعال فرمود:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ (ابراهیم/۶)

« و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [بتواند به وسیله آن زبان، پیام وحی را به روشنی] برای آنان بیان کند »

پس سخن باید مطابق فهم آنها بیان گردد. نه اینکه گوینده سخن بداند و بس. و نه اینکه سخن فقط برای سخن باشد!

عایشه رضی الله عنها در مورد سخن گفتن رسول الله | میفرمایند:
«كَانَ كَلَامُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلَامًا فَصْلًا يَفْهَمُهُ كُلُّ مَنْ سَمِعَهُ»

(سنن ابی داود، باب الهدی فی الکلام)

« سخنان رسول الله | واضح و آشکار بود و هرکسیکه آنرا میشنید مطلب آنرا میدانست »

732- سخن باید از کلمات و الفاظی که احتمال تأویل های باطل در آن وجود دارد، خالی باشد. داعی باید همیشه بکوشد که الفاظ و کلمات قرآنی و استعمال شده در حدیث نبوی را استعمال نماید. زیرا این الفاظ معنای محدود و مشخص داشته و از مفاهیم نادرست و باطلی که ممکن ذهن مدعو گرفتار آن گردد، مبرا می باشد. قرآن کریم با اشاره به این منهج میفرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (البقره/۱۷۷)

« ای کسانی که ایمان آورده اید! [هنگام سخن گفتن با پیامبر] مگویید: راعنا و بگویید: انظرنا [یعنی: مصلحت دنیا و آخرت ما را ملاحظه کن] و [فرمان های الله و پیامبرش را] بشنوید. و برای کافران عذابی دردناک است »

اگر چه کلمه «راعنا» در عربی معنای غلط نداشته و تقریباً همان معنای کلمه (انظرنا) را افاده میکند. اما در زبان یهود معنای باطل و تحقیر آمیز دارد و یهود این کلمه را بخاطر تحقیر و توهین به رسول الله | استعمال میکردند. پس الله متعال مسلمانان را امر نمود که بجای این کلمه، کلمه انظرنا را استعمال کنند. زیرا درین کلمه هیچ التباسی وجود نداشته و برای یهود این حجت حاصل نمیشود که کلمه راعنا را استعمال نموده و به تحقیر و دشنام پیامبر علیه السلام متوصل شوند. باز هم اگر داعی مجبور به کلمات و الفاظ جدید میشود. باید معانی آنرا توضیح دهد. تا مبادا

در اذهان عده همان معانی باطلی تداعی گردد که در بین مردم شایع است.

ضوابط عمومی در مورد گوینده:

733- داعی باید از تأنی کار گرفته و در القای سخن بر مخاطب عجله نکند تا آنها بتوانند

کلام داعی را به صورت درست بفهمند .

« عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ إِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلَاثًا حَتَّى تُفْهَمَ عَنْهُ »

(صحیح البخاری باب من أعاد الکلام ثلاثاً)

« از انس | روایت است که از رسول الله حکایت میکند که ایشان زمانی که صحبت میکردند ،

سخن خود را سه بار تکرار میکردند تا مطلب ایشان فهمیده شود»

734- داعی باید از تکلف در سخن گفتن و اظهار فصاحت پرهیزد. رسول الله | می فرماید:

« عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَلَا هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ » (سنن

ابی داود ، باب لزوم السنه)

« از عبدالله بن مسعود | روایت است که رسول الله | سه مرتبه فرمودند : تکلف کنندگان در

سخن هلاک شدند »

«تنطع» در کلام به معنای تکلف کردن در اظهار فصاحت و بکار بردن کلمات نامأنوس و غیر

مفهوم نزد شنونده میباشد . چنانچه در حدیث دیگری میفرماید :

« عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْخُسَنِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَحَبُّكُمْ إِلَيَّ وَأَقْرَبُكُمْ مِنِّي مَحَاسِنُكُمْ أَخْلَاقًا

وَأَبْغَضُكُمْ إِلَيَّ وَأَبْعَدُكُمْ مِنِّي مَسَاوِيكُمْ أَخْلَاقًا الثَّرَثَاوُونَ الْمُتَشَدِّقُونَ الْمُتَفَهِّقُونَ »

(مسند احمد)

« از ابی ثعلبه خشنی روایت است که رسول الله | فرمودند : محبوبترین شما و نزدیک ترین

شما به من کسی است که بهترین اخلاق را دارد و یقیناً مبعوض ترین شما و دورترین تان از من

آنست که بدترین اخلاق را دارد کسانی که بیهوده گویی میکنند و از روی تکبر با کناره دهن سخن

میگویند و در کلام خود تکلف و تکبر مینمایند »

735- داعی باید در جریان سخن گفتن گرفتار روحیه خود بزرگبینی و تحقیر مدعو نگردیده

و لهجه سخنانش به گونه تحدی و اظهار فضیلت و برتری نباشد . بلکه باید با روحیه یک نصیحت

کننده مشفق و مهربان و دوست مخلص سخن گفته و تواضع و شکستگی در سخنانش آشکار

باشد و کلمات خود را به گونه اداء کند که مدعو احساس نماید که این سخنان به نفع او میباشد .

داعی باید با مردم به مانند کسی سخن گوید که میخواهد مفاهیم رسالت و دین الهی را به مدعو

برساند، نه مانند کسی که میخواهد فضیلت و علمیت خود را بر دیگران ثابت نماید .

بدون شک توجه داشتن به این نکات برای داعی خلیها ضروری و مهم میباشد . زیرا در صورت کوتاهی درین مسایل رابطه قلبی بین او و مدعو قطع گردیده و سخنانش هیچ تأثیری بر شنونده نخواهد داشت . بلکه برعکس مدعو را متنفر نموده و از شنیدن سخنان داعی منزجر میگردد . اگرچه حق هم باشد .

736- داعی باید جانب لطف در سخن را مراعات نموده در خطاب خود کلمات و جملاتی را استعمال نماید که گوشهای شنونده را کاملاً بسوی خود جلب نموده و انگیزه های ضدیت و جهالت را نفسش کاملاً ریشه کن نماید. قرآن کریم ازینگونه ملاطفت و مهربانی مثالهای زیاد دارد. چنانچه از ابراهیم علیه السلام نقل میکند که فرمود :

﴿ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَتَأْتِي لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ۚ ﴾

(مریم/کک)

« آن گاه که به پدرش گفت : ای پدرم ! چرا چیزی را که نمی شنود و نمی بیند و نمی تواند هیچ آسیب و گزند را از تو برطرف کند ، می پرستی ! ؟ »
ابراهیم علیه السلام آذر را مخاطب قرار داده و از رابطه پدری و فرزندی یاد آور شده است و تلویحاً به او میگوید که مقتضای این رابطه اینست که باید به سخنانم گوش دهی.

در مورد هود علیه السلام می فرماید:

﴿ وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَنْفِقُونَ مِمَّا كَرُمَ لَهُمْ ۖ إِنَّ اللَّهَ بَرِّئٌ مِّنْ إِلٰهِ غَيْرُهُ ۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ ۚ ﴾

(الأعراف/کک)

« و به سوی قوم عاد ، برادرشان هود را فرستادیم ، گفت : ای قوم من ! الله را پرستید که شما را جز او معبودی نیست ، آیا [از زشتی ها] نمی پرهیزید ؟ ».

هود علیه السلام قومش را با گفتن کلمه «ای قوم من» مخاطب قرار میدهد. زیرا این خطاب بیشتر از هر سخن دیگری مورد پذیرش آنها قرار گرفته و این احساس را در ضمیر شان زنده میسازد که داعی الی الله از قوم خودشان بوده و جز خیر و خوبی شانرا نمیخواهد.

در سنت نبوی نیز مثالهایی وجود دارد که سخنان ما را مورد تأیید قرار میدهد. چنانچه پیامبر علیه السلام نزد خانواده از قبیله «بنی کلب» که بنی عبد الله خوانده میشد آمده و خود و دعوت خود را بر آنها عرضه کرده و گفت: «ای بنی عبد الله ! الله متعال اسم نیکویی بالای پدر تان گذاشته است» یعنی شما هم نیکو کاری نموده دعوت را بپذیرید و به الله و رسولش ایمان بیاورید.

737- بنابراین، برای داعی جایز است که در خطاب خود، همت و احساس بزرگی مخاطب را بر انگیزد و به ذکر بزرگواری اصل و نسب شان پردازد. و برایش بهفماند که این بزرگواری خانوادگی به هیچ وجه موافق و مناسب با همنشینی با فساق و فجار نبوده و نباید در ردایل و

شهوآت فرو رود. بلکه سزاوار اینست که همراه و همگام با صالحان و نیکوکاران باشد. بکار بردن این شیوه اشکالی ندارد به این شرط که داعی از حد نگذشته و هدفش تشویق و ترغیب بسوی طاعات باشد نه مدهانت و نفاق. و میدانیم که اعمال مربوط به نیت است.

738- سخن گفتن همراه با لطف و نرمی، به معنای مدهانت و نفاق نمیشد. و نه هم پوشانیدن حق و تحسین باطل و راضی بودن به آن را افاده میکند. بلکه بخاطر تشویق و ترغیب مدعو است تا حق را بپذیرد. نه اینکه مرض مدعو را پوشاند. زیرا داعی مانند طیب است. همچنانکه طیب، مریض بودن و ضرورت علاج را برای مریض پنهان نمیکند. داعی نیز نباید امراض مدعو را پنهان نماید. الله متعال از زبان موح علیه السلام چنین حکایت می فرماید:

﴿وَيَقَوْمٌ أَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَزِدَّكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ﴾ (هود/کک)

«ای قوم! از پروردگارتان آمرزش بخواهید، آن گاه به سوی او بازگردید، [تا] برای شما باران فراوان و بپی در پی فرستد و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید، و مجرمانه روی [از حق] برمگردانید»

و سخنان صالح علیه السلام را نقل میکند که به قوم خود گفت:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (الشعراء/کک-کک)

«بنابراین از الله بترسید و مرا فرمان ببرید، (150) و از فرمان اسراف گران اطاعت نکنید، (151) آنهایکه در زمین فساد می کنند و به اصلاح گری نمی پردازند. (152)»

انواع سخن:

739- سخن در مجال دعوت انواع و اقسام زیادی دارد. مانند: خطبه، درس، محاضره، بیانیه، مناقشه، سخن گفتن عادی و امر به نیکی و نهی از بدی و غیره. نوشتن نیز به اعتبار اینکه یکی از وسایل تبلیغ بوده و نقش سخن را بازی میکند نیز از جمله سخن بحساب می آید.

خطبه:

740- خطابه بهترین وسیله دعوت است که عموماً به صورت دستجمعی از طرف داعی بر کسانی القاء میشود که به مناسبت خاصی تجمع نموده اند و شاید داعی هیچکس شانرا نشاسد و یا عده از آنها را بشناسد.

خطبه مؤفق و پیروز آنست که داعی مفاهیم معینی را انتخاب کرده و در مورد آن تفصیل

میدهد تا توجه مردم را بسوی آن جلب نماید. بهتر آنست که موضوع خطبه رابطه مستقیم با اوضاع و احوال مردم داشته و با ارزشهای عقیده اسلامی ارتباط داده شود. بر سبیل مثال اگر در جامعه خطبه میدهد که تعصب قومی در آن بالا گرفته است باید در ابتداء از اضرار و حکم اسلام در مورد تعصب قومی صحبت نماید و اینکه مؤمن اقرای خود را جز در موارد حق نصرت نمیکند. مسلمان باید به فیصله اسلام که بر اساس برادری اسلامی و طرد تعصب جاهلانه است، راضی باشد. و امثال آن.....

داعی باید در ایراد خطبه به نکات ذیل توجه داته باشد:

1- استشهاد به آیات قرآنی و احادیث نبوی و به تطبیق عملی آن توسط پیامبر علیه السلام و صحابه کرام. زیرا بیان تطبیق عملی، مفاهیم آیات و احادیث را محسوس و مشهود میگرداند.

2- از قصه های کوتاهی که در قرآن و حدیث است استفاده نماید و هم میتواند که بعضی مفاهیم و معانی را به شکل قصه ها و مثالها بیان نماید. چنانچه رسول الله | ازین اسلوب استفاده نموده و بر سبیل مثال میفرمود:

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ نَهْرًا بِيَابِ أَحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ مِنْهُ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ هَلْ يَنْقَى مِنْ ذَنْبِهِ شَيْءٌ قَالُوا لَا يَنْقَى مِنْ ذَنْبِهِ شَيْءٌ قَالَ فَكَذَلِكَ مَثَلُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ يَمْحُو اللَّهُ بِهِنَّ الْخَطَايَا » (سنن النسائي باب فضل الصلاة)

« از ابو هريره | روايت است كه رسول الله | فرمودند: برايم بگويد كه اگر نزديك دروازه يكي از شما نهر باشد و او هر روز پنج مرتبه در آن غسل ميكند آيا چيزي از كثافات بدنش بروي باقى ميمانند؟ گفتند: نه، هيچ كثافتي بر وي باقى نميمانند. پيامبر | فرمودند: مثال نمازهاي پنجگانه همينگونه است كه الله بوسيله آن گناهان را محو ميكند »

3- خطبه اش را طولانی نکند.

« إِنَّ طُولَ صَلَاةِ الرَّجُلِ وَقَصَرَ خُطْبَتِهِ مِثْنَةٌ مِنْ فَقهِهِ فَأَطِيلُوا الصَّلَاةَ وَأَقْصِرُوا الْخُطْبَةَ »

(صحيح مسلم، باب تخفيف الصلاة و الخطبة عن عمار |)

« بدون شك طولانی کردن نماز و کوتاهی خطبه انسان نشان، فقاقت او در دين است .

پس نماز را طولانی کنید و خطبه را کوتاه بگويد »

4- از تکرار و از دیاد خطبه خود داری نماید تا مبدا مردم را خسته سازد.

« عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يُذَكِّرُ النَّاسَ فِي كُلِّ خَمِيسٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ لَوَدِدْتُ أَنَّكَ ذَكَّرْتَنَا كُلَّ يَوْمٍ قَالَ أَمَا إِنَّهُ يَمْنَعُنِي مِنْ ذَلِكَ أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ أُمْلِكُمْ وَإِنِّي أَخَوَلُّكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ كَمَا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَخَوَّلُنَا بِهَا مَخَافَةَ السَّامَةِ عَلَيْنَا »

(صحیح البخاری ، باب من جعل لأهل العلم إماماً معلوماً)

« از ابو وائل [روایت است که عبدالله بن مسعود] تنها روزهای پنجشنبه ما را موعظه میگفت . مردی برایش گفت : این ابا عبدالرحمن من دوست دارم که هر روز ما را تذکیر و موعظه نمایی ! ایشان فرمودند : یگانه چیزی که مرا ازین کار باز میدارد اینست که میترسم شما را با کثرت موعظه خسته بسازم . به همین خاطر در موعظه کردن نشاط و حالت تا آنرا مراعات مینمایم چنانچه رسول الله [حالت ما را مراعات میکرد از خوف اینکه سختگی بر ما طاری گردد »

5- سخن واضح، بسیط و دور از تکلف بگوید. زیرا کسانی که به سخنان او گوش میدهند در یک مستوا نبوده و قدرت علمی و فهم شان یکسان نمیشود. پس اگر اسلوب بسیط، جملات کوتاه و واضح را اختیار نماید، تمام مردم از سخنان شان مستفید میگردند.

6- مفید است که خطیب سخنانش را با کلماتی آغاز نماید که مردم را بیاد پروردگار شان می اندازد. و آنها را انداز نموده راه هدایت را برایشان روشن سازد . و از ایراد خطبه درین انتظار نباشد که دیگران به مدح و ثنای او مشغول شده و بگویند : چه خطیب فصیح البیان بود ! چه خطیب ماهر و سخندان بود ! و جمعاتی ازینگونه نثارش کنند . بلکه هدف او این باشد که مردم را بسوی الله متعال دعوت نموده و ارزشهای اسلامی در بین مردم نشر گردد . بنابراین اگر سخنی را که قبلاً گفته بود تکرار آنرا لازم میدانست ، از تکرار آن خود داری نکند . این اسلوب خطبه در سیرت نبوی نیز وجود دارد و قرآن کریم نیز بعضی موضوعات را به صورت تکرار در قرآن کریم ذکر نموده است .

7- رسول الله [همیشه این سخنش را تکرار مینمود که : ای مردم الله واحد را عبادت نموده و از تمام چیزهایی که غیر از او تعالی میپرستید ، دستبردار شوید . همچنان در خطبه هایشان همیشه مسلمانان را به تقوا و عمل برای آخرت تشویق و ترغیب نموده است . و در قرآن کریم قصه های انبیاء به تکرار ذکر شده است .

8- بهتر آنست که خطبه اش را با سخنانی آغاز کند که توجه شنوندگان را بخود جلب کند. چون حادثه که مصادف شده است و یا واقعه که خواننده است و خاطره که در ذهنش گذشته است.

9- بعد از آنکه توجه شنوندگان را بخود جلب کرد خطبه اش را ادامه داده به انداز و تبشیر پردازد .

10- بر داعی لازم است که حالت روانی حاضرین را کشف نموده و درک نماید کدام مرض در بین شان بیشتر شایع است و به کدام اوامر ضرورت بیشتر دارند . پس خطبه خود را

روی همان موضوعات متمرکز نموده و آنرا در روشنایی ارشهای اعتقادی اسلام شرح و توضیح نماید. اگر ضرورتی به تخویف و ترهیب داشتند، آیات و احادیثی را ذکر کنند که در آنها تخویف و ترهیب ذکر شده است. و آنها را از آرزوهای طولانی بترسانند و بفهماند که هوشیاری اینست که قبل از رسیدن اجل توشه با خود بردارند. و بهترین توشه که مسافر الی الله با خود میبرد، تقوا است.

11- لذت معصیت کوتاه بوده و پشیمانی و عذاب طولانی را به دنبال دارد و عاقل آنست که خود را از لذت حرام بی دوام نگهدارد تا موفق به کسب لذتهای حلال و مدام گردیده و از عذاب همیشگی نجات یابد.

12- اما اگر دید که مردم مورد خطابش با یأس و ناامیدی از رحمت پروردگار گرفتارند و راه برگشت را در برابر خود بسته میبینند، باید آنها را بیاد رحمت بی پایان پروردگار انداخته و بفهماند که الله متعال توبه کنندگان صادق را دوست میدارد.

﴿ قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴾ (الزمر/53)

« بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید! از رحمت الله نوید نشوید، یقیناً الله همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است »

13- همچنان احادیثی را انتخاب نماید که در آن از قبول توبه افراد یاد آور شده است چنانچه مردی که صد قتل کرده بود، نزد دانشمندی رفت و از او راه توبه را پرسید. دانشمند او را هدایت کرد که چگونه توبه کرده و به قریه دیگری سکونت اختیار نماید.

14- داعی باید از گفتن آیات و احادیث که فهم آن مشکل و امکان دارد مردم گرفتار سوء فهم گردند، خود داری نماید. و اگر به گفتن آن احساس ضرورت میکند. باید آنرا شرح نماید. تا شنوندگان به صورت درست آنرا بفهمند.

15- داعی نباید بسیار سریع سخن بگوید و نباید آواز خود را از حد ضرورت بلند تر نماید.

16- بهتر آنست که خطبه شفاهی باشد. یعنی در ورقی ننویسد و مطالب آنرا از قبل در ذهن خود جمع آوری کرده باشد.

درس :

741- درسهای دعوتی اکثراً شرح آیات قرآنی، احادیث نبوی و یا شرح و بیانی از مسایل فقهی میباشد. و در بیشتر اوقات تعداد کمتری در آن اشتراک نموده و غرض شنیدن و آموختن درس به آنجا می آیند. لذا اینگونه درس ها فرصت مناسبی را به داعی میدهد شاگردان را از نزدیک شناخته و رابطه خود را با آنها استحکام بخشد.

دعوتگری که به حلقه های درس مکلف است، باید قبلاً آمادگی گرفته و معلومات همه جانبه در موضوع درس به صورت منظم و مشخص جمع آوری نماید. و از پیهم کردن موضوعات بی ارتباط خود داری نماید، زیرا ارائه موضوعات مختلف بی ارتباط موضوع درس، شنوندگان را از اصل موضوع دور ساخته و آنها را خسته میسازد.

در درسهای تفسیر قرآن بهتر است که قرآن بوسیله قرآن تفسیر گردد، زیرا آنچه را قرآن در جایی مجمل ذکر کرده است در جای دیگری آنرا تفصیل نموده است. اگر شرح و بیان آیتی را در قرآن نیافت، به سنت نبوی مراجعه کند و اگر در آنجا نیافت به اقوال مفسرین صحابه و تابعین رجوع کند و در درس حدیث نبوی نیز همین شیوه را بکار ببرد. در درس فقه بهتر است که در صورت توان ترجیح بین اقوال، حکم راجح فقهی را بیان کند.

و اگر توان آنرا نداشت، باید حکم شرعی را مطابق یکی از مذاهب اسلامی بیان نموده و از شرح اختلافات در هر مسئله اجتناب نماید. زیرا بیان اختلافات فقهی بدون ترجیح یک جانب سبب تشتت اذهان شنوندگان می شود.

محاضرہ (لکچر) :

742- محاضرہ اکثر موضوع معینی را به صورت کامل تحت بررسی گرفته، آراء و نظریات مختلف علماء را در آن مورد نقل نموده و دلایل و براهین هریک را به صورت مفصل ذکر ننماید و در اخیر قول راجح و مستدل را نشاندهی مینماید.

محاضرہ مؤفق همانست که هدف معینی را دنبال نموده و در پی بیان و شرح همین هدف باشد. همچنان محاضر باید در انتخاب کلمات و جملات خود خیلی دقیق بوده و کلمات و اقوال را بدون سنجش و تأمل تقدیم شنوندگان نکند. همچنان در جریان سخنرانی خود از استعمال عبارات و جملات عاطفی و احساسی خود داری کند. زیرا مجال بکار بردن جملات عاطفی و احساس برانگیز، معمولاً خطبه ها میباشد. او باید بکوشد که شنوندگان را در شرح و توضیح موضوعات شریک نموده و آنها را همراه باخود به سوی هدف بکشانند و مقدمات رسیدن به نتیجه مطلوب را هر لحظه در برابر شان قرار دهد. زمانیکه قناعت ذهنی آنها را فراهم نمود، رسیدن به نتیجه هم برای شنونده و هم برای گوینده آسان میشود.

مقدماتی که محاضر را برای رسیدن به نتیجه مطلوب وضع میکند باید روی نکات و مسایل واضح، ثابت و مورد قبول همگان قرار داشته باشد و از مسایلی دقیق و غیر قابل فهم برای همگان و مسایلی که مشتبّه بوده و خود آن قابلیت مناقشه و اخذ و رد را داشته و محتاج به ثبوت دارد، خود داری نماید. که از جمله میتوان از مسایلی که به معانی و مفاهیم فلسفی معروف است نام برد. بنابراین زمانیکه محاضر میخواهد مثلاً در مورد زندگی بعد از مرگ که یکی از اصول عقیده

اسلامی است، درسی را ارائه نماید، کفایت میکند که انظار مردم را به پدیده مرگ و زندگی در همین دنیا جلب نموده و مرگ و زندگی ای را که در عالم حیوان و نبات مشاهده میکند در برابر شان قرار داده و مثالهایی درین مورد ارائه کند تا حقیقت زنده شدن بعد از مرگ در اذهان شان نزدیک گردد.

این منهج در قرآن کریم در جاهای متعددی بکار رفته است. چنانچه الله متعال میفرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لُمُحْيِي الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (فصلت/لک)

«و از [دیگر] نشانه های او این است که تو زمین را خشک و بی گیاه می بینی، پس هنگامی که باران بر آن نازل می کنیم، به شدت به جنبش درآید و برآید. بی تردید کسی که زمین مرده را زنده کرد، یقیناً مردگان را زنده می کند؛ زیرا او بر هر کاری تواناست»

درین مثال زندگی بعد از مرگ کاملاً مشهود و محسوس است. زیرا میبینیم که زمین مرده است و هیچ نوع گیاهی ندارد. اما زمانیکه الله متعال باران را بر آن فرود می آرد زمین به حرکت آمده و گیاه های گوناگونی با رنگهای مختلف و بوهای متفاوت در آن میروید و سرسبز میگردد. پروردگاری که زمین را به این گونه زنده ساخت و، همان الله است که شما را بعد از مرگ زنده میسازد. پروردگاری که انسان را از یک نطفه ناچیزی آفرید. پس اعاده و دوباره آفریدن آنها بمراتب از آفریدن نخست آنها میباشد.

﴿وَضَرْبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ (یاسین/78)

«در حالی که آفرینش نخستین خود را از یاد برده برای ما مثلی زد [و] گفت: چه کسی این استخوان ها را در حالی که پوسیده اند، زنده می کند؟»

علاوه بر آنچه گفته شد، داعی باید در محاضره اش زبان خشک و بیروح نداشته باشد. بلکه باید با یاد آور شدن از بعضی حقایق شریعت و عقیده اسلامی آنها را تا اندازه رنگ عاطفی و وجدانی دهد. این تحریک وجدانی و درونی همیشه بر اساس برانگیختن مفاهیم و ارزشهای ایمانی در نفس ممکن است.

بحث و مناقشه :

743 - مناقشه و جدل اکثراً بین دو و یا چند نفر محدودی صورت میگیرد که هر کدام آنها دیدگاه خود خاص خود را مطرح نموده و دلایل خود را ارائه میکنند.

احیاناً داعی نیز مجبور به مناقشه و و مباحثه میگردد و این زمانی است که او دعوت خود را به شخص دیگری عرضه میدارد ولی مدعو بجای اینکه دعوت او را بپذیرد به بحث و مناقشه میپردازد. درینصورت داعی مجبور میگردد که دلایل و اعتراضات آنها را دفع نموده و سخنان آنها را به

مناقشه بگیرد .

قرآن کریم تصویر های متعددی از مناقشات و بحثهایی را ذکر نموده است که بین انبیای کرام و اقوامشان صورت گرفته است . چنانچه در حکایتی از نوح علیه السلام میفرماید :

﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَنْقُومِرْ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴾ قَالَ أَلْمَأُ مِنْ قَوْمِي إِنَّا لَنَرُكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۵۹﴾ قَالَ يَنْقُومِرْ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۶۰﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَتِي رَاقٍ وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مَنَ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۶۱﴾ أَوْعَجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۶۲﴾ ﴾ (الأعراف/59-63)

« به یقین ، نوح را به سوی قومش فرستادیم ، پس به آنان گفت : ای قوم من ! الله را پرستید ، که شما را جز او معبودی نیست ، من قطعاً از عذاب روزی بزرگ بر شما می ترسم . (59) اشراف و سران قومش گفتند : مسلماً ما ترا در گمراهی آشکار می بینیم ! (60) گفت : ای قوم من ! هیچ گمراهی و انحرافی در من نیست ، بلکه من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم . (61) پیام های پروردگارم را به شما می رسانم ، و برای شما خیرخواهی می کنم و از سوی الله حقایقی را می دانم که شما نمی دانید . (62) آیا تعجب کردید که بر مردی از جنس خودتان معارفی از سوی پروردگارتان آمده تا شما را [از عذاب دنیا و آخرت] بیم دهد ، و تا شما پرهیزکاری کنید و برای اینکه مورد رحمت قرار گیرید ؟ ! (63) »

پس مدعو در جریان مناقشه و بحث با داعی تا آنجا پیش میرود که او را متهم به گمراهی و جهالت مینماید . اما داعی ازین اتهام جاهلانۀ مدعو نباید به هیجان آمده و از جادۀ مناقشۀ منطقی و آرام بیرون گردد و شفقت و مهربانی نسبت به مدعو را از دست بدهد . چنانچه در مناقشۀ نوح علیه السلام این امر بخوبی به نظر میرسد .

داعی باید همیشه متوجه باشد که هنگام بحث و مناقشه ، همراه با ادب ، تواضع و سکون صحبت نموده و از بلند کردن آواز و اظهار غیظ و غضب بر جانب مقابل خود داری نماید و در هر صورتی از مستوای بلند اخلاقی صحبت نموده و در حالیکه کلمات و جملات نرم و فارغ از هر نوع درشتی بکار میرد ، با منطق قوی و مستدل سخن بگوید و حق را واضح نموده و به اقتناع جانب مقابل بکوشد . این مفاهیم را به صورت مجموعی میتوان از آیت ذیل بدست آورد :

﴿ ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴾ (النحل/125)

« [مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن ، و با آنان به نیکوترین

شیوه به بحث [و مجادله] پرداز ، یقیناً پروردگارت به کسانی که از راه او گمراه شده اند و نیز به راه یافتگان داناتر است »

اما اگر مدعو بر نظر باطل خود اصرار نموده و در مقابل دعوت لجاجت و عناد اختیار کرد ، در آنصورت بحث و مناقشه با او بیهوده است و داعی باید سلسله بحث را قطع نموده و این آیت را بیاد بیاورد که میفرماید .

﴿ قُلْ يَتَّيِبُوا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴾ (یونس/108)

« بگو : ای مردم ! یقیناً حق از سوی پروردگارتان برای شما آمد ؛ پس هر که هدایت یابد ، فقط به سود خود هدایت می یابد و هر که گمراه گردد ، فقط به زیان خود گمراه می شود ، و من نگهبان شما نیستم »

﴿ وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ ﴾ (الکھف/29)

« و بگو : [سخن] حق [که قرآن است] فقط از سوی پروردگار شماست ؛ پس هر که خواست ایمان بیاورد ، و هر که خواست کافر شود »

قطع کردن سلسله بحث و مناقشه در بعضی حالات بهترین راه و روشی است که داعی میتواند با استفاده از آن خود را از شر انسانهای لجوج برهاند . زیرا در جامعه عدّه وجود دارند که بحث و مناقشه با آنها هیچ نتیجه جز ضیاع وقت ندارد و مقصد آنها از بحث و مناقشه دریافت حق نمیباشد ، بلکه میخواهند ازین طریق بزرگی و چیزفهمی خود را ثابت نموده و با لجاجت و عناد در مقابل دعوت اسلامی سد واقع شوند .

الله متعال در مورد اینگونه میفرماید :

﴿ وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴾ (الأنعام/7)

« و اگر ما نوشته ای روی صفحه ای بر تو نازل کنیم که آنان آن را با دست خود لمس کنند ، باز کفر پیشگان می گویند : این جز جادویی آشکار نیست !! »

امر به معروف و نهی از منکر :

۷۴۴- امر به معروف و نهی از منکر در غالب اوقات با سخن و زبان صورت میگیرد . کما اینکه شامل دعوت غیر مسلمین بسوی اسلام و دعوت مسلمان گنهکار بسوی توبه و ترک گناه و اطاعت از پروردگار میباشد . امر به معروف و نهی از منکر گاهی متوجه شخص معینی میگردد و گاهی هم یک گروه از مردم را به صورت عام مورد خطاب قرار داده و از آنها میخواهد که به احکام اسلامی عمل نموده و از اعمال غیر اسلامی دستبردار شوند .

این شیوه دعوت قواعد و ضوابطی دارد که هر دعوتگر لزوماً باید آنها را بداند .

قواعد امر به نیکی و نهی از بدی :

۷۴۵- قاعده اول : داعی باید معروف را که مردم را بسوی آن دعوت میکند ، بصورت درست بشناسد . از منکری که منع میکند باید آنرا بخوبی درک نماید . حتی علمای سلف رحمهم الله گفته اند که « امر به معروف و نهی از منکر نکند مگر کسانی که معروف و منکر را به درستی میشناسند » این مسئله کاملاً آشکار و واضح بوده ضرورتی به دلیل ندارد . زیرا کسیکه میخواهد که بیماری را تحت مداوی خود قرار دهد لازم است که قبل از هر چیز دیگر مرض را بخوبی بشناسد و در وجود مریض تشخیص دهد . در قدم دوم باید دواء را به صورت درست بشناسد تا دوائی مناسب تجویز کرده بتواند و به تعبیر مختصر اینکه طیب کامل و حاذق باشد . این قاعده را میتوان از آیت ذیل بدست آورد :

﴿ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَنَ اللَّهُ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾ (یوسف/108)

« بگو : این طریقه و راه من است که من و هر کس پیرو من است بر پایه بصیرت و بینایی به سوی الله دعوت می کنیم ، و الله از هر عیب و نقصی منزّه است و من از مشرکان نیستم » و بصیرت شامل قاعده میشود که در فوق ذکر نمودیم .

۷۴۶- قاعده دوم : دومین قاعده درین راستا اتخاذ روش نرم و ملایم است که داعی باید آنرا مراعات نماید . این قاعده را میتوان ازین امر الله متعال بدست آورد که خطاب به موسی و هارون علیهما السلام میفرماید :

﴿ أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ۖ فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴾ (طه/43-44)

« هر دو به سوی فرعون بروید ؛ زیرا او [در برابر الله] سرکشی کرده است . (۴۳) پس با گفتاری نرم به او بگویید ، امید است که هوشیار شود و [آیین حق را بپذیرد] یا بترسد [و از سرکشی باز ایستد] . (۴۴) »

و سخن نرم که در آیت فوق به آن امر شده است ، در آیت دیگر چنین تفسیر گردیده است :

﴿ فَقُلْ هَلْ لَّكَ إِلَٰهٌ إِلَّا أَن تَرْكَیٰ ۖ وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ ﴾ (النازعات/18-19)

« پس به او بگو : می خواهی [از آلودگی شرک و طغیان] پاک و پاکیزه شوی ؟ (۱۸) من تو را به سوی پروردگارت راهنمایی می کنم تا از او بترسی [و از طغیان دست برداری] . (۱۹) »

این سخن در عین حالیکه حق را به صورت خیلی صریح بیان نموده است ، مملوء از رفق و نرمی بوده و سبب تحریک و برانگیخته شدن نفسهای ملوث با باطل نمیکرد . موسی علیه السلام بعد از گفتن این سخن ، دامنه لطف و مهربانی را گشوده و میگوید :

﴿ إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴾ (طه/48)

« مسلماً و یقیناً به ما وحی شده است که عذاب بر کسی است که [آیات حق و پیامبران را] تکذیب کند و از آن رو برگرداند »

این یک تهدید خیلی لطیف و ماهرانه است که به فرعون صورت میگیرد ، درینجا موسی علیه السلام عذاب را به صورت مستقیم متوجه فرعون نمیسازد . بلکه با لطافت و تحذیر خیلی دقیق میگوید « عذاب بالای کسانی فرود می آید که دروغ پنداشتند و روگشتانند »

پس وقتی که الله متعال موسی علیه السلام را ، در حالیکه موسی علیه السلام معصوم بوده و در حفظ و رعایت الله متعال قرار دارد به گفتن سخنان نرم و مملوء از لطافت و مهربانی امر میکند ، دیگران به هیچ صورت ازین قاعده مستثنی و بیرون مانده نمیتواند و باید همیشه با سخنان نرم و همراه با مهربانی و لطافت با مردم مواجه شوند . زیرا هیچ دعوتگری بهتر از موسی علیه السلام بوده نمیتواند و هیچ مخاطبی هم بدتر و خبیث تر از فرعون وجود ندارد .

در حدیث شریف میخوانیم :

« عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ الرِّفْقَ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ وَلَا يُنَزَعُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ » (صحيح مسلم ، كتاب البر و الصله)

« از عایشه زوجه گرامی رسول الله | روایت است که رسول الله | فرمودند : رفق و نرمی در هیچ کاری نمیشد مگر اینکه آنرا مزین میسازد و از هیچ کاری دور نمیشود مگر اینکه سبب فساد آن میگردد »

و در حدیث دیگری میخوانیم که :

« عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَا عَائِشَةُ إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ وَيُعْطِي عَلَى الرِّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ وَمَا لَا يُعْطِي عَلَى مَا سِوَاهُ » (صحيح مسلم ، باب فضل الرفق)

« از ام المؤمنین عایشه همسر گرامی رسول الله | روایت است که رسول الله | فرمودند : یقیناً الله رفیق است و رفق را دوست دارد . و درمقابل رفق پاداشی میدهد که در درشتی و کار های دیگری نمیدهد »

و بدون شک سخن نرم گفتن در دعوت الی الله و امر به معروف و نهی از منکر در مفهوم رفق که در حدیث فوق ذکر گردیده و مسلمانان را مکلف به مراعات آن نموده است شامل میباشد .

اما ممکن است که داعی در بعضی حالات از شیوه نرمگویی و رفق خارج گردد . اما بروی لازم است که در بیشتر اوقات نفس خود را تحت کنترل گرفته و جانب رفق را مراعات نماید . زیرا یگانه راه درست و مؤثر همین منهج میباشد و سنت نبوی صحت آنرا ثابت نموده و پیامبر |

همیشه آنرا در تعاملش با دیگران مراعات نموده است . چنانچه در حدیث شریف میخوانیم :
 « عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ الْحَكَمِ السُّلَمِيِّ قَالَ بَيْنَا أَنَا وَأَصْلِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ عَطَسَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ فَقُلْتُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَرَمَانِي الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ فَقُلْتُ وَاتُّكِلَ أُمِّيَاءُ مَا شَأْنُكُمْ تَنْظُرُونَ إِلَيَّ فَجَعَلُوا يَضْرِبُونَ بِأَيْدِيهِمْ عَلَى أَفْخَادِهِمْ فَلَمَّا رَأَيْتُهُمْ يُصَمِتُونِي لَكِنِّي سَكَتُ فَلَمَّا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَأْتِي هُوَ وَأُمِّي مَا رَأَيْتُ مُعَلِّمًا قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ أَحْسَنَ تَعْلِيمًا مِنْهُ فَوَاللَّهِ مَا كَهَرَنِي وَلَا ضَرَبَنِي وَلَا شَتَمَنِي قَالَ إِنَّ هَذِهِ الصَّلَاةَ لَا يَصْلُحُ فِيهَا شَيْءٌ مِنْ كَلَامِ النَّاسِ إِنَّمَا هُوَ التَّسْبِيحُ وَالتَّكْبِيرُ وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ » (صحيح مسلم ، كتاب المساجد و مواضع الصلاة)

« از معاویه بن الحکم سلمی روایت است که گفت : در حالیکه من در جماعت با رسول الله | نماز میخواندم ، ناگهان مردی از نماز گذاران عطسه زد . من گفتم « یرحمک الله » . حاضرین با گوشه چشم بمن نگاه کردند . گفتم : مادرم بر من گریه کند ! شما را چه شده است که بسوی من نگاه میکنید ؟! آنها (بخاطریکه مرا خاموش نمایند) به زدن دستها به رانهای خود شروع کردند . چون دیدم که آنها میخواهند که خاموش شوم ، ناچار خاموشی اختیار کردم . چون رسول الله | نمازش را اداء کرد . پدر و مادرم فدایش ! هیچ معلمی قبل از او و بعد از او بهتر و خوبتر از ایشان ندیدم ، سوگند به الله که نه بر من خشم گرفت و نه هم مرا زد و نه دشنام داد . بلکه گفت : این نماز است و سخن گفتن در آن درست نیست . بلکه نماز سراسر تسبیح ، تکبیر و قرائت قرآن است »

۷۴۷- قاعده سوم : در نظر گرفتن مصالح و مفاسد در امر بالمعروف و نهی از منکر میباشد . به این معنی که سخن امر کننده به نیکی و نهی کننده از منکر باید آگاهانه بوده و به مصلحت توجه داشته باشد و در عین حال توان و قدرت خود را نیز در نظر بگیرد . بنابراین اگر مصالح و مفاسد در امر و نهی محتمل بود باید ببیند که در امر و نهی ای که صادر میکند مصلحت آن بزرگتر است و یا مفسده آن بیشتر است . اگر مصلحت بزرگتر از مفسده بدست می آمد در آنصورت به امر و نهی اقدام نماید . ولی اگر مفسده آن بزرگتر از مصالح احتمالی آن بنظر می آمد باید از آن خود داری نماید که در بعضی حالات حتی حرام میباشد . 1

۷۲۸- قاعده چهارم : این قاعده در مورد خلط بودن معروف با منکر میباشد . یعنی در اصل مسئولیت داعی اینست که به سوی معروف دعوت نموده و از منکرات منع نماید . اما در بعضی اوقات با شخصی یا گروهی مواجه میگردد که معروف و منکر را باهم خلط نموده اند و هردو را در کنار هم عمل میکنند و یا هردوی آنرا بصورت یکسان ترک مینمایند . درینصورت داعی باید توجه داشته باشد که اگر مصلحت معروف بزرگتر است باید عمل مردم را تأیید نموده و به آن امر نماید . اگرچه بعضی منکرات در ضمن آن وجود داشته باشد . اما اگر عمل منکری را انجام

مدهند که در ضمن آن بعضی نکات خوب و خیر وجود دارد و شر آن بزرگتر از خیر آن میباشد ، درینصورت باید از آن نهی کند . اگرچه خیر و خوبیهای موجود در آن فوت گردد . و اگر حکم آن نزد داعی واضح نبود باید در مورد آن توقف نماید تا زمانیکه حکم موضوع برایش معلوم گردد . و بعد از کسب علم در آن مورد با اخلاص و احسان به کارش ادامه دهد .

۷۴۹ - قاعده پنجم : تبلیغ به اندازه توان و امکانات لازم است . یعنی از شروط ادای وجیه تبلیغ این نیست که دعوت و امر به معروف و نهی از منکر از سوی داعی به تمام انسانهای مکلف در جهان رسانده شود . زیرا این امر که از شروط ادای رسالت پیامبر نیست ، چگونه در کاریکه از توابع و دنباله آن بحساب می آید واجب گردد ؟

بلکه شرط اینست که برای تمام مکلفین امکانات رسیدن دعوت مهیا گردد . بعد از آن که داعی مکلفیت خود را درین زمینه انجام داده و وجیه که بدوش داشت به خود اداء کرد ، آنها بخاطر رسیدن دعوت و امر به معروف و نهی از منکر تلاش نمیکند ، درینصورت کوتاهی از مردم است نه از داعی » ۱

نوشتن :

۷۵۰ - چنانچه قبلاً تذکر دادیم ، کتابت و نوشتن نیز در جمله سخن در راه دعوت الی الله بحساب می آید . نوشتن در مجال دعوت به اشکال گوناگونی صورت میگیرد . از جمله اینست که رسایل و مکتوبهایی برای اشخاص معین و مشخص نوشته و آنها را بسوی اسلام دعوت نماید و یا اینکه به تألیف و نوشتن کتب و مقالات اقدام نموده و دعوت اسلامی را برای همگان برساند . تمام این شیوه های کتابت از بهترین وسایل دعوت شمرده میشود .

رسول الله | به نوشتن رسایل و پیامهایی به پادشاهان و بزرگان ممالک غیر اسلامی امر نموده و آنها را به قبول اسلام دعوت نموده اند . چنانچه نامه هایی به کسری ، هرقل ، مقوقس و غیره فرستادند . علمای اسلام نیز با نوشتن مکتوبها و رسایل عنوانی امراء و حکام مسلمین آنها را بسوی معروف دعوت نموده و از منکرات نهی نموده اند . مانند رسایل امام اوزاعی | که عنوانی والی حکومت عباسی در شام نوشته و او را در مورد اهل ذمه و مراعات حقوق آنها توصیه نمود .

تألیف کتاب در شرح مفاهیم و ارزشهای اسلامی ، نوشتن بحثها و مقالات و بیان احکام اسلامی نیز از وسایل خیلی مفید در راه دعوت میباشد . مخصوصاً اگر زمینه ترجمه آن به زبانهای دیگر و برای کسانی برابر شود که میخواهیم اسلام را برایشان معرفی نماییم . و یا این وسیله است که میتوان اسلام را به هزاران انسانی برسانیم که زبان عربی را نمیدانند و به همین علت از ارزشها و معانی اسلام بیخبر مانده اند .

در نوشتن کتب و رسایل باید توجه داشته باشیم که فهم و مستوای علمی عامه مردم را در نظر بگیریم تا تعداد زیادی از آن مستفید گردد. به همین منظور داعی باید خیلی ساده، واضح و بدون تکلف بنویسد تا کم علم ترین افراد جامعه نیز از مزایای آن بهرمند گردند. و باید شرح مفاهیمی را در اولویت کار خود قرار دهد که دانستن آن برای فردیکه میخواهد به اسلام داخل گردیده و به احکام آن عمل نماید، ضروری و مهم پنداشته میشود. و بکوشد که در نوشته هایش مسایل اختلافی و نکات خیلی دقیق علمی و فقهی را نیاورد و در عین حال که مختصر و کوتاه مینویسد باید مفاهیم را به صورت درست اداء کند.

بخش دوم

تبلیغ عملی دین

۷۵۰- مقصد از عمل در مجال دعوت اینست که داعی بخاطر ازاله منکرات به صورت عملی اقدام نماید که در بیشتر اوقات همین طریقه برای ازاله منکرات مورد استفاده قرار میگیرد. همچنان جایز است که در عملی که انجام میدهیم، منکر به صورت مستقیم مورد انکار قرار نگیرد بلکه به صورت غیر مستقیم و با اقامه معروفی منکرات ناپود گردد. مانند ساختن مسجد، مدرسه و امثال آن که سبب اقامه شریعت الهی در بعضی جوانب گردیده و بمثابة دعوت خاموشی بسوی اسلام و فضایل اسلامی بحساب می آید و فعال ترین وسیله نشر دعوت الی الله میباشد.

قواعد عمومی در ازاله عملی منکر:

۷۵۲- دلیل اساسی در وجوب ازاله منکرات حدیث مشهوری است که میفرماید: « مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ يَدُهُ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ » (صحیح مسلم، کتاب الإیمان، عن ابی سعید الخدری |)

« کسی از شما که منکری را دید باید آنرا با دستش تغییر دهد. اگر نمیتوانست با زبانش آنرا تغییر دهد و اگر نمیتوانست با قلبش و این ضعیف ترین ایمان است »

یکی از صورتهای از بین بردن عملی منکرات اینست که موانع را از سر راه خیر و دعوت حق برداریم. زیرا هر منکری که در جامعه جای میگیرد به اندازه وسعت خود و حتی بیشتر از آن خیر و دعوت حق را تحت الشعاع قرار میدهد. بنابراین دور کردن موانع راه دعوت حق، راه تحقق خیر و خوبی را در برابر مردم باز نموده و آنها به آسانی میتوانند که بسوی معروف حرکت نمایند.

۷۵۳- در باب امر به معروف و نهی از منکر قواعد عمومی ای را ذکر نمودیم. این قواعد درینجا نیز مورد تذکر میباشد. بنابراین داعی باید از فقاقت و علمیت لازم در مورد منکراتی داشته

باشد که می‌خواهد آنها را از بین ببرد. و باید در ازاله آن رفق و نرمی را فراموش نکند. زیرا مقصد او از بین بردن منکرات است نه اینکه می‌خواهد از مردم انتقام بگیرد. این نکته را در حدیث نبوی ذیل بخوبی مشاهده کرده می‌توانیم:

« أَنَّ أَعْرَابِيًّا بَالَ فِي الْمَسْجِدِ فَتَنَّا إِلَيْهِ النَّاسُ لِيَقْعُوا بِهِ فَقَالَ هُمْ رَسُولُ اللَّهِ | دَعُوهُ وَأَهْرِيقُوا عَلَى بَوْلِهِ ذُنُوبًا مِنْ مَاءٍ أَوْ سَجَلًا مِنْ مَاءٍ فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُبَسِّرِينَ وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ » (صحيح البخارى، كتاب الأدب عن ابى هريره (أ))

« مرد بادیه نشینی در مسجد بول کرد، مردم به خشم آمده و می‌خواستند که او را بزنند. اما رسول الله | فرمود: او را بگذارید! وبالای بولش دلوی پر از آب را بریزانید (تا آنجا پاک گردد) شما که آسان کننده بر انگيخته شده اید، سختی کننده که بر انگيخته نشده اید!!»

لازم است که قبل از اقدام به ازاله منکر معینی به مفاسد و مصالح کار خود دقت نماید و اضرار و منافعی را که بر کارش مرتب میگردد باید به درستی تعیین نماید. همچنان قاعده چهارم را که در مورد اختلاط معروف و منکر ذکر نمودیم باید در نظر داشته و ملاحظه نماید که در مورد شخصی که منکرات را همراه با بعضی معروف را مرتکب میشود و یا معروفهای آمیخته با منکرات را انجام میدهد، کدام نوع اقدام مفید و مناسب است.

۷۵۴- درینجا قواعد دیگری را در مورد ازاله منکرات می افزاییم که عبارت اند از:

قاعده اول:

کسیکه اقدام به ازاله منکر میکند باید از توان و قدرت لازم برای ازاله آن برخوردار باشد. البته قدرت و توان هر داعی نظر به موقعیت و جایگاه اجتماعی او متفاوت میباشد. بر سبیل مثال امیر عمومی از بیشترین قدرت برخوردار است زیرا امر و نهی در اختیار او قرار داشته و سلطه دولتی و شرعی در دست او میباشد. لذا او بیشتر از دیگران توان ازاله منکر را داشته و نسبت به همه بیشترین مسئولیت را بعهده دارد. مرد در خانه اش سلطه شرعی داشته و امر و نهی او مورد قبول میباشد، لذا او در محیط خانوادگی خود مسئول بوده و باید به ازاله منکرات اقدام نماید.

وجوب ازاله منکر فقط در صورتی ساقط میگردد که موانع شرعی و معاذیر مقبول در شریعت عرض اندام نموده و او را از انجام این مسئولیت بازدارد. که یکی ازین موانع شرعی اینست که ازاله بعضی از منکرات سبب مفاسد بزرگتر گردیده و وخامت اوضاع را بیشتر سازد. درینصورت است که داعی در روشنائی قواعد فوق الذکر عمل مینماید.

۷۵۵- اگر داعی توان لازم برای ازاله منکر را نداشت و یا در صورت ازاله منکر، مفسده بزرگتر از آن بروز میکرد و یا ضرر غیر قابل تحملی را متوجه شخص داعی نموده و او را حتی از تغیر زبانی منکر نیز مانع میگردید، درینصورتها باید از اقدام عملی برای تغیر منکر اجتناب نموده و به تغیر قولی آن متوسل شود و اگر این توان را نیز در خود نمیدید به تغیر قلبی منکر اکتفاء کند

چنانچه که در حدیث فوق بیان شده است .

۷۵۶- از تطبیقات عملی این قاعده در عصر نبوت میتوانیم از آزاد گذاشتن عبدالله بن ابی و سایر منافقین در مدینه یاد آور شد . رسول الله | باوجود اینکه نفاق آنها را میدانست بازهم از مؤاخذه و مجازات آنها اجتناب کردند . زیرا میدانستند که آنها طرفداران و همکارانی دارند که بنابر تعصبات جاهلی در کنار او ایستاده اند و مجازات آنها که یگانه راه ازاله این منکر است سبب میگردد که معروف بزرگتری که وحدت مسلمین است از بین برود و قومش بخاطر تعصب و حمیت قومی به خشم آیند و این کار سبب متفر شدن قبایل دور دست از اسلام گردیده و برای دشمنان اسلام زمینه تبلیغات سوء آماده گردیده و به مردم میگویند که محمد | اصحاب و یارانش را به قتل میرساند .

قاعده دوم :

۷۵۷- کراهیت داشتن و بد دیدن منکر آخرین درجه مقابله با منکر بوده و هیچ نوع تساهل ، رخصت و کوتاهی در آن جایز نمیشد . علاوه برآن با تأکید باید گفت که ؛ هر مسلمان باید منکر را به صورت کامل و قطعی بد دیده و هیچ نوع تساهلی در برابر آن نداشته باشد . زیرا مقتضای ایمان اینست که مؤمن محبت و دشمنی او با گفتارها و کردارها موافق با محبت و یا دشمنی الله با همان اعمال و اقوال باشد . و هرگونه نقضی درین موافقت در هر دو جانب نشاندنده نقض ایمانی میباشد . زیرا بغض قلبی در برابر منکر هیچ ضرری را از ناحیه دیگران متوجه انسان نمیسازد . پس کسیکه منکر را در قلب خود بد نمیبیند ، معلوم میشود که به نقض ایمانی گرفتار بوده و قلب مرده در سینه دارد . چنانچه در حدیثی که مراتب تغیر منکر را با دست و زبان ذکر نموده است ، در آخر آن وارد گردیده است که « بعد ازین به اندازه دانه ارزن در قلب او ایمان نخواهد بود »

اما ازاله منکر با دست به حسب توان واجب میباشد . زیرا الله متعال هیچ کسی را بالاتر از توانش مکلف نمیگرداند و زمانیکه کراهیت قلبی در مقابل منکر به صورت کامل وجود داشته و اراده کاملی در ازاله آن وجود داشته باشد ، درینصورت است که فرد مسلمان مکلفیت خود را به اندازه توان خود انجام داده است و مستحق ثواب شناخته میشود .

قاعده سوم :

۷۵۸- این قاعده عبارت از جواز استعانت به بعضی کارهای مباح برای تغیر منکر میباشد . اساس این مسئله در مشروعیت تألیف قلوب انسانهایی بسوی اسلام نهفته است تا آنکه از شر دستبردار گردیده و بسوی خیر حرکت کنند . اگر چه این تألیف بوسیله مال ممکن باشد ، داعی باید از بذل آن خود داری نکند . چنانچه از عمر بن عبدالعزیز | روایت شده است که میفرمود : «

سوگند به الله که هیچ کاری از امر دین را در مقابل شان قرار نمیدهم مگر اینکه گوشه از دنیا را نیز با آن همراه میسازم تا بوسیله آن دلهای شان را نرم نمایم . تا مبدا اعمال و کرداری از آنها در برابرم صادر گردد که توان و طاقت برداشت آنرا نداشته باشم»

بنابراین برای داعی جایز است که شخصی را در برابر منکری که ترک میکند ، عوض مناسبی بدهد . مثلاً اگر پسرش یا یکی از دوستانش به گناه قمار گرفتار بود ، میتواند که برایش جایزه تخصیص دهد که در صورت پیشی گرفتن از دیگران در یک مسابقه جایز مانند دوش ، اسب سواری ، تیر اندازی و امثال آن نصیبش خواهد شد . و اگر گرفتار منکری چون بیهوده گردی و رفتن به اماکن لهو و لعب بود ، میتواند که در مقابل آن برایش زمینه سفرهای پاک و منزّه از منکرات را آماده سازد و اگر میلان به رشوت ستانی و اخذ اموال مردم داشت ، میتواند که در عوض ترک آن معاش و اجوره او را بیفزاید .

بخش سوم تبلیغ بوسیله سیرت نیک

اهمیت سیرت نیک :

۷۵۹- یکی از وسایل بسیار مهم و مؤثر در دعوت الی الله و جذب مردم بسوی اسلام عبارت از سیرت نیکوی داعی و کردار نیک و صفات حمیده و اخلاق پاکیزه او میباشد که داعی را قدوه و مقتدای نیک برای دیگران قرار میدهد . او با این صفات و خصایل نیک خود همچون کتاب مفتوح در برابر دیگران قرار گرفته و مردم میتوانند که در شخصیت او ارزشها و مفاهیم اسلامی را به خوانش بگیرند و بسوی این ارزشها به حرکت افتند . زیرا تأثیرگذاری بوسیله کردار و روش صالح، بمراتب بیشتر از گفتار میباشد .

۷۶۰- با مراجعه به تاریخ دعوت اسلامی میبینیم که در اکثر مناطق اسلام بوسیله سیرت نیکوی مسلمانانی نشر گردیده است که انظار غیر مسلمین را بخود جلب کرده و آنها را بسوی اسلام و قبول دین الهی کشانده است .

پس قدوه حسنه که داعی با سیرت نیکوی خود برای دیگران تقدیم میکند ، در حقیقت امر دعوت عملی مردم بسوی اسلام بوده و غیر مسلمین حقانیت اسلام را در وجود آنها مشاهده نموده و متیقن میشوند که اسلام از سوی الله متعال نازل گردیده است . بخصوص انسانهای که از

فطرت سلیم و عقل سالم برخوردار اند زود تر از دیگران به این حقیقت دست میابند .
 ۷۶۱- از سوابق تاریخی در اهمیت سیرت نیک برای داعی و اثر آن بالای مدعو و ایمان آوردن آنها میتوان از ایمان آوردن خدیجه رضی الله عنها یاد آور شد . زمانیکه رسول الله | از غار حراء برگشته و حادثه را که در آنجا رخ داد ، به خدیجه رضی الله عنها شرح داد ایشان در جواب گفتند :
 « وَاللَّهِ مَا يُخْزِيكَ اللَّهُ أَبَدًا إِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحْمَ وَتَحْمِلُ الْكَلَّ وَتَكْسِبُ الْمَعْدُومَ وَتَقْرِي الضَّيْفَ وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ »
 (صحیح البخاری ، کتاب بدء الوحی ، عن عائشه رضی الله عنها)

« سوگند به الله که الله ترا هیچ وقت رسوا نمیسازد . زیرا تو صله رحم را پیوست میداری از ناتوانان دستگیری میکنی، به مساکین معاونت میرسانی ، مهمان را گرمی میداری و مردم را در مشکلات حق کمک مینمایی»
 به این ترتیب صفات نیکو و سیرت حسنه او را یاد آور شده و مطابق آن رسالت پیامبر | را تصدیق نمود .

در حدیث دیگری میخوانیم که :
 « مرد بادیه نشینی نزد رسول الله | آمده و پرسید: تو کیستی ؟
 ایشان فرمود : من محمد بن عبدالله هستم .
 اعرابی گفت : تو همان کسی هستی که ترا کذاب میخوانند ؟
 پیامبر | فرمود : من همان کسی هستم که مرا کذاب گمان میکنند .
 اعرابی گفت: این چهره تو چهره درغگویان نیست . بسوی چه چیزی دعوت میکنی؟
 چون رسول الله | امور اسلام را برایش شرح داد ، مرد بادیه نشین گفت : من بتو ایمان آوردم و شهادت میدهم که جز الله واحد هیچ معبود برحق نیست و محمد فرستاده الله است »
 درین روایت میبینیم که مرد بادیه نشین از چهره و برخورد نیکوی شان که از مشخصات اهل صدق و راستی است ، دانست که او پیامبر راستین الله میباشد و دعوتی را که ارائه میکند حق میباشد .

بنیادهای سیرت حسنه :

۷۶۲- سیرت حسنه و نیکویی که داعی را بحیث قدوه و مقتدای دیگران قرار میدهد بر دو اصل عمده استوار میباشد . یکی اینکه از حسن خلق برخوردار باشد . دیگر اینکه قول و عملش با هم مطابقت داشته باشد . زمانیکه این دو اصل در شخصیت داعی تکامل یافت ، سیرت او بحیث

اسوه و پیشوا برای دیگران قرار گرفته و دعوت خاموشی را بسوی اسلام رهبری خواهد کرد . اما اگر یکی ازین دو اصل در شخصیت او وجود نداشت ، سیرت او نه تنها بحیث رهنمای دیگران واقع نمیگردد بلکه سبب متفر شدن مردم از اسلام میگردد . پس داعیان الی الله باید از پروردگار شان بترسند و به این دو اصل مهم توجه جدی نموده و با سیرت ناقص خود سبب متفر شدن مردم از اسلام نشوند .

اصل اول - اخلاق حسنه :

در مورد حسن خلق در فصلهای گذشته بحثهایی داشتیم که تحت عنوان اخلاق داعی شرح و توضیح گردید و درینجا ضرورتی به تکرار تمام آن دیده نمیشود . اما درینجا به دو صفت مهم اخلاقی یکبار دیگر اشاره نموده و تأکید میکنیم که این دو صفت برای داعی اشد ضرورت میباشد . و آن عبارت از صبر و گذشت است . زیرا داعی حتماً مورد آزار و اذیت قرار گرفته و با مشکلاتی در مسیر دعوت مواجه میشود اگر صبر و حلم در شخصیت او به درجه پختگی نرسیده باشد ، حتماً برخورد نادرستی از وی سرزده و به گفته امام ابن تیمیه « فسادى که ایجاد میکند بیشتر از اصلاحی خواهد بود که بیار می آورد » . الله متعال میفرماید :

﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴾ (الأعراف/الک)

« عفو و گذشت را پیشه کن ، و به کار پسندیده فرمان ده ، و از نادانان روی بگردان »

و از زبان لقمان علیه السلام حکایت مینماید که فرمود :

﴿ يَبْنِي أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزَمِ الْأُمُورِ ﴾ (لقمان/ک)

« پسرکم ! نماز را برپا دار و مردم را به کار پسندیده وادار و از کار زشت بازدار و بر آنچه [از مشکلات و سختی ها] به تو می رسد شکیبایی کن ، که اینها از اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است »

به همین علت است که پیامبر | و سایر انبیای کرام را که ائمه دعوت اند به صبر امر نموده و میفرماید :

﴿ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرُ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ ﴾ (الأحقاف/ک)

« پس صبر کن همان گونه که پیامبران اولوالعزم صبر کردند »

بلکه صبر را همراه و یکجا با رسالت ذکر نموده است که اهمیت و لزوم آنرا برای هر دعوتگری ثابت میسازد . چنانچه الله متعال در نخستین آیتی که بعد از مأمور شدن رسول الله | به تبلیغ نازل کرد ، فرمود :

﴿ يٰٓأَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۖ قُمْ فَأَنذِرْ ۚ وَرَبُّكَ فَكْبَرٌ ۚ وَبِأَبْكَ فَطَهَّرْ ۚ وَالرَّجْزَ فَاهْجُرْ ۚ وَلَا

تَمْنَن تَسْتَكْبِرُ ﴿٦﴾ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿٧﴾ (المذثر/ک-ک)

« ای جامه بر خود پوشیده! (ک) برخیز و بیم ده، (ک) و پروردگارت را بزرگ دار، (ک) و جامه ات را پاک کن، (۴) و از پلیدی دور شو (۵) و [احسانت را بر دیگران] در حالی که [آن را] بزرگ و فراوان بینی، منت مگذار، (۶) و [بر آزار دشمنان] برای پروردگارت شکیبایی ورز. (۷) »

می بینیم که آیات فوق الذکر رسالت بسوی خلق را با امر به انذار آغاز نموده و آنرا با امر به صبر کردن به آخر رسانده است. بنابراین گفته میتوانیم که دومین وجیه داعیان بعد از انذار، صبر میباشد.

حقیقت اینست که داعی بوسیله صبر و گذشت در برابر جاهلان و اذیتهای آنها چنان مؤلفیهایی را بدست می آورد که بدون این دو صفت حصول آن برای او ممکن نمیشد. و حتی گفته میتوانیم که این دو صفت حمیده در هر صورتی سبب هدایت مردم و پذیرش دعوت حق از سوی معاندترین افراد نیز خواهد شد.

اصل دوم - مطابقت قول و عمل :

۷۶۴ - اصل دوم درین رابطه که خیلی مهم است، اینست که عمل داعی باید مطابق قول او باشد. بنابراین داعی باید از اعمالی که با سخنانش مخالف است جداً خود داری کند. زیرا نفس انسانی به گونه است که از سخنان کسی که قول و عملش یکسان نیست، متأثر نمیشود. به همین علت است که شعیب علیه السلام اعلان مینمود که :

﴿ وَمَا أَرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَكُمْ عَنْهُ ﴾ (هود/ک-ک)

« و من نمی خواهم آنچه که شما را از آن باز می دارم خود مرتکب شوم »

و الله متعال از مخالفت کردار با اقوال به شدت نهی نموده و از ارتکاب آن بر حذر داشته است.

﴿ يٰۤأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴾ ﴿١﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٢﴾ (الصف/ک-ک)

« ای مؤمنان! چرا چیزی را می گوید که خود عمل نمی کنید؟ (۲) نزد الله به شدت موجب خشم است که چیزی را بگوئید که خود عمل نمی کنید. (۳) »

پس داعی باید همیشه بکوشد که کردار و افعالش موافق با گفتارش بوده و آنچه میگوید در عمل پیاده نماید تا سخن و دعوتش مورد قبول مردم واقع گردد.

خاتمه

۷۶۵- این بود شرحی در مورد اصول دعوت که الله متعال برایم ممکن و میسر ساخت . پس اگر در سخنانم راه صواب را پیموده ام از فضل و مرحمت پروردگار کریم و رحیم است و اگر مرتکب خطاء و لغزشی شده ام از الله متعال مغفرت میخوام و الله و رسولش از آن بری میباشد .

من خود را درین مسیر پیرو پیامبری میدانم که فرمود :

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

(هود/كك)

« تا جایی که قدرت دارم جز اصلاح [شما را] نمی خواهم ؛ و توفیقم فقط به [یاری] خداست ؛ بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم »

و در اخیر از الله متعال که برترین مسؤول است میخوام که این کتاب را وسیله خیر و پاداش برای نویسندگان و خواننده آن گرداند و ما را از جمله کسانی بگرداند که در مورد شان فرموده است :

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿١٠﴾ دَعَوْهُمْ فِيهَا سُبْحَنَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَءَاخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١١﴾﴾ (یونس/ل-کک)

« بی تردید کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند ، پروردگارشان آنان را به سبب ایمانشان به بهشت های پر نعمت که نهرها از زیر [قصرهای] آنها جاری است ، راهنمایی می کند . (۹) [آغاز] نیایششان در آنجا [این است که] : الهی ! از هر عیب و نقصی منزهی ، و درود الله در آنجا به آنان عطا کردن سلامتی کامل است ، و پایان بخش نیایششان این است که همه ستایش ها و بیژة الله مالک و مربی جهانیان است . (۱۰) »

و الله المستعان و لا حول و لا قوة إلا بالله

و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد

و علی آله و اصحابه اجمعین

و الحمد لله رب العالمین .